۱۲۶۱۱۷
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب تفسیر اهل سنت بخاری
مؤلف
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۵۶۹۱
شماره ثبت کتاب ۹۱۲۳۷

شکمهای خود مگر آتش و ذکر شکمها تاکیدست در خوردن زیرا که اکل در غیر شکم باشد چنانچه گویند فلان مال فلانرا خورده است وقتی که در تلف کرده باشد و اینجا مراد آنست که فردا آتش خورند چنانچه امروز میخورند یا کنایت است از آنکه
در درون ایشان باشد چنانکه در برون ایشان هست وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ و سخن نگوید حق تعالی با ایشان روز
رستخیز سخنی که در ضمن آن نفعی و راحتی باشد وَلَا يُزَكِّيهِمْ و پاک نکند از خباثت اعمال یعنی گناهان ایشان
با آتش سوخته نشود وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ و مر ایشانراست عذابی دردناک أُولَٰئِكَ الَّذِينَ آن گروه آنانند که از روی جهت
اشْتَرَوُا الضَّلَالَةَ بِالْهُدَىٰ بخریدند یهودیه را که محض گمراهیست بایمان و معرفت این معامله دنیاست وَالْعَذَابَ بِالْمَغْفِرَةِ
و بخریدند عذاب جاودانی را بآمرزش ربانی و این سودای آخرتست فَمَا أَصْبَرَهُمْ عَلَى النَّارِ پس چه چیز ایشانرا شکیبا کرده
یا شکیبا اند ایشان بر آتش آنچنان آتشی که ابدالآبدین در آن باید بود ذَٰلِكَ این عذاب مر ایشانرا از آن
آنست که حق تعالی نَزَّلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ فرو فرستاد توریت را براستی و ایشان حکم آن بپوشیدند و در کتمان نعت
کوشیدند یا قرآن را فرستاد و ایشان متابعت ننمودند و در مخالفت افزودند وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِي الْكِتَابِ و
کسانیکه اختلاف کردند در توریة یا قرآن و اگر لام کتاب لام جنس گیرند در همه کتاب منزله و اختلاف آن باشد که بعضی
آورند و بعضی کافر شدند پس این اهل اختلاف لَفِي شِقَاقٍ بَعِيدٍ در خلاف و عناد و در ادیانه و خلاف اند یا در ضلالی
از پی اهل کتاب بعد از نزول این آیه گفتند که ما در صلاة و شتافتن بخیر با همه بخدای ایمان داریم و نماز میگزاریم این بگوی
تمامت حق تعالی فرمود لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا وُجُوهَكُمْ نیست نیکی عظیم که از اسباب ابواب خیر بران اقتصار باید کرد آنکه
بگردانند روبهای خود را در نماز قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ سوی مشرق چون نصاری و بجانب مغرب چون یهود وَلَٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ آمَنَ
بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ولیکن صاحب نیکوی آنکس است که بگرود بخدای بیکتایی و یگانگی او نه چون یهود و نصاری که عزیر و عیسی
در الوهیت شرکت دادند و بگرود بروز قیامت و متعلقات او هم تعریضیست بیهودان و ترسایان که دخول بهشت را
بخود اختصاص میدهند وَالْمَلَائِكَةِ و بگرود بفرشتگان و همه را دوست دارد نه چون یهود که جبرئیل را دشمن میدارند
وَالْكِتَابِ و ایمان آورد بهمه کتابهای او نه چون احبار یهود که اختلاف میکنند وَالنَّبِيِّينَ و دیگر بگرود به پیغمبران نه چون
اهل کتاب که ببعضی ایمان می آرند وَآتَى الْمَالَ عَلَىٰ حُبِّهِ و بدهد مال خود را بدوستی حق تعالی یا بر دوستی مال یعنی با وجود
آنکه دوست میدارند از سر آن میکنند و در راه حق تعالی میدهند ذَوِي الْقُرْبَىٰ خویشان درویش را وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينَ
و بی پدران که خرد سال باشند و محتاجان که سؤال کنند وَابْنَ السَّبِيلِ و راه گذران که هیچ دست بدارند یا مهمانرا
وَالسَّائِلِينَ و درویشان خواهنده وَفِي الرِّقَابِ و در بهای بندگان مکاتب که به حکم کتاب مئونه طلبند یا بندگان
بخرد و آزاد کنند وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بگزارد نماز [illegible] زکوة مقرره را آنچه قبل این
در ایثار مال مذکور شد در بیان نوافل صدقه [illegible] و صاحب بر آنجا [illegible]

آن روزها که افطار کرده [illegible] از روزهای دیگر وَعَلَى الَّذِينَ يُطِيقُونَهُ و بر آنانکه توانند که روزه دارند
و ندارند فِدْيَةٌ فدا دادنست و آن طَعَامُ مِسْكِينٍ خوردنی درویشی است مر درویشی را برابر هر روزی
صاعی از گندم بقول امام اعظم که رخصت داده شد این حکم در ابتدای اسلام بوده و بعد از آن منسوخ شده و گفته اند که اینجا
لامضمرست تقدیرش لا یطیقونه [illegible] نتواند روزه داشتن چون پیران از کار افتاده فدیه بدهند و بعضی
وجه حکم این آیه منسوخ نباشد [illegible] خیرا پس هر که زیاده کند بطوع خود بهترست فَهُوَ خَيْرٌ لَهُ وَأَنْ تَصُومُوا
خَيْرٌ لَكُمْ پس آن تطوع بهترست مر او را از زیادتی اجر و اگر روزه دارند مطیقان اگرچه بدیشان رخصت دادکان از افطار
بهترست مر شما را از فدیه إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که میدانید فضیلت صوم را شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنْزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ
آنها که گفتیم ماه رمضانست آن ماهی که فرو فرستاده شد در وی قرآن یعنی ابتدای نزول در او بوده یا تمام قرآن در ماه
رمضان از لوح محفوظ باسمان دنیا فرو آمده و از آنجا آیه آیه یا سوره سوره بر وفق مصالح بندگان نازل شده و
حکمتها در تخصیص روزه بدین ماه یکی این گفته اند که چون در بیست و اوقات قرآن که غذای ارواحست بشما فرستاده ام پس
غذای اشباح را امساک لازم دارید و با قرآن را منزل ساختیم هُدًى لِلنَّاسِ در حالتی که راه نماینده است مردمانرا
وَبَيِّنَاتٍ مِنَ الْهُدَىٰ وَالْفُرْقَانِ و دلائلهای روشن است از حلال و حرام و از حدود و احکام و سایر شرایع دین که جدا
کننده است میان حق و باطل فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ الشَّهْرَ پس هر که حاضر باشد از شما از مکلفان یعنی مقیم بلده بود در ماه
رمضان یا هر که دریابد از شما هلال شهر را فَلْيَصُمْهُ پس باید که روزه دارد وَمَنْ كَانَ مَرِيضًا أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ پس هر که
بیمار باشد یا در سفر بود و افطار کند فَعِدَّةٌ مِنْ أَيَّامٍ أُخَرَ پس بر اوست قضای آن روزه بعد آن روزها از ایام دیگر
مقیم که در آیه اول مذکورست بحکم این آیه منسوخ شد يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ میخواهد حق تعالی بر شما آسانی وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ
و نمیخواهد بشما دشواری لاجرم مسافر و مریض را رخصت افطار داد وَلِتُكْمِلُوا الْعِدَّةَ و میخواهد که تا شما تمام کنید روزه
رمضان را با ایامی که دران بعذر مرض یا سفر افطار کرده اند وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ و تا به بزرگی یاد کنید خدای را
در شب عید فطر از وقت رویة هلال تا روز و از اول روز تا وقت ادای نماز عید عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ برای آنکه راه نمود شما را
بعموم وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ و مگر شما شکر گوید بر نعمت تیسیر یا ایجاب ثواب روزه و تخصیص مراد او کرا العموم او
اخری بر از فضایل روزه یکی اینست که وی را از بندگان با وجود تعبد بدان بدان سبب میکند و بجهت شرف اضافت
میکند که الصوم لی و مجازات آنرا بحضرت خود جل ذکره اختصاص میدهد و انا اجزی به هر چه دران شرح بشارت
از همه حرف انا اجزی بهست وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي و چون پرسند ترا ای محمد بندگان من از صفت یا
معامله من با ایشان در وقت [illegible] اجابت دعا میپرسیدند که خدای را چگونه بخوانیم و گویند
اعرابی استفسار کرد [illegible] آواز بردارم این آیت آمد که من بر بندگان

و بهر نوع که مرا بخوانند بر من پوشیده نیست أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ [illegible] خواندن خواننده را چون
مرا بخوانند و حاجت او روا میسازم اگر خواهم با سؤال او بخلاف مقتضا نبود یا چیزی بنده را دران اجابت بود فَلْيَسْتَجِيبُوا
لِي وَلْيُؤْمِنُوا بِي پس باید که بندگان مرا اجابت کنند و باید که بر ایمان بمن ثابت باشند تا وثوق ایشان باجابت
متحقق باشد لَعَلَّهُمْ يَرْشُدُونَ تا شاید که براه راست بیابند بعضی برانند که مراد از این عباد و داعی روزه داران اند
که دعای ایشان قرین اجابت و انکه قبل از این آیه حکم روزهای روزه [illegible] شبهای روزه بیان فرموده مؤکد
این قولست و در بدایت حال مسلمانان را در شبهای رمضان تا ادای نماز خفتن یا خواب کردن زیادت اجازه منعقلات
نبود جمعی از صحابه بواسطه غلبه شهوت صبر نتوانستند و مباشرت را وقتی که حرام بود مرتکب گشتند روز دیگر این
صورت بعرض حضرت رسالت رسید و این آیه آمد که أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيَامِ الرَّفَثُ إِلَىٰ نِسَائِكُمْ حلال
کرده شد مر شما را در شب روزه مباشرت با زنان خود هُنَّ لِبَاسٌ لَكُمْ وَأَنْتُمْ لِبَاسٌ لَهُنَّ ایشان پوششند مر شما را و شما
نیز پوشید مر ایشانرا کنایت از اختلاط و التصاق و چنانکه لباس را با بدن باشد عَلِمَ اللَّهُ أَنَّكُمْ
در ازل أَنَّكُمْ كُنْتُمْ تَخْتَانُونَ أَنْفُسَكُمْ که شما خیانت کنید با نفسهای خود و ستم روا دارید در مباشرت
آن فَتَابَ عَلَيْكُمْ پس رجوع کرد بشما رحمت و رخصت داد با رتکاب منعقلات در شبهای روزه وَعَفَا عَنْكُمْ
عفو کرد از شما آن خیانت را فَالْآنَ بَاشِرُوهُنَّ پس اکنون مباشرت کنید با ایشان در لیالی صیام وَابْتَغُوا مَا
كَتَبَ اللَّهُ لَكُمْ و بجوئید آنچه نوشته است خدای بر شما در لوح محفوظ یعنی فرزند مراد آنست که غرض اصلی از مباشرت
باید که بقای نسل باشد نه مجرد التذاذ شهوت وَكُلُوا وَاشْرَبُوا و بخورید و بیاشامید در شبهای رمضان حَتَّىٰ
يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ تا وقتی که روشن شود مر شما را رشته سفید کنایت از روشنی روزست مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ
از رشته سیاه که اشارت بتاریکی شب است در صحیحین آورده که صحابه رشته سفید و رشته سیاه بر پای بسته منعقلات اشتغال
مینمودندی تا وقتی که میان بیاض و سواد رشتها فرق میکردی آنگاه که مِنَ الْفَجْرِ بیان خطا بیعض نازل شد دانستند که
مراد نور صبحست ثُمَّ أَتِمُّوا الصِّيَامَ إِلَى اللَّيْلِ پس با تمام رسانید روزه را تا شب فَلَا تُبَاشِرُوهُنَّ پس مباشرت
مکنید زنانرا وَأَنْتُمْ عَاكِفُونَ فِي الْمَسَاجِدِ و حال آنکه شما مقیمان باشید در مسجدها مراهل اعتکاف را که از صورت
مباشرت ممنوع گشته اند مالک همه ملذذات بر معتکف حرام میداند و نزد محققان اعتکاف نگاه داشتن نفس است
در دایره اوامر و نواهی شیخ ابوبکر واسطی فرموده که اعتکاف حبس نفس است و حفظ جوارح و مراعات وقت چون
این سه شرط بجای آری هر جا که خواهی معتکف توانی بود عزیزی [illegible] آمد خادم را گفت مرا به بقعه پاک نشان ده تا
نماز گزارم گفت دل خود را از ماسوی پاک کن و [illegible] بر و هر کجا که خواهی [illegible] نماز گزار
تِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ آنچه گفته شد در باب روزه [illegible] اعتکاف و در دین مقرر فرموده است

کنندگان باشند بعهد … کنند این عهدها … والصابرین و صبرکنندگان بتخصیص
فی البأساء والضراء در سختی‌ها و درویشی و رنج و بیماری وحین البأس و هنگام کارزار یعنی جهاد و مقاتله با کفار و عناد
اولئک آن گروه که موصوفند … الذین صدقوا آنانند که جمعیت راست کنند درین عهد با اتباع … و اولئک
هم المتقون و آن طایفه … ازین ناشایسته‌ها محتاطانند که کمالات انسانیه با وجود کثرت شعب
آن منحصر است در سه چیز صحت … عشرت و تهذیب نفس اما صحت اعتقاد بتصدیق حق سبحانه و تعالی و سایر …
به آنست و حسن معاشرت … مال به ارباب استحقاق و تهذیب نفس اقامت صلوة و زکوة و وفا و صبر مجموع
درین آیه مذکور است پس این آیه جامع کمالات انسانی باشد و در موجز از ابو میسره رحمه الله نقل میکنند که من عمل بهذا
… استکمل الایمان یا ایها الذین آمنوا ای مومنان و گروندگان کتب علیکم القصاص فی القتلی فرض کرده
شده بر شما مماثله و مساوات به تعدی و ستم بر کشتگان یعنی سبب ایشان وقتی که قتل عمد بود و قبل از اسلام میان
ان دو قبیله حرب افتاده آن قبیله که عالی نسب بودند یا از قبیله نازل بعوض بنده آزادی و بعوض زنی مردی بکشند
چون این صورت بعرض حضرت رسید حکم ربانی نازل شد که در قتل قصاص باید یعنی مساوات الحر بالحر
آزادی … والعبد بالعبد والانثی بالانثی و بنده به بنده شافعی و مالک قتل ذکر بانثی روا دارند و امام اعظم بحکم
عموم النفس … آزاد را هم … نموده حکم بقتل کند فمن عفی له من اخیه شیء پس هر که عفو کنند و برای او گذاشت
از قصاص برادر او که مقتول است چیزی اشارت است بآنکه عفو بعضی از ورثه یا عفو بعضی از خون مسقط قصاص است فاتباع
بالمعروف پس بر قاتلست بعد از عفو از پی رفتن به نیکوئی و آن طوع و رغبت در دادن دیه واداء الیه باحسان
و ادا کردن دیه … مقتول بود … به نیکوئی … ذلک این عفو از قصاص و طلب دیت تخفیف
سبکباریست شما را من ربکم ورحمة از پروردگار شما و مهربانی و بخشایش او در تسهیل امر و تحصیل نفع فمن اعتدی بعد
ذلک پس هر که از حد گذرد بعد از آنکه عفو کرده باشد و دیت ستانده یعنی قاتل را بکشد یا غیر قاتل را بجای قاتل بقصاص
یا قاتل ستم کند و بعد از آنکه یکی را کشته و دیت داده دیگری بکشد فله پس مر او راست در آخرت عذاب الیم عذابی دردناک
ولکم و مر شما راست فی القصاص حیوة در حکم قصاص بقای زندگی یعنی چون کسی قتل کسی کند … قصاص
از آن باز ایستد آن شخص از کشتن باز ایستد و از قصاص ایمن شود پس حکم قصاص سبب بقای شماست یا اولی
الالباب ای خداوندان عقل لعلکم تتقون تا باشد که بپرهیزید از قتل بناحق کتب علیکم نوشته شد یعنی فرض کرده شد
اذا حضر احدکم الموت چون حاضر شود یکی از شما را اسباب و علامات مرگ از مرض و غیر آن ان ترک خیرا الوصیة
اگر بگذارد مال بسیار … برای پدر و مادر و برای خویشان بانصاف حقا
علی المتقین … از … پدر و مادر … در جاهلیت …

و … وصیت بکردند و والدین و خویشان را محروم میساختند حق تعالی ایشان را … و وصیت برای این جمع فرض
ساخت و بار حکم این آیه بآیه مواریث منسوخ شد و همه بمیراث قرار یافت و حالا وصیت فضیلت است نه فریضه و آن
نیز در باره ایشان باید و نشاید که بر ثلث مال بیفزاید فمن بدله بعد ما سمعه پس هر که تبدیل کند امر وصیت یا قول موصی
را بعد از آنکه شنیده بود فانما اثمه علی الذین یبدلونه پس جز … تبدیل باشد بر آنکه تبدیل میکنند و
ذمه موصی از آن بری باشد ان الله سمیع علیم بدرستی که حق تعالی … موصی و هم قول مبدل و داناست بر
نیت موصی و تبدیل وصی فمن خاف پس هر که بداند و دریابد خواه وارث خواه … یا امام یا قاضی من موص جنفا
او اثما از وصیت کننده میل از حق بسهو یا عمد دل از ذوی القربی یا بزه کار یعنی بزیادت وصیت زیاده از ثلث فاصلح بینهم
پس اصلاح کند میان موصی لهم و ورثه یا در حال حیات موصی کسی در وصیت مخالفت شرع میکند نگذارد …
و موصی له اصلاح نماید فلا اثم علیه پس بر او هیچ وبالی و بزه نیست ان الله غفور رحیم بدرستی که خدای
مر موصی را چون بحق بازگردد مهربانست بر وصی که از مضمون وصیت درگذرد یا ایها الذین آمنوا ای آن گروه که
کتب علیکم الصیام فرض کرده شد بر شما روزه داشتن کما کتب علی الذین من قبلکم همچنانکه نوشته شده بود
پیش از شما بودند چون صوم عبادتیست شاق بجهت تانیس خاطرها میگوید این عبادت خاص شما نیست بلکه هیچ امت
از این طاعت آزاد نبودند و در امثال آمده که البلیة اذا عمت طابت و چرا روزه بر شما فرض کردیم لعلکم تتقون
شاید که شما بپرهیزید از معاصی و متقی شوید در صوم که شکننده آرزوهاست در تفسیر … آورده که این ندای محبت
مقلوبست یعنی ارباب الارباب خطاب مستطاب میرسد بطالبان جمال … در اقطار سموات غیوب …
که منزه قلوب … دوست میگوید که فرض شد برای شما ای اهل یقین امساک از جمیع کونات … اگر شما در طلب
مشاهده ما … متوجهان این مطلوب … و اجتنبت از مالوف طبیعت همچنانکه نوشته شد بر انبیا و اولیا …
شما تا باز رستند از حبس بشریت و واصل شدند بمقام … عین القضاة در تمهید آورده که صوم عبارت
از نا خوردن طعام و شراب و در حقیقت اشارتست بخوردن طعام و شراب … ابیت عند ربی یطعمنی و یسقین
و سقیهم ربهم شرابا طهورا … این صوم را جز عارفان دست نیابد … عارف … لذت قرب
… اکل و شرب … انس بحق دایم او در حق … یطعمنی
شربت … ایاما معدودات روزه دارند روزی چند شمرده مراد روزه رمضانست …
باشد … گویند این روزهای ایام البیض … ماه رمضان فرض بوده فمن
کان منکم مریضا پس هر که باشد از شما … روزه زیادت …
او علی سفر یا راکب سفری بود … اخر پس بروزه … شمارد

فلا تقربوها پس بر آن … مبالغه است در منع تجاوز از آن چه وقتی که قرب بدان واقع شود تجاوز از آن
چون صورت بندد کذلک همچنانکه تبیین این احکام فرمود یبین الله آیاته للناس بیان می‌فرماید نشانها
خود را از اوامر و نواهی و وعده و وعید برای عامه مردمان لعلهم یتقون شاید که بپرهیزند و از حدود در
نگذرند ولا تاکلوا و مخورید اموالکم که واقع است بینکم میان شما یعنی مخورید مال یکدیگر بالباطل بنا
شایست چون دزدی و قمار و … و غصب و عقوق بنده یا مالهای خود را بنامشروع صرف مکنید چون شرب
و زنا و فسق وتدلوا عطف بر فعل منهی یعنی فرو مگذارید و القا مکنید بها الی الحکام چیزی از مالها بسوی
حکم کنندگان ستمکار یعنی از آن مالها برشوه بحکام مدهید لتاکلوا فریقا من اموال الناس بالاثم تا بخورید
… ایشان مقداری از مالهای مردمان بظلم و ستم یا بسوگند دروغ یا بگواهی زور وانتم تعلمون و شما میدانید
ستم میکنید یسئلونک عن الاهلة سوال میکنند ترا ای محمد از ماههای نو معاذ جبل و ثعلبه که از اعیان
… بودند حضرت رسول را پرسیدند که سبب چیست که ماه گاهی باریک می‌نماید و بدر و تمام میشود و دیگر باره
روی بنقص مینهد حق تعالی بلسان ازلی میدانست که … از حکمت نقصان و کمال ماه دانستن مهم نیست جواب
… نماید و آن فرستاد که قل هی مواقیت للناس که آن هلالها مواقیت نشانه هنگامهای و وقتهاست
برای مردمان در مزد مزدوران و عده زنان و مدت حمل و زمان رضاع و فصال و آجال دینها و تعیین شهرها
والحج و علامات اوقاتند برای حج که موسم را بدو دانند ولیس البر و نیست نیکوئی بان تاتوا البیوت
من ظهورها … در آیید بخانها از پشتهای آن در عهد جاهلیت کسی که بحج و عمره احرام گرفتی بروی حرام بود
از در خانه در آمدن اگر از اهل شهر بودی از بام در آمدی یا بر دیوار … ساختن و اهل … را از پس خیمها
در آمدندی و باعتقاد خود این عمل را تمام دانستندی و تارک آنرا فاجر خواندندی و این حکم را همه عموم شامل نبود
بر حمس را و ایشان چند قبیله بودند قریش و خزاعه و بنی … و ثقیف و غیر آن و ایشان را سبب صلابت در این
آیین حمس میگفتند روزی در ایام احرام حضرت پیغمبر … بیرون آمد و متعاقب او رفاعه انصاری هم از آن
در قدم بیرون نهاد مهاجر و انصار یکبار او را فاجر گفتند چون پیغمبر … از او پرسید که این جرات چرا کردی
گفت من اقتدا بشما نمودم خواجه … فرمود مرا روا بود از در بیرون آمدن که من حمسی قریشی ام و تو نیستی گفت
ای سید عالمیان اگر تو حمسی من هم حمسی دین من دین تست و آیین من آیین تو فی الحال آیه آمد که شما این
قاعده را … نهاده اید این نیکی نیست ولکن البر من اتقی ولکن نیکی آنست که … خداوند نیکی آنست که
از خشم خدای بپرهیزد … واتوا البیوت من ابوابها و در آیید بخانها
در حال احرام و عمره از … و بترسید از خدای و … او امر …

مگر شما ستمکار شوید وقاتلوا فی سبیل الله و بکشید و کارزار کنید در راه خدای الذین یقاتلونکم آنانکه با شما
کارزار میکنند ولا تعتدوا از حد درمگذرید یعنی ابتدا بقتل ایشان مکنید اول ایشان آغاز کنند این حکم بآیه
سیف منسوخ است ان الله لا یحب المعتدین بدرستی که حق تعالی دوست نمیدارد ستمکاران را در سالی که حضرت
رسالت صلعم با جمعی از صحابه بنیت عمره بمکه میرفتند … عرب مشرکان … ایشان را از دخول مکه مانع شدند
و در حدیبیه صلح واقع شد بر آنکه سال آینده مومنان بمکه آیند و مشرکان سه روز شهر را خالی کنند تا ایشان بفراغت
مراسم طاعت تمام نمایند سال دیگر که بنیت عمره قضا بیرون میرفتند صحابه را تاملی دست داد که مبادا قریش از سر
عهد … طرح جنگ اندازند و امر قتال در شهر حرام و بلد حرام چگونه بود آیه سابق فرود آمد که اگر جنگ کنند جنگ کنید و
دیگر فرمود که واقتلوهم حیث ثقفتموهم و بکشید مقاتلان خود را هر جا که یابید ایشان را در حل و حرام واخرجوهم
من حیث اخرجوکم و بیرون کنید ایشان را از آنجا که شما را بیرون کرده اند یعنی مکه والفتنة و شرک آوردن ایشان
اشد من القتل سخت ترست از آنچه پسندیدی از کشتن شما ایشان را در حرم ولا تقاتلوهم عند المسجد الحرام
مکنید با کافران نزدیک مسجد حرام مراد همه حرمست حتی یقاتلوکم فیه تا وقتی که ایشان کارزار کنند با شما فیه در حرم
خود ترک حرمت کنند فان قاتلوکم پس اگر ایشان ابتدا بقتل شما کنند فاقتلوهم پس بکشید ایشان را و باکی مدارید
که ایشان حرمت حرم برطرف نهاده اند و ابواب مقاتله گشاده کذلک همچنین است جزاء الکافرین پاداش کافران
ستمکاره فان انتهوا فان الله غفور رحیم پس اگر از شرک باز ایستند پس خدای آمرزنده است گناهان ایشان را
که در زمان کفر مرتکب آن شده اند مهربانست که ببرکت اسلام ایشان را بدار السلام رساند وقاتلوهم حتی لا تکون فتنة
و با مشرکان قتال کنید تا آن غایت که فتنه نباشد یعنی شرک نماند ویکون الدین لله و باشد پرستش و طاعت خدای را
فان انتهوا فلا عدوان الا علی الظالمین پس اگر مشرکان باز ایستند از کفر پس نیست ستمکاری یعنی جزای آن
مگر بر ستمکاران الشهر الحرام ماه حرام یعنی ذوالقعده این سال که بعمره قضا میروید بالشهر الحرام بماه حرام
یعنی ذوالقعده ماضی که شما را منع کرده اند یعنی آنست که اگر جنگ کنند مترسید که ایشان در آن ماه حرام شما را
از مکه باز داشتند درین ماه حرام اگر قتال کنند بعوض آن داد از ایشان بر آرید والحرمات قصاص و حرمتها
را مساوات یعنی ترک حرمت شما این ماه را بدل است از ترک حرمت ایشان آن ماه را فمن اعتدی علیکم پس هر که
بر شما ظلم کند … با شما فاعتدوا علیه پس شما نیز بر او ستم کنید یعنی قتال نمایید و این لفظ بسبیل
مشاکلت است مراد آنکه جزای ستم باو رسانید بمثل ما اعتدی علیکم مانند آن چیزی که بر شما ستم کرده است
واتقوا الله واعلموا ان الله مع المتقین … باشید و بدانید که حق تعالی با پرهیز
کارانست بنصرت و معاونت و چون حضرت رسالت صلعم … راه … و آنچه …

دارند چیزی با مید ... و انفقوا فی سبیل الله نفقه کنید توانگران اند در راه خدا اگر جهادست و لا تلقوا بایدیکم
الی التهلکة و میفکنید بدستهای خود خود را بورطهٔ هلاک یعنی بخل مکنید که منجر بهلاکت دلست البخیل بعید من الله
بعید من الجنة قریب من النار بخل و حسرت مرد را رسوا کند بلکه در چاه هلاکش افکند و احسنوا ان الله یحب
المحسنین و نیکویی کنید با غازیان بدرستی که خدا دوست میدارد نیکوکاران را و اتموا الحج و العمرة لله و تمام کنید حج
و عمره را یعنی مناسک و حدود و فرایض و سنن و آداب آن بجای آرید برای خدا نه چون کفار که طواف و تلبیه بنام
بتان میکنند فان احصرتم پس اگر باز داشته شوید به بیماری و خوف و کم شدن توشه و کم شدن راحله فما
استیسر من الهدی پس بر شماست آنچه میسر شود از قربانی و آنرا نامی باید فرستاد بقول امام اعظم و لا تحلقوا رووسکم
و متراشید سرهای خود را و از احرام بیرون میایید حتی یبلغ الهدی محله تا وقتی که برسد قربانی بمحل او که منات
فمن کان منکم مریضا او به اذی من رأسه پس هر که باشد از شما بیمار و در وقت احرام یا شد او را رنجی از سر او
از صداع یا جراحت یا علت جنبنده کان در آن و بدین سبب ضرورة شود که سر تراشد ففدیة پس بر وست فدا
کعب ابن عجوزه وقتی که محرم بود ... روی بوی آورده بود و هر دم ... دیده برکاسه سرش افتاده
... رسالت ... بران اطلاع یافته فرمود که سر تراشی و گوسفندی بکش و درویشان را بخوران گفت یا رسول الله
دست رس ندارم حکم صادر شد که فدا دهد من صیام او روزه بحدیث مقرر شده که سه روز روزه دارد او صدقة
یا صدقه و آن طعام دادن شش مسکین باشد هر یک را دو من از گندم او نسک یا قربانی و ادنای آن گوسفندیست
فاذا امنتم پس چون ایمن شوید از خوف عدو یا مرض فمن تمتع بالعمرة الی الحج پس هر که برخوردار یعنی جمع کند میان
حج و عمره در سفری واحد بطریق تمتع بباید دانست که حج و عمره یا بطریق افرادست که اول بحج احرام گیرد و چون ...
آن بجای آرد و چون تمام شد از حرم بیرون رفته بعمره احرام گیرد و اعمال وی بجای آورد و نزد شافعی و مالک این افضلست
یا بطریق قران که در احرام گوید لبیک بحج و عمره و مناسک حج اختصار کند عمره در و مندرج است ... نزد حنفی
این قسم فاضلترست یا بطریق تمتع که چون در موسم حج بمیقات رسد احرام بعمره بگیرد و بمکه در آمده از عمره فارغ شود و از احرام
بیرون آید بمحظورات تمتع کرد انگه از درون مکه احرام گیرد بحج و احمد حنبل این نوع اختیار کرده و درین آیه میگوید
که هر که متمتع باشد فما استیسر من الهدی پس بر وست آنچه میسر شود از قربانی شکرانه آنرا که توفیق یافته در
جمع میان دو عبادت فمن لم یجد پس هر که نیابد قربانی یعنی بران قادر نبود فصیام ثلثة ایام فی الحج پس بر وی حکم
روزه داشتن سه روزست ... در ایام حج و سبعة اذا رجعتم و روزه هفت روز دیگر چون باز گردید
بوطن خود ... ایام ... تلک عشرة کاملة ذلک لمن لم یکن اهله حاضری المسجد
... باشند ... در ... حج بود عباد ...
الحرام این قید برای

متمتع می توانند شد و اهل حرم در غیر از من حج احرام بعمره می توانند گشت پس ایشان را قران و تمتع نباشد و این
قول امام اعظم است و اتقوا الله و اعلموا ان الله شدید العقاب و بترسید از خدای و بر آنچه در باب حج صادر
شده محافظت نمایید و بدانید که خدای سخت عقوبت است بر کسی که حفظ امر و نهی نکند الحج زمان حج اشهر معلومات
ماههای معروف مشهورست یعنی شوال و ذی القعده و ده روز از ذی الحجه و شب نحر تا صبح بمذهب شافعی اما حنفی روز
نحر نیز در شمار آورده فمن فرض فیهن الحج پس هر که فرض کند بر خود درین ماههای حج را بتلبیه و سوق هدی بمذهب
حنفی و بنیت احرام بقول شافعی فلا رفث نیست جماع ... یعنی نهی یعنی باید که از جماع و ملاعبه با نسوان پرهیز کنند
یا کلام بیهوده نگویند و لا فسوق و از حد شرع در نگذرند و ارتکاب محظورات نکنند و لا جدال فی الحج و باید که جدال و جنگ
نکنند با خادمان و رفیقان ... در ایام حج قریش با یکدیگر مجادله می نمودند در مناسک
حج و ما تفعلوا من خیر و هر چه میکنید از نیکی یعلمه الله داند آنرا خدای و تزودوا و توشه برگیرید
از قافله ... راه و در احله قصد حج کردند و انگه اظهار احتیاج نموده از قافله چیزی طلبیدند حق تعالی فرمود
بردارید تا بر دل مردمان گران نباشید فان خیر الزاد التقوی پس بهترین توشهها پرهیزگاریست از طمع و
تشویش دادن مردم و سوال ... ازیشان و نزد ... درین آیه اشارتست بآنکه توشه سفر آخرت بهترین زاد
درین سفر پرهیزکاریست امام قشیری فرمود که تقوی عام دور شدنست از لوث گناه و تقوی خاص اجتناب است
از مشاهده ما سوی الله و حقیقت آنست که بی توشه در راه عشق نتوان برد و بی زاد شوق مرحله محبت طی نتوان کرد
زاد راه عاشقان در دست ... راه از نیکو ... والسلام ... و اتقون یا اولی الالباب
و بترسید از من ای خداوندان عقل لیس علیکم جناح نیست بر شما گناهی ان تبتغوا فضلا من ربکم در آنکه طلب
کنید در موسم حج روزی از پروردگار خود بواسطه تجارات بعضی از عرب تجارت را ... آمده ... و حاج
لا حاج این آیه آمده است ... اصل حج تجارت نمود که سود آن ایشان را از فیض حج بی بهره نمیسازد بشرط آنکه مقصد
اصلی و مطلوب کلی حج باشد فاذا افضتم من عرفات پس چون بر گردید از موضعی که آنرا عرفات گویند بجهت آنکه
آدم و حوا در آنجا بجمال هم ... شدند فاذکروا الله عند المشعر الحرام پس یاد کنید خدا را بتهلیل و تسبیح
نزدیک مشعر حرام و آن موضعیست میان ... و اذکروه کما هدیکم و یاد کنید او را در آن موضع یاد کردنی نیکو چنانکه
همچنانکه راه نمود شما را بمناسک حج و ان کنتم من قبله و بدرستی که بودید شما پیش از هدایت حق یا قبل از بعثت
هادی مطلق که محمدست لمن الضالین از جمله گمراهان ... پس یاد کردید خطاب با قریش ...
ایشانست که هر عرب را وقوف بعرفات بود ... درین صورت ترفع کردندی
برخلق و ننگ داشتندی در مواسات موقف ... نمودی ...

از تقوی عامی
و زاد عشق
راه ...
...
قرب ...

افاض الناس از آنجا که باز گردند همه مومنان و استغفروا الله و طلب آمرزش کنید از حق تعالی ان الله غفور رحیم
بدرستیکه خدای آمرزنده گناهان گذشته است ... مهربانست بر آنکه حج گزارد فاذا قضیتم مناسککم
پس چون بگزارید و بجای آرید کارهای حج و لوازم آنرا فاذکروا الله پس یاد کنید و ثنا گویید خدا را کذکرکم اباءکم
همچون ذکر کردن شما پدران خود را رسم جاهلیت آن بود که اشراف عرب بعد از فراغ مناسک در میان حرم یا بین
مسجد منا و جبل الرحمة بایستادندی و بر فضیلت نسب و شهرت حسب آبا و اجداد مفاخرت کردندی حکم شد که چنانکه
پدران را یاد میکنید خدا را یاد کنید او اشد ذکرا بلکه فراوان تر و بزرگتر آن زیرا که او پدران شما را از
مناقب و مراتب اختصاص داده بود فمن الناس من یقول پس از مردمان کسی است که میگوید ربنا آتنا فی
الدنیا ای پروردگار ما بده ما را در دنیا فلان چیز و فلان چیز یعنی متاع محقر دنیا میطلبند و ما له فی الآخرة من خلاق
و نیست خواهنده دنیا را در آن سرای نصیبی و بهره اگر داعی کافرست از نعمت آن سرای بی نصیب افتاده و اگر مومنست
چون دیگر مومنان بهره ندارد و منهم من یقول و از مومنان کسی باشد که گوید ربنا آتنا فی الدنیا حسنة
ای پروردگار ما بده ما را درین سرای نیکویی یعنی توفیق طاعت و فی الآخرة حسنة و در آن سرای نیکویی یعنی
تخفیف امت و گفته اند حسنه این جهان قناعت و از آن سرای شفاعت و قنا عذاب النار و نگاه دار
ما را از عذاب آتش دوزخ امیر المومنین علی ع فرموده که حسنه این جهان زن صالحه و حسنه آن جهان حور پسندیده
و عذاب النار زوجه ناشایسته درشت و سخت گوی ... در سرای ... هم درین عالم است دوزخ او
زنهار از قرین بد زنهار و قنا ربنا عذاب النار اولئک آن گروه که جز دنیا و آخرة طلبند لهم نصیب
مما کسبوا و الله سریع الحساب مر ایشانراست بهره از آنچه عمل کردند یعنی در خواسته بودند و حق تعالی زود حساب
بمقدار لمحه شمار همه خلایق و اذکروا الله فی ایام معدودات و یاد کنید خدا را یعنی تکبیر گویید در روزهای شمرده
که ایام تشریق است و آن سه روز باشد از عید اضحی و نزد حنفی بعد از نماز صبح عرفه است تا عصر روز عید و نزد صاحبین
تا عصر ایام تشریق عقب بیست و سه نماز تکبیر باید گفت و شافعی درین مسئله موافق صاحبین است فمن تعجل
فی یومین پس هر که شتاب کند و از منا برود در دو روز یازدهم و دوازدهم ذی الحجه فلا اثم علیه پس نیست
هیچ گناهی بر وی بعضی از اعراب جاهلیت استعجال را اثم میگفتند و جمعی متاخر را ... فرموده که در تعجیل گناهی نیست
و هیچ گناهی نیست و من تاخر فلا اثم علیه هر که تاخیر کند و سه شب در منا باشد بر و نیز حرجی نیست و معلقا وزر
و وبال نیست لمن اتقی مر کسی را که بپرهیزد از ادای حج تا آخر عمر تقوی را شعار خود سازد و اتقوا الله
و بترسید از خدای تعالی ... بدانید که شما بسوی خدا محشور خواهید شد و بجزات
و مکافات خود خواهید ... و من الناس من یعجبک ... کسی که خوش آید ترا او در گفت

اندازه قوله سخن گفتن او و آن اخنس ثقفی بود که بنزد پیغمبر آمده مردی شیرین سخن و نیکو صورت بود حضرت
را اظهار دوستی و حلاوت گفت دلکش و خوش آمد و مضمون کلمات ... آن بوده که آمده تا حلقه بیعت اسلام در گوش کند
و غاشیه خدمت سید انام بر دوش ... و این سخنان را بسوگند موکد ساخته خدای را گواه می آورد و چون باز
گشت از ... مدینه گذشت زراعت قومی را آتش زد و بسوخت و چارپایان مسلمانان را بشمشیر پی کرد حق تعالی فرمود
کسی هست از مردمان که ترا در عجب می افکند سخن گفتن او میگوید فی الحیاة الدنیا در دنیا و مصالح دنیا و یشهد الله
علی ما فی قلبه و گواهی می آورد خدا را بر آنچه در دل اوست یعنی میگوید که دل و زبان من یکیست و هو الد
الخصام و حال آنکه او ستیزنده ترین دشمنانست و اذا تولی سعی فی الارض و چون برگردد از حضرت تو
برود و بشتابد در زمین لیفسد فیها و یهلک الحرث و النسل تا تباهی کند در آن و نابود گرداند کشت را
و هلاک گرداند چارپایان را و الله لا یحب الفساد و خدای نمی پسندد معصیت و تباه کاری و اذا قیل له
و چون گویند مر این منافقان را اتق الله از خدای بترس اخذته العزة بالاثم بگیرد او را حمیت جاهلیت
بارتکاب گناه فحسبه جهنم پس بسنده است او را جهنم و آن آتشیست که دوزخیان را بآن عذاب کنند و لبئس
المهاد ... در دوزخ و لبئس المهاد و بد فراشیست آتش دوزخ و من الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات
الله و از مردمان کسی هست که می فروشد نفس خود را یعنی جان خود را بذل میکند بطلب خشنودی خدای و آن ...
بن عوام و مقداد اسود که از مکه بمدینه رفتند و خبیب را که در جنگ رجیع گرفتار شده بود و بدست کفار افتاده
بردار کشیده بودند از دار گرفته متوجه مدینه گشتند و هفتاد سوار از عقب ایشان آمده آغاز حرب کردند ایشان
خبیب را از اسب فرو گرفته بر زمین نهادند و زمین او را فرو برد و بر بلیع الارض ملقب گشت و آن مردان
با هفتاد تن دافعه حرب نمودند و کافران هر فرقه در حرب ... و باز گشتند و گویند در شان صهیب رومی است
هر چه داشت در مکه بکافران داد تا اجازه هجرت بمدینه یافت در رضای خدا و خشنودی پیغمبر دین بخرید ...
... و گویند که در حق امیرالمومنین علی ع فرود آمده که در شب غار ...
فراش سید مختار ... گرفت و جان فدای آن حضرت فرمود و الله رؤف بالعباد و خدای مهربانست
بر بندگان خود که در طلب رضای خدای جان فدا میکنند یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه ایمان آورده اید
ادخلوا فی السلم کافة درآیید در اسلام همه بیکبار یا مومنان را میگوید که در اسلام ثابت باشید و گفته اند ابن سلام
و اتباع او بعد از شرایع اسلام توریة را نگاه میداشتند و تعظیم شنبه نموده گوشت و شیر شتر تناول نمیکردند
حق تعالی فرمود که بیکبارگی باسلام در آیید و لا تتبعوا خطوات الشیطان ... روی مکنید گامهای شیطان را
یعنی از وساوس شیطان باحکام منسوخه ... که شیطان مر شما را دشمنی ...

هویداست که بوسوسه خود خاطر شما را متزلزل می‌سازد فَإِنْ زَلَلْتُمْ پس اگر بلغزید شما را از جاده‌های شرع
و احکام قرآن مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْكُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بشما حلال و حرام فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید که خدا
عَزِيزٌ غالبست و قادر بر عقوبت مخالفان حَكِيمٌ محکم کارست انتقام نکند الا بحق هَلْ يَنْظُرُونَ آیا چشم میدارند
یعنی چشم نمیدارند ایشان که بکلی در دایره اسلام داخل نمیشوند إِلَّا أَنْ يَأْتِيَهُمُ اللَّهُ فِي ظُلَلٍ مِنَ الْغَمَامِ مگر آنکه بیاید بر
ایشان خدای یعنی عذاب او در سایه‌ها از ابر سفید رقیق چنانچه قوم شعیب را در یوم الظله بود وَالْمَلَائِكَةُ
و بیایند فرشتگان که موکل بر عذابند وَقُضِيَ الْأَمْرُ و گذارده شود کار یعنی جزای هر کس بدو رسد وَإِلَى اللَّهِ تُرْجَعُ
الْأُمُورُ و بسوی خدای یعنی بجزای او باز گردانیده شود کارها یا آنکه اوامر و احکام سلاطین و حکام که امروز در دنیا
بپا میکنند روز قیامت باطل شود و فرمان جز حق را نبود که وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ سَلْ بپرس خطاب با آن
حضرت است یا هر که صلاحیت خطاب دارد او را میگوید بپرس بَنِي إِسْرَائِيلَ یهود مدینه را یا مسلمانان بنی اسرائیل
كَمْ آتَيْنَاهُمْ مِنْ آيَةٍ بَيِّنَةٍ چند دادیم پدران ایشان را از نشانهای روشن و پیغامبرهای نیکو در نشان
دهندها یا معجزات هویدا چون عصا و ید بیضا و من و سلوی و امثال آن وَمَنْ يُبَدِّلْ و هر که تبدیل دهد از یهود
بگرداند نِعْمَةَ اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُ نعمت خدا را که صفت پیغمبر ماست از پس آنکه آمده است بدو در توریت
فَإِنَّ اللَّهَ پس بدرستی که حق تعالی شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت است در دنیا بقتل و اجلا و در آخرت
بعذاب بی منتها زُيِّنَ لِلَّذِينَ كَفَرُوا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا آراسته گردانیده اند برای ناسپاسان و پوشندگان
حق زندگانی دنیا تا بدان فریفته میشوند و مغرور میگردند وَيَسْخَرُونَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا و سخریه میکنند و افسوس میکنند
از آنانکه ایمان آورده اند اغنیای قریش بر فقرای صحابه چون بلال و عمار و امثال ایشان میخندند و میگفتند که محمد را
بنگرید که میگوید با این گدایان کار جهان راست میکنم و اساس عظمت اشراف عرب و بنای رسوم و عادات عرب در
هم می‌شکنم و اگر کار وی حق بودی ببینی که سادات اعراب و اماثل و قبایل مطیع وی بودندی [illegible] وَالَّذِينَ
اتَّقَوْا و آنانکه پرهیزکاری کردند یعنی این درویشان و گدایان فَوْقَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ زبر ایشان باشند روز قیامت یعنی
بالای افسوس کنندگان اند یعنی مومنان در درجات علی باشند در فردوس برین و کافران در درکات اسفل از جحیم
وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ و خدای روزی دهد هر کرا خواهد بی اندازه كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً بودند
آدمیان یعنی آدم و حوا و اولاد او گروهی یگانه بر یک ملت بعد از آن مختلف شدند فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ پس برانگیخت
حق تعالی پیغمبران را یعنی شیث و ادریس و [illegible] مُبَشِّرِينَ مژده دهندگان اهل طاعت را بثواب وَمُنْذِرِينَ
و بیم کنندگان اهل معصیت [illegible] مبعوث شد بر همه عالم پس کفر بود و در وقت [illegible]
ابراهیم همین [illegible] هم الْكِتَابَ و فرو فرستاد [illegible] با آن کتابها که احکام

شرایع ایشان در آن مبین بود بِالْحَقِّ بدرستی و راستی لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کند هر پیغمبری میان مردمان
فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ در آن چیزی که اختلاف کردند در آن وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ و اختلاف نکردند در حق یا در کتاب
یا در امر دین إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مگر آنانکه کتاب بایشان داده بودند از یهود و نصاری که ایشان تحریف و
تبدیل کرده اند مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمد بایشان معجزات روشن و حجتهای هویدا و خلاف
ایشان نه از روی تمیز بلکه بَغْيًا بَيْنَهُمْ از جهت حسد که میان ایشان هست یا از روی ستمکاری فَهَدَى اللَّهُ
الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ پس راه نمود خدای آنانرا که ایمان آورده اند بدان چیزی که اختلاف کرده اند در آن
مِنَ الْحَقِّ از حق بیان مختلف فیه است [illegible] راه نمود بِإِذْنِهِ بعلم و ارادت و امر خود
و این اختلاف در امر قبله بود که بعضی روی بمشرق آوردند و بعضی بمغرب خدای راهنمونی کرد مومنان را
که بجهت کعبه یا مخالفت در افضل ایام هفته نمودند یهود شنبه و نصاری یکشنبه اختیار کردند حق تعالی این امت را
بجمعه که فاضلترین روزهاست راه نمود وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ و خدای راه می‌نماید هر که را
میخواهد بسوی راه راست که آن راه انبیاست و اولیا أَمْ حَسِبْتُمْ آیا می‌پندارید ای مهاجران که ترک خان
و مان گرفته اید و در محنت فاقه و کربت غربت گرفتارید أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ آنکه بهشت در آیید وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ
الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ و نیامده بشما مانند محنت آنانکه گذشته اند پیش از شما یعنی پیغمبران و صدیقان و تابعان
ایشان و حاصل آیت آنست که می‌پندارید که رایگان بهشت روید و بشما نرسیده آنچه بدوستان خدا پیش از شما رسیده
مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَالضَّرَّاءُ رسید بایشان سختی و ناکامی در درویشی و تنگی و بیماری [illegible] که میان
مکه و طایف [illegible] پیغمبر را یافتند که سبب موت ایشان گرسنگی بود و در حدیث آمده که سخت ترین بلاها بقوم
انبیاست و بعد ازیشان [illegible] موید این قولست زین بلاها که انبیا برداشتند سر بچرخ هفتمین افراشتند
هر که در راه محبت بیشتر بر دل او بار محنت بیشتر پس انبیا علیهم السلام و مومنان بمحنت گذرانیدند وَزُلْزِلُوا
حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ و از جای برانگیخته شدند از بسیاری بلاها که بدیشان رسید تا آنکه گفتند پیغمبر ایشان وَالَّذِينَ
آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصْرُ اللَّهِ و گفتند آنانکه ایمان آورده بودند با آن پیغمبران یعنی می‌گفتند باتفاق او که باشد یاری
دادن خدای ما را و ظفر دادن ما را بر خصمان التماس تعجیل میکردند نه آنکه بسبیل شک میگفتند حق تعالی برسول
ایشان پیغام فرستاد که أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ بدانید که یاری دادن مومنان نزدیکست [illegible]
يَسْأَلُونَكَ مَاذَا يُنْفِقُونَ که چه چیز نفقه کنند سوال کننده عمرو بن جموح بود و او مردی بزرگ و توانگر بود از حضرت
رسالت پرسید که مالی چند دارم چه نفقه کنم [illegible] نفقه میکنید و اخراج می‌نمایید از
مالی فَلِلْوَالِدَيْنِ پس برای مادر و پدر باید [illegible] آنکه اهتمام بدان بیشترست

زیرا که نفقه که معتد به باشد که بمحل خود واقع شود و از جمله مصارف نفقه والدین اهم است وَالْأَقْرَبِينَ و خویشان نزدیک
که وارث نباشند چه این صله رحم است وَالْيَتَامَىٰ و بی پدران خردسال که فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ
و درویشان که چاره معیشت خود ندانند وَابْنِ السَّبِيلِ و راه گذریان و مهمانان وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ و آنچه میکنید
از نیکوئی با هر که باشد فَإِنَّ اللَّهَ بِهِ عَلِيمٌ پس خدای بدان خیر داناست و بدان جزا خواهد داد كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ
وَهُوَ كُرْهٌ لَكُمْ نوشته شد بر شما کارزار کردن با دشمنان دین و این مکروه است بر طبع شما و شاق است بر نفس شما و این
کراهت نه بر فرمان خدا بوده بلکه مقتضای طبع بشریت که تلف مال و هلاک نفس کاره باشد وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا
وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ و شاید که مکروه دارید چیزی را بر حسب طبع خود و حال آنکه نیکوئی باشد مر شما را چون غزو که مکروه میدارید
و نیکوئی شما در آنست هم بحسب دنیا از ظفر و غنیمت و قهر اعدا و اعزاز دین و هم بحسب آخرت از [illegible]
خلد و درجات علیین وَعَسَىٰ أَنْ تُحِبُّوا شَيْئًا و شاید آنکه دوست دارید چیزی را از روی کسالت طبع که آن
[illegible] از جهاد وَهُوَ شَرٌّ لَكُمْ و آن بدی باشد مر شما را هم در دنیا بجهت ذل و غلبه اعدا و هم در آن سرای بجهت فوت
ثواب غزو و بعد از درجات شهدا وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ و خدای میداند مصلحت شما و شما آنرا نمیدانید
يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ می‌پرسند ترا از ماه حرام یعنی از قتال در او حضرت رسالت در سال دوم از
هجرت عبدالله جحش را با جمعی از صحابه ببطن نخله فرستاد و میان ایشان و کاروان قریش که از طایف می‌آمد محاربه
شد و عمرو حضرمی کشته شد و نماز شام هلال رجب بنظر مسلمانان در آمد ندانستند که آخر روز سلخ جمادی الثانی بوده
یا غره رجب بعد از انتشار این کافران آغاز طعن کردند که محمد ماه حرام را حلال کرد و اتباع خود را بخون ریختن و غنیمت
انگیخت در ماه رجب فتوی داد و مسلمانان از قتال ماه حرام سوال کردند جواب آمد که قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ بگو که جنگ
در ماه حرام کاری بزرگست هنوز در آن وقت قتال در ماه حرام حرام بوده و حرمت [illegible] منسوخ گشت و اگر چه این
قتال بزرگ بوده اما آنچه کافران میکنند از بی دینی وَصَدٌّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتن مردمان بود از راه خدا که
ایمانست وَكُفْرٌ بِهِ وَالْمَسْجِدِ الْحَرَامِ و ناگرویدن بخدای و کفر بمسجد حرام یا منع مردم از طواف آن و نماز در آن و
وَإِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ و بیرون کردن اهل او یعنی پیغمبر و اصحاب او از مسجد بلکه از مکه که بر مسجد مشتمل است أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ
بزرگترست نزد خدا از قتال رجب و عقوبت آن بیشترست وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ و شرک بخدا بزرگترست از
قتل حضرمی وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ و همیشه باشند مشرکان که بسبب عناد با شما ای مومنان جنگ کنند حَتَّىٰ
يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ تا شما را بازگردانند از دین شما که اسلامست إِنِ اسْتَطَاعُوا اگر توانند و قادر باشند وَمَنْ
يَرْتَدِدْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ [illegible] فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ پس بمیرد و حال آنکه باشد
مرتد یعنی بر دین باطل [illegible] حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا باطل باشد عملهای ایشان

درین سرای که ایشان را مال نماند و استحقاق زوجه و میراث مسلوب گردد وَالْآخِرَةِ و در آن سرای که مستحق ثواب
نمانند وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ و آن گروه ملازمان دوزخند و ایشان در آن عذاب جاویدانند
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستی که آنان که گرویده اند بخدا و رسول وَالَّذِينَ هَاجَرُوا وَجَاهَدُوا و آنانکه هجرت کرده اند
از وطن خود و جهاد کرده اند فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی عبدالله بن جحش و یاران او أُولَئِكَ يَرْجُونَ
رَحْمَتَ اللَّهِ آن گروه امید میدارند رحمت خدا را وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای آمرزنده مومنان و مجاهدانست و بر ایشان
مهربانست يَسْأَلُونَكَ می‌پرسند ترا ای محمد عَنِ الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ از خمر و مباشرت قمار جمعی از اکابر صحابه چون عمر
خطاب و معاذ جبل با آن حضرت گفتند فتوی ده ما را در خمر که زایل کننده عقل است و در قمار که سبب سلب مالست و در آن
محل خمر حلال بود و حق تعالی فرمود که قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ بگو در هر دو گناهی بزرگست و منفعت
مردمان را و منافع یا بدنی بوده باشد چون اشتعال حرارت غریزی و هضم طعام یا خلقی چون تواضع متکبران و
سخاوت ممسکان و جرات بیدلان یا مالی چون سود فراوان در بیع و شرای آن و فواید میسر توسعه بوده بر [illegible]
چه رسم جاهلیت آن بود که زر قمار بر مساکین قسمت میکردند و در حقایق سلمی آورده که اثم کبیرست در اشتغال آنها
و منافع للناس در ترک آنها وَإِثْمُهُمَا أَكْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا و گناه خمر و قمار بزرگترست از نفع آنها وَيَسْأَلُونَكَ مَاذَا
يُنْفِقُونَ و می‌پرسند ترا که چه چیز نفقه کنند عمرو بن جموح نوبت اول سوال کرد و جواب بر تعیین مصارف نازل شد
دیگر باره گفتند یا رسول الله دانستیم که صدقه بکه باید داد اما نمیدانیم که چه دهیم جواب آمد قُلِ الْعَفْوَ بگو که فاضل
آید از نفقه خود و عیال و نزد بعضی از علما این آیه بآیه زکوة منسوخ است كَذَٰلِكَ همچنانکه احکام انفاق بیان کرد
يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ بیان میکند و روشن میگرداند خدای بیان نشانهای مهربانی خویش لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ تا باشد
که شما تفکر کنید فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ در کار این سرای و آن سرای یعنی دل بر دنیا منهید بهیچ روی که آخرت از دل
مدهید سلمی رحمه الله فرموده که تفکر دنیا و آخرت آنست که بدانند که ایشان قاطعان راه اند و متفکر آن علی الله
دین و عقبی حجاب عاشق است [illegible] لایق است وَيَسْأَلُونَكَ و می‌پرسند ترا عَنِ الْيَتَامَىٰ از کیفیت
معیشت یتیمان در اسباب نزول آمده که چون تهدید مال یتیم بآیه وَلَا تَقْرَبُوا مَالَ الْيَتِيمِ نازل شد آنها که قیم اموال
ایشان بودند در امر معاملات و تصرف می‌نمودند جهت براءت ذمه خود خواستند که از قیام مهمات بر طرف روند
صورت حال بعرض حضرت سید عالم صلعم رسانیدند حق تعالی فرمود قُلْ إِصْلَاحٌ لَهُمْ خَيْرٌ بگو باصلاح آوردن حال و
محافظت کردن مال ایشان بهترست از تجنب ایشان آورده اند که جمیع طعام ایشان جدا می‌پختند و از جلوس بر آن خوان
ایشان احتراز نموده بهیچ نوع راه مخالطه با ایشان [illegible] وَإِنْ تُخَالِطُوهُمْ فَإِخْوَانُكُمْ
و اگر با ایشان بیامیزید و طعام خود با طعام [illegible] شما اید در دین وَاللَّهُ يَعْلَمُ

المفسد من المصلح و حق تعالی میداند تباه کننده مالی ایشان را از اصلاح کننده کار ایشان را و لو شاء الله لاعنتکم
و اگر خواستی حق تعالی هر آینه شما را در رنج افکندی و کار بر شما تنگ کردی بآنکه مخالطه با ایتام حرام کردی ان الله
عزیز حکیم بدرستی که حق تعالی غالب است و قادر بر اعنات حکیم دانا در آنچه کرد از ترک اعنات و لا تنکحوا المشرکات حتی
یؤمن و بزنی مخواهید زنان مشرک را تا زمانی که ایمان آرند رسول صلعم مرثد غنوی را که مردی دلاور بود بمکه فرستاد
تا قومی مسلمان درمانده که آنجا بودند پنهان از کفار بیرون آرد مرثد چون بمکه رسید زنی مشرکه عناق نام که در
غایت جمال بود و در ایام جاهلیت باهم یاری داشتند نزد وی آمد و سلسله محبت را تحریک داد مرثد ابا نمود
و گفت اسلام حایل شده و مواصلت بوجه زنا محال است عناق گفت پس مرا بزنی بخواه مرثد گفت آن نیز موقوف
است بحضرت صلعم پس مرثد بعد از مراجعت این صورت بعرض رسانید حکم شد که مشرکان را تا ایمان نیارند در
حباله ازدواج داخل نسازند و هم در آن اوقات عبد الله رواحه کنیزک خود را بجهت نشوز طپانچه بر روی او
زده بود و او دلتنگ (?) پشیمان بحضرت نبوت صلعم رفت آن حضرت بطریق تلطف تعرف حال کنیزک از عبد الله فرمود
عبد الله گفت نماز میگذارد و روزه میدارد و خدا و رسول را تصدیق میکند اما ستیزنده و فرمان نابرنده است
حضرت فرمود پس او مومنه باشد با او نیکویی کن عبد الله او را آزاد کرد و بخواست جمعی زبان طعن گشادند که ابن
رواحه کنیزک خود را بخواست و حال آنکه فلانه زن مشرکه با مال و جمال بود و بوی میداد نزد آیه آمد که و لامة مومنة
خیر من مشرکة و حال آنکه کنیزک که مومنه باشد بهتر است از زن مشرکه و لو اعجبتکم و اگر چه شما را در شگفت اندازد
آن بجهت مال و جمال و لا تنکحوا المشرکین حتی یومنوا و مدهید زنان مومنه را بمردان مشرک تا وقتی که ایمان آورند
و لعبد مومن خیر من مشرک و هر آینه بنده مومن بهتر است از آزاد مشرک و لو اعجبکم و اگر چه شما را بشگفت
آرد آن مشرک بواسطه صورت یا ثروت اولئک یدعون الی النار آن مشرکین و مشرکات میخوانند بسوی
آتش یعنی کفر که ارتکاب آن سبب سیاست بدوزخ والله یدعوا الی الجنة والمغفرة و حق تعالی میخواند بزبان
رسل یا اولیا و خدا بسوی بهشت و آمرزش یعنی عملها که بدان آمرزیده شوند باذنه بتقصان (?) توارادت و یبین
آیاته للناس و هویدا میکند احکام خود را از حلال و حرام برای مردمان لعلهم یتذکرون شاید که ایشان پند
پذیرند و یسئلونک عن المحیض و می پرسند ترا از حیض زنان یهود در حال حیض از زنان مهاجرت کردندی
و چشم بر روی ایشان نینداختندی و خوردن طعام و گفتن کلام با ایشان حرام دانستندی و نصاری بر عکس این
در آن حال مکالمه و مواکلت نمودند ... معاشرت و ملاعبت (?) می کردند ثابت الدحداح گفت یا رسول الله با
زنان در حال حیض چگونه ... که حیض مکروهست که نفس آدم را از آن نفرت شود
فاعتزلوا النساء فی ... حال حیض ایشان اعتزال کنید از مجامعت ولیکن

نه آنکه ترک مخالطت و مکالمه نمایید پس جهت تاکید میفرماید و لا تقربوهن و نزدیک مشوید بایشان یعنی مباشرت
مکنید حتی یطهرن تا وقتی که غسل کنند بعد از انقطاع دم و این مذهب شافعی است و حفص یطهرن بسکون طا
و ضم ها میخوانند یعنی تا وقتی که پاک شوند و دم منقطع گردد و این قول حنفی است که چون انقطاع دم بعد از اکثر
ایام حیض باشد قبل از غسل وطی حلال باشد فاذا تطهرن فأتوهن من حیث امرکم الله پس چون غسل کنند
بیایید بدیشان از آنجا حق تعالی امر کرده یعنی مأتی متعارف (?) ان الله یحب التوابین بدرستی که خدا دوست میدارد توبه
کنندگان از مناهی و یحب المتطهرین و دیگر دوست میدارد پاکیزگان از نساء نساؤکم حرث لکم زنان شما موضع
کشت شمایند یهود میگفتند که هر که در وقت مباشرت ظهر زوجه جانب او باشد فرزند کش احول آید مسلمانان در آن
نوع اقدامی نمودند حکایت بجناب نبوت مآب عرض کردند آیه آمد که زنان محل زرع و منبت الاولاد اند فاتوا حرثکم
انی شئتم پس بیایید بکشت زار خود هرگونه که خواهید بطریق ادبار و اقبال و استلقا و غیر آن چون مأتی یکی
بود یعنی مأتی محل حرث بود نه محل فرث و قدموا لانفسکم و فراپیش دارید برای خود یعنی طلب فرزند کنید
رسیدن بنیت خالص را و قصد صیانت نفس کنید از حرام واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت امر و
نهی و اعلموا انکم ملاقوه و بدانید که شما رسنده اید بآنچه از پیش می فرستید یا ملاقات کننده اید آنرا که می ترسید
یعنی در عقبی او را بدیده سر خواهید دید یا مراد از ملاقات عرض بندگان بر خدای کما قال و عرضوا علی ربک صفا
و بشر المومنین و مژده ده مومنان را به بهشت و رویه و لا تجعلوا الله عرضة لایمانکم و مگردانید نام خدا را
بهانه و دست آویزی مر سوگندان خود را عبد الله رواحه از بشیر ابن نعمان و باسم اعظم سوگند خورد که با او نیکویی
و در حق وی نیکویی نکند و او را با خصمان وی صلح ندهد حق تعالی این آیه فرستاد که مگردانید ذکر خدا را مانع آن بنزد (?) ان تبروا
از آنکه نیکویی کنید با اقربا و تتقوا و از آنکه بپرهیزید از مروت (?) با یاران مکالمه نکنید و تصلحوا و از آنکه اصلاح
نکنید بین الناس میان مردمان والله سمیع و خدا شنواست بسوگند علیم دانا است بنیت های الضمیر سوگند خورنده
عبد الله رواحه بعد از استماع این آیه از سر آنچه گفته بود درگذشت و با بشیر بتمام شفقت و مرحمت آمد لا یواخذکم
الله باللغو فی ایمانکم نگیرد شما را خدای یعنی عقاب نکند به بیهوده را که واقع شود در سوگندهای شما لغو
بقول حنفی آنست که کسی بر چیزی یاد کند بمظنه آنکه راست میگوید و خلاف آن ظاهر شود و اما شافعی لغو آنرا داند
که بی اختیار بر زبان کسی گذرد و بتعجیل یا بطریق عادت که لا والله و بلی والله و مراد در آن قصد سوگند نباشد
و بهر تقدیر در یمین لغو کفارت نیست و خدای بر آن مواخذه نکند و لکن یواخذکم بما کسبت قلوبکم
ولیکن مواخذه میکند شما را بآنچه عزم کند دلهای شما ... شود کفارت باید داد و بیان کفارت
در سوره مائده بیاید انشاء الله والله غفور ... لغو نکرد حلیم بردبار است که ...

احکام خدا را که یبینها لقوم یعلمون بیان میکند آنرا برای گروهی که دانند که از پیش حق است و بدان بکار بندند و اذا
طلقتم النساء و چون طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن و برسند بنزدیک مدت یعنی انقضاء عده فامسکوهن
بمعروف پس مراجعت کنید بدیشان و نگاه دارید ایشان را بطریق اصلاح نه بروجه اضرار او سرحوهن بمعروف
یا رها کنید ایشان را بنیکویی تا عده ایشان منقضی گردد و مالک نفس خود شوند ثابت ابن یسار زن خود را طلاق
داد و سه روز مانده بود که تا عده بسر آید با او رجعت کرد و بار دیگر طلاق داد و همچنین در نه ماه سه بار طلاق داد و
بار رجعت کرد حق تعالی درین آیه از آن نهی کرد و فرمود و لا تمسکوهن ضرارا و باز مدارید ایشان را و رجعت مکنید
از روی رنج رسانیدن لتعتدوا تا ستم کنید بر ایشان بدرازی عده و من یفعل ذلک فقد ظلم نفسه و هر که
این کند و ضرری بمسلمانی رسد پس بدرستی که ستم کرده است بر نفس خود و او را در معرض غضب الهی آورده و آزار رسانیده
بر بان (?) صاحب شریعت صلعم و در اخلاق زکیه آورده که در امت موسی علیه السلام هر که خواستندی که دعای بد کنند
... دل آزار باد هر کسی که بر کاری آزار پیشه باشد زود در معرض هلاکت افتد گو خواه مردم
... نوزروکسی بو که تنگ آید ... شر انگیز هم در سر شر رود ... و لا تتخذوا
آیات الله هزوا و فرا مگیرید حکمهای خدا را بافسوس یعنی اعراض مکنید از آن و بنهادن مشابهید از عمل بر آن
در شان جماعتی است که نکاح و طلاق را سست میگرفتند و میگفتند بازی میکردیم واذکروا نعمت الله علیکم
و یاد کنید نعمتهای خدا را که فایض میکرد او بر شما خصوصا در باب مناکحات هم در شرایع ام سالفه هیچکسی را
زیاده از یک زن در تحت نکاح روا نبودی مگر پیغمبرانرا و اینجا تا چهار زن حره در عقد واحد جایز است و آنانرا
بعد از طلاق مراجعت جایز نبودی و اینجا رواست و تا دام زن مطلقه زنده بودی مرد او را نبود تزوج بزنی دیگر
جزوی و درین شریعت حلالست و ما انزل علیکم و دیگر یاد کنید آن چیزی را که فرستاده است بر شما من
الکتاب و الحکمة از قرآن و احکام و حدود آن یعظکم به پند میدهد خدای شما را بقرآن و منع میکند از اضرار
و اتخاذ به بر عیث آن واتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت احکام واعلموا ان الله بکل شیء علیم
و بدانید که حق تعالی بهمه چیزها از اعمال شما یا مصالح روزگار شما دانا است و اذا طلقتم النساء و چون خواهید
که طلاق دهید زنان را فبلغن اجلهن و برسند باتمام مدت فلا تعضلوهن ان ینکحن ازواجهن
پس منع مکنید و باز مدارید ایشان را از آنکه بنکاح در آیند شوهران پیشینه خود را مخاطب بدین نهی عموم خلقند یعنی
می باید که این عضل مطلقا در میانه شما وجود نگیرد معقل ابن یسار خواهر خود را بعبد الله بن عاصم داده و عبد الله
او را طلاق داد و هنوز عده ... است که رجوع کند معقل نگذاشت و گفت خواهر خود را بتو
دادم و تو رها کردی و باز ... دیده تو نبود ترسی حق تعالی این آیه فرستاد که مانع

مشوید زنان را از رجوع بازن (?) خود اذا تراضوا بینهم بالمعروف چون رضا دهند میان یکدیگر بنکاحی حلال و مهری جایز
و قبول حسن معاشرت ذلک این نهی عضل که گردید یوعظ به پند داده شوند بآن من کان منکم یومن
بالله والیوم الآخر هر که باشد از شما که بوجه اخلاص بگرود بخدا و بروز رستخیز که واپسین همه روزهاست ذلکم
این پند گرفتن یا ترک منع و اضرار ازکی لکم پاکیزه تر است مر شما را از روی معاش چه زوجین یکدیگر را دیده اند
و شناخته پس رجوع ایشان باهم انسب است از نکاح کسی که ندیده و نه دانسته باشند واطهر و پاکتر است از آنکه
حرام اندیشند و مکر بجور گشته والله یعلم وانتم لا تعلمون و خدا میداند که زن و مرد خواهان یکدیگرند و شما نمیدانید
والوالدات و مادران یعنی زنانی که مفارقت افتاده بود میان ایشان و شوهران و طفل شیر خواره در میان بود
خواه قبل از طلاق متولد شده باشد و خواه بعد از طلاق حکم آنست که یرضعن اولادهن حولین کاملین
دهند فرزندان خود را دو سال تمام لمن اراد ان یتم الرضاعة مر آنکسانرا که خواهند که تمام
دادن فرزند را وعلی المولود له رزقهن و کسوتهن بالمعروف و بر آنکس است که فرزند برای او آورد
روزی این شیر دهندگان یعنی خورش ایشان و پوشش ایشان بطریق اعتدال لا تکلف نفس الا وسعها
کرده و رنج یافته نشود هیچ نفسی مگر آنکه بجای رسد و توانایی آن دارند لا تضار والدة بولدها باید که رنج بر
هیچ مادری بفرزند شیر خواره خود را که از وی جدا کنند و بمزد دیگر باید که رنج رسانیده نشود مادر بسبب فرزند یعنی
او را برضاع اکراه نکنند و اگر قبول کند از نفقه و کسوه باز نگیرند ولا مولود له بولده و باید که ضرر رسانیده نشود پدر
یعنی پدر بفرزند خود را که او در وقت شیر خوارگی از مادر جدا و باز رسانند یا باید که ضرر رسانیده نشود بواسطه فرزند
از زیاده از خورش و پوشش طلبد وعلی الوارث و بر وارث مولود له چون او متوفی شود یا وارث
صبی اگر رضاعش میرد و وی وارث شود لازمست مثل ذلک مانند این که بر مولود له بود از نفقه و کسوه
و عدم اضرار فان ارادا فصالا عن تراض منهما پس اگر خواهند پدر و مادر جدا کردن از پستان یعنی باز گرفتن
شیر بعد از اتمام حولین از خشنودی والدین و تشاور و مشاورت کردن با یکدیگر در باب رضاع و فطام
فلا جناح علیهما پس نیست هیچ وبالی بر ایشان ازین جهت و ان اردتم ان تسترضعوا اولادکم
و اگر خواهید ای پدران استرضاع و کسانی تحاجند که دایه گیرند بجهت شیر دادن برای اولاد خود خواه
مادر را مانعی باشد از شیر دادن و خواه نه فلا جناح علیکم پس بر شما گناهی نیست در دایه گرفتن اذا
سلمتم ما آتیتم بالمعروف چون تسلیم کنید بدایگان ... باید دادن آنرا بایشان از نیکویی
و خوش خویی بی مضایقه و مبالغه واتقوا ... نفقه مزد از مرد و زن واعلموا
ان الله بما تعملون بصیر و بدانید که ... استرضاع جنایت والدین

عمد بعقوبت تعجیل نکند لِلَّذِینَ یُؤْلُونَ مِنْ نِسَائِهِمْ مردانی که سوگند خورند از زنان خود دور شوند و با ایشان
را در جاهلیت چون کسی را بزنی میل نبودی و غیرت داشتی که چون کسی دیگر بخواهد سوگند خوردی که چند سال با
او نزدیکی نکند او در آن مدت پای بسته و سرگشته گذاشتی و آن بیچاره مدتی متمادی نه بیوه بودی و نه از مرد
بهره سودی حق تعالی آن را نپسندید فرمود که برای آنکه چنین سوگند خورند تَرَبُّصُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ انتظار بودن چهار
ماه است فَإِنْ فَاءُوا پس اگر باز آیند یعنی سوگند خورندگان رجوع بسوی زن و مباشرت کنند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ
پس حق تعالی آمرزنده است شکننده سوگند را و در این صورت مهربان است که مباح کرد مخالفت سوگند را و کفارت مقرر فرمود
حکم شرع این است که اگر مولی در اثنای چهار ماه با زنان نزدیکی کند اگر قادر بود و اگر عاجز بود بوعده نکاح ثابت و مراد
ت [illegible] و اگر مدت بسر آید بی عذری متعارف نکند نزد حنفی طلاق باین واقع شود و قول شافعی آن است که
[illegible] که بگوید باز آی یا طلاق ده و بهر تقدیر حکم شرع است که مولی را برجوع یا طلاق فرماید و اگر امتناع
کند زن را از وی طلاق دهد وَإِنْ عَزَمُوا الطَّلَاقَ و اگر عزم کنند طلاق را فَإِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ پس خدا
شنونده قول مولی را و داناست بعزم مولی وَالْمُطَلَّقَاتُ يَتَرَبَّصْنَ بِأَنْفُسِهِنَّ و زنان طلاق داده شده
اگر حامله باشند انتظار برند بنفسهای خود تأکیدست در انتظار ثَلَاثَةَ قُرُوءٍ سه قرؤ و آن بمذهب
شافعی و مالک طهر است و نزد حنفی حیض و فایده خلاف در معتده ظاهر میشود که چون در حیض ثالثه شروع کرد عده
منقضی شد بقول آنکه قرؤ طهر را گوید و آنکه حیض را گیرد انقضای عده بعد از انقطاع حیض ثالثه است
وَلَا يَحِلُّ لَهُنَّ و حلال نباشد زنان را أَنْ يَكْتُمْنَ مَا خَلَقَ اللَّهُ فِي أَرْحَامِهِنَّ آنکه بپوشند آنچه آفریده است
خدای در رحمهای ایشان از فرزند چون کتمان ولد سبب ابطال حق الرجعة است پس از زنان روا نبود إِنْ
كُنَّ يُؤْمِنَّ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ اگر هستند ایمان آرنده بخدا و روز قیامت وَبُعُولَتُهُنَّ أَحَقُّ بِرَدِّهِنَّ
و شوهران ایشان سزاوارترند برجوع کردن با ایشان فِي ذَلِكَ در زمان تربص إِنْ أَرَادُوا إِصْلَاحًا
اگر خواهند شوهران بدان رجعت که بصلاح آرند کار زنان نه ضرر و آزار رسانیدن بایشان در ابتدای اسلام
زن را طلاق رجعی میدادند و چون نزدیک میرسید که عده سرآید رجعت میکردند و زن را باز خود گرفته طلاق دیگر
دادند و غرض ایشان اضرار بود نه اصلاح وَلَهُنَّ مِثْلُ الَّذِي عَلَيْهِنَّ بِالْمَعْرُوفِ و مر زنان راست بر مردان
از حقوق مانند آن حقوق که مردان راست بر زنان بخوبی معیشت و حسن معاشرت وَلِلرِّجَالِ عَلَيْهِنَّ دَرَجَةٌ
و مر مردان راست بر زنان افزونی و فضل بآنکه مهر داده است و نفقه از ایشان یا بمیراث که ضعف زنان می برند
یا بطلاق و رجعت که سر [illegible] حیاتی بحکیم مذکور است که فضل مردان بر زنان
استعداد و کمالی نبوت [illegible] مردان بکمال رسیده اند و از زنان کم شده

کامل

کامل شوند آسیه بنت مزاحم و مریم بنت عمران وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب است غالب میکرداند مردان را بفضل
میده بر زنان حَكِيمٌ داناست بحکمت حکم میکند بر بندگان الطَّلَاقُ مَرَّتَانِ طلاق شرعی که در آن رجعه بود دو
بارست عدد طلاق در جاهلیت مقرر نبود و اگر فرضا طلاق واقع شدی مرد را حق رجعه بودی و بسیار بود
که زنان را طلاق میدادند و نزدیک بانقضای عده رجعت نموده دیگر باره رها میکردند روزی زنی بخدمت [illegible]
رفت و از رجعت شوهر که پیوسته او را طلاق میداد و برای اضرار رجعت میکرد بنالید و حکایت این شکایت
بمسامع علیه نبوی رسید آیت نازل شد که طلاق رجعی دو بارست بعد از دو طلاق فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ
بِإِحْسَانٍ پس باز خود گرفتن است برجعت یا رها کردن به نیکویی یعنی گذاشتن تا عده بگذرد و بعد از آن اگر خواهد
نکاح تازه کند و اگر خواهد دیگر باره طلاق دهد چنانچه کبری حاصل شود و تا آن زن بنکاح دیگری نرسد بر او
حلال نشود وَلَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَأْخُذُوا مِمَّا آتَيْتُمُوهُنَّ شَيْئًا و حلال نیست شما را ای مردان آنکه فرا گیرید
آنچه داده اید زنان خود را چیزی ثابت انصاری با آنچه ایجاب مهر بزن خود داده بود زن از وی جدایی طلبید
بهمان کابین خود را باز خرید آیت نازل شد که روا نباشد چیزی طلبیدن از زن در زمان طلاق إِلَّا أَنْ
يَخَافَا أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ الا آنکه مرد و زن دانند که بجای نمی توانند داشت احکام الهی را صحبت مرد معاشر
فَإِنْ خِفْتُمْ پس اگر دانستید ای حکام که مرام اخذ و اعطا بدست شماست أَلَّا يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ آنکه مرد و زن
اقامت نمی توانند کرد حکمهای خدا را فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا فِيمَا افْتَدَتْ بِهِ پس هیچ وزر و بالی نیست بر مرد
و زن در آنچه زن فدا دهد بشوهر و بآن خود را باز خرد چنانچه زن ثابت کرد تِلْكَ این احکام که مذکور شد از
طلاق رجعت و خلع حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خداست که برای مصالح بندگان مقرر کرده فَلَا تَعْتَدُوهَا پس از آن
در مگذرید وَمَنْ يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ و هر که بگذرد از اندازهای خدای پس آن گروه
معتدیان ایشانند ستمکار بر نفس خود فَإِنْ طَلَّقَهَا فَلَا تَحِلُّ لَهُ مِنْ بَعْدُ پس اگر طلاق دهد مرد زن خود را
بعد از طلاق ثانیه پس آن زن حلال نباشد بر آن مرد بعد از طلاق ثالثه حَتَّى تَنْكِحَ زَوْجًا غَيْرَهُ تا وقتی که
بنکاح در آید شوهر دیگر را و مزوج ثانی از مباشرت او برخورد و دختر عبد الرحمن رجلی که مطلقه ثلاثه بود و
بعقد شوهری دیگر در آمده خواست که با شوهر پیشین آشتی کند قبل از مباشرت زوج ثانی حضرت پیغمبر
منع کرد و فرمود لا حتی تذوقی عسیله و یذوق عسیلتک فَإِنْ طَلَّقَهَا پس اگر طلاق دهد شوهر ثانی او را
بطوع نه بکره بعد از مباشرت فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس گناهی [illegible] بر زوج اول و این مطلقه أَنْ يَتَرَاجَعَا
آنکه بایکدیگر رجوع نمایند بنکاحی جدید بعد [illegible] يُقِيمَا حُدُودَ اللَّهِ اگر میدانند یا
گمان می برند که بجای دارند احکام خدا [illegible] وَتِلْكَ حُدُودُ اللَّهِ و این اندازهای

ببند فون منکم و آنانکه میمیرند از شما و یذرون ازواجا و بگذارند زنانرا باید که زنان ایشان یتربصن
بانفسهن اربعة اشهر وعشرا انتظار برند نفس خود را چهار ماه و ده روز اگر حامله نباشد که عدهٔ ایشان
بوضع حمل منقضی شود یا کنیزک که عدهٔ او دو ماه و ده روز بود فاذا بلغن اجلهن پس چون برسند زنان
شوهر مرده عدهٔ خویش را فلا جناح علیکم پس بر شما در زی و وبالی نیست ای ایمه مسلمانان یا ای ورثه
اولیای ازواج فیما فعلن فی انفسهن بالمعروف در آنچه زنان کنند در تنهای خویش از شوهر کردن به نیکوئی یعنی
بموافقت شرع مراد صیغهٔ ایجاب و قبولست و حضور شهود عدل والله بما تعملون خبیر و خدای بانچه شما میکنید
ای مردان و زنان داناست ای مطیع چون دانستی که کار ترا میداند غم مخور که جزای آن بتو رساند و ای عاصی چون
دانی که گناه ترا میداند ترک معصیت کن تا ترا بیامرزد هر که دانست اگر در همه وقت حق تعالی او را
[illegible] باشد خبر [illegible] است ولا جناح علیکم فیما عرضتم به من خطبة النساء و گناهی
نیست بر شما ای راغبان نکاح در آنچه تعرض کنید بآن یعنی کنایت بخبر دهید از برای خواستگان معتده یعنی کلامی
گوئید با ایشان که مبهم باشد در رغبت بر نکاح مثلا برین وجه که تو از شوهر در نخواهی ماند یا مرا مثل تو زنی می باید
یا چون عدهٔ تو بسر آید مرا خبر کن و از تصریح بنکاح احتراز لازم است اما در آن گناهی نیست که سخن بتعریض گوئید
او اکننتم فی انفسکم یا آنکه بپوشید در دلهای خود علم الله انکم ستذکرونهن خدای تعالی داناست در علم
قدیم خود که شما زود باشد که یاد کنید آن زنانرا به نیکوئی بعد از تزویج ولکن لا تواعدوهن سرا ولیکن
وعده مدهید ایشانرا بنکاح که آنرا پنهان میکنید یعنی مباشرت مراد آنست که بکثرت مجامعت وعده مدهید
الا ان تقولوا قولا معروفا مگر آنکه بگوئید سخنی نیکو بر سبیل اشارت نه تصریح و عبارت ولا تعزموا عقدة
النکاح حتی یبلغ الکتاب اجله و قصد مکنید نکاح ایشانرا تا آنکه برسد یعنی آنچه خدای نوشته و فرض کرده از عده بنهایت
خود و مدت او منقضی گردد واعلموا ان الله یعلم ما فی انفسکم و بدانید که خدای میداند آنچه در دلهای شماست از
عزم کاری که جایز نیست فاحذروه پس بترسید و حذر کنید از عقاب او واعلموا ان الله غفور حلیم و بدانید
که خدای آمرزنده است آنرا که بترسد از عقوبت او و بردبار است بعقاب تعجیل نکند لا جناح علیکم گناهی و
وبالی نیست بر شما ان طلقتم النساء در آنکه طلاق دهید زنان خود را ما لم تمسوهن مادام که مس نکرده
باشید ایشانرا یعنی لمس واقع نشده باشد امام اعظم خلوت صحیحه را موجب مس میداند بشرط عدم مانع و
شافعی الکنایه از جماع داشته و لهذا او بواسطهٔ خلوة التزام مهر نکنند او تفرضوا لهن فریضة یا بغیر طلاق
دادن زنان مادام که فرض [illegible] سید برای ایشان فریضه مهری مقرر پس طلاق دهید
ومتعوهن و برخوردار [illegible] نقصان زنی که هست [illegible] در حال عقد نام مهر نبرد

و قبل از دخول طلاق داد این آیه نازل شد و حضرت پیغمبر فرمود متعها ولو بقلنسوتک غرض آنست که متعه باید
داد و آن بقدر حال طلاق دهنده باشد علی الموسع قدره و علی المقتر قدره بر مرد دارا و بر تنگدست
بقدر دست رس وی ابن عباس فرمود که اکثر متعه خادمیست و اقلش مقنعه و نزد امام اعظم کمتر است سه جامه
و مجموع بهم نصف مهر المثل و از این کمتر باشد و اصح آنست که تقدیر متعه مفوض برای حاکم شرعست پس متعه دهید
ایشانرا متاعا بالمعروف باندازه توانائی متعه بوجهی که شرعا و عرفا شاید حقا علی المحسنین حقا یعنی
متعه واجب یا مصدر فعلی محذوفست یعنی خدای واجب گردانید متعه را واجب گردانیدنی علی المحسنین
بر نیکوکاران و ان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن و اگر طلاق دهید ایشانرا پیش از آنکه مس کنید ایشانرا
و قد فرضتم لهن فریضة و بدرستی که مقرر کرده باشید برای ایشان مهری فنصف ما فرضتم پس لازم است
نیمه آنچه فرض کرده اید قبل از نزول این آیه کسی که زنرا پیش از دخول طلاق دادی از مهر مسمی چیزی
لازم نبودی بلکه متعه بایستی داد چنانکه در سوره احزاب حکم شده که فمتعوهن و سرحوهن پس بدین آیه
آن آیه منسوخ باشد و نصف مهر لازم است الا ان یعفون مگر آنکه عفو کنند آن زنان که اهلیت عفو
باشند از بلوغ و عقل و رشد او یعفو الذی بیده عقدة النکاح یا آنکه عفو کند آنکسی که بدست اوست
نکاح یعنی ولی بقول قدیم شافعی و این وقتیست که زنان بکر و نارسیده باشند و او را ولی بود و حنفی گفته که
مراد ازین کس شوهر است که درگذارد یعنی تفضل کند و تمام مهر بدهد و مؤید این قولست این که میگوید وان تعفوا اقرب
للتقوی و اگر درگذارید شما که شوهرانید و تمام مهر بدهید نزدیکتر است به پرهیزگاری از بیداد ولا تنسوا الفضل
بینکم و فراموش مکنید یا ترک مکنید تفضل را در میان یکدیگر یعنی مرد اندیشه کند که این زن بعقد من محبوس بوده و از
وصال من محروم ماند پس او را بمهر مسمی دل شاد گردانم و زن نیز تفکر کند که این مرد بمن نرسیده و از من بهره
مند نگشته او را ولی [illegible] ازو هیچ نگیرم ان الله بما تعملون بصیر بدرستی که حق تعالی بانچه میکنید از جود و تفضل
بیناست حافظوا علی الصلوات محافظت کنید و ایستادگی نمائید بر نمازهای فریضه بر اوقات و حدود و حقوق
آن والصلوة الوسطی و شرط محافظت نسبت بصلوة وسطی رعایت کنید و صلوة وسطی بقول ابی بن کعب
و معاذ جبل و ابو امامه و جابر نماز بامداد است که میان سواد و بیاض است نماز گزارند یا میان دو نماز لیلی و نهاری
یا از جهت وقوف او نمازیست که در آن قصر نمیکنند و بقول ابن عمر و زید بن اسامه و بعضی دیگر از صحابه نماز پیشین است
و وجه وسطیت آنکه او را در وسط نهار میگزارند یا او در وسط صلوة نهاری است و بروایت امیر المؤمنین علی
و فاروق و عایشه و ام سلمه و حفصه و ابن [illegible] ن الله علیهم اجمعین نماز دیگر
و درین باب حدیث صحیح نازل شده در احزاب [illegible] العصر و او را وسطی برای آن

گفت که دو نماز روز از یک جانب دارد که در یکی معتزلست و در یکی نه دو نماز شب از یک جانب بهمین وجه دارد
و بروایتی از ابن عباس و قبیصة بن ذویب نماز شامست و او میانه نمازهاست در مقدار چه اکثر رکعات در فرایض
چهارست و اقل دو و او مابین اقل و اکثر واقع شده و یا میان دو صلوة اخفائیه و دو صلوة جهریست و طایفه
دیگر نماز خفتن را صلوة وسطی دانند که میان دو صلوة جهریه واقعست که افتتاح و اختتام عبادات لیلیه باینست
یا مابین دو نماز است که قصر را در ایشان راه نیست و تخصیص هر یک ازین نمازها و نکاتی که بدان متفرع باشد در
جواهر التفسیر بشرحی مستوفی مذکورست وقوموا لله قانتین و دیگر امر میکند که بپای ایستید برای خدای را اطاعت
کنندگان فرمان بردارانید یعنی نماز گزارنده گان و گفته اند قنوت سکوت است در نماز زید بن ارقم فرمود که همه یکبار در عهد
رسول در نماز با صاحب خود سخن میگفتند چون حکم الله قانتین نازل شد ساکت شدند فان خفتم پس اگر بترسید
از دشمن مجاهد یا از سبع ضار یا از حشرات موذیه فرجالا پس پیاده نماز کنید در حالت رفتن [illegible] و قوت
هر چه باشد بقول حنفی و نزد شافعی در وقت مشی با وجود خوف نماز توان گزارد و خواه امکان نماز باشد یا
نباشد او رکبانا یا سواره نماز گزارید و در جنگ بهر نوع که میسر شود در روی بقبله یا پشت بدان فاذا امنتم فاذکروا
الله پس چون ایمن شوید نماز گزارید باتفاق اکثر علما اینجا مراد از ذکر نماز است و گویند شکرست یعنی چون ایمن شوید
شکر گوئید خدا را کما علمکم ما لم تکونوا تعلمون همچنانکه در آموزانید شما را از آداب نماز یا شرایط شکر آنچه
نبودید شما که دانید والذین یتوفون منکم و یذرون ازواجا و آنانکه وفات کنند از شما و بگذارند زنانرا
رسم عرب چنان بود که زنان شوهر مرده یکسال عده میداشتند و جامهای کهنه پوشیده تا عده تزیین و تجمل فرو
میگذاشتند اگر از اهل مدر بودی در همان خانه از اولیای شوهر بر مرده بودی یا اولیای زن در همان منزل او خانه جهت
او بنا کردندی و اهل او را از [illegible] از برای او جداگانه مرتب ساختندی و یکسال از آن خانه بیرون نیامدندی
و نفقه از اولیای شوهر گرفتندی و وقتی که از خانه ستر بیرون آمدندی نفقه ساقط شدی چون حضرت رسالت پناه صلعم
بمدینه فرمود مردی طایفی در گذشت و از و زنی و مادری و پدری و پسری ماند آن حضرت ترکه را بوالدین و اولاد تقسیم
فرمود و زن را نصیبی تعیین ننمود اما حکم کرد که یکسال از ترکه نفقه بدو رسانند در آن محل این آیه نازل شد و حکم
فرمود که چون جمعی از شما بمیرند و زنان از ایشان بمانند وصیة [illegible] و حفص بنصب خوانده معنی آنست که
وصیت کرد خدای وصیت کردنی لازواجهم متاعا الی الحول غیر اخراج برای زنان ایشان متعه دادنی
بنفقه و کسوه و مسکن و اقوات از ترکه شوهر یکسال یعنی بیرون کردن وی از مسکن مقرر اما اگر خود بیرون روند قبل
از یکسال ایشان را نفقه [illegible] علیکم پس اگر بیرون آیند بعد از گذشتن سال یعنی
هیچ گناهی نیست بر شما [illegible] فی انفسهن من معروف در آنچه ایشان کنند در تنهای

خود از زینت و طلب شوهر از آن چیزی که بر وفق شرع باشد والله عزیز حکیم و خدای غالبست انتقام کشد از
هر که مخالفت کند امر وی را و صواب کارست در احکام خود و این حکم بمیراث زن که ربع یا ثمن باشد از ترکه
منسوخ شد و عده یکساله با چهار ماه و ده روز آمد چنانچه گذشت وللمطلقات متاع بالمعروف و زنان طلاق
داده شده که مس کرده باشند متعه ایست که بدان برخوردار شوند بطریق نیکو و توسط او علو و تقصیر حقا علی
المتقین سزاوار گردانیده حق تعالی این را سزاوار گردانیدنی بر پرهیزگاران مراد متقیانند از شرک یعنی
مسلمانان کذلک همچنانکه این حکم بیان کرد یبین الله لکم آیاته روشن میکند حق تعالی برای شما احکام
خود را آنچه بدان محتاجید لعلکم تعقلون شاید که شما عقول خود را در قبول آن و تفکر در آن کار فرماید
الم تر آیا نظر نیفکندی ای بیننده یا نظر تعجب نگاه نکرده ای الی الذین خرجوا من دیارهم وهم الوف
که بیرون رفتند از منزلهای خود و ایشان هزاران بودند امام سدی گوید در قریه داوردان از حوالی
طاعون پدید آمد بعضی بیرون رفتند و اکثر بسلامت ماندند و بعضی بایستادند و اغلب مردند سال دیگر
معاودت کرد همه اهل ده که هشت هزار یا چهل هزار یا هشتاد هزار بودند بیکبار از ده بیرون رفتند حذر الموت
از جهت احتراز کردن از مرگ و همچنان میرفتند تا در وادی میان دو کوه فرود آمدند فقال لهم الله موتوا
پس گفت مر ایشانرا خدای که بمیرید در معالم آورده که حق تعالی دو فرشته فرستاد تا یکی از اعلای وادی و یکی از
اسفل آن آواز کرد که بمیرید همه یکبار بمردند با چهار پایان خود و مردم از اطراف و جوانب بر سر ایشان آمده
عاجز گشتند و آخر الامر دیواری بگرد ایشان کشیدند و گذاشتند تا بدان برآمد و از آن جز استخوان
نماند ثم احیاهم پس زنده گردانید ایشانرا و این صورت چنان وجه بوده که روزی حزقیل ابن بوزی را که ثالث
خلفای موسی بود بران موضع گذر افتاد و آن تودهای استخوان مشاهده نمود گفت الهی چنانچه امر مهیب
بر ایشان نموده اثر رحمت بر ایشان هم کن از حق تعالی خطاب رسید که فلان کلمه را بگو تا من ایشانرا زنده گردانم
حزقیل کلمه را بر زبان راند حق تعالی ایشانرا زنده گردانید ان الله لذو فضل علی الناس بدرستی که حق تعالی
هر آئینه خداوند فضل و رحمت بر مردمان ولکن اکثر الناس لا یشکرون ولیکن بسیاری از مردمان سپاس
داری نمیکنند خصوصا بنی اسرائیل که چنین معجزی دیده نشده فرمان حق را گردن ننهادند شما ای مسلمانان عبرت گیرید
وقاتلوا فی سبیل الله و کارزار کنید در راه خدای برای آشکار کردن دین خدا واعلموا ان الله سمیع
و بدانید که خدا شنواست قول متخلفانرا از جهاد که با اعداء او ناپسندیده تمسک نمایند علیم داناست بضمایر
ایشان من ذا الذی یقرض الله قرضا [illegible] بر خدا برای بینی بندگان در راه
او اگر وام خواهند وام دادنی نیکو یعنی [illegible] عوض [illegible] نباشند و بطیب خاطر

شده که ثواب قرض دادن از صدقه زیاده است و برین تقدیر مضاف محذوف باشد ای یُقْرِضُ عِبَادَ اللَّهِ و صح
آنست که اینجا حذف و اضماری نیست و مراد از قرض صدقه است تشبیه کرده صدقه را فی سبیل الله در لزوم جزا بوام
که شبه اعطای عوض در آن لازمست و قرض حسن برین تقدیر آنست که خالص برای خدا و بهر از مال حلال تصدق
کند امام عاصم رحمه الله استفهام را حمل بر معنی میکند یعنی آیا کیست که قرض دهد فَيُضَاعِفَهُ تا حق تعالی مضاعف
گرداند و زیاده سازد اجر آن قرض را لَهُ از برای او داده أَضْعَافًا كَثِيرَةً مبهم گذاشت تا اضعاف کثیره را
از حیز شمار بیرون تصور کنند این آیه نازل شد یهود بطعنه میگفتند که مگر خدای چیزی ندارد که از ما قرض می طلبد
و چون مسلمانان بوعده حق واثق بودند در معامله این قرض مبادرت کردند ابوالدحداح انصاری گفت
[یا ر]سول الله مرا دو خرماستانست بهترین خیبره نام دارد اگر آنرا بقرض دهم شما پاینده ان میشوید بهشت حضرت
رسالت صلعم فرمود که من ضامن میشوم که حق سبحانه تعالی ده چندان در ریاض بهشت بتو ارزانی دارد گفت یا
سید عالم بشرطی که فرزندان من و مادر ایشان با من باشند خواجه فرمود آری چنین باشد پس دست مبارک
رسول الله صلعم بگرفت و خیبره را در راه حق تعالی صدقه داد و فی الحال بدر خرماستان آمده با فرزندان گفت
یا ام الدحداح این حدیقه را صدقه دادم بشرطی که در بهشت ده چندان بستانم و تو و کودکان با من باشید
ام الدحداح گفت خوش سودایست بارک الله لک فیما اشتریت و حضرت رسالت صلعم درباره او فرموده که
کم من عذق رداح و دار فیاح فی الجنة لابی الدحداح وَاللَّهُ يَقْبِضُ و خدای فرا میگیرد و تنگ میکند روزی را بر
بعضی بعلم و حکمت خود و منفعت ایشان در آنست وَيَبْسُطُ و گشاده میگرداند روزی را بر بعضی بتدبیر و مصلحت خود
و منفعت ایشان در آنست وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ و بسوی حق یعنی بجای پاداش آن باز گردانیده خواهید شد در معنی
قابض و باسط مختار اسحق است در بحر المعانی گفته که فرا میگیرد از اغنیا تا ایشان [?] کرستانند ... دست
ست بر فقرا نهند و بسط میکند بر فقرا تا آنرا از حق بینند و منت اغنیا نکشند قابض اوست تا دیده شهود
اغنیا جز وی نه بینند باسط اوست تا بصر بصیرت فقرا جز وی مشاهده نکنند عارفی چنین فرموده که یکی را بقبض
در زندان خودی گرفتار گرداند و یکی را ببسط از خودی رهانیده بخود متوجه سازد و هر طایفه قدس سره فرموده که الهی
هرگاه که بخودی نگرم گویم از من زارتر کیست چون بتو نگرم گویم از تو بزرگوارتر کیست گاهی که بخود در نگرم پستم
گاهی که بتو بنگرم مست شوم أَلَمْ تَرَ آیا ندیده یعنی ندانسته و علم تو بدان منتهی نشده إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ
مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ بجماعتی از اشراف [illegible] از یعقوب بعد از وفات موسی ع إِذْ قَالُوا لِنَبِيٍّ لَهُمُ چون
گفتند این جماعت مر پیغمبر [illegible] شمویل بود که حق تعالی او را بعد الیسع بر بنی اسرائیل

ابعث

فرستاده و گویند آن نبی یوشع بن نون بوده یا شمعون بن صفیه و بر هر تقدیر گفتند پیغمبر خود را که بحکم خدای تعالی ابْعَثْ
لَنَا مَلِكًا نُقَاتِلْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ برانگیز از برای ما یعنی تعیین کن از میان ما پادشاهی تا باعانت او کارزار کنیم
در راه خدای با جالوت و قوم او و ایشان عمالقه بودند از بقیه قوم عاد که همواره بت می پرستیدند و شرک می
ورزیدند و با بنی اسرائیل خصومت داشتندی و بنی اسرائیل در دست ایشان درمانده بودند و در میان ایشان
ملکی کارفرمای نمانده بود و بسبب آن از پیغمبر خواستند پادشاهی ملکی و حاکمی کردند که بمدد او جهاد توانند کرد قَالَ گفت
آن پیغمبر هَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ هیچ شاید از شما چون فرض گردانند بر شما کارزار کردن با
دشمنان دین أَلَّا تُقَاتِلُوا یا آنکه شما قتال نکنید قَالُوا وَمَا لَنَا أَلَّا نُقَاتِلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ گفتند چیست ما را
و چه بودن دارد که ما قتال نکنیم در راه خدا وَقَدْ أُخْرِجْنَا مِنْ دِيَارِنَا وَأَبْنَائِنَا و بدرستی که بیرون کرده اند ما را
از مواضع و مساکن ما و از پسران یعنی ما را مهجور ساختند از ایشان در خبر است که جالوت از ایشان چهارصد
و چهل نفر اسیر کرده بود و چندین کس را از منازل ایشان بیرون برده و بدان سبب ایشان در مباشرت حرب
مبالغه داشتند فَلَمَّا كُتِبَ عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ پس آن هنگام که نوشته شد بر ایشان کارزار اعادی تَوَلَّوْا برگشتند از
فرمان برداری بگذشتند إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان و آن سیصد و سیزده تن بودند وَاللَّهُ عَلِيمٌ بِالظَّالِمِينَ
و خدای داناست بستمکاران که از جهاد تخلف ورزیدند چون اشمویل بر ایشان حجت گرفت و ایشان
بر سبیل حجت جواب دادند از حق تعالی استدعای ملکی نموده از برای آن قوم حق تعالی عصایی و ظرفی پر از روغن
بوی فرستاد و فرمود که هر که بمنزل تو در آید و این روغن در ظرف غلیان نماید و این عصا بقد وی برابر شود پادشاهی
این قوم را شاید اشمویل این خبر بقوم رسانید و هر یک از اعاظم بنی اسرائیل بخانه او آمده و شروع آغاز
نهادند و برای هیچ کدام روغن بجوش نیامد و عصا بقامت ایشان مساوات ننمود تا روزی مردی سقا یا دباغ که
شاول نام داشت و بواسطه طول قامت او را طالوت گفتندی بخانه او در آمد فی الحال دهن القدس آغاز
غلیان کرد و عصا بقامت او برابر آمد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ و گفت مر بنی اسرائیل را پیغمبر ایشان إِنَّ اللَّهَ قَدْ بَعَثَ
لَكُمْ طَالُوتَ مَلِكًا بدرستی که حق تعالی بتحقیق برانگیخت برای شما طالوت را پادشاهی فرمان فرمای قَالُوا گفتند
از روی استبعاد أَنَّىٰ يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا چگونه باشد و از کجاست مر طالوت را پادشاهی بر ما وَنَحْنُ أَحَقُّ
بِالْمُلْكِ مِنْهُ و ما سزاوارتریم بپادشاهی که از سبط یهوداییم ازو که از سبط ابن یامین است و در آن سبط نه
نبوت است و نه مملکت و با وجود آنکه از سبط مملکت نیست مردی سقاست وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ
و او را عطا نکرده اند بسیاری در فراخی از مال دنیا [illegible] بلکسی که صاحب خزاین و
دفاین بودی تا بجهت لشکر تهیه اسباب [illegible] ایشان إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ

بدرستی که حق تعالی برگزید او را بر شما وَزَادَهُ بَسْطَةً و افزونی داد او را گشادگی و بسیاری فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ
در دانش یعنی در علم حرب و گویند دانا بود بامور سپاهی و تدبیر مملکت و دیگر بیفزود او را در جسم و گویند که طالوت
مردی نماینده و با جمال بود و بیک سر و گردن از اهل زمان خود بلندتر می نمود وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ و
و خدای که مالک الملک علی الاطلاقست میدهد ملک خود را هر که میخواهد و میداند که او را صلاحیت ملک
داری است ملک ازو و ملکستان اوست پس راه بحکمش نبرد هیچکس وَاللَّهُ وَاسِعٌ و حق تعالی بسیار تفضل
است در دادن زمام اختیار بقبضه اقتدار هر که خواهد عَلِيمٌ داناست باستحقاق کسی که او را میگزیند بار
دیگر بنی اسرائیل چنانچه داب ایشان بود از طریق ابرام و الحاج گفتند ما را باصطفای طالوت حجتی و علامتی
[بای]د تا اظهار برهان برداری و هواداری او رغبتی مزید آید اشمویل از خدای درخواست و خدای از
علامت پادشاهی او اعلام داد وَقَالَ لَهُمْ نَبِيُّهُمْ إِنَّ آيَةَ مُلْكِهِ و گفت مر ایشانرا پیغمبر ایشان بدرستی که
[نش]انه پادشاهی طالوت أَنْ يَأْتِيَكُمُ التَّابُوتُ آنست که بیاید بشما تابوت سکینه و آن صندوقی بود
[ص]ورت همه انبیا در و منقوش فِيهِ سَكِينَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ در آنجا سکینه است از پروردگار شما یعنی چیزی که
تسکین خاطر شما بآن باشد و گفته اند سکینه جانوری بود بمقدار گربه دو چشم داشت چون مشعل افروخته
که کسی را قوت دیدن آن نبود و از حضرت مرتضی علی منقولست که روی او شبیه روی انسان بود و
دو بال داشت و بوقت کارزار بیرون آمدی چون بادی که سخت جهد بر دشمنان وزیدی و ایشانرا متفرق
ساختی و لهذا همیشه بنی اسرائیل این تابوت را در پیش صف لشکر میداشتندی وَبَقِيَّةٌ و بهمان رنگ و دیگر
درین تابوت باقی چیزیست از آنچه گذاشته است آلُ مُوسَىٰ وَآلُ هَارُونَ یعنی موسی و هارون علیهم السلام که
شخص در لغت بمعنی آل اوی تواند بود چنانچه ان الله اصطفی آدم و نوحا و آل ابراهیم ای نفسه و در حدیث آمده
که ص مزمارا من مزامیر آل داود و مراد نفس داودست و از آنچه از موسی و هارون در آن تابوت مانده بود نعلین
موسی بود و عمامه هارون و پاره ترنجبین که در تیه بر ایشان می بارید و ریزه الواح و این تابوت عمالقه
از بنی اسرائیل گرفته بودند و بولایت خود برده و در هر موضع که آن تابوت داشتندی آفتی باهل آن موضع
رسیدی آخر حوالی مزبله دفن کردند حق تعالی فرشتگان را فرمود که آنرا برداشته نزد اشمویل آوردند چنانچه
فرمود تَحْمِلُهُ الْمَلَائِكَةُ بردارند ملائکه آن تابوت را و بشما آورند إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ بدرستی که در
رسیدن تابوت بشما هر آینه حجتی [illegible] شما را بر صدق قول پیغمبر در پادشاهی طالوت إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اگر هستید شما باور دارنده [illegible] تابوت بحکم او را منقاد گشته تهیه قتال نمودند
و هفتاد هزار مرد [illegible] بود فَلَمَّا فَصَلَ طَالُوتُ بِالْجُنُودِ پس آن

هنگام که بیرون آمد طالوت بزمان اشمویل از شهر ایلیا با آن لشکرهای ساخته قَالَ گفت طالوت باعلام
اشمویل یا با الهام ربانی که ای قوم إِنَّ اللَّهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ بدرستی که خدای آزماینده شماست درین هوای گرم
بجویی از آب که میان اردن و فلسطین ظاهر شده تا مطیع و عاصی را بشما نماید فَمَنْ شَرِبَ مِنْهُ فَلَيْسَ مِنِّي پس
هر که بیاشامد از وی پس نیست از من یعنی بر مذهب من وَمَنْ لَمْ يَطْعَمْهُ و هر که نچشد و نیاشامد آب را اطعام در
لغت بمعنی شراب آمده کافی قوله جناح فیما طعموا ای شربوا فَإِنَّهُ مِنِّي پس او از منست یعنی بر دین من باشد
هر که آب نخورد إِلَّا مَنِ اغْتَرَفَ غُرْفَةً بِيَدِهِ مگر کسی که بردارد آب کفی بدست خود چون لشکر در آن هوای گرم عطش
غالب بدان جوی رسیدند فَشَرِبُوا مِنْهُ إِلَّا قَلِيلًا مِنْهُمْ پس بیاشامیدند از آن جوی زیاده از غرفه مگر اندکی
از ایشان که سیصد و سیزده تن بودند و بیک کف آب اختصار کردند هم از آن غرفه سیراب شدند و هم
از بقیه غرفه ایشان پر شد و آنکه زیاده از یک غرفه بیاشامیدند لبهای ایشان سیاه شد و تشنگی
غلبه کرد و هر چند بیشتر خوردند تشنه تر گشتند و بر کنار جوی مانده با لشکر دشمن ملاقات نکردند فَلَمَّا جَاوَزَهُ
پس آن هنگام که از جوی عبور کرد و بگذشت طالوت وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ و آنکسانی که ایمان آورده بودند
او را تصدیق کرده بگذشته با او قَالُوا گفتند دیگران که خلاف غیرت نموده بودند لَا طَاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ
وَجُنُودِهِ نیست ما را توانایی امروز و لشکرهای او و قولی آنست که لشکر شصت و شش هزار از جوی بگذشتند و
از آن چهار هزار که غیرت کردند چون چشم ایشان بلشکر جالوت افتاد سه هزار و ششصد و هشتاد و شش تن سست
و بد دل شده گفتند ما طاقت حرب جالوت نداریم قَالَ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلَاقُو اللَّهِ گفتند آنانکه یقین
میداشتند که ایشان ملاقات کننده اند جزای خدای را و ایشان باقی لشکر بودند سیصد و سیزده تن
گفتند كَمْ مِنْ فِئَةٍ قَلِيلَةٍ غَلَبَتْ فِئَةً كَثِيرَةً بِإِذْنِ اللَّهِ بسیاری از گروه اندک مومنان غالب شده اند بر گروه
بسیار از اهل عدوان و کافران بعون و نصرت و مددکاری خدای وَاللَّهُ مَعَ الصَّابِرِينَ و خدای با صبر کنندگانست
بتایید و قوت خاشعان ابا نمودند و مخالفان بر طرف نهر مانده بودند طالوت با آن گروه اندک در مقابل لشکر
جالوت صف بر کشید و آن لشکر بتولی صاحب تیغ هشتصد هزار سوار جنگ آزما تیغ زن بودند چو شیران آهن دل
چو گرگان پر آشفته دل و جالوت نیز خود مردی عظیم الجثه شدید الشوکت بود و در تفسیر امام [?]
مذکورست که اسلحه جالوت هزار رطل بود و از جمله خودی که بر سر می نهاد سیصد رطل بود وَلَمَّا بَرَزُوا لِجَالُوتَ
وَجُنُودِهِ و آن هنگام که مومنان ظاهر شدند و صف قتال آراسته کردند از برای جالوت و لشکر او قَالُوا گفتند
مومنان رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا ای پروردگار ما فرو [illegible] تا ره از آثار و اکمال یعنی صبر بسیار
را احاطه کن وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا و ثابت گردان قدمهای ما [illegible] وَانْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ

وبیاری ده ما بر گروه ناگرویدگان فَهَزَمُوهُم بِإِذْنِ اللّهِ پس شکسته دادند و هزیمت کردند مومنان کافرانرا باعانت و توفیق خدای وَقَتَلَ دَاوُودُ جَالُوتَ و بکشت داود ابن ایشا عم جالوت را بسنگ فلاخن که بر خود وی زد و خود بر سرش شکست و مغزش پریشان شد و لشکر او بازگشتند و طالوت شرط کرده بود که دختر خود بکشنده جالوت دهد و داود را در پادشاهی شریک گرداند پس دختر خود را بداود داد و نصف ملک بوی بازگذاشت و بالآخرة تمام مملکت بوی رسید وَآتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ و عطا کرد حق تعالی داود را بعد از قتل جالوت پادشاهی و او را حکمت داد یعنی نبوت یا زبور وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ و بیاموزانید او را آنچه خواست و آن علمیست که پیغمبر را بکار آید و گویند صنعت زره گری بود و یا زبان مرغان وَلَوْلاَ دَفْعُ اللّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ اگر نه باز داشت خدای باشد مردمانرا برخی از ایشان برخی یعنی اگر دفع نکردی خدای بسبب مومنان جهاد کننده مشرکانرا لَّفَسَدَتِ الأَرْضُ هر آینه تباه گشتی زمین بظلمت کفر و شایع او باطل گشتی وَلَكِنَّ اللّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ و لیکن حق تعالی خداوند فضل و رحمت بر عالمیان تِلْكَ این قصها که داود و بجز آن اضحات بود آيَاتُ اللّهِ نشانهای قدرت خداوندست نَتْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ میخوانیم آنرا بر تو یعنی جبرئیل بر تو میخواند بزبان ما براستی بروجهی که مطابق واقعست و اهل کتاب مسلم میدارند وَإِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ و بدرستی که تو از جمله فرستادگانی بر همه خلایق تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ این پیغمبران و فرستادگان که درین سوره مذکور شده افزونی دادیم ایشانرا برخی بخصایص و فضایل بر بعضی مِّنْهُم مَّن كَلَّمَ اللّهُ ازین پیغمبران کسی بود که با وی سخن گفت بی واسطه چون آدم عم گفت اسکن انت وزوجک الجنة و چون موسی عم که کرم نمود انی انا ربک و چون پیغمبر ما صلعم که کرم نمود فاوحی الی عبده ما اوحی وَرَفَعَ بَعْضَهُمْ دَرَجَاتٍ و برداشت برخی از ایشانرا بپایهای بلند و تفاوت انبیا ازین جهت است که بعضی از ایشان مبعوث بودند از آدمیان بود و بعضی باکثر ایشان یا بتمام زمره ایشان یا بجمیع جن و انس چون پیغمبر ما صلعم و بعضی وحی را در خواب پیغمبری دادند و بعضی را در بیداری و بعضی از مفسران گفته اند که مراد از رفع ادریس است که حق تعالی او را رتبه عالیه کرامت فرمود و رفعناه مکانا علیا صاحب کشاف آورده که ظاهر آنست که بعضی پیغمبرانست صلعم که مفضل است بر انبیا بتفضیل بیکران و خصایص بی پایان چنانچه از مطاوی آیات و احادیث معلوم و مفهوم میگردد هر انبیا در پناه تو اند [illegible] تو مهتری همه اختر تو [illegible] بلشکر [illegible] آن حضرت نقلا و عقلا به بیانی مبسوط در جواهر [illegible] وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ و دادیم عیسی پسر مریم را معجزهای روشن و هویدا چون ابراء اکمه و ابرص و [illegible] و قوت دادیم او را بجان پاکیزه که جبرئیل در

یا دم او دمیده باشد مدد گردانیدیم او را بروح القدس جبرئیل عم وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلَ الَّذِينَ مِن بَعْدِهِم مِّن بَعْدِ مَا جَاءتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ و اگر خواستی خدای اختلاف نکردندی آنانکه از پس انبیا بودند از پس آمدن بایشان نشانهای راست وَلَكِنِ اخْتَلَفُواْ و لیکن اختلاف کردند فَمِنْهُم مَّنْ آمَنَ وَمِنْهُم مَّن كَفَرَ پس بعضی از امتان کسی بود که بگروید یعنی بر ایمان خود ثبات ورزید و از ایشان کسی بود که کافر شد و اعراض کرده طریق حق را بگذاشت یعنی یهود و نصاری است که بعد از موسی و عیسی از راه راست انحراف نمودند وَلَوْ شَاء اللّهُ مَا اقْتَتَلُواْ و اگر خواستی خدای مخالفت نکردندی مخالفت را اگر بلفظ قتال ایراد کرده است که سبب است و اراده سبب چه وقوع قتال از برای خلافت دیگر از برای تاکید وَلَكِنَّ اللّهَ يَفْعَلُ مَا يُرِيدُ و لیکن خدای میکند آنچه میخواهد یعنی ایجاد میکند آنچه میخواهد از خذلان و عصیان و عصمت و هدایت يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ای آنکسانی که ایمان آورده اید یعنی گرویده اید أَنفِقُواْ مِمَّا رَزَقْنَاكُم نفقه دهید از آن چیزی که بشما کرده ایم یعنی زکوة مال بیرون کنید مِّن قَبْلِ أَن يَأْتِيَ يَوْمٌ پیش از آنکه بیاید روزی که از هول و [illegible] لاَّ بَيْعٌ فِيهِ وَلاَ خُلَّةٌ خرید و فروخت نباشد دران تا کسی خود را از عذاب باز خرد و نه دوستی بود تا حمایت کند وَلاَ شَفَاعَةٌ و نه درخواستی در وقت حلول عذاب وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ و کافران ایشانند ستمکاران که منع کنند حق خدا را از مستحق یا ظالمند در وضع عبادت در غیر موضعش اللّهُ لاَ إِلَهَ إِلاَّ هُوَ خدای سزای پرستش اوست هیچ معبودی نیست در وجود مگر او که استحقاق معبودیت مراورا ثابت الْحَيُّ زنده پیش از همه زندگان و زنده بعد از فنای ایشان الْقَيُّومُ پاینده در ذات و صفات یا قدیم تدبیر حفظ مخلوقات لاَ تَأْخُذُهُ سِنَةٌ فرا نگیرد او را مقدمه خواب از فتور و غیر آن که نعاس گویند وَلاَ نَوْمٌ و نه خواب که رکود حواس ظاهرست لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الأَرْضِ مراوراست آنچه در آسمانهاست از مبدعات علویه و آنچه در زمین است از کائنات سفلیه مَن ذَا الَّذِي يَشْفَعُ کیست آنکس که او شفاعت کند درخواست کند از انبیا و ملایکه و غیر آن نزدیک او روز قیامت کسی إِلاَّ بِإِذْنِهِ مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد يَعْلَمُ میداند خدای مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ آنچه در پیش اهل آسمانها و زمینهاست از امور این جهان وَمَا خَلْفَهُمْ و آنچه خواهد بود از عقبای ایشان از کار آن جهان وَلاَ يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ مِّنْ عِلْمِهِ و فرا نرسند آفریدگان بچیزی از معلومات او إِلاَّ بِمَا شَاء مگر آنچه او خواهد که بآن محیط شوند وَسِعَ و فرا رسیده است و گنجایش یافته است كُرْسِيُّهُ کرسی او زیر عرش و زبر آسمانهاست یا علم او السَّمَاوَاتِ همه آسمانها و آنچه در آنست وَالأَرْضَ و همه زمین [illegible] را در رنج نیفکند و بدو گران نیاید حِفْظُهُمَا نگاه داشتن آسمان و ز[illegible] او وَهُوَ الْعَلِيُّ الْعَظِيمُ و او برترست

از اندیشه و اوهام و این آیه شریف ترین آیتهاست از قرآن و در حدیث آمده که این آیه را زبانیست که تقدیس میکند خدا را نزدیک ساق عرش و در خواص و فضایل قرائت او اخبار بسیارست لاَ إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ هیچ اکراهی نیست در قبول کردن دین اسلام بعد از اسلام عرب یعنی اکراه نباید کرد هیچکس را از یهود و نصاری و مجوس و صابیان بر آوردن اسلام بشرط قبول جزیه که گزارند حکم این آیه با آیه قتال منسوخست از تمام قبایل عرب جز دین اسلام مقبول نبود اما با دیگران قتال میباید کرد تا مسلمان شوند یا جزیت قبول کنند ابو الحصین انصاری دو پسر قابل داشت ناگاه ترسایی از شام بمدینه آمد و ایشان با او مصاحبت نموده و بافسون و فساد او متنصر گشته دین ترسایی اختیار کردند و همراه او متوجه شام شدند ابو الحصین در حضرت رسول صلعم درخواست آورد و ایشانرا باکراه براه شرع در آرد و این نازل شد که اکراه مکن کسی را بدین متدین شده است قَد تَّبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ هر آینه روشن شده راه راست از گمراهی یعنی کفر از ایمان و حق از باطل متمیز گشت فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ پس هر که کافر گردد یعنی نگرود بآنچه پرستند جز خدای خواه شیطان و خواه بتان و خواه سحر و خواه کاهنان وَيُؤْمِن بِاللّهِ و بگرود بخدای فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَىَ هر آینه کسی که چنگ در زد بدستاویزی محکم که قرآنست یا اتباع سنت یا وقوف نزدیک امر و نهی که سلوک پیغمبرانست صلعم سلمی قدس سره گوید که عروه وثقی توفیق است در بدایت و سعادت در نهایت در حقایق بخیه وار دست که عروه وثقی مر عوام را توفیق طاعتست و مر خواص را مزید عنایتست و اخص خواص را جذبات رؤیت که ایشانرا از ظلمات وجود فانی گرداند و انوار اخلاق واجب الوجود باقی سازد و در مقامات حضرت قطب الاقطاب خواجه بهاء الحق والدین المشتهر بنقشبند قدسنا الله بحقایق کلامه مذکورست که درین طریق طاغوت ما سوی حقست که نفی آن و ایمان بحق در هر قدمی شرط لازم سالکست و پیغمبر صلعم فرموده که الهوی عند الله ابغض من جمیع الالهة بدترین خدایان که در زمینها می پرستند هواهای ایشانست افرایت من اتخذ الهه هواه یعنی ای محمد آنرا که هوای خود بخدایی گرفته است آن بیچاره می پندارد که او بنده خداست خواجه پندارد که دارد حاصلی حاصل خواجه بجز پندار نیست و در حدیث آمده که تعس عبد الدرهم و تعس عبد الزوجة در هلاکت بنده زر و سیم و بنده زن و فرزند هر که بنده چیزی باشد آنرا پرستد هر چیز که ماند ز دو جهان بنده آنی آنست ترا در دو جهان بنده معبود پس بالعروة از همه چیزی باید برید و بحق تعالی در باید پیوست اینست سر فقد استمسک بالعروة الوثقی و این عروه ایست که لاَ انفِصَامَ لَهَا هیچ انقطاع و انفصال نیست مر او را وَاللّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ و خدا شنواست قول کسی را که [illegible] شهادتین [illegible] داناست بر نیت خالص مستمسک این عروه اللّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُواْ خدای [illegible] متولی کار ایشانست در راه نمودن بطریق مستقیم

يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّوُرِ بیرون می آرد ایشانرا از تاریکیهای کفر و ضلالت بروشنایی ایمان و هدایت یا از کثرت بمعرفت یا از شک بیقین یا از ظلمت نفس بنور دل یا از صفات بشریت باخلاق ربوبیت وَالَّذِينَ كَفَرُواْ و آنانکه حق را بپوشیدند یعنی یهودان یا مرتدان و اصح آنست که عام است یعنی کافران أَوْلِيَآؤُهُمُ الطَّاغُوتُ که دوستان ایشان طاغوتند یعنی کعب الاحبار و حیی ابن اخطب و امثال ایشان و بت پرستانرا اصنام و الهه باطله و اهل ارتداد را شیاطین يُخْرِجُونَهُم این سالاران و بتان و دیوان که طاغوت عبارت از ایشانست بیرون می آورند یعنی میخواهند که ایشانرا مِّنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ از ایمان بیشانی بسوی کفر یا یهود را با بیانی که بتوریه داشتند بتکذیب آن أُوْلَئِكَ آن کافران یا آن طواغیت أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ملازمان آتش و در خند ایشان دران آتش جاوید مانند کاشند أَلَمْ تَرَ آیا ندیدی و نظر بصیرت نظر نکردی إِلَى الَّذِي حَآجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رِبِّهِ بسوی آنکس که از روی عناد حجت مخاصمت کرد با ابراهیم عم در دین خدای او یا در اثبات ربوبیت و وحدانیت پروردگار این مجادله أَنْ آتَاهُ اللّهُ الْمُلْكَ بوقت آنکه داده بود او را حق تعالی پادشاهی یا این جرات و مجادله نمود برای خدای ملک بوی ارزانی داشت و او دست تعدی از آستین طغیان بیرون آورد و سر تکبر از گریبان عصیان بر آورد و این مجادل نمرود ابن کنعان بود که همه روی زمین در تصرف داشت دران وقت که ابراهیم بتانرا شکست و رای ارکان دولت نمرود بسوختن او قرار گرفت نمرود گفت که او را بیارید چون او را حاضر کردند نمرود گفت تو خدایان ما را باطل کردی خدای تو کیست و بنیاد مناظره کرد إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ یاد کن آن وقت که ابراهیم گفت در جواب سخن او که رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِـي وَيُمِيتُ پروردگار من آنکس است که از روی قدرت زنده میکند مردم را از عدم بوجود می آورد و می میراند از منزل فنا ببقا و بجای برد تعالی گفت نمرود أَنَا أُحْيِـي وَأُمِيتُ من هم زنده میکنم و میمیرانم پس زندانی را طلب نموده بقتل رسانید و گفت اینک زنده را میرانیدم اعتقاد آن متمرد طاغی آن بود که مراد احیا بعفوست و امات بقتل میدانست که احیا و امات حیات و موت از جماد و آن جز حضرت قادر مختار را نباشد یا معبود آنست و بر حضار مجلس تلبیس میکرد و لاجرم ابراهیم بحجت روشن تر اشتغال نمود قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فرمود ابراهیم که بدرستی که حق تعالی می آرد آفتاب را هر روز از افقی که محل طلوعست فَأْتِ بِهَا مِنَ الْمَغْرِبِ پس تو بیار آنرا از جایی که محل غروبست فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ پس مبهوت گردانید آنکس را که کافر بود یعنی نمرود و حجت او منقطع گشت وَاللّهُ لاَ يَهْدِي و خدای راه ننماید بطریق احتجاج الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ گروه ستمکاران [illegible] مترتب بآیه اولیت آیا ندیدی محاجه ابراهیم عم یا ندیدی آنکس که مثل [illegible] شهها گذشت بر دهی و آن

دران ده افتاده بود بر سقفهای خود یعنی سقفهای ده ساقط شده بود پس دیوارها بران افتاده و این غایت
خرابیست و اشهر آنست که این ده خراب عزیر علیه السلام بود که بر حفظ توریت داشت از اکابر احبار بود و بخت النصر بعد از
خرابی بیت المقدس او را گرفته ببابل آورد و حق تعالی او را از حبس کفار خلاصی ارزانی فرمود و عزیر توجه
به بیت المقدس نمود و بر خری سوار آمد و بر دیه عجب که بر دو فرسخی ایلیا بود رسید پس ویران بود و درختان
میوه دار بود قدری انجیر بچید و مقداری انگور باز کرد و در سایه دیواری قرار گرفته انجیری چند بخورد و باقی
در سله نهاد و انگور را بفشرد پاره بیاشامید و بقیه در خیکی بر بست و دراز کشید و داشت در می خود
و تکیه بر دیوار کرده در آن ده می نگریست چون آن ده خراب دید گفت قال انی یحیی هذه الله بعد موتها
چگونه و بچه وجه زنده گرداند این ده را حق تعالی بعد از خرابی او یا اهل او را چه کیفیت زنده گرداند بعد از
مردن ایشان و این نه بطریق استبعاد بود بلکه طلب کیفیت احیا می نمود فاماته الله مائة عام پس
میرانید خدای تعالی او را در وقت چاشت و تنگ صد سال و خر او نیز بمرد ثم بعثه پس زنده گردانید او را بهمان
شکل و صورت که بود آورده اند که حق تعالی او را و طعام و شراب و حمار او را از نظر خلق بپوشانید چون هفتاد
سال از مرگ او برآمد و بخت النصر هلاک شد حق تعالی نوشک پادشاه پارس را برانگیخت تا بیت المقدس را در
مدت سی سال بحال عمارت آورد و این ده عزیر انجیر از آنچه بیشتر بود آبادان تر شد پس عزیر را زنده گردانید
گفته اند او را در چاشتگاه بمیرانید و در آن روز که زنده گردانید هنوز آفتاب غروب نشده بود و لیکن بحکم خدا
فرشته در وقتی که عزیر زنده شد و چشم می مالید تعالی گفت او را کم لبثت اینجا چند وقت درنگ کرده
قال گفت عزیر لبثت یوما درنگ کرده ام اینجا روزی و چون بنگریست آفتاب هنوز بود او بعض یوم یا
پاره روزی قال بل لبثت مائة عام گفت فرشته نه چنانست که تو گمان بردی بلکه درنگ کردی اینجا صد سال
و درین صد سال مرده بودی عزیر با خود اندوه در نگریست و اوضاع آن موضع را بر نهج دیگر یافت تعجب او بیفزود
و دیگر باره با او گفتند فانظر الی طعامک و شرابک پس نگاه کن طعام و نگاه کن بسوی شراب خویش یعنی
شراب انگور که لم یتسنه آن عصیر هیچ تغیر نکرده وانظر الی حمارک و در نگر بسوی دراز گوش
خود که استخوانها مانده و اجزا متفرق شده اکنون خطاب رسید که ترا بعد از مرگ زنده کردیم تا آثار قدرت
ما در نفس تو ظاهر شود و لنجعلک آیة للناس و دیگر تا گردانیم ترا نشانه و عبرتی از برای مردمان که در حشر
اجساد شک دارند وانظر الی العظام و نگاه کن بسوی استخوانهای خود تا ببینی که بقدرت ما علت کیفیت
حشرها چگونه او را حرکت میدهد [illegible] الا بعضی مرکب میسازیم ثم نکسوها لحما پس می پوشیم مر
آن استخوانها را گوشت [illegible] می شنید که ای گوشت و پوست و اجزای متفرقه

جمع شوید بقدرت کامله ربانی همه اجزای متفرق شده صورت ابدان سمت تجدد یافت و جان بجسد درآمد و
فی الحال برجست و نعره بزد فلما تبین له پس آن هنگام که روشن شد بر عزیر آثار قدرت الهی در احیای موتی
بطریق معاینه قال اعلم گفت من میدانم حالا بعیان چنانچه دانسته بودم قبل ازین باستدلال و بیان ان الله
علی کل شیء قدیر که حق تعالی بر همه چیزها از احیا و امانت تواناست پس عزیر بمیان قوم شد و بران قبیله او را
بشناختند و گویند کسی او را نشناخت و امتحان کردند توریة را از ظهر القلب املا کرد و بنوشتند و بخت النصر
کتب ایشان سوخته بود واذ قال ابراهیم رب ارنی و یاد کن آنرا که گفت ابراهیم ای پروردگار من بنمای
من بقدرت کامله کیف تحیی الموتی چگونه زنده میکنی مردگانرا سوال از برای شهود کیفیت احیا است
نه انکه در اصل احیا او را شبهه بود قال تعالی گفت خدای او لم تؤمن آیا تو ایمان نداری که من مرده را زنده
میکنم استفهام بمعنی ایجابست یعنی تو ایمان داری بقدرت من بر احیا و امانت و به نمرود گفتی ربی الذی
یحیی و یمیت قال بلی گفت بلی ایمان دارم و بکمال قدرت تو گرویده ام ولکن لیطمئن قلبی ولیکن از
سوال کردم تا بیارامد و ساکن شود دل من بمعاینه چگونگی در فتوحات مکیه مذکور است که احیا متنوع می
شاید و وجود خلق که بعضی بکلمه کن موجود شدند و برخی را به یدین ایجاد کرد و جمعی از ابتدا بوجود آورده
و طایفه را بسبب مخلوقات دیگر موجود ساخته و چون ابراهیم علیه السلام تنوع مخلوقات دیده و دانسته که احیا
خلق بعد از موت وجودی دیگرست آن نیز متنوع می تواند بود در خواست نمود که بمن نمای که بکدام نوع ایجاد
می فرمایی چون مرا علم بدان حاصل آید دل من از آن آرامش پذیرد و آورده اند که ابلیس لعین بر لب دریایی
میگذشت نظرش بر مرداری افتاد که مرغان هوا و جانوران دریا و ددان صحرا هر یک از وی پاره می ربودند
ابلیس با خود گفت خوش دام حیله یافتم جمعی که نظر آن سبکساران طبع را فریب توان داد که اجزای این
متفرقه را از حواصل طیور و اجواف سباع و امعای نهنگان و ماهیان چگونه جمع توان کرد حق تعالی
بخلیل کرد کنار زلال دریا رد که دشمن دام مکری گسترده و سررشته نزاعی آورده خلیل باید و ابلیس متحیر را
عجز خود اظهار کرد ابراهیم علیه السلام فرمود چه محل تحیرست هم امکن که این اجزا را از کتم عدم بصحرای وجود آورده بود
قادرست که دیگر بار ازین تفرقه بساحل جمعیت رساند کوزه گر کوزه را بشکند چو گر خواهد باز تواند که بسازد
اگر داند کوزه گردن از تخت چه عجب گر سازد ز شکسته درست پس ابراهیم زبان سوال را گشاده گفت الهی
بمن نمای که چگونه زنده میکنی تا این طاغی یاغی ملزم گردد و دل من با قرار او اطمینان تمام یابد قال گفت
حق تعالی که اگر مشاهده این حال آرزو داری فخذ اربعة من الطیر [illegible] چهار عدد از مرغان کبوتر و خروس
و زاغ و طاوس و غیر آن نیز گفته اند فصرهن [illegible] سوی خود یعنی بدست گیر و از اشکال

و هیات ایشان تامل نمای و در دقایق اجزای ایشان بنظر تعین بازبین تا بعد از زنده شدن بر تو مشتبه نگردد ثم اجمع
ساز اجزای ایشانرا با یکدیگر بعد از آنکه پاره پاره باشد سرهای ایشانرا بدست خود نگاه دار ثم اجعل علی
کل جبل پس وضع کن بر هر کوهی که ممکن باشد که جزوی از و توان نهاد چه قسمت اینها بر جمیع جبال متعذر است
و این از قبیل اراده عام و اراده خاص است محصل سخن آنست که بر هر کوهی که نزدیک تر باشد و توانی بر منهن
جزءا ازین مرغان متفرق با یکدیگر آمیخته پاره ثم ادعهن پس بخوان این مرغانرا بنامهای ایشان تا اجابت
نموده یاتینک سعیا بیایند بسوی تو دوی شتابنده شتافتنی واعلم ان الله عزیز حکیم و بدان از روی یقین که
خدای غالبست و عاجز نیست از آنچه تو طلبیدی محکم کارست و هر چه می سازد القصه ابراهیم علیه السلام مرغانرا
کرد و اجزا و ابعاض و لحوم و دما و عروق و اعصاب و قوای و امخاخ ایشانرا پاره پاره با یکدیگر بیامیخت
کرانه در هاون بکوفت تا اختلاطی تمام یابند و منقسم ساخته بر چهار یا هفت یا ده کوه نهاد و سرهای ایشان
نگرفته آواز داد که ای کبوتر و ای طاوس و ای زاغ و ای خروس بیایید بجانب سرهای خویش بفرمان خدا
پس اجزای هر یک از دیگری منفصل شده و ملتئم گشته ابدان ایشان درست شده و بسوی سرهای خویش بر
زمین دویدن گرفتند و حکمت در دویدن آن بود که این صورت ابلغ است در حجت و دورتر از شبهت چه توهم
آن می بود که مرغان پرنده از آن مرغان نباشند یا بخیال میرسید که شاید که پایهای ایشان درست نشده باشد و دیگر
انکه ادراک با جرم مرکبیت مرغی را در وقت دویدن بیشترست از ادراک آن در محل پریدن پس آن بدنها
تا پیش ابراهیم می دویدند و از آنجا پرواز نموده بسرهای خود متصل شدند در انوار آمده که هر که خواهد که نفس خود را
بحیات ابدی زنده گرداند باید که قوای مرغی را بتیغ ریاضت بسمل ساخته بعضی را ببعضی بیامیزد تا صورت
ایشان شکسته منقاد فرمان شوند و ایشانرا بداعیه شرع و عقل بخواند تا بطریق مطاوعت شتابکنان بیایند
محققان گفته اند که در ذبح طیور اربعه اشارت چنین بوده که کبوتر را اگر چه پیوسته با مردم مستانس است بکرشمه الوف
از خلق ببر و خروس را که همواره مایل شهوت است ذبح کن و خود را از بند شهوت آزاد کن و زاغ که منبع حرص است
بقتل آر و صفت حرص واگذار و طاوس که مجمع زینت است سر بردار و دیده همت از آرایش دنیا فرو بند که هر
منع مجاهدت این چهار صفت را بکشد حیات ابدی و زندگی سرمدی یابد و گویند چهار صفت از طبایع ارکان اربع در
آدمی پدید می آید و ذبح آنرا بتیغ مخالفت لازمست اول صولت کبر که نتیجه آتش است دوم داعیه شهوت که ثمره
هواست سیوم تکاپوی حرص که عادت آبست چهارم تیرگی امساک که صفت خاکست حکیم سنایی راست
بدین معنی اشارتی فرموده [illegible] را بهر دین بر سر کردن پس بایمان و عشق و عقل و دلیل
زنده کن این چهار را چو خلیل [illegible] تو نفخه کردن آنکسان که بی شائبه غرض و

داعیه عوض بیرون میکنند و صرف می نمایند خواستهای خود را در راه خدای بر غازیان و مجاهدان و ترویج همه
ابواب البر راه خدا است و بهر تقدیر مثل نفقه کردن این منفقان کمثل حبة انبتت سبع سنابل همچون مثل
حبه ایست که در زمین بکارند و آن دانه از برویاند هفت خوشه بران نوع که هفت شعبه از اصل او منشعب گردد و
بر هر شعبه خوشه باشد فی کل سنبلة مائة حبة در هر خوشه صد دانه که یکی را هفتصد حاصل آمده باشد والله
یضاعف لمن یشاء و خدای زیاده گرداند این هفتصد را بهفت هزار برای هر که خواهد از منفقان بحسب ایمان
والله واسع علیم و خدای بسیار بخشایش است که یکی را هفتصد و زیاده میدهد داناست بنفقه کنندگان و عزائم
و نیات ایشان و عرض کلی ازین تمثیل تصویر اضعافست و ترغیب منفقان که چون نظر با جر کنند که یکی را هفتصد
میدهند پیوسته بدان اشتغال نمایند آنرا اشارت بخوشت میدهد و از یکی هفتصد میدهد و از بابا
شیطان مکار تا از یکی هفتصد آید بیار مثل الذین ینفقون فی سبیل الله آنانی که نفقه میکنند مالهای خود
در جهاد یا سایر خیرات ثم لا یتبعون ما انفقوا منا ولا اذی پس باز پی در نمی آرند آنچه چیزی را که نفقه کرده
منتی یعنی منت بر کسی نمی نهند در صدقه دادن و دیگر از پی در نمی آرند صدقه خود را آزاری یعنی فقیر و درویش
را نرنجانند قولا و فعلا لهم اجرهم مر ایشانراست مزد صدقه ایشان عند ربهم نزد پروردگار ایشان ولا
خوف علیهم ولا هم یحزنون و در آنچه ایشانرا از کم شدن مزد صدقه ایشان و نیستند ایشان که اندوهگین
شوند از فوت ثواب قول معروف و مغفرة سخن نیکو و وعده جمیل مر درویش را و درگذشتن از درشتی
سخن سایل یعنی عفو کردن از الحاح و ابرام خیر من صدقة بهترست مر مسئول را در نفع از صدقه که در پی است
بسایل یتبعها اذی آزاری در آید از آزار یکی از سرزنش و غیره والله غنی حلیم و حق تعالی بی نیاز است از صدقه
آنها که مشرب نفقات خود را بخس و خاشاک منت و آزار مکدر سازند بردبار است تعجیل نکند در عقوبت منان
و موذی یا ایها الذین آمنوا لا تبطلوا صدقاتکم بالمن ای گروه گروندگان باطل مکنید و تباه مسازید اجر
صدقهای خود را بمنت نهادن در رویش چه مال از آن حقست و تو امین حال آنست و منت صاحب مال راست
نه حمال را و حضرت حقایق پناهی در سبحة الابرار می فرماید ای بقرار فلکی بر تیغ تو [illegible] منهش بر گردان
چون عطا بخشش خدا آمد و بس [illegible] کرد آنکه شد منت کس در کرم حیله گری پیش نه جود را رهگذری پیش نه پس
مقتضی باید که بشکر از آنکه مظهر خیر واقع شده منت دارنده باشد نه منت نهنده والاذی و دیگر باطل
مکنید صدقهای خود را باذا یعنی رنج رسانیدن نه بزبان که او را گدا ای سرزنش کنید و نه بفعل که روی ترش
کرده چین در جبین افکنید چه اگر در روی نشانه باشد تو اکنون [illegible] بود ای تو اکنون تجارت منگر سوی گدا
که که ای وی آینه رازدار است جهت [illegible] نماید کالذی همچون ابطال

الکسی که از طریق سمعت و بسمت نفاق متهم گشته کالذی ینفق ماله رئاء الناس نفقه میکند مال خود را
برای نمودن بمردمان ولا یؤمن بالله والیوم الآخر و بحقیقت نگرود بخدای و بروز قیامت که اگر بخدا
گرویده بودی صدقه برای وی دادی نه برای دیگران و اگر بثبات اعتقاد داشتی برای مجازات کردی
نه برای مرایات فمثله کمثل صفوان پس نمود صدقه این منافق مرائی همچون نمود او سنگ خاره
همواره علیه تراب بران سنگ خاک خشک است فاصابه وابل پس بدان سنگ رسید باران بزرگ
قطره که سیل ازو برخیزد فترکه صلدا پس بشست آن خاک را از سنگ و بگذاشت آن سنگ را تهی پاک از
گرد و خاک صفوان مثل منافق است و خاک بدان سنگ نمودار نفقهای او که بر پا کرده و چون قطرات باران
از سحاب حساب ربانی ریزان گردد آثار آن نفقات محو شده سنگی بی حاصل بماند و تمام اعمال اهل
این حال دارد ترا از آتش نشان برقی چو زاید گرداد و خشک شمعی شاید لا یقدرون علی شیء مما
کسبوا قادر نباشند این نفقه کنندگان مرائی برای ثواب چیزی از آنچه تصدق کرده باشند بریا والله
لا یهدی القوم الکافرین و خدای راه ننماید یعنی عزم هدایت در دل نیکند گروه ناگروندگان و مثل الذین
ینفقون اموالهم و مثل آنانکه باعتقاد و اخلاص بیرون میکنند مالهای خود را و بدرویشان میدهند
ابتغاء مرضات الله برای طلب خشنودی خدای و تثبیتا من انفسهم و از برای ثبات و یقین صادر شده
از نفسهای ایشان بیافتن صدقه کمثل جنة بربوة مانند میوه بوستانیست که واقع باشد بموضعی بلند که
تابش آفتاب زودتر بوی کار رسد و ریاح لواقح برو بیشتر وزد و بار نزد بهتر و از آفت منخور شدن در آب
دورتر و این باغ در چنین زمینی اصابها وابل برسد بوی باران بزرگ قطره فآتت اکلها ضعفین
پس بداد و برآورد میوه خود را دو برابر یعنی بیکسال چندان بار داد که در سالهای دیگر بدو سال فان لم یصبها
وابل فطل پس اگر نرسد بدان باغ باران عظیم القطرات بدان رسید باران ضعیف او را نیز آن کافیست
یعنی اثر باران ضایع نیکند و هیچ محصول و مقصود ازین تمثیل حصول جزای مخلصانست که اگر برای خدا
و رضای وی تصدق کنند از ما پس نیکو حالی بیست خواه آن صدقه اندک باشد و خواه بسیار والله بما تعملون
بصیر و خدای بآنچه شما میکنید از اخلاص و ریا بصیر و بینا است بمناسب آن جزا خواهد داد ایود احدکم
دیگرست برای صدقه اهل ریا میفرماید آیا دوست میدارد یکی از شما همزه الانکار است یعنی دوست ندارد
ان تکون له جنة من نخیل و اعناب که باشد مر او را بوستانها از درختان خرما و انگورها یعنی باغی مشتمل برین
درختها تجری من تحتها الانهار [illegible] او جویهای آب له فیها و در آن بوستانها من کل
الثمرات از هر میوها [illegible] تفصیل ایشان و اصابه الکبر و حال

اگر فرا رسیده باشد خداوند این باغ را پیری و بزرگی سال وله ذریة ضعفاء و مر او راهست از ان پیری فرزندان
خرد و ناتوانان و معیشت پدر و فرزندان همه از این بوستانهاست فاصابها اعصار فیه نار پس برین بوستانها
رسید بادی گرم و گویند گردبادی و درین باد آتشی و اینچنین باد آتشین را سموم گویند فاحترقت پس بسوخت
آن باغ بواسطه سموم و صاحب باغ مهموم و متحیر فرو ماند این مثل عمل منافق و مرائی است که سموم عدل الهی
باغ اعمال ایشان را که بدان امیدواری دارند بسوزد و ایشان مهجور و محروم مانند [illegible] مزدی بر آن
ندهای که [illegible] برقی افروخته همه کشت اعمال ایشان سوخته گردد [illegible] همچون [illegible]
صدقه و جهاد کرده [illegible] کذلک یبین الله لکم الآیات بیان میکند خدای برای شما نشانهای الطاف و احسان
خود را لعلکم تتفکرون شاید که شما در آن فکر کنید و در عبادت دیگری با وی شریک نسازید یا ایها الذین آمنوا
ای گروه مومنان انفقوا من طیبات ما کسبتم نفقه کنید در راه خدای از پاکیزها و برگزیدهای آنچه کسب
کنید بتجارت و صناعت و مما اخرجنا لکم من الارض و از آنچه بیرون آوردیم برای شما از زمین از حبوب
و اشجار و ثمره اغنیای انصار بوقت رسیدن خرما آنچه رسیده و نیکوتر بودی پنهان [illegible]
در گوشه نهاده [illegible] فقرای مهاجرین [illegible] یکی از مالداران [illegible]
[illegible] خرماهای نیکو [illegible] حق تعالی ازین
معامله نهی کرد و فرمود که از اطیب اموال صدقه دهید ولا تیمموا الخبیث و قصد مکنید بخرمای ناخوش و تباه
که و ناداشت منه تنفقون از آن چیز نفقه کنید ولستم باخذیه و حال آنکه نیستید شما فرا گیرنده چنان
چیزی که بشما دهند در حقوق شما الا ان تغمضوا فیه مگر آنکه چشم فرو خوابانید و در اخذ آن مسامحت
کنید واعلموا ان الله غنی حمید و دانید که خدای بی نیاز است از کسی که تصدق بمال خبیث کند ستاینده
[illegible] صدقه از مال پاکیزه [illegible] الشیطان دیو سرکش یعنی ابلیس [illegible] یکی از شیاطین الانس
یا نفس اماره یعدکم الفقر وعده میکند شما را بفقر و احتیاج [illegible] شما را در وقت انفاق از
درویشی و محتاجی ویأمرکم بالفحشاء و می فرماید شما را ببخل و امساک و منع صدقات والله یعدکم
مغفرة منه و خدای وعده میدهد شما را بصدقه دادن آمرزش [illegible] گناهان شما و فضلا
و افزونی [illegible] و مکافات بخیر [illegible] والله واسع علیم و خدای بسیار فضل است [illegible]
استحقاق ایشان [illegible] یؤتی الحکمة من یشاء [illegible] حکمت [illegible]
تا داند که [illegible] باید داد و بکه [illegible] وسوسه شیطانی تمیز نماید تا از وعید
شیطان نترسد و بوعده رحمان مستظهر [illegible] خیرا کثیرا [illegible]

واو بدرستی که داده اند او را نیکوئی بسیار امام ابوالبرکات رحمة الله فرموده که حق تعالی مال و متاع دنیا را اندک خوانده
قل متاع الدنیا قلیل و دانش را بکثرت خیر موصوف ساخته که فقد اوتی خیرا کثیرا پس عالم باید که اهل
دنیا را ملازمت نکند و داغ مذلت ایشان بر جبین خود نکشد که او را خیر کثیر داده و آنرا متاع قلیل و در
کلام حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام واردست که رضینا قسمة الجبار فینا لنا علم وللاعداء مال فان المال
یفنی عن قریب وان العلم باق لا یزال علم داده باد و رسی و بتجارت زر و سیم مشغول سوی سیاه و ... یکی
وما یذکر الا اولوا الالباب و در نیابند پند نگیرند ... مگر خداوندان عقول صافیه وما انفقتم من نفقة
و آنچه بیرون کردید ای مومنان از نفقه اندک یا بسیار بعلانیه بطریق فرض یا بتطوع از زروی ... ناخاص
راه خدا یا غیر آن او نذرتم من نذر یا نذر خود واجب کرداندید ... در طاعت یا معصیت فان الله
یعلمه بدرستی که خدای میداند آنرا و فراموش نیکند وما للظالمین من انصار و نیست ستمکاران را که
مر ... یا کنند ... را که در طاعت کرده اند بوفا رسانند ... که عذاب از ایشان باز گیرد
ان تبدوا الصدقات فنعما هی اگر آشکارا کنید صدقهای خود را بوقت ادا کردن پس نیکو چیزیست آن و دیگران را
بدان رغبت افتد و بر بخیلان لازم شود و قلوب بیگانگان باشنایی با اهل حق میل کند وان تخفوها و تؤتوها
الفقراء و اگر پنهان دارید صدقات و بدرویشان دهید آنرا در خفیه فهو خیر لکم پس آن اخفا بهتر است
مر شما را چه آن صدقه از آفت ریا و سمعه دور می ماند و درویش نیز از مذلت ... محفوظ باشد و بعضی
علما حکم اخفا عام ... در فرایض و نوافل و جمعی ... در اخفا مبالغه ...
... که اخفا متعلق بنوافل است و در فرایض اظهار اولی است تا منظر
ترک زکوة ... رغبت ... بر زکوة ...
... اخفا اولیست و از ابن عباس منقولست که صدقه تطوع در ستر افضل است از علانیه ...
... که صدقه ... یعنی غضب الرب ... که اگر اخفا کنید شما
را بهتر باشد ویکفر عنکم و ... سیئاتکم
... شما ... والله بما تعملون خبیر و خدای بآنچه شما میکنید از ابراز صدقه و اخفا
آن دانا است آورده اند که انصار قبل از اسلام بجهت مصاهرت ... که میان ایشان و یهود ثابت بود
بر ایشان نفقه میکردند ... کلام سید انام ... شرف ...
آن نفقه کردن ... رسید آیت لیس علیک
هداهم ... نیست بر تو هدایت دعوت ... ولکن الله

یهدی من یشاء و لیکن خدای بعنایت خود راه می نماید بایمان هر که را خواهد پس حضرت رسالت ... فرمود که تصدقوا
علی اهل الادیان باتفاق علما اخراج صدقه تطوع بغیر مسلم جایز است وما تنفقوا من خیر فلانفسکم و آنچه
نفقه میکنید از مال پس از برای نفسهای خود میکنید و ثواب آن راجع بشماست خواه مستحق علیه کافر باشد و خواه مسلمان
گر او را بروح آتش سجود ... چراغ ... حورش ده ...
چو هر گوشه ... وما تنفقون الا ابتغاء وجه الله و نفقه میکنید شما ...
که برای طلب ثواب و خشنودی خدای ... وما تنفقوا من خیر یوف الیکم ...
من خیر یوف الیکم و آنچه نفقه میکنید از مال خود ... جزای آن تمام بشما رسد وانتم
لا تظلمون و شما ستم کرده نمی شوید یعنی از ثواب اعمال شما ... للفقراء الذین احصروا فی
سبیل الله این صدقه و نفقه شما برای درویشانست که باز داشته شده اند در طاعت خدای یا در جهاد
لا یستطیعون ضربا فی الارض نمی توانند بواسطه اشتغال بغزا یا طاعت بر دوام سیر کردنی در زمین برای
طلب رزق و این آن درویشان مهاجران بودند که قریب چهار صد تن بودند چون بلال و عمار یاسر و ابن مسعود
امثال ایشان که در مدینه مسکنی و منزلی نداشتند که شب آنجا بسر بردندی منزل ایشان بشب مسجد پیغمبر بودی و بروز
بملازم آن حضرت بودندی در سایه الصفات ... بکسب ... و بسوال و طلب روزی می پرداختند و تعریف
فرمود که یحسبهم الجاهل اغنیاء من التعفف می پندارد ایشان را مردم نادان ... بجز از حال ایشان که ایشان
توانگرانند بسبب باز ایستادن از سوال و ... تعرفهم بسیماهم می شناسی ایشان را ای محمد نشانه
و علامت ایشان که ... لا یسألون الناس الحافا
سوال نکنند از مردمان ... از ایشان ... الحاح و ابرام ...
... سوالات ...
وما تنفقوا من خیر و آنچه نفقه کنند از مال خود بر اصحاب صفه و غیر ایشان فان الله به علیم پس بدرستی که خدای
داناست ... الذین ینفقون اموالهم آنانکه نفقه میکنند در راه خدا برای مستحق
مالهای خود را باللیل والنهار سرا و علانیة بشب و بروز در نهان و آشکارا ... استغراق اوقات
باعطای صدقات ... اسباب نزول آورده اند که مرتضی علی علیه السلام چهار درم داشت یکی بنظاهر تصدق نمود
و یکی بستر و یکی بشب ظلمانی و یکی بروز نورانی ... این آیه ... حضرت پیغمبر ... از امیرالمومنین پرسید که ترا
برین داشت که بدین نوع تصدق نمودی جواب داد که ... ازین چهار صورت ...
التزام نمودم تمنای آنکه یکی ازینها شرف ...

طلبه الاثم والعذاب

چهل هزار دینار صدقه داده و هزار دینار در سر و مثل آن در علانیه و مثل همان در شب و همان در روز حق تعالی در باب
آیه صدقات صدیق فرستاد فلهم اجرهم عند ربهم پس مر ایشان راست که این چهار نوع صدقه دهند مزد و صلوات
ایشان نزد پروردگار ایشان ثابت و باقی جاوید و گفته اند که مزد آنست که ایشان را در مقام عند ربه فرود آورد
فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر ولا خوف علیهم ولا هم یحزنون و خوفی نباشد ایشان را و ز ایشان اندوهگین شوند
الذین یأکلون الربوا آنان که میخورند مال ربا را یعنی معامله میکنند و زیاده میستانند لا یقومون الا کما یقوم الذی
برنخیزند از قبرهای خود برای بعث و نشور مگر آنچنانکه برخیزد کسی که یتخبطه الشیطان من المس

[illegible]

مخصوص نشوند و اخبار در این آیه خبر است پس منسوخ نشود و آیه لا یکلف الله بعد از این برای آن آمده که
مرا خذه در خطاء نخواهد بود و در وسع هست آورده‌اند که چون این آیه نازل شد صحابه از تامل در مضمون آن
متالم شده بعضی از اعیان انصار التماس نمودند که بملازمت حضرت رسالت صلعم صورت حال بعرض عالی
باید رسانید ایشان بجناب نبوت مآب آمدند و گفتند یا رسول الله کلفنا من العمل ما لا نطیق به ما را تکلیف کاری
کرده‌اند بلکه چیزی بما فرستاده‌اند که طاقت استماع آن نمی‌آریم حضرت استفسار نمود که آن چه چیز و کدام است علی
گفت یا رسول الله عنان دلها در قبضه اقتدار و زمام اندیشها در پنجه اختیار ما نیست احیانا خیالی بساحت
دل ما می‌آید و فکر منافی در خاطر ما خطور میکند و آن را مکروه میداریم و از قوت بفعل نمی‌آریم حق تعالی ما را
بآن میگیرد اگر ما را بدان بگیرد کار دشوار گردد و هیچکس از عهده آن بیرون نیاید سید عالم صلعم فرمود که شما را
آن میگویید که بنی اسرائیل گفتند سمعنا و عصینا لاجرم چندین بلیت بر کنار ایشان مستغرق شده بگویید سمعنا
و اطعنا دلهای اصحاب از کلام سید احباب اطمینانی یافته گفتند سمعنا قوله و اطعنا امره و برکت این گفتار دشوار
ایشان روی بآسانی نهاد حضرت باری عز اسمه در ثنای این امت و سپاس ایشان آیه فرستاد که آمن الرسول
بما انزل الیه من ربه گرویده و اعتقاد کرد یعنی محمد صلعم بآنچه که فرستاده شده است باو از پروردگار او که آن قرآن است
و احکام آن و حقوق شرع والمومنون و مومنان نیز از امت او بدان منزل گرویدند اما ایمان رسول صلعم بتجلی
تبلیغ بود و ایمان ایشان باقرار و تصدیق پس بجهت تکریم مومنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان و فرمود کل آمن
بالله همه ایشان از نبی و تابعان گرویده‌اند بخدای یعنی بوجود ازلی و ابدی و اسماء حسنی و صفات جلال و افعال
متقنه و احکام کامله او و ملائکته و بفرشتگان او که مقربان حضرت کبریااند و نخبات وی و رسل اند از حق تعالی
بانبیا و سبب وصول وحی اند برسل و کتبه و بکتابهای منزل وی که همه حقست و سخن اوست غیر مخلوق و رسله
و بفرستادگان او که پاک و معصوم‌اند و برگزیده و وحی گزارنده و خوانندهٔ براه حق لا نفرق بین احد من رسله
میگویند نبی و مومنان که ما جدائی نکنیم در ایمان میان هیچ یکی از رسولان او بلکه بهمه ایمان آوریم بخلاف یهود
و نصاری که از روی حسد بعضی را منکر شدند و قالوا سمعنا و اطعنا و گفتند مومنان شنیدیم قول خدا را و فرمان
برداریم امر او را پس بطریق التفات از غیبت بحضور خطاب بر آمده گفت غفرانک ربنا و الیک المصیر
می طلبیم آمرزش ترا ای پروردگار ما و بسوی تست بازگشت و اگر این قول که در سبب نزول مذکور شد اعتبار کنند
این آیه را مدنی باید گفت و اهل حدیث متفق‌اند بر آنکه این آیه و تالی او بی‌واسطه در شب معراج بآنحضرت
نازل شده چنانچه در صحیح مسلم [illegible] وارد است که آنحضرت را در شب معراج سه چیز عطا فرمودند
نمازهای پنجگانه و خواتیم سوره [illegible] یعنی که باز بیامرزید هر کسی را از امت او که

نزل

سورة آل عمران

شرک بیارد و بخدای در ینابیع آورده که چون رسول صلعم معراج فرمود و بساط کونین را بقدم همت طی کرده بمنزل قرب
رسید [illegible] سوی عالمی شد که عالم نماند و نمود در میان سایه هم نماند برون آمد از پرده بود خویش نگر گردی پرده مقصود
بوقتی که در مقام ادای سلام و کلام الهی در مقابله تحیات حضرت رسالت پناه صلعم واقع شد حق سبحانه و تعالی پیغمبر
خود را ستایش فرمود که آمن الرسول بما انزل الیه من ربه خواجه عالم صلعم ثنا جایی فرمود [illegible]
کرامت بمومنان امت کرده حق تعالی فرمود والمومنون کل آمن الایه حق تعالی فرمود که امت تو در قبول
احکام چه میگویند خواجه فرمود و قالوا سمعنا و اطعنا خطاب آمد که من هم بر ایشان سبک کردم لا یکلف الله نفسا
الا وسعها دریغ نمیکند حق تعالی هیچ نفسی را تنزاید بکاری مگر بقدر اطاقت او لها ما کسبت مر
آن نفس را باشد آنچه کند از نیکوی و علیها ما اکتسبت و بروی باشد آنچه بجای آورد از بدیها حضرت
درین محل بالهام الهی آغاز دعا فرمود که ربنا لا تؤاخذنا ان نسینا او اخطانا ای پروردگار ما مگیر ما را
اگر فراموش کردیم و عمل نیکو از ما فوت شد یا خطا کردیم و بی قصد ترک ثنای شدیم ربنا و لا تحمل علینا اصرا
ای پروردگار ما و بار منه بر ما باری گران کما حملته علی الذین من قبلنا همچنانکه بار کردی آن چیز گران را بر آنکه
که پیش از ما بودند یعنی یهود و نصاری که تکالیف شاقه بر ایشان واقع بوده ربنا و لا تحملنا ما لا طاقة لنا به
ای خداوند ما و تحمیل مکن بر ما آن چیزی که نیست طاقت ما را بآن حدیث نفس است و وسوسه او بقول مفسران که آیه
مدنی دانند و ناسخ آیه محاسبه شناسند و بقولی که حکمت مر استیلای شیطانست بواسطه غلبه شهوت بر نفس
یا شماتت اعدا یا هر چه مشغول گرداند و روا از فرمان برداری باز دارد و گفته‌اند ما لا طاقة لنا به [illegible]
از افراط [illegible] و اعف عنا و عفو کن و درگذار از ما خطا و فراموشیها را و اغفر لنا و بیامرز گناهان ما را
و ارحمنا و بخش بر ما بقبول طاعتهای ما انت مولینا تو کارساز و یاری دهنده مایی فانصرنا پس یاری
ده ما را و مظفر گردان علی القوم الکافرین بر گروه کافران آورده‌اند که چون معاذ جبل این سوره را ختم
کردی آمین گفتی و در خبر است که حضرت رسالت صلعم این دعا را در شب معراج می‌فرمود و ملائکه آمین میگفتند و
حق تعالی اجابت می‌فرمود سوره آل عمران مدنیه و هی مائتا آیة بسم الله الرحمن الرحیم الم مفتاح سوره نام
اوست یا الف اشارتست بآلای عمیم حق و لام بلطف و کرم او و میم بمجد قدیم او و برکات آلای او در دنیا همه
را علی العموم شاملست و لطف لقای او در سرای عقبی ارباب خصوص را واصل و فیض مجد بی منتهای او
در هر دو جهان اخص خواص را حاصل الله خدای سزای پرستش اوست لا اله الا هو نیست هیچ معبودی
مستحق عبادت مگر او الحی زنده که حیاتش را زوال [illegible] پاینده که قیام هر بنده بدوست جمعی از
نصاری نجران بمدینه آمده بودند [illegible] عیسی صلعم مناظره کنند و حضرت بعد از

مالاطاقة لنا به

ملاقات ایشان بالاسلام دعوت فرمود ایشان گفتند ما غاشیه اسلام بر دوش و حلقه قبول دین الهی در گوش داریم حضرت
فرمود که شما را نسبت زن و فرزند بجناب الوهیت از اسلام باز داشته ترسایان گفتند ما در نسبت فرزندی عیسی
محقیم و اگر عیسی پسر او نیست پس پدر او کیست رسول صلعم فرمود که در مذهب شما فنا بر خدا روا نیست و خود میدانید
که عیسی شربت اجل خواهد چشید و دیگر اعتراف میکنید بتصویر صورت مسیح در رحم مریم بتقدیر او بوده و هم
عقیده شما پروردگار عالم مصور نیست و دیگر خود میگویید که عیسی اکل و شرب داشت و رفتن و آمدن و خواب
و بیداری بر و نسبت میکنید حق تعالی از این همه متقدس و منزه است ایشان ساکت شدند و از مجلس برخاستند و
هشتاد و اند آیه از اول این سوره نازل شد و چون نزاع ترسایان تازه در الوهیت عیسی و تازه در نبوت حضرت
خیر صلعم واقع شد لاجرم باول سوره ذکر الوهیت حق و حیات و قیومیت او نازل شد بعد از آن در بیان نبوت
نزل علیک الکتاب بالحق فرو فرستاد خدای بر تو قرآن را براستی از اخبار و براستی از دلالات
مصدقا لما بین یدیه در حالتی که موافقست این کتاب مر آن کتابها را که پیش از وی بوده و آن موافقت در
توحید و نبوت و معاد و اصول دین است و انزل التوریة و الانجیل من قبل هدی للناس و فرو فرستاد
توریت و انجیل را پیش از فرستادن قرآن راه نماینده مر بنی اسرائیل را بطریق حق و در این دو کتاب نفی
معبودیت ما سوی الله مذکورست و بدین نفی بطلان قول یهود و نصاری در آنچه نسبت بعزیر و عیسی میگویند
ثابت میشود و انزل الفرقان و فرو فرستاد کتابهای دیگر که جدا کننده‌اند میان حق و باطل و در تفسیر کبیر
آورده که فرقان معجز آیتست که مقارن انزال کتب بوده و در دعوی صادق و کاذب بدان متمیز می‌شده
ان الذین کفروا بآیات الله هر کسی که انکار کرد و دید نشانهای قدرت الهی یا بآیات قرآنی یا انبیا
که هر یک علامتی‌اند در طریق اهتدی لهم عذاب شدید مر ایشان راست سختی عذاب یعنی پیوسته و الله عزیز
ذو انتقام و خدای غالبست و قادر بر عذاب کفار خداوند عقاب و غضب بر ایشان ان الله لا یخفی علیه شیء
هر چیز که بر خدای پوشیده نمی‌ماند بر او چیزی از کاینات فی الارض و لا فی السماء نه در زمین و نه در آسمان
بلکه علم الهی محیط است بجمیع معلومات و علم عیسی صلعم به بعضی از مغیبات حاصل و آن نیز بتعلیم حق پس بچنان علم
ناقص مستدل نتوان شد بر [illegible] او هو الذی علم او محیط است بهمه معلومات الذی یصورکم فی الارحام
کیف یشاء اوست که تصویر میکند شما را در رحمهای مادران شما بهر نوع که خواهد دراز کوتاه ذکر انثی ناقص کامل
زشت زیبا سعید شقی قدرت عیسی صلعم ازین وجه نبوده بلکه در رحم مادر تصویر یافته و مصور مصور خود نتواند
بود زیرا که مصور مخلوقست و [illegible] الله است لا اله الا هو نیست بر حق معبودی
است علی رغم انف نصاری که [illegible] علیم بی همتا و بی مانند دانای محکم کار هو الذی

انزل

آل عمران

انزل علیک الکتاب منه آیات محکمات هن [illegible] اوست آنکه فرو فرستاد بر تو قرآن را از آن آیات محکمه که ام الکتاب
اصل و معظم قرآنست و اخر متشابهات و اینهای دیگر مانند یکدیگر در ظاهر و ادراک معانی آن بی تامل
دست ندهد بعضی بر آنند که محکم آنست که متحمل یک وجه بیش نباشد و متشابه آنکه احتمال وجوه دارد و شیخ ابو منصور
ماتریدی فرموده که عقل بیان محکم میکند و در متشابه بی مدد نقل دخل کردن نمی‌تواند و گفته‌اند متشابه حروف مقطعه
که یهود و نصاری از روی حساب جمل بر مدت اسلام استدلال میکردند و چون [illegible] هر سوره از مقطعات غیر مکرره در
حساب تفاوت بسیار میداشت چنانچه الم هفتاد و یکست و المص صد و شصت و یک و الر دویست و سی و یک
المر دویست و هفتاد و یک آنچه طلب میکردند بر ایشان مشتبه میشد گفتند ما بدین ایمان نداریم حق تعالی فرمود
فاما الذین فی قلوبهم زیغ پس اما آنکسانی که از جهت تقلید و تعصب در دلهای ایشان کجی و تمایل است باطل
در سخن الهی فیتبعون ما تشابه پس پیروی می‌نمایند آن چیز را که لفظا و متشابه و معنی او مشکل است
از کتاب ابتغاء الفتنة برای طلب کردن فتنه که شبهت یا کتاب قرآن یا تلبیس بر جهال چنانچه یهود
این حسابهای مختلف بر ما مشتبه میشود و غرض آن بود که جهلان قوم را در شک اندازند و ابتغاء تاویله
و دیگر اتباع متشابهات میکنند بواسطه طلب تاویل آن بر وفق مدعا و تمنای خود و ما یعلم تاویله الا الله
و [illegible] اند تاویل آنچه متشابه است مگر خدای که آن را فرو فرستاده امام سجاوندی فرموده که بمذهب سنت و جماعت
اینجا وقف لازم است یعنی بر الله وقف باید کرد تا راسخان علم که بعد از وی مذکور میشود در دانستن تاویل داخل
نگردند چه بحقیقت جز حق تعالی بتاویل آن عالم نیست و الراسخون فی العلم و ثابت قدمان در دانش که مومنان
اهل کتابند یا هر کرا او را در علم رسوخی بود یقولون آمنا به میگویند ما گرویدیم بمتشابه کل من عند ربنا همه
محکمات و متشابهات از نزد پروردگار ماست و ما یذکر الا اولوا الالباب و یاد نکنند و پند نپذیرند مگر خداوندان
عقول صافیه ربنا هم قول راسخان علمست و ایشان قومی‌اند که دانش خود را از نور علم آراسته میگویند ای
پروردگار ما لا تزغ قلوبنا میچان و منحرف مساز دلهای ما را از دین حق بعد اذ هدیتنا بعد از آنکه ما را
راه نمودی و هب لنا من لدنک رحمة و ببخش ما را از نزد خود توفیقی بر استقامت که آن رحمتی محض است
یا ما را ارزانی دار عصمتی خالی از شک و شبهه انک انت الوهاب هر آینه تو بخشنده هر عطیه ربنا ای
پروردگار ما انک جامع الناس هر آینه تو فراهم آرنده همه مرده بعد از مرگ ایشان لیوم لا ریب فیه برای
حساب روزی که هیچ شکی نیست در وقوع آن ان الله لا یخلف المیعاد هر آینه خدای خلاف نکند در وعده
که از بعث و نشور فرموده ان الذین کفروا [illegible] یعنی قریظه و نضیر و کفار قریش که حضرت
رسالت را صلعم سرزنش میکنند که در درویشی [illegible] و اولاد مفاخرت و مکاثرت می

کنند لن تغنی عنهم اموالهم و لا اولادهم من الله شیئاً دفع نکند و باز ندارد از ایشان مالهای ایشان که بآن نازند
و نه فرزندان ایشان که بآنها علم مفاخرت می افرازند از عذاب خدای چیزی نه در دنیا که بمحنت در مانند و نه در
آخرت که ایشانرا ببعضی جهنم رانند اولئک آن گروه هم وقود النار ایشانند آتش انگیز دوزخ و عادت
این مشرکان از یهود و نصاری در تکذیب حضرت رسالت پناه کدأب آل فرعون مانند عادت فرعونیان و متابعان
او در تکذیب موسی (ع) والذین من قبلهم و عادت آنکسانی که پیش از فرعونیان بودند چون عاد و ثمود کذبوا بآیاتنا
دروغ داشتند آیتهای ما را یا معجزات انبیای خود را فاخذهم الله بذنوبهم پس بگرفت ایشانرا خدای بگناهان
ایشان از انکار و تکذیب و غیر آن والله شدید العقاب و خدای سخت عقوبتست بر کافران. قل للذین
کفروا ستغلبون بگو ای محمد مر آنکسانی که کافر شدند از یهود و شماتت کردند در واقعه احد که زود باشد که
مغلوب شوید در دین بنصرت مؤمنان بر شما وتحشرون الی جهنم و بئس المهاد و جمع کرده شوید در عقبی بسوی
دوزخ و بد آرامگاهیست دوزخ پس خطاب با کافران قریش میفرماید قد کان لکم آیة بدرستی که بود شما را
علامتی و نشانی درست در نبوت محمدی فی فئتین التقتا در دو گروه که بهم رسیدند و دیدار شدند در حرب بدر
فئة تقاتل فی سبیل الله گروهی کارزار میکنند در راه خدای که لشکر پیغمبر (ص) بود سیصد و سیزده تن و هفتاد و
دو تن از مهاجر و دویست و سی و شش تن از انصار واخری کافرة و گروهی دیگر ناگرویده بخدای که لشکر ابوجهل
بودند نهصد و پنجاه تن یرونهم مثلیهم می دیدند مسلمانان ایشانرا یعنی کافران دو برابر خود رأی العین
دیدنی آشکارا اگر چه ایشان سه برابر مؤمنان بودند اما حق تعالی وعده فرموده که یک تن از مؤمنان بر دو تن از
کافران غالب گردانم مائة صابرة یغلبوا مائتین در محل کفار دو برابر ایشان نمودند تا بوعده حق مستظهر
شده روی بحرب آرند و بر دشمن غالب آیند و علامت مذکور این بود که اندک بر بسیار غالب آمدند و در اخبار
آمده که در مبداء قتال مؤمنانرا اندکی بچشم کافران در آوردند تا بجنگ دلیر شدند و در اثنای حرب مؤمنانرا
لشکر ایشان نمودند تا از خوف مغلوب و منکوب شدند و برین تقدیر فاعل یرون کافران باشند و علامت صحت
نبوت این بود والله یؤید بنصره من یشاء و خدای قوت دهد بیاری کردن هر کرا خواهد ان فی ذلک
لعبرة لاولی الابصار بدرستی که در تقلیل کثیر و تکثیر قلیل هر آینه اعتبارست مر خداوندان بینایی را
مراد بینایی دلست که بصیرة گویند زین للناس زینت داده یعنی آراسته شده اند برای مشرکان
حب الشهوات دوستی آرزوها [illegible] مراد مشتهیات و زینت دهنده حق تعالی که خالق افعال و داعی
اوست و تزیین جهت امتحان [illegible] شیطانست که می آراید در چشم حس ایشان
مشتهیات من النساء و [illegible] یطان ایشانند پسران که محبوب طباع الدنیند

والقناطیر المقنطرة یا قنطارهای گرد کرده یا دفین ساخته من الذهب والفضة از زر و سیم قنطار هشت هزار
مثقالست از زر یا هشتاد درهم نقره یا پر پوست گاو از درهم و دینار والخیل المسومة و دیگر اسبان علامت دار
مراد آن نشان اسپیست که عیب و هنر او ظاهر میگرداند چون مطلق الیمین و غیر محجل و گفته اند مسومه اسب آراسته
بانام چلتوت را هموار یا زر یا البق که اعراب را میل بدان بیشتر باشد والانعام والحرث و دیگر چهارپایان از
گاو و گوسفند و شتر و کشت زار یا زمینها برای زرع ذلک این یاد کرده شده از نقود گفتار آن سرمایه متاع
الحیوة الدنیا چیزیست که برخورداری یابند از آن در دنیا والله عنده حسن المآب و بنزد خدای که معبود بحقیقت
نزدیک اوست نیکویی بازگشت حسن المآب جز در قرب رب الارباب متصور نیست چند گردی گرد صحرا در هوس
پیشوای عنده حسن المآب قل اؤنبئکم بگو آیا خبر دهم ای درویشان صحابه بخیر من ذلکم بهتر از
که گفته شد للذین اتقوا برای آنها که پرهیز کردند از شرک که عامه مؤمنان باشند یا از ارتکاب فسوق
بگذشتند یا متاع دنیا را دست برداشتند چون اهل صفه عند ربهم نزد پروردگار ایشان جنات
که اندکی از او بهترست از دنیا و آنچه در اوست و در حدیث آمده که لموضع سوط من الجنة خیر من الدنیا
آن بوستانها میکند تجری من تحتها الانهار میرود از زیر قصور یا اشجار آن جویهای آب خالدین فیها
جاویدان باشند در آن متنعمان در آن بوستانها و ذکر خلود جهت آنست که نعمت و خوشی در آن بخوف انقطاع
منغص نگردد وازواج مطهرة و مر ایشانرا جفتها اند حوری و انسی پاکیزه از قاذورات که نساء دنیا
را باشد یا پاک تر در خلقت و خلق ورضوان من الله و دیگر خشنودیست از خدای و از بهشت و نعیم او بهترست
والله بصیر بالعباد و خدای بیناست ببندگان و احوال ایشان الذین یقولون متقیان که از منازل
جنات خواهند بود آنانند که از روی نیاز میگویند ربنا اننا آمنا ای پروردگار ما بدرستی که ما گرویده ایم
بآنچه تو فرموده فاغفر لنا ذنوبنا پس بیامرز برای ما گناهان ما را امروز خط کرم بر دفتر عصیان ما کش وقنا
عذاب النار و نگهدار ما را از عذاب دوزخ نگاهدار الصابرین دیگر صفت ایشان میکند که صبر کنندگانند
بر ادای فرایض و سنن یا بر ترک محظورات و شبهات یا در وقت هجوم آفات و بلیات والصادقین و
راستانند در قول و فعل و نیت والقانتین و فرمان بردارانند مر خدایرا در نهان و آشکارا والمنفقین
و نفقه کنندگانند از مال حلال بر اهل استحقاق والمستغفرین بالاسحار و آمرزش خواهانند در سحرگاه که اوقات
اجابت دعوات است یا نماز گزارندگان در ثلث آخر شب یا دریابندگان نماز بامداد بجماعت محققان گویند
صابرانند در کشیدن بار ریاضت و صادقانند در [illegible] و قانتانند در سلوک الی الله و سیر فی
الله بی فتور و بی فترت و منفقانند [illegible] ند از ذنوب قلوب که توجه است بغیر حق

گناه آمد شهود ما سوی الله ازین نوع گناه استغفر الله وازین صفات که مذکور شد صبر مبداء سلوک و
صدق ابتدای تخلق باخلاق مالک الملک و قنوت اشتغال منقص نفس بوا الفضول و انفاق سبب قبول
او در تیه قبول و مراد از استغفار فنا در توحید و تا ستاره هستی سالک در مغرب فنا متواری نشود خورشید
بقای ابدی از مطلع فیض ازلی طالع نگردد و ذکر سحر در کلمات المستغفرین بالاسحار که نزدیک زوال ظلمت
شب و ظهور ضیای روز است این فایده میدهد که چون شوائب جبروت بر هیاکل ملک و ملکوت مستعلی شده وجود
ما عدا که نمودی بود رست زایل گشته صبح شهود وحدت از افق حقیقت روی نماید و سر کلام تمام اطفئ السراج
فقد طلع الصبح اینجا چهره گشاید لمعه نور قدم تافت ز کوان جمله مرادات محدثات بر آمد صبح وصال آمد
در طرفی بحیث الصلوة بر آمد در اسباب نزول آورده که دو حبر از احبار شام بمدینه آمده از خواجه عالم سوال
کردند که بزرگترین کلمه و شریفترین شهادتی در کلام خدای کدامست این آیه نازل شد که شهد الله گواهی داد خدا
یعنی علم کرد یا اعلام نمود یا بیان فرمود انه لا اله الا هو انکه نیست خدای یکی که از روی تحقیق نیست هیچ
معبودی سزای پرستش مگر او والملائکة و فرشتگان نیز بهمین وجه گواهی دادند واولوا العلم و خداوندان
علم که مؤمنان اهل کتابند یا جمیع مهاجر و انصار یا علمای این امت گواهی میدهند قائما بالقسط در حالتی
که هر یکی از علما قایم اند بعدل در ادای شهادت یا خدای گواهی داد بر وحدانیت و او قایم بود بعدل یعنی
حاکم براستی گفته اند شهادت حق نصب دلایلست بر توحید و شهادت ملایکه اقرار بوحدانیت و گواهی علما
بدان و احتجاج بران و فضیلت علما و شرف ایشان از اقتران شهادت ایشان با شهادت حق معلوم می
توان کرد لا اله الا هو تکرار او جهت تاکیدست و مزید اهتمام بمعرفت ادله توحید العزیز قویست و غالب
یعنی ممتنع از آنکه لاحق شود توحید موحدی و وصف واصفی مر او را چه همه مامورند باظهار کلمه توحید
الحکیم دانا در شهادت بوحدت خود ان الدین عند الله الاسلام بدرستی که دین پسندیده نزدیک
خدای اسلامست نه یهودیه و نصرانیه وما اختلف الذین اوتوا الکتاب و اختلاف نکردند در امر دین
اسلام و حقیت محمد پیغمبری که داده اند بر ایشان توریة الا من بعد ما جاءهم العلم مگر پس از آنکه آمد
بایشان دانش بحقیت یعنی قرآن بدیشان فرود آمد موافق و مصدق کتاب ایشان آنگاه ایشان آغاز
خلاف کردند بغیا بینهم از روی حسد یا جور که در میان ایشانست یا میل بریاست و بزرگی قوم ومن
یکفر بآیات الله و هر کس که نگرود بقرآن یا معجزاتی که خدای محمد را بدان ارزانی داشته فان الله سریع الحساب
پس بدرستی که خدای زود حساب کن [illegible] باشد که ازین عالم برود حق تعالی ایشانرا جزا دهد بر کرده
کار ایشان فان حاجوک پس [illegible] شدند در دین بعد از اقامت حجت یا نصاری نجران

در مقام جدل باشند بواسطه عیسی (ع) فقل اسلمت وجهی لله پس بگو در جواب ایشان که تسلیم کردم خود را یعنی
خودی خود و کردار و گفتار و نیت اعمال خود را سپردم مر خدایرا ومن اتبعن و آنها که پیروی کردند مرا همین کردند
که من کردم وقل للذین اوتوا الکتاب والامیین و بگو مر آنکسانرا که کتاب بدیشان داده اند یعنی یهود و
نصاری و بگو مر مشرکان عرب را که کتاب نداشته اند ءاسلمتم آیا اسلام می آرید چنانچه من آوردم استفهام است
بمعنی امر یعنی اسلام آرید فان اسلموا فقد اهتدوا پس اگر اسلام آوردند مر حق را اتباع کردند بی
راه یافتند بمقصود کلی و از بادیه ضلالت بمقصد اصلی رسیدند وان تولوا فانما علیک البلاغ و اگر اعراض
کردند و پشت بر اسلام آوردند ترا هیچ ضرر نیست پس جز این نیست بر تو پیغام رسانیدن و بس والله بصیر
بالعباد و خدای بیناست ببندگان بتصدیق و تکذیب ایشان ان الذین یکفرون بآیات الله بدرستی
که آن گروه که کافر شدند بقرآن و محمد (ع) یا بحجتهای روشن که بر وحدانیت حق تعالی واقعست در کتابهای ای
ویقتلون النبیین بغیر حق و می کشند پیغمبرانرا بی آنکه کشتن براستی باشد و این سخن تاکیدست چه قتل نبی بحق
نبود یعنی ایشان میدانند که بغیر حق میکشند این صورت اقبح است از آنکه تصور کنند که بحق میکشند از حضرت
مرویست که بعد از تلاوت این آیه فرموده که بنی اسرائیل چهل و سه پیغمبر را از اول روز بکشتند پس صد و دوازده
کس از زهاد و عباد ایشان برخاستند تا بر ایشان امر معروف و نهی منکر کنند ایشانرا نیز در آخر روز بکشتند
چنانچه خدای میفرماید ویقتلون الذین یامرون بالقسط من الناس و می کشند آنانرا نیز که از روی حمایت
می فرمایند بعدل و راستی از مردمان یعنی یا سوی انبیا فبشرهم بعذاب الیم پس مژده ده ایشانرا بعذابی دردناک
یعنی وعید ده ایشانرا بجای بشارت اولئک الذین آن گروه قاتلون یا اسلاف اخلاف ایشان آنانند که
بی شایبه شبهت حبطت اعمالهم تباه گشت و نیست شد عملهای ایشان که میکنند یا پذیرنده احکام توریة
و شریعت موسی (ع) عملی میکنند فی الدنیا والآخرة درین سرای که کسی او را نمی ستاید و در آن سرای که ثواب
بران مترتب نمیشود وما لهم من ناصرین و نیست مر ایشانرا یاری که در روز قیامت عذاب از ایشان دفع
کنند الم تر آیا نمی نگری الی الذین بسوی آنانکه اوتوا نصیبا من الکتاب داده شده اند بهره را از
توریة یعنی اندک چیزی دانسته از آن یدعون الی کتاب الله میخوانند ایشانرا بسوی کتاب خدای یعنی توریت
لیحکم بینهم تا توریة حکم کند میان ایشان در قصه یهود خیبرست که رجم را منکر شدند و در سوره جز گو خواهد
آمد ان شاء الله و گویند روزی حضرت رسالت (ص) جمعی از یهود را با سلام دعوت کرد نعمان بن ابی اوفی گفت ای
محمد ملتی ما با تو در حضور علمای دین خود مناظره میکنم [illegible] را از توریة که مشتمل بر نعت و صفت
منست بیارید و درین محکم آنرا حکم سا[illegible]ت توریة حاضر نکردند حق تعالی فرمود

که ایشانرا ابتر دین میخوانند ثم یتولی فریق منهم پس روی میگردانند گروهی از ایشان که رؤسای یهود بودند
و هم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از حق ذلک این اعراض از حکم ایشانرا بانهم قالوا لن تمسنا
النار الا ایاما معدودات بسبب آنست که ایشان میگویند نخواهد رسید بما آتش الا ایاما معدودات که روزی چند شمرده که آن مدت
یا چهل و غرهم فی دینهم و فریب داده مر ایشانرا در کیش ایشان ما کانوا یفترون آن چیزها که هستند که می
بافتند از تسهیل عقوبت و شفاعت آبا ایشان مر ایشانرا فکیف اذا جمعناهم لیوم لا ریب فیه پس چگونه باشد
حال ایشانرا آن هنگام که جمع کردیم ایشانرا از برای حساب روزی که هیچ شک نیست در وقوع آن و وفیت کل
نفس ما کسبت و داده شود هر نفسی را تمام جزای آنچه کسب کرده است و هم لا یظلمون و ایشان ستم برده نشوند
بنقصان حسنات و زیادتی سیئات عمرو ابن عوف روایت کرده که در غزوه احزاب خندق میکندند سنگی سخت پدید
آمد و صحابه از شکستن آن عاجز شده رجوع بحضرت رسالت صلعم نموده آن حضرت بدان موضع آمده تبر برت
بارک گرفت و بقوت روحانی بل تایید ربانی چنان ضربی فرود آورد که از آن سنگ سخت قدری بشکست و
برقی از میان سنگ و آهن بجست که بار قرار از آن آتش کوههای مدینه روشن شد بحدی که … رسید و کنگرهای
ایوان کسری بنظر حاضران درآمد نوبت دیگر بضربت آن حضرت مقداری از آن بریخت و نوری درخشان شد
که بروشنایی آن عمارات صنعای یمن ظاهر گشت نوبت سیوم لامعه ظهور نمود که قصور قیاصره روم بنظر درآمد
صحابه تکبیر گفتند و حضرت رسول فرمود که زود باشد که امت من بر این همه ظفر یابند و کوشکهای حیره تصرف
درآورند و آثار صولت اهل اسلام باطراف روم و قسطنطنیه رسید و دوشته شریعت من سایه یمن دولت
بر مشارق اهل زمین افکند مومنان مبتهج و مسرور شده مراسم شکر الهی بتقدیم رسانیدند و منافقان طرح
سخریه و استهزا افکنده زبان طعن بگشودند که عجب کاریست این مرد از بیم کارزار مشرکان عرب خندق می
کند و بیجد آوازه لشکرهای او از دروازه بیرون نمی نهد و یارانرا بگرفتن حیره و روم و یمن وعده میدهد حق جل و علا
این آیه فرستاد قل اللهم مالک الملک بگو ای بار خدای ای خداوند پادشاهی و متصرف در آن تؤتی الملک
من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء عطا میکنی پادشاهی هر کرا میخواهی و میستانی ملک را از هر که میخواهی
بعضی مفسران برآنند که همین پادشاهی ظاهر است که حق تعالی زمام جهانداری بقبضه اقتدار هر که میخواهد می سپارد
و عنان اختیار شهرداری از کف هر که میخواهد بیرون می آورد مفتاح اختیار بدست قضای اوست از هر که
خواهد بستد و آنرا که خواهد داد و گفته اند که ملک نبوت و رسالت که از بنی اسرائیل بستد و بر بنی اسمعیل داد
یا ایالت مکه و حوالی آن که کفار قریش … محروم ساخته بلا زمان عشیره علیه نبویه صلعم حوالت فرمود یا ملک
و فارس و یمن که ازاربابان … ای داشت و نزد محققان ملک توفیق است که هر کرا

عطا کرد عزیز دو جهان شد و هر کرا باز گرفت مخذول دو سرای گشت احمد حرب فرموده که این ملک و لهات و
دلها در قبضه قدرت خداوند یگانه است هر کرا میخواهد مقلوب سازد بنظرات عنایت صاحب دلان و بنوازد و هر
کرا از دلهای درویشان جدا سازد بشعلات نیران و نکبت مذلتش بگدازد و تعز من تشاء و عزیز میسازی
هر کرا میخواهی بایمان و معرفت چون پیغمبران و صحابه وی و تذل من تشاء و خوار و بی مقدار میگردانی هر کرا
خواهی بکفر و نکبت چون ابو جهل و پیروان وی یا مراد عزت این امت است باستیلاء بر دیار عرب و عجم و ذلت
اهل فارس و روم و غیر ایشان از کفار اما یا عزت مومنان بغلبه بر یهود و نصاری و ذلت ایشان بقبول
جزیه یا قتل و جلا و گفته اند عزت بشرف قناعت و ذلت بخست حرص چه استغنای قناعت فقیر را بصدر
تمکین رساند و تکاپوی حرص توانگر را در صف نعال افکند و در تفسیر بصایر آورده که سلطان محمود غزنوی
وقت عزیمت سومنات بزیارت امام … غزنوی که در زمان قطب الاولیا بود آمده استدعای فاتحه نمود
و ایشان در صف نعال ایستاده از تفسیر تعز من تشاء و تذل من تشاء نکته درخواست فرمود خواجه امام فرمود
که روشن ترین وجهی در معنی آیات اینست که ترا با چندین پیل جنگی و لشکر از تنگنای ولایت آبادان و صف
سواران بکمال نجدت طلب پیش درویشی طلب گار همچون من گدایی آورد و در صف نعال باز دارد و مرا با این گلیم
پای برهنه ملک قناعت بخشد و در صدر آزادی جای دهد الحق قناعت تعز من تشاء شد از فیض تعز من تشاء شد
و انکوره حرص و آز بود … تذل من تشاء شد و نزد محققان عزت بشهود لقاء و گشت عظمت و ذلت
بحجاب حرمان و بار داشت عطا بیدک الخیر بدست تست یعنی بقدرت تو تحصیل همه نیکوئیها از اعطای ملک و
اعزاز مومنان و اگرچه شر نیز چون انتزاع و اذلال در دست قدرت اوست اما تخصیص خیر بمقتضای مناسبت
چه از سبب نزول معلوم شد که کلام مبنی بر اشارت اهل ایمانست و عده ایشان بفتح اقالیم و کثرت غنایم
یا اکتفا کرده باحد الضدین چه از وصفی دیگر مفهوم میشود چنانکه سرابیل تقیکم الحر یا مراعات ادب کرده
در خطاب چنانکه ابراهیم ع فرمود و اذا مرضت فهو یشفین و حقیقت آنست که خیر و شر خالص در عالم
نیست بلکه آن امر نسبیست چنانچه در مثنوی معنوی میفرماید: بد بنسبت نیک باشد این بدان که بد مطلق
نباشد در جهان زهر ماران مار را باشد حیات نسبتش با دیگران باشد ممات یا آنکه خیر وجودیست و شر
عدمی و عدم با وجود آمیزش نتواند بود و لهذا حضرت رسالت صلعم در بعضی ادعیه فرموده که الخیر کله بیدیک
و الشر لیس الیک صاحب نقد النصوص … خلعت ظلال انوار الله علی مشارق اهل المخلوص بر این نکته
ایمای می نماید اینجا که در نعت خاتم النبیین صلعم میفرماید … شاهباز نشین ما زاغ
داشت چشم سرش چو دیده سر روشنایی … پرورد است هر چه نیک اگر دید سایه

کاینه نیک از خصایص قدرتست و آنچه از نقایص عدمست کنت الخیر کله بیدیک لکن الشر لا ینسب الیک
انک علی کل شیء قدیر بدرستی که بر همه چیزی از اعطا و انتزاع و اعزاز و اذلال توانایی تولج اللیل
فی النهار در می آری شب را در روز یعنی در وقت زوال آفتاب بنقطه انقلاب شتوی تا زمان حلول او بنقطه
انقلاب صیفی از اجزای شب یکاهی و در اجزای روز می افزایی تا روزی که در اول جدی بود اقصر ایام بود
و در روزی که اول سرطان بود اطول روزها میشود و تولج النهار فی اللیل و در می آری روز را در شب
یعنی در باقی سنه از اجزای روز کم میکنی و اجزای شب را بدان زیاده میسازی تا در شبی که آخر جوزا اقصر
لیالی بود در شبی که در آخر قوس اطول لیالی میشود و تخرج الحی من المیت و بیرون می آری زنده را از
حیوانات مثلا از مرده که آن نطفه است یا افراخ یعنی مرغ را از بیضه و درخت را از دانه و تخرج المیت من
الحی و بیرون می آری مرده چون نطفه و دانه و بیضه از زنده که آن حیوان و مرغ و درخت گفته اند خبیث
از طیب بیرون می آری یا طیب را از خبیث یا کافر چون کنعان از مومن چون نوح ع و مومن را چون
ابراهیم ع از کافر چون آزر و ترزق من تشاء بغیر حساب و روزی میدهی از خزانه رحمت و انعام
هر کرا میخواهی بیشمار یعنی بمرتبه که خلق عدد و مقدار آن ندانند لا یتخذ المومنون الکافرین باید که فرا نگیرند
مومنان دوستان ناگروندگان که دشمنند اولیاء دوستان و متولیان امور خود من دون المومنین
بیرون مومنان یعنی دوست مومن جز مومن نباید پس مومنان باید که با کافران دوستی نگیرند جمعی از انصار
با رؤسای یهود طریق دوستی اختیار کرده بودند و عقد موالات و مواخات در میان آورده حق تعالی ایشانرا
نهی فرموده از روی تهدید گفت و من یفعل ذلک و هر که بکند این دوستی با دشمنان فلیس من الله فی
شیء پس نیست آنکس از دین خدای بهیچ چیز یعنی او را از دین حق هیچ ندارد الا ان تتقوا منهم تقیة مگر آنکه بترسید و حذر
کنید از ضررهای کافران ترسیدنی و حذر کردنی و یحذرکم الله نفسه و می ترساند خدای شمارا از ارتکاب
مناهی از عذاب نفس خود یعنی عذابی که صادر باشد از محض قهاریت حق بی واسطه غیری نفس عبارتست از
ذات چیزی و حقیقت و هویت او پس هر جا لفظ نفس در شان حق تعالی ایراد کنند مراد ذات او باشد
و الی الله المصیر و بسوی جزای خدا و قدرتست بازگشت همه قل ان تخفوا ما فی صدورکم بگو ای محمد اگر نهان
دارید آنچه در سینه های شماست یعنی مودت دلها از موالات کفار او تبدوه یا آشکارا کنید آنرا
خود را یعلمه الله میداند حق تعالی آنرا و یعلم ما فی السموات و ما فی الارض و میداند آنچه در آسمانهاست
از اصناف علویات و آنچه در زمین است از انواع سفلیات و الله علی کل شیء قدیر و خدای که
علم ذاتی او بدین محیط است بر … میداند و مکافات آن میداند پس نافرمانی مکنید

و بترسید یوم تجد کل نفس از روزی که بیابد هر کسی از عمل کنندگان ما عملت من خیر محضرا آنچه کرده باشد
از نیکوئی حاضر گردانیده نزدیک خود یعنی صحایف حسنات را ببیند و ما عملت من سوء و آنچه کرده باشد از بدی
تود لو ان بینها و بینه دوست دارد آن نفس اگر باشد میان او و میان آن عمل بد امدا بعیدا مسافتی دور
و دور یعنی نخواهد که مطلقا عمل خود را ببیند و یحذرکم الله نفسه و حذر میفرماید خدای شمارا از خود و تکرار
آورده که خدای شمارا میترساند از اکره در ذات او تفکر کنید و دین تاکید رفع مناسبت میکند میان ذات خود
و ذات خلق ما للتراب و رب الارباب بیت: چه نسبت ذره را با عین خورشید چه نسبت خاک را با عالم پاک
و الله رؤف بالعباد و حق تعالی مهربانست بر بندگان که مبالغه میکند در تحذیر ایشان قل ان کنتم
بگو اگر هستید شما ای یهود و نصاری که لاف نحن ابناء الله و احباؤه در عالم افکنده اید و دعوی میکنید
که تحبون الله دوست میدارید خدای را فاتبعونی یحببکم الله پس پیروی کنید مرا تا خدای شمارا دوست
دارد و یغفر لکم ذنوبکم و بیامرزد گناهان شمارا و الله غفور رحیم و خدای آمرزنده است کسانی که
متابعت پیغمبر … باشند مهربانست بر ایشان برحمت خاص یا خطاب با قریش است که میگفتند ما بتان را
بجهت خدا دوست داریم و بشفاعت ایشان نزدیک خدای آسمان امید داریم ایشانرا گفت اگر حق را دوست
میدارید متابعت حبیب او فرو مگذارید قل اطیعوا الله و الرسول بگو فرمان برید خدای را در اوامر و
نواهی و پیغمبر او را در احکام شرع فان تولوا پس اگر برگردند و اعراض کنند از طاعت خدای و رسول
فان الله لا یحب الکافرین پس بدرستی که خدای دوست نمیدارد کافرانرا وضع مظهر در موضع مضمر دلالت
بر آن میکند که تولی از طاعت خدا و رسول کفر است ان الله اصطفی آدم بدرستی که خدای تعالی برگزید
آدم را که پدر بشرست به تعلیم اسما و سجده ملائکه و ابوت انبیا و اصفیا و نوحا و نوح را بطول عمر و
ترتیب سفینه و نسخ شریعه سابقه و آل ابراهیم و نفس ابراهیم را بخلت و نجات از آتش نمرود و
امامت عالمیان و بنای خانه کعبه و آل عمران علی العالمین و آل عمران که موسی و هارون بودند برسالت و
تکلیم بر عالمیان زمان ایشان و گفته اند ابن عمران پدر مریمست و آل او مریم و عیسی بودند که خدای ایشانرا
برگزید مریم را بقدس و طهارت و عیسی را بکتاب و رسالت ذریة بعضها من بعض و همچنین برگزید از فرزندان
این پیغمبر را برخی از ایشان از برخی زاده شده مر اولاد پسندیده از اولاد برگزیده و الله سمیع علیم
و خدای شنواست مر اقوال باطل یهود را که گفتند نحن ابناء الله و احباؤه یا مر خرافات نصاری را که عیسی
را ابن الله گفتند و داناست باغراض فاسده ایشان … اذ قالت امرأة عمران یاد کن
ای محمد چون گفت زن عمران بن ماثان که … حامله شد رب انی نذرت لک ما فی

بطنی محرّرا ای پروردگار من بدرستی که من نذر کردم برای تو آنچه در شکم منست آزاد کرده شده از قید تعلقات دنیا
تا خاص مر ترا پرستد و خدمت مسجد تو کند در آن زمان خدمت مسجد مقدس را بزرگ میداشتند و فرزندان را
آن نذر میکردند و در شریعت ایشان بر فرزندان انقیاد والدین در چنین نذرها فریضه بود و بعد از نذر حنه شوهر
او عمران گفت ویحک این چیست که تو کردی شاید که در شکم تو دختری باشد و خدمت مسجد را نشاید بر زبان حنه
گذشت که فتقبل منی پس قبول کن از من انک انت السمیع العلیم بدرستی که تو شنوای سخنی که در حضور گفتم دانایی
بمقصد من درین نذر که جز رضای تو نخواستم فلما وضعتها پس آن هنگام که نهاد بار خود را حنه [illegible]
[illegible] قالت رب انی وضعتها انثی گفت بر سبیل اعتذار و تحسر ای پروردگار من بدرستی که من نهادم آن بار
را فرزندی ماده والله اعلم بما وضعت و خدا داناست بآنچه بار نهادم حنه و صفت خواند یعنی خدای تعالی
داناترست بآنچه حنه وضع کرد ولیس الذکر کالانثی گفت حنه که نیست نر که طلب کرده بودم برای خدمت همچون فرزندی
که بمن داده وانی سمیتها مریم و بدرستی که من نام نهادم او را مریم و معنی این لفظ بزبان ایشان امة الله
یعنی کنیزک خدای وانی اعیذها بک و بدرستی که من در پناه میآورم او را بحضرت تو وذریتها من الشیطان الرجیم
و فرزندان او را از وسوسه دیو سرکش رانده شده و ببرکت دعای حنه بود که مریم و عیسی از مس شیطان محفوظ
ماندند در حدیث آمده که هیچ مولودی نباشد الا که شیطان او را مس کند در وقت ولادت تا از آن فریاد بر کشد
از مس شیطان الا مریم و پسر او که ازین صورت محروس ماندند فتقبلها ربها بقبول حسن پس فرا پذیرفت
مریم را پروردگار او به پذیرفتن نیکو جهت خدمت خانه وانبتها نباتا حسنا و برویانید او را یعنی نشو و نما
داد نشو و نمای نیکو یعنی پرورش یافت بصلاح و عصمت و سداد و معرفت چون به نه سالگی رسید بانواع
عبادات بر همه اخیار غالب شد و گویند پرورش حسن تخلق او بود باخلاق ربانی و مادر او بعد از ولادت او را
به بیت المقدس برده بسدنه و احبار را گفت دونکم هذه النذیرة یعنی فرا گیرید این نذر کرده شده
را که از آن خدمت بزرگان بقبول رغبت کردند و میان ایشان اختلاف افتاد و قرعه زدند بر آن وجه
که قلمهای خود را که کتابت توریة بدان کردندی بکنار نهر اردن برده در جوی آب افکندند بشرط آنکه قلم هر کس که
بر روی آب آید پرورش مریم بدو متعلق باشد القصه قلم زکریا ع بروی آب آمد و کفالت مریم بزکریا مقرر
شد وکفلها زکریا و فرا سپرد حق تعالی مریم را بزکریا و زکریا او را بخانه برده جهت ارضاع وی دایه مقرر
فرمود و چون از حد طفولیت درگذشت او را بمسجد آورده غرفه که خوبتر و بان صعود بران میسر شدی برای
او ترتیب داد و هرگاه که از تعهد [illegible] غرفه شدی در غرفه قفلی محکم بستی کلید با خود داشتی در محافظت
او بغایت کوشش نمو[illegible] لات از کثرت احوال او لایح گشت کلما دخل

علیها

علیها زکریا المحراب هرگاه که در آمدی بر مریم زکریا یعنی بغرفه که مریم آنجا بود وجد عندها رزقا یافت نزدیک
او روزیی و آن میوهای تابستانی بود در میان زمستان و محصول زمستانی بود در فصل تابستان زکریا که چند نوبت
این صورت معاینه دید قال یا مریم انی لک هذا گفت ای مریم از کجاست مر ترا این میوه در غیر وقت او
قالت هو من عند الله گفت مریم این رزق که می بینی از نزدیک خدا است ان الله یرزق من یشاء بغیر حساب بدرستی
که خدای روزی میدهد هر کرا میخواهد بیشمار از جهت کثرت یا بغیر استحقاق مرزوق هنالک دران وقت که زکریا میوه
تازه نه در هنگام آن مشاهده میکرد طمع افتاد باوجود کبر سن او بوجود فرزند پس در همان محراب دعا زکریا
ربه بخواند زکریا پروردگار خود را قال رب هب لی من لدنک ذریة طیبة گفت ای پروردگار من ببخش
مرا از نزدیک خود فرزندی پاک از آلایش گناه انک سمیع الدعاء بدرستی که تو اکرم شنونده دعا
یعنی اجابت کننده آن فنادته الملائکة پس آواز دادند او را فرشتگان و گویند همین جبرئیل بود بجهت
تعظیم او را بلفظ جمع یاد کرد وهو قائم یصلی فی المحراب و حال آنکه زکریا ایستاده بود و نماز میگزارد
در محراب مریم یا محرابی که داشت ان الله یبشرک بیحیی بدرستی که خدای مژده میدهد ترا بفرزندی که نام او
یحیی است و معنی یحیی آنست که نام پدر بدو زنده شد یا دین پدر بدو زنده گردد یا [illegible] مصدقا بکلمة من الله در
حالتی که این فرزند باور کننده باشد و ایمان دارنده بعیسی که او کلمه ایست از نزدیک حق تعالی آورده اند که اول
کسی که بعیسی ع ایمان آورد یحیی بود و دیگر صفت یحیی اینست وسیدا و مهتری بحلم و علم و تقوی که بشرایط
سیادت آراسته وحصورا و باز ایستاده از زنان یا خود بازدارنده از لهو و لعب ونبیا من الصالحین
و پیغمبری ناشی شده از شایستگان یعنی زکریا و آبا صالح آن باشد که حقوق خالق و خلایق بروجهی که باید و
شاید ادا کند و چون زکریا را بچنین فرزندی بشارت دادند قال رب گفت ای پروردگار من انی یکون لی
غلام از کجا باشد مرا پسری وقد بلغنی الکبر و بدرستی که فرا رسیده است مرا پیری و بزرگ سالی وامرأتی
عاقر و زن من ایشاع دختر فاقوذا و خواهر مادر مریم بوده نازاینده است آیا مرا جوان میسازی یا در همین سن مرا
فرزند کرامت میفرمایی قال کذلک الله یفعل ما یشاء گفت خدای یا جبرئیل گفت بزبان خدای همچنین از پیر
پیری و خدای میکند آنچه میخواهد بر وفق عادت و خلاف آن قال رب اجعل لی آیة گفت ای پروردگار من
ظاهر گردان برای من نشانه که مرا از حمل ایشاع بولد خبردار کند قال گفت جبرئیل که خداوند میفرماید آیتک
الا تکلم الناس ثلثة ایام الا رمزا نشانه تو آنست که سخن نگویی یعنی قادر نباشی بر سخن گفتن با مردمان
سه شبانروز مگر اشاره کنی بچشم یا سر یا دست یا بر زمین [illegible] واذکر ربک کثیرا و یاد کن پروردگار خود را
بسیار وسبح بالعشی والابکار و تسبیح گوی [illegible] و باقی قصه زکریا در سوره مریم خواهد آمد

بآیة من ربکم و آمده ام بنشانی از پروردگار شما فاتقوا الله واطیعون پس بترسید از خدای در مخالفت
من و فرمان برید در قبول دعوت حق ان الله ربی وربکم بدرستی که خدای پروردگار من و آفریدگار شماست
فاعبدوه هذا صراط مستقیم پس او را پرستید که اینست راه راست و رساننده بمنزل مقصود فلما احس
عیسی منهم الکفر پس آن هنگام که دریافت عیسی از یهود کلمه که دلالت بر کفر ایشان میکرد و آن اجتماع بود
در قتل عیسی چون عیسی آغاز دعوت کرد جهودان بقصد وی برخاستند عیسی فرار نموده از ولایت شام
بجانب مصر رفت و بلب دریای نیل جماعتی دید که ماهی میگرفتند عیسی مشاورت برد پیش ایشان گفت چه میکنید
تا بهتر ازین صیادی پیش گیرید گفتند آن کدام است فرمود که باید تا دام توجه در دریای توحید افکنیم اگر
اینجا شکار ماهی میکنیم آنجا شکار ما الاشیا کما هی کنیم در معالم آورده که عیسی ع گفت بیایید تا مردمان را
بدو گویم گفتند تو کیستی گفت منم عیسی بن مریم عبد الله و رسوله ایشان ایمان بوی آوردند و بعد از آن قال
عیسی من انصاری الی الله گفت کیانند از شما یاران من در کار خدا تا وقتی که بحضرت خدا در رسند قال
الحواریون گفتند حواریان یعنی این جماعت صیادان و گفته اند حواریان همه گازران بودند و معنی
حواری خاصه و برگزیده باشد این خاصگان در جواب عیسی گفتند که نحن انصار الله ما یاران خدا ایم یعنی نصرت
کنندگان دین وی آمنا بالله بگرویدیم بخدای واشهد بانا مسلمون و گواه باش ای عیسی بآنکه ما گردن
نهادگانیم دین خدا را پس دعا کردند که ربنا آمنا بما انزلت ای پروردگار ما ایمان آوردیم بآنچه فرستادی
واتبعنا الرسول و پیروی کردیم فرستاده ترا یعنی عیسی فاکتبنا مع الشاهدین پس بنویس ما را از کرم
عمیم در جریده احسان قدیم با آنها که گواه اند ترا بوحدانیت و انبیا را بتصدیق و گفته اند که کتابت بمعنی
جمع است و مراد از شاهدین امت بزرگوار سید مختار است و معنی دعای حواریان آنکه خدایا جمع کن میان ما
و امت محمد ص که ببرکت آن حضرت از همه اکمل و افضل اند و بحکم نحن الآخرون السابقون نیک اول و عالی
آخرند [illegible] از پیغمبران او خوبتر امتش از امتان محبوب تر ومکروا و مکر کردند آنکسانی که عیسی ع از
ایشان احساس کفر کرده بود بر آن وجه که جمعی را برانگیختند که هر جا عیسی را بینند بکشند و [illegible]
حیل عیسی را بدست آورده در خانه محبوس ساختند شب هر شب پاس داشتند علی الصباح مجتمع گشتند
مهتر خود را که یهودا نام داشت بدرون خانه فرستادند تا عیسی را بیرون آورد حق تعالی در آن شب عیسی را باسمان
برده بود و همین که یهودا بخانه درآمد عیسی را ندید و شبه عیسی را برو افکند چون بیرون آمد خواست که بگوید
که عیسی در اینجا نیست وی را [illegible] کردند که غلام بجای نرسید و از دار برآویختند و
بار آنکه کردند اینست که حق تعالی [illegible] و خدای جزای مکر ایشان رسانید تا یار خود را

بخواری

بخواری تمام بکشتند والله خیر الماکرین و خدای بهترین مکافات کنندگانست اهل مکر را اذ قال الله یا عیسی یاد کن
آنرا که گفت خدای یا عیسی که ای عیسی انی متوفیک و رافعک الی بدرستی که من فرا گیرنده توام از دنیا و بردارنده
توام بسوی خود یعنی بمقر ملایکه ومطهرک من الذین کفروا و پاک کننده و نجات دهنده توام از قصد و مکر آنکسانی
که کافر شدند بتو وجاعل الذین اتبعوک و گرداننده آنکسانم که متابعت تو کردند یعنی مؤمنان از امت تو
فوق الذین کفروا بالای آنانکه کافر شدند یعنی یهود و این فوقیت بر آن بود که نصاری غلبه کردند بر یهود بحجت
برهان در اثبات رسالت او یعنی عیسی یا غالب شدند بایشان بشمشیر و بواسطه معاونت [illegible] و پیوسته نصارا
بر جهودان غالب خواهند بود الی یوم القیمة تا روز رستخیز ثم الی مرجعکم پس بسوی منست بازگشت همه شما
یعنی عیسی و تابعان و منکران او فاحکم بینکم فیما کنتم فیه تختلفون پس حکم کنم میان شما در آن چیزی که
در آن اختلاف میکنید یهود موسی را ع تصدیق میکنند و محمد ص و عیسی را ع منکرند و نصاری موسی و عیسی را
تصدیق میکنند و بمحمد ص نمی گروند و بثالث ثلثه قایل میشوند و مؤمنان میگویند که الله تعالی یکیست موسی و عیسی
و محمد علیهم الصلوة والسلام فرستادگان اویند پس حق تعالی فرمود به نسبت این طوایف حکم کنم فاما الذین کفروا
پس آنانکه کافر شدند یعنی یهود و نصاری فاعذبهم عذابا شدیدا فی الدنیا والآخرة پس عذاب کنم ایشانرا
عذابی سخت درین سرای بقتل و سبی و لزوم جزیه و خواری و در آن سرای بانواع عقوبات و خلود در دوزخ
وما لهم من ناصرین و نیست این کافرانرا یاری و نصرت دهندگان در دفع عذاب از ایشان واما الذین آمنوا
وعملوا الصالحات و آنکسانی که ایمان آوردند یعنی امت محمد ص و عمل صالح کردند فیوفیهم پس تمام دهم ایشانرا
و حفص فیوفیهم خواند یعنی خدای بدهد اجورهم مزدهای ایشان در دنیا به نیکنامی و در عقبی بمثوبت گرامی
والله لا یحب الظالمین و خدای دوست نمیدارد ستمکارانرا ذلک این کلام که مذکور شد در قصص انبیا
نتلوه علیک میخوانیم آنرا بر تو من الآیات والذکر الحکیم و آن از آیات نبوت و دلایل رسالت تو
از یاد کرد و حیث محکم از تطرق خلل و تعرض زلل یعنی قرآن آورده اند که بعد از بیان قصه عیسی نصاری نجران
زبان اعتراض گشاده گفتند ای محمد تو چرا عیسی را دشنام میدهی و نام بندگی بر او می نهی خواجه فرمود که معاذ
الله که نام عبد الله بر عیسی دشنام باشد او بنده ایست فرستاده خدای و کلمه ایست القاکرده بقبول عذرا
ایشان برآشفتند و گفتند هیچ آفریده دیده باشند که انسانی بی پدر مخلوق گردد حق تعالی آیه فرستاد که ان مثل
عیسی عند الله بدرستی که صفت عیسی و شان غریب او نزدیک حق تعالی در علم و قدرت که انسانی بی پدر
بیافرید کمثل آدم همچون صفت آدمست و شان عجیب او که او بی پدر و مادر مخلوق شده حال آنکه
او را ابن الله نمیگویید پس شخصی که [illegible] او را پسر خدای میخوانید و گفته مماثلت شان

انشاء الله تعالی وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ و یاد کن آن زمانی که گفت جبرئیل با جمعی از ملائکه بشافهه کفتند ای
پرستار خدای إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ بدرستی که خدای تعالی برگزیده ترا برای عبادت یا قبول کرد ترا برای خدمت
یا پرورش داد بعصمت وَطَهَّرَكِ و پاک ساخت از لوث شرک یا قاذورات که زنان را می باشد چون حیض و
نفاس یا از خصال ذمیمه و عادات قبیحه وَاصْطَفَاكِ مکرر برای جهت تاکید است یعنی بی شبهه ترا برگزید عَلَىٰ نِسَاءِ
الْعَالَمِينَ بر زنان عالمیان بآنکه ترا بی شوهر فرزند داده به نفخه جبرئیل مخصوص گردانید يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي ای مریم فرمان
برداری کن لِرَبِّكِ پروردگار آفریننده و پرورنده خود را وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ و سجود کن خدای را و رکوع
آر با رکوع کنندگان مریم را حکم بود که نماز بجماعت گزارد با احبار بیت المقدس ذَٰلِكَ اینها که یاد کرده شد
این آیتها از حدیث مریم و عیسی و زکریا و یحیی مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوحِيهِ إِلَيْكَ از اخبار پوشیده است که ما بجهت
اعجاز تو وحی میکنیم بزبان جبرئیل بسوی تو وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يُلْقُونَ أَقْلَامَهُمْ و نبودی تو ای
... دیگر احبار بیت المقدس آن هنگام که می انداختند از برای قرعه قلمهای کتابت خود را در جوی روان تا
ببینند که أَيُّهُمْ يَكْفُلُ مَرْيَمَ کدام از ایشان کفیل ... شوند به تعهد مریم وَمَا كُنْتَ لَدَيْهِمْ إِذْ يَخْتَصِمُونَ و
نبودی تو نزدیک ایشان آن وقت که مخاصمه میکردند برای کفالت مریم إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ یاد کن که گفتند ملائکه یعنی
واضح آنست که جبرئیل گفت يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ ای مریم بدرستی که خدای يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ مژده میدهد ترا
بکلمه از او مراد حضرت عیسی است و او را کلمه از آن گفت که بکلمه کن حاصل شد بی پدر و اگر چه همه مخلوقات
بواسطه این آفریده شده اند اما آن بسبب ... که بی والد باشد مخصوص است در حق عیسی ... لاجرم اضافه
حدوث او بکلمه اکمل و اتم تواند بود اسْمُهُ نام آن کلمه الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ مسیح لقب است و عیسی اسم
تقدیم لقب بر اسم از جهت تعظیم باشد چنانچه کویند نام پیغمبر ما مصطفی محمد است ... مسیح ... باشد یعنی مبارک
وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا روی شناس و تمام قدر در دنیا بطاعت یا بنبوت یا بمخلوق شدن بی پدر یا برفع آسمان یا بنصر
دین محمدی ... در آخر الزمان بقتل دجال وَالْآخِرَةِ و در آخرت بشفاعت یا بعلو درجت وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ و
از نزدیک کردانیده شدگان بکرامت خدای وَيُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ و سخن گوید این فرزند در کنار ...
مهد باشد او را در زمان صغر وقتی که شایسته گهواره باشد وَكَهْلًا و سخن گوید در وقتی که کهل باشد یعنی ...
و کلام او در مهد معجزه باشد و در کهولت دعوت وَمِنَ الصَّالِحِينَ و از انبیاء شایسته است قَالَتْ گفت مریم
از روی استفهام یا بطریق استعظام رَبِّ أَنَّىٰ يَكُونُ لِي وَلَدٌ ای پروردگار از کجا و بر چه وجه باشد مرا
فرزندی وَلَمْ يَمْسَسْنِي بَشَرٌ ... هیچ بشری و این خارج از عادت که بی شوهر زنی را
فرزند آید قَالَ كَذَٰلِكِ اللَّهُ يَخْلُقُ ... حالی که تو هستی بی مساس بشری حق تعالی آفریننده

آنچه میخواهد إِذَا قَضَىٰ أَمْرًا چون خدای حکم کند کاری را فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ پس جز این نیست که کوید مر آن
چیز را که معلوم اوست که باش پس باشد کفته اند لفظ کن اخبارست از سرعت تکوین اشیا نه تکوین او یعنی ...
کردن خلق بر او دشوار نیست چنانچه قادرست بر خلق اشیا در مواد همچنان قدرت دارد بر آفریدن ایشان بی
ماده ... انکار روی میکنند بسبب بی آفرینش چه عجب بقدرتی را که نیست عجز در ان ...
وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ و بیاموزد خدای او را کتابهای فرو فرستاده پیش از وی چون صحف شیث و ابراهیم
... و علم حلال و حرام که حکمت شریعت وَالتَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ و تعلیم دهد او را توریه و انجیل تخصیص این دو
کتب ... جهت تفضیل است وَرَسُولًا و کرداند او را رسول فرستاده ... إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ بسوی فرزندان یعقوب
یعنی سخن کوید عیسی با ایشان أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ بدرستی که من بتحقیق آمده ام بشما بعلامتی از
پروردگار شما و آن علامت کواه رسالت منست مراد آیه جنس است نه فرد زیرا که پنج آیه ذکر میکند اول أَنِّي
أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ بدرستی که من میسازم و تصویر میکنم برای شما از گل مانند شکل مرغی فَأَنْفُخُ فِيهِ
پس میدمم نفس خود را در ان مرغ از گل ساخته فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ پس میکردد آن گل مصور مرغی زنده
پرواز کننده بامر خدای یا بمشیت او کویند بشکل خفاش مرغی از گل میساخت و بر دست گرفته نفس در ان میدمید
بقدرت ربانی طیران آغاز میکرد و میان آسمان و زمین پروازی آمد و کفته اند در نظر مردم می پرید چون از نظر
خلق غایب میشد مرده بر زمین می افتاد و علامت دوم وَأُبْرِئُ الْأَكْمَهَ و بری میکردانم نابینای مادرزاد از
علت او سیوم وَالْأَبْرَصَ و پاک میسازم شخصی را که بعلت برص مبتلا باشد از مرض او چهارم وَأُحْيِي الْمَوْتَىٰ
بِإِذْنِ اللَّهِ و زنده میکنم مردگان را بفرمان خدای این آیه برای رفع توهم الوهیت است زیرا که وقوع احیا از مخلوق
صورت نه بندد و مفسران برانند که عیسی چهار مرده زنده کرده یکی از ایشان سام بن نوح بود که قریب چهار
هزار سال از موت او گذشته بود و علامت پنجم وَأُنَبِّئُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَمَا تَدَّخِرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ و خبر میدهم شما را بآنچه
شما می خورید و آنچه ذخیره میکنید در خانهای خود ... مشهور آنست که در مکتب کودکان را گفتی که آبا و امهات شما
فلان طعام خورده اند و برای شما فلان چیز نهاده اند ایشان بخانها آمدندی و کیفیت ماکولات و مذخرات بازجستندی
إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ بدرستی که درین پنج معجزه هر آینه علامتیست شما را و دلالتیست بر صدق
دعوای من اگر هستید باور دارندگان که این معجزه است یا ایمان آرندگان که من پیغمبرم وَمُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ
التَّوْرَاةِ و آمده ام بشما باور دارنده مر آن چیز را که پیش از من بوده که آن کتاب موسی است و من تصدیق
کننده بشهادت آنم وَلِأُحِلَّ لَكُمْ و دیگر برای آن آمده ام تا ... شما بَعْضَ الَّذِي حُرِّمَ عَلَيْكُمْ برخی از آنچه
که در شریعت موسی حرام کرده شده بر شما چون ... ماهیان و تعظیم شنبه بردارم وَجِئْتُكُمْ

است در بعضی اوصاف پس عیسی مثل آدم باشد در احد الطرفین که عدمیت یا اکثر موجودیت خارج از عادات مستمره
امام قشیری میفرماید که تخصیص کرد هر دو را به تطهیر روح ایشان از مرور بر مراحل اصلاب و بجمعیت وجه مماثلت هر دو تکوین
بمحض قدرت بر وجه خارق عادت پس بیان ایجاد آدم میکند خلقه من تراب بیافرید حق تعالی او را از خاک ثم قال
پس گفت مر او را حق تعالی مصور و مسوی را بحکم کن گو کن باش زنده بروح فیکون پس بود تنبیه میفرماید که خاک را گفت آدم
باش باو را گفت عیسی باش الحق من ربک فلا تکن من الممترین این خبر که از عیسی گفته شد درست و راست است و
خطابیست رسیده از پروردگار تو پس مباش از شک آرندگان مراد تاکید است بزیادتی اثبات و اصح آنست که
ظاهر خطاب متوجه حضرت رسالت است اما مقصود امت آنحضرت یعنی مومنان شما مباشید از آن جماعت که شک دارند
اگر مثل عیسی همچون مثل آدمست و در گمان میشنید چون نصاری که در ظلمت ظن و تخمین مانده اند و این تمثیل را
منکر شدند ز اسرار یقین حرفی نخوانده اند بزندان گمان محبوس مانده اند بدیده ای گشته ظاهر آفتابی برشی دیده
ن حجابی چه بیند چشم نابینا ز خورشید چه داند دیو سرکش جام جمشید فمن حاجک فیه پس هر که خصومت کند با تو
و مجادله نماید در باب عیسی من بعد ما جاءک من العلم پس از آنکه آمد بتو از دانستن عیسی که رسول و بنده است فقل
تعالوا پس بگو ایشان را که بیایید از برای مباهله ندع ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم بخوانیم پسران
ما و پسران شما و زنان ما و زنان شما را وانفسنا وانفسکم و نزدیکان ما و نزدیکان شما را ثم نبتهل پس جهد
کنیم در تضرع و دعا یا طلب کنیم لعنت بر یکدیگر فنجعل لعنة الله علی الکاذبین پس بکنیم لعنت خدای بر دروغ گویان
یعنی نفرین کنیم بر اهل کذب چون این آیه نازل شد حضرت رسالت ص وفد نجران را طلبید گفت هر چند در حجت می
افزایم شما در عناد می افزایید اکنون بیایید تا بمباهله مشغول شویم تا صادق از کاذب پدید آید و محق از مبطل ممتاز گردد
نصاری مر این صورت را راضی شده زمان و مکان مقرر ساختند روز دیگر حضرت رسالت ص حسین را در بر داشته
و دست حسن ع گرفته و فاطمه زهرا رض همراه با مرتضی علی ع بعد از آن روان شدند خواجه با ایشان فرمود که چون
من دعا کنم شما آمین گویید از آن جانب ترسایان بعد از تامل فراوان از مباهله پشیمان شده صلاح کار خود در صلح
دیدند و با این همه در برابر حضرت رسالت ص صف کشیدند چون مهتر ایشان حضرت سید را ع با اهل بیت دید
گفت ای یاران از مباهله این بزرگوار بپرهیزید بخدای که من رویهای می بینم که اگر از خدای درخواهند کوه را از
موضع آن زایل گردانند و یقین میدانم که اگر مباهله میکنید یک ترسا در روی زمین زنده نماند پس صلح کردند بر آنکه
هر سالی دو هزار حله بدهند و سی زره پسندیده تسلیم مسلمانان نمایند بدین منوال صلح نامه نوشتند و
بمنزل خود باز گشتند و حضرت رسول ص فرمود که ... اگر ایشان با من مباهله کردندی حق تعالی ایشان را مسخ گردانیدی
و روی ... و جمله اهل نجران تا عصافیر در ... ان هذا لهو القصص الحق بدرستی که

این قصها که مذکور شد هر آینه آنست خبر راست درست وما من اله الا الله و نیست هیچ معبودی سزای پرستش که الله
که استحقاق معبودیت او راست و بس وان الله لهو العزیز الحکیم و بدرستی که خدای تعالی اوست غالب قوی و
محکم کار فان تولوا پس اگر برگردند ترسایان و روی از مباهله بر تابند فان الله علیم بالمفسدین پس بدرستی
که خدای داناست بمفسدان و تباه کاران وضع مظهر بجای مضمر تنبیه است بر آنکه حجت خصا و اعراض است از روی توحید
هر که دین و مذهبت را بجای برد و اگر از این رخ بتافت روی برای ... قل یا اهل الکتاب بگو ای اهل کتاب
خطاب با ترسایانست قتاده میفرماید که یهود مدینه نیز درین داخلند و مضمون خطابه اینست تعالوا الی کلمة سواء
بیایید بسوی کلمه سخنی راست که بیننا وبینکم در میان ما و میان شما یعنی کلمه که باید که مردم در آن یکسان باشند و آن
کلمه سه چیز است الا نعبد الا الله یکی آنکه نپرستیم مگر خدا را تعریض بیهود و نصاری است در عبادت عزیر و عیسی ع
ولا نشرک به شیئا و دوم آنکه شرک نیاریم بخدای چیزی را و شرک این هر دو ظاهر است ولا یتخذ بعضنا بعضا
اربابا من دون الله و سیوم آنکه فرا نگیرد بعضی از ما بعضی را خدایان بغیر حق تعالی اتخاذ ارباب از نصاری آنست
که احبار خود را سجده میکردند و میگفتند از کمال ریاضت اثر حلول لاهوت در ذات ایشان ظاهر است و اتخاذ ارباب
یهود اطاعت احبار ایشان بود در تحلیل و تحریم فان تولوا پس اگر برگردند اهل کتاب ازین کلمه فقولوا اشهدوا
بانا مسلمون پس بگویید شما از پیغمبر و اصحاب مر ایشان را که گواه باشید بآنکه ما مسلمانانیم یا اهل الکتاب لم
تحاجون فی ابراهیم ای یهود و نصاری شما چرا دو گروه مخاصمه میکنید در دین ابراهیم ع ادعای یهود این بود که ابراهیم
یهودی بوده و ترسایان میگفتند نصرانی بوده حق تعالی فرمود که چرا در دین او مجادله می نمایید و او یهود و ترسا
نبوده اند وما انزلت التوریة والانجیل الا من بعده و حال آنکه فرستاده نشد توریة که یهود در شریعت او عمل میکنند
و نه انجیل که نصاری بحکم او کار دارند مگر بعد از زمان ابراهیم و مشهور است که ابراهیم پیش از موسی بود بهزار سال
و از عیسی بدو هزار سال و چون او بدین دو پیغمبر و شریعت و امت ایشان مقدم بوده باشد او شما یهودی و نصرانی
چگونه بوده تواند افلا تعقلون آیا در نمی یابید و تعقل سخن خود نمی کنید ها انتم تنبیه میکند که گوش دارید
شما اید هؤلاء حاججتم آن گروه که مخاصمت کردید و حجت آوردید فیما لکم به علم در آن چیز که مر شما را
بآن چیز دانشی است یعنی نعت محمد ص که در توریة و انجیل خوانده بودید و آنرا تغییر دادید فلم تحاجون فیما لیس لکم
به علم پس چرا حجت می آرید در آن چیز که نیست شما را بآن دانش یعنی قصه ابراهیم که در کتاب شما نیست که
او یهود بود یا نصرانی والله یعلم و خدای میداند که ابراهیم بر دین هیچ یک از شما نبوده وانتم لا تعلمون
و شما نمیدانید حقیقت حال او را ما کان ابراهیم یهودیا ولا نصرانیا ولکن کان حنیفا مسلما نبود ابراهیم جهود

و نه ترسا ولیکن بود پاک و موحد و میل از عقاید رد یه مخلص بود و تسلیم کننده وما کان من المشرکین و نبود
از شرک آورندگان تعریض اهل کتابست که مشرک شدند باعتقاد الوهیت عیسی و عزیر ان اولی الناس
بابراهیم للذین اتبعوه بدرستی که سزاوارترین مردمان بدین ابراهیم هر آینه آنکسانند که پیروی کردند او را
در زمان وهذا النبی و دیگر این پیغمبر که بر ملت اوست والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند بدین پیغمبر
جمعی از احبار نصاری اهل کتاب بر مقام مجادله گفتند که ما بتعظیم ملت ابراهیم سزاوارتریم که او یهود و نصرانی بوده
محمد را حسد بر آن داشت که خود ملت ابراهیم منسوب سازد این آیه در رد ایشان نازل شد و اصح آنست
که بر قول نجاشی فرود آمده در وقتی که جعفر بن ابی طالب با جمعی از مسلمانان بحبشه هجرت کرده بودند و قریش
عمرو عاص و عبد الله بن ابی ربیعه را به ایلچی پیش نجاشی فرستادند تا مسلمانان بدست ایشان باز دهد القصه
... ساختند و جعفر با عمرو عاص و عبد الله مناظره کرده ایشان را الزام ساخت و نجاشی جعفر را بتلاوت قرآن
... و نجاشی مبالغه ایشان در استماع قرآن رقت دریافتند و جعفر و قوم ایشان را گفت ...
حزب ابراهیم کجا رسید عمرو عاص گفت حزب ابراهیم کیانند گفت این گروه که ... پیغمبر که از نزد وی آمده
عمرو را این سخن خوش نیامد و آغاز دعوی کرد که ابراهیم از ما بود و ما بروی سزاوارتریم حق سبحانه در تقویت موافقت
قول نجاشی که در حبشه میگفت در مدینه این آیه فرستاد که سزاوارتر بحضرت ابراهیم پیغمبر و اصحاب اوست والله ولی
المؤمنین و خدای دوست و یار مومنانست و سازنده کار ایشان ودت طائفة من اهل الکتاب آرزو
می برند گروهی از یهود لو یضلونکم آنکه شما را گمراه کنند خطاب با حذیفه و عمار است که یهود ایشان را بدین
خود دعوت میکردند چنانچه در البقره گذشت و میخواستند که از راه راست بگردانند وما یضلون الا انفسهم
و گمراه نمی سازند مگر نفسهای خود را چه وبال اضلال بایشان عاید است وما یشعرون و نمیدانند که آن زیان بخود
میرسانند یا اهل الکتاب ای گروه یهود و نصاری لم تکفرون بآیات الله وانتم تشهدون چرا کافر میشوید
بقرآن یا بنعت محمد ص و حال آنکه شما گواهی میدهید که توریة و انجیل حق است و نعت او در هر دو کتاب است
یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق بالباطل ای گروه یهود چرا می آمیزید راستی را بکجی و ناراستی یا خلط
میکنید توریة را بمحرفات خود یا می پوشید اقراری که قبل از بعثت پیغمبر آخر الزمان داشتید بانکاری که بعد
از آن کردید وتکتمون الحق وانتم تعلمون و چرا می پوشید سخن راست را که وصف حضرت محمدست ص و حالی که
شما میدانید که آن حقست یا میدانید که از حسد می پوشید و بر عناد در اخفا میکوشید و میدانید که پوشیده نخواهد
ماند چه چراغی که او را فروخته عنایت الهی است بدم سرد منفی منطفی نگردد والله متم نوره ... اگر جهان گیرد
شمع خورشید از آن نمی میرد وقالت طائفة من اهل الکتاب و گفتند گروهی از یهود و ایشان دوازده تن بودند

از خیبر و عرینه اتفاق کردند که اول روز بدین محمد در آیند از روی مکر و حیله و آخر روز چنین فرا نمایند که در کتاب خود
تامل کردیم و با علما و احبار مجادله بسیار کردیم بطلان دین و فساد آیین شما بر ما روشن شد و نشانهای نبی
موعود در پیغمبر شما موجود نیست بکنند بدین حیله بعضی از اصحاب در تردد افتند و گویند اینها اهل کتابند چنین
سخن از روی گزاف نخواهند گفت و با وجود علم و انصاف الا بحق باشد نخواهند گفت شاید که از طریق دین
محمد منحرف شده بدین ما در آیند حق تعالی مومنان را ازین مکر آگاهی داد و آیه فرستاد که میان یکدیگر گفتند گروهی
از اهل کتاب یعنی آن دوازده تن که گفته شد آمنوا بالذی انزل علی الذین آمنوا ایمان آرید یعنی بزبان
اقرار کنید بآن چیزی که فرو فرستاده شده است بر مومنان یعنی قرآن وجه النهار در اول روز واکفروا آخره
و کافر شوید و انکار کنید در آخر روز بآن چیز که در اول روز اقرار کرده اید لعلهم یرجعون شاید که مومنان
انکار علما را اقرار شما در شک افتند باز گردند از دین خود چون خیبریان درین مکر اتفاق ایشان ظاهر شد به
مدینه را وصیت کردند که ولا تؤمنوا الا لمن تبع دینکم و تصدیق نکنید مگر آنکس را که پیروی کند دین
که یهودیه است قل ان الهدی هدی الله بگو مر ایشان را که بدرستی که دین حق دین خداست یعنی دین اسلام
این معترضه بود میان قول یهود اداء سخن ایشان را پس باز تتمه کلام ایشان بیان میکند که میگفتند تصدیق
جز هم دینان خود را و باور مدارید ان یؤتی احد مثل ما اوتیتم آنکه داده باشند هیچکس را مانند آنچه
شما را داده از فضل و حکمت او یحاجوکم عند ربکم و این را نیز باور مکنید که مسلمانان با شما مخاصمت کنند
نزدیک پروردگار شما زیرا که دین شما درست ترست و حجت شما قوی تر و روشن تر قل بگو ان الفضل
بید الله بدرستی که جودی و بهتری و افزونی در علم و حکمت بدست قدرت خداوند است یؤتیه من یشاء
میدهد آنرا بهر که میخواهد والله واسع علیم و خدای بسیار رحمت و دانا باهل استحقاق در اعطای فضل
یختص برحمته من یشاء خاص میگرداند باسلام یا قرآن یا نبوت هر که را میخواهد و میداند که استحقاق
آن دارد والله ذو الفضل العظیم و خدای خداوند فضل بزرگست مومنان را ومن اهل الکتاب من
ان تأمنه بقنطار و از اهل کتاب کسی باشد که امین سازی بهزار و دویست اوقیه از مال یؤده الیک
که ادا کند آن مال را بتو و آن عبد الله بن سلام بود رض که یکی از قریش هزار و دویست اوقیه زر بامانت بوی داده
بود و ابن سلام آنرا ادا کرد ومنهم من ان تأمنه بدینار و از ایشان کسی که امین داری بیک دیناری
لا یؤده الیک الا ما دمت ادا نکند و باز ندهد مگر آنکه مادام باشی علیه قائما بر سر او ایستاده بتقاضا
تقاضا و آن فنحاص بن عازورا بود از احبار یهود که یکی دیناری بوی داده بود و در آن خیانت کرد ذلک
بانهم قالوا لیس علینا این خیانت مر یهود را بآنست که گفتند نیست بر ما فی الامیین سبیل در باب جنایت
با عرب که خواننده و نویسنده نیستند گناهی و عقوبتی در آخرت معتقد یهود آن بود که هر که توریة ندارد او امی است

و مالهای را بر خود حلال میدانستند و دیگر میگفتند در توریة روا داشته است که با مخالفان
دین خیانت کنیم ویقولون و میگویند در این سخن علی الله الکذب بر خدای دروغ چه در همه
ملک و شرایع باداء امانت حکم رفته است وهم یعلمون و حال آنکه ایشان میدانند
که خیانت حرامست بلی نه چنانست که شما اعتقاد کرده اید بلکه بر شما گرفت هست و حکم اینست
که من اوفی بعهده هر که وفا کند بعهد او که بسته در توریة باداء امانت و ترک خیانت
واتقی و پرهیز کند در باب حلال و حرام فان الله پس بدرستی که خدای یحب المتقین دوست
میدارد پرهیزکاران را ان الذین که بدرستی که آنانکه یشترون میفروشند و بدل میکنند بعهد الله
عهدی را که با خدای بسته اند و آن ایمانست بمحمد صلعم وایمانهم و سوگندان دروغ خود را
که در باب صفت مصطفی صلعم و تغییر آن میخورند ثمنا قلیلا بهای اندک و آن مناعی
چند چون کری چند که باشی که از کعب بن الاشرف ستانده اند و نعت پیغمبر را تحریف کرده
بر آن افترا در پیش عوام سوگند خورده اولئک آن گروه عهد شکنان و سوگند بدروغ
خورندگان لا خلاق لهم هیچ نصیبی نیست مر ایشانرا فی الآخرة در آن سرای از ثواب
خدای ولا یکلمهم الله و سخن نگوید خدای با ایشان سخنی که بدان خوشدل کردند ولا ینظر
الیهم و نظر رحمت بدیشان نکند یوم القیمة روز رستخیز ولا یزکیهم و پاک نسازد
ایشانرا از لوث گناه ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست عذابی که الم آن منقطع نشود
وان منهم و بدرستی که از جهودان لفریقا گروهی هستند چون کعب و ابویاسر و حیی که
از روی ناراستی یلوون السنتهم می پیچانند زبانهای خود را بالکتاب بخواندن کتابی
که نوشته و بر بافته اختیار ایشانست وان معترفان را بلغت عبرت میخوانند لتحسبوه
تا شما پندارید که آنچه ایشان میخوانند من الکتاب از توریتست وما هو من الکتاب
و حال آنکه نیست از توریة ویقولون و میگویند هو من عند الله آن محرف و مفتری از نزدیک
خداست وما هو من عند الله و حال آنکه نیست از نزدیک خدای ویقولون علی الله الکذب
و میگویند بر خدای دروغ که غیر سخن او را سخن میدانند وهم یعلمون و ایشان میدانند که
دروغ میگویند بعد از بیان تحریف یهود ذکر افترای نصاری میکنند که در حق عیسی میگفتند
که او دعوی الوهیت کرده و امت را بعبادت خود فرموده پس رد قول ایشانرا میگوید که ما کان
لبشر هرگز نبود و نشاید و نسزد مر آفریده را یعنی عیسی عم ان یؤتیه الله الکتاب
باآنکه بدهد خدای او را انجیل والحکم و فهم آن با فصل امور و اقضیه والنبوة و

و پیغمبری ثم یقول پس آنکس که گوید للناس مر امت خود را کونوا عبادا لی باشید شما
بندگان یا پرستندگان من من دون الله جز از خدای ولکن کونوا و لیکن گوید باشید
ربانیین راستان در دین و استواران در دانش بما کنتم بسبب آنکه باشید که از روی
اخلاص تعلمون الکتاب بیاموزید مر دیگران کتابی که از حق فرود آمده وبما کنتم و بآنکه
باشید که پیوسته تدرسون بخوانید و درس کنید کتاب را از معنی آیة چنان فهم میشود که ربانی
آنست که علم را پرورش دهد بافاده و استفاده و آنکه محمد بن الحنفیه رحمه الله در روز دفن عبد الله
فرمود که مات الیوم ربانی هذه الامة موید این قولست و بزبان اهل معرفت ربانیان مجردانند
که قدم بر سر کونین زده و از کمال تفکر توکل بغیر حق ملتفت ناشده چهار تکبیر بر صفات نفس
فرو بسته کرده و روی توجه از خود برتافته و بدوست آورده بیت ریخته باران عرفان از
مکرمت شسته نقش حرف غیر از صحیفه پندارشان و در لطایف قشیری آورده که
دانایان باشند بخدای و بردباران در راه خدای قایم بالله و فانی فی الله از ماسوی الله
دلالت با نیابت حق است و لقب ایشان بالحق با وی گویند آنچه از وی بشنوند ولا یأمرکم
و نمی سزد آنرا که خدای پیغمبر ساخته که امر کند شما را ان تتخذوا الملائکة که فرا گیرید
فرشتگانرا والنبیین و پیغمبرانرا اربابا خدایان تخصیص ملک و پیغمبر جهت آنست
که بعضی مشرکان ملایکه را پرستیدند و یهود و نصاری پیغمبرانرا که عیسی و عزیر بوده اند ایأمرکم
ایا میفرماید شما را آن پیغمبر بالکفر بپوشیدن حق و شرک آوردن بعد اذ انتم پس از آنکه
هستید شما مسلمون گردن نهادگان مر دین اسلام را واذ اخذ الله و یاد کن که چون فرا گرفت
خدای میثاق النبیین پیمان و عهد پیغمبرانرا و امم در اخذ میثاق تابع انبیا اند و این میثاق
اعظم است که حق سبحانه از همه پیغمبران گرفته که شما و امم شما ایمان آرید بمحمد صلعم و مضمون
میثاق چنین است که لما اتیتکم هر چه بدهم شما را من کتاب و حکمة از کتاب منزل و فهم
ثم جاءکم پس بیاید بشما رسول فرستاده از نزد من که آن محمد است صلعم مصدق لما معکم
باور دارنده مر آنچیزی که با شماست از کتاب و حکمت لتؤمنن به هر آینه ایمان آرید بوی
ولتنصرنه و یاری کنید او را اتین خود اگر در زمان شما آید والا با ظهار صفات و نعوت او
امم خود را یاری او فرمایید قال گفت خدای مر انبیا را بعد از عرض این میثاق بر ایشان
ءاقررتم آیا اقرار کردید واخذتم و فرا گرفتید علی ذلکم بدین که گفتم شما اصری عهد مرا

بدین وجه که بدان وفا کنند قالوا اقررنا گفتند اقرار کردیم ومیثاق را پذیرفتیم قال فاشهدوا
گفت خدای گواه باشید بعضی بر اقرار بعضی یا ملائکه را فرمود که گواه باشید بر اقرار انبیا
وانا معکم ومن که خدایم با شما من الشاهدین از گواهانم بدین اقرار فمن تولی پس هر که
برگردد واعراض کند از ایمان بدین رسول ونصرت کردن بعد ذلک بعد ازین عهد وپیمان
فاولئک پس آن گروه معرضان هم الفاسقون ایشان بیرون رفتگانند از دایره ایمان
یا از مقام عهد وپیمان افغیر دین الله بجز دین خدای یبغون میطلبند وحفص بغیبت
خوانده یعنی آیا پیمان شکنان بغیر دین حق میطلبند دیگر را وله وحال آنکه مر خدای را اسلم
گردن نهاده است من فی السموات والارض هر که در آسمانهاست وهر که در زمین است
طوعا برغبت وکرها وبکراهت یعنی اگر خواهند واگر نه سر بر خط حکم او باید نهاد وگفته اند
آسمانها فرمان بردارند برغبت واهل زمین بعضی بکراهت یا انقیاد ما عدای ثقلین
بطوعست وازان ایشان بکره والیه ترجعون وبسوی او گردانیده خواهید شد ای
طایعون وای کارهان وحفص بغیبت خوانده یعنی همه اهل آسمان وزمین بدو رجوع خواهند
کرد قل بگو ای محمد صلعم آمنا ایمان آوردیم ما بالله بخدای که یکتاست در ذات وبی همتا
در صفات وما انزل علینا وگرویدیم بانچه فرو فرستاده اند بر ما یعنی قرآن وما انزل وبانچه
نازل گردانیده اند علی ابراهیم واسمعیل واسحق ویعقوب والاسباط وابراهیم ودو پسر
ویعقوب وپسرکان او وکتاب ایشان همه صحف ابراهیم بوده چه ایشان در تحت شریعت
او بودند وما اوتی موسی وبانچه داده اند بموسی که توریة است وعیسی وبعیسی که آن انجیل است
والنبیون وبانچه داده اند پیغمبران دیگر را چون شیث وادریس وداود وحیقوق وشعیا
علیهم السلم که کتب بایشان نازل گشته بود من ربهم از نزدیک پروردگار ایشان لا نفرق
جدایی نمی افکنیم بین احد منهم میان یکی از ایشان یعنی بیکی ایمان آریم نه ببعضی دون
بعضی چون یهود ونصاری ونحن له وما مر خداوند را مسلمون گردن نهادگانیم در امر ونهی او
ومن یبتغ وهر که طلبد غیر الاسلام دینا جز دین مسلمانی دین دیگر را فلن یقبل منه پس
پذیرفته نشود وان او ازو دین وهو واو بواسطه ترک اسلام فی الاخرة من الخاسرین
در آن سرای از زیان کاران زدگان باشد ودر شان آنها که بعد از شرف اسلام دست از
دامن دین مبین باز دارند ومرتد شوند میفرماید کیف یهدی الله چگونه راه نماید خدای استفهام

معنی نفی یعنی راه ننماید خدای قوما کفروا گروهی که کافر شوند بعد ایمانهم بعد ایمان
که آورده بودند وایشان دوازده تن بودند که از مسلمانی روی برتافتند بدار کفر پیوسته
چون حارث بن سوید وطعمه بن ابیرق ومقیس بن صنابه وامثال ایشان که اول
گرویدند بخدای وشهدوا وگواهی دادند ان الرسول که فرستاده خدای یعنی
محمد مصطفی صلی الله علیه واله وسلم حق حقست وقول او صدق است وجاءهم البینات
وآمده بود بدیشان آیتهای روشن یعنی قرآن یا معجزات پیغمبر والله لا یهدی القوم
الظالمین وخدای راه ننماید گروه ستمکاران را که وضع کفر کردند در موضع ایمان اولئک
آن گروه مرتدان جزاؤهم پاداش ایشان ان علیهم آنست که بر ایشان باد
لعنة الله لعنت خدای وان دوریست از رحمت خدای والملائکة ولعنت فرشتگان
وآن بیزاریست از ایشان والناس اجمعین ولعنت همه مردمان وآن مذمت کردن
مر ایشان را خالدین فیها جاوید باشند در لعنت یا اثر لعنت که عقوبتست لا یخفف
سبک گردانیده نشود عنهم العذاب از ایشان عذاب دوزخ ولا هم ینظرون
ونباشند ایشان که مهلت داده شوند از برای رجوع بدنیا یا در تاخیر عذاب از وقتی
بوقتی الا الذین تابوا مگر آنکه باز گردند بحضرت ربوبیت من بعد ذلک از پس آنکه برگشته
اند از حق واصلحوا وبصلاح آورند آن چیز را که فساد کرده اند فان الله پس بتحقیق که خدای
تعالی غفور آمرزنده است گناهکاران را رحیم مهربانست بر ایشان برادر حارث بن سوید
این آیتها را بدست امینی نزد برادر فرستاد حارث بعد از تلاوت آیة فرستاده را گفت من هرگز
از تو دروغی نشنوده ام وبرادرم نیز بر رسول خدا دروغ نمی بندد وخدای از همه راست
گوی تراست پس چرا نا امید باشم توبه کنان روی بمدینه نهاد وبوقت رجوع همین را با یازده
تن دیگر خواند وایشان از توبه ابا نموده جواب دادند که حالا ما در مکه طرح اقامت داریم
وانتظار مغلوبیت محمد مصطفی صلعم وانصار واعوان اوی بریم اگر مطلوب حاصل شود
فهو المراد والا خواهیم که بدین اسلام باز گردیم توبه ما نیز پذیرفته شود حق سبحانه در شان
ایشان فرستاد که ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند بخدای ورسول بعد ایمانهم پس از
گرویدن ایشان ثم ازدادوا کفرا پس زیاده کردند کفر را بکفر یعنی ثبات ورزیدند بر آن یا
بآیة کافر شدند لن تقبل توبتهم هرگز پذیرفته نشود توبه ایشان واولئک هم الضالون

وآن گروه که بکفر اقامت ورزیدند ایشان گمراه از طریق هدایت یا هلاک شدگان در بادیه غوایت
ان الذین کفروا آنانکه کافر شدند وماتوا وهم کفار ومردند وایشان کافر بودند یعنی بر کفر
مردند فلن یقبل من احدهم پس قبول کرده نشود از هیچ یک از ایشان ملء الارض ذهبا
بپری روی زمین زر ولو افتدی به واگر چه فدا دهد آن همه یعنی اگر کافری آن مقدار زر که
سطح زمین را از مشرق تا مغرب مملو سازد وفدیه دهد تا از عذاب دوزخ برهد ازو مقبول نخواهد
بود اولئک آنها که کافر میرند لهم عذاب الیم مر ایشان راست عذابی مشتمل بر الم وجع
وما لهم من ناصرین ونباشد مر ایشان را هیچ کس از یاری دهندگان در باز داشتن عذاب
ایشان الجزو الرابع من اجزاء الثلثین لن تنالوا البر هرگز نیابید نیکوئی وبدانچه
میطلبید از خیر نرسید یا نیابید بهشت حتی تنفقوا تا آنکه نفقه کنید وصدقه دهید
مما تحبون از آنچه دوست میدارید از مال که بر فقرا تصدق نمایید یا از جاه که بدان معاونت
درماندگان کنید یا از بدن که قوة آنرا بطاعت مبذول سازید یا از دل که آنرا وقف محبت الهی
گردانید یا از جان که آنرا در راه رضای خدا در بازید یا از سر که آنرا از دناءة تعلق بما سوی الله
بپردازید وگفته اند هر که محبوب خود را نفقه کند در دنیا بمطلوب خود برسد در عقبی وهر که
از سر دنیا وعقبی بگذرد بقرب مولی برسد بیت بی صرف وجدت کسی نوش کرد که دنیا و
عقبی فراموش کرد بعد از نزول این آیة ابو طلحه انصاری بجناب رسالت پناه آمد گفت
یا رسول الله اطیب اموال واحب آن نزدیک من بیرحاست هر جا خدا حکم کند وضع کن
وآن باغی بود در غایت مرغوبی ونهایت تازگی وخوبی که حضرت رسول صلعم گاه گاه بدان
در آمدی واز آب ومیوه آن تناول فرمودی پس در جواب ابی طلحه گفت بخ بخ این مالیست
با سود بسیار وحضرت آن باغ را میان اقربای او قسمت فرمود وما تنفقوا من شیء وانچه
نفقه میکنید از چیزی خواه اندک خواه بسیار خواه از محبوبات اموال خود خواه از غیر
آن فان الله به علیم پس خدای بدان چیز داناست وبحسب نیات شما شما را جزا
خواهد داد کل الطعام همه انواع خوردنیها کان حلا بوده است حلال لبنی اسرائیل
مر فرزندان یعقوب را آورده اند که چون آیة فرود آمد که فبظلم من الذین هادوا حرمنا علیهم
طیبات احلت لهم یعنی بسبب ظلم ومعصیت جهودان طعامهای پاک حلال چون
لحوم ماهی وشحوم غنم وبقر وامثال آن بر ایشان حرام کردیم یهود ازین سخن آشفته

شده گفتند اینها ابدا حرام بوده است حق سبحانه این قول را تکذیب کرد وفرمود که خوردنی
طعامها بر یعقوب واولاد او حلال بود الا ما حرم اسرائیل علی نفسه مگر آنچه حرام کرد
یعقوب بر تن خویش وان چنان بود که یعقوب را مرضی عارض شد نذر کرد که اگر خدای تع او را
شفا دهد هر طعام وشراب که دوست دارد بر خود حرام سازد حق تع او را شفا داد وگوشت
وشیر شتر را که از همه مطعومات ومشروبات دوستر داشتی تقربا الی الله ووفاء بنذر بر خود حرام
ساخت جهودان بمتابعت او از تناول آنها اجتناب نموده گفتند توریة بحرمت اینها حکم
کرده است حق سبحانه فرمود که نه چنین است که ایشان میگویند بلکه یعقوب اینها را بسبب نذر
بر خود حرام کرد من قبل ان تنزل التوریة پیش از آنکه فرستاده شود توریة واگر ایشان
همچنان بر انکار اصرار نمایند قل فأتوا بالتوریة بگو بیارید توریة صحیح را فاتلوها
بخوانید آنرا یعنی آیة تحریم این اشیا را از آن تلاوت کنید ان کنتم صادقین اگر هستید
راست گویان وچون یهود از آوردن توریة ابا کردند افترای ایشان بر خاص وعام روشن
فمن افتری پس هر که افترا کند وبر بندد علی الله الکذب بر خدای دروغ را در تحریم وتحلیل
من بعد ذلک از پس آنکه ظاهر شد که تحریم از اسرائیل بود نه از ملک جلیل فاولئک پس آن مفتریان
هم الظالمون ایشان ستمکاراند وهیچ ستمی از ترک انصاف بدتر نیست قل صدق الله بگو
راست گفت خدای در خبر تحریم وسخن یهود دروغ بود فاتبعوا پس متابعت کنید ملة
ابراهیم کیش ابراهیم ودین او را حنیفا بیان حال ابراهیم است که مستقیم بود بر دین اسلام و
مایل از غیر آن وما کان من المشرکین ونبود از شرک آرندگان ان اول بیت بدرستی که اول خانه
که بر روی زمین وضع عمارت کرد وساخته شد للناس برای مردمان تا آنرا زیارت کنند للذی
ببکة آن خانه ایست که در بکه واقع شده وبکه اسم بلدست همچنانکه مکه یا اسم همان بقعه که
خانه در وست از امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه الصلوة والسلام سوال کردند که آیا کعبه
اول خانه ایست که برای پرستش خدای ساخته اند فرمود که پیش از آن نیز بیوت عبادت بوده
اما اول خانه ایست که حق تع مبارک گردانید بر مردمان آنرا سبب رحمت وهدایت ساخته کما
قال مبارکا برکت داده شده یعنی بسیار نفع وکثیر الخیر وبرکت او تا حدیست که نظر کردن درو
بی طواف ونماز برابرست با عبادة یکساله که در غیر مکه واقع شود وهدی وآن خانه خدا
هدایتست للعالمین مر عالمیان را که بمعرفت قبله ایشان را مهتدی میسازد یا راه نماینده است مسلمانان را

بهشت فیه در این خانه یا در حرم آیاتٌ بیّناتٌ نشانهای روشن است یکی از آنها مقام
ابراهیم و آن سنگیست که اثر قدم خلیل الرحمن بران بوده و آن نه یک آیه بلکه چهار آیتست
اول اثر آن سنگ از قدم ابرهیم دوم غوص کردن قدم آن حضرت در وی تا کعبین سیم بقای
آن در قرن مدتی متمادی چهارم محفوظ بودن آن سنگ با وجود کثرت اعادی آیتی دیگر
و من دخله و هر که درآمد در این خانه کان آمنا باشد ایمن از قتل و غارت یعنی گناه
کاری که پناه بخانه آرد دست تعرض از وی کوتاه است مادام که در خانه باشد و گفته اند
داخل حرم بجهت ادای حج و عمره ایمنست از عقوبات و مکافات جرایمی که قبل از حج مرتکب
آن شده چه آن بقول اصح مغفور است ابو النجم صوفی گوید جمد الله شبی طواف خانه میکردم
بغایت وقت صافی داشتم گفتم خدایا تو فرموده که من دخله کان آمنا داخل حرم از چه
را امن باشد هاتفی اواز داد که آمنا من النار حجی که مقام ابرهیم را یک آیه داند و امن
داخل حرم آیتی دیگر قول ایشان آنست که از مجموع آیات بیّنات دو را ذکر کرد و باقی را
مطوی ساخت تا دلالت کند برانکه آن آیات بسیار است و اگر آن متجاوز از حد شمار و مفسران
بعضی از انها را ذکر میکنند چون میل قلوب بدان و اختصاص آن بقبلهٔ مؤمنان و انکه قاصد
تخریب خانه محذوف کرده و هیچ پرنده بر بام خانه ننشیند و هر گز بی طواف کننده نباشد
و هر که نظر بخانه کند البته دیده اش اشکبار شود و اولیا هر شب آدینه در حوالی وی حاضر
آیند و حیتان بطواف آن مایل باشند و امثال این آیات و اصحاب حسب بسیار است
هرچه گفتیم در اوصاف وی از روی کمال همچنان هیچ نگفتیم که صد چندانست محققان
گویند تخصیص خانه که در مکه صدر جهة منظور نه که و لکن ینظر الی قلوبکم موضوع شد
خانه دلست و جمیع اجزای وجود ببرکت دل بحق راه یابند چه هر گاه اشعهٔ لوامع نظرات
تجلیات ربانی بر دل افتد آثار انفساح و انواع انشراح از صفحه وجه او لایح گردد و
بصفت سعت و لکن یسعنی قلب عبدی متصف گشته مظهر اسرار بی یسمع و بی یبصر
شود و در خانه علامات روشن که طالب آنها بر مطلوب خود استدلال میکنند و مقام
ابرهیم که مقام تسلیم باشد یکی از انهاست شیخ شبلی قدس سره فرمود که مقام ابرهیم
مقام خلتست و هر که بدین مقام درآید از همه فتنها ایمن گردد درآمدن بحرم صورت
سبب امانست از تیغ دشمن و دخول در حرم معنی واسطهٔ ایمنی باشد و شمشیر قطیعت

دوست و عاشقان را هیچ المی از الم فراق زیاده نیست بیت بتیغم گر دهی باک ام بجرم کشتنی
طاقت ندارم و لله مر خدا راست علی الناس بر مردمان حج البیت قصد خانه کعبه من
استطاع هر که توانائی دارد الیه بسوی بیت سبیلا از جهت راه و استطاعت بقول
شافعی زاد و راحله است و بمعنی مالک صحت بدن و قوت بر مشی و کسبی که زاد از ان حاصل شود
و امام اعظم مجموع زاد و راحله و صحت استطاعت گوید و امن طریق شرطست و من
و هر که نگرود بفریضهٔ حج فان الله پس بدرستی که خدای غنیٌ عن العالمین بی نیاز
از همه عالمیان قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب لم تکفرون چرای بوشید بایت
بآیات الله بانشانها که خدای در وجوب حج فرستاده و الله شهیدٌ و خدای مطلع است
و گواه علی ما تعملون بانچه شما میکنید از کتمان حق و کفر بآیات ربانی قل یا اهل الکتاب
بگوای اهل توریه لم تصدّون چرا باز میدارید عن سبیل الله از راه خدای که دین اسلامست
و منع میکنید من آمن کسی را که بگرود بخدای و دین حق را قبول کرده مراد عمار یاسر است
و رفقای او که یهود ایشانرا بکیش خویش میخواندند تبغونها عوجا میطلبید برای آن راه راست
عوجا کجی و اعراف یهود مسلمانانرا میگفتند در دین شما کجی هست یعنی این شخص که
متابعت او میکنید آن پیغمبر موعود نیست و نعت و صفت او را بر وجهی که تحریف داده
بودند با اهل اسلام میگفتند حق سبحانه فرمود که کجی میطلبید در دین اسلام و انتم شهداء
و حال آنکه شما گواهانید بر آنکه راه راست و دین پسندیده اسلامست و از وصیت ابرهیم و یعقوب
علیهما السلام دانسته اید و ما الله بغافلٍ و خدای بیخبر نیست عما تعملون از انچه شما کنید

یا ایها الذین آمنوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید خطاب با جماعت انصار است
رضی الله عنهم میگوید ان تطیعوا اگر شما فرمان برید فریقا گروهی را من الذین اوتوا
الکتاب از یهود که شاس بن قیس و اصحاب اویند یردّوکم باز گردانند شما را بعد ایمانکم
پس از ایمان شما کافرین ناگرویدگان یعنی اگر متابعت شاس و متابعان او کنید شما را
کافر سازند و این شاس جهودی حسود بود پیوسته عیب جویی و بدگویی مسلمانان
میکرد و ... اسی که سنگ تفرقه در مجمع یکجهتان انصار افکند و ایشان دو قبیله بودند اوس
و خزرج در جاهلیه میان ایشان حرب و قتال دایم قایم بودی چون مسلمان شدند
آن خصومت بوداد و اتحاد مبدّل شد شاس از روی حسد تدبیری انگیخت که عنان
طریق عداوت میان دو فریق تازه گردد شخصی را فرمود تا در میان جوانان اوس و خزرج
بنشیند و از واقعهٔ بعاث که حربی عظیم بوده و بین القبلتین سخنی در میان آرد و ابیات
قصیده بمسامع خزرجیان رسید از غایت آشفتگی ایشان تیز زبان بهجای اوسیان
گشودند اوسیان تحمل ناکرده آغاز سب خزرجیان کردند و کار از مجادله بمقاتله کشید و دلیران
جانبین مضمار مقاتله و میدان محاربه را بیاراستند و آغاز تیر انداختن و تیغ زدن کردند
غبار از معرکه هیجا برانگیختند بیت زیکجانب گروهی نیزه پرداز زدیگر سوی جمعی ترک و تاز
درافتادند همچون شیر غران بگرز و نیزه و شمشیر بران فی الحال جبرئیل این آیتها نازل شد
و خواجهٔ عالم بمعرکه ایشان درآمده در میان دو صف قرار گرفت و فرمود که با وجود آنکه من در میان
شمایم داعیهٔ رسوم جاهلیة دارید و پس از آنکه خدای تعالی شما را باسلامی گرامی ساخته طریق

دین داری

داری فرو میگذارید مشنوید که خدای چه میفرماید پس این آیتها بر ایشان خواند فی الحال
استغفار کنان سلاحها بینداختند و اشک ریزان یکدیگر را کنار گرفتند و دانستند که اگر
فرمان یهود میبرند از ایمان بکفر باز میگردند حق تعالی با ایشان برین وجه خطاب میکند و کیف
تکفرون و چه گونه کافر میشوید و انتم تتلی و حال آنست که شما اید که خوانده میشود
علیکم بر شما آیات الله قرآن و فیکم رسوله در میان شماست رسول او و من یعتصم
بالله و هر که چنگ در زند بدین خدای یا کتاب او فقد هدی پس بدرستی که راه یافت
الی صراط مستقیم بسوی راه راست یا ایها الذین آمنوا ای گرویدگان از اوس
و خزرج اتقوا الله بترسید از خدای حق تقاته چنانچه سزای ترسیدنست نزد
اکثر علما این آیه منسوخست چه تقوی بر آن وجه که حق آن باشد و هیچکس را نتواند
بود پس عنایت الهی باز این مشقت از این است رفع فرموده ناسخ این آیه فرستاد که
فاتقوا الله ما استطعتم پرهیزگاری کنید بدان مقدار که مقدور شماست و لا تموتن
و میرید الا و انتم مسلمون مگر آنکه مسلمان باشید لفظ نهی بر موت واقع شده اما فی الحقیقة
امر است باقامت اسلام تا بر مسلمانی میرید و اعتصموا و چنگ در زنید از انصار بحبل الله
بدین خدای که حبل المتین است جمیعا همه شما و بقول بعضی حبل الله ایجا قرآنست با موافقت
حضرت پیغمبر صلعم امر میکند که همه مجتمع باشید در اعتصام بذیل متابعت سید انام چه
بی آنکه بظاهر و باطن چنگ در اتباع آن حضرت زنند نه راه بمقصد اصلی توان برد و نه
بمطلوب حقیقی توان رسید نظم حقا که بی متابعت سید رسل هرگز کسی بمنزل مقصود ره نیافت

از هیچ رو بهیچ دری ره نمیدهند آنرا کنا استانهٔ او و روی دل یافت وَلَا تَفَرَّقُوا و پراکنده مشوید
از خدمت وی وَاذْكُرُوا و یاد کنید نِعْمَةَ اللّٰهِ عَلَيْكُمْ نعمتهای خدای را که بر شما افاضه کرده و
آن اسلامست و قرآن و هجرت پیغمبر ببلد ایشان اِذْ كُنْتُمْ آنرا یاد آرید که بودید شما با یکدیگر
اَعْدَاءً دشمنان که پیوسته حرب میکردید فَاَلَّفَ پس خدای پیوند داد بَيْنَ قُلُوبِكُمْ میان دلهای
برکت اسلام و میمنت خواجهٔ انام فَاَصْبَحْتُمْ پس گشتید شما بِنِعْمَتِهِ اِخْوَانًا برحمت خدای
با یکدیگر وَكُنْتُمْ و بودید شما بواسطهٔ ضلالت و جهالت عَلٰى شَفَا حُفْرَةٍ بر کنارهٔ مغاکی
مِنَ النَّارِ از آتش دوزخ یعنی مشرف بودید بر وقوع دران و اگر مرگ شما بدان حالت دریافتی هر آینه
بدوزخ میرفتید فَاَنْقَذَكُمْ پس شما را باز رهانید خدای مِنْهَا از آن حفره یا از آن آتش كَذٰلِكَ
همچنین که بیان کرد حال شما را از نفرت قدیمی و الفت مجدد يُبَيِّنُ اللّٰهُ بیان میکند خدای و
روشن میکرداند لَكُمْ اٰيَاتِهِ برای شما دلایل وحدانیت خود را لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ تا باشد
که شما ثابت مانید بطریق هدایت وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ و هر آینه باید که باشد از شما اُمَّةٌ گروهی که ایشان
يَدْعُونَ اِلَى الْخَيْرِ بخوانند مردمان را بنیکوئی یعنی باسلام یا بایتلاف مؤمنان بایکدیگر و جمعی اند
که این داعیان مؤذنانند که خلق را بعبادة خدای بخوانند وَيَاْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و بفرمایند
بنیکوئی وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و بازدارند از منکر معروف آنست که موافق کتاب و سنت باشد
و منکر آنکه مخالف قرآن و حدیث بود و نزد محققان معروف خدمت حق است و منکر صحبت نفس
وَاُولٰئِكَ و آن گروه که داعی خیر و امر معروف و ناهی منکرند هُمُ الْمُفْلِحُونَ ایشان رستکارانند
وَلَا تَكُونُوا و مباشید ای مسلمانان كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا مانند آنانکه متفرق شدند بعد او چون یهود

و نصاری

و نصاری که در میان هر یک فرقها پیدا شد چون عنانیه و سامره و موسکانیه از یهود و ملکانیه
و منطوریه و ماریعقوبیه از نصاری هر فرقه دشمن فرقه وَاخْتَلَفُوا و اختلاف کردند در دین خود
یهود بعد از پانصد سال از موسی ع و نصاری بعد از سیصد سال از رفع عیسی ع و این اختلاف
ایشان مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ از پس آنکه آمده بدیشان حجتهای روشن در کتب ایشان
وَاُولٰئِكَ و آن پراکندگان و مخالفان لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ مر ایشانراست عذابی بزرگ يَوْمَ تَبْيَضُّ
وُجُوهٌ دران روز که سفید گردد رویها وَتَسْوَدُّ وُجُوهٌ و سیاه گردد رویها فَاَمَّا الَّذِينَ
پس آنان که سیاه شود وُجُوهُهُمْ رویهای ایشان حق تعالی بفرماید تا از روی توبیخ با
اَكَفَرْتُمْ بَعْدَ اِيمَانِكُمْ آیا کافر شدید پس از ایمان خود مراد اهل کتابند که پس از ایمان به پیغمبر
صلی الله علیه و آله و سلم کافر گشتند یا منافقان که بزبان اقرار و بدل انکار میکردند یا کافران بروز میثاق
بربوبیت حق اعتراف نمودند و در دنیا کافر شدند یا مرتدان که بعد استعداد سعادت ایمان گرفتار
دام شقاوت و خذلان گشتند یا خوارج که بعد از تمسک بسنت در ورطهٔ بدعت افتادند فَذُوقُوا
الْعَذَابَ پس بچشید عذاب دوزخ را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ بدانچه بودید که بعد از ایمان کافر شدید
وَاَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ اما آنانکه سفید شود رویهای ایشان یعنی مؤمنان و اهل سنت
فَفِي رَحْمَةِ اللّٰهِ پس باشند در رحمت خدای یعنی بهشت از قبیله تسمیه محل است باسم حال و گویند
رحمت روح وصالست و شهود جمال هُمْ ایشان سفید رویان فِيهَا خَالِدُونَ در رحمت یا جنت
جاوید مانندگانند تِلْكَ آنچه گذشت درین سوره از اخبار و احکام اٰيَاتُ اللّٰهِ آیتهای خداوندست
در زواجر و بشایر و وعد و وعید نَتْلُوهَا عَلَيْكَ میخوانیم آنرا بوحی بر تو بِالْحَقِّ براستی و راستی
وَمَا اللّٰهُ يُرِيدُ و نیست خدای که خواهد ظُلْمًا بیدادی از نزد خود لِلْعَالَمِينَ بر جن و انس یعنی بر ایشان

ستم نکند و بی جرم عقوبت نفرماید وَلِلّٰهِ و مر خدای راست مَا فِي السَّمٰوَاتِ آنچه در آسمانهاست از نجوم
و ملایکه وَمَا فِي الْاَرْضِ و آنچه در زمین است از ارکان و موالید وَاِلَى اللّٰهِ و بسوی خدا تُرْجَعُ الْاُمُورُ
باز گردیده شود همه کارها كُنْتُمْ هستید شما خَيْرَ اُمَّةٍ بهترین گروهی که از خلوتخانهٔ غیب اُخْرِجَتْ
لِلنَّاسِ بیرون آورده شده است از برای مردمان قولی آنست که بودید شما بهترین امتی در سابق علم
لوح محفوظ یا در کتب انبیا یا در روز میثاق که در جواب اَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ مسارعت نمودند و خیریت
بجهت آنست که در سلک خدمت حضرت رسالت منقبت صلوات الله و سلامه منتظم اند نظم
لله و اَعِينُوا لِطَاعَتِهِ باکرم الرسل کنا اکرم الامم چون خدا پیغمبر ما را برحمت خوانده است ::
افضل پیغمبران باشیم ما خیر الامم :: و گفته اند خیریت امة درین صفت است که یاد میکند تَاْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ
میفرمایید بمعروف و آن چیزیست که شرع آنرا مستحسن دارد وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنید از منکر و آن
چیزی بود که شارع آنرا مستقبح شمارد وَتُؤْمِنُونَ و میگروید از روی تحقیق بِاللّٰهِ بخدای و ایمان
بخدای متضمن آنست که ایمان داشته باشد و بهرچه ایمان بدان لازم است چه ایمان بخدای
وقتی متحقق شود که ایمان آرید ایمان آورنده باشد وَلَوْ اٰمَنَ و اگر ایمان آورند و تصدیق کنند اَهْلُ
الْكِتَابِ علمای بنی اسرائیل آنرا که به پیغمبر آخر الزمان فرود آمده یعنی قرآن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه باشد
آن ایمان و تصدیق بهتر ایشانرا از کفر و انکار مِنْهُمُ الْمُؤْمِنُونَ بعضی از ایشان گرویدگانند یعنی
ابن سلام و اصحاب او وَاَكْثَرُهُمُ الْفَاسِقُونَ و بیشتر ایشان بیرون رفتگانند از دایرهٔ دین لَنْ يَضُرُّوكُمْ
بشما ضرر نتوانند رسانید اِلَّا اَذًى مگر اندک رنجی که شما را دعوت کنند بدین خود یا بهتانی بر مسلمانی
بندند یا اهل ایمان را بهجا خود بترسانند وَاِنْ يُقَاتِلُوكُمْ و اگر کارزار کنند با شما يُوَلُّوكُمُ الْاَدْبَارَ
پشتها بر شما گردانند و بهزیمت روند ثُمَّ لَا يُنْصَرُونَ و پس از هزیمت یاری کرده نشوند یعنی از خلق

یاری بینند و نه از حق مدد کاری ضُرِبَتْ و صنع کرده شد عَلَيْهِمُ الذِّلَّةُ بر یهود ذلت ملامت
و خواری در نفس ایشان بحیثیتی که هرگز منفک نگردد و اصح آنست که ذلت جزیه است
اَيْنَمَا ثُقِفُوا هر کجا یافت شوند آن ذلت با ایشان باشد اِلَّا استثناء منقطع است یعنی خواری
لازم ذات ایشانست لیکن ایشانرا زنهار رسید هند بِحَبْلٍ مِنَ اللّٰهِ بعهدی از خدای که
قبول جزیه است وَحَبْلٍ مِنَ النَّاسِ و از عهدی از مؤمنان باذن خدای بعد از قبض
وَبَاءُوا و باز گشتند یهود بِغَضَبٍ مِنَ اللّٰهِ بخشم از خدای یعنی سزاوار غضب الهی شدند
وَضُرِبَتْ و زده شد یعنی موضوع گشت عَلَيْهِمُ الْمَسْكَنَةُ بر ایشان علامت درویشی
یعنی کرده شد این نشانه بدیشان چون احاطه است مضروب بر اهل آن وَبَاءُوا این خواری
و مسکنت است و رجوع بغضب بِاَنَّهُمْ كَانُوا بآنست که ایشان هستند که از روی عناد
يَكْفُرُونَ بِاٰيَاتِ اللّٰهِ نمی گروند بقرآن یا احکام توریة یا معجزات محمد صلی الله علیه و آله و سلم وَيَقْتُلُونَ
الْاَنْبِيَاءَ و میکشتند پیغمبران را بِغَيْرِ حَقٍّ بناسزا و ناواجب فی نفس الامر قتل انبیا ناحق است
اما بحسب اعتقاد ایشان نیز بغیر حق بود و این اقبح است از آنکه اعتقاد حقیقت داشته باشند
در قتل ایشان و گفته اند اگر چه قتل از آباء یهود مدینه واقع شده اما رضای ایشان بدان
ایشانرا در عداد قاتلان می آرد ذٰلِكَ این کفر و قتل بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی
کردند وَكَانُوا يَعْتَدُونَ و بودند که تجاوز میکردند از حد و خدای آورده اند که چون عبدالله
سلام و یاران او چون ثعلب و اسد و اُسید دولت اسلام دریافتند و یهود زبان طعن
گشاده میگفتند ایشان از اشرار قوم ما اند که خلاف اسلام کرده با ما مخالفت نمودند حق سبحانه
آیه فرستاد که لَيْسُوا نیستند مؤمنان اهل کتاب سَوَاءً برابر با کافران ایشان مِنْ اَهْلِ الْكِتَابِ

أُمَّةٌ از اهل کتاب کروهی اند قَائِمَةٌ ایستاده بر دین اسلام یا قایم عهد و دا آلهی کفته اند
مستقیم بر قول راست و عمل خالص و دین درست و این کروه ابن سلام و اصحاب او بودند
تا چهل تن از نجران و سی و دو تن از حبشه و هشت کس از روم که بعیسی عم ایمان داشتند
و بمحمد نیز صلی الله علیه و آله و سلم ایمان آوردند و احکام شریعت و قرآن تعلیم کرفتند یَتْلُونَ
آیَاتِ اللَّهِ میخوانند قرآن را آنَاءَ اللَّيْلِ در ساعات شب و کفته اند میان مغرب و عشا وَهُمْ يَسْجُدُونَ
و ایشان بسجده تلاوت میکنند یا نماز میکذارند دران ساعات و اشهر نماز عشاست که مخصوص
این امت شده حضرت رسالت پناه صلعم تاخیر عشا فرموده بوده و مردمان منتظر نماز بودند
بیرون آمد و کفت که بدانید که اهل ادیان هیچ طایفه درین وقت خدا را یاد نکنند غیر از شما
يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ صفت امة قایمة میکند و میکوید ایمان حقیقی می آورند بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
و بروز قیامت وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ و میفرمایند خلق را بتصدیق محمد صلعم یا بهمه مامورات شرع
وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ و نهی میکنند از تکذیب پیغمبر صلعم یا از تمام منهیات وَيُسَارِعُونَ فِي
الْخَيْرَاتِ و میشتابند در ارتکاب خیرات و اشتغال عبرات وَأُولَئِكَ و آن کروه یعنی امة قایمه موصوف
بدین صفات که مذکور شد مِنَ الصَّالِحِينَ از جملهٔ شایستکان و پسندیدکانند وَمَا تَفْعَلُوا
و انچه میکنند مِنْ خَيْرٍ از نیکی فَلَنْ يُكْفَرُوهُ پس هر آینه سپاس نا داشته نخواهید شد یعنی
نقصان بثواب اعمال شما نخواهد رسید نقص ثواب را کفران کفته چنانکه توفیهٔ ثواب را شکر
میکوید فی قوله کان سعیکم مشکورا حفص در هر دو کلمه بیا خوانده یعنی انچه میکنند امة قایمه از
خیراتی که دران مسارعت کنند عمل ایشان ضایع نخواهد شد وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بِالْمُتَّقِينَ
باحوال پرهیزکاران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا آنان که کافر شدند بقرآن و محمد صلعم و آن کعب ابن الاشرف

و اصحاب او بودند لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ باز ندارد از ایشان أَمْوَالُهُمْ مالهای ایشان که بر شوت
میدهند مر علمای خود را یا انچه رشوت میکیرند از اراذل قوم خود وَلَا أَوْلَادُهُمْ و نه فرزندان
ایشان که باعانت و امداد ایشان مستظهرند مِنَ اللَّهِ شَيْئًا از عذاب خدای چیزی را وَأُولَئِكَ
و آن کروه کفار أَصْحَابُ النَّارِ ملازمان آتش دوزخ اند هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ ایشان در آتش
جاوید ماندکانند مَثَلُ مَا يُنْفِقُونَ مثل انچه نفقه میکنند جهودان بر علمای خود و
اصحاب او در حرب احد خرج لشکر کفار نمایند یا اخراجات مشرکان در عید
خود یا نفقه منافقان بریا و سمعه فِي هَذِهِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا درین زندکانی دنیا
مانند بادیست که باشد فِيهَا صِرٌّ دران بادسرمای سخت أَصَابَتْ حَرْثَ قَوْمٍ برسد بکشت زار
قومی که بشرک و معاصی ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ستم کرده اند بر نفسهای خود یا حق خدای نداده اند
فَأَهْلَكَتْهُ پس هلاک و نابود کرداند آن سرد کشت زار ایشان وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ و ستم نکرد
خدای بر مزارعان بنابود شدن مزروعات ایشان وَلَكِنْ أَنْفُسَهُمْ و لیکن ایشان هستند
که بر نفسهای خود يَظْلِمُونَ ستم میکنند بارتکاب عملی که بدان مستحق عقوبت میشوند صاحب
کشاف کفته که حق سبحانه تشبیه کرد آن مالها را که نفقه کردند بموقع در عدم انتفاع بدان بکشت زار
سرما زده که منفعتی از آن بکسی نرسد و کفته اند مثل انفاق ناپسندهٔ ایشان در اهلاک ایشان
چون مثل ریح مهلکه است در اهلاک حرث يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه کروید کان لَا تَتَّخِذُوا
فرا مکیرید بِطَانَةً دوستی نهانی مِنْ دُونِكُمْ از دون مومنان که ابنای جنس شما اند جمعی از صحابه
با منافقان دوستی داشتند یا با یهود عقد موالات بسته بسبب نسبت قرابة یا حق رضاع یا قرب جوار
رسم صداقت فرو نمیکذاشتند حق تعالی نهی کرد مومنان را از همنشینی ایشان که بیکانه هر کز آشنا نشود

لَا يَأْلُونَكُمْ ایشان تقصیر نکنند درباره شما خَبَالًا از روی تباهی وَدُّوا آرزو مندیست میداشتند
مَا عَنِتُّمْ انکه شما باشید در رنج و مشقت قَدْ بَدَتِ الْبَغْضَاءُ بتحقیق آشکارا شده است
دشمنی یعنی علامت عداوت مِنْ أَفْوَاهِهِمْ از دهنهای ایشان یعنی از سخنانی که بر دهن
ایشان میکذرد یهود پیوسته در تجسس عیوب مسلمانان بودند و اهل نفاق نیز نسبت
بحضرت رسالت صلعم سخنان فتنه آمیز میکفتند وَمَا تُخْفِي صُدُورُهُمْ و انچه پنهان
میدارد دلهای ایشان از عداوت و بغضا أَكْبَرُ بزرکترست و بیشتر از انچه بر زبان
میرانند قَدْ بَيَّنَّا هر آینه ما بیان کردیم لَكُمُ الْآيَاتِ برای شما آیتها در لزوم موالات
آشنایان و معادات بیکانکان إِنْ كُنْتُمْ اکر هستید شما که از روی انصاف تَعْقِلُونَ
تعقل کنید و دریابید مواقع نفع را که دوستان جانی اند و مکان ضرر که دشمنان نهانی
هَا شبیه است بر خطای یاران که با اغیار دم دوستی میزنند أَنْتُمْ تغیر است أُولَاءِ
تحقیر و معنی انکه آکاه باشید شما شاید که آن خطاکاران که با جفاکاران که طرح دوستی
افکنده بس سایل خطاب میکند برین وجه که تُحِبُّونَهُمْ شما دوست میدارید ایشان را و
میخواهید که بهترین چیزی برسند که اسلامست وَلَا يُحِبُّونَكُمْ و ایشان دوست نمیدارند شما
و میخواهند بدترین چیزی که کفرست وَتُؤْمِنُونَ و شما ایمان دارید بِالْكِتَابِ كُلِّهِ بهمه کتابهای
الهی و ایشان بعضی را منکرند وَإِذَا لَقُوكُمْ و هر کاه که بشما رسیدند قَالُوا آمَنَّا کفتند ما
نیز ایمان آورده ایم مثل شما وَإِذَا خَلَوْا و چون بایکدیکر خلوت کنند عَضُّوا عَلَيْكُمُ الْأَنَامِلَ
می خایند و میکزند بر دشمنی شما انکشتان را مِنَ الْغَيْظِ از غایت خشم و کینه قُلْ بکوای محمد صلعم
مر ایشان را که مُوتُوا بِغَيْظِكُمْ بمیرید بخشم خود امر توبیخ است و حاصل المعنی انکه بخشم و دهی

که از مومنان در دل دارید میکذارید تا بوقت مرک إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بدرستی که خدا داناست
بِذَاتِ الصُّدُورِ بدان غلها که در دلهاست و مطلع بران کینها که در سینهای شما بعضی
بر آنند که این کلام دعاء علیهم است حق سبحانه پیغمبر خود را صلوات الله علیه فرمود که بهلاک
ایشان دعا کند پس معنی آنست که خدای بمیراند شما را در همان خشم و کینه و حسد و شک
که دارید حتی بمیری از حسد پیوسته غمکین که جز هرکت نخواهد داد تسکین إِنْ تَمْسَسْكُمْ
اکر برسد شما مضرتی غنیمتی چنانکه در حرب بدر بود تَسُؤْهُمْ دلتنک کرداند ا
شوند وَإِنْ تُصِبْكُمْ سَيِّئَةٌ و اکر شما رسد غمی و المی چنانچه در حرب احد
بِهَا خوشدل و فرحناک شوند بدان و این علامت کمال عداوتست که بغم کسی شادمان و بشادی
کسی غمناک کردند وَإِنْ تَصْبِرُوا و اکر شما ای مومنان صبر کنید بر جفای یهود یا کید منافقان
یا آزار کفار وَتَتَّقُوا و پرهیز کنید از مخالطت اعدا لَا يَضُرُّكُمْ شما را زیان نکند كَيْدُهُمْ شَيْئًا
مکر و حیله ایشان هیچ چیز إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ مُحِيطٌ بانچه میکنید از صبر و تقوی
رسنده است و احاطه کننده بعلم وَإِذْ غَدَوْتَ و یاد کن ای محمد چون بامداد بیرون شدی
مِنْ أَهْلِكَ از منزل عایشه که اهل تست بقول بعضی آن روز احزاب یا بدر بوده و اصح و اشهر
روز احد ست و آن هفتم شوال ست سنه ثلاث من الهجرة بوده آورده اند که ابوسفیان
لشکری از احیای عرب فراهم آورده متوجه مدینه شد و با سه هزار سوار و پیاده که هفتصد
زره و دویست اسب با ایشان بود بحوالی احد فرود آمد حضرت رسالت صلعم میخواست که
در مدینه توقف و در شهر با ایشان مقاتله نماید جمعی دلیران اصحاب که در حرب بدر حاضر نبودند
در باب خروج مبالغه کردند حضرت با هزار کس از انصار رفقا الایشان توجه فرمود و در اثنای

طریق عبدالله ابی با سیصد منافق پشت بر لشکر اسلام آورده مراجعت نمودند و سید عالم صلعم
با هفتصد کس در برابر دشمن کوه احد را در قفا و چنین را بر یسار گذاشت و روی بجانب مدینه
آورده و عبدالله بن جبیر را با پنجاه مرد تیرانداز در رخنه که بر طرف کوه احد بود مقرر فرموده
بتوقف در آن مرکز و محافظه آن مبالغه بسیار نمود و بنفس نفیس خود بتسویه صف لشکرها
... و این آن بامداد است که حق سبحانه فرمود که از منزل خود بیرون آمدی تُبَوِّئُ الْمُؤْمِنِينَ
... و مهیا میکردی جهت مومنان مَقَاعِدَ جایهای ایستادن لِلْقِتَالِ برای کارزار
... میمنه لشکر بزبیر عوام نامزد کرد و میسره بمقداد اسود داد و قلب را بحمزه سپرد
و امیر المومنین علی را علیه السلام بملازمت خود تعیین فرمود وَاللَّهُ سَمِيعٌ و خدا شنواست وقولهای
شما را که در باب خروج از مدینه و وقوف در آن میگفتید عَلِيمٌ داناست به نیتهای شما و بعلم قدیم
دانسته بود إِذْ هَمَّتْ چون قصد کردند طَائِفَتَانِ مِنْكُمْ دو گروه از شما که مسلمانید بنو حارثه
از اوس و بنو سلمه از خزرج أَنْ تَفْشَلَا انکه بددلی کنند و بازگردید بوقتی که ابن ابی باز
میگشت وَاللَّهُ وَاو حالت یعنی چگونه بازگردند و حال انکه خدای وَلِيُّهُمَا یار و نگهدار
و یاران دو گروه بود وَعَلَى اللَّهِ و بر خدای نه بر غیر او فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند مومنان
تا ایشان را نصرت دهد وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللَّهُ بِبَدْرٍ بدرستی که خدای نصرت داد شما را ببدر بموضعی
که آنرا بدر گویند و آن چاهیست منسوب به بدر بن کلده وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ و حال انکه شما بودید خوار
در چشم مومنان یعنی اندکی مینمودید و ایشان از حرب شما حسابی نداشتند فَاتَّقُوا اللَّهَ پس
بترسید از خدای و بکثرت مشرکان و بازگشتن منافقان بددل مشوید لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ
شاید که توفیق یابید و شکر گویید تا نعمت نصرة بر شما زیاده گردد پس از نصرة مومنان در حرب بدر

خبر میدهد و میگوید یاد کن إِذْ تَقُولُ لِلْمُؤْمِنِينَ چون میگفتی تو مر ان گرویدگان را وقتی
که درمانده بود ند أَلَنْ يَكْفِيَكُمْ آیا کفایت نمیکند و بسنده نیست أَنْ يُمِدَّكُمْ رَبُّكُمْ انکه مدد
کاری کند پروردگار شما شما را بِثَلَاثَةِ آلَافٍ بسه هزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُنْزَلِينَ
فرو فرستادگان از عالم بالا و بعضی بر انند که نزول این سه هزار فرشته در روز احد
بوده بشرط صبر و تقوی چنانکه میفرماید بَلَى ایجابست بعد از نفی یعنی مدد کاری ...
إِنْ تَصْبِرُوا اگر صبر کنید در هلاک دشمن وَتَتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت قول ...
که در باب حرب گوید و اشهر بلکه اصح آنست که صدور رسل روز بدر از حق سبحا[نه]
و خدای تعالی فرشتگان را فرستاد اول هزار فرشته پس از ان بسه هزار رسید و آخر بپنج
هزار چنانکه فرمود وَيَأْتُوكُمْ و بیایند بشما دشمنان شما مِنْ فَوْرِهِمْ خشمناکی که ایشانرا
یا بر فور بیایند و هیچ درنگ هَٰذَا يُمْدِدْكُمْ نیست که مدد میکند شما را رَبُّكُمْ آفریدگار شما
بِخَمْسَةِ آلَافٍ به پنجهزار سوار مِنَ الْمَلَائِكَةِ از فرشتگان مُسَوِّمِينَ نشان کنندگان مر
اسباب خود را و این عادتی مستمر است میان مبارزان که در حرب علامتی بر خود یا بر مرکب
خود نهند و نشان ملائکه در ان روز آن بود که صوف سرخ بر پیشانی و دنبال اسب بسته
بودند یا خود در انشان کرده بودند و عمامهای سفید طرهای آن میان دو کتف فرو گذاشته
وَمَا جَعَلَهُ اللَّهُ و نکردانید خدای آن امداد یا انزال را یا ان عدد را إِلَّا بُشْرَىٰ لَكُمْ مگر
مژدگانی مر شما را بر وعده فتح وَلِتَطْمَئِنَّ و برای آن تا بیارامد قُلُوبُكُمْ بِهِ دلهای شما بوعده
نصرت وَمَا النَّصْرُ و نیست یاری دادن إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مگر از نزدیک خدای الْعَزِيزِ غالبی
که مغلوب نشود الْحَكِيمِ که نصرت و خذلان او بر مقتضای حکمت باشد لِيَقْطَعَ تعلق بنصر کم دارد

یعنی در حرب بدر شما را نصرت داد تا ببرد و نیست کرداند طَرَفًا گروهی را مِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا
و ازان کسان که کافر بودند یا در هم شکند رکنی از ایشان و در ان واقعه الواقع شکستی عظیم
بصنادید قریش رسید که هفتاد کس کشته و هفتاد تن اسیر شدند أَوْ يَكْبِتَهُمْ یا انکه خوار و نگونسار
کرداند فَيَنْقَلِبُوا پس بازگردند و بهزیمت شوند خَائِبِينَ در حالتی که بی بهرگان و نا امیدان
... ند ذکر قصه بدر در میان حرب احد برای آن فرمود تا صحابه جمع کنند و میان صبر و شکر
... ازین دو مشتمل بر فتح و غنیمت و بران شکر باید و دیگری محتوی بر قتل و هزیمت و در ان
... باید و قصه احد اجمالا بران وجه بوده بعد از تسویه صفین بمحاربه قیام نمودند و علم
داران قریش یکی از پی دیگری کشته شد و لشکر مکه روی بهزیمت نهادند و اهل مدینه در لشکرگاه
ایشان ریخته نهب کردند جماعت تیراندازان که بمحافظه رخنه کوه تعلق بدیشان داشت با انکه پیغمبر
صلعم مبالغه فرموده بود که اگر ما غالب یا مغلوب شویم شما ازین موضع بجانب دیگر مروید بر امید
تاراج غنایم روی بلشکرگاه آوردند چند انکه عبدالله بن جبیر مبالغه نمود و از تاکید حضرت رسالت
پناهی اینانرا آگاهی داد بجایی نرسید و جمعی اندک که عدد ایشان بده نمیرسید با وی توقف کردند
و باقی بسخن امیر خود التفات نانموده متوجه اخذ غنیمت شدند شامت مخالفت فرمان نبوی
در لشکر اسلام رسید و خالد ولید و عکرمه ابی جهل که عزیمت هزیمت داشتند چون رخنه کوه را
از حارسان و محافظان خالی دیدند با جماعتی از کفار بر سر عبدالله جبیر تاختند و او را با یاران اش
بقتل آورده از عقب لشکر اسلام در آمدند و قضیه فتح معکس شد و خبر ظفر کفار بکوچکان ایشان
رسیده بازگشتند و اهل ایمان را که مرکز محیط عرفان بودند دایره سان در میان گرفتند و سید الشهدا حمزه
علیه السلام با بعضی از اصحاب شربت شهادت چشیده و برخی یکبار روی بهزیمت نهادند و جمعی در ملازمت حضرت

رسالت جان نگروار بر میان بستند العصه مهم بدان انجامید که بسنگ بدگوهران دُرج هوار
در درج لعل آبدار آسیب مختار آزرده شد بیت بود لعلش سهیل رخشنده سنگ را زنگ لعل رخشنده
چون سهیلش رفیق سنگ امد سنگ در دم عقیق رنگ آمد و حضرت در میان کشتگان افتاد
و بعدد جمعی از اصحاب بجانب شعب احد رفت و کافران بازگشته روی نهادند و حضرت چون
از شهادت عم خود حمزه و مثله کردن او با بعضی دیگر از کشتگان وقوف یافت بر خاطر
حضور کرد که بنفرین بر هدف حال اهل اضلال افکند از بارگاه کبریا و جلال این آیه نزول
یافته که لَيْسَ لَكَ نیست مر ترا مِنَ الْأَمْرِ ازین کار که نفرین کفارست شَيْءٌ چیزی یعنی
و استصلاح این طایفه بدست تو نیست أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ او اینجا بمعنی الا است یعنی از تو
کاری نکشاید مگر انکه خدای توبه دهد ایشانرا و قولی آنست که و او برای عطف و یتوب معطوف
است بر لیقطع و معنی چنین باشد که خدای شما را بیکی از چهار چیز یا شکسته شود رکن دولت
ایشان بقتل صنادید قریش یا بهزیمت روند از پیش لشکر اسلام یا انکه توبه دهد ایشانرا چون مسلمان
شوند أَوْ يُعَذِّبَهُمْ یا عذاب کند ایشانرا چون بر کفر خود مصر باشند فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ پس بدرستی
که ایشان ستمکارانند که وضع عبادت کنند در غیر موضع آن وَلِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ و مر خدایراست
انچه در آسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ و انچه در زمینهاست يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ و بیامرزد هر کرا خواهد
وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ و عذاب کند هر کرا خواهد وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ و خدای آمرزنده است دوستان
خود را مهربانست بندگان خود را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَأْكُلُوا الرِّبَا مخورید
مال ربا را أَضْعَافًا مُضَاعَفَةً افزوده تو بر تو و گفته اند اضعاف در اجل است و مضاعف در اجل
چه در جاهلیت یکی مال خود را بربا میداد تا وقتی معین انکه در اجل و ربا میافزود تا باندک مدتی

همه مال را متفرق میکنید مگر شما لعلکم تفلحون است کرده نهی انچه از خدای بترسید و واتقوا الله
رستگار شوید واتقوا النار و بترسید از آتش یعنی پرهیز کنید از عملی که برساند شما را با آتش
التی آن آتشی که اعدت اماده کرده شده است للکافرین مر کافران و غیر ایشان را چرا که آتش
بالذات از برای کفار است و بالعرض برای عاصیان تباه کار یا کافران را نار تعذیبست و مومن را
[illegible] تادیب اطیعوا الله و فرمان برید در انچه حکم کند والرسول و اطاعت کنید رسول را در
[illegible] فرماید لعلکم ترحمون شاید که شما رحمت کرده شوید و در عذاب بیفتید وسارعوا
[illegible] بید الی مغفرة با خیزید که سبب آمرزش باشد بشما من ربکم از پروردگار شما و اقاموا لا اله
در مقام ملزوم جهت تشریف سبکها هست بموجبات مغفرت و آن کلمه شهادتست با ادای فرایض
تا تکبیر اول که بجماعت دریابید یا صف اول از جماعت یا اخلاص یا هجرت قبل از فتح مکه یا متابعت
سنت یا استغفار یا جهاد و مقتضای مقام خود این است چه آیه در خلال قصه احد نازل
شده گفته اند این مسارعت بقدم کار نیست بلکه بقدم دل است بیت این راه بپای تن بپایان نرسد
تا جان نزند قدم بجانان نرسد و در بحر الحقایق آورده که بشتابید در بین راه بقدم تقوی که ترکیه
نفس است از اخلاق حیوانی که جز بدین قدم بمقام قرب و حب و وصال رسیدن محالست
بیت بگذار ره هوا پرستی رو آر سوی خدا پرستی وجنة و بشتابید بعملی که برساند شما را به بهشتی
که از روی عظمت عرضها السموات پهنای آن اسمانهاست یعنی مانند آسمانها والارض و زمینها
صفت عرض بهشت کرد جهت آنکه وصف طول او در فهم بشر نگنجد در تفسیر کبیر فرموده که اگر آسمانها
و زمینها را طبق طبق سازند بحیثیتی که هر یک ازین طبقات سطحی باشد مؤلف از اجزای لا یتجزی
و موصل کرداند این طبقات با یکدیگر تا همه طبقی واحد شوند عرض بهشت این مقدار تواند اعدت

آماده شده است چنین بهشتی للمتقین برای پرهیزکاران از شرک الذین ینفقون
انانکه نفقه میکنند فی السراء در آسانی والضراء و در سختی مراد همه احوالست چه انسان
بهیچ وجه خالی از مضرتی یا مسرتی نیست یعنی بهمه حال نفقه میکنند و گفته اند متفق اند
در توانگری و درویشی یا صحت یا مرض یا گرانی و ارزانی والکاظمین الغیظ و فرو خورندگان
خشم را با وجود قدرت آورده اند که کسی امام اعظم را طپانچه زد امام فرمود که من هم
میتوانم که ترا طپانچه زنم لیکن نزنم و قادرم بر آنکه با خلیفه از تو شکایت کنم اما
نکنم و میتوانم که در سحرگاه از جفای تو بحضرت الله بنالم ولی ننالم و میتوانم مدعی شوم
بقیامت که مرحصومت بخدا بر بندم و داد خود را از تو بستانم و این نیز نکنم و اگر فردا
مرا رستگاری باشد و شفاعت در پذیرند بی تو قدم در بهشت ننهم بیت مردی که آن
مبر که بزور رست و پردلی با خشم اگر بر آیی دانم که کاملی والعافین عن الناس و عفو
کنندگانند از بندگان و درم خریدگان یا از کسی که بر ایشان ستمی کرده باشد والله
یحب المحسنین و خدای دوست دارد نیکوکاران را و بهترین اقسام احسان
آنست که نیکوئی کنند بجای جمعی که با ایشان بدی کرده باشند و در تیسیر آورده که روزی
حسین بن علی علیهما الصلوة والسلام با جمعی مهمانان بر سر خوانی نشسته بود خادمش
با کاسه آش بمجلس درآمد و از غایت دهشت پایش بحاشیه بساط برآمده کاسه
بر سر شاهزاده افتاد و بشکست و آشها بر رخسار مبارکش فرو ریخت امام حسین ع
از روی تادیب نه از روی تعذیب در وی نگریست بر زبان خادم جاری شد که و
الکاظمین الغیظ امام حسین فرمود که خشم فرو خوردم خادم گفت والعافین عن الناس

امام حسین ع گفت از مال خود ترا آزاد کردم نظم بدی را مکافات کردن بدی بر اهل صورت
بود جزو بدی یعنی کسانی که پی برده اند بدی دیده و نیکوئی کرده اند والذین معطوفست
بر الذین ینفقون و مضمون کلام آنکه متقیان دو طایفه اند یکی آنها که بصفت اتفاق و حلم و عفو
و احسان موصوفند دوم تایب غیر مصر و ایشان آنانند که از روی متابعت هوای نفس
واذا فعلوا فاحشة چون بکنند کاری ناشایست او ظلموا انفسهم یا ستم کنند بر نفسها
[illegible] د بمباشرت معاصی و نزد بعضی کردار ناپسندیده است و ظلم گفتار ناستوده یا اول کبایر
[illegible] صغایر و بقول بعضی فاحشه و ظلم خطا و عمد است با زنا و انچه مادون اوست از
[illegible] مقدمات آن چون نظر و لمس و معانقه و تقبیل و بر هر تقدیری بعد از آن فاحشه و ظلم
ذکروا الله یاد کنند آن عقوبت خدای را یا عتاب او را با بنده که چرا چنین کردی یا متذکر
شوند وعده مغفرت را که با ستغفار باز بسته است فاستغفروا لذنوبهم برای گناه خود
ومن یغفر الذنوب و کیست که بیامرزد گناهان را استفهامست یعنی نفی یعنی هیچکس نیامرزد
جرایم بندگان را الا الله مگر خدای ولم یصروا و اصرار نکردند بعد از استغفار علی ما فعلوا
بر انچه از ایشان صادر شده از معاصی یعنی دیگر با سر آن فعل نرفتند وهم و ایشان که
اصرار کنند یعلمون میدانند که عقوبت اصرار از عذاب عظیم تر است نزول آیه در شان
نبهان تمار بوده که زنی صاحب جمال بجهت خرما خریدن نزد وی آمد و نبهان را دل ربود و گفت که ... سهانه
خرما خوب در گوشه کاشانه بر داو را او در کنارش کشید بعد از وقوع قبله زن زبان بنصیحت
بگشاد که اتق الله از خدای بترس و دامن پاک مرا بلوث حرام آلوده مکردان نبهان را خوف الهی
دریافت و پشیمان شد فی الحال بحضرت رسالت پناه شتافت و صورت بعرض سید عالم صلعم رسانید فرمود

که من هنوز در میان شما و شما چنین کارها میکنید حق سبحانه برای تاکید امید واری تائبان این
آیه فرستاد و بقول بعضی در شان ابو البشر فرود آمده یا بهلول نباش یا ثعلبه انصاری که قصد
گناه کردند یا مرتکب فاحشه شده پناه بتوبه و استغفار آوردند اولئک آن گروه متقیان که
منقسم بدو قسم بودند جزاؤهم پاداش ایشان مغفرة من ربهم آمرزش است از پروردگار
ایشان وجنات تجری و بوستانها که میرود من تحتها الانهار از زیر ابنیه یا اشجار آن جویها
خالدین فیها جاوید باشندگانند در ان ونعم و نیکو مزد بست اجر العاملین مزد
کنندگان یعنی مغفرت و جنت قد خلت بدرستی که گذشته بود من قبلکم پیش از شما
واقعها میان جهانیان از غم و شادی و راحت و محنت و دولت و نکبت که حق سبحانه سنن
بحدوث وقایع یا اهل سنن مراد سنن و شرایع باشد یعنی استان بوده اند بانواع دنیا
بجهت تکذیب پیغمبران هلاک شده اند فسیروا فی الارض و سیر کنید در زمین و به بینید بلاد عاد
و دیار ثمود و بیابان لوط فانظروا پس بنگرید بنظر عبرت که بسبب نافرمانی کیف کان چگونه
بوده است عاقبة المکذبین آخر تکذیب کنندگان هذا این کلام که در قصه احد و بدر
گذشت با این شرح که از امم گذشته و قایع روزگار دادیم بیان سبب هویدا ای حجت
للناس برای عامه مردمان وهدی و رهنمای بصیرت وموعظة و پندی مشتمل بر رهبة و عبرت
للمتقین خاصه پرهیزکاران را ولا تهنوا و سست مشوید و ضعف مورزید چون در حرب احد
خواجه عالم صلعم بشعب درآمد ابو سفیان علم تجلد بر تیغ کوه برده خواست که بر اهل شعب
مطلع گردد اصحاب را دغدغه بخاطر رسید حضرت عزت تسلیه ایشان را آیه فرستاد ولا تحزنوا
و اندوهناک مشوید از جراحات و مصیبات یا فوت غنایم وانتم الاعلون و حال آنکه برتر اید شما

ازيشان بحسب مكان يا ازروي محاربه برايشان پيشي داريد يعني در جنك بديد برتري شما باشت
كه كشتكان شما در صدد نعيم اند وازيشان در قعر جحيم يا مقام شما درجات عاليات خواهد بود و
ازان ايشان درك الاسفل وحقيقت آنست كه اين بشارت بود مومنانرا بعلو وغلبه يعني شما منصور
وغالب خواهيد شد اِن كنتم مؤمنين اكر هستيد كرويدكان بوعدهٔ حق فرموده وان جندنا لهم
الغالبون اِن يمسسكم قرحٌ اكر بشما رسيد جراحتي و زخمي فقد مسّ القوم قرحٌ مثله پس بدر
سيده است كروه كفار را درد و رنج زخمي والمي مثل قرح وجرح شما وتلك الايام واين روزها
زندكاني بر آنست نداولها ميكردانيم ازا بين الناس ميان مردمان روزي بدولت و عزت
بدرد و روزي بنكبت و عسرت ع فيوماً علينا ويوماً لنا واين مداوله براي آنست كه تا پند كيرند
وليعلم الله وبراي آنكه ببيند خداي يا بداند اولياي او الذين آمنوا صبر انانرا كه بدو كرويده اند
ويتخذ وبراي آنكه فرا كيرد منكم شهداء از شما كواهان يعني كواه يكديكر باشيد كه در معركه جهاد
كدام جان فدا كرده وكه روي بكريز آورده والله وخداي لا يحب الظالمين دوست ندارد ستمكارانرا
كه مشركانند وليمحص الله و فايده ديكر در مداوله آنست كه پاك كرداند خداي الذين آمنوا مومنانرا
از كناه چه بلاها كه با اهل ايمان ميرسد مكفر ذنوب ايشانست ويمحق الكافرين و ديكر آنكه در نقصان
افكند و هلاك سازد كافرانرا ام حسبتم آيا مي پنداريد اَن تدخلوا الجنة آنكه در آييد در بهشت
ولمّا يعلم الله الذين جاهدوا منكم آنكسانرا كه جهاد كردند از شما ويعلم الصابرين و نديد شكيبايانرا
فرمان رسول يا اصابت برهجوم مصايب و وقوع نوايب ملخص سخن آنست كه بي محنت مجاهده
براحت مشاهده نتوان رسيد بلبلي كو ستم خار تحمل نكند بهر آنست كه ديكر سخن كل نكند ولقد
كنتم و بدرستي كه شما بوديد از روي اشتياق لقاي الهي تمنّون الموت آرزو مي برديد مرك را

ونديد خداي

يعني

يعني شهادت را من قبل اَن تلقوه پيش از آنكه مشاهده اسباب آن كه حرب است فقد رأيتموه
پس بتحقيق بديديد آنچه ميطلبيديد از مقاتله كفار وانتم تنظرون وحال آنكه شما مي نكريستيد
بياران و برادران خود كه مقتول مي شدند يا نظر ميكرديد در پيغمبر صلعم واو را شهادت كذاشته در خلاص
خود ميكوشيديد آورده كه چون حضرت رسالت عليه الصلوة والسلام زخم خورده در ميان كشتكان
پنهان شد ابليس ملعون صداي اِن محمداً قد قُتل در ميان خاص و عام افكند قومي از ضعفاي
اسلام خواستند كه رجوع بعبد الله ابي نموده التماس كنند كه از ابو سفيان براي ايشان خط
بستانند وقومي ديكر بكريختند و بعد از آنكه منهزمانرا ملامت ميكرد كه چرا قرار بر فرار اخ
و پشت بر ميدان كارزار آورديد ايشان زبان عذر كشوده كفتند ما آوازه قتل تو شنيديم روزكار
برما شوريده شد واز غايت ترس كريختيم حضرت ايشانرا آيه فرستاد كه وما محمد نيست بندهٔ ستوده
من الا رسولٌ مكر فرستاده از پيش من قد خلت بدرستي كه بكذشته اند من قبله الرسل پيش از
وي فرستادكان اَفَاِن مات يا اكر بميرد اين پيغمبر او قُتل يا كشته كردد انقلبتم باز ميكرديد شما
على اعقابكم بر پاشنهاي خود يعني ترك جهاد ميكنيد يا مرتد ميشويد ومن ينقلب على عقبيه و
هركه بر كردد و به پس باز كردد بارتداد يا ترك جهاد كيرد فلن يضرّ الله پس زيان نرساند بدان بر كشتن
خود خدايرا شيئاً چيزي زيرا كه ورود مضار و منافع برو روا نيست وسيجزي الله و زود باشد
كه جزا دهد خداي الشاكرين مر سپاس دارندكانرا وما كان لنفسٍ و نباشد و نسزد هيچ نفسي را
اَن تموت آنكه بميرد الا باذن الله مكر بمشيت خداي و فرمان او و نوشته است خداي اين حكم را
در لوح محفوظ كتاباً نوشتني مؤجلاً زمان او پيدا كرده شده كسي پيش از ان نميرد و از ان نيز
در نكذرد درين آيه تحريص مسلمانانست در جهاد و دلير ساختن ايشان در معركه مقاتله با اهل عناد

چه هر كه داند كه عمر او مقرر و اجل او مقدر است هر آينه دلير خواهد شد در مبارزت معارك و شروع
در مهالك ومن يرد و هر كه خواهد بجهادي كه ميكند ثواب الدنيا پاداش اين جهان نؤته منها
بدهيم او را آنچه از دنيا آنچه مقرر كرده ايم ومن يرد وهر كه خواهد باعمال خود ثواب الآخرة جزاي
آن جهان نؤته منها بدهيم او را آنچه خواهد و آرزو برد در بهشت وسنجزي الشاكرين و زود باشد
كه پاداش دهيم شكر كويندكانرا بر نعمت جهاد وكاين من نبيٍّ و چند از پيغمبران يعني بسيار پيغمبر كه
قاتل كارزار كرد معه ربّيون كثيرٌ و با او بودند سپاه فراوان ربّي نام سپاهي است كه ان
شد و در عين المعاني كويد ده هزار يا ربّي بمعني رباني است يعني فقها و علما و اتقيا با پيغمبر
خود بودند فما وهنوا پس سستي نورزيدند پيغمبران و اصحاب ايشان لما اصابهم بانچه بديشان
رسيد از محنتها في سبيل الله در جهاد با كفار وما ضعفوا و ضعيف نكشتند از بسياري حرب و
ما استكانوا و فروتني نكردند با دشمنان تعريض منهزمانست و آنكه التجا با بن ابي نموده از ابو سفيان
خط امان ميطلبيدند والله يحب الصابرين و خداي دوست ميدارد صبر كنندكانرا بر جهاد و
ما كان قولهم و نبود قول ربانيان بعد از قتل نبي ايشان اكر واقع شده الا اَن قالوا مكر آنكه كفتند
ربنا اغفر لنا اي پروردكار ما بيامرز از براي ما ذنوبنا كناهان ما را كه سبب منع نصرت و قتل
صاحب دعوت ما بود واسرافنا و دركذار از حد دركذشتن ما را في امرنا در كار ما وثبّت
اقدامنا و استوار دار قدمهاي ما را در وقت مقاتله با اعداي دين وانصرنا و ياري ده ما را
على القوم الكافرين بر كروه ناكرويدكان فآتاهم الله پس بداد خداي ايشانرا ببركت دعا و
استغفار يا بسبب صبر بر مقاتله كفار ثواب الدنيا پاداش اين عالم يعني نصرت بر دشمن و يافتن
غنايم وحسن ثواب الآخرة و ديكر عطا كرد ايشانرا نيكويي پاداش آن عالم يعني نعيم بهشت با رضا

والله

والله يحب المحسنين و خداي دوست دارد نيكوكارانرا يعني صابرانرا و نزد محققان
ثواب دنيا و آخرت اعراض است از زهد و توجه آورند كار زهد و ع من فارغم از زهد و
مرا وصل تو بس يا ايها الذين آمنوا اي كروه كرويدكان اِن تطيعوا الذين كفروا اكر فرمان
بريد مر كافرانرا در شان جمعي است كه از ابو سفيان طلب امان ميكردند در كشاف آورده كه
منافقان مومنانرا ميكفتند اين زمان پيغمبر كشته شده رايت دولت كفار استعلا يافت
شما را ديكر باره بدين خود رجوع بايد كرد حق تعالي ميفرمايد كه اكر بفرمان منافقان كار كنيد
بازكردانند شما را على اعقابكم بر پاشنهاي شما يعني بكفر باز برند فتنقلبوا پس انكاه بر كرديد
خاسرين زيان زدكان در هر دو سراي بل فرمان دشمنان مبريد بل الله بلكه بدانيد كه خداي
مولاكم يار و دوستدار و مددكار شماست پس با كفار دوستي مكنيد و نصرت از غير حق مجوييد
وهو خير الناصرين و خداي بهترين ياري كنندكانست سنلقي زود باشد كه در افكنيم في
قلوب الذين كفروا در دلهاي كافران الرعب ترس و بيم را خداي تعالي در آن روز احد ترس
در دلهاي كفار انداخت كه با وجود ظفر و غلبه بي جهتي ترك قتال كرفته باز كشتند و القاي
رعب در دلهاي ايشان بچه سبب بود بما اشركوا بانكه ايشان شرك آورده اند بالله بخداي
وانباز كرفتند ما لم ينزّل به چيزي را كه نفرستاده است خداي به بان شرك آن سلطاناً
حجتي و برهاني تا ايشانرا عذري بودي غرض نفي حجت است چه اكر حجتي بودي فرو فرستادي
ومأويهم النار و جاي ايشان آتش دوزخ است وبئس مثوى الظالمين و بد آرامكاهيست
ستمكارانرا دوزخ ولقد صدقكم الله و هر آينه راست كرد خداي وعده وعده خود را
در باب ظفر چه آن ظفر مشروط بصبر بود تا صبر ميكردند مظفر بودند چون ترك صبر كردند مغلوب

شدند در صحیح سالم از ابن عباس نقل میکنند که خدای تعالی در هیچ موطنی پیغمبر خود را این
نصرت نکرد که در حرب احد چنین برین سخن انکار کردند ابن عباس فرمود که من از کتاب خدای
میگویم که فرمود که وعده نصرت من با شماست اذ تحسونهم آن هنگام که میکشتید کافران را
از روی شتاب باذنه بخواست خدای با حکم او با معونه او در اول روز ظفر شما را بود
حتی اذا فشلتم تا آنگاه که شما بد دل شدید وتنازعتم فی الامر و مخالفت کردید در باب حرب
وعصیتم و عاصی شدید در امیر خود عبد الله بن جبیر و ترک مرکز کردید پس مبتلا
بمغلوبیت من بعد ما اراکم پس از آنکه نمود شما را ما تحبون آنچه شما دوست میداشتید
از نصرت و غنیمت منکم بعضی از شما من یرید الدنیا کسی باشد که دنیا طلبد یعنی غنیمت
و نام بلند و آن طائفه بودند که پای از حیز امر و مرکز فرمان بیرون نهاده بر غارت
و اخذ غنیمت اقبال نمودند ومنکم و از شما هست من یرید الآخرة آنکس که خواهد رستگاری
آخرت و سعادت شهادت و این گروهی بودند که بر مرکز ثبات قدم ورزیدند تا وقتی که
شربت شهادت چشیدند ثم صرفکم پس شما را باز داشت خدای و روی شما را بگردانید
عنهم از جنگ کافران بعد از غلبه شما بر ایشان لیبتلیکم تا بیازماید شما را یعنی معامله آزمایندگان
تا عیار نقد صبر شما را بر محک یقین آشکارا گرداند ولقد عفا عنکم و بدرستی که عفو کرد
و درگذرانید از شما که بشومی مخالفت همه شما را نکشت و مستاصل نگردانید والله ذو فضل
و خداوند تعالی خداوند فضل و رحمت علی المؤمنین بر گروندگان از جمله فضل او آنکه شما را
بتمامی هلاک نکرد اذ تصعدون آن هنگام که دور میرفتید در هزیمت یا بالای کوه میگریختید
ولا تلوون و نمی ایستادید و التفات نمیکردید علی احد بر هیچ یک از مردمان یا نمی نگریستید

یکی

بیکی که آن رسول الله صلعم والرسول یدعوکم و پیغمبر شما را میخواند فی اخراکم در عقب شما
و میگفت الی عباد الله فانی رسول الله و شما اجابت نمیکردید فاثابکم پس مکافات کرد
خدای شما را غما بغم غمی بعد از غمی یک غم خبر قتل پیغمبر است و غمی دیگر شهادت
و جراحت بعضی از صحابه یا یکی هزیمت و یکی فوت غنیمت و این پاداش داد شما را تا معتاد
شوید بصبر کردن در شدائد و دیگر لکیلا تحزنوا تا اندوهگین نشوید علی ما فاتکم بر آنچه
از شما فوت شده است از فتح و غنیمت ولا ما اصابکم و نه اندوه خورید بر آنچه بشما رسیده
است از قتل و جرح و هزیمت والله خبیر و خدای داناست بما تعملون بآنچه
ثم انزل علیکم پس فرستاد خدای بر شما من بعد الغم از پس اندوه و ملال امنة ایمنی
و آرامشی و آنچه بود نعاسا خوابی سبک یغشی می پوشید یعنی در می یافت آن خواب
طائفة منکم گروهی را از شما که مومنان حقیقی بودند در حیان میگوید که این خواب را هفت
تن را بود صدیق و فاروق و حضرت مرتضی علی علیه السلام و طلحه و سعد ابی وقاص را از مهاجران
بن صمه و سهل بن حنیف را از انصار و بعضی بیرها داخل کرده اند و فایده نعاس عود قوت
ایشان بوده و دفع کلال از ایشان وطائفة و گروهی دیگر چون معتب بن قشیر و اصحاب او
که منافقان بودند قد اهمتهم بدرستی که در غم افکنده بود ایشان را انفسهم نفسهای ایشان
یظنون بالله گمان می بردند بخدای غیر الحق ظنی ناروا و ناسزا ظن الجاهلیة گمانی که اهل جاهلیت
را می بود که محمد صلعم با تمام نخواهد رسید یقولون میگفتند میگویند هل لنا آیا مارا هست بر سبیل
انکار یعنی مارا نیست من الامر از کار ظفر و نصرت که وعده داده بود من شیء هیچ چیز یعنی بهر
یعنی طمع غلبه داشتیم بر لشکر ابو سفیان و میسر نشد قولی آمنت که ابن ابی را گفتند قتل بنو الخزرج

گفت هل لنا من الامر من شیء یعنی مارا در کار ایشان هیچ اختیاری نیست گفتیم از مدینه
بیرون مروید مارا قبول نکردند قل ان الامر کله بگو بدرستی که همه کارها از غنیمت و غیر آن
لله مر خدای راست و بفرمان اوست یخفون نهان میسازند منافقان فی انفسهم در نفسهای
خود از شکوک و شبهات ما لا یبدون آنچه آشکارا نمیتوانند کرد لک برای تو جهت خوف
از شمشیر مسلمانان یا بهم کشف غطا و رفع حجاب از افعال قبیحه و نیات فاسده ایشان
یقولون میگویند در خلوت با یکدیگر لو کان لنا اگر بودی مارا من الامر شیء از کار خود
...ی یعنی بهره و نصیبی یا اگر دین ما بر حق بودی ما قتلنا هاهنا اینجا کشته نشدیم
یعنی اصحاب ما مقتول نگشتند و هزیمت بما راه نمی یافت قل لو کنتم بگو اگر میبودید ای
منافقان فی بیوتکم در خانهای خود و میخواستید که بیرون آیید لبرز الذین هر آینه
بیرون آمدندی از میان شما آنان که در ازل کتب علیهم القتل نوشته شده است برایشان
کشته شدن الی مضاجعهم بسوی کشتنگاه خود یا اگر شما تخلف میکردید هر آینه مومنان
که خدای تعالی قتل کفار بر دست ایشان مقدر ساخته است بیرون می آمدند بمعارک حرب و
مصارع اهل شرک بی خطاب با مومنان میفرماید بعد از حیان غمی و المی که داشتید
امنی و آرامی بر شما فرستاد تا بوعده او واثق باشید ولیبتلی الله و برای آنکه ظاهر گرداند خدای
ما فی صدورکم آنچه در سینهای شماست از اندیشها والله علیم و خدای داناست بذات
الصدور بآنچه در سینها باشد از سرایر و خفیات ان الذین تولوا هر آینه آنکسانی که روی
بگردانیدند منکم از شما بهزیمت رفتند یوم التقی الجمعان آن روز که روی بروی آورده
بودند دو گروه بودند یعنی مسلمانان و کافران در حرب احد انما استزلهم الشیطان جز این نیست

که بلغز

که بلغزانیدند ایشان را یا شیطان از ایشان طلب زلل کرد و فرمان او بردند ببعض ما کسبوا
بشامت بعضی از آنچه کرده بودند یعنی مخالفت امر رسول صلی الله علیه و آله ولقد عفا الله و هر آینه
بدرستی که خدای درگذرانید عنهم از ایشان این گناه را بجهت توبه و اعتذار ایشان
ان الله غفور بدرستی که خدای آمرزنده است حلیم بردبار است و تعجیل ناکننده در عقوبت
گناه کار یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان لا تکونوا مباشید کالذین کفروا مانند آنان
که کافر شدند یعنی منافقان وقالوا لاخوانهم و گفتند برای برادران کشته و مرده
و نسبی اذا ضربوا فی الارض چون بر فتند در زمین برای تجارت و بمردند او کانوا غزی
یا بودند غازیان و جهاد کنندگان و کشته شدندی لو کانوا عندنا اگر بودندی نزدیک ما و بسفر
و غزو نرفتندی ما ماتوا نمردندی در آن سفر وما قتلوا و کشته نگشتندی در آن حرب پس
شما ای مومنان مخالفت ایشان کنید درین قول لیجعل الله تا بگرداند خدای ذلک آن مخالفت
شما را یا گمان ایشان را که با ما بودند تلف نشدندی حسرة فی قلوبهم دریغی و اندوهی در دلهای
ایشان والله یحیی و خدای زنده میدارد نه حذر و نه تدبیر ویمیت و میمیراند نه سفری و نه حرب
والله بما تعملون و خدای بآنچه شما میکنید بصیر بیناست ولئن قتلتم و بخدای که اگر شما
کشته شوید فی سبیل الله در جهاد یا بمیرید در خشنودی خدای بر فراش لمغفرة من الله هر آینه
آمرزشی از خدای ورحمة و بخششی از او خیر مما یجمعون بهتر است از آنچه جمع میکنید از مال دنیا
حفص بغیبت خوانده یعنی آمرزش و بخشایش حق سبحانه شما را خوبتر از آنچه کافران فراهم می آرند
از متاع غرور ولئن متم و اگر بمیرید ای مومنان با خشنودی خدای تعالی او قتلتم یا کشته شوید

درکارزار کفار لَاِلَی اللّٰهِ هر آینه بسوی خدا که معبود شماست تُحْشَرُونَ حشر کرده شوید بعرصات گفته اند
اگر مرگ در آید شما را ای مخالفت کنندگان با نفس و هوا یا شهید بتیغ ریاضت در طلب لقا شما را
حشر با اکسیر بود که دل او در راه بذل کرده اند بغیر او و اینجا گفته اند اذا کان المصیر الی الله طلب المسیر الی الله
نظم
گر مرگ رسد چرا هراسم • کان راه بنیست می شناسم • سرکان بره تو پایمالست • شایسته افسر وصالست
فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللّٰهِ پس بخشایشی که ترا رسید از حضرت حق سبحانه و تعالی لِنْتَ لَهُمْ نرم کشتی برای منهزمان
نزول آیه در آن وقت بود که حضرت رسالت صلعم از مراجعت اهل هزیمت با ایشان تغلیظ
و تشدید نفرمود بلکه مراسم دلجوئی و لوازم خوش خوئی بنسبت آن جماعت رعایت نمود حق سبحانه
میفرماید که نرم سختی و نیک خوئی تو برحمت من بود وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا و اگر میبودی تو درشت خوی
یا سخت کوی یا جفا کننده غَلِيظَ الْقَلْبِ سخت دل و نامهربان لَانْفَضُّوا هر آینه اصحاب تو پراکنده
می شدند مِنْ حَوْلِكَ از نزدیک تو و با تو بیارامیدندی فَاعْفُ عَنْهُمْ پس درگذر از ایشان تقصیری
که در خدمت تو کرده اند وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ و آمرزش خواه از من برای ایشان اهمالی را که در ادای حقوق من
ورزیدند وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ و مشاورت نمای با ایشان در کاری که از حق تعالی در آن حکم جزم صادر نشده
کلبی گوید که مشاورت مخصوص بوده بامور محاربه و مقاتله با کفار فَإِذَا عَزَمْتَ چون عزم کاری کردی
بعد از مشاورت فَتَوَكَّلْ عَلَى اللّٰهِ پس توکل بخدای کن نه بر مشاورت إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای يُحِبُّ
الْمُتَوَكِّلِينَ دوست میدارد توکل کنندگان را متوکل حقیقی کسیست که غیر از حق تعالی نترسد و جز بدو امیدوار
نباشد إِنْ يَنْصُرْكُمُ اللّٰهُ اگر خدای شما را نصرت دهد چنانچه در حرب بدر واقع شد فَلَا غَالِبَ لَكُمْ پس نباشد
غلبه کننده بر شما وَإِنْ يَخْذُلْكُمْ و اگر فرو گذارد شما را چنانکه در جنگ احد وقوع یافت فَمَنْ ذَا الَّذِي

پس

پس کیست آنکه يَنْصُرُكُمْ یاری دهد شما را مِنْ بَعْدِهِ پس از فرو گذاشتن او وَعَلَى اللّٰهِ و بر کرم
او خدای فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ باید که توکل کنند باور دارندگان وَمَا كَانَ و نباشد و سزاوار نبود
لِنَبِيٍّ مر پیغمبری را أَنْ يَغُلَّ آنکه خیانت کند در غنیمت بعضی از اقویای صحابه پیغمبر صلعم درخواست
نمودند که ما را از غنیمت که می افتد زیاده از حصه ضعفا چیزی بده آیه آمد که خیانت پیغمبر صلعم
در قسمت غنایم روا نیست و گویند از غنایم بدر کلیمی یا قطیفه سرخ رنگ کم شد و جمعی سیه گلیمان
از روی نفاق نسبت بآن حضرت سید علی الاطلاق صلعم کردند حق سبحانه ذمه حبیب خود
و جمیع انبیا را عموما از این خیانت بری گردانید و فرمود که هیچ پیغمبر در غنیمت خیانت نکند وَمَنْ
يَغْلُلْ و هر که خیانت کند در غنایم يَأْتِ بِمَا غَلَّ بیاید بگناه آنچه خیانت کرده است یا بیاورد
آنچیزی را که در آن خیانت کرده بر گردن يَوْمَ الْقِيَامَةِ روز رستخیز و علی رؤس الاشهاد بدان فضیحت
یابد اگر همه سوزنی باشد یا رشته در اخبار آمده که شخصی بعد از قسمت غنایم رسنی کهنه که قبل
از قسمت برداشته بود نزد حضرت رسالت صلعم آورد آنحضرت قبول نکرد و فرمود که نگاه دار تا
در قیامت بیاری ثُمَّ تُوَفَّى پس تمام داده شود در آن روز كُلُّ نَفْسٍ هر تنی را مَا كَسَبَتْ جزای
آنکه کسب کرده باشد از خیر و شر وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ و ایشان ستم کرده نشوند در نقص جزا أَفَمَنِ
اتَّبَعَ آیا هر که پی روی میکند رِضْوَانَ اللّٰهِ خشنودی خدای را در ترک غلول باشد یعنی نباشد كَمَنْ
بَاءَ همچون کسی که باز گردد بِسَخَطٍ مِنَ اللّٰهِ بخشمی از خدای بسبب خیانت وَمَأْوَاهُ جَهَنَّمُ و آرامگاه
او باشد جهنم وَبِئْسَ الْمَصِيرُ و بد جای بازگشتی است دوزخ هُمْ انبیا و اهل امانت که تابع رضوان
حق اند دَرَجَاتٌ خداوندان پایهای بلند اند یا مر ایشان راست درجها عِنْدَ اللّٰهِ نزدیک خدای وَاللّٰهُ
بَصِيرٌ و خدای بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ بآنچه میکنند مردمان از امانت و خیانت کذاری لَقَدْ مَنَّ اللّٰهُ

هر آینه بتحقیق منت نهاد خدای عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر گرویدگان إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ چون فرستاد
در میان ایشان رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ پیغمبری هم از ایشان یعنی از آدمیان يَتْلُو عَلَيْهِمْ
میخواند بر ایشان آيَاتِهِ آیات قرآنی یا نشانهای توحید وَيُزَكِّيهِمْ و پاک میگرداند ایشان را
از دنس مقتضیات طبیعت برشحات ینابیع احکام شریعت یا زکوة از ایشان فرا میگیرد تا کار
ایشان بصلاح می آرد یا بر پاکی ایشان گواهی میدهد وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ و می آموزاند ایشان را
یا معارف شرعیه وَالْحِكْمَةَ و حدیث یا معارف عقلیه وَإِنْ كَانُوا و بدرستی که همه مردمان
مِنْ قَبْلُ پیش از بعثت رسول لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ در گمراهی هویدا او ظاهر حق را میدانستند
و نه از باطل دوری میتوانستند • تاریک بد ز ظلمت باطل همه جهان • عالم ز رای روشن او
نور حق گرفت أَوَلَمَّا أَصَابَتْكُمْ آیا هرگاه بشما رسد مُصِيبَةٌ نا بایستی از هزیمت قتل و جراحت
از اعادی و حال آنکه قَدْ أَصَبْتُمْ رسیده بودید از ایشان مِثْلَيْهَا دو چندان را یعنی یافته بودید
دو برابر آنکه از آن جهه ایشان در احد هفتاد تن از شما کشتند و شما در بدر هفتاد تن را کشته
بودید و هفتاد تن اسیر گرفته و با وجود این قُلْتُمْ گفتید از روی جزع أَنَّى هَذَا این از کجا با
رسید و ما مسلمانانیم و پیغمبر خدای در میان ماست قُلْ هُوَ بگو این که شما را پیش آمد مِنْ عِنْدِ
أَنْفُسِكُمْ هم از نزدیک شماست که نافرمانی کردید و از مدینه بیرون آمدید یا ترک مرکز نموده روی
بطلب غنیمت آوردید إِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلَى كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز از نصر و غنیمت و قتل و هزیمت
قَدِيرٌ تواناست وَمَا أَصَابَكُمْ و آنچه بشما رسید از مکروهات طباع شما يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ
در آن روزی که لشکر ابوسفیان با سپاه مؤمنان روی بروی آوردند فَبِإِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای
و بقضا و قدر بود وَلِيَعْلَمَ الْمُؤْمِنِينَ و تا ببیند خدای ثبات مؤمنان را و ظاهر سازد و

لیعلم

وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ نَافَقُوا و تا اظهار کند خصومت آنان را که نفاق ورزیدند وَقِيلَ لَهُمْ و گفته شد
مر ابن ابی و اصحاب او را در وقت بازگشتن ایشان از راه مدینه که تَعَالَوْا بیائید و از حرب باز
گردید و بجد تمام قَاتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ کارزار کنید با مشرکان در راه خدای أَوِ ادْفَعُوا یا دفع
کنید شر ایشان را که داعیه قتل و غارت اهل مدینه دارند قَالُوا لَوْ نَعْلَمُ قِتَالًا گفتند اگر ما
مراسم حرب میدانستیم لَاتَّبَعْنَاكُمْ هر آینه متابعت میکردیم شما را یا اگر دانیم که اینجا حربی خواهد
بود و محمد صلعم با اقربای خود صلح خواهد کرد هُمْ این منافقان لِلْكُفْرِ يَوْمَئِذٍ بسوی
کفر آن روز که این سخن گفتند أَقْرَبُ مِنْهُمْ لِلْإِيمَانِ نزدیکترند که بسوی ایمان یا اهل کفر
اقربند در یاری دادن که اهل ایمان يَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ میگویند بافواه خود مَا لَيْسَ فِي
قُلُوبِهِمْ آنچه نیست در دلهای ایشان یا آنکه بزبان میگفتند حرب نخواهد بود و در دلهای ایشان
آن بود که جنگ واقع شود وَاللّٰهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِمَا يَكْتُمُونَ بآنچه منافقان
می پوشانند از حقد و عداوت و حسد و مکیدت الَّذِينَ این منافقان آنانند که از روی جهل
یا بجهت قرب جهال قَالُوا لِإِخْوَانِهِمْ گفتند از برای امثال خود یا اقربا و همنسبان خود که
در احد شهید شده بودند وَقَعَدُوا و حال آنکه گویندگان نشسته بودند در خانهای خود
و باز ایستاده از قتال لَوْ أَطَاعُونَا اگر فرمان برداری کردندی آن برادران ما مارا در انصراف
از راه و سلوک در مساکن خود مَا قُتِلُوا کشته نشدندی چنانچه ما نشدیم قُلْ بگو ای محمد صلعم
که اگر اختیار بدست شماست فَادْرَءُوا پس دفع کنید عَنْ أَنْفُسِكُمُ الْمَوْتَ از نفسهای خود مرگ را
إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که حذر دفع قدر میکنید در کشاف آورده که در
روز منافقان این سخن گفتند هفتاد تن از ایشان را مرگ رسید وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ و مپندار آنان را

که از صدق نیت قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ کشته شدند در راه خدای تعالی أَمْوَاتًا ایشان مردگان شند
ابن عباس رضی الله عنه نقل کرده که حضرت رسالت صلعم صحابه را گفت که چون برادران شما روز
احد شهید شدند حق سبحانه و تعالی جانهای ایشان را در اجواف مرغان سبز بال جای داد که در
هوای بهشت طواف کنند و بر شاخهای طوبی آشیانه سازند و از جویبار فردوس آب خورند و بوقت
استراحت مقر ایشان قنادیل زرین باشد در سایه عرش او بحقیقت و ایشان میگویند
خداوندا که خبر دهد یاران و برادران ما را ازین دولت که یافته تا رغبت ایشان بجهاد
و اجتهاد زیاده گردد حق سبحانه برای تعریف حال ایشان تشریف این آیه ارزانی فرمود تا بکر
جابر انصاری رضی الله عنه که از شهدا بود از خدای تعالی درخواست که باز مرا بدنیا فرست تا دیگر
شربت شهادت بچشیم فرمان رسید که حکم ازلی برین وجه رفته که آمدگان از رجوع ممنوع باشند
گفت پس خدایا از سعادت حال و نعمت بی زوال که مرا داده یاران مرا خبر کن این آیه نازل شد
که شهدا را مرده مپندارید بَلْ أَحْيَاءٌ بلکه ایشان زندگانند عِنْدَ رَبِّهِمْ نزد پروردگار
خود بدان معنی که هر سال ثواب غزوه بدیشان میرسد یا خاک ایشان را نمیخورد یا منتشر نمیشوند
چون سایر مردگان یا روح ایشان را سیر میکنند یا بدستور زندگان يُرْزَقُونَ روزی داده
میشوند از میوهای بهشت فَرِحِينَ در حالتی که شادمانند بِمَا آتَاهُمُ اللهُ بدین چیز که عطا
کرده است خدای بدیشان مِنْ فَضْلِهِ از فضل خویش که آن دولت خشنودی حق است
و عطائی که ورای آن متصور نیست در تفسیر کبیر فرموده که چون جواهر قدسیه را بانوار
الوهیة شوقی پدید آید ذات ایشان را بلمعات معارف ربانی مستنیر گردانند يَسْتَبْشِرُونَ
اشارت بآنست پس از آن بمنبع نور و مصدر رحمت ناظر شوند و چنین عبارت از آنست

وبحسب

وبحسب واقع ابتهاجی زیاده از وصول بمقام وصال و مسرتی افزونتر از نظر بجمال وجه
کریم نتوانند بود چه مایه خوشدلی آنجاست که دل را اغاثت حکیم جهد که خود را مکر اعجاف کلم
وَيَسْتَبْشِرُونَ و مسرور میشوند ببشارت یا شادی میکنند بِالَّذِينَ بآنکه هنوز لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ
ملحق نشده اند بدیشان مِنْ خَلْفِهِمْ از پس ایشان و در کرامت با ایشان شریک شوند یا شادی
ایشان بآنست که احوال اخرویه اخلاف صاحب وقوف شده بیقین میدانند أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ
آنکه هیچ ترسی نیست بر ایشان از آنچه در پیش ایشان خواهد آمد وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند
که اندوهناک گردند بر مفارقت دنیا و آنچه در دنیا بگذارند يَسْتَبْشِرُونَ شادمانی مینمایند
بِنِعْمَةٍ مِنَ اللهِ برحمتی که فایض شده است از خدای بر ایشان یعنی ثواب اعمال وَفَضْلٍ و افزونی
بران نعمت بقدر استحقاق باشد و فضل آنچه زاید بران بنده ارزانی دارد وَأَنَّ اللهَ و فرح دادند
شهیدان بآنکه خدای لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُؤْمِنِينَ ضایع نکند مزد کار مؤمنان موحد مجاهد
الَّذِينَ آنانکه از روی صدق اسْتَجَابُوا اجابت کردند لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فرمان خدا را و رسول را
وقتی که بخروج از مدینه امر کرد و لشکران بود که ابوسفیان از احد بازگشت سید عالم صلعم
آخر همان روز که شنبه بود هفتم شوال بمدینه آمد در صباح یکشنبه بفرمود تا لشکریان احد
بر عقب دشمنان بروند و هر که در معرکه احد حاضر نبوده بدین غزوه بیرون نیاید صحابه اطاعت
نموده با وجود ضعف و جراحات براه مکه متوجه شدند و در حمراء اسد معسکر مقرر شده شب
دوشنبه آتش بسیار برافروختند تا صیت ابهت لشکر اسلام باحیا و قبایل عرب رسیده
دانند که ایشان را عجز و انکساری نیست حق سبحانه بدین آیه میستاید آنها را که اجابت خدا و رسول کردند
مِنْ بَعْدِ از پس آنکه مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ رسیده بود ایشان را جراحتها لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مر آنکسانی

که نیکوئی کردند مِنْهُمْ أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگست یعنی بهشت آورده اند که ابوسفیان را بعد
از رجوع ندامتی روی نمود و بعزم استیصال لشکر اسلام عزیمت معاودت تصمیم داد ناگاه خبر
رسید که آن حضرت بحمراء الاسد با او گفتند و هراسی در دل ایشان افتاد از روحا روی بجانب
بمکه آوردند و در راه قافله تجار یا طایفه از اعراب با دید را که متوجه مدینه مبالغه بسیار نمودند
که محمد یاران را هر چاره هند ازما بترسانید و چنان باز نمائید که ایشان با لشکری آراسته بازگشته
و جدال و قتال بلکه استیصال شما را میان بر بسته آن حضرت در حمراء الاسد با اهل اسلام ملاقات
نموده بفرمود تا ابوسفیان طرح تخویف افکندند و عنایت ازلی مسلمانان را دریافت هیچ حال اثر
تزلزل بمیان خلوص ایشان راه نیافت بلکه در مواد تصدیق افزود در جواب ایشان کلمات حَسْبُنَا اللهُ
وَنِعْمَ الْوَكِيلُ باز دادند حق سبحانه در صفت ایشان میفرماید الَّذِينَ اجابت کنندگان ایشانند
از جهت تخویف قَالَ لَهُمُ النَّاسُ گفتند مر ایشان را مردمان یعنی تجار یا اعراب إِنَّ النَّاسَ بدرستی
که ابوسفیان و اصحاب او قَدْ جَمَعُوا جمع شده اند و متفق الکلمه گشته لَكُمْ برای قتال شما فَاخْشَوْهُمْ
پس بترسید از آمدن ایشان که شما را با آن جماعت طاقت حرب نیست فَزَادَهُمْ پس زیاده کرد
این سخن مؤمنان را إِيمَانًا تصدیقی و یقینی در کار خود تا بترسیدند وَقَالُوا و گفتند حَسْبُنَا اللهُ
پسندیده است ما را خدای یاری دهنده و کفایت کننده وَنِعْمَ الْوَكِيلُ و نیکو کارگذاریست حضرت پروردگار
و نزد بعضی این آیه که گذشت و آنچه بعد از آنست در غزوه بدر صغری فرود آمده آورده اند که روز
احد ابوسفیان در پایان شعب مقرر کرده بود که میعاد حرب ما سال آینده موضع بدر است و پیغمبر صلعم
فرمود که در جواب او بگوئید که چنین باشد دیگر سال که نزدیک بموعد رسید ابوسفیان پشیمان شده
نعیم بن مسعود را مقرر کرد که بمدینه رود و لشکر اسلام را بترساند از قریش و چنان سازد که عنان عزیمت

ازسر

از سر باز کشند نعیم بیثرب آمد و هر چند مقدمات تخویف آمیز از لشکر کفار و بسیاری اسلحه
و اتفاق ایشان بترتیب داد جز جواب حَسْبُنَا اللهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ نشنید و حضرت با محاربان احد و جمعی
دیگر که مجموع هزار و پانصد مرد بودند ببدر رفت و هشت روز آنجا توقف نمودند و بازارها
قایم گشت و در معاملات سود فراوان بدست آمد و کفار از بیم اهل اسلام بدین موضع نیامدند
و حق تعالی این آیه فرستاد و برین تقدیر آن ناس که در آیه سابقه عبارت از قافله بود آنجا نعیم باشد
و بهر دو تقدیر ناس ثانی ابوسفیان و اتباع او بودند و تتمه حال مؤمنان اینست که فَانْقَلَبُوا
پس باز گشتند بقول اول از حمراء الاسد و بقول ثانی از موضع بدر بِنِعْمَةٍ با عافیتی تمام یا ثواب اکمل
مِنَ اللهِ از خدای وَفَضْلٍ و زیادتی اجرت یا افزونی سال تجارت لَمْ يَمْسَسْهُمْ سُوءٌ نرسید
ایشان را مکروهی از قتل و جرح و هزیمت بلکه بسلامت رفتند و بکرامت باز آمدند وَاتَّبَعُوا رِضْوَانَ
اللهِ و پیروی کردند خشنودی خدا را بفرمان برداری رسول وَاللهُ و خدای ذُو فَضْلٍ
عَظِيمٍ خداوند فضل بزرگست بدفع مشرکان از مؤمنان إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ جز این نیست
که آن تخویف شیطان بود که يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ می ترساند بدان دوستان خود را یعنی آنچه
اعراب با اهل قافله یا نعیم میگفتند از شیطان القا کرده بود تا بترساند بدان منافقان را
و از لشکر پیغمبر روی گردان شوند و آن صورت شکست کار مسلمانان گردد فَلَا تَخَافُوهُمْ
پس شما ای مؤمنان مترسید از اولیای شیطان وَخَافُونِ و بترسید از من در مخالفت امر من
إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید شما تصدیق کنندگان مر وعد و وعید مرا وَلَا يَحْزُنْكَ الَّذِينَ و
باید که اندوهناک نگرداند ترا آنانکه يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ شتابند در یاری اهل کفر چون ابی
و متابعان او که از جنگ احد تخلف ورزیده مرا فرو گذاشتند إِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَنْ يَضُرُّوا

الله هرگز زیان نرسانند خدای را یعنی دوستان خدا را شیئا چیزی بسبب مسارعت کفر یرید الله
میخواهد خدای الا یجعل لهم آنکه نگرداند مر ایشان را یعنی ندهد حظا فی الآخرة بهره در ثواب
آن جهان و لهم عذاب عظیم و مر ایشان راست عذابی بزرگ ان الذین اشتروا الکفر
بدرستی که آنانکه بخریدند کفر را یعنی بدل کردند بالایمان با ایمان لن یضروا الله هرگز زیان نکنند خدای را
شیئا چیزی بسبب اشترا بلکه ضرر ایشان بایشان عاید گردد و لهم عذاب الیم و مر ایشان را
عذابی دردناک که الم آن بدلهای ایشان برسد و لا یحسبن الذین کفروا و نه پندارند آنکسانی
که کافر شدند از یهود و نصاری و مشرکان و منافقان انما نملی لهم که آنکه ما مهلت میدهیم ایشان را
خیر لهم بهتر است مر نفسهای ایشان را انما نملی لهم بدرستی که ما درنگ میدهیم ایشان را لیزدادوا
لانفسهم
اثما تا زیاده کنند گناه را و در دین باطل خود ثبات ورزند و لهم عذاب مهین و مر ایشان راست
عذابی خوار کننده و رسوا سازنده ما کان الله خدای بر آن نیست لیذر المؤمنین که بگذارد
مؤمنان را علی ما انتم علیه بر آنچیزی که شما ای منافقان بر آنید از طعن بر ایشان در خفای
استهزا با ایشان بلکه صراف حکمت الهی نقد حال شما را بر محک امتحان میزند حتی یمیز الخبیث
تا وقتی که جدا کند پلید را که آلوده نفاقست من الطیب از پاک یعنی مؤمن مخلص و این تمیز
یا بجهاد باشد یا مخالفان تخلف نموده با اعدای دین محاربه نکنند چنانکه در روز احد یا باظهار
مخزونات سرایر ایشان که بطریق وحی سید عالم را صلعم معلوم گردد و صحابه بر آن اطلاع
یابند و از جمله مکنونات ضمایر اهل نفاق آن بود که وقتی پیغمبر صلعم فرمود که امت مرا بصورت
و حیله بمن نمودند بهمان شابه که ذرات ذریات آدم را بآدم نموده بودند و مرا بالهام الهی
معلوم شد که کدام از ایشان اسلام قبول کند و کدام در بادیه ضلالت سرگردان ماند منافقان

بایکدیگر

با یکدیگر میگفتند که محمد صلعم چنین دعوی بلند میکند و از حالات دل ما و اسرار ما غافلست
اگر راست میگوید که کو علی الغیب با ما بگو که کدام از ما مخلص است و کدام منافق آیه آمد
که و ما کان الله لیطلعکم و چنان نیست که خدای مطلع گرداند شما را ای منافقان
علی الغیب بر آن سر پوشیده که کدام ایمان آورد و کدام کافر ماند و لکن الله یجتبی و لیکن
خدای برگزیند برای اطلاع بر آن من رسله من یشاء از فرستادگان هر کرا خواهد
فآمنوا پس شما ای مؤمنان بگروید بالله بخدای برای وجه که او متفرد است بعلم غیب
و رسله و باور دارید رسولان او را که بندگان برگزیده اند و می شاید که خطاب با کفار یا منافقان
باشد و ان تؤمنوا و اگر ایمان آرید برین وجه و تتقوا و بپرهیزید از نافرمانی یا از شرک
و نفاق فلکم اجر عظیم پس شما را باشد مزدی بزرگ و لا یحسبن و نپندارند آنانکه از دنائت
همت یبخلون بخیلی میکنند بما آتیهم الله بدانچه خدای از مال دنیا بدیشان داده است من فضله
از فضل و کرم خود بل هو خیرا لهم که آن بخل بهتر است مر ایشان را بل نه چنین است هو
شر لهم آن بخل بدتر است مر ایشان را هم در دنیا بذهاب برکت از مال اموال و هم در آخرت
باستحقاق شداید و اهوال سیطوقون زود باشد که در گردن ایشان طوق کرده شود ما بخلوا
به آنچه بخل کردند بآن از مال اهل و زکوة ندادند و این فضیحت ایشان را واقع باشد یوم
القیمة روز رستخیز چنانکه در حدیث آمده است که هر کرا حق سبحانه مالی عطا فرموده و آنکس
از روی بخل زکوة آن را ادا ننمود تمثیل و تصویر کنند روز قیامت مال او را بصورت ماری
بزرگ که از بسیاری و تندی زهر موی بر سر او نمانده باشد و دو نکته سیاه بر زبر چشمهای
او آشکارا بود و چنین حیه خبیث ترین حیاتست پس آن مار بیاید و طوق گردن او شده

هر دو کناره روی و دهن و برا بگیرد و زبان تقریع و توبیخ گشوده میگوید انا مالک و انا
کنزک من آن مال توام من آن گنج توام که بدان لاف مباهات میزدی و طرح مفاخرت بر اقران
می افکندی بیت گنج را از دل برون کن مال را بفکن ز چشم مال تو مار است در معنی و گنجت اژدها
و لله و مر خدای راست میراث السموات و الارض میراث آسمانها و زمینها یعنی همه میرند
و ملک آسمان و ملک زمین بی دعوی مدعیان و نزاع منازعان او را مسلم ماند که لمن الملک
الیوم لله الواحد القهار محققان گفته اند که میراث در حقیقت چیزی را گویند که بملک کسی
در آید و پیش از آن بملک کسی بوده باشد پس اموال اهل آسمان و زمین را برو چه مجاز گفته چه
عاریتست در دست ایشان و فی الحقیقة از آن خداوندست و لله ملک السموات و الارض پس چون
اهل آسمان و زمین بمیرند عاریت بصاحب عاریت باز رسد و درین معنی اشارتی هست با آنکه بخیل را
فی نفس الامر مالی نیست و آنچه دارد از آن حق تعالی است مفلس بمال دیگری بخل ورزیدن غایت عنا و
و نهایت شقاوت باشد نظم ای آنکه زر بکیسه رساندی کنی خود را بوجود مال خرسند کنی این مال
خداست صرف کن در ره او امساک بمال دیگری چند کنی و الله بما تعملون خبیر و خدا بدانچه شما
میکنید از انفاق و امساک داناست لقد سمع الله هر آینه بدرستی که شنید خدای قول الذین قالوا سخن آنها
که گفتند ان الله فقیر بدرستی که خدای درویش است و نحن اغنیاء و ما توانگرانیم چون آیه من ذا الذی یقرض
الله قرضا حسنا بر پیغمبر صلعم فرود آمد جهودان گفتند که خدای محتاجست که از ما قرض میطلبد
حق تعالی این آیه فرستاد و از روی تهدید گفت سنکتب زود باشد که بنویسیم یعنی حفظه را بفرماییم
تا بنویسند ما قالوا آنچه ایشان گفتند و فقر را باو و غنا را بخود اسناد کردند و قتلهم الانبیاء
و دیگر بخواهیم نوشت کشتن اسلاف ایشان پیغمبران را بغیر حق بناحق و نقول و میگوییم ایشان را در دیگر سرا

یا منام

قیام از جهود و ذوقوا عذاب الحریق بچشید عذاب آتش سوزنده ذلک این چنین عذابی
شما را بما قدمت ایدیکم بسبب چیزیست که پیش فرستاده دستهای شما ذکر ایدی برای
تحقیق فعل است و اگر نه فاعل ایشانند و افعال ایشان فعل ایشان بوده و عبادت بجای امثال
آن و ان الله و دیگر این عقوبت بسبب آنست که خدای لیس بظلام للعبید نیست ستمکار
بر بندگان خود پس چون شما مستحق عذابید از روی عدل شما را معذب میسازد الذین قالوا
دیگر شنید که قول آنانکه گفته اند ان الله عهد الینا بدرستی که خدای عهد کرده است و پیمان
فرستاده بما یعنی ما را امر کرده الا نؤمن لرسول بآنکه ما ایمان نیاریم و تصدیق نکنیم مر فرستاده
حتی یأتینا بقربان تا وقتی که بیارد برای ما قربانی تأکله النار بخورد آن آتش بنی اسرائیل
خوردن قربانی حلال نبوده او را در وسط بیتی مکشوف السقف نهادندی و پیغمبر آن زمان در میان
آن خانه ایستاده مناجات کردی و عظمای بنی اسرائیل از خارج بیت سرها در پیش انداخته
متوجه بودندی تا وقتی که قربان مقبول شدی و علامت قبول آن بود که آتشی بی دود با آواز مهیب
از آسمان فرود آمده در قربانی پیچیدی و بسوختی پس جهودان میگفتند که در توریة مذکورست
که جز بدان پیغمبر مگروید که قربانی برین وجه بیارد حق سبحانه ایشان را الزام میکند قل قد جاءکم
بگو بتحقیق آمدند بشما رسل من قبلی فرستادگان خدای پیش از ظهور من بالبینات بمعجزهای
روشن چون عیسی ع و بالذی قلتم و دیگر آمده بودند بدین نیز که شما گفتید یعنی قربان که بر وجهی
که مدعای شماست چون یحیی و زکریا ع فلم قتلتموهم پس چرا کشتید ایشان را یعنی زکریا را
که صاحب مذبح بود و پسر او یحیی را ان کنتم صادقین اگر هستید راست گویان که متابعت
پیغمبر صاحب قربان می باید کرد فان کذبوک بدرستی که تکذیب کرده شده اند رسل من قبلک

فرستادگان پیش از تو چنان فرستادگانی که ایشان جاؤا بالبینات آورده بودند حجتهای
روشن و معجزهای ظاهر والزبر و مواعظ زاجره با احکام شرعیه والکتاب المنیر و کتاب
روشن کننده حلال و حرام کل نفس هر نفسی ذائقة الموت چشنده مرگست و زود باشد
ای اهل تکذیب و ارباب تصدیق که همه شما این شربت بچشید وانما توفون اجورکم و جزین
کم تمام داده شوید مزدهای اعمال خود را یوم القیمة روز برخواستن از قبور فمن زحزح
عن النار پس هر که را دور کردند از آتش دوزخ وادخل الجنة و در آوردند به بهشت فقد فاز
پس هر آینه رستکار شد و بمراد رسید وما الحیوة الدنیا نیست زندگانی این جهان الا متاع الغرور
مگر برخورداری ناپایدار حیاة دنیا را بمتاعی تشبیه کرده که خرنده در آن فریب یابد مراد آنست
که زندگانی دنیا مردم را فریب میدهد و اگر بحقیقت آن دانا گردند معلوم شود که بهیچ نمی ارزد
بیت در دیده اعتبار خوابیست بر رهگذر خود سرابیست این منشین زکرم و سردش
مشغول مشو بسرخ و زردش لتبلون بخدای که شما آزمایش کرده خواهید شد فی اموالکم
در مالهای خویش اهل شرک بعد از هجرت مهاجران بمدینه دست تعدی باموال و ضیاع هر که در
مدینه داشتند دراز کرده میفروختند و هر کرا از ایشان در راه بدست می آمد در آتش تعذیب
و تهدید میسوختند حق سبحانه آیه فرستاد که هر آینه شما مبتلا میشوید در مالهای خود و
نقصان و تلف وانفسکم و در نفسهای خود بجهاد یا امراض و علل ولتسمعن و هر آینه خواهید
شنید من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه کتاب بدیشان داده اند من قبلکم پیش از شما یعنی
یهود و نصاری ومن الذین اشرکوا و دیگر میشنوید از آنکسان که شرک آورده اند اذی کثیرا
رنج بسیار یعنی سخنانی که سبب رنجش خاطر باشد بنسبت پیغمبر صلعم و هم بنسبت خود وان

تصبروا

تصبروا و اگر صبر کنید بر آزار این گروه وتتقوا و پرهیزید از مکافات ایشان و با متقم حقیقی
گذارید فان ذلک پس بدرستی که این صبر و اتقا من عزم الامور و از استواری کارهای
دین است و درستی نشانهای آن یا از حقایق ایمانست واذ اخذ الله و یاد کن ای محمد که
فرا گرفت خدای میثاق الذین عهد و پیمان آنانکه اوتوا الکتاب عطا کرده اند ایشانرا
توریة و انجیل یعنی علمای بنی اسرائیل و مضمون عهد آنست که لتبیننه للناس هر آینه ایشانرا
بیان کنند و برای مردمان کتاب را که در شان محمد است صلعم ولا تکتمونه و نپوشند امر
پیغمبر را حفض در هر دو کلمه خطاب میخوانند یعنی میثاق گرفت از اهل کتاب که بیان کنند
نعت پیغمبر را و نپوشید فنبذوه پس بیفکندند کتاب را یا میثاق را وراء ظهورهم
از پس پشت خود این کلمه مثل است در عدم التفات واشتروا به و خریدند یعنی برگزیدند
بانجه اخذ میثاق بران بود ثمنا قلیلا بهای اندک و آن ماکل و رشوتهای احبار و سافله
که هر سال از عوام و سفله میگرفتند فبئس ما یشترون پس بد چیزیست که میخرند یعنی بدل
میکنند نعیم جاودانی را بحطام فانی لا تحسبن الذین یفرحون مپندار ای محمد صلعم
آنانرا که شاد میباشند بما اتوا بانچه آمده اند یعنی کردند از پوشیدن نعت تو ویحبون
ان یحمدوا و او ایشانرا دوست میدارند آنکه ستوده شوند بما لم یفعلوا بانچه نکردند حضرت
پیغمبر از یهود چیزی پرسید و ایشان جواب آن مخفی داشتند و بنوعی دیگر آغاز کردند
چنان قرار نمودند که براستی خبر داده اند و با وجود آن دروغ ایشان ادعای استحسان
نیز این آیه نازل شد یا در شان منافقانست که از غزو تخلف کردند و چون پیغمبر صلعم

باز آمد زبان اعتذار گشودند و توقع تحسین داشتند فلا تحسبنهم مپندار ایشانرا نبی و
ای مومنان ایشانرا بمفازة که اهل رسند من العذاب از عذاب قیامت یا عذاب قیامت
یا عذاب دنیا چون قتل و جلا و ذلت و قبول جزیة ولهم عذاب الیم و مر ایشانراست
عذابی دردناک در روز رستخیز ولله ملک السموات والارض و مر خدایراست پادشاهی
آسمانها و زمینها والله و خدای علی کل شیء بر همه چیزها از مثوبت ابرار و عقوبت اشرار
قدیر تواناست آورده اند که قریش از یهود پرسیدند که معجزه موسی ع چه بود ایشان
حدیث عصا و ید بیضا با معجزات دیگر در میان آوردند و از نصاری اعجاز عیسی ع
سوال کرده ایشان احیای موتی و ابراء مرضی باز گفتند پس بجناب نبوت مآب آمده
گفتند ای محمد ما از معجزات موسی خبر یافته ایم و بطلب معجزات تو بدین جانب شتافته
که اگر کوه صفا را زر سازی از آنکا نکی معبود تو دانیم حق سبحانه این آیه فرستاد که اگر
شما طالب آیه واحدا نیستید ان فی خلق السموات بدرستی که در آفرینش انجم در آسمانها
و در رویست والارض و در آفریدن زمین و عجایب و بیست واختلاف اللیل والنهار و
آمد شد شب و روز با اختلاف ایشان در نور و ظلمت یا نقصان و زیادت لایات هر آینه
نشانهاست بر وجود صانع و وحدت او و کمال علم و قدرت او لاولی الالباب مر خداوندان
خرد را که عقول ایشان از شوایب حس و وهم صافی و با دراک دقایق و اسرار و حقایق
آثار وافی باشند الذین و این اولو الالباب آنانند که از روی خلوص یذکرون الله
یاد میکنند خدا را قیاما در حالت ایستادن وقعودا و در وقت نشستن وعلی جنوبهم

و در زمان

و در زمان تکیه کردن بر پهلوهای خود مراد دوام ذکر است یعنی دایم یاد کرد حق اند و بوسته
محبطش در زبان دلهای محققش مستغرق من احب شیئا اکثر ذکره بیت شب و روز بجز یاد تو در خاطر
نگذرد در خلوت جان غیر تو کس حاضر نیست یا مراد از ذکر نمازست که بر این هیئت سه گونه میگذارند
بحسب طاقت خود یا ذکر بمعنی شکر است یعنی سپاس داری میکنند بر قدرت قیام معیشت بانکه بود
و بر نعمت قعود که با دی داری صحبت در آنست که بر راحت اضطجاع و منام که آسایش تمام
بسبب آنست محققان گفته اند که مراد از ذکر دلست زیرا که دوام ذکر لسانی ممکن نیست اما ذکر
دلرا قصوری و فتوری نمیباشد پس مراد از این ذاکران صاحب دلانند و مشغول بذکر دل و جان
قیاما در حالتی که قایم اند یعنی متوجه بامر الهی وقعودا و قاعد اند یعنی باز ایستاده اند وعلی
جنوبهم و بر جانب ارتکاب یا قایمند با بر آستانه خدمت و قاعدند بر بساط قربت وعلی جنوبهم
آسوده گشتند در بارگاه وجد و حال بر کناره از پندار وهم و غرور و خیال حجاب کثرت از
هم بر دیده بخلوت گاه وحدت آرمیده نه وهم و خرد بر خویش بسته بحق پیوسته و از
خویش رسته ویتفکرون و اندیشه میکنند از روی استدلال فی خلق السموات والارض و
در آفرینش آسمانها و زمینها تا آن اندیشه ایشانرا راه نماید بصانع قدیم و مبدع حکیم و بعد
و بعد هجران از نظر دل ایشان برخواسته از غیب بحضور آیند و از روی شهود بزبان نیاز
گویند ربنا ای آفریدگار ما ما خلقت هذا نیافریدی این مخلوق را که آسمان و زمین است
باطلا آفریدنی باطل یا خلق کرده اند از بعبث و هزل سبحانک پاکیزه تراست از آنکه چیزی را
بباطل بیافرینی فقنا عذاب پس نگاه دار ما را بعنایت لطف خود عذاب النار از عذاب آتش دوزخ
ربنا انک ای پروردگار ما بدرستی که از روی عدل من تدخل النار هر که را در آری بدوزخ و در آنجا

جاوید باشد فقد اخزیته بد رستی او را خوار کردانیدی بعقوبت وما للظالمین و نیست
ستمکاران را از مشرک و یهود و نصاری و امثال ایشان من انصار یاران که عذاب ازیشان
مندفع سازند ربنا ای پروردگار ما اننا بتحقیق که ما سمعنا منادیا شنیدیم ندا کننده را
زننده را که باشکارا ینادی للایمان میخواند خلق را بسوی ایمان و این منادی محمد است
یا قرآن و این عام تراست چه بسیار کس دعوت رسول را صلوات الله و سلامه علیه در نیافته اند
و هر کس از قرآن میشنوند که بزبان ندا میزند ان آمنوا بربکم بدین وجه که بگروید بپروردگار خود
فآمنا پس اجابت کردیم منادی را و ایمان آوردیم ربنا ای آفریننده ما فاغفر لنا
بس بیامرز گناهان ما را همامراد کبایر است یا مطلق گناهان گذشته وکفر عنا
و در گذران و بپوش از ما سیئاتنا بدیهای ما را مراد صغایر است یا گناهان آینده
وتوفنا و بمیران ما را مع الابرار با نیکان و نیکو کاران ربنا ای تدبیر کننده و صلاح آرنده ما
آتنا ما وعدتنا بده انچه ما را وعده کرده علی رسلک بر تصدیق فرستادگان خود که نعیم
جاودانیست یا انچه بزبان رسل وعده فرموده یا آن آمرزشی مطلبیم که انبیا را گفته که ما را
آمرزش خواهند چنانچه نوح ع فرمود ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات
چنانچه ابراهیم ع که رب اغفر لی ولوالدی وللمؤمنین چنانچه پیغمبر را صلعم امر کردی که
واستغفر لذنبک وللمؤمنین ولا تخزنا یوم القیمة و رسوا مکردان ما را روز رستخیز
انک لا تخلف المیعاد بدرستی که تو خلاف نکنی وعده خود را در تیسیر نقل میکنند که
که دعوات خمسه که در این آیتهاست از حضرت پیغمبر صلعم و چهار خلیفه بزرگوارش
بترتیب واقع شده حضرت رسالت از مرتبه شهود خود دعا کرد که ربنا ما خلقت هذا باطلا

صدیق در مقام خوف فرمود ربنا انک من تدخل النار فقد اخزیته فاروق از تحقیق
تصدیق خود خبر داد که ربنا اننا سمعنا منادیا و ذو النورین در مرتبه رجا طلب آمرزش
کرد که ربنا فاغفر لنا ذنوبنا حضرت شاه اولیا از سر همت روی بطلب موعودات آورد
که ربنا ما وعدتنا لاجرم سهام این دعوات بهدف اجابت رسیده بر و انچه رحمت از
دیوان عنایت بدین وجه صادر شد که فاستجاب لهم پس اجابت کرد دعوای ایشان را
ربهم پروردگار ایشان با آنکه گفت لا اضیع من ضایع نکردانم عمل عامل منکم عمل
عمل کننده از شما ام سلمه رضی الله عنها نقل میکنند که من از سید عالم صلعم سوال کردم
که هر عمل را جزائیست این چگونه باشد باشد که مردان مهاجر را بمناقب بسیار یاد کرد و
مهاجرات را نصیبی از این نفرمود که این آیه آمد که من عمل هیچ عامل را ضایع نکنم
من ذکر او انثی از مرد و زن بعضکم من بعض برخی از شما از برخی دیگرند یعنی شما
همه از یکدیگرید زنان از مردان و مردان از زنان الحاصل یعنی انکه شما را در ثواب
یک حکم است هر که عمل کند مزد برد و ذکورة و انوثة را در آن مدخل نیست فالذین هاجروا
پس آنانکه هجرت کردند از شرک اوطان خود و اخرجوا من دیارهم و بیرون کرده شده اند
از سراها و منازل خود یعنی حضرت پیغمبر و اکثر مشرکان ایشان را از مکه بیرون کردند واوذوا
فی سبیلی و رنجانیده شدند در راه طاعت من مراد سابقین اسلام اند چون بلال که او را
بعذاب و ستم و صهیب که او را بنهب اموال میرنجانیدند وقاتلوا و کارزار کردند با کفار
وقتلوا و کشته شدند در جهاد این عامه مهاجران اند لاکفرن عنهم هر آینه درگذرم

ازیشان سیئاتهم بدیهای ایشان را ولادخلنهم و در آرم ایشان را جنات تجری بوستانها را
که میرود من تحتها الانهار در زیر درختان تا تحت منازل آن جویها و پاداش دهم ایشان را
ثوابا پاداش دادنی من عند الله از نزدیک خدای وضع مظهر در موضع مضمر دلیل بر تعظیم
ثواب دهنده است و اضافه ثواب بعندیة و تقیید باسم الله که دالست بر ذات با جمیع
صفات نشانه تعظیم ثوابست والله عنده حسن الثواب و خدایست که اوست نیکو کار داش
و پاداش نیکو نزد اوست در تفاسیر آمده که مشرکان مکه در عشرت بودند و فقرا مؤمنان
بعسرت میگذرانیدند و در خاطر ایشان میگذشت که چرا باید که بت پرستان در ناز و نعمت
باشند و خداشناسان در رنج و محنت و حق سبحانه جهت تسلی ایشان با پیغمبر خود خطاب
فرمود و مراد در وی ایشان امت اند لا یغرنک باید که فریب ندهد ترا تقلب الذین کفروا
رفتن و آمدن کافران فی البلاد در شهرها برای تجارت چه آن تقلب ایشان متاع قلیل
برخورداری اندکست زود زایل شود ثم پس انکه باخره روند ماویهم جهنم بازگشت ایشان
دوزخ و بئس المهاد و بد آرامگاهیست دوزخ لکن الذین اتقوا لیکن آنانکه بترسیدند
ربهم از عقاب پروردگار خود و متاع دنیا مغرور نگشتند لهم جنات مر ایشان راست بوستانها
بر آن وجه که تجری میرود من تحتها الانهار از زیر قصور یا درپای درختان آن جویهای آب
و شیر و می و انگبین خالدین فیها جاویدان باشند در آن بوستانها نزلا در حالتی که این بهشتها
پیشکشی باشد من عند الله از نزدیک خدای نزل آنرا گویند که در منزل نازل حاضر سازند و بسیاری
و خوبی آن دلیل کرامت مهمان و نیکو داشت او باشد و هر گاه که بهشت نزل مهمانان دار السلام

خواهد بود پس نعمت کلی جز تماشای پرتو انوار لقا نباشد آ نعم ای زاهد سوی باغ بهشتم میکشی
بطمع خواهم بهشت و دعوت دیدار میخواهم وما عند الله و انچه نزدیک خدایست از لطایف خفیه
خیر للابرار بهتر است مر نیکو کاران را از متاع فانی من اهل الکتاب و هر آینه از اهل کتاب
لمن یؤمن کس هست که میگرود بالله بخدای وما انزل الیکم و بانچه بر شما منزل شده
که قرآنست وما انزل الیهم و بدان چیز که بدیشان فرستاده اند که توریة است یا انجیل
مراد ابن سلام است و اصحاب او یا نجاشی و اتباع او خاشعین لله در حالتی که ترسکار
کارانند یا متواضعان مر خدا را لا یشترون بدل نمیکنند بآیات الله باحکام یا نعت پیغمبر
ثمنا قلیلا بهای اندک را چنانکه رشوت خواران اولئک آن گروه مؤمن خاشع مستدین لهم
اجرهم مر ایشان راست مزد ایشان ذخیره نهاده عند ربهم نزد پروردگار ایشان ان الله
سریع الحساب زود حساب کننده است و در حساب مؤمنان خواهد کرد یا ایها الذین آمنوا ای
گروه مؤمنان اصبروا صبر کنید بر ادای فرایض یا بر جهاد با اعدا و حقیقت آنست که امتثال
احکام شرعیه تا همه طاعات را شامل باشد وصابروا و شکیبائی نمائید در قتال دشمنان
و قدم استوار نهید در میان محاربه ورابطوا و آماده باشید و مقابله کنید اعدای الله را
مرابط آنست که لشکر مسلمانان در ثغور اسلام اسبان و اسلحه آماده دارند کفار از مومنان
نا رسیده انداشت و نزد بعضی مرابط انتظار نماز است بعد از نماز و اتقوا الله بترسید از خدای
و پرهیزکاری کنید لعلکم تفلحون شاید که رستگار شوید محققان گفته اند صبر کنید بر مجاهده نفوس
بنهی از هوا و امر بطاعت مولی و مصابره نمائید بر مراقبه قلوب مع الله بتسلیم در بلا و رضا
الجریان احکام قضا و اقدام نمائید بر مرابطه ارواح بر وصول بحق و اسعا انقطاع از ما سوی و تقوی

ورزيد بمحافظت اسرار از التفات باغيار تا باز رسته شويد از حجب وجود بفناي في الله
ودريابد كرد بيد تعبد از فنا بدولت بقاء الله که بقا خواهي فنا شو كز فنا كمتر چيزي
ميزايد بقا است سورة النساء بسم الله الرحمن الرحيم
يا ايها الناس اي مردمان اتقوا بترسيد وپرهيزيد ربكم از خشم وعذاب پروردگار خويش
الذي آن آفريدگاري كه بمحض قدرت خلقكم بيافريد شما را با وجود اختلاف الوان وا
والسنه من نفس واحدة از يك تن كه آن ادم است عم وخلق منها وبيافريد ازين تنها
زوجها جفت وي را كه حوا است واصح آنست كه حوا را از استخوان پهلوي چپ آدم آفريد
وبث وپراكنده كرد وظاهر گردانيد منهما از آدم وحوا بواسطه توالد وتناسل رجالا
كثيرا مردان بسيار ونساء وزنان فراوان واتقوا الله الذي وبترسيد از مخالفت امر
خداي آن خداوندي كه شما را در وقت استعطاف واستغاثة از يكديگر تساءلون به
طلبيد وسوگند بر يكديگر ميدهيد به بآن خداي والارحام وبپرهيزيد از قطع رحم
وبا يكديگر بمهرباني پيوند كنيد ان الله كان بدرستي كه خداي هست وبود وباشد عليكم
رقيبا بر شما ديده بان يعني بر همه افعال واقوال شما مطلع است وهر كه داند كه خداي
نگهبان اوست بايد كه در حركات وسكنات احتياط بجا آورد وبوقت عزيمت بر ناباكي
وبي باكي از لحق وشرم دارد نظم هر كه مومن بود بداند كه خداي حاضر وناظر است در همه جانب
در ودیوار وحاجب وبواب بيت در ديدن خداي حجاب در پس پرده هاي تو بر تو
كي تواند مخالفت با او وآتوا اليتامى وبدهيد يتيمان را اي اوليا واوصياي ايشان اموالهم
مالهاي ايشان كه بحكم وصاية وولاية تصرف كرده ايد آورده اند كه اوليا در مال يتيم تصرفات

ناشايسته ميكردند مثل آنست كه گوسفند لاغر خود در رمه ايشان سر داده بعوض گوسفند
فربه ميگرفتند وسگ كشتند شاة بشاة حق سبحانه فرمود ولا تتبدلوا الخبيث وبدل مكنيد
مال ناپاك يتيم را بالطيب بمال پاك خود يعني مرا اصاكيد جيد را از مال يتيم كه در حق شما خبيث
است وبجاي آن منهيد مال ردي را كه بنسبت شما طيب است ولا تاكلوا اموالهم
ومخوريد مالهاي ايشان را الى اموالكم آميخته با مالهاي خود انه بدرستي كه خوردن
مال يتيم يا تبدل آن يا خيانت در آن كان هست نزديك خداي حوبا كبيرا گناهي بزرگ
اين آيه در شان يكي از غطفان نازل شده كه برادرش وفات كرده بود وازوي پسري مانده واو
بولايت عمويت اموال او را متصرف شده چون پسر بدرجه بلوغ رسيد ومال خود را از عم طلب
نمود در اداي آن تعلل ميكرد ومرافعه ايشان بحكم عليه السلام افتاد واين آيه فرود آمد وعطفان
كلمه نعوذ بالله من الحوب الكبير بر زبان رانده تمامي مال تسليم برادرزاده نمود وان خفتم واگر بترسيد
يا ميدانيد الا تقسطوا آنكه عدل نكنيد وراستي نورزيد في اليتامى در اموال يتيمان در صحيح بخاري
از عايشه نقل ميكنند كه آيه در شان كسي فرود آمده كه يتيمه در حجر تربيت او بود وولايت تصرف
در مال آن صغيره او داشت ميخواست كه او را در قيد نكاح آورد وحق خدمت وتعيين كابين
چنانچه بايد فرو گذارد وبانواع مشقت او را مزاحم ميشد وهرچه مكروه طبيعت او بود
پيش مي آورد آيه فرود آمد كه اگر ميدانيد كه در تعيين مهر يتيمان واداي مال ايشان از روي عدالت
دور بيد فانكحوا پس نكاح كنيد ما طاب لكم آنچه خوش آيد شما را من النساء از زنان مثنى دو گانه
وثلاث وسه گانه ورباع وچهارگانه ناكح مختار است كه از اعداد مذكوره هر كدام كه خواهد
بخواهد فان خفتم پس اگر بترسيد يا دانيد الا تعدلوا آنكه عدل نتوانيد كرد ميان اين زنان

فواحدة پس اختيار كنيد يك زن را او ما ملكت يا سريه كه بدان چيزي را كه
مالك آنست ايمانكم دستهاي شما يعني شما را بملكيت در آن تصرف هست ذلك اين
اختيار واحدة يا سريه ادنى نزديكتر است ان لا تعولوا بآنكه ميل ننمايد وانحراف
نورزيد يا جور نكنيد وآتوا النساء وبدهيد مهر زنان را كه در قيد نكاح آورده ايد صدقاتهن
كابينهاي ايشان را در حالتي كه هست آنها نحلة هديه وعطيه از خداي تعالى بخشيده
بايشان فان طبن پس اگر اين زنان خوش خوي باشند وببخشند لكم مر شما را وبگذارند عن
شيء از چيزي منه از كابين نفسا از جهة نفس يعني بطيبت وخوشدلي فكلوه پس بخوريد
آن چيز را وبكار بريد هنيئا سازگاري مريئا خوشگواري در تيسير آورده اند كه حضرت عليه السلام
بدين وجه تفصيل فرموده كه هني آن بود كه در وي گناهي نبود ومري با وي دردي نباشد
ولا تؤتوا السفهاء ومدهيد بسفيهان وكم خردان اموالكم مالهاي خود را خطاب باوليا
نسوان وايتام است واضافه مال بديشان است در آن بمعني ولايت التي جعل الله آن مالها
كه گردانيده است خداي لكم قياما براي شما سبب قوام معيشت دنيا ورابطه انتظام امور
دين چون حج وجهاد وزكوة وصدقه ونفقات وضيافات وتمهيد قواعد خيرات وارزقوهم
وبدهيد سفها را يعني وظيفه مقرر كنيد فيها در آن مالها بقدر كفاف ايشان واكسوهم
وبپوشانيد وجامه دهيد ايشان را بقدر حال وقولوا لهم وبگوييد بعد از منع مال ايشان را
قولا معروفا سخني نيكو وپسنديده مثلا اگر يتيم باشد گوييد كه اين مال از آن تست ومن خزينه
دار توام بوقت بلوغ تسليم خواهم كرد وزنان را نيز وعده كنيد كه دل ايشان را خوش كند وابتلوا
اليتامى وبيازماييد يتيمان را كر مرد اند بعقل وتميز وصيانت اموال ودقايق بيع وشري

واگر زنان باشند بغزل ونسج وترتيب خانه حتى اذا بلغوا النكاح تا آنگاه كه برسند بحد نكاح و
اين كنايت از بلوغ است فان آنستم پس اگر ديديد وبدرستي يافتيد بعد از بلوغ منهم رشدا
ازيشان سلوك راه راست يعني صلاح دين واصلاح مال فادفعوا اليهم پس بدهيد بايشان
اموالهم مالهاي ايشان را كه در دست شما باشد ولا تاكلوها ومخوريد اي اوصيا مالهاي يتيمان را
وتلف مكنيد اسرافا از روي گزاف ومجاوزه يعني زياده از آنكه قاضي فرض كرده باشد وبدارا
وديگر اتلاف مكنيد در اموال ايشان از راه شتافتن وپيشي گرفتن آن ان يكبروا از ترس آنكه بزرگ
شوند يعني مشتابيد در خوردن مال يتيمان آنكه ناگاه بزرگ شوند ومال از شما باز ستانند ومن كان
غنيا وهر كه باشد از اوصيا واوليا توانگر فليستعفف پس بايد كه از مال يتيم دست بدارد وعفت و
خويشتن داري بجا آرد ومن كان وهر كه باشد از آن جماعت كه مال يتيمان در دست ايشانست
فقيرا درويش ومحتاج فلياكل پس بايد كه بخورد از مال يتيم بالمعروف نيكويي يعني بقدر حاجت
از طعام ولباس يا بمقداري كه اجرة سعي اوست فاذا دفعتم پس چون دهيد وباز گذاريد اليهم
اموالهم بيتيمان مالهاي ايشان فاشهدوا عليهم پس گواه گيريد بر احوال ايشان بقبض مال
كه در ميانه جدال وخصومت پديد نيايد وكفى بالله وبسنده است خداي حسيبا گواه شدگان
يا جزا دهنده بر اعمال ايشان يا حساب كننده هم در روز جزا آورده اند كه عادت عرب در جاهليت چنان
بود كه زنان را مطلق ومردان خرد سال را ميراث نميدادند وميگفتند كه مال كسي برد كه با دشمن قتال
تواند كرد وبطعن نيزه وضرب شمشير غنيمتها در حوزه تصرف تواند آورد چون حضرت عم بمدينه
هجرت فرمود طريقه ميراث بهمين قانون مستمر بود تا روزي كه ام كجه بجناب نبوت مآب آمد
وفرمود كه اوس بن صامت رضي الله عنه دعوة حق را لبيك اجابت گفته ومن از وسه دختر دارم ومال

بسیار گذاشته حضرت رسالت ایشانرا طلبید وصورت ماجرا بحضور ایشان بازراندند
ایشان همه قانون جاهلیة را پیش آورده خواستند که طریق پدران آبا واجداد را رونق
دهند آیة آمد که لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مر زنانرا که خورد باشند واگر بزرگ بهره ایست مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ
از مالی که بگذارند مادر وپدر وَالْأَقْرَبُونَ از انچه والدین واقارب بگذارند مِمَّا قَلَّ مِنْهُ
از انچه کم باشد از مال گذاشته أَوْ كَثُرَ یا بسیار باشد حق بجا بمعنی مصدر حصه برای ایشان
نَصِيبًا بهره مَفْرُوضًا باندازه پیدا کرده وَإِذَا حَضَرَ الْقِسْمَةَ وچون حاضر شوند در وقت
قسمت مواریث أُولُو الْقُرْبَى خویشان که میراث نمی برند وَالْيَتَامَى ویتیمانی که بیگانه باشند وَ
الْمَسَاكِينُ ودرویشان ومحتاجان فَارْزُقُوهُمْ پس بدهید ایشانرا چیزی مِنْهُ از انچه مقسوم
میگردد تا دل ایشان خوش شود ومراد آنست که حضار مجلس قسمت را بر سبیل تصدق چیزی
دهند وگفته اند امر بر سبیل وجوب بوده وبایة مواریث ووصایا منسوخ شده وَقُولُوا
لَهُمْ مر این جماعت را قَوْلًا مَعْرُوفًا سخنی پسندیده که موجب فرح خاطر ایشان شود وَلْيَخْشَ
الَّذِينَ وباید که بترسند انانکه لَوْ تَرَكُوا اگر بگذارند مِنْ خَلْفِهِمْ از پس مرگ خویش ذُرِّيَّةً
ضِعَافًا فرزندان عاجز ضعیف خَافُوا عَلَيْهِمْ بترسند بر ایشان از بی نوایی وضایع شدن
یعنی ورثه باید که با ضعفاء اقارب ویتیمان ومسکینان که در مجلس قسمت ترکه حاضر آمده اند
مراسم شفقت ومرحمت مرعی دارند وتفکر کنند که ایشانرا خورد وعاجز باشند وبعد از فوت
ایشان بهمان مجلس در آیند حرمان ایشان جایز هست یا نی وهر آینه عقل ایشان بعدم جواز
آن حکم خواهد کرد پس انچه بخود روا ندارند نسبت بدیگران نیز جایز نشمارند ع مپسند بخود
انچه بخود نپسندی فَلْيَتَّقُوا اللَّهَ پس باید که از عذاب خدای بترسند وَلْيَقُولُوا وباید که بگویند

باحاضران

باحاضران مجلس قسمت قَوْلًا سَدِيدًا سخنی راست ودرست یعنی عذر جمیل ووعده نیکو
إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که انانکه از روی جرأت يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى میخورند وتلف میکنند
مالهای یتیمانرا ظُلْمًا از جهت بیداد وستم إِنَّمَا يَأْكُلُونَ جز این نیست که میخورند فِي بُطُونِهِمْ
نَارًا در شکمهای خویش آتشی وجه آتشی در انوار از ابو برده نقل میکند که حضرت رسالت
صلعم فرمود که حق سبحانه برانگیزد روز قیامت قومی را از گورها وبیرون می آید آتش از دهنهای
ایشان گفتند یا رسول الله این کدام طایفه اند فرمود که نمی بینید که خدای میگوید إِنَّمَا يَأْكُلُونَ
فِي بُطُونِهِمْ نَارًا در تفسیر کبیر است که روز قیامت خورنده مال یتیم بعرصات در آید و
آتشی که درون او از ان مملوست زبانه میزند ودود از دهن وبینی وگوش وچشم او بیرون
می آید وبدین علامت همه کس بشناسند که این آکل اموال یتیمانست پس بدین سخنان
حمل اکل بر ظاهر انسب است وَسَيَصْلَوْنَ وزود باشد که در انداخته شوند خورندگان مال
یتیم حفص معلوم میخواند معنی آنست که بزودی در آیند سَعِيرًا در آتشی افروخته يُوصِيكُمُ اللَّهُ
امر میکند خدای شما را فِي أَوْلَادِكُمْ در کار فرزندان شما ومقادیر میراث ایشان یا فریضه
میگرداند بحکم خویش درباره فرزندان شما سهام میراث بر وجهی که لِلذَّكَرِ مر مردی را
باشد مِثْلُ حَظِّ الْأُنْثَيَيْنِ مانند بهره دو زن فَإِنْ كُنَّ پس اگر باشند اولاد میت
نِسَاءً زنان خالص که با ایشان مرد نباشد فَوْقَ اثْنَتَيْنِ بالای دو ویا دو فَلَهُنَّ پس مر ایشانرا
باشد ثُلُثَا مَا تَرَكَ دو بخش از سه بخش که متوفی بگذاشته است وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً
واگر باشد وارث یک دختر وبس فَلَهَا النِّصْفُ پس مر وراست نصفی از متروکه متوفی وَلِأَبَوَيْهِ
ومر پدر ومادر میت را لِكُلِّ وَاحِدٍ هر یکی را مِنْهُمَا السُّدُسُ از ان حصه شش یکیست مِمَّا

تَرَكَ از انچه گذاشته باشد فرزندان إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ اگر باشد مر آن فرزند متوفی را فرزندی خواه
مرد وخواه زن فَإِنْ لَمْ يَكُنْ پس اگر نباشد لَهُ وَلَدٌ مر ان فرزند مرده را فرزند وَوَرِثَهُ أَبَوَاهُ
ومیراث برند از وی پدر ومادر را فَلِأُمِّهِ الثُّلُثُ پس مادر او راست سه یک باشد از مال وچون
حضر وراثت ابوین ونصیب ام تعین فرمود مقرر شد که باقی نصیب اب است فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ
پس اگر باشد مر این متوفی را برادران پدر ومادری یا پدری یا مادری یا بعضی پدری وبعضی مادری
فَلِأُمِّهِ السُّدُسُ پس مادر میت را باشد شش یک از متروکه واین نصیبها که بجهت ورثه معروض
شده بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس وصیتی که يُوصِي بِهَا وصیت کرده شده است بدان
وحفص معلوم میخواند مدعا آنکه موصی میت است أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمت مورث
باشد آبَاؤُكُمْ پدران شما وَأَبْنَاؤُكُمْ وپسران شما لَا تَدْرُونَ نمیدانید شما أَيُّهُمْ که کدام
از ایشان أَقْرَبُ نزدیکتر ست وبکار آینده تر لَكُمْ مر شما را نَفْعًا از جهت منفعت یعنی
نمیدانید که از اصول وفروع ورثه کیست نفع رساننده تر بشما در دنیا بشفقت ودر آخرت بشفاعت
وچون حق تعالی باحوال وارث ومورث داناست پس قطع کرده سهام مواریث را وفرض کردانید
فَرِيضَةً فرض کردانیدنی مِنَ اللَّهِ ثابت از نزد خدای إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا
دانا بمراتب هر یک از ورثه حَكِيمًا حکم کننده در تقدیر سهام ایشان وَلَكُمْ ومر شما راست
شوهران نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ نیمه آنچه ترکه گذارند زنان شما إِنْ لَمْ يَكُنْ اگر نباشد لَهُنَّ
وَلَدٌ مر ان زنان فرزند خواه یکی خواه بیشتر خواه از شما وخواه غیر از شما خواه مذکر وخواه
مؤنث خواه صلبی خواه ولد ابن یا ولد ابن الابن هر چند پایان رود فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ پس اگر
آن زنان را فرزند باشد بهر وجه که بود فَلَكُمُ الرُّبُعُ پس شما را حصه چهار یک باشد مِمَّا تَرَكْنَ از انچه

بگذارند

بگذارند زوجات شما واین نصف یا ربع که حصه شماست بتوانید گرفت مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ
از پس وصیتی که زوجات شما يُوصِينَ بِهَا وصیت کرده باشند بدان أَوْ دَيْنٍ یا از پس قضای
وامی که در ذمه ایشان باشد وَلَهُنَّ الرُّبُعُ ومر زنانراست چهار یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از انچه شما بگذارید
خواه زن یکی باشد وخواه زیاده همه در ربع شریکند إِنْ لَمْ يَكُنْ اگر نباشد لَكُمْ وَلَدٌ شما را
فرزند خواه یکی وخواه زیاده خواه مذکر وخواه مؤنث خواه از ایشان وخواه از غیر ایشان
فَإِنْ كَانَ پس اگر باشد لَكُمْ وَلَدٌ شما را فرزند بهر وجه که بود فَلَهُنَّ الثُّمُنُ پس مر ان زنانراست
هشت یکی مِمَّا تَرَكْتُمْ از انچه شما گذاشته اید از اموال مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی
که تُوصُونَ بِهَا وصیت میکنید بدان أَوْ دَيْنٍ یا بعد از ادای دینی که در ذمه شما باشد
وَإِنْ كَانَ واگر باشد رَجُلٌ يُورَثُ مردی که از و میراث میگیرند كَلَالَةً کسی که والدین واولاد
ندارد أَوِ امْرَأَةٌ یا زنی بود کلاله وَلَهُ ومر این مرد را وزن نیز درین حکم داخلست أَخٌ برادری
مادری باشد أَوْ أُخْتٌ یا خواهری مادری فَلِكُلِّ وَاحِدٍ پس هر یکی را مِنْهُمَا ازین برادر وخواهر
السُّدُسُ شش یکی میراث رسد از میراث کلاله ومذکر درین صورت با مؤنث یکسانیست فَإِنْ
كَانُوا پس اگر باشند اولاد ام أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ بیشتر از برادری یا خواهری فَهُمْ پس ایشان
بتمامی خواه ذکور وخواه اناث یا مختلط از فریقین شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ انباز شده در سه یک
مال بی مزیة ذکور بر اناث واین میراث بدیشان میرسد مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ از پس انفاذ وصیتی
که بوقت مرگ يُوصَى بِهَا وصیت کرده شده است بدان أَوْ دَيْنٍ یا پس ادای دین غَيْرَ مُضَارٍّ
در حالتی که میت غیر زیان آرنده باشد بورثه در وصیت ودین ضرر در وصیت آنست که از ثلث
مال متجاوز باشد وزیان در دین آنکه اقرار کند بدین مر کسی را که در ذمه وی چیزی نداشته باشد وَصِيَّةً

مِنَ اللَّهِ ... از نزد خدای ... وَاللَّهُ عَلِيمٌ ...

بعقوبت عاصیان تعجیل نکنند و بتوبه کناه ایشان عفو نماید تِلْكَ آن احکامی که تقدیم یافت
در امور یتامی و مهمات و نکاح و قسمت مواریث حُدُودُ اللَّهِ اندازهای خداست از آن در نتوان
گذشت وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ و هر که فرمان برد خدای و رسول او را درین احکام يُدْخِلْهُ در آرد
خدای او را جَنَّاتٍ تَجْرِي در بوستانها که پیوسته میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر اشجار آن جویها
خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که داخلان درین جنات جاویدان باشند در آن وَذَٰلِكَ و این ادخال مطیعان
در بهشت بصفت خلود الْفَوْزُ الْعَظِيمُ رستکاری بزرکست وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ و هر که نافرمانی کند
خدای را وَرَسُولَهُ و رسول او را چون عیینه بن حصن فزاری که بمیراث زنان و کودکان راضی نشد
و گفت من میراث نمیدهم الا کسی را که بر پشت مرکب مقاتله تواند کرد حق تعالی آیه فرستاد که هر که فرمان
خدای و رسول او نبرد وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ و در گذرد از آن اندازها که در حلال و حرام و میراث
و سایر احکام مقرر شده يُدْخِلْهُ نَارًا خدای در آرد او را در آتش خَالِدًا فِيهَا در حالتی که جاوید
باشند در آن مذهب صحیح آنست که خلود بجهت استحلال محرمات بود وَلَهُ و مر آن عاصی
مستحل را باشد عَذَابٌ مُهِينٌ عذابی خوار کننده وَاللَّاتِي و آن زنان که از جهت متابعت هوای
نفس يَأْتِينَ الْفَاحِشَةَ و بیایند بفعل قبیح یعنی مرتکب آن شوند مِنْ نِسَائِكُمْ از زنان شما مراد
محصنانند یعنی شوهرداران اند فَاسْتَشْهِدُوا پس شما ای حکام شریعت طلب کواه کنید عَلَيْهِنَّ
بر فعل فاحشه ایشان زنان أَرْبَعَةً چهار مرد بالغ عاقل مِنْكُمْ از شما که مؤمنان باشند تا بر ایشان کواهی
دهند فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر آن چهار تن بزنا بر ایشان کواهی دهند فَأَمْسِكُوهُنَّ فِي الْبُيُوتِ پس نگاه
دارید این زنان را و بند کنید در خانها اصح آنست که در اول اسلام حکم عقوبت زنان زناکار بدینوجه بود
که ایشان را در خانها محبوس سازند حَتَّىٰ يَتَوَفَّاهُنَّ الْمَوْتُ تا وقتی که متوفی سازد ایشان را ملک الموت

یا استیفا

یا استیفای ارواح ایشان کند مرگ أَوْ يَجْعَلَ اللَّهُ یا کرداند خدای یعنی پیدا سازد لَهُنَّ سَبِيلًا برای
ایشان راهی یعنی حدی بتعیین کند که از حبس خلاص یابند و بعد از آن وحی فرود آمد و سید عالم صلعم
فرمود که فرا گیرید از من قد جعل الله لهن سبیلا صحابه متوجه شدند که آن راه کدامست خواجه فرمود که
الثیب بالثیب الرجم والبکر بالبکر مایة جلدة و تغریب پس بحکم این حدیث امساک چون منسوخ شد و
اشهاد و استشهاد باقی ماند وَاللَّذَانِ و آن دو کس یعنی مرد و زن که غیر محصن باشند يَأْتِيَانِهَا
بیایند بفاحشه مِنْكُمْ از شما که مسلمانان آزادید فَآذُوهُمَا پس برنجانید ایشان را بزبان و سرزنش
و ملامت کنید و ابن عباس فرمود که ایشان را بدست ایذا باید کرد فَإِنْ تَابَا پس اگر توبه کنند از آن فاحشه
وَأَصْلَحَا و کار خود را باصلاح آرند فَأَعْرِضُوا عَنْهُمَا پس شما روی بگردانید یعنی دست باز دارید از ایشان
این حکم نیز بحکم جلد و نفی منسوخ شده إِنَّ اللَّهَ كَانَ تَوَّابًا بدرستی که خدای هست توبه پذیرنده از بندگان
رَحِيمًا مهربان بر توبه کنندگان إِنَّمَا التَّوْبَةُ جز این نیست که قبول توبه عَلَى اللَّهِ بر خدا است نه بطریق وجوب
بلکه از روی وعده که خلف در آن متصور نیست و وعده قبول توبه لِلَّذِينَ برای کسانیست يَعْمَلُونَ
السُّوءَ بدی میکنند بِجَهَالَةٍ بنادانی و میاطی فرموده که کناه مؤمن بجهالت است نه از روی شک و عناد
و جحود و استکبار و میشاید که جهل یابند بعقوبت و ایشان بجهل عملهای بد میکنند ثُمَّ يَتُوبُونَ
پس باز گشت مینمایند بحق سبحانه مِنْ قَرِيبٍ از زمانی نزدیک یعنی پیش از حضور موت یا نظر بملک
الموت یا در زمان صحت یا پیش از آنکه دوستی آن کناه در دل متمکن کردد و اصح اقوال آنست
که زمان قریب پیش از غرغرت است و اگر بمقدار فواق ناقه باشد در تفسیر عین المعانی آورده که تائبی را که یک
نفس پیش از غرغره توبه کند ملائکه استحسان میگویند که چه زود آمدی و چه خوش مسارعت نمودی و مؤید
این قولست آنکه حضرت رسالت صلعم فرموده که ان الله یقبل التوبة عبده ما لم یغرغر بندگان گفته اند

چون حلول اجل و زمان نزول مرگ معلوم نیست پس هر نفسی را دم آخر تصور باید کرد و از رجوع
بحضرت او غافل نباید بود بیت غافل مشو ای عاصی و با درد و ندم باش هر دم دم آخر شمر و حاضر دم باش
فَأُولَٰئِكَ پس آن گروه که مدد توفیق یافته بعد از کناه توبه کنند يَتُوبُ اللَّهُ توبه دهد خدای و باز کردد
بعفو عَلَيْهِمْ بر ایشان وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا و هست خدای دانا بتوبه تائبان حَكِيمًا حکم کننده تا بر تائب
عقوبت نباشد وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ و نیست قبول توبه لِلَّذِينَ مر آنکسان را که بطریق اصرار يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ
بدیها میکنند حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ تا چون حاضر شود یعنی در رسد أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ یکی را از ایشان مرگ قَالَ
إِنِّي گوید بدرستی که من تُبْتُ الْآنَ توبه میکنم اکنون این سخن در شان منافقانست که توبه ایشان اسلام
باشد بحسب باطن و این صورت در وقت معاینه مرگ از ایشان مقبول نیست وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ
و نه توبه مقبول است مر آنکسان را که بمیرند وَهُمْ كُفَّارٌ و حال آنکه ایشان کافران باشند یعنی در وقت نزوع
روح از هیچ کافر و منافق ایمان قبول نیست زیرا که ایمان یأس است و آن سود نمیدارد فی سورة المؤمن
فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمَانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنَا أُولَٰئِكَ آن گروه که منافق باشند و آنها که بکفر بمیرند أَعْتَدْنَا
لَهُمْ آماده ساخته ایم برای ایشان در آخرت عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک که تخفیف و انقطاع نداشته
باشد آورده اند که رسم جاهلیت چنان بود که یکی که وفات کردی و زوجه او باز ماندی پسر متوفی که
از زنی دیگر بودی یا کسی از اقربا که استحقاق میراث داشتی بوقت مصیبت جامه بر آن زن انداختی
و او را بدین عمل در تصرف خود آوردی پس که برخواستی بهمان کابین که متوفی مقرر کرده بود او را بنکاح
آوردی و الا بشوهری دادی و مهر معجل او خود تصرف کردی یا او را از تزویج منع کرده محبوس
داشتی تا هر چه میراث که از متوفی بدو رسیده بودی بدین کس گذاشتی یا بمردی و میراث او این کس
ببردی و اگر آن زن قبل از القاء ثوب بر وی با اهل خود پیوستی وارث زوج متوفی را ابد و دست نبودی

ودراول

و در اول اسلام همین قانون رعایت کردندی تا بوقتی که ابو قیس انصاری وفات کرد و زنی کبیشه
نام از او ماند پسر ابو قیس که از زنی دیگر داشت کبیشه را بتحت تصرف در آورده با او معیشتی بطریق
مناره آغاز نهاد و غرضش آنکه هر چه دارد بدو دهد کبیشه صورت حال در حضرت رسالت صلعم عرض کرد
حضرت فرمود که بخانه باز گردید و پای اضطرار در دامن اصطبار کش تا از حضرت رب العزة چه فرمان
رسد کبیشه باز گردید و بعضی دیگر از زنان مدینه که بدان مبتلا بودند روی بدرگاه نبوت پناه آورده گفتند
یا رسول الله کلنا کهیئة کبیشة ما هم بدستور کبیشه جام زهر آلود این بلیه نوشیده ایم و لباس محنت
طراز این قضیه پوشیده حق سبحانه از روی رأفت این آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مؤمنان
لَا يَحِلُّ لَكُمْ روا نیست شما را أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ آنکه میراث گیرید زنان را كَرْهًا از روی ناباییست و کراهیت
ایشان بقید میراث گرفتن دلالت بر آن نمیکند که بطوع و رغبت ایشان ایشان را میراث توان گرفت
بجهت آنکه تخصیص شی بذکر دلالت بر نفی ما عدا نمیکند که کقوله تعالی وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ
إِمْلَاقٍ چه قتل در وقت عدم خشیه هم جایز نیست وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ و منع مکنید این زنان را از تزویج
و گفته اند خطاب با مردانی است که از زن خود بتنگ آمده برای آنکه از مهر خود درگذرند ایشان را
در خانه باز میداشتند حق سبحانه میفرماید که زنان را محبوس مسازید و باز مدارید لِتَذْهَبُوا برای آنکه
ببرید بِبَعْضِ مَا آتَيْتُمُوهُنَّ بعضی را از آنچه بایشان داده اید از مهر إِلَّا أَنْ يَأْتِينَ مگر آنکه بیایند بفاحشة
مُبَيِّنَةٍ بعملی زشت روشن کرده شده بشهود عدول و حفص بکسر یا خواند یعنی فاحشه روشن کننده
حال ایشان را و فاحشه درین آیه نشوز است یعنی چون سر باز زنند از صحبت مرد ایشان را روا بود که از وی
خلع طلبد و گفته اند فاحشه زناست و حد آن در جاهلیت یا در بدایت اسلام استرداد صداق
زانیه بود و حالا این حکم منسوخ است وَعَاشِرُوهُنَّ و زندگانی کنید با زنانی که مرتکب فواحش نشده اند

بالمعروف بنیکوئی در قول و فعل و نفقه و سکنی یا بیاموزید ایشانرا احکام و آداب شریعت که هیچ نیکوئی به از آن نیست فان کرهتموهن پس اگر ایشانرا نخواهید صبر کنید بران فعسی ان تکرهوا شیئا
پس شاید اگر شما کاره باشید چیزیرا و یجعل الله و بگرداند خدای و بدید آرد برای شما فیه در آن چیز مکروه خیرا کثیرا نیکوئی فراوان یعنی ثواب عظیم و تحمل مکاره و ان اردتم و اگر خواهید شما بواسطه
کراهت از صحبت زوجات بی وقوع نشوز و فاحشه از ایشان استبدال زوج طلب بدل کردن
زنی مکان زوج بجای زنی دیگر و آتیتم و داده باشید احدیهن یکی از ایشانرا که داعیه طلاق
او دارید قنطارا مال بسیار بجهت کابین فلا تأخذوا پس فرا مگیرید منه از آنچه بدو داده اید
شیئا چیزی نه اندک نه بسیار أتأخذونه آیا میگیرید چیزی از آن زن بهتانا ناحق باطل و ستم و اثما
مبینا و حرامی ظاهر و گناهی هویدا بهتانرا در قول باطل نیز استعمال میکنند و معنی بهتان درین
آیه آنست که شوهر مهری از برای زن فرض نکرده و این بهتان صریح است و کیف و چگونه و بکدام
وجه جهت تأخذونه وا میستانید مال را از زنان و قد أفضى و حال آنکه رسیده است بعضکم الى
بعض بعضی از شما ببرخی دیگر افضا یعنی مباشرت و أخذن و فرا گرفته اند آن زنان منکم از شما
در وقت عقد میثاقا غلیظا پیمانی محکم و عهدی استوار که آن کلمه نکاح است نحو ایجاب و قبول
و در حدیث آمده که استحللتم فروجهن بکلمة الله آورده اند که جمعی از جاهلان زمان جاهلیت ازواج
آبا خود را نکاح میکرده اند حق تعالی ازین عمل نهی فرموده گفت و لا تنکحوا و زنی مخواهید و بنکاح در میارید
ما نکح آباؤکم آنرا که بخواسته اند پدران شما من النساء از زنان و بنکاح در آورده الا ما قد سلف مگر
آنچه گذشته است پیش از تحریم که آن معفو عنه است انه بدرستی که نکاح زن پدر که آن بود از قبل از نهی و هست
بعد از تحریم فاحشة عملی زشت و نا پسندیده و مقتا و مبغوض خدای و مومنات این نزد اشراف عرب

ملا

مکروه و مبغوض میبوده و فرزندی را که از زن پدر متولد شدی مقتی میگفته اند یعنی دشمن
داشته شده و ساء سبیلا و بد راهی که این راهست گفته اند مراتب قبح سه است یکی قبح عقلی
و فاحشه اشارت بدانست دوم قبح شرعی و مقت عبارت ازانست سیم عرفی و ساء سبیلا
مشتمل بدانست علیکم حرام کرده بر شما امهاتکم نکاح مادران شما و این امومة عمومی دارد هر
زنی که نسب مرد بوی راجع شود بولادت خواه از جهت ذکور چون مادر پدر و پدر پدر
هر چند بالا رود و خواه از طرف اناث چون مادر مادر و مادر او هر چند باشد حکم مادر دارد
در تحریم و بناتکم و دختران شما و این نیز عام است هر زنی که نسب او بمرد باز گردد جهت اولاد
ذکور و اناث بیک وجه یا زیاده در بنات داخلست و أخواتکم و خواهران شما هر زنی که با مرد
در صلبی بوده باشد یا در رحمی گذشته او خواهر اوست پس خواهر عام باشد پدری و یا مادری
و پدر و مادری را و عماتکم و خواهران پدر شما هر زنی که با پدر کسی یا پدر پدر او هر چند بالا
رود در صلبی بود یا در رحمی مرور نموده عمه انکس است و اینجا نیز طرق ثلثه متصور است یعنی
پدری یا مادری یا مادر پدری و خالاتکم خواهران مادران شما هر زنی که با مادر کسی یا ما
مادر تا آنجا که برسد در صلبی استقرار داشته یا در رحمی گذشته خاله انکس است و وقوع آن
بوجوه مذکوره امکان دارد و بنات الأخ و دختران برادر بهر وجه اخوت ثابت شود
از وجوه ثلثه و بنات اولاد ایشان و اولاد اولاد ایشان چندانکه دور شوند همان حکم دارند
و بنات الأخت و دختران خواهران هر وجه که اختیه متحقق باید و این نیز متناول بنات
اخت اند و أمهاتکم و حرام کرده اند بر شما مادران اللاتی أرضعنکم آنانی که شما را شیر داده اند
مرضعه را مادر میگوید از برای حرمت ایشان پس زنی که شیر داده باشد شوهر آن زن را که
بشیر او از وجه یا ام ولد او رضاع واقع شود همه ام و أخواتکم من الرضاعة و خواهر شما

از جهت شیر خوردن امام اعظم و امام مالک بر آنند که حکم رضاع باندک و بسیار از شیر خوردن
ثابت است و مذهب شافعی و احمد بکثرت از پنج بار شیر خوردن متفرق حکم رضاع ثابت میشود
و أمهات نسائکم و مادران زنان شما و جدات منکوحه از قبل پدر و مادر به نسبت و رضاع همین
حکم دارد و ربائبکم و دختران زنان شما اللاتی فی حجورکم آن دختران که در تربیت شما پرورش میابند
و شرط در خدمت ایشان آن است که متولد شده باشند من نسائکم اللاتی آن زنانی که دخلتم
بهن شما با ایشان دخول کرده باشید فان لم تکونوا پس اگر نباشید تنها که بخلوت دخلتم
بهن در آمده با ایشان این دخول کنایت از مباشرت فلا جناح علیکم پس هیچ گناه نیست
بر شما در نکاح ربائب و حلائل أبنائکم و دیگر از محرمات زنان پسران شما اند الذین من أصلابکم
آن پسران که از پشتهای شما باشند چون حضرت رسالت صلعم زینب را بعد از آن که زید بن حارثه
که پسر خوانده بود طلاق داده و بعقد نکاح در آورده مشرکان آغاز سرزنش کردند که زن پسر خود را است
این آیه فرود آمد که حلیله پسر صلبی حرام است نه زن کسی که او را پسر خوانده باشند و أن تجمعوا
و دیگر حرام است بر شما آنکه جمع کنید بین الأختین میان دو خواهر در یک نکاح الا ما قد سلف مگر آنچه
از پیش گذشته یعنی قبل از نهی و تحریم که آن معفو عنه است و برخی از مفسران بر آنند که مراد از
ما قد سلف آنست که یعقوب على نبینا و علیه السلام جمع کرده بود میان دو خواهر لیا مادر یهودا
و راحیل مادر یوسف عم و در دین وی حلال بوده ان الله کان بدرستی که خدای هست غفورا
آمرزنده کار آنکسان از اهل ایمان که در زمان جاهلیت این عمل کرده اند رحیما مهربان بر کسی که
این عمل بجا آورده اند بعد از آن توبه کرده تا مرا در معنی این دو اسم مفلسان بی بضاعت را سرمایه
تمامست سرمایه عاصیان ببازار امید غفران تو و رحمت بی غایت تست و المحصنات من
النساء و حرام کرده شد بر شما شوهرداران از زنان الا ما ملکت مگر آنچه مالک آن شده است أیمانکم

دستهای شما

دستهای شما ابو سعید خدری رضی الله عنه نقل میکند که در حرب خیبر از غنایم اوطاس مالی
بقیاس باهل جهاد رسید و از جمله زنانی که شوهران ایشانرا بجنب و نسب می شناختیم بقید اسیری
ما در آمدند و چون حرمت زنان شوهردار ما را معلوم شده بود در حل و حرمت اسیران متردد
گشتیم و ایشانرا اگر چه ملک یمین بودند از قبیل محصنات میشمردیم بعد از عرض حال بحضرت رسالت صلعم
این آیه نازل شد که زنان کفار اگر چه شوهر دارند اما چون بسبب ملک یمین شما شدند تصرف در ایشان
حلال است بشرط اخراج ایشان از دار الحرب بی ازواج ایشان و این قول امام اعظم است و باقی ائمه
بمجرد سبی ایشانرا حلال میدانند کتاب الله ملازم باشید و فرض خدا را در باب مناکحات یا مصدر
موکد است یعنی آنکه نوشت خدای نوشتنی علیکم بر شما از محرمات و أحل لکم و حلال کرد اند بر شما را
حفص مجهول میخواند و معنی آنست که حلال کرده شد بر شما ما وراء ذلکم آنچه غیر از محرمات مذکوره است
و بحدیث نیز محرمات ثابت شده چون نکاح مراة بر عمه او و خاله او و بر خواهرزاده و برادرزاده او
و نکاح مطلقه ثلثه بی تحلیل و نکاح معتده و نکاح امه بر آزاد و تزوج بخامسه و نکاح ملاعنه و تفاصیل
اینها در کتب فقه مذکور است و چون حق سبحانه بیان حلال و حرام فرموده پس روا باشد شما را أن
تبتغوا آنکه بطلبید زنانی را که غیر محرم باشند یعنی بنکاح در آرید و کابین کنید بأموالکم بمالهای خود
محصنین در حالتی که بان تزوج متعفف باشید یعنی خود را بان نکاح در پناه آرید غیر مسافحین و
نباشید زنا کنندگان فما استمتعتم پس هر که بر خورداری یافته اید به بر و منهن از زنان بسبب نکاح
فآتوهن پس بدهید ایشانرا أجورهن مهرهای ایشان فریضة مقرر کرده و مفروض ساخته جهت
مهر در مقابله استمتاع است و لا جناح علیکم و هیچ گناهی و وبالی نیست بر شما که ازواج و زوجات شده
فیما تراضیتم در آنچه از یکدیگر راضی شوید به بان چیز من بعد الفریضة از پس آن مهری که فرض شده

باشد در زمان عقد یعنی آنچه زن ابرا کند از مهر و مرد در عوض آن بوی چیزی دهد یا زن از مهر کم
کند و مرد زیاده سازد و گفته اند تراضی در نفقه است یا در صحبت و مفارقت إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا بدرستی
که خدای هست دانا بمصالح بندگان حَكِيمًا محکم کار در مهمات نکاح ایشان وَمَن لَّمْ يَسْتَطِعْ و هر که
استطاعت نیست مِنكُمْ از شما از روی توانائی و توانگری طَوْلًا أَن يَنكِحَ الْمُحْصَنَاتِ الْمُؤْمِنَاتِ آنکه
نکاح در آرد زنان آزاد کرد اینده را فَمِن مَّا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُم پس باید که بخواهد برخی آنچه مالک آنست
دستهای شما مِّن فَتَيَاتِكُمُ الْمُؤْمِنَاتِ از کنیزان شما که گرویدگانند وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است
بِإِيمَانِكُم بگرویدن شما و بتفاضلی که در میان شما باشد در ایمان بَعْضُكُم برخی از شما که عبید و اماء اند
مِّن بَعْضٍ از برخی دیگرند یعنی همه مشترکید در ایمان شما از یکدیگرید در نسب و پدر همه شما آدم است ع
فَانكِحُوهُنَّ پس بخواهید کنیزکان را بِإِذْنِ أَهْلِهِنَّ بدستوری خداوند ایشان مملوک دیگری اند وَ
آتُوهُنَّ و بدهید بکنیزان نکاح کرده أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان بِالْمَعْرُوفِ به نیکوئی یعنی بی مکاس
و مضایقه و دادن مهر ایشان هم مالکان ایشان باید مُحْصَنَاتٍ در حالتی که این کنیزان نکاح دارنده
فروج خود باشند غَيْرَ مُسَافِحَاتٍ نه زناکنندگان باشکار وَلَا مُتَّخِذَاتِ أَخْدَانٍ و نه فراگیرندگان
دوستان به پنهانی فَإِذَا أُحْصِنَّ پس آن هنگام که ایشان نگاه دارند فروج خود را از حرام بسبب
تزویج و حصن بصیغه مجهول خوانده و معنی آنست که جواری شوهر کرده شدند فَإِنْ أَتَيْنَ بِفَاحِشَةٍ
پس اگر بیایند بزنا فَعَلَيْهِنَّ پس بر ایشان لازم بود نِصْفُ مَا عَلَى الْمُحْصَنَاتِ نیمه آنچه لازم است
بر زنان آزاد بی شوهر مِنَ الْعَذَابِ از حدی که خدای مقرر کرده حد زن آزاد بی شوهر صد تازیانه است
از کنیزان پنجاه تازیانه باشد و زن آزاد را تغریب عام است و امام شافعی میگوید تغریب کنیزکان نصف
عام باشد و امام اعظم فرموده که میان جلد و نفی جمع نکنند مگر برای سیاست و همه مذاهب در زنای
عبید و اماء رجم نیست ذَٰلِكَ آن نکاح کنیزکان لِمَنْ خَشِيَ الْعَنَتَ برای کسی است که ترسد از رنج

بحث

سخت یعنی از مشقت آنکه در زنا افتد مِنكُمْ از شما که عزب باشید وَأَن تَصْبِرُوا و اگر صبر کنید از نکاح کنیزان
خَيْرٌ لَّكُمْ بهتر است مر شما را و با احتیاط نزدیکتر در صیانت و از خود از بندگی وَاللَّهُ غَفُورٌ و خدای
آمرزنده است مر کسی را که صبر نتواند کرد از نکاح اما رَّحِيمٌ مهربانست برخصت دادن بدکان در آن
يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای لِيُبَيِّنَ لَكُمْ آنکه بیان کند برای شما احکام حلال و حرام وَيَهْدِيَكُمْ و راه نماید
شما را سُنَنَ الَّذِينَ راههای آنکسان که بودند مِن قَبْلِكُمْ پیش از شما مراد دین ابراهیم و اسمعیل ع
یا روش پیشینیان وَيَتُوبَ عَلَيْكُمْ و باز گردد بر شما بتسهیل اثقال و رفع احمال و تخفیف احکام و غفران
آثام وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدا داناست بمصلحت شما در آنچه فرماید حَكِيمٌ درست کار و راست گفتار است
در هر چه حکم کند وَاللَّهُ يُرِيدُ و خدای میخواهد أَن يَتُوبَ عَلَيْكُمْ آنکه شما را توبه دهد یا دلالت
کند بچیزی که سبب توبه شما گردد وَيُرِيدُ الَّذِينَ و میخواهند آنانکه از سر غفلت یا از روی عناد يَتَّبِعُونَ
الشَّهَوَاتِ پی روی میکنند آرزوهای نفس را أَن تَمِيلُوا آنکه میل کنید شما از راه راست مَيْلًا
عَظِيمًا میل کردنی بزرگ چون آیه تحریم خواهرزاده و برادرزاده نازل شد یهودان اعراض کردند که نکاح
دختر عمه و دختر خاله حلال است با آنکه خاله و عمه حرامست خواهرزاده چرا حرام باشد بدین شبهه
خواستند که اهل اسلام را بجانب باطل میل دهند این آیه نازل شد که خدای میخواهد که شما را توبه دهد
و جهودان میخواهند که شما را منحرف سازند يُرِيدُ اللَّهُ میخواهد خدای أَن يُخَفِّفَ آنکه سبک گرداند
عَنكُمْ از شما در احکام نکاح بر وجهی که سبکبار شوید شیخ ماتریدی رحمه الله فرموده که مراد تخفیف است
در اثقال عبادات و توبه از جنایات و ترک استیصال بعقوبت بخلاف امم ماضیه که ایشان را اغلال
و آصار بسیار بوده وَخُلِقَ الْإِنسَانُ و آفریده شده است انسان ضَعِيفًا ناتوان و عاجز از کشیدن
بار تکلیف بروی سبک کردیم و گفته اند ضعف آدمی آنست که از ماء مهین آفریده شده است قال الله تعالی

خَلَقَكُم مِّن ضَعْفٍ یا ضعیف در بیم زنان و قوت آنکه خود را از میل بدیشان باز دارد یا در شدت
و ضرا و محنت شکیبا نیست محققان گفته اند که بدین حق سبحانه از غایت مهربانی که با بنده دارد
او را بضعف و ناتوانی موسوم ساخته تا اگر در طاعت تقصیری نماید یا بسبب متابعت آرزوی
نفس نقضی در حال او پدید آید صفت ضعیفی که بر صفحه حال او کشیده شد زبان اعتذار بگشاید و تسمیه
او بظلوم و جهول هم ازین مقوله است بیت من آن ظلوم جهولم که اولم گفتی ٭ چه آید از ضعفای کریم و
از جهال يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم مخورید مالهای یکدیگر را بَيْنَكُم
در میان یکدیگر بِالْبَاطِلِ بآنچه حلال نباشد در شریعت چون غصب و ربا و قمار و خیانت و هر عقد یا
فاسد یا سوگند دروغ یا بدعوی باطل و گواه زور و القصه بناحق در اموال یکدیگر تصرف مکنید إِلَّا أَن
تَكُونَ مگر آنکه باشد جهت تصرف تِجَارَةً بازرگانی و بیعی صادر عَن تَرَاضٍ مِّنكُمْ از خشنودی و خوشدلی
هر یک از شما که متعاقد آیند وَلَا تَقْتُلُوا أَنفُسَكُمْ و مکشید بناحق و ناروا نفسهای خود را یعنی اهل دین
خود را چه همه مومنان از روی حقیقت یکی اند که المؤمنون کنفس واحده یا نفس خود را مکشید و هلاک
مسازید چنانچه جهال از بت پرستان هند خود را از برای بت قربان میکنند یا خود را در مهالک و مخاطرات
میفکنید یا ارتکاب کاری مکنید که مودی قتل شما شود و اهل تحقیق گفته اند مکشید نفس خود را با ارتکاب
ذنوب یا بخوردن مال حرام یا بمتابعت هوای او یا بمباشرت اعمالی که موجب سخط رب است إِنَّ اللَّهَ
كَانَ بِكُمْ بدرستی که خدای هست بشما ای امت محمد صلعم رَحِيمًا مهربان و امر و نهی که میفرماید از غایت
رحمتست وَمَن يَفْعَلْ ذَٰلِكَ و هر که بکند و بعمل در آرد منهیات مذکوره را عُدْوَانًا از روی تعدی و تجاوز
از حد وَظُلْمًا و از روی ستم و بیدادی فَسَوْفَ نُصْلِيهِ پس زود باشد که در آریم او را نَارًا در آتشی
مراد آتش دوزخ است وَكَانَ ذَٰلِكَ و هست این در آوردن بآتش عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خدای سهل و آسان
إِن تَجْتَنِبُوا اگر یکطرف شوید و پهلو تهی کنید یعنی بپرهیزید كَبَائِرَ مَا تُنْهَوْنَ از گناهان بزرگ که نهی

کرده

کرده شده اید عَنْهُ از آن نُكَفِّرْ در گذرانیم و عفو کنیم عَنكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ از شما گناهان بزرگ که نهی کرده شده اید
خورد شما را از نمازی تا نمازی و از جمعه تا جمعه و از رمضانی تا رمضانی وَنُدْخِلْكُم و در آریم شما را
مُّدْخَلًا كَرِيمًا در موضع بزرگ و شریف که آن بهشت است ملخص آیه آنست که هر که از کبائر پرهیز کند
صغائر او معفو شود نه بر سبیل وجوب بلکه بطریق جواز چه میشاید که حق سبحانه از کبائر عفو کند
و بر صغائر مواخذه نماید یا بر عکس علما را در کبائر اختلافست بعضی بر آنند که هر گناهی که خدای تعالی
از آن نهی کرده کبیره است و گفته اند هر چه ختم آن بآتش باشد چنانچه یدخله نارا یا بغضب و لعنت مانند
وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ یا بعذاب و نکال چنانچه وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ آن کبیره است و غیر آن را از گناهان صغیره
گویند و در انوار فرموده که اقرب اقاویل بتحقیق رسیده آنست که کبیره گناهیست که شارع بدان حدی ترتیب
ساخته یا در باب او وعیدی بتصریح وارد گشته یا حرمت او بدلیل قطعی ثابت شده در تاویلات کاشفی
مذکور است که بپرهیزید از کبائر که اثبات غیر است در وجود و اقرار بوجود غیر سیئات شما را عفو کنیم یعنی
تلوینات ظهور نفس و قلب را محو گردانیم چه بعد از ظهور نور توحید صفات ایشان را ثباتی نباشد و در
آریم شما را بمدخل کریم که حضرت جمع است بیت تا یکی در تفرقه سوزی چو شمع ٭ غرقه شود در لجه دریای جمع
در لوایح فرموده که تفرقه عبارت از آنست که دل را بواسطه تعلق باموری متعدده پراکنده سازی و جمعیت
آنکه از همه بمشاهده واحد پردازی بیت چون تفرقه دلست حاصل ز همه ٭ دل را بیکی سپار و بگسل ز همه
در اسباب نزول آورده که ام سلمه رضی الله عنها بعرض حضرت رسالت صلعم رسانید که مردان شرف جهاد دارند و زنان
از آن مثوبه محرومند و رجال با وجود احراز غنایم و قوت تحصیل مکاسب دو برابر نسا از مال میراث
میبرند و زنان با ضعف حال و کثرت احتیاج نصف نصیب مردان گرفته را حسرت می بردند کاش ما را
در دایره رجولیت دخل بودی تا از ثواب جهاد و نصیب میراث بهره مند میشدیم آیه آمد که وَلَا تَتَمَنَّوْا
و آرزو مبرید مَا فَضَّلَ اللَّهُ آن چیز را که خدای تعالی افزونی داد بِهِ بآن چیز از امور مالی و جاهی بَعْضَكُمْ برخی را
از شما که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ بر برخی دیگر که زنانند لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ و زنان را نیز بهره ایست مِّمَّا اكْتَسَبُوا

از ثواب آنچه کسب کرده اند چون جهاد و سایر اعمال خیر وَلِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ و زنان را نیز بهره ایست مقرر
مِمَّا اكْتَسَبْنَ از ثواب آنچه تعلق بعمل ایشان دارد چون عفت و طاعت ازواج پس چون
هر یک نصیبی معلوم و سهمی مفروض دارند آرزوی بهره دیگری مبرید وَاسْأَلُوا اللَّهَ و بخواهید از خدای
و طلب کنید مِنْ فَضْلِهِ از کرم و بخشش او تا مراد شما بر آرد إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست بِكُلِّ
شَيْءٍ عَلِيمًا بهمه چیز دانا و چون معلوم شد که وی داناست پس هر چه دهد و بهر که دهد چنان
باید و چنان شاید کرمعلس و کرتوانکرت کرداند او مصلحت تو از تو به میداند در زمان جاهلیت
فرزندان اجنبی را پسر خود میخواندند و در میراث داخل سایر ورثه میشد حق سبحانه از آن نهی کرده
وَلِكُلٍّ و برای هر یک از شما جَعَلْنَا آفریدیم مَوَالِيَ عصبه و میراث خواران تا احراز نصیب خود
کنند مِمَّا تَرَكَ الْوَالِدَانِ از آنچه باز گذارند مادر و پدر وَالْأَقْرَبُونَ و خویشاوندان نزدیک و دیگر
رسم بود که با یکدیگر معاقده میکردند و رسم مخالفه و معاهده در میان می آوردند و هر یک از متعاقدین
میگفت حرب حربی و سلمک سلمی دوست تو دوست من و دشمن تو دشمن من توازمن میراث بری
و من از تو تو عاقله من باشی و من عاقله تو و این سخنان را سوکند مؤکد میساختند و حلف راسدس
از میراث حلیف مقرر بود چون آیه میراث نازل شد یکی از اصحاب گفت یا رسول الله جمعی از ما حلفا
دارند که با خذ میراث از یکدیگر پیمان بسته اند حکم الهی در باب میراث فرود و هیچ جا سخن معاقده مذکور
نشد این آیه نازل شد که وَالَّذِينَ عَقَدَتْ و آنکسان که در مخالفت بسته اند أَيْمَانُكُمْ دستهای شما بسناد
معاقده بایدی بر طریق مجاز است و سبب درین اسناد آنکه متحالفون بوقت بیعت دستهای
یکدیگر گرفتندی فَآتُوهُمْ پس بدهید مر ایشان را نَصِيبَهُمْ بهره ایشان که سدس میراث است و حکم این
ایه و آیه أُولُو الْأَرْحَامِ منسوخ گشت إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیزها
از عهود و مواثیق و مخالفات شَهِيدًا گواه آورده که حبیبه زوجه سعد بن الربیع رضی الله عنه با جمیله
زوجه ثابت بن قیس طریق نشوز پیش گرفته با شوهر مراجعه بسیار کرد و شوهر از غایت اضطراب

طایحه

طپانچه بر روی زده او شکایت پیش پدر برد و باتفاق پدر بملازمت حضرت رسالت صلعم رفته قصه
گذشته را بموقف عرض رسانیدند و آن حضرت بقصاص بر شوهر وی حکم فرمود پدر و دختر متوجه طلب
قصاص شده روی بدر مسجد نهادند و جبرئیل آیه آورد الرِّجَالُ قَوَّامُونَ مردان کارگذارانند و تسلط
یافته عَلَى النِّسَاءِ بر زنان و قایم بامور معیشت ایشان حضرت رسالت صلعم پدر و دختر را آواز داد
و دختر را آواز داد که باز گردید که ما کاری خواستیم و خدا کاری خواست وَالَّذِي أَرَادَ اللَّهُ خَيْرًا
و مفهوم آیه تفضیل مرد است بر زنان چه مردان ادب کننده و کار فرماینده زنانند بِمَا فَضَّلَ اللَّهُ
به سبب آن چیز که تفضیل کرد خدای و افزونی داد بَعْضَهُمْ بعضی از ایشان را که مردانند عَلَىٰ بَعْضٍ
بر بعضی دیگر که زنانند و تفضیل مردان بکمال عقل و علم و وفور حدس و فهم است بجهاد و بکمال صوم
و صلوة و جمعة و جماعات و اذان و خطبه و اعتکاف و نماز عید و نماز جنازه و شهادة در حدود
و قصاص و زیادتی میراث و امثال و آنکه انبیا و ائمه از مردانند از همه فضایل اکمل و اشرف است
وَبِمَا أَنْفَقُوا و دیگر فضیلت دادند مردان را بر زنان بسبب آن چیزی که نفقه میکنند بر ایشان مِنْ
أَمْوَالِهِمْ از اموالهای خویش چه مهر و چه در نفقه فَالصَّالِحَاتُ پس زنان شایسته حال
قَانِتَاتٌ فرمان برندگانند مر خدا را یا قیام کنندگان بحقوق ازواج حَافِظَاتٌ لِلْغَيْبِ نگاه
دارندگان مر غیبت ازواج را یعنی حفظ ازواج رعایت کنند در عفت و عصمت بِمَا حَفِظَ اللَّهُ
بانکه نگاه داشت خدای مر ایشان را وَاللَّاتِي و آن زنانی که تَخَافُونَ میترسید نُشُوزَهُنَّ نافرمانی
و تسلط ایشان را فَعِظُوهُنَّ پس پند گوئید ایشان را بکلماتی که دلهای ایشان نرم کند یا تعلیم دهید
ایشان را و آگاه کنید از تعظیم حقوق ازواج وَاهْجُرُوهُنَّ و ببرید از ایشان فِي الْمَضَاجِعِ در خوابگاهها
یعنی با ایشان در یک جامه خواب مباشید یا پشت بر ایشان کنید وَاضْرِبُوهُنَّ و بزنید ایشان را زدنی

که مجروح نشود و نشکند و هیچ عضو را زشت نکرداند و عظ نزدیک خوف نشوز است و هجر هنگام ظهور
نشوز و ضرب بوقت تکرار نشوز فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ پس اگر فرمان برند شما را و از آنچه مکروه طبع شماست
باز آیند فَلَا تَبْغُوا پس مطلبید عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا بر ایشان راه بیداری إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که هست خدای
عَلِيًّا برتر از آنکه بظلم بر بندگان راضی شود كَبِيرًا بزرگتر از آنکه مظلوم را فرو گذارد وَإِنْ خِفْتُمْ و اگر دانستید
شما ای حکام شرع یا اولیاء زوجین شِقَاقَ بَيْنِهِمَا ناسازگاری و خلاف میان مرد و زن فَابْعَثُوا پس
برانگیزانید از برای تحقیق نشوز حَكَمًا داوری که حکم کند مِنْ أَهْلِهِ از کسان شوهر تا ما فی الضمیر مرد را
از رغبت بزن و نفرت از و معلوم کند و حَكَمًا و میانجی دیگر که صلاحیت حکومت داشته باشد
مِنْ أَهْلِهَا از قبیله و اقربای زن تا آن نیز مکنون خاطر زن را از طلب صحبت و میل فرقت بدانند إِنْ يُرِيدَا
اگر خواهند حکمین إِصْلَاحًا باصلاح آوردن کار زوجین يُوَفِّقِ اللَّهُ کارسازی کند خدای بَيْنَهُمَا میان
زن و شوهر إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَلِيمًا دانا و مصالح زوجین خَبِيرًا آگاه از مقاصد
حکمین وَاعْبُدُوا اللَّهَ و بپرستید خدای را وَلَا تُشْرِكُوا و انباز مگیرید بِهِ شَيْئًا بوی چیزی را از صنم و غیر آن
وَبِالْوَالِدَيْنِ و نیکوئی کنید با پدر و مادر إِحْسَانًا نیکوئی کردنی بقول و فعل وَبِذِي الْقُرْبَىٰ و با خویشان
بصله رحم وَالْيَتَامَىٰ و با یتیمان بدلنوازی و کارسازی وَالْمَسَاكِينِ و با درویشان بصدقات و کوره
وَالْجَارِ ذِي الْقُرْبَىٰ و با همسایه خویشاوند بشفقت و مرحمت وَالْجَارِ الْجُنُبِ و با همسایه بیگانه اجنبی که
اکر خویشی ندارد یا همسایه کار و حد جوار تا چهل سرای مقرر کرده اند و مطلقا حق همسایگان را
خبر باشد بر ایشان و دفع ضرر از ایشان و در صحیح مسلم بروایت انس رضی الله عنه وارد شده که
لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ عَبْدٌ لَا يَأْمَنُ جَارُهُ بَوَائِقَهُ امام قشیری قدس سره فرموده که همسایه جار دار تو مستحق
آنست که با او احسان کنی حق همسایه نفس را که دل است بطریق اولی که فرو نگذاری و خاطر متفرقه
و خیالات ردیه را از وی بازداری و با همسایه دل که روح است نیکوئی نمای و او را از مساکنت یا نامان ملو

وبجاورت

و مجاورت با موضع فرمانی و همسایه روح را که سر است از غیبت مواطن شهودات و مجالی تجلیات
منع فرمائی مانع شوی و از سزاوار تر آنکه از سر و هو معکم غافل گردی و یقین دانی که رب هم همسایه و همنشین و
همره هم اوست باد لق گدا و اطلس شه هم اوست در انجمن فرق و نهانخانه جمع بالله هم اوست
ثم بالله هم اوست وَالصَّاحِبِ بِالْجَنْبِ دیگر نیکوئی کنید با همنشین و هم صحبت و صاحب کشاف فرموده که
مراد مصاحبت و این میتواند بود که رفیق سفر باشد یا شریک در تعلم و آموختن حرفه یا هم نشین در مسجد
و مجلس و غیر آن و نیکوئی با او رعایت حق صحبت است و بنای آن بر مهربانی باشد وَابْنِ السَّبِيلِ و با
رهگذریان و مهمانان وَمَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ و با بندگان و پرستاران که در دست تصرف شمااند إِنَّ اللَّهَ
بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ دوست نمیدارد مَنْ كَانَ هر کرا باشد مُخْتَالًا خرامنده متکبر که ننگ دارد از
والدین و اقارب و همسایگان و مهمانان و بندگان و با ایشان نیکوئی نکند فَخُورًا نازنده خود ستاینده که نه
حقوق الهی مودتی سازد و نه باحسان با خلق پردازد الَّذِينَ يَبْخَلُونَ و دوست ندارد خدای آنانرا که
بخل میورزند آورده اند که جمعی از یهود انصار را از روی نصیحت میگفتند مال خود را بر این مردم یعنی
حضرت پیغمبر صلعم و یاران مهاجر او نفقه مکنید که اندک زمانی را فرو مانده و محتاج گردید و مآل کار او
معلوم نیست که بکجا خواهد کشید این آیه نازل شد که خدای دوست نمیدارد که خود بخیل اند وَيَأْمُرُونَ
النَّاسَ و امر میکنند مردمان را بِالْبُخْلِ بخیلی وَيَكْتُمُونَ و میپوشند از خلق مَا آتَاهُمُ اللَّهُ آنچه خدای
بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از نعمت خویش یا مراد نعت و صفت حضرت رسالت صلعم که حق تعالی
بدیشان عطا کرده بود در توریة و آنرا میپوشیدند وَأَعْتَدْنَا و آماده کردیم لِلْكَافِرِينَ برای یهود که عطای
الهی یا نعت حضرت رسالت پناهی را میپوشند عَذَابًا مُهِينًا عذابی خوار کننده که عذاب دوزخست وَالَّذِينَ
و برای آنکه نیز بعداوت حضرت رسول صلعم يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ نفقه میکنند مالهای خود را رِئَاءَ النَّاسِ
برای دیدن مردمان و ملاحظه ناموس و ایشان مشرکان مکه بودند که بدشمنی آنحضرت صلعم لشکرها جمع

میکردند و مالهای خود خرج ایشان مینمودند با منافقان که انفاق ایشان مبنی بر ریا و سمعه بود یا در صفت
یهود میگوید که بر قوم خود از جهود اعراض و اعواض نفقه میکنند وَلَا يُؤْمِنُونَ و نگرویدند و نمیگروند از روی حقیقت
بِاللَّهِ بخدای وَلَا بِالْيَوْمِ الْآخِرِ و نه بروز بازپسین که قیامتست وَمَنْ يَكُنِ الشَّيْطَانُ و هر که باشد دیو او را
یعنی ابلیس لَهُ قَرِينًا پس بد مقارنی که اوست در دنیا و هر آینه در
آخرت نیز با او خواهد بود قال الله تعالی فَسَاءَ قَرِينًا حکیم الهی نظم هر که اینجا که قرین تو اوست آن سرا نیز همنشین
تو اوست دوستی جو که جان بیفزاید در دو عالم ترا بکار آید دیو را همنشین خویش مکن نفس بد را قرین
خویش مکن وَمَاذَا عَلَيْهِمْ و چه چیز بودی بر کافران و چه زیان داشتی مر ایشان را لَوْ آمَنُوا بِاللَّهِ و اگر
ایمان آوردندی بخدای وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قیامت و جزای اعمال را تصدیق کردندی وَأَنْفَقُوا و بیرون
کردندی حق خدا را بی غرض و ریا مِمَّا رَزَقَهُمُ اللَّهُ از آنچه داده است خدای بدیشان وَكَانَ اللَّهُ و خدای
هست بِهِمْ بر ایشان و اقوال و افعال ایشان عَلِيمًا دانا و جزا و اجور آنها خواهد داد إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ
بدرستی که خدای ستم نکند مِثْقَالَ ذَرَّةٍ هم سنگ ذره در وزن که ذره چیزیست که بشعاع آفتاب از روزنه
درافتد و در هوا ظاهر گردد و او را چندان وزنی نبود حقیقت این سخن مبالغه است در نفی ظلم یعنی
از ثواب معین هم سنگ ذره کم نخواهد بود و نه بر عقاب مقرر بوزن ذره خواهد افزود و اصح آنست
که در عمل کافر و منافق بمقدار ذره ظلم واقع نشود وَإِنْ تَكُ و اگر باشد مثقال ذره حَسَنَةً نیکی در دیوان
بنده مومن يُضَاعِفْهَا ثواب او را افزوده گرداند تو بر تو وَيُؤْتِ و بدهد او را زاید بر ثواب عمل مِنْ لَدُنْهُ
از نزدیک خود بفضل و رحمت بی استحقاق اکنس أَجْرًا عَظِيمًا عطایی بزرگ و بی اندازه اجر اعطا
گفت صحبت انکه تابع آنست و من بدبران فَكَيْفَ پس چگونه خواهد بود حال کفره و ظلمه إِذَا
جِئْنَا وقتی که بیاریم مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ از هر گروهی از امم گذشته بِشَهِيدٍ گواهی که آن پیغمبر ایشان
خواهد بود و بر افعال و اقوال امت خود گواهی خواهد داد وَجِئْنَا بِكَ و بیاریم ترا ای محمد صلعم

عل

عَلَىٰ هَٰؤُلَاءِ بر این گروه است تو شَهِيدًا گواه تا اقامت شهادت کنی بر ایمان مومنان در لطایف قشیری مذکور است
که چون پیغمبر را صلعم شفیع است ساخته اند شهید امة نیز میسازند و مقرر است که شهادت بنوعی ادا
خواهد کرد که مجال شفاعت باقی ماند يَوْمَئِذٍ آن روز که واقع شود در وی گواهی انبیا و آن روز قیامت است
يَوَدُّ الَّذِينَ دوست دارند آنانکه کافر شده اند بخدای وَعَصَوُا الرَّسُولَ و نافرمانی کردند رسول وی را
لَوْ تُسَوَّىٰ اگر راست کرده شود بِهِمُ الْأَرْضُ بدیشان یعنی دفن کنند ایشان را چون مردگان و مبعوث نکنند
یا کنایتست از آنکه ایشان آرزومند اند که خاک شوند چون زمین بخاک راست شود وَلَا يَكْتُمُونَ اللَّهَ و [illegible]
یعنی قادر نباشند بر آنکه از خدای بپوشند حَدِيثًا سخنی را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید
بخدای و رسول لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ گرد نماز مگردید وَأَنْتُمْ سُكَارَىٰ و حال آنکه شما مستان باشید از خمر و سایر
مسکرات این نهی از عین نماز نیست چه آن عبادتیست مامور بها بلکه نهی است از اکتساب سکر که
مانع است از ادای عبادت روزی جمعی از صحابه در خانه عبدالرحمن بن عوف شرب خمر که در آن وقت
مباح بود اشتغال داشتند و در زمان سراندازی و بیهوشی صدای اذان شام باسماع صحابه کرام رسیده
بنماز برخواستند و امام ایشان از غایت سکر در سوره کافرون حرف لا را در چهار موضع که مثبت است
حذف نمود این آیه نازل شد که در وقت غلبه سکر بنماز نزدیک مشوید حَتَّىٰ تَعْلَمُوا تا وقتی که بدانید مَا تَقُولُونَ
آنچه برا که در نماز میخوانید محققان میگویند خطاب میکنند بسوی قومی و جماعتی که بقدر ایمان شهودی
بر صحیفه جان دارند که نزدیک مشوید بنماز یعنی در مسجد جامع دل وقتی که مستان باشید از سکر غفلت
و شهوة تا زمانی که از مستی هوا هشیار شده دانید که چه میگوئید و بشناسید که سخن با که میگوئید المصلی
يُنَاجِي رَبَّهُ نظم ای که در هستی مستی مانده دایما در خودپرستی مانده بر سر ایوان وحدت کی رسی چون تو
در زندان پستی مانده وَلَا جُنُبًا یعنی نزدیک مشوید بنماز در حالتی که جنب باشید و محتاج غسل إِلَّا عَابِرِي
سَبِيلٍ مگر آنکه روندگان باشید در راه یعنی مسافر باشید و با شما آب نبود در آن محل به تیمم نماز توانید گذارد

دیگر هیچ وجه روا باشد در جنابت نماز گذاردن حَتَّىٰ تَغْتَسِلُوا تا وقتی که غسل کنید و بعضی گفته اند مراد
از صلوة موضع آنست یعنی جنب در مسجد میایید مگر آنکه راه بران باشد وَإِنْ كُنْتُمْ و اگر باشید در وقت
جنابت مَرْضَىٰ بیماران مراد بیماری آنست که در آن از استعمال آب ترسند أَوْ عَلَىٰ سَفَرٍ یا باشید در سفر أَوْ
جَاءَ أَحَدٌ مِنْكُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای محدث شده باشید بخروج خارجی از احد السبیلین
أَوْ لَامَسْتُمُ النِّسَاءَ یا بسوده باشید زنان را شافعی بر آنست که چون بعضی از بدن مرد ملاحق بدن زن
شود از غیر محارم و اجنبیه صغیره وضوی لامس و ملموس هر دو منتقض میشود و مالک و حنبل و احمد
رحمهم الله بر آنند که لمس بشهوت وضو میشکند و بغیر شهوت ناقض نیست و امام اعظم مباشرة فاحشه را
که تماس فرجین است بی حائلی و انتشار آلت ناقض وضو میداند و بر هر تقدیر چون جنب باشید یا بیمار
یا مسافر یا محدث بلمس و غیره فَلَمْ تَجِدُوا مَاءً پس نیابید آب را فَتَيَمَّمُوا پس قصد کنید صَعِيدًا طَيِّبًا
خاک پاک را حکم تیمم در یکی از غزوات نازل شده و اشهر غزوه بنی المصطلق است که سپاه اسلام در
منزلی بی آب فرود آمده بودند و پیش از صبح عزیمت رحلت داشتند تا وقت نماز خود را بآب رسانند و
قضا را عقد عایشه گم شد و عزیمت فقدان آن در توقف افتاده تا روز شد و مردم بعضی محدث و بعضی جنب
بودند شکایت آن حکایت نزدیک صدیق بردند و او بخیمه درآمد دید که حضرت رسالت صلعم سر در کنار وی
نهاده صدیق زبان بطعنه صدیقه بگشاد و بسر انگشتان نیز طعنه بر تهیگاه او زد ناگاه سید عالم صلعم بیدار شد
و بر مضمون حال و ملال اصحاب اطلاع یافته متوجه عالم غیب گشت و مقارن توجه آنحضرت جبرئیل امین
در رسید و حکم آورد که چون آب نیابید فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا قصد کنید چیزی را از اجزاء ارض که پاک
باشد و دست بران زنید فَامْسَحُوا پس مسح کنید دست خود را بِوُجُوهِكُمْ بتمام روهای خویش وَأَيْدِيكُمْ
و بسایید دستهای خود را بدان تا مرفق إِنَّ اللَّهَ كَانَ بدرستی که خدای هست عَفُوًّا درگذرنده از شما و تخفیف
کننده غَفُورًا آمرزنده کسانی را که تیمم کنند أَلَمْ تَرَ آیا نمی بینی و نمی نگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنانکه داده اند

ایشانرا

ایشانرا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از علم توریة يَشْتَرُونَ الضَّلَالَةَ میخرند گمراهی را یعنی بدل میکنند هدایت را
بضلالت و هدایت ایشان آن بود که بعث و صفت حضرت مصطفی صلعم عارف بودند و ضلالت آنکه بعد از
بعث آنحضرت انکار وی نمودند وَيُرِيدُونَ و میخواهند این گمراهان از روی حسد و عداوت أَنْ تَضِلُّوا
السَّبِيلَ آنکه شما نیز ای مومنان راه گم کنید وَاللَّهُ أَعْلَمُ و خدای داناتر است بِأَعْدَائِكُمْ بدشمنان شما که یهودند
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ و بس است خدای نَصِيرًا یاری دهنده شما بر دشمنان مِنَ الَّذِينَ هَادُوا بعضی از کسانی که بدین
یهود متدین شده اند يُحَرِّفُونَ الْكَلِمَ میگردانند کلمها را و تغییر میدهند عَنْ مَوَاضِعِهِ از اماکن آن مراد از تحریف
نعت پیغمبر است صلعم یا تاویل کلمات توریة بر وفق رای و طبع خود یا کتمان آیه رجم یا تغییر کلام پیغمبر صلعم
آورده اند که زمره از یهود بملازمت آن حضرت صلعم می آمدند و جواب آنحضرت را از امری که سوال کرده بودند بقبول
تلقی مینمودند و از مجلس ایشان منصرف شده همان کلمات متبرکه ایشان را منحرف میساختند لاجرم پرده از روی
ایشان برداشته فرمود که دشمنان یهودی سخنان ترا که حبیب منی از مواضع آن تحریف میکنند وَيَقُولُونَ
و میگویند سَمِعْنَا شنیدیم قول ترا وَعَصَيْنَا و نافرمانی کردیم امر ترا لفظ عصینا آشکارا میگفتند از روی عناد
و در تفسیر گوید اظهار اطعنا و اضمار عصینا میکردند و حقیقت آنست که زبان مقال ایشان سمعنا میگفته
و لسان حال ایشان بعصینا ناطق بوده و دیگر میگفتند وَاسْمَعْ غَيْرَ مُسْمَعٍ بشنو در حالتی که غیر شنوده شده
باشی این کلمه ذو وجهین است رویی در مدح دارد و رویی در ذم وجه مدح آنست که اسماع دشنام داده نشده باشد
پس معنی کلمه اینست که دشنام داده و شنونده مکروهی نباشی و بر این تقدیر دعا له باشد و وجه ذم چنانکه بنحو
است که اسماع شنوانیدن بود میگویند بشنو غیر شنوانیده شده یعنی اصم و این دعا علیه باشد یهود وجه
مدح را پرده نفاق میساختند و مطمح نظر ایشان وجه مذمت بوده و دیگر میگفتند وَرَاعِنَا و این کلمه نیز
محتمل الوجهین است وجه مدحش آنکه از مراعات باشد یعنی نگاه دار مارا و در ما بنگر و وجه ذمش آنکه
از رعونت و حمق بود و مراد یهود نسبت رعونت بوده بر آن حضرت صلعم و گفته اند یهود اشباع میکردند

وراعنا میگفتند یعنی ای شبان ما تعریض میکردند آنحضرت عم برای غنم و بر هر تقدیری این کلمه میگفتند
لَیًّا بِأَلْسِنَتِهِمْ در حالت گردانیدن و پیچانیدن سخن بزبانهای خود یعنی معنی که مراعاتست بلغت عرب انرا
برعونت رد میکنند بزبان خود یا لسان عرب را از فصاحت او می پیچانند و بطریق ملحی راعنا میگویند
و بآن ذم آنحضرت را میخواهند وَطَعْنًا فِي الدِّينِ و قدح و طعن در دین اسلام یعنی دینی که پیغمبر او بشبانی
منسوب بود آن چه دین خواهد بود و حال آنکه ایشان بشبانی حضرت موسی عم معترف بودند وَلَوْ أَنَّهُمْ
قَالُوا و اگر ایشان گفتندی سَمِعْنَا شنیدیم سخن ترا وَأَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا وَاسْمَعْ و بشنو سخن ما را وَ
انْظُرْنَا و در ما نگاه کن لَكَانَ هر آینه این گفتار بودی خَيْرًا لَهُمْ بهتر مر ایشانرا از استهزای سید انام عم
و طعن در دین اسلام وَأَقْوَمَ و راست تر بودی یعنی ایشان وَلَكِنْ لَعَنَهُمُ اللَّهُ براند است خدای تعم ایشانرا
و از رحمت خود دور کرده بِكُفْرِهِمْ بسبب کفر ایشان و مجازات بران فَلَا يُؤْمِنُونَ پس نمیگروند ایشان إِلَّا
قَلِيلًا مگر گرویدنی اندک یعنی ضعیف که معتد به از ایشان چون ابن سلام و اصحاب او رضی الله عنهم در اکثر تفاسیر
آورده است که حضرت رسالت صلعم احبار یهود را چون ابن صوریا و کعب بن اسد را طلبید و گفت یا معشر
الیهود از خدای بترسید و قدم در دایره اسلام نهید چه من سوگند میخورم بخدای که شما میدانید که من آن
کلام و احکام که از خالق انام بشما آورده ام حق است و شما را در توریة از حال من خبر داده اند و بر ایمان بمن
میثاق فرا گرفته ایشان از روی عناد گفتند ما نه ترا میدانیم و نه از نعت تو و صفت قرآن خبر داریم آیه
آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ ای کسانی که شما را کتاب داده اند یعنی توریة آمِنُوا تصدیق کنید و بگروید
بِمَا نَزَّلْنَا بانچه فرو فرستاده ایم بر بنده خود و آن قرآنست مُصَدِّقًا در حالتی که باور دارنده و تصدیق کننده است
لِمَا مَعَكُمْ مر آنچیزیرا که با شماست یا آنکه مطابق کتاب توریة است در اصول دین پس بگروید بان مِنْ
قَبْلِ أَنْ نَطْمِسَ پیش از آنکه محو کنیم وُجُوهًا روبهارا یعنی صورها از هیئت سازیم تا اثر ابرو و چشم و بینی و لب
و دهن برو نماند فَنَرُدَّهَا پس بازگردانیم آنرا و بهار عَلَىٰ أَدْبَارِهَا بر هیئت قفاهای آن یعنی بکلی دور ان صورت

پس سر همه لیسازیم یا اشباح مصوره را برچهره چون انف و حاجب و عین محو کنیم و بر قفا مثبت سازیم تا روی
ایشان بر قفا باشد و در تیسیر آورده که ایدی و ارجل و بطون و ظهور ایشان در مواضع خویش ثابت باشد
و روبهای ایشان بر پس سر باشد و این هیأتیست در غایت زشتی و رسوائی أَوْ نَلْعَنَهُمْ یا برانیم ایشانرا که
اصحاب وجوهند از رحمت خود یا مسخ سازیم كَمَا لَعَنَّا همچنانچه براندیم یا مسخ کردانیدیم أَصْحَابَ السَّبْتِ یاران
روز شنبه را یعنی آنانکه از فرمان خدای سر بپیچیدند و روز شنبه بصید ماهی اشتغال کردند وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ
و هست فرمان خدای یا وعید او مَفْعُولًا بودنی و هر آینه خواهد بود إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که خدای
نمی آمرزد أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرند بدو و شریک گیرند در عبادت او وَيَغْفِرُ و بیامرزد مَا دُونَ ذَٰلِكَ
آن گناهانی که غیر از شرک بود لِمَنْ يَشَاءُ مر آنکس را که خواهد از روی تفضل و احسان نه بوسیله عبادت
و عرفان امام زاهد فرموده که می آمرزد قبل العذاب هر کرا خواهد و بعد از عذاب جمیع عصاة را خواهد آمرزید
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ و هر که شرک آرد بخدای و انباز گیرد با او فَقَدِ افْتَرَىٰ پس بدرستی که افترا کرده باشد و بافته
إِثْمًا عَظِيمًا دروغی بزرگ را که بدان مستحق عذاب بزرگ گردد و چون مضمون این آیه که شرک معفو نیست یهود را
که عبده عجل و پرستنده عزیر بودند وعیدی و تهدیدی عظیم حاصل شد از روی انکار در آمده گفتند ما مشرک
نیستیم بلکه خود را از خواص بارگاه عزت و مقربان درگاه محبت میدانیم پدران ما مالکان نبوت و سالکان
مسالک فتوت بوده اند و ما بر مسوالات ایشان معزز و مکرمیم حق سبحانه ستایشهای ایشان نپسندید و فرمود
أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ آیا نمیدانی و نمینگری بدیده بصیرت بسوی آنانکه از روی مفاخرت يُزَكُّونَ می ستایند
و ثنا میگویند أَنْفُسَهُمْ نفسهای خود را باین که نَحْنُ أَبْنَاءُ اللَّهِ وَأَحِبَّاؤُهُ یا بپاکیزگی و بی گناهی بسبب هذه
چنانچه منقولست که بحری بن عمران و نعمان اوفی و مرحب بن زید اطفال خود را بحضرت رسالت صلعم آوردند
و گفتند این کودکان را هیچ گناهی هست حضرت فرمود که نی ایشانرا گناهی نیست گفتند ایشان سوگند یاد کردند
بخدای موسی که ما نیز در بیگناهی مثل ایشانیم زیرا که گناهان شب ما را بروز در بیگاه رانند و خطیات روز ما را

بشب محو میکنند حق تعم فرمود که تزکیه شما شما را اعتباری ندارد بَلِ اللَّهُ بلکه خدای تعم يُزَكِّي مَنْ يَشَاءُ پاکی یاد
کند یا بستاید هر که خواهد و مستحق آن داند وَلَا يُظْلَمُونَ و این گروه که خود را بنا حق تزکیه میکنند ستم رسیده
نخواهند شد فَتِيلًا بمقدار آن رشته ضعیف که در میان دانه خرما باشد یا بقدر فتیله از وسخ که میان دو انگشت
پدید آید مراد آنست که عقوبت تزکیه خود خواهند کشید و نقصانی بپاداش و مکافات ایشان نخواهد رسید
انْظُرْ بنگر در یهودان که از روی عناد كَيْفَ يَفْتَرُونَ چگونه افترا میکنند و می بندند عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ
بر خدای دروغ را که یعنی گناه روز و شب ما را می آمرزند وَكَفَىٰ بِهِ و بسنده است آن افترا و دروغ ایشانرا
إِثْمًا مُبِينًا گناهی ظاهر که بر هیچکس پوشیده نماند آورده اند که چون حکم الهی باجلای بنی نضیر صادر شد جمعی
از ایشان چون حیی بن اخطب و سلام بن مشکم و کنانة بن ابی الحقیق در خیبر متوطن شدند و بعد از مدتی
با جمعی از اشراف قوم بمکه رفتند و ابوسفیان و اتباع او را بر محاربه با حضرت پیغمبر صلعم و اصحاب او تحریص
کردند و با یکجا کس از بطون قریش بمسجد الحرام در آمده و در پس استار حرم سینها بدیوار خانه باز چسبانیده
بایمان غلاظ بر حرب و جدال اهل اسلام سوگند یاد کردند و خاطر ازین مهم فارغ ساخته بمعاشرت نشستند
و درین مجلس بعضی از قریش از روسای اهل کتاب پرسیدند که طریقه ما که زایران حرم را میزبانی میکنیم و کعبه را
معمور میداریم و صله رحم بجای آوریم و بعبادت اصنام بطریق آبای کرام خود مشغول میباشیم بهدایت
اقربست یا دین محمد صلعم که درین وقت احداث کرده و بدعت را سنت نام نهاده و دین پدران ما را بد میداند
و ما را کافر و جاحد میخواند یهود بعد از استماع این سخنان گفتند دین شما حق تر است و آیین شما بالنسق تر
ابوسفیان گفت ما را اعتقاد شما وقتی اعتماد خواهیم کرد و تبان ما را سجده کنید یهودان جبت و طاغوت را
که بتان قریش بودند سجده کردند حق سبحانه از معانده و مکابره و کفر و زندقه ایشان خبر میدهد و میفرماید
أَلَمْ تَرَ آیا نمیدانی و نمینگری إِلَى الَّذِينَ أُوتُوا بسوی آنکه داده اند ایشانرا نَصِيبًا مِنَ الْكِتَابِ بهره از
توریة که بواسطه عداوه مسلمانان يُؤْمِنُونَ میگروند بِالْجِبْتِ وَالطَّاغُوتِ بدین دو بت که قریش راست

و گفته اند جبت سحر است و یهود ازان معتقد بودند و طاغوت شیطان و ایشان متابعت وی مینمودند
و نزد محققان جبت نفس اماره است و طاغوت آرزوهای او وَيَقُولُونَ و میگویند این یهودان
لِلَّذِينَ كَفَرُوا در حق کافران و برای ایشان که از روی اجتهاد هَٰؤُلَاءِ این گروه کفار قریش أَهْدَىٰ
هادی تر اند مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا از آنها که ایمان آورده اند یعنی پیغمبر و اصحاب وی سَبِيلًا از جهت راه یعنی
راه یافته تر اند أُولَٰئِكَ آن گروه متعنت و متعصب الَّذِينَ آنکسانند که بجواری لَعَنَهُمُ اللَّهُ دور کرده است
خدای ایشانرا از رحمت خود وَمَنْ يَلْعَنِ اللَّهُ و هر که را خدای براند و دور سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهُ پس نیابی
تو مر ورا نَصِيرًا یاری که دفع عذاب کند از وی أَمْ لَهُمْ ایشانرا است یعنی جهودانرا نَصِيبٌ مِنَ الْمُلْكِ
بهره از پادشاهی استفهامست بر سبیل انکار زعم یهود آن بود که ایشان ملک و نبوت از غیر خود سزاوار
ترند و بدین سبب از متابعت عرب ننگ میداشتند و میگفتند آخر منصب حکم داری و حکم گذاری با خواهد
رسید حق تعم فرمود که ایشانرا از ملک بهره نیست و اگر بفرض از ملک و مال بهره مند شوند فَإِذًا پس آن هنگام
لَا يُؤْتُونَ النَّاسَ ندهند مردمانرا یا پیغمبر و اصحاب او را نَقِيرًا بان مقدار گوی که بر پشت دانه خرما است
و این مبالغه است در بخل ایشان که در وقت پادشاهی با فقیری بنقیری مضایقه دارند بهنگام تنگدستی
و درویشی پیدا است که چه چیز بکسی دهند أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ بلکه حسد میبرند بر مردمان یعنی قبایل
عرب عَلَىٰ مَا آتَاهُمُ اللَّهُ بدانچه خدای بدیشان داده است مِنْ فَضْلِهِ از فضل خود که آن بعثت حضرت
پیغمبر است صلعم از ایشان و گفته اند مراد از ناس حضرت رسالت صلعم و عرب جمع را بر واحدی اطلاق
میکنند که جامع باشد آن مقدار خصال خیر را که جمع نشود الا در بسیاری از مردمان کقوله تعالی إِنَّ
إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً و مراد از فضل نبوت باشد و کتاب و اعزاز دین و بعضی گفته اند فضل آنست که حق
سبحانه مباح گردانید او را جمع میان بیشتر از چهار زن و یهود برین حال حسد می بردند و طعنه
میزدند که او اگر پیغمبر بودی این همه زن نخواستی و بکار ایشان نپرداختی حضرت عزت فرمود که اگر حسد الشأن

هر پیغمبر بواسطهٔ نبوت و کتابست پس باید که بر پیغمبران صاحب حسد برند چه این صورت مخصوص بدان حضرت
نیست فَقَدْ آتَیْنَا بدرستی که ما عطا کردیم آلَ اِبْرٰهِیمَ اولاد ابرهیم را که موسی و داود و عیسی اند علیهم السلم الْکِتَابَ
یعنی توریة و زبور و انجیل وَالْحِکْمَةَ و علم حلال و حرام وَآتَیْنَاهُمْ و دادیم ایشانرا با وجود نبوت مُلْکًا عَظِیمًا
پادشاهی بزرگ چنانچه یوسف و داود و سلیمان ع داشتند و گویند ملک عظیم کثرت ازواجست چنانچه
بصحت رسیده که داود صد زن داشته و سلیمان هزار و درین سخن تعریضی بیهودست که اگر حسد شما بمحمد
صلعم بواسطهٔ کثرت ازواجست پس داود و سلیمان ع بحسد سزاوارترند و در تیسیر آورده که مراد از آل ابرهیم
محمد است صلعم و از کتاب قران و از حکمت شرایع و از ملک عظیم دوام شریعت تا قیامت یا تا ابد بلا یکه فَمِنْهُمْ
پس از یهود مَنْ آمَنَ کس بود که ایمان آورده به حدیث آل ابرهیم یا بمحمد صلعم وَمِنْهُمْ و از ایشان مَنْ صَدَّ کس هست
که اعراض کرد عَنْهُ از خبر انبیا در باب نسا و تصدیق نکرد آنرا یا روی از متابعت پیغمبر بگردانید وَکَفیٰ بِجَهَنَّمَ
و بسنده است دوزخ سَعِیرًا آتش افروخته برای عذاب کافران اِنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا بدرستی که آنکسان که حق را
پوشیده اند کافر شده اند بِآیَاتِنَا بدلایل وحدت یا ایات قرآن یا معجزات پیغمبر صلعم سَوْفَ نُصْلِیهِمْ زود باشد که درآریم
ایشانرا نَارًا در آتشی و چه آتشی کُلَّمَا نَضِجَتْ هرگاه که پخته شود یا بسوزد جُلُودُهُمْ پوستهای ایشان تا
بَدَّلْنَاهُمْ بدل کنیم برای ایشان جُلُودًا غَیْرَهَا پوستها غیر آنکه پخته و سوخته شده و این تبدیل در هر ساعتی
صد بار باشد از حسن بصری رحمه الله منقولست که در هر شبانروزی هفتاد هزار بار و تبدیل جلود بر سبیل تحقیق
آنست که احتراق از آن ببرند و بحال اول باز آرند پس این تبدیل وصفست نه تبدیل عین و تجدید این حالت
بجهت احساس عذابست یعنی هر زمان پوست ایشانرا تازه میسازند لِیَذُوقُوا الْعَذَابَ تا بچشند عذاب
و آن چشیدن عذاب دایم باشد اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که خدای هست عَزِیزًا غالب که کسی او را از تعذیب کفار
منع نتواند کرد حَکِیمًا دانا در عقوبت دوزخیان بر وفق حکمت وَالَّذِینَ آمَنُوا و آنانکه گرویده اند بخدا و رسول
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و بجا آورده اند طاعتها بر وفق فرمان سَنُدْخِلُهُمْ زود باشد که درآریم ایشانرا جَنَّاتٍ

تَجْرِی بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ از زیر درختان یا در تحت مساکن ایشان جویها
خَالِدِینَ فِیهَا در حالتی که جاویدان باشند این مومنان در آن اَبَدًا همیشه یعنی زمانی که او را آخر
نباشد لَهُمْ فِیهَا مر بهشتیانرا باشد در آن بوستانها اَزْوَاجٌ مُطَهَّرَةٌ زنان پاکیزه از حیض و نفاس
بلکه از جمیع اقذار و ادناس وَنُدْخِلُهُمْ و درآریم ایشانرا ظِلًّا ظَلِیلًا در سایه پاینده که آفتاب
اثر زایل نکند چون در بلاد عرب حرارت بسیار میباشد و سایه را اعظم اسباب راحات میدانند
پس ظلا ظلیلا کنایتست از آسایش و آرامش و بدین نکته مندفع میشود سخن کسی که میگوید چون
در بهشت آفتاب نیست که بحرارت او متاذی شوند پس ظل چه باشد و فایده او چیست و نزد محققان
ظلا ظلیلا اشارتست بکفایت الهی و عنایت پادشاهیست که همیشه بر مفارق بهشتیان مبسوط خواهد
بود و آن سایه از زوال مبراست و از نقص انتقال معراست مثنوی این سایهاز والید برند در عاقبت
در سایه گریز که او راز وال نیست اِنَّ اللّٰهَ یَأْمُرُکُمْ بدرستی که خدای میفرماید شما را اَنْ تُؤَدُّوا الْاَمَانَاتِ
آنکه ادا کنید امانتهارا اِلیٰ اَهْلِهَا با اهل رسالت صلعم در روز فتح مکه فرمود تا کلید خانه از عثمان
بن طلحه طلبیدند و کلید پیش مادر او بود عثمان بنزد مادر رفت و مادر کلید بوی نمیداد
و میگفت که اگر از شما بگیرند باز بشما نخواهند داد و کلید کعبه از عهد عبد الدار بطریق ارث بما
رسیده و عثمان مبالغه میکرد و مادر ابا مینمود و حضرت در مسجد الحرام انتظار میکشید آخر الامر
بعضی از صحابه باواز بلند گفتند ای عثمان بیرون آی که انتظار حضرت از حد میگذرد مادر او بوی
داد تو بستانی بهتر که بیم و عدی بگیرند پس عثمان مفتاح برداشته و بنزد آن حضرت آورد و آن
سرور دست مبارک دراز کرد تا از وی بستاند عباس برخواست که یا رسول الله چنانچه سقایهٔ زمزم
بمن تفویض فرموده مر حجابت خانه نیز بمن ارزانی دار عثمان بعد از استماع این سخن دست باز کشید
و حضرت صلعم فرمود که ای عثمان کلید بمن ده و دست پیش آورد و عباس همان سخن اعاده کرد عثمان خواست که
دست باز کشد حضرت صلعم گفت که اگر بخدای و رسول ایمان داری مفتاح خانه بمن ده عثمان گفت اینک

بامانة الله القصه حضرت رسالت صلعم بعد از آنکه از خانه بیرون آمد و مفتاح بدست وی بود
امیر المومنین علی ع پیش آمد و گفت یا رسول الله منصب حجابت باهل بیت عطا فرمای چنانچه از
سقایهٔ زمزم بدیشان داده فی الحال جبرئیل ع باین آیه نازل شد و حضرت ع فرمود یا علی من شما را
کاری فرمایم که از آن نفعی بمردم رسد نه آنکه گمان برند که نفع از مردم بشما خواهد رسید پس عثمان را طلبید
و گفت خذوها یا بنی طلحة خالدة تالدة لا ینزعها الا ظالم پس عثمان ملازمت حضرت صلعم اختیار
فرموده کلید برادر خود شیبه داد و تا امروز مفتاح کعبه در دست آن قوم است و اگرچه حکم
ادای امانت درین قضیه مخصوصه نازل شده اما تمام امانت درین حکم داخلست در بحر الحقایق آورده
که ذکر امانت بعد از ایراد ظلا ظلیلا که وجود حقیقی است دلالت بران دارد که امانت عبارت از مجاری
باشد چون وجود اظلال بنسبت با آفتاب پس همچنانچه وجود ظل امانت آفتاب است و در وقتی
که آفتاب جلوه کنان تجلی نموده باشعه عالم افروز از افق طالع شده بزبان حال میگوید اَدُّوا الْاَمَانَاتِ
اِلیٰ اَهْلِهَا چگونه ظلال مضمحل و متلاشی میگردد و اثر ایشان بکلی محو میشود بر همین منوال چون شعاع خورشید
وجود حقیقی عز عن التغیر از افق غنای ذاتی که وَاللّٰهُ غَنِیٌّ عَنِ الْعَالَمِینَ طلوع نماید امانات وجودات
ظلیه با هل آن باز میگردد و سر لِمَنِ الْمُلْکُ الْیَوْمَ لِلّٰهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ بظهور می آید نظم چند رها از پی
او نهند ملک ملک اوست ملک او را دهند خصم هر شر آمد و هر نو بر او کُلُّ شَیْءٍ هَالِکٌ اِلَّا وَجْهَهُ
وَاِذَا حَکَمْتُمْ و دیگر امر میکند که چون خواهید که حکم کنید بَیْنَ النَّاسِ میان مردمان اَنْ تَحْکُمُوا بِالْعَدْلِ
آنکه حکم کنید براستی اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای نِعِمَّا یَعِظُکُمْ بِهِ نیکو چیزیست که شما را بدان پند میدهد
یعنی ادای امانات و عدل در حکومات اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بتحقیق که خدای هست سَمِیعًا شنوا بقول
عثمان که گفت بگیر بامانت بَصِیرًا بینا برد مفتاح بوی یَا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا ای گروه گرویدگان اَطِیعُوا
اللّٰهَ فرمان برید خدای را در فریضها وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کنید در سنتها وَاُولِی
الْاَمْرِ مِنْکُمْ و اطاعت کنید امرا را از شما که امیر مسلمانند و حضرت رسالت صلعم در عهد خود تعیین میفرمود

چنانچه در اسباب نزول هست که حضرت خیر البریة خالد ولید را بسریهٔ امیر کرد و عمار یاسر را با وی فرستاد
جمعی که حال از قاصد ایشان بود خبر یافته بگریختند و یکی از ایشان که مسلمان بود پیش عمار آمده گفت
مردم قبیله من فرار نمودند و من باستظهار ایمان بمنزل خود مانده ام اگر اسلام مرا دستگیری خواهد
کرد باشم والا پای بگریز در راه نهاده سر خود گیرم عمار او را امان داد او بنابر فرمودهٔ وی در خانه
خود ساکن شد خالد بامداد لشکر را بغارت و تاراج آن قبیله امر کرد و غیر از مستامن کسی را نیافت
پس او را اسیر و عیال او را دستگیر کرده نزد خالد آوردند عمار فرمود که او مسلمانست و من خود
در امان خالد گفت از ادب دور مینماید که کسی با وجود امیر لشکر بی مشاورت و اجازت او کسی را امان
دهد گفت و گوی میان خالد و عمار بسیار شد و بجناب نبوت مآب آمده صورت حال بعرض رسانیدند
سید عالم صلعم امان عمار را برقرار گذاشت و نهی فرمود از آنکه غیر امیر کسی را امان دهد و این آیه نازل
شد که وَاُولِی الْاَمْرِ مِنْکُمْ فرمان برید اولی الامر یعنی امرا سرایا ثعلبی در تفسیر خود آورده که اولی الامر
ابوبکر و عمر که وزیر صدق بوده اند و اشارة اقتدوا باللذین من بعدی در شان ایشان نازل شده ابوبکر
وراق گفته که مراد خلفای اربعه اند و مجموع صحابه نیز گفته اند یا فقها و علما یا ارباب عقول و رای و نزد
عرفا اولوا الامر مشایخند و پیران طریقت که بترتیب اهل سلوک اشتغال مینمایند و ملک را فرمان برداری
ایشان لازم است مثنوی هر که سر بر خط فرمان دلیری ننهد کی میسر شودش روی براه آوردن هر که خواهد
که بسر منزل مقصود رسد بایدش پیروی راه نمای کردن فَاِنْ تَنَازَعْتُمْ پس اگر خلاف کنید فِی شَیْءٍ
در چیزی از امور دین فَرُدُّوهُ اِلَی اللّٰهِ پس باز گردانید آنرا بکتاب خدای وَالرَّسُولِ و رجوع کنید با رسول
در زمان حیات و بسنت آن حضرت بعد از وفات اِنْ کُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی اخلاص تُؤْمِنُونَ
بِاللّٰهِ می گروید بخدا وَالْیَوْمِ الْآخِرِ و روز رستخیز چه ایمان بخدای و بقیامت مقتضی آنست که در امر متنازع
فیه رجوع بخدا و رسول نمایید ذٰلِکَ این رجوع خَیْرٌ بهتر است شما را وَاَحْسَنُ تَاْوِیلًا و نیکوتر از جهت عاقبه
آورده اند که یهودی را با منافقی خصومت افتاده بجائی که پیش او مرافعه کنند محتاج گشتند یهودی منافق را

بمحکمه جناب نبوت مآب میکشید و منافق محکومت کعب بن اشرف میل مینمود عاقبت پیش حضرت
رسالت صلعم آمدند و حکم بر وفق مدعای یهودی صادر شد چون از مجلس حکم بیرون آمدند
منافق دست در دامن یهودی زد که من بحکم پیغمبر راضی نیستم تا بیا تا نزد عمر رویم و دیگر باره نزاع
کنیم القصه بدر عمر رفتند و یهودی ماجرای دعوی و حکم حضرت پیغمبر صلعم باز گفت عمر از منافق
استفسار نمود که قضیه برین وجه است که یهودی میگوید منافق تصدیق کرد که آری حال بدین منوال
است اما بدان حکم راضی نیستم و از تو حکم میطلبیم عمر گفت شما اینجا قرار گیرید تا من از خانه بیرون
آیم و براستی میان شما حکم کنم ایشان توقف کردند و عمر از خانه با شمشیر کشیده بیرون آمد و سر
منافق را بینداخت و گفت هر که بحکم جناب قاضی راضی نباشد سزای او برین وجه باید داد
وان روز حضرت رسالت صلعم عمر را فاروق لقب نهاد و حضرت حق سبحانه و تعالی این آیه فرستاد که الم تر
ایا ندیدی و نگاه نکردی اِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ بسوی آنکسانی که گمان می برند اَنَّهُمْ آمَنُوا که ایشان
گرویده اند بِمَا اُنْزِلَ اِلَيْكَ با نچه فرستاده شده بتو یعنی قران وَمَا اُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بانکه پیش از تو
فرستاده اند از کتب انبیا يُرِيدُونَ میخواهند با وجود دعوی ایمان اَنْ يَتَحَاكَمُوا آنکه مرافعه کنند
اِلَى الطَّاغُوتِ بسوی کعب بن اشرف که بغایت طاغی و یاغیست وَقَدْ اُمِرُوا و بتحقیق امر کردند
بخلاف رسول و حال آنکه مامور بودند مدعیان ایمان و همه مکلفان نیز مامورند اَنْ يَكْفُرُوا بِهِ و بانکه
نگروند بحکم طاغوت وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ و میخواهد دیو دور شده از رحمت یا سر کشیده از رحمت یعنی
ابلیس اَنْ يُضِلَّهُمْ آنکه گمراه کرداند ایشان را که مایل طاغوت اند ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور که هرگز از آن
باز راه راست رجوع نتوانند نمود وَاِذَا قِيلَ و چون گویند منافقان را که در وقت تحاکم تَعَالَوْا بیایید اِلَى
مَا اَنْزَلَ اللّٰهُ بحکمی که خدا فرستاده است در کتاب خود وَاِلَى الرَّسُولِ و بحکمی که پیغمبر او میکند بفرمان او
رَاَيْتَ الْمُنَافِقِينَ می بینی منافقان را که از روی عناد يَصُدُّونَ عَنْكَ اعراض میکنند از تو صُدُودًا
اعراض کردنی از روی عداوت فَكَيْفَ پس چون باشد و چه خواهند کرد اِذَا اَصَابَتْهُمْ چون برسد

بدیشان مُصِيبَةٌ عقوبتی صدود و اعراض بِمَا قَدَّمَتْ اَيْدِيهِمْ با نچه ایشان کرده اند یعنی تحاکم بطاغوت
و گفته اند مصیبت قتل فاروق بود مر آن منافق را ثُمَّ جَاءُوكَ پس بیایند بسوی تو و زبان اعتذار
بگشایند یا دیه قتیل خود طلبند يَحْلِفُونَ بِاللّٰهِ سوگند میخورند بخدای و مضمون سوگند ایشان
آنکه اِنْ اَرَدْنَا نخواستیم ما بعد ولا از مجلس حکم شما یا بترافع بدر خانه فاروق اِلَّا اِحْسَانًا مگر نیکوئی
کردن با خصم خود وَتَوْفِيقًا و تالیف و موافقت که بین الخصمین بدید آید اُولٰئِكَ آن گروه منافقاند
سوگند خورندگان بدروغ الَّذِينَ يَعْلَمُ اللّٰهُ آنکسانند که خدای میداند مَا فِي قُلُوبِهِمْ آنچه در دلهای ایشانست
از نفاق فَاَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از قبول اعذار ایشان وَعِظْهُمْ و پند ده مر ایشان را بر بلا یعنی منع
کن از نفاق و دروغ وَقُلْ لَهُمْ و بگو مر ایشان را فِي اَنْفُسِهِمْ در باب نفسهای ناپاک ایشان قَوْلًا
بَلِيغًا سخنی بلیغ که اثر کننده باشد در دلهای ایشان بمثابه که از آن غمناک گردند و آن تهدید است بقتل
یا حلول مکاره بدیشان اگر توبه کنند وَمَا اَرْسَلْنَا مِنْ رَسُولٍ و نفرستادیم هیچ فرستاده بندگان خود
اِلَّا لِيُطَاعَ برای آنکه فرمان وی برند بِاِذْنِ اللّٰهِ بامر خدای وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر این منافقان اِذْ ظَلَمُوا اَنْفُسَهُمْ
آن هنگام که ستم کردند بر نفسهای خود با نکار حکم تو یا بتحاکم الی الطاغوت جَاءُوكَ بیامدندی بحضرت تو
فَاسْتَغْفَرُوا اللّٰهَ پس طلب آمرزش کردند از خدای وَاسْتَغْفَرَ و آمرزش خواست لَهُمُ الرَّسُولُ برای ایشان
رسول یعنی شفاعت کردی ایشان را لَوَجَدُوا اللّٰهَ هر آینه یافتندی یعنی دانستندی خدای را تَوَّابًا قبول
کننده توبه کنندگان رَحِيمًا مهربان بر آمرزش طلبان در معالم آورده که میان زبیر و حاطب بن ابی بلتعه مخاصمی
واقع شد در آب راهی که هر دو از آن مر مزروعات خود را آب دادندی چون محاکمه ایشان بمحکمه سید عالم
رسید فرمود که ای زبیر آب ده زمین خود را پس بهمسایه گذار حاطب در غضب شده از روی بی ادبی سخنی
گفت که مضمونش مشتمل بود بر میل آنحضرت صلعم بجانب زبیر حق سبحانه آیه فرستاد که فَلَا یعنی نیست حقیقتا ایمان
چنانچه گمان می برند وَرَبِّكَ بحق پروردگار تو که ایشان لَا يُؤْمِنُونَ ایمان نخواهند آورد ایمان حقیقی حَتّٰى يُحَكِّمُوكَ

تا وقتی که ترا حکم سازند فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ در آنچه خلاف افتد میان ایشان و تو حکم کنی ثُمَّ لَا يَجِدُوا پس باز نیابند
فِي اَنْفُسِهِمْ در نفسهای خود حَرَجًا تنگی یا در دلهای خود تنگی و گرانی مِمَّا قَضَيْتَ از آنچه تو حکم کرده هر چند
مخالف طبع ایشان باشد وَيُسَلِّمُوا و گردن نهند و منقاد گردند فرمان ترا تَسْلِيمًا فرمان بردار ی بظاهر و باطن
بی اعتراض و مخالفت آورده اند که چون زبیر و حاطب از محکمه نبوت بیرون آمدند مقداد رضی الله عنه بدیشان
رسید و پرسید که حکم برای که صادر شد حاطب جواب داد که برای پسر عمه او و در این سخن کردن تاب
میداد و روی در هم میکشید یهودی آنجا حاضر بود گفت قاتل الله هولاء این چه کرده اند که گواهی میدهند
برسالت این مرد و حکم او را متهم میدارند بخدای سوگند که بنی اسرائیل در زمان موسی علیه السلام گناهی کرده بودند
و موسی علیه السلام فرمود که توبه شما آنست که یکدیگر را بکشید فی الحال انقیاد نموده بقتل یکدیگر مشغول
شدند تا هفتاد هزار کشته شدند و پیغمبر خود را متهم نداشتند ثابت بن قیس چون این سخن بشنید گفت
بخدای که اگر محمد صلعم مرا فرماید که خود را بکش بکشم عمار یاسر و ابن مسعود نیز همین گفتند و حق سبحانه فرمود
وَلَوْ اَنَّا و اگر چنانچه ما كَتَبْنَا عَلَيْهِمْ فرض میکردانیدیم بر ایشان که دعوی ایمان میکنند اَنِ اقْتُلُوا اَنْفُسَكُمْ
آنکه بکشید نفسهای خود را چنانچه بنی اسرائیل کردند اَوِ اخْرُجُوا مِنْ دِيَارِكُمْ یا بیرون روید از سراها
و منزلهای خویش چنانچه بنی اسرائیل بیرون رفتند مَا فَعَلُوهُ نمیکردند آنچه فرض کرده بودیم اِلَّا قَلِيلٌ
مِنْهُمْ مگر اندکی از ایشان چون ثابت و عمار و ابن مسعود رضی الله عنهم وَلَوْ اَنَّهُمْ و اگر ایشان که منافقانند
فَعَلُوا بکردندی مَا يُوعَظُونَ بِهِ آنچه ایشان را پند میدهند و تکلیف مینمایند بآن لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ هر آینه
بهتر بودی مر ایشان را در عاجل و آجل وَاَشَدَّ تَثْبِيتًا و نزدیکتر بودی از جهت تصدیق و تحقیق ایمان
ایشان وَاِذًا و آن وقت که تثبیت حاصل شدی مر ایشان را در دین ایشان لَاٰتَيْنَاهُمْ هر آینه دهیم ما بدادیمی
مر ایشان را مِنْ لَدُنَّا از نزدیک خویش اَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ و ثواب وافر و نعیم جنت است وَ
لَهَدَيْنَاهُمْ و هر آینه راه مینمودیم ایشان را صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا راهی راست که بمقصد رسند یا به بهشت رسند

که ثوبان رضی الله عنه که مولای رسول خدا بود و دوری جناب مستطاب نبوت مآب حاضر شد و زار و ضعیف
شده و نزار و نحیف گشته حضرت رسالت صلعم فرمود که ای ثوبان ما غیر لونک رنگ تو چرا متغیر گرد
و روی سرخ تو بکدام درد زرد گشته گفت یا رسول الله من زمانی که در حالت تفکرم آن زمان را از
حساب زندگانی نمیشمرم بیت ای توای آرام جانم زندگانی مشکلست بی تماشای جمالت شادمانی
مشکلست حالا در اندیشه آنم که چون پیک اجل در رسد و مفارقت ضروری اتفاق افتد چه چاره
سازم و چه حیله پردازم بیت از مرگ غمی نیست از آن میترسم کز پرتو دیدار تو بی مانم دور و بخت مختفی
آنکه اگر در آن جهان از اهل نیران باشم ترا کجا بینم و اگر به بهشت روم بدانجا که درجه رفیع تست حکونه
رسم و بعضی بجای ثوبان عبد الله انصاری را که صاحب اذان و مستجاب الدعوة بود آورده اند
که نزدیک حضرت آمد گریان و بعد از استفسار موجب گریه گفت یا رسول الله نزد یک من از نفس و مال
و ولد من بمن دوست تری و من امروز از مشاهده جمال تو شکیبائی ندارم میترسم از آنکه فردا تو در بهشت
بر درجه بلند باشی و من در صف نعال ابرار امثال خویش نشسته از دیدار بزرگوار تو محروم مانم حق سبحانه و تعالی
شکسته دلان فراق را بمژده وصل شادمان ساخته آیه فرستاد که وَمَنْ يُطِعِ اللّٰهَ و هر که فرمان خدای
برد در اوامر و نواهی وَالرَّسُولَ و فرمان برداری رسول کند در احکام و حدود فَاُولٰئِكَ پس فرمان برداران
باشند روز قیامت مَعَ الَّذِينَ با آنکسان که اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيْهِمْ انعام کرده است خدای بر ایشان مِنَ النَّبِيِّينَ
از پیغمبران و رسل و اولوا العزم نیز داخل اند وَالصِّدِّيقِينَ و راست گویان که پیشرو همه کس بتصدیق
انبیا کرده اند وَالشُّهَدَاءِ و کشتگان راه خدای مراد شهیدان احد اند و نزد جمهور عامست و شامل
جمیع شهیدان را وَالصَّالِحِينَ و ستودگان در اعمال و اینها نیز عامند وَحَسُنَ و چه نیکو بیند اُولٰئِكَ
این جماعت رَفِيقًا همنشینان لفظ رفیق بر واحد و جمع اطلاق میکنند یا آنکه هر یک از اینها نیکو رفیق اند
و در معالم آورده که مراد از نبیین پیغمبر ماست صلعم و صدیقین اشارت بصدیق است و شهدا بفاروق و ذی النورین

وابي الحسنين رضوان الله عليهم اجمعين وصالحان ساير صحابه وملخص ايه آنست كه هر كه امروز كسي را كه دوست
دارد فردا با او خواهد بود المؤمن مع من احب همچو بلبل دوستي گل گزين تا شوي با خرمن گل همنشين زاغ
جون مردار را شد هم نفس يار او مردار خواهد بود وبس ذٰلِكَ آن بودن با جماعه مذكوره الفَضْلُ
مِنَ اللّٰهِ افزوني كرامتيست از خداي وَكَفٰى بِاللّٰهِ وبسنده است خداي عَلِيمًا دانا بمقاصد ونيات
يٰٓاَيُّهَا الَّذِينَ اٰمَنُوا اي آنكسان كه ايمان آورده ايد خُذُوا حِذْرَكُمْ فرا گيريد سلاح خود را يعني آماده
شويد براي حرب فَانْفِرُوا پس بيرون رويد بقتال دشمنان ثُبَاتٍ گروه گروه در جهات مختلفه اَوِ انْفِرُوا
جَمِيعًا يا سير كنيد براي جهاد مجتمع شده با يكديگر در جهت واحده وَاِنَّ مِنْكُمْ وبدرستي كه از شما
لَمَنْ لَيُبَطِّئَنَّ كسي هست كه درنگ مينمايد در بيرون رفتن بغزو وتاخير ميكند در جهاد مراد ابن ابي است
واصحاب او كه در روز احد تخلف ورزيدند فَاِنْ اَصَابَتْكُمْ پس اگر رسد شما را اي مومنان مُصِيبَةٌ
واقعه چون قتل وهزيمت قَالَ گويد آن مبطي منافق قَدْ اَنْعَمَ اللّٰهُ عَلَيَّ بدرستي كه خداي انعام كرد بر من
اِذْ لَمْ اَكُنْ چه من نبودم مَعَهُمْ با مسلمانان شَهِيدًا حاضر در معركه قتال وَلَئِنْ اَصَابَكُمْ واگر برسد شما را
فَضْلٌ مِنَ اللّٰهِ نيكوئي زياده از خداي چون فتح وغنيمت لَيَقُولَنَّ البته گويد آن متخلف از عزيمت كَاَنْ
لَمْ تَكُنْ چنانكه گوئي نبوده بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُ ميان شما وميان وي مَوَدَّةٌ دوستي يعني خود را دور انداز
وسخن برو گويد كه گويا هرگز شما را نديده ومصاحبت شما نرسيده وسخن او آنست يٰلَيْتَنِي كاشكي من
كُنْتُ مَعَهُمْ بودمي در اين غزوه با مسلمانان فَاَفُوزَ تا فيروز يافتمي فَوْزًا عَظِيمًا فيروزي بزرگ
يعني از غنيمت نصيب وافر گرفتمي فَلْيُقَاتِلْ پس بايد كه قتال كنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خداي با دشمنان
دين الَّذِينَ آنانكه در بازار معامله يَشْرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا بفروخته اند زندگاني دنيا را كه روي در فنا دارد
بِالْاٰخِرَةِ بسراي جاوداني ونعيم غير فاني وَمَنْ يُقَاتِلْ وهر كه كارزار كند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه دين حق
فَيُقْتَلْ پس كشته گردد ودرجه شهادت يابد اَوْ يَغْلِبْ يا غالب آيد وبر دشمن مظفر گردد فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ

زود باشد كه بدهيم او را يعني در آخرت اَجْرًا عَظِيمًا مزدي بزرگ كه در صفت نيايد وَمَا لَكُمْ وچيست شما را
اي اهل اسلام كه بجدي كامل وجهدي تمام لَا تُقَاتِلُونَ جهاد نميكنيد وبكارزار اشتغال نمينماييد
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه فرمان برداري خداي يعني براي خداي وَالْمُسْتَضْعَفِينَ وبراي آن بيچارگان گرفتار
در دست كفار وايشان جماعتي بوده اند در مكه كه مسلمان شده بودند وكسان ايشان ايشان را از هجرت بمدينه
منع ميكردند مِنَ الرِّجَالِ از مردان چون سلمه بن هشام ووليد بن وليد وعياش بن ابي ربيعه وابو جندل
بن سهيل وامثال ايشان وَالنِّسَاۤءِ واز زنان چون ام شريك وغيرها وَالْوِلْدَانِ واز كودكان چون
ابن عباس رضي الله عنهما ميفرمايد كه من ومادر من مستضعفان بوديم از زنان وولدان الَّذِينَ واين مستضعفان
آنكسانند كه بزبان تضرع يَقُولُونَ ميگويند يعني دعا ميكنند كه رَبَّنَآ اَخْرِجْنَا اي پروردگار ما بيرون
آر ما را مِنْ هٰذِهِ الْقَرْيَةِ از اين ديه يعني مكه الظَّالِمِ اَهْلُهَا ديهي كه ستمكارند اهل او بسبب شرك
كه ظلمي بغايت بزرگ است اِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ وَاجْعَلْ لَنَا وبساز از براي ما مِنْ لَدُنْكَ از نزد
خويش كهي وَلِيًّا كسي كه دوستدار ومتولي كار ما شد وَاجْعَلْ لَنَا وديگر بساز براي ما مِنْ لَدُنْكَ
نَصِيرًا از نزديك خود ياري ومددكاري كه شر اعادي را از ما دفع كند حق سبحانه دعاي ايشان مستجاب
كردانيد بعضي را خروج از مكه ميسر شد وبرخي كه آنجا مانده بودند ولي چون حضرت پيغمبر صلعم بديشان
فرستاد تا در روز فتح مكه همه را دلنوازي نموده ومهمات ايشان سرانجام فرموده ظهيري وحامي
براي ايشان تعيين كرد يعني عتاب بن اسيد كه حضرت رسالت صلعم حكومت مكه بوي داد واو
يار ضعيفان ومددكار بيچارگان بود الَّذِينَ اٰمَنُوا آنكساني كه گرويده اند بخداي ورسول يُقَاتِلُونَ
كارزار ميكنند فِي سَبِيلِ اللّٰهِ در راه خداي وَالَّذِينَ كَفَرُوا وآنكسان كه كافر شده اند از وثني ويهودي
ونصراني يُقَاتِلُونَ مقاتله مينمايند فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ در راه شيطان كه طاغي وباغي است يعني بفرمان
او فَقَاتِلُوا پس بكشيد اي دوستان حق اَوْلِيَاۤءَ الشَّيْطٰنِ دوستان وفرمان برداران شيطان را از

مكايد ومصايد او مترسيد اِنَّ كَيْدَ الشَّيْطٰنِ بدرستي كه حيله ووسوسه شيطان كَانَ ضَعِيفًا هست بي
قوت زيرا كه فريبي است مجرد از حجت وبرهان اَلَمْ تَرَ آيا نظر نكردي اِلَى الَّذِينَ بسوي آنكه در مكه مبالغه
ميكردند وچون عبد الرحمن عوف وسعد ابي وقاص ومقداد اسود رضي الله عنهم وامثال ايشان كه ما را
دستوري ده كه ما با اهل شرك حرب كنيم كه آزار وايذاي ايشان از حد گذشت وحكم الهي قِيلَ لَهُمْ
گفته شد مر ايشان را كه از كارزار كفار كُفُّوا اَيْدِيَكُمْ باز داريد دستهاي خود را تا وقتي كه فرمان الهي
رسد وَاَقِيمُوا الصَّلٰوةَ وبپاي داريد نماز را وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ وبدهيد بمستحقان زكوة را فَلَمَّا كُتِبَ پس
آن هنگام كه بمدينه آمديد ونوشته شد يعني واجب گشت عَلَيْهِمُ الْقِتَالُ بر ايشان كارزار كردن
با كافران اِذَا فَرِيقٌ مِنْهُمْ آن وقت گروهي از ايشان يَخْشَوْنَ النَّاسَ ميترسند از جنگ مشركان كَخَشْيَةِ اللّٰهِ
چنان ترسيدن كه از خداي بايد ترسيد اَوْ اَشَدَّ خَشْيَةً بلكه ترسي از آن سخت تر واين ترسيدن را
حمل بر ضعف بشريت بايد كرد بر كراهت امر خداي يعني بالطبع از فوت وموت ترسيدند وَقَالُوا
رَبَّنَا اي آفريدگار ما لِمَ كَتَبْتَ براي چه جبر واجب كرد انيدي عَلَيْنَا الْقِتَالَ بر ما مقاتله كفار را
لَوْلَآ اَخَّرْتَنَا چرا ما را باز نگذاشتي ايمن وفارغ اِلٰٓى اَجَلٍ قَرِيبٍ تا اجلي كه نزديك است بهمه كس اگر اين
سؤال از منافقان صادر شد چندان عجب نيست واگر از مؤمنان وقوع يافته از روي خوف وبددلي
سخن گفته باشند باز توبه كرده قول آنست كه مومنان بعد از نزول آيه قتال اصادق شدند واز جهاد
تخلف ورزيدند واين سخن ايشان بوده واصح آنست كه سؤال را محمول بر تمناي تخفيف تكليف داده اند
بر وجه انكار قُلْ بگو اي محمد صلعم مر ايشان ترسندگان را كه دل در دنيا بسته اند كه مَتَاعُ الدُّنْيَا انچه بدان
تمتع ميگيريد از دنيا قَلِيلٌ اندكست در جنب آخرت وَالْاٰخِرَةُ وسراي آخرت خَيْرٌ بهتر است از دنيا
وفاضلتر لِمَنِ اتَّقٰى مر كسي را كه پرهيزد از شرك وبازهم منكرات وَلَا تُظْلَمُونَ وستم رسيده نخواهد شد
اي مجاهدان كم يعني از ثواب جهاد كم نخواهند كرد فَتِيلًا بمقدار رشته كه بر دانه خرماست پس از وعده

استغناي ثواب مستظهر باشيد واز مرگ كه بضرورت وقوع خواهد پذيرفت منديشيد كه هيچ كردن را
از ين كمند رهائي نيست ودر هيچ پناهي از حدوث اين واقعه خلاصي متصور ني اَيْنَمَا تَكُوْنُوْا هر كجا باشيد
خواه در مدينه وخواه در مكه يُدْرِكْكُّمُ الْمَوْتُ دريابد شما را مرگ وَلَوْ كُنْتُمْ واگرچه باشيد فِيْ بُرُوْجٍ
مُّشَيَّدَةٍ در حصارهاي محكم يا در كوشكهاي آراسته يا در بروج دوازده گانه فلك بهر حال
وبهر جاي آدمي را از مرگ چاره نيست بيت كو كاخ نو بر سپهر اعظم سازند وركار تو چون سلسله در هم
سازند هم عاقبت اين حجره فاني ترا تركان اجل سراي ماتم سازند حكيم ثنائي رحمه الله ميفرمود چكني خانه گل
آبادان دامن اينما تكونوا خوان چون در آيد اجل چه بنده چه شاه وقت چون در رسد چه بام وچه
جاه وَاِنْ تُصِبْهُمْ واگر برسد منافقان را حَسَنَةٌ نعمت بسيار وارزاني وظفر بر دشمن چنانچه در حرب
بدر بود يَّقُوْلُوْا ميگويند هٰذِهٖ اين نيكوئي مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزديك خدا ايست وَاِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ
وچون برسد بديشان دست تنگي وقحط يا هزيمت چنانچه در واقعه احد روي نمود يَّقُوْلُوْا هٰذِهٖ
گويند اين سختي مِنْ عِنْدِكَ از نزد تست كه محمد صلعم وبسبب تدبيرات تو كه صايب نبوده در اثر آنكه
كه چون حضرت صلوات الله وسلامه عليه از مكه بمدينه هجرت فرمودند ميوه ها در آن سال برسنوال سنه
سابقه نبود ونرخها روي بگراني نهاد ومنافقان وجهودان آن حال را نسبت بقدوم سرور عالم
صلعم كردند حق سبحانه تكذيب قول ايشان را ميگويد قُلْ كُلٌّ بگوي كه همه قبض وبسط وگراني و
ارزاني وغنيمت وهزيمت مِّنْ عِنْدِ اللّٰهِ از نزديك خداوندست وبارادت او فَمَا پس چيست وچه حال
لِهٰٓؤُلَآءِ الْقَوْمِ بدين گروه منافق وجهود را لَا يَكَادُوْنَ يَفْقَهُوْنَ كه نزديك نيستند كه فهم كنند حديثًا
سخني را كه مشتملست بر موعظه ايشان يا آنكه نيستند كه سخني دريابند چون بهايم كه ميشنوند وفهم نميكنند
واز جمله ايشانست كه ميگويند مَآ اَصَابَكَ انچه بتو رسيد مِنْ حَسَنَةٍ از غنيمت وفتح فَمِنَ اللّٰهِ پس
از فضل خداوندست وَمَآ اَصَابَكَ مِنْ سَيِّئَةٍ وانچه بتو رسيد از هزيمت وقتل اصحاب فَمِنْ نَّفْسِكَ

از نفس تست وبعضی معنی آیه برین وجه فرود می آرند که ای انسان انچه از نیکوئی بتو رسد از فضل
وکرم خداوندست وهر بلائی که بتو آید بسبب گناهان تست وَأَرْسَلْنَاكَ وفرستادیم ما ترا لِلنَّاسِ
برای همه آدمیان رَسُولًا فرستاده که تبلیغ احکام کنی نه مقدری که اسناد حسنه وسیئه بتو کنند
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وبسنده است خدای شَهِيدًا گواه برسالت تو مَنْ يُطِعِ الرَّسُولَ هر که فرمان برد رسول را فَقَدْ
أَطَاعَ اللَّهَ پس هر آینه کسی که فرمان برده باشد خدای را برای آنکه رسول بطاعت خدای میخواند بار خدای
پس فرمان برداری او فرمان برداری حق باشد ودر بحر الحقایق آورده اند که حضرت رسالت صلعم بر صفت
فنا فی الله وبقا بالله موصوف بود وکسی که قایم بالله باشد خلیفة الله بود پس خلافت حق مر آن حضرت را
ثابت بود ودر هر معامله که با خلق مینموده کما قال وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وبیشک خلیفه بی شایبه شبهت
طاعت مستخلف است بیت چون تهی گشت از خود او بر لشکر زد دست بیشکی فرمان این فرمان اوست
مَا رَمَيْتَ فاش گوید برملا که بیفکندی تو افکندیم ما تو در افکندن شجر آلتی فعل فاعل را بود بی علتی
عقل اینجا ره ندارد وهم نیز چشم بگشا لب فرو بند ای عزیز وَمَنْ تَوَلَّىٰ وهر که اعراض کند از فرمان تو فَمَا أَرْسَلْنَاكَ
پس ترا نفرستاده ایم عَلَيْهِمْ حَفِيظًا بر ایشان نگاه بانی که ایشان را از ارتکاب معاصی محافظت کنی بعضی از
علما این حکم را بآیة السیف منسوخ دانند وَيَقُولُونَ ومیگویند منافقان در حضور تو طَاعَةٌ از ما فرمان
برداری وار حکم تو فَإِذَا بَرَزُوا پس چون بیرون روند مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو بَيَّتَ طَائِفَةٌ بشب باندیشه
میکوبند گروهی مِنْهُمْ از ایشان غَيْرَ الَّذِي تَقُولُ غیر آنکه روز با تو میگویند یا میگویند غیر آنکه تو با ایشان
میگوئی لفظ تقول معاینه موئث است وفاعلش ضمیری عاید بطایفه یا مخاطب مذکر که حضرت پیغمبر صلعم
وَاللَّهُ يَكْتُبُ وخدای مینویسد در لوح محفوظ یا کرام الکاتبین بامر خدای مینویسند مَا يُبَيِّتُونَ انچه
ایشان میگویند وتدبیر میکنند در شب فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس روی بگردان از عتاب ایشان که بواسطه اظهار
اسلام حکم قتل بر ایشان جاری نیست وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وتوکل کن بر خدای وکار خود با وی گذار وَكَفَىٰ بِاللَّهِ

وبس است

وبس است خدای وَكِيلًا قایم بامور بندگان ومتصرف در احوال ایشان وکفایت کننده مهمات موکلان
أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ آیا چرا تأمل نمیکنند این منافقان در قرآن وتفکر نمیکنند در آن تا بر ایشان
ظاهر گردد با آثار اعجاز که این کلام حق است وَلَوْ كَانَ واگر بودی این قرآن مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ از نزدیک
غیر خدای یعنی کلام مخلوقی بودی چنانچه زعم اهل کفر ونفاق است لَوَجَدُوا هر آینه یافتندی
اهل عقل وفهم فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا در وی اختلاف بسیار از تناقض معنی وتفاوت نظم زیرا که کلام
بشر خالی از خللی نیست خواه بسبب لفظ وخواه از روی معنی وَإِذَا جَاءَهُمْ وچون بیاید بمنافقان
أَمْرٌ کاری یعنی خبر مهمی مِنَ الْأَمْنِ از انچه موجب ایمنی باشد چون عزم حضرت رسالت صلعم
بر مصالحه قومی یا ظفر لشکر اسلام أَوِ الْخَوْفِ یا انچه سبب ترس وبیم بود چون اجتماع اعادی
یا نکبت سریه از سرایای مسلمانان أَذَاعُوا بِهِ افشا کنند آن خبر را قبل از تحقق آن ودر ان افشا
ضرر وفساد است زیرا که خبر نیکو سبب تهیج فتنه است در میان دشمنان واهنگ ایشان بر حرب
اهل اسلام وخبر بد موجب ضعف مسلمانان وپریشانی ایشان وَلَوْ رَدُّوهُ واگر باز گذارند آن
خبر را إِلَى الرَّسُولِ برای صاحب پیغمبر تا اگر صلاح داند خود را آشکار اکند وَإِلَىٰ أُولِي الْأَمْرِ مِنْهُمْ
یا تدبیر خداوندان امر از اهل ایمان چون اشراف صحابه وامراء سرایا لَعَلِمَهُ الَّذِينَ هر آینه بدانستند
آن را آنانکه يَسْتَنْبِطُونَهُ استخراج میکنند خبر را ونیکو تحقیق فرمایند مِنْهُمْ از پیغمبر واولی الامر
آگه داند که کدام خبر را افشا وکدام را اخفا باید کرد وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ واگر نه فضل خدای بودی
عَلَيْكُمْ بر شما بارسال رسول وَرَحْمَتُهُ وبخشایش او بانزال القرآن وگفته اند فضل حضرت پیغمبر است
یا اسلام ورحمت قرآن است یا توفیق که اگر نه برکت اینها بودی لَاتَّبَعْتُمُ الشَّيْطَانَ هر آینه پی روی
کردید شیطان را إِلَّا قَلِيلًا مگر اندکی از شما که بعد دعصمت ربانی از وسواس شیطانی ایمن بماند وگفته
اند قلیل جماعتی اند که قبل از بعثت رسول ونزول قرآن بمحض موهبت الهی راه راست یافتند چون

وبس است خدای وکیلا … (top spread, left page ends)

ورقة بن نوفل وقس بن ساعده وبحیرا راهب وزید بن عمرو وسیف بن ذی یزن وامثال ایشان
فَقَاتِلْ پس تو کارزار کن فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه طاعت ورضای خدای نزول آیه در بدر موعود بود
که حضرت رسالت صلعم عزیمت بدر کرد ونعیم بن مسعود مردمان را از لشکر ابوسفیان میترسانید
وبعضی از صحابه کاره بودند وحضرت پیغمبر بود که اگر تنها باشم کسی دوم این آیه فرود آمد که اگر دیگران
تخلف ورزند از کارزار کفار تو برو ومقاتله کن لَا تُكَلَّفُ تکلیف کرده نشده تو در جهاد إِلَّا
نَفْسَكَ مگر در نفس خود پس از مخالفت دیگران غمناک مشو وَحَرِّضِ الْمُؤْمِنِينَ وترغیب کن مومنان
بر قتال مشرکان که بر تو تحریص است نه تکلیف عَسَى اللَّهُ أَنْ يَكُفَّ شاید که خدای باز دارد از مسلمانان بَأْسَ
الَّذِينَ كَفَرُوا شدت کارزار آنها که کافر شدند یعنی قریش یا که ترس در دل ایشان اندازد وهمین حال
در بدر صغری واقع شد که ابوسفیان بترسید وبموضع بدر نیامد چنانچه در سورة آل عمران مذکور
شد وَاللَّهُ أَشَدُّ بَأْسًا وخدای سخت تر است در هیبت وصولت از قریش وَأَشَدُّ تَنْكِيلًا وسخت تر در
عقوبت وعذاب ایشان مَنْ يَشْفَعْ هر که درخواست کند شَفَاعَةً حَسَنَةً درخواستنی نیکو که حقی
بدان ثابت شود ونفعی بکسی رسد وضرری از کسی مندفع گردد يَكُنْ لَهُ باشد مر آن شفیع را نَصِيبٌ
مِنْهَا بهره از ثواب وَمَنْ يَشْفَعْ وهر که درخواهد شَفَاعَةً سَيِّئَةً درخواستنی بد که بدان حقی از
حقوق فوت شود وضرری بکسی رسد وخیری باز دارد يَكُنْ لَهُ كِفْلٌ مِنْهَا باشد مر او را نصیبی از وبال
آن وَكَانَ اللَّهُ وهست خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُقِيتًا بر همه چیز توانا وصاحب قدرت یا نگهبان همه چیز یا گواه
بر همه چیز وَإِذَا حُيِّيتُمْ بِتَحِيَّةٍ وچون تحیت داده شوید بسلام فَحَيُّوا پس شما نیز تحیت کننده خود را
تحیت کنید بِأَحْسَنَ مِنْهَا بنیکوتر از ان تحیت اگر او گوید السلام علیکم شما در جواب گوئید وعلیکم السلام
ورحمة الله واگر او سلام با تحیت جمع کند شما جواب او وبرکاته زیاده کنید أَوْ رُدُّوهَا یا همان تحیت را باز
گردانید بعینه در جواب السلام علیکم بگوئید وعلیک السلام این مقدار فرض است وانچه اول گفته شد سبب فضل

وشرايط

وشرایط سلام جواب وآداب ان در جواهر التفسیر از روی تفصیل مذکور است وبعضی بر آنند که مسلم
مسلم باشد جواب باحسن باید گفت واگر غیر مسلم برد برو رد باید کرد بلفظ وعلیک إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای كَانَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ هست بر همه چیز حَسِيبًا حساب کننده بر شما را بر تحیت وجواب آن حساب خواهد
کرد اللَّهُ خدا است بی شبهه لَا إِلَٰهَ إِلَّا هُوَ هیچ معبودی سزای پرستش نیست مگر او لَيَجْمَعَنَّكُمْ
بخدای سوگند که جمع خواهد کرد شما را در قبور إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که برانگیزد لَا رَيْبَ فِيهِ هیچ
شک نیست در ان روز یا در جمع وَمَنْ أَصْدَقُ وکیست صادق تر مِنَ اللَّهِ از خدای یعنی نیست از وراست
گوی تر حَدِيثًا از جهت قول ووعده یعنی کذب را در سخن ووعده حق راه نیست زیرا که نقص است وخدای از
نقص مبرا است آورده اند که قومی از مکه هجرة کردند ودر اثنای طریق پشیمان شده باز گشتند وبه پیغام
اهل اسلام خویش خبر بمدینه فرستادند مسلمانان را در باب ایشان اختلاف افتاد جمعی بایمان ایشان
قایل بودند وبعضی بنفاق ایشان حکم میفرمودند فَمَا لَكُمْ پس چیست شما را فِي الْمُنَافِقِينَ در شان منافقان
که متفرق شده اید فِئَتَيْنِ دو فرقه وجمعی بر آنند که بعضی مهاجران ناخوشی هوای مدینه را بهانه ساخته
از حضرت رسالت صلعم اجازت اقامت بادیه نمودند واز مدینه بیرون رفته بمشرکان مکه پیوستند
وصحابه را در اسلام ایشان تردد بدید آمد این آیه نازل شد که شما را دو گروه شدید در کفر ایشان اتفاق
نمیکنید وَاللَّهُ أَرْكَسَهُمْ وحال آنکه خدای رد کرد ایشان را بحکم کفر از قتل وسبی بِمَا كَسَبُوا بانچه عمل
کردند وروی از مومنان برتافته رجوع بکافران نمودند أَتُرِيدُونَ أَنْ تَهْدُوا آیا میخواهید که راه نماید
مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ آنرا که گمراه ساخته است خدای وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ وهر کرا خدای گمراه گرداند فَلَنْ تَجِدَ
پس نیابی لَهُ سَبِيلًا مر او را راهی بحق وَدُّوا دوست میدارند این برگشتگان از دین لَوْ تَكْفُرُونَ
آنکه کافر شوید شما كَمَا كَفَرُوا همچنانکه ایشان شده اند فَتَكُونُونَ سَوَاءً تا باشید برابر یکدیگر در ضلالت
فَلَا تَتَّخِذُوا پس فرا مگیرید مِنْهُمْ أَوْلِيَاءَ از ایشان دوستان حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا تا وقتی که ایمان آرند

ومحقق شود ایمان ایشان بآنکه هجرت کنند فی سبیل الله در راه رضای خدای هجرتی خالی از
غرض و ریا فان تولوا پس اگر اعراض کنند از ایمان و هجرت فخذوهم پس بگیرید ایشان را و اسیر کنید
واقتلوهم و بکشید شان حیث وجدتموهم هر جا که بیابید در حل و حرم ولا تتخذوا منهم
و مگیرید از ایشان ولیا دوستداری ولا نصیرا و نه یاری و نه مدد کاری بلکه ایشان را بگیرید و بقتل آرید
الا الذین یصلون مگر آنان را که پیوند کنند و پناه برند الی قوم بگروهی که واقع شده بینکم وبینهم میثاق
میان شما و ایشان پیمانی و آن قبیله خزاعه بودند یا بنی بکر یا بنی اسلم که پیغمبر صلعم با ایشان مقرر
بود که هر که بجوار ایشان درآید در جوار ایشان باشد او جاءوکم یا به پیوندند بقومی که آمدند بشما حصرت
صدورهم و حال آنکه تنگ بود سینهای ایشان و کراهت داشتند ان یقاتلوکم از آنکه با شما جنگ
کنند او یقاتلوا قومهم یا کارزار کنند با قوم خود از کفار و ایشان بنو مدلج بودند که پیمان بسته بر
با پیغمبر معاندت نکنند و با قریش نیز برهمین گونه عهد کردند ولو شاء الله و اگر خواستی خدای لسلطهم
علیکم هر آینه مسلط ساختی ایشان را بر شما بآنکه ترس شما از دل ایشان بیرون بردی فلقاتلوکم پس هر آینه
با شما قتال کردندی فان اعتزلوکم پس اگر از شما کناره کنند این مرتدان و حلفا و معاهدان شما فلم یقاتلوکم
و کارزار نکنند با شما والقوا الیکم السلم و القا کنند بجانب شما انقیاد و استسلام را یعنی از شما امان
طلبند فما جعل الله پس نساخت و نداد خدای لکم برای شما علیهم سبیلا بر ایشان راهی در قتل
نفس و نهب اموال ایشان حکم این آیه فاذا انسلخ الاشهر الحرم منسوخ است ستجدون آخرین
زود باشد که بیابید قومی دیگر را یعنی غطفان یا بنی اسد که بمدینه آمده اظهار اسلام کنند یریدون
ان یامنوکم میخواهند که ایمن باشند از شما و چون از مدینه باز گردند کافر شوند و یامنوا قومهم و
اراده ایشان آنکه ایمن شوند از قوم خود کلما ردوا هر گاه که بخوانند ایشان را الی الفتنة بسوی کفر و قتال
اهل اسلام ارکسوا باز گردند بدان فتنه فان لم یعتزلوکم پس اگر از قتال شما کناره نگیرند و یلقوا

الیکم

الیکم السلم و القا نکنند بسوی شما صلح و طلب امان را و یکفوا ایدیهم و باز ندارند دستهای خود را
از قتال شما فخذوهم پس بگیرید ایشان را واقتلوهم و بکشید شان حیث ثقفتموهم هر جا که بر
ایشان دست یابید واولئکم و آن گروه جعلنا لکم دادیم ما شما را علیهم بر ایشان سلطانا مبینا
حجتی روشن در تعرض بقتل و سبی ایشان و آن حجت وضوح کفر و وقوع غدر و مکر ایشان است
وما کان و نسزد و روا نباشد لمؤمن مر مومنی را ان یقتل مومنا آنکه بکشد مومنی را بنا حق الا
خطأ مگر بکشتن بخطا ومن قتل مومنا خطأ و هر که مومنی را بخطا بکشد فتحریر رقبة پس بر او ست
آزاد کردن بنده مؤمنة گرویده ودیة مسلمة و بر وی است دیتی تمام ادا کرده شده الی اهله بورثه
مقتول که قسمت کنند میان یکدیگر چون سایر مواریث الا ان یصدقوا مگر آنکه ورثه تصدق کنند
بقاتل و دیه را از و عفو نمایند نزول آیه در شان عیاش بن ابی ربیعه است که قبل از هجرت مسلمان شده
از اقارب خود پنهان میداشت شبی بگریخت و روی بمدینه نهاد و مادر در فراق او ناله و فریاد
در گرفت ابو جهل و برادرش حارث که برادر مادری عیاش بودند جزع و فزع مادر مشاهده نموده
از عقب عیاش رفتند و از نزدیک مدینه او را بافسونه باز گردانیدند و در مکه دست و پایش بسته
در آفتاب می انداختند تا از اسلام باز گردد حارث بن زید روزی برو بگذشت و گفت ای عیاش
این همه محنت چرا میکشی مفارقت دین اسلام اختیار کن و آسوده شو و القصه عیاش از بسیاری
ایذا و آزار آن کلمه که از وی طلبیدند بگفت و دیگر باره حارث او را سرزنش کرد که اگر آن دین که بر
آن بودی حق بود پس ترک دین حق کردی و اگر باطل بود پس تو بر باطل بودی عیاش از و در غضب شد و سوگند خورد
که اگر روزی بر تو دست یابم بهر جا که باشد ترا بکشم عیاش هجرت نموده بمدینه آمده اسلام کرد و حارث نیز

مسلمان شد و عیاش در وقت بیعت حارث و اسلام او حاضر نبود روزی حارث را در محله قبا تنها
باز یافت و بنا بر آن سوگند او را بقتل رسانید صحابه عیاش را ملامت کردند که مسلمانی را بنا حق کشتی
در قیامت چه جواب خواهی داد عیاش بر آن صورت نادم شده بخدمت پیغمبر آمد و تمام قصه بعرض
رسانید و گفت من از اسلام او خبر نداشتم و بخطا امری واقع شده منتظر جزای آنم این آیه فرود آمد
و حکم قتل خطا مبین شد فان کان پس اگر باشد مقتول من قوم عدو لکم از گروهی که دشمن شما اند
یعنی کافران وهو مومن و او مومن باشد فتحریر رقبة مومنة پس بر قاتل او ست آزاد کردن بنده
مومن و ادای دیه که با اهل او نشاید زیرا که میان مومنان و کافر وراثت نیست وان کان من قوم
و اگر آنکه کشته شده از قومی باشد که بینکم وبینهم میثاق میان شما و ایشان عهد و پیمانست یا اهل
ذمه بود حکم در دیه و کفارت حکم مسلمانست فدیة مسلمة پس بر قاتلست دیتی ادا کرده شده الی اهله
باهل او وتحریر رقبة مومنة و آزاد کردن بنده مومن فمن لم یجد پس هر که نیابد بنده و قدرت
نداشته باشد بر خریدن آن فصیام شهرین متتابعین پس بر وست روزه دو ماه از پی یکدیگر توبة
و این حکم کرد خدای تا توبه دهد شما را توبه دادنی و این توبه دادن من الله از خدا است و توفیق او
وکان الله علیما و هست خدای دانا بحال قاتل و مقتول حکیما حکم کننده در باب دیه و کفارة
آورده اند که مقیس بن صبابه برادر خود هشام را در محله بنی النجار کشته یافت بحضرت رسالت
صورت حال بموقف رسانیده و آن حضرت زهیر فهری را با او نزد اعیان بنی نجار فرستاد که اگر
میدانید که کشنده هشام کیست او را بمقیس سپارید و الا دیه او بر موجب شریعت ادا کنید بنی نجار
چون از آن پیغام آگاه شدند صد شتر تسلیم مقیس کردند و با زهیر روی بمدینه نهادند چون بنزدیک

مدینه

مدینه رسیدند وسوسه شیطان مقیس را بر آن داشت که فهری بیگناه را بکشت و با خود
گفت نفسی را بقصاص بکشتم و مرا دیه سود آمد پس مرتد شده روی بمکه نهاد و این آیه نازل
شد که ومن یقتل و هر که بکشد مومنا متعمدا مومنی را بعمد و قصد و حلال داند کشتن او را فجزاؤه
جهنم پس پاداش وی دوزخ است خالدا فیها در حالتی که جاوید باشد در آن وغضب الله علیه
و خشم گرفت خدای برو ولعنه و براند او را و دور ساخت از رحمت خویش واعد له و آماده
ساخت برای او عذابا عظیما عذابی بزرگ بجهت ارتکاب این گناه بزرگ آورده اند که رسول
سریه بر سر قومی فرستاد و مرداس نام کسی از ایشان مسلمان بود قوم او بگریختند و او با مال و متاع و غنم
خود بکوهی متحصن شد همین که سریه تکبیر گویان رسیدند و مرداس آواز تکبیر ایشان شنید او نیز
تکبیر بگفت و بر مومنان سلام کرده و زبان بگفتار لا اله الا الله محمد رسول الله بگشاد او نیز تکبیر بگفت
و بر مومنان سلام کرده گشاده از کوه بزیر آمد اسامة بن زید برو تاخت و بضرب شمشیر شهید ساخت
و هر چه داشت غارت کرده گوسفندان او را براندند این خبر بحضرت رسید بغایت متالم شده گفت
ای اسامه کسی را کشتی که از یگانگی شرک تبرا نموده بیگانگی حق معترف بود اسامه بدان نادم شده
گفت یا رسول الله برای من آمرزش طلب حضرت فرمود فکیف بلا اله الا الله و روایتی آنست که اسامه
گفت یا رسول الله کلمه گفتن مرداس از ترس شمشیر ما بود حضرت فرمود هلا شققت عن قلبه چرا دل او را
شکافته بودی تا دانی که راست میگوید یا دروغ و این آیه نازل شد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گروندگان
اذا ضربتم چون سفر کنید فی سبیل الله در راه خدای یعنی بجهاد روید فتبینوا اینک بررسید و بازجست
تفحص کنید ولا تقولوا و مگویید لمن القی الیکم السلم مر کسی را که القا کند بشما سلام را یعنی
اهل اسلام گوید لست مومنا تو مومن نیستی بلکه بجهت ایمنی از ما این کلمه گفتند تبتغون میطلبید

مجاهدان عَرَضَ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مال فاني دنيا را مراد غنيمت و غنم مرداس است و اگر شما طالب غنيمت ايد
فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزد خداي مَغَانِمُ كَثِيرَةٌ غنيمتهاي بسيار است كه بدست شما خواهد داد تا بي
نياز شويد از قتل مسلمانان براي مال كَذٰلِكَ كُنْتُمْ همچنين بوديد شما مِنْ قَبْلُ پيش از ين يعني اول كه
باسلام در آمديد بجهت عصمت خون و مال خود توسل بكلمه شهادة ميجستيد فَمَنَّ اللّٰهُ عَلَيْكُمْ
پس منت نهاد خداي بر شما بانكه استقامت داد شما را در دين فَتَبَيَّنُوا پس بينيد روشن و مبين سازيد
مهمها و در قتل مردم تعجيل مكنيد از روي گمان چه و بال زنده گذاشتن هزار كافر نزد خداي كمتر است
از كشتن يك مسلمان اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستي كه هست خداي بِمَا تَعْمَلُونَ بانچه شما ميكنيد خَبِيرًا دانا
لَا يَسْتَوِي الْقَاعِدُونَ برابر نيستند نشينندگان در خانهاي خود مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان غَيْرُ
اُولِي الضَّرَرِ كه نباشند خداوندان بيماري و عجز وَالْمُجَاهِدُونَ و جهاد كنندگان فِي سَبِيلِ اللّٰهِ
در راه خداي بِاَمْوَالِهِمْ بمالهاي خود كه تهيه اسباب قتال و تجهيز مقاتلان ميكنند وَاَنْفُسِهِمْ
و بنفسهاي خود كه در معرض قتل مي آورند و چگونه برابر تواند بود كسي در مرتبه راحت تن پروري
باانكه در معركه مجاهدت جان بازي نمايد زيد بن ثابت رضي الله عنه ميفرمايد كه اين آيه فرود آمد
و در و غير اولي الضرر نبود ابن ام مكتوم گفت يا رسول الله حال من چون باشد كه نابينا ام محروم
از دولت معاتله با اعدا هان زمان آثار وحي بران حضرت ظاهر شد و بعد از كشف آن حال فرمود
كه بنويس مِنَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ اُولِي الضَّرَرِ وَ فَضَّلَ اللّٰهُ تفضيل داد خداي الْمُجَاهِدِينَ جهاد كنندگان را
بِاَمْوَالِهِمْ وَاَنْفُسِهِمْ بمالها و نفسهاي خود عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشينندگان بعذر دَرَجَةً پايه
كه آن غنيمت و ظفر و نام نيكو وَكُلًّا و هر را از قاعدون بعذر كه ميل جهاد دارند و نميتوانند و مجاهدان
كه بجود مباشر اند وَعَدَ اللّٰهُ الْحُسْنٰى وعده كرده است خداي پاداش نيكو كه آن بهشت است اما تفاضل

درجات و تفاوت مراتب بزيادتي عمل خواهد بود فَضَّلَ الْمُجَاهِدِينَ و تفضيل كرد خداي مجاهدانرا
عَلَى الْقَاعِدِينَ بر نشستگان بي عذر اَجْرًا عَظِيمًا مزدي بزرگ كه آن دَرَجَاتٍ مِنْهُ پايهاي بلند است از خداي
در آخرت و گفته اند هفتاد درجه است ميان هر دو درجه مقدار دويدن اسپي تيز رو هفتاد سال
وَمَغْفِرَةً و آمرزش وَرَحْمَةً و بخشايش وَكَانَ اللّٰهُ غَفُورًا و هست خداي آمرزنده گناهان گذشته
ايشان رَحِيمًا مهربان بر ايشان بر از دياد اجر ايشان در اخبار آمده كه جماعتي از مسلمانان چون قيس
بن فاكهه و قيس بن وليد و امثال ايشان با وجود قدرت از مكه بمدينه هجرت نكردند و چون روساي
قريش بجانب بدر مي آمدند ايشان همراه كافران بحربگاه حاضر گشتند و بشمشير مسلمانان كشته شدند
حق سبحانه در شان ايشان فرستاد كه اِنَّ الَّذِينَ بدرستي آنانكه تَوَفّٰهُمُ الْمَلٰئِكَةُ جان ميستانند از ايشان
ملائكه كه اعوان ملك الموت اند ظَالِمِي اَنْفُسِهِمْ در حالي كه ايشان ستمكاران بودند بر نفسهاي خود
بترك هجرت و دران وقت فرض بود و بموافقت با كفار و آن ممنوع بود قَالُوا گفتند ملائكه از روي سرزنش
ايشانرا فِيمَ كُنْتُمْ در چه چيز بوديد از كار دين و با كدام طايفه بوديد از مشركان و موحدان قَالُوا
كُنَّا گفتند بوديم ما مُسْتَضْعَفِينَ ضعيفان و عاجزان فِي الْاَرْضِ در زمين مكه و كفار غالب بودند
قَالُوا گفتند فرشتگان تكذيب ايشانرا اَلَمْ تَكُنْ آيا نبود اَرْضُ اللّٰهِ زمين خداي وَاسِعَةً
كشاده و بسيار فَتُهَاجِرُوا فِيهَا اگر شما هجرت كنيد در طرفي ديگر از آن چنانچه مهاجران حبشه و مدينه كردند
فَاُولٰئِكَ پس آن گروه تاركان هجرت مَاْوٰيهُمْ جَهَنَّمُ جاي ايشان دوزخ است وَسَاءَتْ مَصِيرًا و بد
بازگشتي است ايشانرا دوزخ و اين عقوبت همه تاركان هجرت را مقرر است اِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مگر كساني را
كه بسبب واقع ضعيف و عاجز اند مِنَ الرِّجَالِ از مردان وَالنِّسَاءِ و زنان وَالْوِلْدَانِ و كودكان
لَا يَسْتَطِيعُونَ حِيلَةً توانائي چاره سازي ندارند وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا نمي شناسند راه مدينه را

ياطريق بيرون آمدن را فَاُولٰئِكَ پس آن گروه بيچارگان عَسَى اللّٰهُ شايد خداي اَنْ يَعْفُوَ عَنْهُمْ آنكه عفو
كند از ايشان لفظ عفو ايمائي ميكند بانكه ترك هجرت امري خطير بود حتي كه مضطر اين نيتواند بود وَكَانَ
اللّٰهُ عَفُوًّا و هست خداي عفو كننده از معذوران غَفُورًا آمرزنده گناهان ايشان وَمَنْ يُهَاجِرْ
فِي سَبِيلِ اللّٰهِ و هر كه هجرت كند در راه طاعت خداي يَجِدْ فِي الْاَرْضِ يابد در زمين مُرَاغَمًا كَثِيرًا مواضع بسيار
يعني آرامگاهها وَسَعَةً و فراخي در روزي يا گشادگي در اظهار دين و اعلاي كلمه عكرمه بن دينار از عكرمه
روايت ميكند كه در مكه بسيار كسي اسلام آورده بودند و استطاعت هجرت نداشتند چون آيه تهديد
ترك هجرت نازل شد و نوشتند آن بمستضعفان مكه رسيد جنده بن ضمره پسرانرا گفت كه هر چند من
پير و بيمارم اما از جمله مستضعفان نيستم چاره رفتن نمي توانم و راه مدينه را ميدانم ميترسم كه ناگاه
بدست اجل در مانم و بسبب ترك هجرت ايمان من خلل پذير گردد و مرا بر همين سرير كه خفته ام بيرون بريد
فرزندان اشارت پدر را منقاد شده استعداد راه مهيا كردند و عمر او بتعظيم نزول نموده اثر موت
بر جنده ظاهر شد دست راست خود بر دست چپ نهاد و گفت خدايا اين دست از آن تو و اين ديگر
از آن رسول تو بيعت ميكنم ترا بانچه بيعت كرده است رسول تو با اين بگفت و در گذشت و خبر او چند
رسيد بعضي از اصحاب گفتند اگر بمدينه رسيدي ايمان او كاملتر بودي و مزد او شاملتر حق تعالي آيه فرستاد
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ و هر كه بيرون آيد از خانه خود مُهَاجِرًا اِلَى اللّٰهِ وَرَسُولِهِ در حالي كه هجرت كننده
باشد بخداي و رسول او يعني براي ايشان ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ پس در يابد او را مرگ در اثناء طريق و
بهجرت گاه نرسد فَقَدْ وَقَعَ اَجْرُهُ پس بدرستي كه ثابت باشد مزد او عَلَى اللّٰهِ نزد يك خداي وَكَانَ اللّٰهُ
غَفُورًا و هست خداي آمرزنده گناه تاخيري كه در هجرت كرده رَحِيمًا مهربان در وعده مثوبة او
بحسن نيت او وَاِذَا ضَرَبْتُمْ فِي الْاَرْضِ و چون سفر كنيد در زمين فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ پس نيست بر شما گناهي

اَنْ تَقْصُرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ در آنكه كوتاه سازيد از نماز يعني رباعي را دو ركعت گذاريد اِنْ خِفْتُمْ اگر
ترسيد اَنْ يَفْتِنَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنكه شما را بكشند كافران اين شرط باعتبار غالب است چه در آن وقت
در حوالي مدينه مسلمانان را دشمنان بوده اند و حالا اين ترس نيز تقصير بايد كرد اِنَّ الْكَافِرِينَ بدرستي
كه كافران كَانُوا لَكُمْ هستند مر شما را عَدُوًّا مُبِينًا دشمني آشكارا وَاِذَا كُنْتَ فِيهِمْ و چون تو باشي
در ميان ايشان بوقت خوف از اعادي فَاَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلٰوةَ پس خواهي كه اقامت كني براي ايشان
نماز را لشكر خود را دو قسم ساز فَلْتَقُمْ طَائِفَةٌ پس بايد كه بايستند گروهي از ايشان مَعَكَ با تو و نماز گذارند
و گروهي ديگر بروي دشمن بايستند وَلْيَاْخُذُوا اَسْلِحَتَهُمْ و بايد كه فرا گيرند آنانكه نماز ميگذارند سلاحهاي
خود را از روي حزم و احتياط فَاِذَا سَجَدُوا پس چون سجده كنند نماز گذارندگان فَلْيَكُونُوا پس بايد
كه باشند آنها كه نماز ميگذارند مِنْ وَرَائِكُمْ از پس شما در برابر دشمن و چون اين گروه يكركعت بگذارند
بصف لشكر باز روند وَلْتَاْتِ طَائِفَةٌ اُخْرٰى و بيايند طايفه ديگر لَمْ يُصَلُّوا نماز نگذارده اند و پاس
ميداشته فَلْيُصَلُّوا مَعَكَ پس بگذارند با تو يكركعت ديگر وَلْيَاْخُذُوا و بايد كه بر دارند ايشان نيز با خود
حِذْرَهُمْ آلتي كه بدان حذر ميكنند از دشمن چون سپر و خود و زره وَاَسْلِحَتَهُمْ و سلاحها كه بدان
جنگ ميكنند چون شمشير و حربه و تير و كمان وَدَّ الَّذِينَ كَفَرُوا دوست ميدارند آنانكه كافر شده اند
لَوْ تَغْفُلُونَ اگر غافل شويد عَنْ اَسْلِحَتِكُمْ از سازهاي حرب خود وَاَمْتِعَتِكُمْ و از متاعهاي
خويش چون البسه و رخوت فَيَمِيلُونَ عَلَيْكُمْ پس حمله آورند بر شما مَيْلَةً وَاحِدَةً يك حمله و هر چه
يابند نقلست كه حضرت پيغمبر صلعم بغزو رفته بود و چون كه بعسفان رسيد مشركان عرب اراده كه صف
راست كرده و قتال و جدال را مهيا شده حضرت نيز بغزو بود تا لشكر اسلام در مقابل صف بر كشيدند
وقت نماز پيشين در آمد و سوار لشكر كفار ميان قبله و سپاه مومنان حايل بودند حضرت صلعم با اصحابه
باقامت نماز اشتغال فرمودند و كفار معاينه ركوع و سجود ايشان مشاهده مينمودند بعد از فراغت

اهل اسلام از آن نماز کافران حسرت خوردند که چرا بر ایشان هجومی نکردیم و بنزکیتاز شوکت دمار
از ایشان بر نیاوردیم یکی از زمرهٔ کفار آواز داد که این قوم را بعد از بن نماز نمازی دیگر
هست تا در اعزاز و اکرام آن غایت مبالغه بتقدیم رسانند فرصت نگاه داشته در آن وقت ناگاه
بر سر ایشان بر اییم و بکام دل از بن دشمنان داد انتقام بستانیم هنوز وقت صلوة عصر در نیامده
جبرئیل فرود آمد و کیفیت نماز خوف بدین آیه بحضرت رسالت صلعم تعلیم داد و فقها را در چگونگی
این نماز اختلاف بسیار است و در کتب فقهی مقرر شده وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ و هیچ گناهی نیست بر شما
اِنْ كَانَ بِكُمْ اَذًى اگر باشد شما را رنجی مِنْ مَطَرٍ از باران که گران کرداند اسلحه را اَوْ كُنْتُمْ مَرْضٰى
یا باشید بیماران و ناتوانان در نظر سلاح اَنْ تَضَعُوٓا اینکه بنهید اَسْلِحَتَكُمْ سلاحهای خود را
وَخُذُوا حِذْرَكُمْ و بهر حال فراگیرید الات نگاه داشت خود را تا خصم بر شما هجوم نکند
و گفته اند مراقب و بر حذر باشید اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای اَعَدَّ لِلْكٰفِرِيْنَ اماده کرده است
برای کافران عَذَابًا مُّهِيْنًا عذابی خوار کننده فَاِذَا قَضَيْتُمُ الصَّلٰوةَ پس چون ادا کردید نماز
خوف را و فارغ شدید از آن فَاذْكُرُوا اللّٰهَ پس یاد کنید خدا را قِيَامًا در حال قیام که
شمشیر می زنید وَقُعُوْدًا و در حال نشستن که تیر میاندازید وَعَلٰى جُنُوْبِكُمْ و بر پهلوهای خود
آن زمان که زخم خورده اید و از پا افتاده و گفته اند مراد یاد کردن خداوند است در همه احوال
و در زاد المسیر آورده که ذکر یعنی خوف است یعنی بترسید از خدای قِيَامًا بوقت تصرف در امور
و معود او و در حال اشتغال اکل و شرب و مصاحبت با خلق وَعَلٰى جُنُوْبِهِمْ و در زمان توجه
قیام و مرده ان لَاتَخَافُوا بیحد خوف توانند بود هر که لی در خوف کم شد هوش او نشود الا تخافوا
کوش او خایفان را لاتخافوا گشت در بین هر که خوفش نیست چون کوبی مترس فَاِذَا اطْمَاْنَنْتُمْ
چون بیارمید ید از خوف ایمن شدید فَاَقِيْمُوا الصَّلٰوةَ پس بگذارید نماز را بتعدیل ارکان و حفظ شرایط اِنَّ
الصَّلٰوةَ بدرستی که نماز كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ هست بر مومنان كِتٰبًا مَّوْقُوْتًا فرضی موقت

بعضی محدود با وقات که اخراج آن از اوقات آن روا نیست وَلَا تَهِنُوْا و سستی مکنید و ضعف مورزید
فِى ابْتِغَآءِ الْقَوْمِ طلب قوم و کارزار با ایشان این آیه در غزوه حمراء الاسد نازل شد که حضرت
پیغمبر صلعم بعد از احد خواست که از عقب ابو سفیان رود و صحابه از جراحات
متالم بودند حق سبحانه میفرماید که اِنْ تَكُوْنُوْا تَاْلَمُوْنَ اگر هستید شما ای مومنان که دردمند شدید از جراحتها
فَاِنَّهُمْ يَاْلَمُوْنَ پس بدرستی که کافران نیز دردمند و زخم خورده كَمَا تَاْلَمُوْنَ همچنانکه شما هستید وَ
تَرْجُوْنَ و شما با وجود الم امیدی دارید مِنَ اللّٰهِ از خدای مَا لَا يَرْجُوْنَ آنچه ایشان امید ندارند
از ثواب آخرة و نصرت در دنیا وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای عَلِيْمًا دانا بضمایر شما حَكِيْمًا محکم کار در امر
و نهی که طعمه بن ابیرق از بنی ظفر شبی در خانه قتاده بن نعمان زد و زرهی که در انبان آرد پنهان
کرده بودند بدزدید قضا را انبان آرد شکافی داشت هم راه آرد میریخت تا بخانه طعمه و طعمه
از آنجا نزد یهودی که زید بن السمین میگفتند برد و بطریق ودیعت باو سپرد بامداد قتاده بر اثر
دقیق بخانه طعمه رفت و بعد از طلب زره طعمه سوگند یاد کرد که این کار نکرده و خبر ندارد قتاده
بر همان سمت که طعمه بخانه یهودی رفته بود پی برد و جهود را بخیانت گرفت زید گفت دوش طعمه
درهی در انبان بود دیعت بمن داده و جمعی بر آن گواهی دادند قتاده صورت حال بمحکمه علیه نبوی رفع
کرد و بنو ظفر که قوم طعمه بودند از خوف رسوای او نخواستند که طعمه بتهمت زده شود و جهود پاک دامن
بیرون آید آغاز جدال و خصومت کردند با جهود و رای حضرت رسالت صلعم نیز بر آن بود که خیانت
بر جهود ثابت کردد و مسلمانان از آن خیانت مبرا باشند همین که حضرت قصد عتاب یهود کرد
و خواست که بقطع ید و حکم فرماید از حضرت رب الارباب خطاب رسید که اِنَّآ اَنْزَلْنَآ بدرستی که ما
فرو فرستادیم اِلَيْكَ الْكِتٰبَ بسوی تو قرآن را بِالْحَقِّ براستی و حکم درست لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ تا حکم کنی
میان مردمان بِمَآ اَرٰىكَ اللّٰهُ بآنچه خدای ترا شناسا کرد انیده و وحی فرستاده وَلَا تَكُنْ لِّلْخَآئِنِيْنَ

جانب دار مباش برای خیانت کنندگان خَصِيْمًا دشمن آنکس که بی گناه است و در مقام رفع خیانت مباش از
خاین وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ و آمرزش خواه از خدای از قصدی که بعذاب یهودی کردی اِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستی که
خدای غَفُوْرًا آمرزنده است مر کسی را که آمرزش طلبد رَّحِيْمًا مهربان برو وَلَا تُجَادِلْ و خصومت مکن
عَنِ الَّذِيْنَ از قبل آنانکه يَخْتَانُوْنَ اَنْفُسَهُمْ که خیانت میکنند با نفسهای خود یعنی قوم طعمه که با خیانت
او در ساختند اِنَّ اللّٰهَ لَا يُحِبُّ بدرستی که خدای دوست ندارد مَنْ كَانَ خَوَّانًا هر که هست بسیار
خیانت کننده اَثِيْمًا گناه کار از مستغرق در گناه خود يَسْتَخْفُوْنَ مِنَ النَّاسِ شرم میدارند از مردمان
و پنهان میکنند خیانت را وَلَا يَسْتَخْفُوْنَ مِنَ اللّٰهِ و شرم نمیدارند از خدای وَهُوَ مَعَهُمْ حال آنکه خدای
با ایشان است و اسرار ضمایر ایشان ازو پنهان نیست پس او سزاوار تر است که ازو شرم دارند اِذْ يُبَيِّتُوْنَ
آن هنگام که بشب تدبیر و تزویر میکنند مَا لَا يَرْضٰى آنچیزی را که نمی پسندد خدای مِنَ الْقَوْلِ از گفتن
دروغ بنی ظفر با یکدیگر شب مشاورة میکنند بر آنکه طعمه سوگند دروغ میخورد و پیغمبر سوگند او را که
مسلمانست باور خواهد کرد و بقول یهودی که کافر است التفات نخواهد فرمود وَكَانَ اللّٰهُ و هست خدای
بِمَا تَعْمَلُوْنَ بآنچه شما میکنید از تدبیر مُحِيْطًا احاطه کننده بعلم و هیچ چیز از حیطه او خارج نیست
هٰٓاَنْتُمْ هٰٓؤُلَآءِ شما آنید ای گروه بنی ظفر که از حمیت جاهلیت جٰدَلْتُمْ دفع میکنید از خاینان خیانت را
بجدال و خصومت فِى الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا در وقت زندگانی در دنیا فَمَنْ يُّجَادِلُ اللّٰهَ پس کیست آنکه خصومت
کند با خدای و دفع خیانت کند عَنْهُمْ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ از ایشان روز قیامت اَمْ مَّنْ يَّكُوْنُ یا کیست آنکه باشد
عَلَيْهِمْ وَكِيْلًا بر ایشان نگاهبان که نگذارند که ایشان را عذاب کنند یا حمایت کننده که عذاب از ایشان
دارد وَمَنْ يَّعْمَلْ سُوْٓءًا و هر که بکند بدی که از آن ضرر بغیر رسد اَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهٗ یا ستم کند بر نفس خود
ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللّٰهَ پس طلب آمرزش کند از خدای بتوبه و انابت يَجِدِ اللّٰهَ یابد خدا را غَفُوْرًا آمرزنده گناهان او
رَّحِيْمًا مهربان بفضل خود برو در ین آیه ترغیب فرمود طعمه قوم او را بتوبه و استغفار وَمَنْ يَّكْسِبْ و هر که

بکند گناهی و خواهد که بیگناهی بدان تهمت کند فَاِنَّمَا يَكْسِبُهٗ پس جز این نیست که میکند آن عمل را
عَلٰى نَفْسِهٖ بر نفس خود چه ضرر آن نفس او بدیگری تعدی نمیکند وَكَانَ اللّٰهُ عَلِيْمًا و هست خدای
دانا بسارق درع حَكِيْمًا حکم کننده در مجازات او بقطع ید وَمَنْ يَّكْسِبْ خَطِيْٓئَةً و هر که بکند گناهی صغیره
یا آنچه بخطا واقع شود اَوْ اِثْمًا یا گناهی کبیره یا آنچه بعمد از وی صادر گردد ثُمَّ يَرْمِ بِهٖ پس تهمت کند
بآن گناه بَرِيْٓئًا بی گناهی را چنانچه طعمه نسبت زید کرد فَقَدِ احْتَمَلَ بُهْتَانًا پس بدرستی که بر داشت دروغی
که از آن متحیر و مبهوت میشوند بیگناهان وَاِثْمًا مُّبِيْنًا و دیگر حامل شد گناهی ظاهر را وَلَوْلَا فَضْلُ اللّٰهِ
و اگر نه فضل خدای بود عَلَيْكَ بر تو که وحی فرستاد و ترا از حقیقت مهم اعلام داد وَرَحْمَتُهٗ و بخشایش
او که ترا از قصد عذاب زید و تصدیق طعمه منصرف ساخت لَهَمَّتْ طَّآئِفَةٌ هر آینه قصد کرده بودند گروهی
مِّنْهُمْ از بنی ظفر اَنْ يُّضِلُّوْكَ با آنکه ترا گمراه کردانند از حکم راست وَمَا يُضِلُّوْنَ و در خطا و ضلالت نمی اندازند
اِلَّآ اَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را چه وبال این عمل عاید بدیشانست وَمَا يَضُرُّوْنَكَ مِنْ شَيْءٍ و ترا زیان
نمیتوانند رسانید بهیچ چیز چه تو در پناه عصمت خدایی وَاَنْزَلَ اللّٰهُ و فرستاده است خدای عَلَيْكَ الْكِتٰبَ
بر تو قرآن را وَالْحِكْمَةَ و بیان احکام آن را وَعَلَّمَكَ و در آموز انیده است ترا مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ آنچه نبودی که خود
بدانی از خفیات امور و مکنونات ضمایر جمهور و گفته اند ربوبیة حق و جلال او و شناخت عبودیت
نفس و قدر حال او و در بحر الحقایق میفرماید که آن علم ما کان و ما سیکونست که حق سبحانه در شب اسری
بدان حضرت عطا فرمود چنانچه در احادیث معراجیه آمده است که در زیر عرش بودم قطره در حلق من
ریختند معلمت ما کان و ما سیکون وَكَانَ فَضْلُ اللّٰهِ و هست فضل خدای عَلَيْكَ بر تو به نبوت عَظِيْمًا
بزرگ چه هیچ فضلی اعظم از نبوت کامله که ترا هست نیست لَا خَيْرَ نیست نیکویی فِيْ كَثِيْرٍ مِّنْ نَّجْوٰىهُمْ
در بسیاری از راز گفتن ایشان بعضهم قوم طعمه و گفته اند نجوی اسم مناجاتست یعنی هیچ نیکویی
در آن راز گویان نیست اِلَّا مَنْ اَمَرَ مگر آنکس که بفرماید بِصَدَقَةٍ بصدقه دادن اَوْ مَعْرُوْفٍ یا امر کند بمعروف

وآن چیزیست که بشرع مستحسن باشد وگفته اند معروف اینجا قرض دادنست یا دستگیری بیچارگان
او اِصْلَاحٍ بَيْنَ النَّاسِ یا فرماید باصلاح میان مردمان ورفع کدورت از دلهای ایشان وَمَنْ يَفْعَلْ
ذَلِكَ وهر که بکند اینها که مذکور شد ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ برای طلب خشنودی خدای فَسَوْفَ نُؤْتِيهِ
پس زود باشد که بدهیم اورا أَجْرًا عَظِيمًا مزدی بزرگ وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ وهر که مخالفت کند با رسول
مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ از پس آنکه ظاهر شد لَهُ الْهُدَى مر ورا راه راست بوقوف بر معجزات وظهور دلایل
واضحات وَيَتَّبِعْ وپیروی کند غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ غیر آن راه که مؤمنان بر انند از اعتقاد وعمل آن
آیه در شان طعمه است که از خوف قطع ید بگریخت وبجانب مکه مرتد شد واینجا نقب در خانه
میزد دیوار فرود آمد ودر زیر آن بماند روزی دیگر اورا از میان دیوار بیرون آوردند وخواستند که
بکشند بعضی از اهل مکه درخواست نمودند که این از مدینه گریخته وپناه بدینجا آورده کشتن او مناسب
نیست پس اورا از مکه اخراج کردند وباتجار قضاعه بسوی شام عزیمت نمودند ودر منزلی
کاروانرا مشغول ساخته پاره از متاع ایشان بدزدید وبگریخت آخرالامر بگرفتند وسنگسار
کردند وقولی آنست که از جده در دریا نشسته بود کیسه دیناری در کشتی بدزدید وبعد از وقوف
بران اورا در دریا انداختند این عذاب دنیا بود وعقاب آخرة را میگوید نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّى والی کنیم
اورا دران سرای بانچه دوست میدارد درین سرای که آن کفرورد تست یعنی اورا دایره کفر و
مرتدان داخل کنیم وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ودر آریم اورا در دوزخ وَسَاءَتْ مَصِيرًا وبد بازگشتی است
دوزخ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ بدرستی که نیامرزد خدای أَنْ يُشْرَكَ بِهِ آنرا که شرک آرند بخدای وَيَغْفِرُ
مَا دُونَ ذَلِكَ وبیامرزد انچه جز شرکست لِمَنْ يَشَاءُ هر کرا خواهد آیه در شان پیری بوده است
از اعراب که بجناب نبوت مآب آمده وبعرض رسانیده که یا رسول الله پیری ام در گناه غرق شده
الا آنست که تا خدایرا شناخته ام بدو شرک نیاورده ام وبجز او کسیرا دوست نگرفته ام ومعصیت از روی

جرأت ولی ادبی با خدای نکرده ام وتصور آن نداشته ام که طرفة العینی خدایرا بگریختن خود
عاجز کرده ام وحالی امده ام پشیمان از گناه وتوبه کننده بدرگاه حال من چگونه بیبی خدای
بدین آیه مژده داد که همه گناهان را غیر از شرک امید آمرزش هست وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ وهر که شرک
آرد بخدای فَقَدْ ضَلَّ پس هر آینه گمراه شد از حق ضَلَالًا بَعِيدًا گمراهی دور یعنی در نهایت ضلالت
پس از حال مشرکان خبر میدهد که إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ نمی پرستند بدین خوی خود إِلَّا إِنَاثًا مگر ماده
بتانرا ماده میگوید بواسطه تانیث اسماء ایشان چون لات وعزی ومنات وهمچنین هر قبیله
بتی بود که انثی بنی فلان میگفتند ودر تفسیر چنین آورده که بتانرا بصورت زنان ساختندی وگفته اند
مراد این اناث ملایکه اند بزعم ایشان که میگفتند فرشتگان دختر خدا اند وَإِنْ يَدْعُونَ ونمی
پرستند إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا مگر دیو سرکش بیرون رفته از فرمان برداری یعنی ابلیس را چه او امر میکند
مشرکانرا بعبادت انها لَعَنَهُ اللَّهُ برانده است خدای اورا ودور کرده از رحمت وَقَالَ وگفت
شیطان لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ عِبَادِكَ که هر آینه میگیرم از بندگان تو نَصِيبًا مَفْرُوضًا بهره مقرر کرده که
آنرا بعث نار گویند واز هزار کس از آدمیان نهصد ونود نعث النار خواهند بود چنانچه در
حدیث آمده وَلَأُضِلَّنَّهُمْ وایشانرا گمراه میکنم از طریق حق وَلَأُمَنِّيَنَّهُمْ ودر آرزوی افکنم ایشانرا
وی آرزید ردیشم ایشان امانی باطل را چون طول حیات یا تاخیر توبه یا انکه بعث ونشر نیست
یا دخول بهشت با ارتکاب ذنوب وَلَآمُرَنَّهُمْ ومیفرمایم ایشانرا فَلَيُبَتِّكُنَّ پس بشکافند آذَانَ
الْأَنْعَامِ گوشهای چهارپایان را وانچه خدای ساخته حرام میکردانند اشارتست بانچه عرب
داشته است از بحیره وسائبه ووصیله وغیر آن چنانچه در سوره مایده بیاید وَلَآمُرَنَّهُمْ
وهر آینه بی فرمایم ایشانرا فَلَيُغَيِّرُنَّ پس تغیر میدهند خَلْقَ اللَّهِ آفریده خدایرا بصورت یا صفت
چون خصی کردن انسان وتیز ساختن دندان ولواطه وسحق ورقم کبود زدن بر روی ولب ودست

ویا ای یا مراد تغییر فطرت الله است یعنی اسلام یا استعمال جوارح وقوی در امور باطله وَمَنْ
يَتَّخِذِ الشَّيْطَانَ وهر که فرا گیرد شیطانرا وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ دوستی بدون خدای یعنی هر چه
شیطان آن کند فَقَدْ خَسِرَ پس بدرستی که زیان کند خُسْرَانًا مُبِينًا زیانی روشن چه سرمایه
عمر وقوت از دست بدهد واز سود بی بهره بود یا زیان کند بغرات بهشت وحصول دوزخ يَعِدُهُمْ
وعده میدهد ایشانرا شیطان بانچه وفا نکند وَيُمَنِّيهِمْ ودر آرزوی افکند ایشانرا بچیزی که بنا
وَمَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ ووعده نمیدهد ایشانرا شیطان إِلَّا غُرُورًا مکر وفریب وخداع یعنی اظهار
نفع میکند در انچه مشتمل بر ضرراست أُولَئِكَ آن گروه که پرستنده بتان ومتابع شیطان اند مَأْوَاهُمْ
جَهَنَّمُ جای ایشان دوزخست وَلَا يَجِدُونَ عَنْهَا وبیابند از دوزخ مَحِيصًا گریزگاهی که بدان بجا
نقل کنند وَالَّذِينَ آمَنُوا وانانکه گرویدند وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وعملهای پسندیده کردند سَنُدْخِلُهُمْ
زود باشد که در آریم ایشانرا جَنَّاتٍ تَجْرِي ببوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ از زیر آن درختان
جویها خَالِدِينَ فِيهَا در حالتی که این داخلان جاوید باشند در ان أَبَدًا تاکید است یعنی همیشه
بی انقطاع وَعْدَ اللَّهِ وعده کرد خدای وعده کردنی وراست کرد سخن خود را حقا راست کردنی
وَمَنْ أَصْدَقُ وکیست راست تر مِنَ اللَّهِ قِيلًا از خدای در سخن خود ابو صالح روایت میکند
که مسلمانان واهل کتاب در مجلسی با یکدیگر مجتمع شدند یهود ونصاری آغاز مفاخرت کردند
که پیغمبر ما پیش از پیغمبر شما مبعوث شده وکتاب ما قبل کتاب شما منزل گشته ودر بهشت نرود مگر
یهودی ونصاری مسلمانان جواب دادند که پیغمبر ما خاتم انبیاست وکتاب ما ناسخ کتاب شماست
پس ما بهشت سزاوارتریم این آیه آمد لَيْسَ بِأَمَانِيِّكُمْ انچه خدای وعده کرده از ثواب یافت نشود
بآرزوهای شما ای مسلمانان وَلَا أَمَانِيِّ أَهْلِ الْكِتَابِ ونه بآرزوهای اهل کتاب که گویند لَنْ
يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا او نصاری یعنی هیچ کار بآرزو بر نیاید بلکه ریاضت باید کشید

انرا که ریاض بهشت باید بس بآرزو وهوس بر نیاید این معنی بآب دیده وخون جگر تواند بود
وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا وهر که بجا آرد کاری بد را يُجْزَ بِهِ جزا داده شود بآن عاجلا وآجلا این حکم
عامست همه عاملانرا آورده اند که چون این آیه فرود آمد صحابه متالم شدند وصحابه گفتند
یا رسول الله کیف الفلاح بعد هذه الآیة بعد از نزول این آیه چگونه رستگاری باشد چو هیچکس
از کردار بد خالی نیست پس تحزن کرد ازرا حضرت رسول صلعم فرمود که نه بیمار میشوی ونه اندوهناک
میگردی ونه بلاها بتو میرسد گفت بلی یا رسول الله خواجه فرمود هو ذاک آن جزای اینست
ودر تفسیر آورده که حضرت صلعم بعد ازین سخن فرمود که ای ابا بکر تو واصحاب تو مومنان را جزای ٧
گناه در دنیا دهند تا بخدای رسید وشمارا هیچ گناه نبود ودیگرانرا جزاهای ایشان جمع کنند
وروز قیامت بدیشان زنند وحسن بصری رحمه الله میگوید که عمل سوء شرکست بدلیل آنکه حق تعالی میفرماید
وَلَا يَجِدْ ونمی یابد عامل سوء لَهُ برای نفس خود مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيًّا دوستی که
که مدد بدو رساند وَلَا نَصِيرًا ونه یاری که از عذابش برهاند وَمَنْ يَعْمَلْ مِنَ الصَّالِحَاتِ وهر که
بجا آرد بعضی از اعمال صالحه چه هیچ کس را قوت ارتکاب تمام آن نیست مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى از مرد
وزن وَهُوَ مُؤْمِنٌ در حالتی که مومن باشد که عمل بی ایمان اعتبار ندارد فَأُولَئِكَ پس آن
گروه عمل کنندگان يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ در آورده شوند بهشت وحفص بصیغه معلوم میخواند یعنی
در آیند بجنت وَلَا يُظْلَمُونَ وستم رسیده نشوند در ثواب عمل خود نَقِيرًا بمقدار نقیری یعنی
هیچ چیز از ثواب ایشان کم نشود وَمَنْ أَحْسَنُ دِينًا وکیست نیکوتر از جهت دین مِمَّنْ أَسْلَمَ
وَجْهَهُ از انکه خالص گردانید نفس خود را لِلَّهِ برای خدا یا بدل کرد روی خود را در سجود حق تعالی
وَهُوَ مُحْسِنٌ وحال آنکه او آینده است بنیکویها وترک کننده بدیها وَاتَّبَعَ وپیروی کرد مِلَّةَ
إِبْرَاهِيمَ دین ابراهیم را حَنِيفًا در حالتی که ابراهیم یا این پیرو مایل است از همه دینها بدین اسلام

وَاتَّخَذَ اللّٰهُ وكرفت خداي إِبْرَاهِيمَ خَلِيلًا ابراهيم را دوست يعني اورا بركزيد واختصاص
داد بكرامتي كه مشابه است بكرامت دوست با دوست آورده اندكه در عهد ابراهيم عم قحط بديد آمد وچون
مردم همواره از موايد خليلي فوايد يافته بودند درين سال بجهت جوع بيشتر رجوع نمودند ابراهيم هر چه
داشت برايشان ايثار كرد وهيچ كه انبار تهي شد چند قطار شتر بمصر فرستاد نزد يكي دوستي كه
معتمد عليه بود تا قدري طعام از مصر بشام فرستد چون پيغام خليل بدوست مصري رسيد گفت
در ولايت ما نيز اثر قحط ظاهر شده واگر بجا الواقع ابراهيم عم اين طعام براي خود طلبيدي بهر
نوع كه بودي چاره ميتوانست نمود فاما شنيده ايم كه بسي غاره زدگان بدو التجا كرده اند واو
بكرم عزيزي وسماحت جبلي ميخواهد كه اين طعام بديشان صرف كند القصه كندم بملازمان ابراهيم
عم نداد وبهاي نيز نيافتند بضرورت باز گشتند كه شتر خالي بشهر درآرند چه بسي گدايان وفي الحال
چشم بران داشتند كه شتران خليل از مصر با طعام فراوان خواهد رسيد شتربانان در حوالي شهر
پر از ريگ نرم كرده بخانه آوردند ابراهيم ازين حال آنكه اسنده سر يكي بكشاد آردي ميده در غايت
سفيدي وباريكي بيرون آمد وپاره از ان خمير كرد ونان بخته بعيال واطفال درويشان
داد چون ابراهيم از مسجد باز آمد وبوي نان بمشام او رسيد پرسيد كه اين از كجاست گفتند
از نزد يك دوست مصري تو ابراهيم عم فرمود كه اين از نزد يك دوست من الله است خداي بدين
جهت ويرا دوست كرفت بزركان گفته اند شرط خلت استسلام بنده است در عموم احوال بحضرت
ذو الجلال واين مقام ابرهي بود لاجرم بخليل موسوم شد وسر محبت فناي حبيب است در محبوب
وبقاي او بدو واين مقام محمد است صلعم لاجرم بحبيب مسمي گشت وازينجاست كه ذكر خلت
بظاهر فرمود كه وَاتَّخَذَ اللّٰهُ ابراهيم خَلِيلًا وذكر محبت بكنايه باز نمود كه فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللّٰهُ
ودرين گفته اند بيت عجب اين نيست كه محبوب جهاني تو بلطف عجب آنست كه محبان تو محبوب اند خليل اسا كه بود

وحبيب

وحبيب مجذوب سلوك نشانه هستي وتفرقه است وجذبه علامت نيستي وجمعيت
از سلوك خليل بدين عبارت خبر داده اند كه إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَىٰ رَبِّي از جذبه حبيب بدين اشارت
تنبيه كرده اند كه أَسْرَىٰ بِعَبْدِهِ لاجرم انچه نظرگاه خليل بود كه نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ
تكيه گاه حبيب كردانيدند كه دَنَا فَتَدَلَّىٰ خليل از خيل تا شان سپاهش مسيح از چاوشان
باركاهش وَلِلّٰهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ ومر خدا يراست انچه در اسمانها بود وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه
در زمينها باشد پس هر كرا خواهد از اهل اسمان وزمين بدوستي بر گزيند وَكَانَ اللّٰهُ وهست
خداي بِكُلِّ شَيْءٍ مُحِيطًا بهمه چيزها احاطه كننده از روي علم وقدرت وَيَسْتَفْتُونَكَ وطلب
فتوي ميكنند از تو فِي النِّسَاءِ در باب ميراث زنان يعني دختران ام كحه چنانچه گذشت
واعتراض عيينه بن حصن كه دختر وخواهر را نصف مال ميدهي وما نميدهيم مگر كسي را كه كار
كند وغنيمت بدست آرد قُلِ اللّٰهُ يُفْتِيكُمْ بگو كه خداي فتوي ميدهد يعني بيان ميكند حكم خود را
فِيهِنَّ در باب ايشان وَمَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ وديگر فتوي ميدهد انچه خوانده ميشود بر شما فِي الْكِتَابِ
در قرآن فِي يَتَامَى النِّسَاءِ در شان يتيمان كه زنانند اللَّاتِي آن زناني كه لَا تُؤْتُونَهُنَّ نميدهيد
ايشانرا مَا كُتِبَ لَهُنَّ انچه فرض كرده است براي ايشان از ميراث وَتَرْغَبُونَ ورغبت ميكنيد
أَنْ تَنْكِحُوهُنَّ انكه بخواهيد ايشانرا اگر جميله باشند ومالهاي ايشان بخوريد وَالْمُسْتَضْعَفِينَ
وديگر فتوي ميدهد قرآن در باب ضعيفان وبيچارگان مِنَ الْوِلْدَانِ از فرزندان خود كه ايشانرا
ميراث نميدهيد وَأَنْ تَقُومُوا وديگر حكم ميكند قرآن بانكه قيام نمائيد لِلْيَتَامَىٰ براي مهر يتيمان
ودر مهر وميراث ايشان بِالْقِسْطِ بعدل وراستي وَمَا تَفْعَلُوا مِنْ خَيْرٍ وانچه ميكنيد از نيكوئي در
باره يتيمان وكودكان وغير ايشان فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ بدرستي كه خداي هست بِهِ عَلِيمًا بان دانا وبران
جزا خواهد داد ودر اسباب نزول آورده كه مردي بر زن خود بهانه جوي بود تا طلاق دهد وزن

بسبب تعلق دل با فرزندان بفراق او رضا نميداد وميگفت مرا طلاق مده وهر كجا ميخواهي برو
ومن ترا بحل كردم وگويند دختر محمد بن مسلمه با شوهر خود رافع بن خديج كه ميخواست اورا طلاق
دهد همين ميگفت كه مرا رها مكن ومن نوبت خود بديگر زن تو بخشيدم حق تعالي آيه فرستاد وَإِنِ امْرَأَةٌ
واگر زني خَافَتْ بداند ودريابد مِنْ بَعْلِهَا از شوهر خود نُشُوزًا سر باز زدني از صحبت او أَوْ
إِعْرَاضًا يا روي گردانيدني از مجالست ومكالمت او فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِمَا پس هيچ گناهي نيست بر
ايشان أَنْ يُصْلِحَا بَيْنَهُمَا در انكه بصلاح آرند ميان يكديگر صُلْحًا بصلح يعني آشتي كنند باانكه زن
مقداري از مهر خود ببخشد يا نوبة خود بزني ديگر دهد ومرد نيز حقوق خدمت قديمي نگاه دارد
واورا از خود جدا نكند وَالصُّلْحُ خَيْرٌ وآشتي كردن بهتر بود از خصومت ومفارقت ارباب سير
بر آنند كه حضرت پيغمبر صلعم سوده بن زمعه را رضي الله عنها طلاق داد واو بر سر راه آن حضرت نشست
تا وقتي كه سيد عالم صلعم برسيد سوده بزبان تضرع گفت يا رسول الله رغبت نمانده بمن بخدا سوگند
كه دوستي مرد در دل من نمانده ليكن ميخواهم كه فرداي قيامت در زمره زنان تو محشور باشم ونوبة خود را
بعايشه ميبخشم حضرت بوي رجعت فرمود وروز نوبة او در خانه عايشه ميبود واين آيه در قصه
وي نازل شد وَأُحْضِرَتِ الْأَنْفُسُ الشُّحَّ وفرا آورده اند نفسها را ببخل يعني مجبول اند نفسها بر بخل
واز نيست كه هر يك از زوجين در مسامحت ومروت بخل مي ورزند وَإِنْ تُحْسِنُوا واگر نيكوئي ورزيد
در زندگاني وَتَتَّقُوا وپرهيز كنيد از نشوز واعراض فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستي كه خداي هست بِمَا تَعْمَلُونَ
خَبِيرًا بانچه ميكنيد از احسان وخصومت دانا وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا وعنتوانيد اي كساني كه زياده از
يك زن داريد أَنْ تَعْدِلُوا انكه عدول ورزيد وراستي كنيد بَيْنَ النِّسَاءِ ميان زنان براي انكه عدل آنست
كه البته ميل واقع نشود وآن متعذر است ولهذا حضرت رسالت صلعم با انكه در قسم ميان ازواج طاهرات
ملاحظه عدل ميفرمود ميگفت خدايا اين قسمت دران چيز نيست كه من مالك آنم از صحبت ونفقه واما خوذ

مكن

مكن در انچه تو مالك آني ومن نيستم يعني در دوستي بعضي چنانچه عايشه را از همه ازواج دوستر ميداشت
وَلَوْ حَرَصْتُمْ واگر حريص باشيد بر ارتكاب عدل وقادر نباشيد بران فَلَا تَمِيلُوا كُلَّ الْمَيْلِ پس ميل مكنيد
تمام ميل بانكه مرغوب است در قسم ونفقه يعني ميل قلب را با ميل فعل بيكجا جمع مكنيد كه اگر چنين باشد
فَتَذَرُوهَا پس ميگذاريد آن ديگري را كَالْمُعَلَّقَةِ مانند كسي كه محبوس شد يعني چنين زن نه مطلقه باشد
ونه شوهر دار وَإِنْ تُصْلِحُوا واگر بصلاح آريد انچه تباه ساخته ايد از امور زنان در زمان گذشته
وَتَتَّقُوا وپرهيز كنيد از مثل اين عملها در زمان آينده فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بتحقيق كه هست خداي غَفُورًا
آمرزنده گناهان ماضي رَحِيمًا مهربان بتوفيق طاعت در زمان مستقبل وَإِنْ يَتَفَرَّقَا واگر جدا شوند
هر يك از ايشان از صاحب او بطلاق يُغْنِ اللّٰهُ كُلًّا بي نياز كرداند خداي هر يكي را مِنْ سَعَتِهِ
از جود فراوان وقدرت بركمال خود يعني تسلي دهد هر يكي را با بدلي به بدل آرد وَكَانَ اللّٰهُ وَاسِعًا
وهست خداي فراخ بخشايش مر بندگان خود حَكِيمًا محكم كار در افعال واحكام وَلِلّٰهِ ومر خدا
مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در اسمانهاست از جواهر علوي وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمينهاست از كواين سفلي
وَلَقَدْ وَصَّيْنَا وهر آينه وصيت كرده ايم وفرموده ايم الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ انانرا كه داده اند كتاب
مِنْ قَبْلِكُمْ پيش از شما يعني يهود ونصاري وانهارا نيز كه قبل از ايشان بوده اند وَإِيَّاكُمْ وشما را نيز وصيت
ميكنيم يعني ميفرمايم أَنِ اتَّقُوا اللّٰهَ بانكه بپرهيزيد از شرك وَإِنْ تَكْفُرُوا واگر كافر شويد فَإِنَّ لِلّٰهِ پس
بدرستي كه مر خدا يراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه در اسمانهاست وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمينهاست
همه مخلوق ومملوك اويند پس بكفر ومعصيت شما متضرر نميشود چنانچه بايمان وطاعت شما متنفع
نميشود وَكَانَ اللّٰهُ غَنِيًّا وهست خداي بي نياز از خلق خود واگر فرمان برند واگر نبرند حَمِيدًا
ستوده در ذات خود اگر حمد او گويند واگر نگويند وَلِلّٰهِ ومر خدا يراست مَا فِي السَّمَاوَاتِ انچه
در اسمان باشد از ملايكه وستاره وغير آن وَمَا فِي الْأَرْضِ وانچه در زمينهاست يعني اركان ومواليد وَكَفَىٰ
بِاللّٰهِ وبسنديده است خداي وَكِيلًا كارسازي مهمات بندگان إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر خواهد خداي ببرد

شما را او فاني كرد اند اَيُّهَا النَّاسُ اي مردمان وَيَأْتِ بِآخَرِينَ و بيارد يعني ايجاد كند ديگرانرا
كه فرمان بردارتر باشند چون اين آيه نازل حضرت پيغمبر صلعم دست مبارك بر پشت سلمان زد و گفت
انها قوم اين اند يعني پارسيان وَكَانَ اللّٰهُ و هست خداي عَلىٰ ذٰلِكَ برين ايجاد و اعدام قَدِيرًا
توانا مَنْ كَانَ يُرِيدُ ثَوَابَ هر كه باشد كه خواهد بعمل خود ثَوَابَ الدُّنْيَا پاداش اين سراي همچون
مجاهد مثلا كه ارتكاب جهاد براي غنيمت كند فَعِنْدَ اللّٰهِ پس نزديك خداست ثَوَابُ الدُّنْيَا
وَالْآخِرَةِ پاداش دنيا و آن خسيس است و پاداش اخرة و آن شريف است پس چرا كسي خسيس ترين
چيزي شود و از شريفترين چيزي باز ماند و اگر با شرف مايل كردد امن تابع خواهد بود و اگر مجاهد
في المثل براي خدا جهاد كند او را در آخرة چندان نعمتست كه غنيمت دنيا در جنب آن چيزي
بغايت محقر باشند و هميشه دنيا نيز بوي مي رسد پس توجه باصل بايد كرد كه فرع خود در پي است
وَكَانَ اللّٰهُ سَمِيعًا و هست خداي شنونده بر همه قولها بَصِيرًا بيننده همه فعلها يَا أَيُّهَا الَّذِينَ
آمَنُوا اي گروه مومنان كُونُوا قَوَّامِينَ باشيد ايستادگان بِالْقِسْطِ بعدل يعني بجد كنندگان
در اقامت مراسم عدالت شُهَدَاءَ و باشيد گواهان براي خداي يعني اداي شهادت كنيد
براستي وَلَوْ عَلىٰ أَنْفُسِكُمْ اگر چه بر نفس شما باشد و گواهي بر نفس خود آنست كه اقرار كند بحقي
كه در ذمه اوست در تيسير ابو المعالي نقل ميكند كه مردي از انصار گفت يا رسول اللّٰه كسي را
بر پدر من حقيست و من بران گواهم و مرا باز ميدارد از اداي شهادت الا درويشي و افلاس
پدر من اين آيه نازل شد كه گواهي باز مگيريد اگر همه بر نفسهاي شما باشد اَوِ الْوَالِدَيْنِ يا بر پدر و مادر
وَالْأَقْرَبِينَ و خويشان نزديك اگر باشد مشهود عليه غَنِيًّا غني اَوْ فَقِيرًا يا درويش يعني غني را
براي غنا احترام مكنيد و بر فقير جهت افلاس ترحم منمائيد فَاللّٰهُ أَوْلىٰ بِهِمَا پس خداي سزاوار
تراست بتوانگر و درويش و اگر داستي كه شهادت بر ميشان يا براي ايشان مصلحت نيست بران
حكم نفرمودي فَلَا تَتَّبِعُوا الْهَوىٰ پس شما متابعت هواي نفس مكنيد اَنْ تَعْدِلُوا براي اينكه ميل

كنيد

كنيد از حق وَإِنْ تَلْوُوا اگر بپيچانيد زبانهاي خود را از گواهي راست اَوْ تُعْرِضُوا يا اعراض
كنيد از اداي آن و بپوشيد فَإِنَّ اللّٰهَ كَانَ پس بدرستي كه خداي هست بِمَا تَعْمَلُونَ بدانچه ميكنيد
از ميل و عدل خَبِيرًا دانا و شما را بران مكافاة خواهد كرد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اي كساني كه ايمان آورده ايد
خطاب با مسلمانانست يا منافقان يا مومنان اهل كتاب كه ميگفتند يا رسول اللّٰه ايمان داريم بتو
و بقرآن و بموسي و عزير و توريت و بهيچ كتاب و پيغمبر ايمان نداريم و گويند خطاب با كافرانست نيز بعيد
مسلمانانرا ميگويد اي كساني كه ايمان آورده ايد بدل و زبان آمِنُوا ثابت باشيد بر ايمان خود و منافقانرا
ميفرمايد كه ايمان آورده ايد بزبان ايمان آريد بدل مومنان اهل كتاب را ميگويد ايمان آورده ايد ببعضي
از كتب و رسل ايمان آوريد بتمامي آنها كافرانرا ميفرمايد كه ايمان آورده ايد بلات و عزي ايمان آوريد
بِاللّٰهِ بخداي وَرَسُولِهِ و بفرستاده او كه محمد است صلعم وَالْكِتَابِ الَّذِي نَزَّلَ و بآن كتاب كه خداي
فرستاد عَلىٰ رَسُولِهِ بر پيغمبر خود يعني قرآن وَالْكِتَابِ الَّذِي أَنْزَلَ و آن كتابها نيز كه فرستاد مِنْ قَبْلُ
پيش از قرآن محققان ميگويند كه اي كساني كه ايمان آورده ايد از حيثية برهان ايمان آريد بر سبيل
كشف و عيان يا ايمان آورده ايد از روي تصديق ايمان آريد بطريق تحقيق و از حضرت قطب الاقطاب
خواجه بهاء الدين قدس سره منقولست كه فرمودند يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اشارتست باينكه در هر طرفة
العيني نفي اين وجود بشري ميبايد كرد و اثبات واجب الوجود جل ذكره ميبايد نمود و وجودك
ذنب از حضرت سيد الطايفه جنيد قدس سره منقولست كه فرموده است پنجاه سالست كه در ايمان
آورده بود در ايمان تازه كردم و هنوز درانم
بيت
ديدن حق زدن محض گناهست بخود مشغول گشتن
كفر راهست
تا هر دم كشد بند از هستي
سوي ظلمت سراي خود پرستي
خودي كفرا ست نفي خويش كن
زود كه جز حق در حقيقت نيست موجود وَمَنْ يَكْفُرْ بِاللّٰهِ و هر كه كافر شود بخداي وَمَلَائِكَتِهِ و بفرشتگان
او وَكُتُبِهِ و كتابهاي او وَرُسُلِهِ و بفرستادگان او وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز رستخيز فَقَدْ ضَلَّ

پس بدرستي كه گمراه شد ضَلَالًا بَعِيدًا گمراه شدني در غايت دوري از مقصد و در نهايت بعد از مقصود
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا بدرستي كه آنانكه ايمان آوردند بموسي عم يعني يهود ثُمَّ كَفَرُوا پس كافر شدند بپرستيدن
گوساله ثُمَّ آمَنُوا باز ايمان آوردند و توبه كردند ثُمَّ ازْدَادُوا كُفْرًا پس بيفزودند و زياده كردند كفر را
با محمد صلعم لَمْ يَكُنِ اللّٰهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ نيست خداي كه بيامرزد ايشانرا چه اعتبار هر كار بخاتمه آنست
و خداي دانسته كه خواتيم امور ايشان بكفر و طغيانست وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و نيست كه راه نمايد ايشانرا
سَبِيلًا راهي كه بحق باشد بَشِّرِ الْمُنَافِقِينَ بشارت ده منافقانرا بر سبيل تحكم است يا خبر كن بجاي بشارت
بِأَنَّ لَهُمْ باينكه ايشانراست عَذَابًا أَلِيمًا عذابي دردناك الَّذِينَ و منافقان آنانند يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ
ميگيرند كافرانرا أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ دوستان بجز مومنان أَيَبْتَغُونَ آيا ميطلبند عِنْدَهُمُ
الْعِزَّةَ نزديك كافران و از دوستي ايشان ارجمندي و قوت فَإِنَّ الْعِزَّةَ پس بدرستي كه عزة لِلّٰهِ جَمِيعًا
مر خدايراست همه و هر كرا عزتي رسد او دوستانرا منشور عزت داده كه وَلِلّٰهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ
وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَقَدْ نَزَّلَ عَلَيْكُمْ و بدرستي كه خداي فرستاد بر شما اي مومنان فِي الْكِتَابِ در قرآن سبحانه
در مكه آيتي فرستاد كه با خوض كنندگان و مستهزيان بقرآن نشست و خاست نكنند و اين آيه اينست
كه وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ يَخُوضُونَ الآية اينجا در مدينه تذكار آن مينمايد و ميگويد خداي در قرآن فرستاده
بود كه أَنْ إِذَا سَمِعْتُمْ بدرستي كه چون بشنويد آيَاتِ اللّٰهِ آيتهاي خدايرا از قرآن كه يُكْفَرُ بِهَا كافر شوند
بدان وَيُسْتَهْزَأُ بِهَا و استهزا كرده شود بآن فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ پس منشينيد با كافران و مستهزيان
حَتّىٰ يَخُوضُوا تا وقتي كه خوض كنند و شروع نمايند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخني غير استهزا إِنَّكُمْ إِذًا
بدرستي كه باشيد آن هنگام كه نشست و خاست كنيد با ايشان مِثْلُهُمْ مانند ايشان و انكار بر ايشان
و با وجود اين راضي باشيد بصحبت ايشان إِنَّ اللّٰهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ بدرستي كه خداي جمع كننده منافقانست
وَالْكَافِرِينَ و ناگرويدگان فِي جَهَنَّمَ در دوزخ جَمِيعًا همه ايشان الَّذِينَ يَتَرَبَّصُونَ آنانكه انتظار ميبرند

بكم

بِكُمْ بشما وقوع نكبتي را فَإِنْ كَانَ لَكُمْ پس اگر واقع شد شما را فَتْحٌ مِنَ اللّٰهِ فتح و نصرتي كه از نزديك خداي
قَالُوا گفتند منافقان مر شما را أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ آيا نبوديم با شما و مددكاري نكرديم پس سهم مال از
غنيمت بدهيد وَإِنْ كَانَ و اگر بود لِلْكَافِرِينَ نَصِيبٌ مر كافرانرا بهره از حرب يعني غلبه كردن بر مومنان
قَالُوا گفتند مر كافرانرا أَلَمْ نَسْتَحْوِذْ عَلَيْكُمْ نه غالب و مستولي بوديم بر شما و ميتوانستيم كه شما را بكشيم
اما دست باز كشيده ايم وَنَمْنَعْكُمْ و باز داشتيم شما را يعني ممنوع ساختيم مِنَ الْمُؤْمِنِينَ از مومنان
بانكه سستي كرديم در مددكاري ايشان و سخنان گفتيم كه شكسته دل شدند تا مارا ذهن غنايم خود شريك
سازيد فَاللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ پس خداي حكم كند اي مومنان ميان شما و منافقان يَوْمَ الْقِيَامَةِ
روز رستخيز كه غير از وي كسي را دعوي حكومت نباشد وَلَنْ يَجْعَلَ اللّٰهُ و نه گرداند خداي و ندهد
لِلْكَافِرِينَ مر كافرانرا عَلَى الْمُؤْمِنِينَ بر مومنان در روز قيامت سَبِيلًا حجتي كه بدان ايشانرا ملزم معا
سازند يا در دنيا ندهد ايشانرا بر مومنان دستي إِنَّ الْمُنَافِقِينَ بدرستي كه منافقان يُخَادِعُونَ
اللّٰهَ مكر ميكنند با دوستان خدا در اظهار اسلام و اخفاء كفر وَهُوَ خَادِعُهُمْ و خدا جزا دهنده است
ايشانرا بر مكر و فريب ايشان و الخداعست كه روز قيامت ايشانرا نوري دهند چنانچه مومنانرا داده اند
و چون قدم بر صراط نهند نور مومنان باقي ماند و بنور از صراط بگذرند و نور منافقان منطفي كردد
تا در ظلمت مانند بلغزند و در دوزخ افتند وَإِذَا قَامُوا و چون برخيزند منافقان إِلَى الصَّلَاةِ
بسوي نماز قَامُوا كُسَالىٰ برخيزند كاهلان و گران جانان مانند كسي كه از كاري كراهت دارد اگر
كسي از اصحاب پيغمبر صلعم ايشانرا ديد نماز ميگذارند و اگرنه ترك ميكنند يُرَاءُونَ النَّاسَ مينمايند
خود را بمردمان و ريا ميكنند تا پندارند كه ايشان مومنانند وَلَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ و ياد نميكنند خداي را
إِلَّا قَلِيلًا مگر اندكي و آن نيز در حضور مردم نه در خلوت يا ذكر زباني اند و بس و آن نسبت با ذكر دل
اندكست و در قوة القلوب آورده اند كه ذكر ايشانرا اندك باعتبار آن گفت كه غير خالص است بلكه

امیخته ساخته اند بطبع دنیا و دنیا و هرچه در وست بغایت اندک و مختصر است و ذکر خدا از همه
بزرکتر است وَلَذِکْرُ اللّٰهِ اَکْبَرُ و منافقان ریا میکنند مُذَبْذَبِیْنَ در حالتی که متحیر و مترددند بَیْنَ ذٰلِکَ
میان کفر و ایمان لَآ اِلٰی هٰٓؤُلَآءِ نه با کروه مومنانند تا ایشانرا هرچه باشد هرچه انانرا است وَلَآ اِلٰی
هٰٓؤُلَآءِ نه باکروه منافقند کافرانند تا بر ایشان باشد هرچه بر آنهاست وَمَنْ یُّضْلِلِ اللّٰهُ و هرکرا
خدای کمراه سازد فَلَنْ تَجِدَ لَهٗ سَبِیْلًا پس نیابی مرورا راهی بحق و ثواب یٰٓاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای
کروه مومنان لَا تَتَّخِذُوا الْکٰفِرِیْنَ مکیرید کافرانرا اَوْلِیَآءَ مِنْ دُوْنِ الْمُؤْمِنِیْنَ دوستان بدون مومنان
که این عمل منافقان است که با دشمنان دوستی بکنند اَتُرِیْدُوْنَ آیا میخواهید اَنْ تَجْعَلُوْا لِلّٰهِ اینکه
بدهید خدایرا عَلَیْکُمْ بر عذاب خود سُلْطٰنًا مُّبِیْنًا حجتی روشن و آن موالات کافرانست که موجب
عقوبت و خذلانست اِنَّ الْمُنٰفِقِیْنَ بدرستی که منافقان فِی الدَّرْکِ الْاَسْفَلِ مِنَ النَّارِ در طبقه
زبرترین اند از دوزخ پس عذاب ایشان از کفار بیشتر باشد بجهت آنکه ایشان بد کافرانند با خداع
و مکر و استهزا با مسلمانان جمع کرده اند در کشف الاسرار آورده که چون منافقان را بدوزخ حکم شود
و بدرکه اول در آرند مالک کوید یا نار خذیهم آتش کوید حکم ما بر زبانست و زبان ایشان بر کلمه جاری
بود هرچند بجان میکفته اند ما در سوختن ایشان دخل نمیکنیم و برهمین سوال در هر درکه آتش
از احتراق ایشان ابا کند یا بدرکه هفتم رسند آتش آن درکه کوید حکم ما بر دلست نه بر زبان بیایید
تا از دل چه کشاید و چون در دل حز نشانه شرک نباشد آتش در ایشان بپیچد و ابد الآباد در عذاب
باشند وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ و نیابی تو مر ایشانرا نَصِیْرًا یاری که حمایت نموده ایشانرا از درکه بیرون آرد
و همه منافقان درین خواهند ماند اِلَّا الَّذِیْنَ تَابُوْا مکر آنانکه توبه کنند از نفاق وَاَصْلَحُوْا اصلاح نما بعد
شده است از احوال ایشان وَاعْتَصَمُوْا بِاللّٰهِ و چنک در زنند بدین خدای و سنت پیغمبر او وَاَخْلَصُوْا
دِیْنَهُمْ و خالص و پاکیزه کرداند دین خود را لِلّٰهِ برای خدا یعنی طاعت کند مکر برای رضای حق

فَاُولٰٓئِکَ پس آن کروه که بتوبه و اصلاح و اعتصام موصوفند مَعَ الْمُؤْمِنِیْنَ با مومنان باشند و از شمار
ایشان در هر دو سرای وَسَوْفَ یُؤْتِ اللّٰهُ الْمُؤْمِنِیْنَ و زود باشد که بدهد خدای مومنانرا اَجْرًا
عَظِیْمًا مزدی بزرک و ایشان با ایشان شریک باشند مَا یَفْعَلُ اللّٰهُ بِعَذَابِکُمْ چه میکند خدای بعذاب
شما یعنی چرا عذاب کند شمارا اِنْ شَکَرْتُمْ اکر شکر کویید مر ورا بفرمان برداری وَاٰمَنْتُمْ و تصدیق کنید
بوحدانیت او از روی تحقیق یا ایمان آرید بانکه نجات شما بفضل اوست نه بشکر وَکَانَ اللّٰهُ شَاکِرًا
و هست خدای ثواب دهنده شاکران عَلِیْمًا دانا بحقوق شکر و ایمان الجزو السادس من الثلاثین
لَا یُحِبُّ اللّٰهُ الْجَهْرَ دوست نمیدارد خدای آشکارا کردن بِالسُّوْٓءِ مِنَ الْقَوْلِ بسخنی بد اِلَّا مَنْ ظُلِمَ
مکر آشکارا کردن کسی که بر وستم کرده اند چه او را رواست که نکوهش ظالم کند یا از و تظلم نماید
و کفته اند که مردی از قومی ضیافت خواست و او را طعام ندادند آنکس زبان شکایت کشوده
هرجا میرسید از بی وفی آن قوم حکایت میکرد صحابه او را بران شکایت عتاب کردند این آیت
در عذر او نازل شد که مظلوم را شکایت از مظلوم جایز است وَکَانَ اللّٰهُ سَمِیْعًا و هست خدا
شنوا مر سخن مظلوم را عَلِیْمًا دانا بستمکاری ظالم اِنْ تُبْدُوْا خَیْرًا اکر آشکارا کنید نیکویی و طاعت
اَوْ تُخْفُوْهُ یا پنهانی بجای آرید آنرا اَوْ تَعْفُوْا یا عفو کنید عَنْ سُوْٓءٍ از بدی که شمارا شکایت از آن
باشد اِنَّ اللّٰهَ کَانَ بدرستی که خدای هست عَفُوًّا عفو کننده از عاصیان با وجود کمال قدرت
بر انتقام ایشان قَدِیْرًا توانا بر عذاب ظالمان و ثواب عفو کنندکان در دنیا درین آیت تحریص مظلوم
بر عفو تا متخلق شوند باخلاق ربانی و با آنکه رخصت تظلم دارند از سر آن در کذرند اِنَّ الَّذِیْنَ
یَکْفُرُوْنَ بِاللّٰهِ بتحقیق و یقین آنها که کافر میشوند بخدای وَرُسُلِهٖ و پیغمبران او وَیُرِیْدُوْنَ
اَنْ یُّفَرِّقُوْا و میخواهند آنکه جدایی افکنند بَیْنَ اللّٰهِ وَرُسُلِهٖ میان خدا و رسولان و با آنکه ایمان
آرند بخدای و کافر شوند به پیغمبران وَیَقُوْلُوْنَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ و کویند ایمان می آریم ببعضی پیغمبران

وَنَکْفُرُ بِبَعْضٍ و کافر میشویم ببعضی دیکر مراد یهود ند که میکفتند ایمان داریم بموسی و عزیر و کافریم
بعیسی و محمد صلعم وَیُرِیْدُوْنَ اَنْ یَّتَّخِذُوْا و میخواهند آنکه فرا کیرند بَیْنَ ذٰلِکَ سَبِیْلًا میان کفر و
و ایمان راهی و حال آنکه ایمان بخدای تمام نمیشود مکر بتصدیق رسل وی اُولٰٓئِکَ آن کروهی که میان
ایمان و کفر طریقی میطلبند هُمُ الْکٰفِرُوْنَ ایشان کافرانند حَقًّا بکفری محقق شده یعنی کامل شده
در کفر خود و ایشانرا مومن نتوان کفت بوجهی زیرا که آن ایمان که ایشانراست معتبر و معتدبه نیست
وَاَعْتَدْنَا لِلْکٰفِرِیْنَ و آماده کرده ایم برای کافران عَذَابًا مُّهِیْنًا عذابی خوار کننده وَالَّذِیْنَ اٰمَنُوْا
و کسانی که ایمان آورده اند بِاللّٰهِ بخدا وَرُسُلِهٖ و به رسولان او وَلَمْ یُفَرِّقُوْا و جدا نکردند
بَیْنَ اَحَدٍ مِّنْهُمْ میان یکی از ایشان در ایمان بلکه بهمه کرویدند اُولٰٓئِکَ آن کروه که مومنان
حقیقی اند سَوْفَ یُؤْتِیْهِمْ زود باشد که بدهیم ما و حفص بصیغه مغایب خوانده یعنی خدا بدهد
اُجُوْرَهُمْ مزد ایشانرا که وعده داده است وَکَانَ اللّٰهُ غَفُوْرًا و هست خدای آمرزنده سیئات
ایشان رَّحِیْمًا مهربان بتضعیف حسنات ایشان در اکثر تفاسیر آورده اند که احبار یهود چون
کعب بن اشرف و فنحاص بن عازورا و امثال ایشان بجناب رسالت مآب آمده کفتند اکر راست
که پیغمبری بیکبار کتابی بیار چنانچه موسی علیه السلام آورده آیت آمد که یَسْئَلُکَ اَهْلُ الْکِتٰبِ سوال میکنند
از تو اهل کتاب یعنی جهودان میخواهند اَنْ تُنَزِّلَ عَلَیْهِمْ آنکه فرود آری برایشان کِتٰبًا مِّنَ السَّمَآءِ
کتابی از آسمان بیکبار چون توریة یا کتابی نوشته بخط سماوی چون الواح موسی علیه السلام یا کتابی که معاینه
ببینیم که فرود میآید یا بنام هر یک از ما کتابی بیار که نوشته باشد که تو رسول خدایی چون این سوال
از روی تعنت بود سمت اجابت نیافت و حق سبحانه تسلیه فرمود آن حضرت را صلعم که از بی
سوال ایشان ملول مشو فَقَدْ سَاَلُوْا مُوْسٰٓی پس بدرستی که ایشان یعنی بنی اسرائیل که این کروه
از ایشانند درخواسته اند از موسی علیه السلام اَکْبَرَ مِنْ ذٰلِکَ بزرکتر ازین درخواستی دران وقت که

کلام حق تعالی شنیدند فَقَالُوْٓا پس کفتند اَرِنَا اللّٰهَ جَهْرَةً بنمای بما خدا را بعیان فَاَخَذَتْهُمُ
الصّٰعِقَةُ پس فرا کرفت ایشانرا صاعقه یعنی آتشی از آسمان آمد و سوخت ایشانرا بِظُلْمِهِمْ
بسبب ظلم ایشان یعنی سوال محال که طلب رؤیت در دنیا ثُمَّ اتَّخَذُوا الْعِجْلَ پس فرا کرفتند
کوساله را بخدایی مِنْ بَعْدِ مَا جَآءَتْهُمُ الْبَیِّنٰتُ از پس آنکه آمده بود بدیشان معجزهای موسی
فَعَفَوْنَا عَنْ ذٰلِکَ پس عفو کردیم از ایشان این کناه را بسبب آنکه توبه کردند وَاٰتَیْنَا مُوْسٰی و بدادیم
موسی را سُلْطٰنًا مُّبِیْنًا تسلطی ظاهر بر ایشان که فرمود بکشید کوساله پرستانرا و ایشان فرمان
برداری نمودند وَرَفَعْنَا فَوْقَهُمُ الطُّوْرَ برداشتیم بر زبر ایشان طور را بِمِیْثَاقِهِمْ بسبب آنکه پیمان
قبول کنند و ایشان آن پیمانرا بعد از قبول بشکستند وَقُلْنَا لَهُمُ ادْخُلُوا الْبَابَ و کفتیم ایشانرا بزبان
یوشع علیه السلام که در آیید بدروازه شهر اریحا سُجَّدًا در حالتی که سجود کنندکان باشید و ایشان از حکم
ابا کردند وَقُلْنَا لَهُمْ و کفتیم ایشانرا بزبان داود علیه السلام لَا تَعْدُوْا ستم مکنید و از حد در مکذرید فِی السَّبْتِ
در روز شنبه یعنی کسب مکنید و ماهی مکیرید و ایشان ازین امر تجاوز نمودند وَاَخَذْنَا مِنْهُمْ
و فرا کرفتیم از ایشان در هر یک ازین حکمها مِّیْثَاقًا غَلِیْظًا پیمانی استوار فَبِمَا نَقْضِهِمْ مِّیْثَاقَهُمْ
پس بشکستن ایشان پیمان خود را با ایشان انچه کردیم از لعن و مسخ و انواع عقوبتها وَکُفْرِهِمْ
بِاٰیٰتِ اللّٰهِ و دیکر بجهت کفر ایشان بتوریة یا قرآن وَقَتْلِهِمُ الْاَنْۢبِیَآءَ و دیکر بسبب کشتن ایشان
پیغمبران بِغَیْرِ حَقٍّ بناحق وَّقَوْلِهِمْ قُلُوْبُنَا غُلْفٌ و دیکر بکفتار ایشان که دلهای ما در غلاف
علوم است یعنی از دانش پر شده محتاج بعلم کسی نیستیم یا قلوب ما در پوششی است و توهم انچه
محمد میکوید ندارد و نه چنانست که می کوید بَلْ طَبَعَ اللّٰهُ عَلَیْهَا بلکه خدای مهر نهاده است بر دلهای
ایشان بِکُفْرِهِمْ بسبب کفر و جحود ایشان و از دانش محجوب کردانیده و مدد ایشان توفیق
تدبر در آیات و تذکر در مواعظ از ایشان منقطع ساخته فَلَا یُؤْمِنُوْنَ پس ایمان نیارند الا

إِلَّا قَلِيلًا مكر اندكي چون عبد الله سلام و ياران او با ايمان اندك غير معتبر وَبِكُفْرِهِمْ و ديكر
عقوبت ايشان بسبب كفر ايشانست بعيسى ع وَقَوْلِهِمْ عَلَىٰ مَرْيَمَ و بكفتن ايشان بهتت
برمريم بُهْتَانًا عَظِيمًا بهتان عظيم را كه انتساب بزنا بوده وَقَوْلِهِمْ و ديكر بكفتن ايشان كه إِنَّا قَتَلْنَا
الْمَسِيحَ ما كشتيم مسيح عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ عيسى مريم را رَسُولَ اللَّهِ فرستاده خداي اين وصف خداي است
مر عيسى را نه قول يهود وَمَا قَتَلُوهُ و نكشتند اورا وَمَا صَلَبُوهُ و بردار نكردند او را وَلَٰكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ
وليكن مشتبه شد بر ايشان وقتي كه شبه عيسى ع بر مهتر ايشان افتاد و اين قصه در سوره آل عمران كذ
وَإِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ و بدرستي آنانكه اختلاف كردند فيه در شان عيسى لَفِي شَكٍّ مِنْهُ در آينه
در كمان و تردد بودند از قتل او چه در وقتي كه مهتر خود را برآويختند كه اين عيسى است بطلب وي
مشغول شدند و چون از مهتر خبري نيافتند آغاز اضطراب و تردد نكردند كه اين عيسى است
پس يار ما كجاست و بعضي كفته اند شبه عيسى همين بر روي يهود اهش بود در روزي ديكر كه بيا
دار در آمدند و مقتول را در نظر آوردند كفتند الوجه وجه عيسى والبدن بدن صاحبنا مَا
لَهُمْ بِهِ نيست مر جهود انرا بعيسى و قتل او مِنْ عِلْمٍ دانشي إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ مكر آنكه پيروي
كمان ميكنند وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا و نكشتند عيسى را بيقين بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ بلكه خداي برداشت
است او را و بمحل كرامت برده وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خداي غالب در انچه خواهد از رفع عيسى
و انتقام از يهود حَكِيمًا حكم كننده بلعنت يهود يا تدبير كننده بحكمت در رفع عيسى ع وَإِنْ مِنْ
أَهْلِ الْكِتَابِ و نيست از اهل كتاب بكسي إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ مكر آنكه ايمان آرد بعيسى قَبْلَ مَوْتِهِ پيش از
مرك و آن در وقت معاينه بود كه ايمان يأس كويند و هيچ سود ندارد و كفته اند اهل كتاب ايمان آرند
بعيسى ع پيش از مرك عيسى و آن وقتي بود كه از آسمان فرود آيد و دجال را بكشد و همه اهل كتاب
با او ايمان آرند يعني دانند كه او پيغمبر بوده و او ايشانرا باسلام دلالت كند و ملل مختلفه از ميان بردم

برافتد و غير از ملت اسلام ملتي نماند و عيسى ع حكم بمقتضي كتاب و سنت پيغمبر ما كند و چهل سال
در زمين بماند آنكه متوفي شود و مومنان برو نماز كذارند وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ و در روز قيامت يَكُونُ باشد عيسى
عَلَيْهِمْ شَهِيدًا بر اهل كتاب كواه يعني كواهي دهد بر يهود بتكذيب و بر نصاري بانكه او را ابن الله كفته
اند فَبِظُلْمٍ مِنَ الَّذِينَ هَادُوا پس بدرستي كه واقع شده از آنها كه متدين بدين يهود ند حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ
حرام كرديم بر ايشان طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ طعامهاي پاكيزه كه حلال كرده بودند بر ايشان از طيور و
ساير حيوانات و تفصيل آن در سوره انعام بيايد ان شاء الله وَبِصَدِّهِمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و ديكر بباز داشتن
و منع كردن ايشان از راه خداي كَثِيرًا بسياري از مردمان يعني تحريف دادند حكم توريه و نعت
پيغمبر صلعم و با مردمان كفتند بد و ايمان بيارند كه او پيغمبر موعود نيست وَأَخْذِهِمُ الرِّبَا و ديكر
بكرفتن ايشان ربا را وَقَدْ نُهُوا و حال آنكه نهي كرده شده اند از اخذ با در توريه وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ
النَّاسِ و ديكر بخوردن ايشان مالهاي مردمانرا بِالْبَاطِلِ برشوت و غصب و ساير وجوه محرمه
وَأَعْتَدْنَا و آماده كرديم لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ براي كافران از بني اسرائيل عَذَابًا أَلِيمًا عذابي مشتمل بر الم
بسيار لَٰكِنِ الرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ ليكن راسخون علم يعني آنها كه علم شريعت بياموزند و با خلاص در
عمل آورند مِنْهُمْ از بني اسرائيل چون عبد الله سلام و اصحاب او وَالْمُؤْمِنُونَ و مومنان از مهاجر و
انصار يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ ايمان ميآرند بانچه فرو فرستاده شده است بتو يعني قرآن وَمَا
أُنْزِلَ مِنْ قَبْلِكَ و بانچه منزل كشته است پيش از تو يعني كتب الهي وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ و ايمان ميآرند
بكذارندكان و بپاي دارندكان نماز يعني پيغمبرانرا كه در شرايع همه ايشان نماز مقرر بوده وَالْمُؤْتُونَ الزَّكَاةَ
و دهندكان زكوة وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ و ايمان آرندكان بخداي وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز قيامت أُولَٰئِكَ
آن كروه كه متصدق و مصدق اند سَنُؤْتِيهِمْ زود باشد كه بدهيم ايشانرا أَجْرًا عَظِيمًا مزدي بزرك
كه آن دولت رضا و سعادت لقا باشد إِنَّا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ بدرستي كه ما وحي كرده ايم بسوي تو كَمَا

أَوْحَيْنَا إِلَىٰ نُوحٍ همچنانكه وحي كرده ايم بنوح كه آدم ثاني و شيخ المرسلين است و اول كسي كه شركا را
بيم كرد و بدعاي او امت او هلاك شدند او بود و بعضي كفته اند كه اين سخن جواب اهل كتابست كه
ميكفتند كتابي يكبار بيا رحق سبحانه ميفرمايد كه كار تو در وحي همچون نوح است وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ
و پيغمبران بعد او چون هود و صالح و شعيب عليهم السلام وَأَوْحَيْنَا و وحي كرديم إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ
وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالْأَسْبَاطِ و فرزندان يعقوب وَعِيسَىٰ وَأَيُّوبَ وَيُونُسَ وَهَارُونَ وَسُلَيْمَانَ
تخصيص اين پيغمبران بذكر وَالنَّبِيِّينَ مِنْ بَعْدِهِ داخل اند بجهت تفضيل و تعظيم است چه ابراهيم
اول اولي العزم است و عيسى صاحب شرع ناسخ و باقي اشراف انبيا و مشاهير ايشان وَآتَيْنَا
دَاوُودَ و عطا كرديم داود را زَبُورًا كتابي كه نام او زبور است مشتمل بر حمد است و ثناي الهي و خالي
از ذكر و امر و نهي بلكه شريعت داود ع همان شريعت توريه بوده وَرُسُلًا و ديكر فرستاديم رسولان كه در
قرآن قَدْ قَصَصْنَاهُمْ عَلَيْكَ نام برده ايم و قصه ايشان بر تو خوانده ايم مِنْ قَبْلُ پيش از اين چون يوسف
و زكريا و يحيى و الياس و اليسع و عزير و غير ايشان وَرُسُلًا لَمْ نَقْصُصْهُمْ عَلَيْكَ و رسولاني كه خبر
ايشان بر تو نفرستاديم و نام ايشان ظاهر نكرديم وَكَلَّمَ اللَّهُ مُوسَىٰ و سخن كفت خداي با موسى
تَكْلِيمًا سخن كفتني بي واسطه و اين نهايت مراتب وحي است و اكر اين تكليم با موسى بر ذروه طور
بود با حضرت پيغمبر ما در عرفه نور بود فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ از آن كلام تمام بني اسرائيل خبر
يافتند و برين و حجيج عارف و كامل جز بتعليم محمدي صلعم اطلاع نيافت موسى بطور اكر
سخن كفت با خداي بالاي عرش پايه طور محمد است و فرستاديم رُسُلًا پيغمبرانرا مُبَشِّرِينَ مژده
دهندكان مر اهل ايمانرا وَمُنْذِرِينَ و بيم كنندكان مر كافران و منافقانرا لِئَلَّا يَكُونَ تا نباشد لِلنَّاسِ
مردمانرا عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بر خداي حجتي بَعْدَ الرُّسُلِ بعد از فرستادن رسولان يعني كويند كه مارا پيغمبري
نبود كه بايمان دعوت كند و از شرك باز دارد وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا و هست خداي غالب در انچه خواست

از فرستادن رسل حَكِيمًا محكم كار در انچه تدبير كرد از امر نبوت و رعايت حكمت فرموده در اختصاص
بنوعي از وحي و اعجاز آورده اند كه از رؤساي كفار جمعي نزد سيد مختار آمدند كفتند اي محمد صلعم
ما احبار يهود را از دين و آيين تو سوال كرده ايم و از نبوت و كتاب تو استفسار نموده ايشان ميكويند
ما او را نمي شناسيم و ذكر او در كتاب ما نيست مقارن اين حال جمعي از يهود بمجلس آن حضرت در آمد
سيد عالم صلعم فرمود بخداي كه شما ميدانيد كه من پيغمبر خدايم ايشان كفتند نميدانيم و هيچ كواهي
نداريم آيه آمد كه ايشان كواهي نميدهند لَٰكِنِ اللَّهُ يَشْهَدُ لكن خداي كواهي ميدهد و تبيين تو ميكند
بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ بانچه فرستاده است بتو كه قرآنست و معجزيست روشن و دلالت كننده بر نبوت تو
أَنْزَلَهُ فرو فرستاد آنرا بِعِلْمِهِ ملتبس بعلم خاص و آن علميست بانزال قرآن بر نظمي كه عاجز
آيند از اتيان بمثل ارباب بلاغت وَالْمَلَائِكَةُ يَشْهَدُونَ و فرشتكان نيز كواهي ميدهند بنبوت تو
وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا و بسنده است خداي كواه بران إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستي كه آنانكه كافر
شدند به نبوت تو يعني يهود وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ و باز داشتند مردمانرا از راه خداي بكتمان
نعت محمد صلعم و تغيير آن قَدْ ضَلُّوا هر آينه كمراه شدند ضَلَالًا بَعِيدًا كمراهي بنهايت رسيده زيرا كه
ميان ضلال و اضلال جمع كرده اند إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بتحقيق آنانكه بپوشيدند حق را وَظَلَمُوا
و ستم كردند بر محمد صلعم بانكار نبوت او يا بر مردمان بمنع ايشان از راه حق لَمْ يَكُنِ اللَّهُ لِيَغْفِرَ لَهُمْ
نيست خداي كه بيامرزد ايشانرا وَلَا لِيَهْدِيَهُمْ و راه نمايد ايشانرا طَرِيقًا راهي إِلَّا طَرِيقَ جَهَنَّمَ مكر راه
دوزخ و چون بدوزخ روند باشند خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا جاويدان و هميشه ساكنان وَكَانَ ذَٰلِكَ
و هست اين حكم دخول و خلود ايشان در دوزخ عَلَى اللَّهِ يَسِيرًا بر خداي آسان يَا أَيُّهَا النَّاسُ اي مردمان
قَدْ جَاءَكُمُ الرَّسُولُ بدرستي كه آمده شما فرستاده او بِالْحَقِّ بسخني درست كه آن كلمه شهادتست
يا قرآن مِنْ رَبِّكُمْ از نزديك پروردكار شما فَآمِنُوا پس بكرويد بدو خَيْرًا لَكُمْ كرويدني كه آن خير باشد

بر شما را وَإِن تَكْفُرُوا و اگر کافر شوید فَإِنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدای راست مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
آنچه در آسمانها و زمینها است پس بکفر شما زیان نخواهد کشید چنانچه بایمان شما سود نخواهد یافت
وَكَانَ اللَّهُ و هست خدای عَلِيمًا دانا باحوال شما حَكِيمًا حکم کننده در باب شما يَا أَهْلَ الْكِتَابِ
خطاب با یهود و نصاری است میفرماید که لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غلو مکنید در دین خود جهود از آنچه
میگویند در طرف نکوهش عیسی غلو مینمایند تا حدی که او را الفاعله گویند و ترسایان را میفرماید که در
ستایش عیسی غالی مشوید بدان مثابه که او را ابن الله خوانید وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ و هیچ کدام شما
مگوئید بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر آنچه راست باشد و راست آنست که عیسی و عزیر پسران او نیستند
إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ جز این نیست که مسیح عیسی بن مریم است رَسُولُ اللَّهِ فرستاده خدای
وَكَلِمَتُهُ و کلمه او گفته اند و بشارتیست بوقوع ولدی بی مساس احدی أَلْقَاهَا برسانید آن کلمه را
إِلَىٰ مَرْيَمَ بسوی مریم یعنی بشارت داد او را وَرُوحٌ مِّنْهُ و دیگر عیسی خداوند روحیست صادر شده
از حق سبحانه بی واسطه اسباب فَآمِنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ پس ایمان آرید بخدای و فرستادگان او
خطاب با ترسایان خاصه وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ و مگوئید که خدای ما سه اند اعتقاد بعضی از نصاری
آن بود که آلهه سه اند الله و عیسی و مریم و برخی بر آن بودند که الله عبارت از سه چیز است اقنوم الاب
یعنی ذات و اقنوم الابن یعنی علم و اقنوم الحیات یعنی روح القدس و این را اقانیم ثلثه میگفتند
حق سبحانه میفرماید انْتَهُوا باز ایستید از تثلیث خَيْرًا لَّكُمْ باز ایستادنی که آن خیر شما باشد إِنَّمَا اللَّهُ
جز این نیست که الله إِلَٰهٌ وَاحِدٌ خداوندیست یگانه بذات خود که تعدد را بهیچ وجه از وجوه در وی
راه نیست سُبْحَانَهُ بپاکی یاد میکنم او را پاکی أَن يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ از آنکه او را فرزند باشد لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ
وَمَا فِي الْأَرْضِ مر او راست آنچه در آسمانها و زمین است و همه مخلوق اویند و مخلوق مماثل خالق
نباشد و فرزند را مماثل باید پس از اهل آسمان و زمین او را فرزند نبود وَكَفَىٰ بِاللَّهِ وَكِيلًا و بسنده آن

خدای کافی مهمات بندگان تنبیه است بر استغنای حق سبحانه از اتخاذ ولد چه ولد برای کفایت
مهمات والد باید و خدای خود قایمست بحفظ اشیا و کافی امور و مستغنی از یار و مددکار و دیگر
که نصاری گران گفتند ای محمد چرا عیسی را عیب میکنی حضرت صلعم فرمود که بندگی خدا عار نباشد
و هیچ کس را عیب نشمرد موافق قول آن حضرت آیه آمد که لَن يَسْتَنكِفَ الْمَسِيحُ ننگ ندارد عیسی و تعظم نورزد
أَن يَكُونَ عَبْدًا لِّلَّهِ از آنکه بنده باشد مر خدا را و چون عبده ملایکه نیز ایشان را فرزندان خدای میدانستند
اثبات بندگی ایشان میگوید که وَلَا الْمَلَائِكَةُ الْمُقَرَّبُونَ و نه از بندگی او عار دارند فرشتگان که مقربان
بارگاه ربوبیت اند در معالم آورده که ایشان حمله عرش اند و در انوار گفته که کروبیان اند حوالی عرش
وَمَن يَسْتَنكِفْ و هر که ننگ ندارد عَنْ عِبَادَتِهِ از پرستش خدای وَيَسْتَكْبِرْ و سرکشی کند از آن فَسَيَحْشُرُهُمْ
إِلَيْهِ پس زود باشد که حشر کند ایشان را یعنی مکلفان را بسوی خود جَمِيعًا همه ایشان را تا جزا و مکافات
بدیشان رساند فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و اما آنانکه ایمان آورده اند و عمل صالح کرده اند
فَيُوَفِّيهِمْ أُجُورَهُمْ پس تمام بدهد خدای مزدهای موعود ایشان را وَيَزِيدُهُم و بیفزاید جزای
ایشان مِّن فَضْلِهِ افزونی کرم خود وَأَمَّا الَّذِينَ اسْتَنكَفُوا وَاسْتَكْبَرُوا و اما آنکسانی که از پرستش حق
استنکاف و استکبار کرده اند فَيُعَذِّبُهُمْ پس عذاب کند ایشان را عَذَابًا أَلِيمًا بعذابی دردناک وَلَا يَجِدُونَ
لَهُم و نیابند مر ایشان را مِّن دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيًّا دوستداری وَلَا نَصِيرًا و نه یاری و مددکاری
يَا أَيُّهَا النَّاسُ ای آدمیان قَدْ جَاءَكُم بدرستی که آمد شما را بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ حجتی و دلیلی از پروردگار
شما که آن محمد است صلعم با معجزات او یا دین اسلام وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ و فرستادیم بسوی شما نُورًا مُّبِينًا
نوری ظاهر که قرآنست فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا پس آنها که ایمان آوردند بخدای وَاعْتَصَمُوا بِهِ و چنگ زدند
بکتاب او یا پناه بدو بردند از وسوسه شیطان فَسَيُدْخِلُهُمْ پس زود باشد که در آورد ایشان را فِي رَحْمَةٍ
مِّنْهُ در ثوابی که از و با زاء ایمان ایشان مقرر شده وَفَضْلٍ و زیادتی بر آن از محض انعام و احسان و

وَيَهْدِيهِمْ إِلَيْهِ و بنماید ایشان را بخود یا بآنچه وعده کرده صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا راهی راست که آن اسلام
و طاعتست در دین و طریق بهشت در عقبی از جابر انصاری رضی الله عنه منقولست که من بیمار شدم
و سید عالم صلعم بعیادت من آمد گفتم یا رسول الله مرا مالی هست و من کلاله ام یعنی والدین و ولد
ندارم مرا خواهری چند هست و بس مال خود را چگونه بر ایشان قسمت کنم این آیه نازل شد يَسْتَفْتُونَكَ
طلب حکم میکنند از تو در میراث کلاله قُلِ اللَّهُ يُفْتِيكُمْ بگوی که خدای حکم میکند فِي الْكَلَالَةِ در میراث
کلاله إِنِ امْرُؤٌ هَلَكَ اگر مردی بمیرد چنان مردی که لَيْسَ لَهُ وَلَدٌ نباشد مر او را فرزندی پسر چه
اگر دختر باشد اخت را ساقط نمیکند از درجه وارثت وَلَهُ أُخْتٌ و او را خواهری باشد فَلَهَا
نِصْفُ مَا تَرَكَ پس مر آن خواهر راست نیمه آنچه میگذارد از مال وَهُوَ وَآن مرد يَرِثُهَا میراث
میگیرد از خواهران إِن لَّمْ يَكُن لَّهَا وَلَدٌ اگر نباشد خواهر او را فرزندی اگر مراد میراث همه مال است
آن فرزند خواه مذکر و خواه مونث و الا مراد مذکر است چه مونث حجب برادر نمیکند فَإِن كَانَتَا
اثْنَتَيْنِ پس اگر باشند خواهران آن مرد دو تا فَلَهُمَا الثُّلُثَانِ پس ایشان راست دو ثلث مِمَّا تَرَكَ از آنچه
گذاشته است مرد وَإِن كَانُوا إِخْوَةً و اگر باشند وارثان او برادران و خواهران رِّجَالًا وَنِسَاءً
مردان و زنان فَلِلذَّكَرِ پس مذکر باشد از میراث مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ مانند بهره دو مونث
يُبَيِّنُ اللَّهُ بیان میکند خدای احکام میراث را لَكُمْ برای شما أَن تَضِلُّوا تا گمراه نشوید یا بیان
میکند آنچه درست و راست است برای کراهت آنکه گمراه گردید وَاللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ و خدای بهمه چیزها
از مصالح عباد در محیا و ممات عَلِيمٌ داناست سُورَةُ الْمَائِدَةِ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای آنکسانی که ایمان آورده اید أَوْفُوا وفا کنید بِالْعُقُودِ بعهدها که با یکدیگر
میکنید و عقود شرعیه چون شرکت و عقد نکاح و عقد بیع و امثال آن أُحِلَّتْ لَكُم حلال کرده شد شما را
بَهِيمَةُ الْأَنْعَامِ چهارپایان بسته زبان که انواج ثمانیه اند از شتر و میش و گاو و بز یا جانوران وحشی

چون آهو و نخجیر و گاو کوهی و گور خر یا اجنه که از بطون انعام بیرون آید إِلَّا مَا يُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ
مگر آنکه خوانده خواهد شد بر شما هم درین سورت و هو قوله حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ الآیه غَيْرَ مُحِلِّي الصَّيْدِ
نه چنانکه حلال دارنده باشید صید را وَأَنتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما محروم باشید بحج یا عمره یعنی همه انعام
بر شما حلالست مگر آنچه وحشی باشد و از او صید کنید که در حال احرام بر شما حرامست إِنَّ اللَّهَ بدرستی که
خدای يَحْكُمُ حکم کند بحلال و حرام مَا يُرِيدُ آنچه خواهد يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان
لَا تُحِلُّوا حلال مدارید و حرمت مشکنید شَعَائِرَ اللَّهِ مناسک حج را یا نشانهای دین حق را آورده اند
که حطم کندی که نام آن شریح بن ضبیعه بود و او بسفاهت و بی باکی و جهالت و ناپاکی در عرب شهرت داشت
بخدمت پیغمبر صلعم آمد و گفت ای محمد امت را بچه چیز دعوت میکنی حضرت فرمود بآنکه خدای را یگانه دانند
و مرا برسالت تصدیق کنند و بر اقامت صلوة و ادای زکوة مواظبت نمایند عظیم آنچه فرمودی نیکوست
اما مرا امرا و امنا باشد که کارها بمشاورت ایشان بقطع رسانم بروم و این سخنان با ایشان در میان
نهم و اگر دلپذیر بود دین تو قبول کنم و لو حضرت پیش از آمدن او فرموده بود که امروز کسی خواهد آمد
که بزبان شیطان سخن گوید که او فر در آید و غادر بیرون رود پس حطم بیرون آمد و شتران صدقه را
یافته از مواشی مدینه غارت کرد و در عام القضیه که رسول صلعم بعمره قضا توجه فرموده بودند
چون به یمامه رسیدند آواز تلبیه حجاج یمامه شنیدند حطم کندی را دیدند شترها بغارت برده که
بقلادها آراسته برسم هدیه بکعبه میبرد صحابه خواستند تا شتران را باز ستانند حضرت فرمود
که او هدی را تقلید کرده است و این عمل از شما لایق نباشد و آیه آمد که حرمت شعایر مشکنید وَلَا
الشَّهْرَ الْحَرَامَ و حلال مکنید ماه حرام را بقتال در وی وَلَا الْهَدْيَ و نه هدی را که نامزد کعبه باشد وَ
لَا الْقَلَائِدَ و نه خداوندان قلادها را از هدی و قلاده چیزی بود که در گردن چهارپایان میکنند از
پوست درختان حرم یا غیر آن تا معلوم شود که هدی است و کسی تعرض نکند وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ
و نه قاصدان خانه محترم را که عازم زیارت او باشند يَبْتَغُونَ میطلبند قاصدان حرم فَضْلًا

مِنْ رَبِّهِمْ اکر مومنانند زیادتی ثواب از خدای یا روزی بسبب تجارت وکفار میطلبند
مکر روزی وَرِضْوَانًا ومیطلبند مومنان خشنودی خدای وکافران اصلاح معیشت دنیا
ودر تبیان آورده که خشنودان حج است وَإِذَا حَلَلْتُمْ وچون از احرام بیرون آیید حلال شوید
فَاصْطَادُوا پس شکار کنید اکر خواهید وَلَا يَجْرِمَنَّكُمْ وبران ندارد شما را آن حدیث عَنِ الْمَسْجِدِ
الْحَرَامِ از طواف مسجد حرام أَنْ تَعْتَدُوا آنکه از حد درکذرید وبانتقام آن خواهید که اخذ اموال
قاصدان حرام کنید حکم این آیه تا بدین محل منسوخ است مکر صید کردن در حالتی که از احرام بیرون
آیید وکافران از الْهَدْيَ وَلَا الْقَلَائِدَ وَلَا آمِّينَ الْبَيْتَ وَتَعَاوَنُوا ویاری کنید یکدیکر را عَلَى الْبِرِّ بر نیکوئی که
متابعت امر است یا بر نیکوی که سنت است وَالتَّقْوَى و پرهیزکاری و مخالفت هوا وَلَا تَعَاوَنُوا
عَلَى الْإِثْمِ ویاری مکنید بر بدی که ترک فرمانست یا کفر وَالْعُدْوَانِ و بر ستمکاری یا اتباع بدعت
وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از نافرمانی خدای إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ بدرستی که حرام کرده شد بر شما
مردار وآن جانوریست که روح او بی ذبح از بدن او رفته باشد وَالدَّمُ وخون روان وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ
وکوشت خوک با همه اجزای او از شحم وعظم وغیر آن وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وانچه آواز برداشته باشند
بعضی یا ذکر کرده باشند بر غیر خدا بر نزدیک ذبح او مراد ذبیحهٔ کفار است که بنام لات وعزی وغیر آن
میکشند وَالْمُنْخَنِقَةُ ودیکر حرام کرده اند بر شما انچه بفشردن کلو مرده باشد کافران کوسفند را خفه
میکردند تا می مرد پس میخوردند وَالْمَوْقُوذَةُ وانچه بچوب وسنک زده باشند تا مرده باشد وَ
الْمُتَرَدِّيَةُ وانچه از بلندی افتاده باشد ومرده یا در چاهی افتاده و بمیرد وَالنَّطِيحَةُ وانچه
شاخ زده باشد دیکری آن را ومرده وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ وباقی انچه او را خورده باشد درنده ومرده
بود إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وانچه دریابید شما از اینها ذبح او را ودر وی زندکی باشد بدان مقدار که چشم خود
حرکت دهد یا دم خود را بجنباند وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ ودیکر حرامست انچه ذبح کرده باشند
برسنکها که منصوبست در حوالی بیت الحرام وان سیصد وشصت سنک بوده در پیرامون حرم که اهل

جاهلیت تعظیم آن بجا میاورده اند و بران قربان میکرده وکفته اند مراد از نصب اصنام اندوبرین
تقدیر علی بمعنی لام باشد یعنی حرامست انچه برای بت بکشند وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا وآن نیز حرامست که طلب
قسمت کنند بِالْأَزْلَامِ بتیرهای اقداح بباید دانست که عرب را سه تیر بوده بی پر و پیکان که ازلام واقداح
میکفته اند چون ایشان را مهمی افتادی رجوع بدانها کردندی واین سه تیر در خریطه کرده بکسی که مجاور هبل
میبوده می سپرده اند بر یکی نوشته بوده که امرنی ربی وبر دیکری نهانی ربی وسیم که از ایشان کشیدی از
کتابت خالی بودی پس چون کسی که عزم کاری کردی نزد مجاور هبل آمدی وهدیه آوردی واو دست
دران خریطه کردی سهمی بیرون آوردی اکر نوشته بودی که امرنی ربی فی الحال اشتغال نمودی واکر نهانی
ربی بودی یکسال ترک آن عمل کردی واکر مبیح بر آمدی باز رجوع بخریطه نمودی وکفته مراد استقسام
جزورست برابضای معلومه یعنی شتران کشتندی و بازلام قسمت کردندی وایشان را از ازلام
بسیار بوده برای هر کاری از نکاح وختان واختلاف در نسب وغیر آن ذَلِكُمْ فِسْقٌ این استقسام فسق
بیرون رفتن است از دایرهٔ اسلام زیرا که افتراست بر خدای اکر برب او را میخواهند یا شرک اکر غیر او را
الْيَوْمَ امروز که روز جمعه است وعرفه يَئِسَ الَّذِينَ كَفَرُوا نا امید شدند کافران مِنْ دِينِكُمْ از ابطال
دین شما یا از رجوع شما بدین ایشان فَلَا تَخْشَوْهُمْ پس مترسید از فتنهٔ ایشان وَاخْشَوْنِ واز من
بترسید نماز دیکر عرفه در حجة الوداع فرود آمد وآنحضرت بر ناقه عضبا سوار بود وبعد از نزول این
آیت هشتاد ویکروز بزیست الْيَوْمَ امروز أَكْمَلْتُ لَكُمْ کامل کردانیدم برای شما دِينَكُمْ دین شما را که
دیکر او را تتمه منسوخ نخواهد بود وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ وتمام کردم بر شما نِعْمَتِي نعمت خود را که حج کذاردید ایمن
ومطمئن وهیچ مشرکی با شما حج نکذارد وَرَضِيتُ واختیار کردم لَكُمُ الْإِسْلَامَ برای شما اسلام را
دِينًا دینی پاکیزه تر از همه دینها فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که بیچاره ماند فِي مَخْمَصَةٍ در کرسنکی ونایافت طعام
وازین محرمات که مذکور شد بخورد غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ در حالتی که مایل نباشد بسوی کناهی یعنی بتلذذ

بخوردن یا زیاده از سد رمق تناول نکند فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ پس خدای آمرزکارست مر ورا درین کناه
رَحِيمٌ مهربان برو که با کل این مقدار رخصت داد آورده اند که عدی حاتم وزید الخیل طایی که پیغمبر
صلعم او را زید الخیر نام نهاده بود بخدمت آنحضرت آمد کفتند یا رسول الله ما در جایی میباشیم که با
سکان ومرغان شکاری مهمات داری میکنیم وسکان آل ذریح وآل جویریه جانوران دشتی میکیرند
بعضی از انجمله است که ما در مییابیم و بعضی از آنکه سک هلاک کند ذبح میکنیم و برخی آنست که تا در
ما سک تلف کرده است وحق سبحانه فرموده که مردار حرامست حکم این چکونه باشد آیه آمد يَسْأَلُونَكَ
از تو میپرسند که مطاعم مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ چه چیز حلال کرده اند برایشان قُلْ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ بکو
حلال کرده شد بر شما کشتارهای پاکیزه که بنام خدای ذبح کرده باشند وَمَا عَلَّمْتُمْ ودیکر حلالست
شکار انچه تعلیم داده اید مِنَ الْجَوَارِحِ از شکار کنندکان خواه از سباع چون سک و یوز وخواه از
طیور چون مرغ و باز وجز آن مُكَلِّبِينَ در حالتی که شما مودب ومعلم ایشان را تُعَلِّمُونَهُنَّ می آموزانید
جانوران شکار را مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ از انچه خدای شما را آموخته است از طرق تادیب وآن چنانست
که از پی شکار روند وقتی که خداوند سر دهد ایشان را وبخواندن او باز آیند وشکاری را نکاه دارند
وازو نخورند فَكُلُوا پس بخورید پاک وحلال مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ از انچیزی که جانوران شکاری نکاه
دارند وازو نخورند داشته اند برای شما ونخورده اند وبعضی از فقها در شکار مرغان شکاری این شرط
نکرده اند چه تادیب طیور تا این حد متعذر است وَاذْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ ویاد کنید نام خدای را عَلَيْهِ
بران چیز که تعلیم داده اید در وقت ارسال او بجانب صید وکفته اند بسم الله اللهم صید ورنا باید کفت
وبسم الله نیز کفایت وَاتَّقُوا اللَّهَ وبترسید از خدای در تناول انچه حرام کرده است إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ
بدرستی که خدای زود حسابست واز حلال وحرام سوال خواهد کرد الْيَوْمَ یعنی در روز نزول این
أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ حلال کرده شد شما را ذبایح بنام خدای وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وطعام

انانکه ایشان را کتاب داده اند یعنی یهود ونصاری از ذبایح وغیر آن حِلٌّ لَكُمْ حلالست مر شما را
وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ وطعام شما نیز ایشان را حلالست در دین ایشان چه شما ذبح بنام خدا میکنید
وَالْمُحْصَنَاتُ ودیکر حلالست شما را زنان آزاد پارسا مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ از انانکه کرویده اند واین بر سبیل
اولویتست واکرنه امه مومنه نیز حلالست وَالْمُحْصَنَاتُ ودیکر زنان پارسا مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ
از انانکه ایشان را کتاب داده اند مِنْ قَبْلِكُمْ پیش از شما ومحصنات نزد امام شافعی آزادانند پس امه کتابیه
حرام باشد بمذهب او ونزد امام اعظم عفایفند پس بقول او حرایر واماء از کتابیات مساوی
باشند وهمه را نکاح توان کرد إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ چون بدهید ایشان را أُجُورَهُنَّ مهرهای ایشان مُحْصِنِينَ
در حالتی که شما بدان نکاح عفت وصلاح جویید غَيْرَ مُسَافِحِينَ نه مجاهر باشید بزنا وَلَا مُتَّخِذِي
أَخْدَانٍ ونه نیز کیرنده دوستان پنهانی وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ وهر که کافر شود بدانچه ایمان بدان واجب
باشد یا انکار شرایع اسلام کند از حلال وحرام فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ پس بدرستی که باطل شد کردار او
وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ واو دران سرای مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکارانست يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه
کرویدکان إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ چون خواهید که برخیزید بنماز وشما محدث باشید فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ
پس بشویید رویهای خود را از منبت شعر راس تا منتهای ذقن در طول ومیان هر دو نرمهٔ کوش در
عرض وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وبشویید دستهای خود را با مرفقین ومرفق موصل ذراع وعضد است
وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ ومسح کنید سرهای خود را امام مالک بنظر بر ظاهر میفرماید که تمام سر را مسح باید
کرد ونزد امام اعظم ربع سر فرض است وامام شافعی میکوید اینقدر که اسم مسح بران اطلاق توان کرد
کافیست وَأَرْجُلَكُمْ وبشویید پایهای خود را إِلَى الْكَعْبَيْنِ با دو استخوان بیرون آمده از هر دو جانب
بر مفصلی که میان ساق وقدمست حفص أَرْجُلَكُمْ بطریق جر جوار است همچنانکه وَعَذَابٌ مِنْ رِجْزٍ
أَلِيمٍ وحفص بنصب خوانده عطف بر وجوهکم وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا واکر شما باشید جنابت رسیده فَاطَّهَّرُوا

پس غسل کنید وَاِنْ کُنْتُمْ مَرْضیٰ واگر باشید بیماران و استعمال آب شما را مضر باشد اَوْ عَلیٰ سَفَرٍ
یا اگر در سفر باشید اَوْ جَآءَ اَحَدٌ مِنْکُمْ یا بیاید یکی از شما مِنَ الْغَائِطِ از خلاجای یعنی محدث بود
اَوْ لٰمَسْتُمُ النِّسَآءَ یا بسوده باشید زنان را بمباشرة فاحشة فَلَمْ تَجِدُوا مَآءً پس نیابید آب را بعد از طلب
یا میان آب و شما حایلی باشد از دشمن و سبع که از ان هلاک نفس متیقن باشد یا آب در چاهی بود
و آلت کشیدن یافت نشود یا میفروشند و شما را قیمت آن نباشد فَتَیَمَّمُوا صَعِیْدًا طَیِّبًا پس قصد کنید
بخاک پاک و هر چیزی پاک از جنس زمین الا خاکستر فَامْسَحُوا پس مسح کنید بِوُجُوهِکُمْ وَاَیْدِیْکُمْ
رویها و دستهای خود را از ان خاک بدو ضربة یکی برای وجوه و یکی برای ایدی مَا یُرِیْدُ اللّٰهُ نمیخواهد
خدای در انچه فرض کرد از غسل و تیمم لِیَجْعَلَ عَلَیْکُمْ مِنْ حَرَجٍ بر شما تنگ فرا گیرد وَلٰکِنْ یُرِیْدُ و لکن میخواهد
لِیُطَهِّرَکُمْ تا شما را پاک کرداند از احداث پاکنا چه وضو کفارهٔ ذنوبست وَلِیُتِمَّ نِعْمَتَهٗ و تا تمام
کرداند نعمت خود را عَلَیْکُمْ بر شما بانکه رخصت میکند شما را در تیمم وَلَعَلَّکُمْ تَشْکُرُوْنَ و تا باشید که
شما شکر گوئید نعمتهای او را و صاحب بحر الحقایق فرموده معنی آیه بزبان اهل اشارة آنست که چون برخیزید
از خواب غفلت و متوجه شوید بنمازی که معراج شماست در رجوع بمقام قرب پس رویهای خود را که
بدان توجه بینا کرده اید بشوئید باب توبه و استغفار و دستها پاک سازید از تمسک بما لا یعنی دارین
و تعلق بما فی الکونین و مسح کنید سرها را یعنی بدر کنید نفسها را در راه حق تعم و پایها را از طین
طینت و قیام بانانیة غسل دهید و اگر شما را جنابت رسیده است از التفات بغیر ما پس پاک سازید
نفوس را از معاصی و دلها را از رؤیة طاعات و اسرار از ملاحظهٔ اغیار و ارواح را از آرامش
بغیر ما و سر السر را از لوث وجود که آلودگی از ان کثیف تر نیست وجودک ذنب لا یقاس له ذنب
ای پندار وجود آلوده خود را پاک ساز کین طهارت سالک را نمازی میکند وَاذْکُرُوْا و یاد کنید
نِعْمَةَ اللّٰهِ نعمت خدا را که انعام کرده عَلَیْکُمْ بر شما باسلام و شرایع آن وَمِیْثَاقَهُ و یاد آورید پیمان او را

الَّذِیْ وَاثَقَکُمْ آنکه پیمان بست شما را بِهٖ بان یعنی عهدی که خدای بسته است با شما در روز
الست یا میثاقی که در لیلة العقبه با حضرت پیغمبر صلعم بسته است یا بدکه بر سمع و طاعت
بیعت کروید اِذْ قُلْتُمْ چون گفتید سَمِعْنَا شنودیم قول ترا وَاَطَعْنَا و فرمان بردیم امر ترا
و گفته اند مراد بیعت رضوانست که در تحت شجره واقع شد در عام حدیبیه و ذکر این هر دو
سخن در محلش مذکور خواهد شد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در فراموشی نعمت
و شکستن پیمان او اِنَّ اللّٰهَ بدرستی که خدای عَلِیْمٌ داناست بِذَاتِ الصُّدُوْرِ بانچه در
سینهای شماست مخفی یٰاَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای زمرهٔ مومنان کُوْنُوْا قَوّٰمِیْنَ باشید
قیام کنندکان بحق لِلّٰهِ برای خدای شُهَدَآءَ بِالْقِسْطِ کواهان براستی وَلَا یَجْرِمَنَّکُمْ
و بران ندارد شما را یعنی بیار د شما را شَنَاٰنُ قَوْمٍ دشمنی کروهی از مشرکان عَلٰٓی اَلَّا تَعْدِلُوْا
برای آنکه عدل نکنید در باب ایشان و نقض عهد ایشان کنید اِعْدِلُوْا عدل کنید هُوَ اَقْرَبُ
لِلتَّقْوٰی که عدل نزدیکترست بپرهیزکاری و چون عدل با کفار بمرتبه تقوی اقربست قیاس
باید کرد که عدل با مومنان در چه مقام خواهد بود عدل کن زانکه در ولایت عدل
در پیغمبری زند عادل عدل بساط ایست ملک آرای دین و دولت زعدل ماند بجای
وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید از خدای در ظلم و ستمکاری اِنَّ اللّٰهَ خَبِیْرٌ بدرستی که خدای بینا
بِمَا تَعْمَلُوْنَ بانچه میکنید از عدل و ظلم وَعَدَ اللّٰهُ الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا وعده کرده است خدای
آنکسانرا که ایمان آورده وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای ستوده کردند وعده اینست که
لَهُمْ مَغْفِرَةٌ مر ایشانرا آمرزش گناه وَاَجْرٌ عَظِیْمٌ و مزدی بزرگ از فضل او وَالَّذِیْنَ کَفَرُوْا
و آنانکه کافر شدند وَکَذَّبُوْا بِاٰیٰتِنَآ و تکذیب کردند قرآن را اُولٰٓئِکَ اَصْحٰبُ الْجَحِیْمِ آن کروه

دو زخند یعنی مجاوران آورده که حضرت رسالت صلعم در غزوهٔ غطفان بحرب جمعی
از محارب و بنی ثعلبه توجه نمود و ایشان خبر یافته و با مهتر خود که دعثور یا غورث
نام داشت بکوهها متحصن شدند و لشکر اسلام را میدیدند و قتی که باران باریده بود و حضرت
از لشکریان دورتر در پای درختی تکیه فرموده و جامهای تر بر درخت افکنده اعراب مشاهده
کرده مهتر خود را گفتند دریاب که محمد تنها در پای آن درخت تکیه فرموده و با زانش انود و نند
و درین محل بدو دست میتوان یافت غورث با شمشیر کشیده بیامد و گفت من یمنعک منی الیوم
کیست که ترا حمایت کند و شر مرا امروز کفایت کند حضرت فرمود که الله ترا منع کند مانع و کافی
اوست فی الحال جبرئیل عم بر سینه غورث زد چنانچه شمشیر از دست وی بیفتاد و سید
عالم صلعم آنرا برداشته بر سر وی رفت و گفت من یمنعک منی گفت هیچ کس ترا از منع من نتوانست
کرد پس کلمهٔ شهادة بگفت و بمیان قوم باز رفته ایشانرا باسلام دعوت کرد این آیه آمد که یٰاَیُّهَا
الَّذِیْنَ اٰمَنُوا ای کروه کرویدکان اذْکُرُوْا نِعْمَتَ اللّٰهِ یاد کنید نعمت خدا را که بشما ارزانی فرموده
عَلَیْکُمْ اِذْ هَمَّ قَوْمٌ چون قصد کردند قومی یعنی غورث و تابعان او اَنْ یَّبْسُطُوْٓا اِلَیْکُمْ
اینکه بگشایند بسوی شما اَیْدِیَهُمْ دستهای خود را بقتل و هلاک فَکَفَّ اَیْدِیَهُمْ پس خدای
بازداشت دستهای ایشانرا عَنْکُمْ از شما و مضرت ایشانرا از شما بکردانید و بعضی برانند
که نزول این آیه در قصهٔ بنی النضیر است که قصد آنحضرت کرد و قتی که بحصار ایشان رفته بود
بجهت دیهٔ عامریان و شرح این قضیه در سورهٔ حشر خواهد آمد وَاتَّقُوا اللّٰهَ و بترسید
از کفران این نعمتها وَعَلَی اللّٰهِ و بر خدای فَلْیَتَوَکَّلِ الْمُؤْمِنُوْنَ پس باید که توکل کنند مومنان
که رساننده خیر و رهاننده از شر اوست وَلَقَدْ اَخَذَ اللّٰهُ و هر آینه بدرستی که فرا گرفت خدای

مِیْثَاقَ بَنِیْٓ اِسْرَآءِیْلَ پیمان بنی اسرائیل در موافقه موسی عم و محاربه با جباران وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ
و بر انگیختیم از ایشان اثْنَیْ عَشَرَ نَقِیْبًا دوازده مهتر هر یکی از سبطی تا تفحص احوال خود کنند
با نامیدان و وفای قوم شوند بدان پیمان و صورت این قصه بر وجه اختصار آنکه
حق سبحانه و تعالی وعده داده بود موسی را عم که ارض مقدسه یعنی ایلیا و اریحا با همه
ولایت شام بنی اسرائیل را ارزانی دارد و این مواضع دران وقت مساکن جباران بود
و ایشانرا عمالقه میگفتند مردمان بلند و توانا بودند از بقیهٔ قوم عاد چون لشکر فرعون
غرق شدند و مصر مر بنی اسرائیل را مستخلص شد فرمان الهی در رسید که بارض مقدسه روید که آنرا
دیه دارد و هر دیهی هزار باغ و جهاد کنید با جباران پس موسی عم دوازده نقیب از لشکر اختیار
کرد که هر یک کافل مهمات سبطی باشند و با قوم خود تا نزدیک اریحا رفتند و نقبا را بتجسس
اخبار عمالقه فرستادند ایشان با یکی از جباران ملاقات کردند او را عوج بن عناق
میگفتند درازی قد او سه هزار و سیصد و سی و سه گز بود و سه هزار سال عمر داشت و باقی عادیان
نیز قدهای بلند داشتند و در تیسیر از هشتصد گز تا هشتاد گز آورده پس بساتین ایشانرا
دید خوشه انگور اعتقاد بود که هیچ کس بر نتوانستی داشت و پنج نفر در یک پوست انار
ایشان میگنجید نقبا باز گشته با یکدیگر گفتند که بنی اسرائیل را از حال این قوم خبر نتوان داد
چه ممکن است که خوف بر ایشان مستولی شده و نافرمانی کرده عصیان ورزند پس عهد کردند که
اخبار ایشانرا پنهان دارند و ایشانرا بر جنگ این قوم ترغیب نمایند پس بلشکرگاه آمده موسی
و هارون را عم از حقیقت حال خبر دادند و ده نقیب بد دلی کرده با قوم خود صفت جباران
بر وجهی کردند که بودند در میان او در دند و دو نقیب که یوشع بن نون بود از سبط یوسف و کالب
بن یوفنا از سبط یهودا بر عهد و قرار خود بایستادند و غوغا در میان بنی اسرائیل افتاد و اضطراب

بدید آمد کما با این جباران حکونه جنک کنیم وَقَالَ اللّٰهُ وکفت خدای اِنّی مَعَکُم من با شمایم
در نصرت دادن شما بر دشمنان و دیکر کفت لَئِنْ اَقَمْتُمُ الصَّلٰوةَ خدای که بپای دارید نماز
بشرایط آن وَآتَیْتُمُ الزَّکٰوةَ و بدهید زکوة را بارباب استحقاق وَآمَنْتُم بِرُسُلِی و تصدیق
کنید پیغمبران وَعَزَّرْتُمُوهُم و تقویت کنید ایشان را و تعظیم امر ایشان بجای آرید وَاَقْرَضْتُم
اللّٰهَ و قرض دهید خدای را یعنی مال خود نفقه کنید در راه او قَرْضًا حَسَنًا نفقه
دادنی نیک لَاُکَفِّرَنَّ عَنْکُم هر آینه درکذرانم از شما سَیِّئَاتِکُم کناهان شما را وَلَاُدْخِلَنَّکُم
و درآرم شما جَنَّاتٍ تَجْرِی بیوستانها که جاریست مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهَارُ در زیر درختان
او جویها فَمَنْ کَفَرَ بس کافر شود بَعْدَ ذٰلِکَ بعد ازین شرط موکد مِنْکُم از شما فَقَدْ ضَلَّ
بس هر آینه کم کرده است سَوَاءَ السَّبِیلِ راه راست را بنی اسرائیل بدین عهد وفا نکردند
حق سبحانه فرمود فَبِمَا نَقْضِهِم مِیثَاقَهُم بس شکستن ایشان پیمان خود را لَعَنَّاهُم براندیم
ایشان را از رحمت خود یا مسخ کردانیدیم یا خواری جزیه بر ایشان وضع کردیم وَجَعَلْنَا قُلُوبَهُم
کردانیدیم دلهای ایشان را قَاسِیَةً سخت بمثابه که متاثر نشود از مشاهده ایات و استماع یُحَرِّفُونَ
یُحَرِّفُونَ الْکَلِمَ میکردانند سخن توریة را یا نعت حضرت رسالت را صلعم عَنْ مَوَاضِعِهِ
از جایکاه آن یعنی صفت دیکری بجای صفت پیغمبر وضع میکنند یا کلمات توریة را ماول
میسازند بتاویلات فاسده وَنَسُوا حَظًّا و ترک کردند بهره تمام را مِمَّا ذُکِّرُوا بِهِ از انچه
پند داده شده بودند بدان در توریة از متابعت پیغمبر اخر الزمان وَلَا تَزَالُ تَطَّلِعُ و همیشه
هستی تو که مطلع میشود عَلٰی خَائِنَةٍ مِنْهُم بر خیانتی از جهودان اِلَّا قَلِیلًا مِنْهُم
مکر اندکی از ایشان که خیانت نمیکنند چون ابن سلام و اصحاب او فَاعْفُ عَنْهُم بس درکذر از
ایشان اکر توبه کنند و ایمان آرند وَاصْفَحْ و روی بکردان از ایذای ایشان اکر التزام جزیه

نماید

نماید و کفته اند مطلق عفو و صفح بآیة السیف منسوخ است اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ الْمُحْسِنِینَ بدرستیکه
خدای دوست میدارد نیکوکاران را وَمِنَ الَّذِینَ قَالُوا وَاز انانکه کفتند اِنَّا نَصَارٰی بدرستی
که خدای دوست میدارد ما ترسایانیم خود را بخود نصرانی کفتند و نسبت دادند بدیه نصران
یا ناصره که حضرت عیسی عم در انجا میبود یا انکه کفتند نَحْنُ اَنْصَارُ اللّٰهِ و بر هر تقدیر
از ایشان اَخَذْنَا مِیثَاقَهُم کرفتیم پیمان ایشان چنانچه از جهودان کرفته بودیم فَنَسُوا حَظًّا
بس ایشان نیز ترک کردند بهره وافی مِمَّا ذُکِّرُوا بِهِ از انچه بدان پند داده شده بودند
در انجیل از پی روی فاوقلیط که احمد مرسلست عم فَاَغْرَیْنَا بس بر انکیختیم بشومی بیمان
شکنی بَیْنَهُمُ الْعَدَاوَةَ میان ترسایان دشمنی ظاهر وَالْبَغْضَاءَ و بغض پنهان در دل
اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَةِ تا روز رستخیز و الحالت که نصاری سه فرقه اند هم دشمن یکدیکر و بعضی
مفسران بر انند که دشمنی انکیختیم میان یهود و ایشان وَسَوْفَ یُنَبِّئُهُمُ اللّٰهُ و زود باشد
که بیاکاهاند و خبر دهد خدای ایشان را بِمَا کَانُوا یَصْنَعُونَ بانچه ایشان میکنند و آن
خبر دادن بجزا و مکافات خواهد بود یَا اَهْلَ الْکِتَابِ ای جهودان و ترسایان قَدْ جَاءَکُم
رَسُولُنَا بدرستی که آمد بشما فرستاده ما یُبَیِّنُ لَکُم روشن میکرداند برای شما کَثِیرًا
بسیاری مِمَّا کُنْتُم تُخْفُونَ از انچه هستید که از ان پنهان میداریدمِنَ الْکِتَابِ از توریة چون
نعت محمد صلعم و آیة رجم و از انجیل چون بشارت عیسی باحمد عم وَیَعْفُوا عَنْ کَثِیرٍ
و در میکذرد از بسیاری خیانات شما و خبر نمیدهد بان چه هیچ مهمی دینی بدان وابسته
نیست نقلست که یهودی با حضرت کفت که کدامست ان کثیر که از ان عفو کردی حضرت از او
اعراض کرد دوم و سیوم نوبت که مبالغه کرد و حضرت روی از وی میکردانید و قصد یهودی
آن بود که مناقضه از وی ظاهر شود بترک عفو چون در جواب خود سه کرت جز اعراض

چیزی مشاهده نکرد بصدق آنحضرت مستعین شده فی الحال ایمان آورد قَدْ جَاءَکُم مِنَ اللّٰهِ بدرستی
که آمد بشما از نزدیک خدای نُورٌ روشنایی که دفع کند ظلمات کفر و ضلالت وَکِتَابٌ مُبِینٌ
و کتابی روشن کفته اند نور حضرت رسالت است صلعم در بحر الحقایق آورده که وجه تسمیه حضرت
بنور آنست که اول چیزی که حق سبحانه و تعالی بنور کرم از ظلمات کده عدم بیرون آورد نوری
بود که اول ما خلق الله تعالی نوری بعد از ان عالم را برای ظهور او موجود کردانید و در نقد
الفصوص مذکور است که اصل مبدا و معاد جمله خلایق حضرت حقیقة الخلایق محمدی و نور
احمدیست صلعم که صورت حضرت واحدی احدیت جامع جمله کمالات الهی و کیانی و
واضع میزان همه مراتب اعتدالات ملکی و حیوانی و انسانی آنحضرتست و عالمیان صور
و اجزای تفصیل او و آدم و آدمیان مسخر برای تکمیل او و الیه الاشارة بقوله صلعم انا سید
ولد آدم و من دونه تحت لوایی نظم انچه شد اول بدید از جیب غیب ۞ بود نور جان او بی هیچ
ریب ۞ بعد از ان آن نور مطلق زد علم ۞ کشت عرش و کرسی و لوح و قلم ۞ یک علم از نور پاکش
عالمست ۞ نور او چون اصل موجودات بود ۞ ذات او چون معطی هر ذات بود ۞ واجب آمد دعوة
هر دو جهانش ۞ دعوت ذرات پیدا و نهانش ۞ یَهْدِی بِهِ اللّٰهُ راه مینماید خدا بدین نور پاک کتاب
مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ از اکه پی روی کند خشنودی او سُبُلَ السَّلَامِ بطلب راههای سلامت
از عذاب که آن راه حق است یا سبل دار السلام که طریق بهشتست وَیُخْرِجُهُم و بیرون می آرد
ایشان را مِنَ الظُّلُمَاتِ از تاریکی کفر یا شک یا جهل اِلَی النُّورِ بروشنایی ایمان یا یقین یا علم
بِاِذْنِهِ بارادت و توفیق خود وَیَهْدِیهِم و راه مینماید ایشان را اِلٰی صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ براهی راست
که نزدیکترین راههاست بحق لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ بدرستی که انانکه کافر شدند قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ
کفتند بدرستی که خدای هُوَ الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ او مسیح است پسر مریم قایلان بدین قول النفرق

نصاری

نصاری یعقوبیه اند و بطلان قول ایشان بهمین که میکویند بسر مریم خداست ظاهر است
چه مادر اقدم است بر ولد حادث باشد و حادث الوهیت را نشاید و دیکر انکه مادر اکبر است
و ولد اصغر و چه دور است که اصغر آله اکبر باشد قُلْ فَمَنْ یَمْلِکُ بکو بس کیست که مالک باشد
و منع کند مِنَ اللّٰهِ از ارادت خدای شَیْئًا چیزی را یعنی کس مانع نتواند شد اِنْ اَرَادَ اکر خواهد
اَنْ یُهْلِکَ الْمَسِیحَ ابْنَ مَرْیَمَ انکه هلاک کند عیسی مریم را وَاُمَّهُ و مادر او را وَمَنْ فِی الْاَرْضِ
جَمِیعًا و انان را که بر روی زمین اند همه یعنی مسیح و مادر او مقهور اند و قابل فنا چون سایر ممکنات
و چنین کس خدای نشاید وَلِلّٰهِ مُلْکُ السَّمٰوَاتِ وَالْاَرْضِ و مر خدای راست پادشاهی اسمانها
و زمینها وَمَا بَیْنَهُمَا و انچه در میان ایشان است یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ میافریند هر چه میخواهد
قادر علی الاطلاق اوست بی اصلی و ماده میافریند چون اسمان و زمین و خلق میکند از ماده و اصلی
چنانچه مَا بَیْنَهُمَا و انشا میکند از اصلی که جنس نیست چون آدم از خاک و از اصلی
که جنس است چون والدین یا از مرد بی زن چون حوا و یا از زن بی مرد چون عیسی یهودان و ترسایان
نَحْنُ اَبْنَاءُ اللّٰهِ ما بسران خداییم و او ما را بدر است در مهربانی و رافت و ما او را چون بسر در قرب
و منزلت ابراهیم عم فرموده که در توریة ایشان خطاب کرد که ابنا احباری ایشان خود
که ابنا ابکاری و در کلمات انجیل هست که میروم الی ابی و ربکم ایشان چنین خواندند که الی
ابی و ابیکم و احباؤه و دیکر کفتند که ما دوستان خداییم قُلْ فَلِمَ یُعَذِّبُکُم بکو بس چرا عذاب
میکند شما را بذنوبکم بکناهان شما و آن عذاب در دنیا بقتل و اسر است و در آخرت بسخن ایشان
در دوزخ اَیَّامًا مَعْدُودَاتٍ بس اکر بسر بودید شما را عذاب نمیکرد زیرا که بدر بر بسر نخواهد و دوست
عذاب دوست نپذیرد و امید ارد بس شما نه بسر بید و نه دوست بَلْ اَنْتُم بَشَرٌ بلکه شما او بدکانید ممن
خَلَقَ از انانکه خدا آفریده است و همچون سایر بنی ادم بر بدی و نیکی پاداشت خواهید یافت

يَغْفِرُ لِمَنْ يَشَاءُ مي آمرزد خداي هر آنرا كه ميخواهد و آنان اهل ايمانند وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ
وعذاب ميكند هر كرا ميخواهد و آنان مشركانند وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ومر خدايرا است
پادشاهي آسمان و زمين و حكم فرمودن در ان و در ين وَمَا بَيْنَهُمَا وانچه ميان اينها باشد
وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ وبسوي اوست بازكشت همه يَا أَهْلَ الْكِتَابِ اي يهود و نصارى قَدْ جَاءَكُمْ
رَسُولُنَا بدرستي كه آمد بشما فرستاده يُبَيِّنُ لَكُمْ روشن ميكرد اند براي شما راه حق را عَلَى فَتْرَةٍ
مِنَ الرُّسُلِ بر انقطاع از وحي و فتور از ارسال رسل أَنْ تَقُولُوا تا نكوييد شما مَا جَاءَنَا نيامد بما
مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ بيم كننده فَقَدْ جَاءَكُمْ پس آمد شما را بَشِيرٌ بشارت دهنده مومنان بكرامت و
نَذِيرٌ و بيم كننده كافران بعذاب قيامت وَاللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ و خداي بر همه چيز قادر است
اگر خواهد رسولان پي در پي بفرستد چنانچه در مدت هزار و هفتصد سال كه ميان موسى
و عيسى عم بود هزار پيغمبر فرستاد و اگر خواهد فترت و انقطاع و ارسال رسل راه دهد چنانچه
در مدت ششصد سال كه ميان عيسى و محمد بود عليهما السلام چهار پيغمبر فرستاد سه از بني اسرائيل
و خالد بن سنان از عرب و درين آيه منت مينهد بر بندگان در وقتي كه آثار وحي مندرس و اخبار
رسالت منقطع بود من بشما پيغمبري بشير و نذير فرستادم تاريك بد ز ظلمت باطل جهان
عالم را بروشن او بنور حق كرفت وَإِذْ قَالَ مُوسَى و ياد كن چون موسى عم لِقَوْمِهِ مر قوم خود را
كه بني اسرائيل بودند يَا قَوْمِ اذْكُرُوا اي قوم ياد كنيد نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ نعمت خدايرا كه فايض است
بر شما إِذْ جَعَلَ فِيكُمْ چون كردانيد در ميان شما أَنْبِيَاءَ بعضي را پيغمبر تا شما را راه نمايند و در هيچ
امت آن مقدار نبي مبعوث نبوده كه در بني اسرائيل وَجَعَلَكُمْ مُلُوكًا و كردانيد شما را پادشاهي
ملوك و فرعونيان بوديد و حالا مالك نفس خود يد يا سازد شما وسعت و در و آب جاري هست
چون منازل ملوك وَآتَاكُمْ و بداد شما را از من و سلوى و سايه ابر و شكافتن بحر مَا لَمْ يُؤْتِ

احدم

أَحَدًا آنچه نداد كسي را مِنَ الْعَالَمِينَ از عالميان زمان شما يَا قَوْمِ اي كروه ادْخُلُوا
الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ در آييد بزمين پاك كرده شده كه ولايت شام است يا طور و حوالي آن يا
فلسطين و بعضي از اردن و اصح آنست كه اريحا و ايليا كه حاليا بيت المقدسة الَّتِي كَتَبَ اللَّهُ
لَكُمْ آن زميني كه خدا نوشته است در لوح محفوظ كه مساكن شما باشد بشرط جهاد با جبابره
و چون ايشان از عمالقه ترسيده بودند بسخن نقباي خود و ميكفتند اكر ما را اسير كرده باشند
بمصر با نميكرديم موسى عم كفت وَلَا تَرْتَدُّوا عَلَى أَدْبَارِكُمْ باز مكرديد بهمان راه كه باز آمده ايد
فَتَنْقَلِبُوا خَاسِرِينَ كه اكر چنين كنيد باز كرديد زيان زدكان در دنيا از ثواب جهاد و در آخرت
از لقاي رب العباد قَالُوا يَا مُوسَى ايشان كفتند اي موسى إِنَّ فِيهَا بدرستي كه در ارض
مقدسة قَوْمًا جَبَّارِينَ كروهي اند متغلب و با قوت و شوكت كه مقاومت با ايشان ميسر نيست
وَإِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا و بدرستي كه ما در نمي آييم بدان زمين جهة جنك حَتَّى يَخْرُجُوا مِنْهَا تا وقتي
كه بيرون آيند ايشان از زمين فَإِنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا پس اكر بيرون آيند از انجا بي جنك و ولايت را
تسليم ما كنند فَإِنَّا دَاخِلُونَ پس ما در آييم كانيم بدان قَالَ رَجُلَانِ كفتند دو مردم مِنَ الَّذِينَ
يَخَافُونَ از انانكه مي ترسيد از خداي أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمَا انعام كرد خداي بر ايشان بايمان
و ثبات بر عهد و پيمان و ايشان يوشع و كالب بودند ادْخُلُوا عَلَيْهِمُ الْبَابَ در آييد بر جباران
ارباب قريه ايشان نا كهان و ايشان را از رهكذار تنك بيرون بصحرا رها مكنيد فَإِذَا دَخَلْتُمُوهُ
پس چون در آييد از ان در برين وجه كه كفته شد فَإِنَّكُمْ غَالِبُونَ بدرستي كه شما غالب آييد زيرا
كه ايشان جسمي چند ند بي دل و تن اوار اند بحاصل اين سخن بالهام الهي دانسته بودند
يا باخبار موسى عم وَعَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا و بر خداي توكل كنيد در ين حرب إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ
اكر هستيد باور دارندكان مر وعده حق را قَالُوا يَا مُوسَى كفتند اي موسى إِنَّا لَنْ نَدْخُلَهَا أَبَدًا

بدرستي كه ما هركز در نمي آييم بدين ولايت مَا دَامُوا فِيهَا ما دام كه ايشان درين موضع اند و تو دو كس را
تصديق ميكني و سخن ده كس را باور نميداري فَاذْهَبْ أَنْتَ پس برو تو وَرَبُّكَ و پروردكار تو
فَقَاتِلَا پس جنك كنيد إِنَّا هَاهُنَا قَاعِدُونَ بدرستي كه ما اينجا نشسته ايم درين سخن خوار داشت
كردند بخدا و رسول و كفته اند مراد از رب هرون بود و رب بمعني سيد است پس هرون كه از تو
بزركتر بود سيد كفتند و كلمه قايلان مويد اين قولست قَالَ رَبِّ كفت موسى اي پروردكار من
إِنِّي لَا أَمْلِكُ إِلَّا نَفْسِي من مالك نيستم مكر نفس خود را وَأَخِي و برادر خود را فَافْرُقْ بَيْنَنَا پس
جدايي افكن ميان ما وَبَيْنَ الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ و ميان كروه بيرون رفتكان از دايره فرمان
قَالَ كفت خداي تعالى فَإِنَّهَا پس بدرستي كه مقدسة مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ حرام است بر ايشان
بدر آييد در ان و نه مالك شوند بران بسبب نافرماني أَرْبَعِينَ سَنَةً چهل سال يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ
سركردان و متحير ميروند در زمين تيه كه شش فرسخ است پس قوم موسى چهل سال درين مقدار
زمين سركردان بودند هر صباح عزيمت سفر كردندي و تا شام راه رفتندي و شب همانجا بودند
كه بامداد از انجا رحلت كرده بودند قولي آنست كه بعد از چهل سال موسى عم با بعضي بني اسرائيل
كه مانده بودند برفت و اريحا را بكشاد و مدتي انجا بود و اصح آنست كه موسى و هرون در تيه
وفات كردند و اغلب اهل تيه مردند و اولاد ايشان چون توانا رسيدند و خداي تعالى يوشع را
پيغمبري داد و ايشان بروي بيعت كردند و يوشع عم برفت و ولايت ايليا و اريحا بكرفت و بنياد
جباران براند اخت در اخبار آمده كه چون موسى عم بر قوم خود دعا كفت و حكم شد كه چهل سال
سركردان باشند موسى ازان پشيمان شد حق سبحانه با وي خطاب كرد كه چون حكم كرديم بتحير و سركرداني
ايشان فَلَا تَأْسَ پس تو اندوه ناك مباش عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ بر كروه فاسقان و در تبيان كفته
كه خطاب با حضرت پيغمبر است صلعم ميفرمايد كه قوم موسى مدتي سركشته شدند تو بر ايشان اندوه مخور

كه بسبب

كه بسبب فسق و نافرماني سزاوار تعزير موسى عم بودند وَاتْلُ عَلَيْهِمْ و بخوان بر اهل كتاب نَبَأَ ابْنَيْ
آدَمَ خبر دو پسر آدم را كه از صلب او بودند قابيل و هابيل بِالْحَقِّ خواندني بدرستي و راستي
و خبر ايشان بسبيل اجمال آنست كه حوا بهر بطني پسري و دختري مي آورد و چون بزرك ميشدند
آدم جاريه يك بطن ديكر ميداد اكنون با قابيل زاده بود اقليما نام داشت و در غايت حسن بود
و توام هابيل را ليوذا ميكفتند و او چندان جمالي نداشت چون برسيدند آدم ليوذا را قابيل
نامزد كرد و اقليما را بهابيل قابيل ازين حكم ابا نموده خواهر من اجملست و با من در رحم بوده
و او بمن اوليست آدم عم فرمود كه حكم خداي برين جمله صدور يافته مراد رنجه احتيار قابيل
مسلم نداشت و كفت تو هابيل را بيش از من دوست ميداري لاجرم انچه خوب روي تر است
باو ميدهي آدم فرمود كه اكر سخن من باور نميكني هر يك از شما قرباني كنيد بانچه ميتوانيد قرباني از
هر يك كه مقبول كرد اقليما از ان او باشد حق سبحانه ازين خبر داد إِذْ قَرَّبَا چون قربان كردند
يعني تقرب جستند هر يك از ايشان قُرْبَانًا قرباني خود هابيل كوسفند دار بود بره فربه كه بغايت
دوست ميداشت بياورد و بر سر كوهي نهاد و نيت كرد كه اكر قربان من مقبول نكردد ترك اقليما
كنم و قابيل صاحب زرع بود دسته كندم ضعيف كم دانه بياورد و در همان موضع بنهاد و
با خود كفت كه اكر اين قرباني مقبول شود و اكر نه كه من از خواهر خود دست باز ندارم فَتُقُبِّلَ
مِنْ أَحَدِهِمَا پس قبول كرده شد قرباني يكي از ايشان كه هابيل بود بدان نوع كه آتشي سفيد بي
دود از آسمان فرود آمد و كوسفند او را بخورد وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ و مقبول نشد از ديكري
كه قابيل بود آتش از قرباني او در كذشت و بخوردن ان ملتفت نشد قابيل را آتش خشم باشتعال
در آمده دود حسد ديده بصيرت او تيره كرد قَالَ كفت مر هابيل را لَأَقْتُلَنَّكَ بخداي كه من ترا بكشم

برای آنکه قربانی تو مقبول شد و از آن من مردود گشت قال گفت هابیل انما یتقبل الله جز این نیست
که قبول میکند خدای من المتقین از پرهیزکاران که در قربان نیت خود را خالص ساخته اند
لئن بسطت اگر بگشائی و دراز کنی الی یدک بسوی من دست خود را لتقتلنی تا مرا بکشی ما انا
بباسط من باری نیستم دراز کننده یدی الیک دست خود را بسوی تو لاقتلک تا بکشم ترا
انی اخاف الله بدرستی که من میترسم از خدای رب العالمین که پروردگار عالمیانست با آنکه هابیل
از قابیل قوی تر بود و باشوکت تر اما تسلیم شد مر قتل را از ترس خدای پس گفت انی ارید من
میخواهم ان تبوء آنکه باز گردی تو باثمی بعقوبة گناه در قتل من و اثمک و بپاداش گناه تو که
آن سبب رد قربان بود و این اراده از هابیل موافق حکم خدای بود فتکون پس باشی تو بسبب
این دو گناه من اصحاب النار از ملازمان دوزخ و ذلک جزاء الظالمین و اینست پاداش
ستمکاران که قتل بناحق کنند فطوعت له پس آسان کرد بر قابیل و یاری داد مر او را نفسه
نفس او قتل اخیه در کشتن برادر خود و ندانست که او را چون بکشد ابلیس بشکل بشری برو
متمثل شد مرغی در دست گرفته سر آن مرغ بر سنگی نهاد و سنگی دیگر بروی زد تا کوفته شد
و بمرد قابیل نیز صبر کرد تا هابیل را در خواب یافت سر بر سنگی نهاده فقتله پس بکشت او را
بآنکه سنگی بر سر وی زد و مغزش پریشان ساخت فاصبح من الخاسرین پس گشت از زیان زدگان
در دنیا بآنکه بقیه عمر مردود و مطرود بود و در آخرت خود ظاهرست که عذاب اهل دوزخ
شامل او خواهد بود چنانچه امام ثعلبی در تفسیر خود آورده پس قابیل ندانست که با وی چه
باید کرد او را در جائی پیچید و چهل روز در پشت گرفته بهر طرف میگشت ابن عباس فرموده
که یکسال میکشید تا گنده بوی گرفت و سباع و طیور بر قابیل غلبه کردند که هر وقت که بیفکند

بجوزند

بجوزند و بسیار بتنگ آمده بود فبعث الله غرابا پس برانگیخت خدای تعالی زاغی یبحث فی
الارض میکاوید زمین را بمنقار و هر دو پای خود را حفره پیدا کرد لیریه و این عمل
بسبب آن بود تا بنماید قابیل را کیف یواری چگونه پوشد سوءة اخیه جثه برادر
آورده اند که زاغ حفره کرد در خاک و زاغی مرده بیاورد و در آن حفره نهاد و خاک بسیار بر
تا پوشیده گشت قال یا ویلتی گفت قابیل که وای بر من اعجزت ان اکون آیا عاجز شدم از آنکه
باشم مثل هذا الغراب مانند زاغ درین عمل فاواری سوءة اخی پس بپوشم تن خود را
آنکه قابیل بهمین طریق هابیل در خاک کرد فاصبح من النادمین پس گشت
از پشیمانان نه برای آنکه یکسال او را میکشید و گویند ندامت او بر آن بود که پدر و مادر او
بر آزرده و تمام جسد او سیاه شد و ندائی شنید که کن خائفا ابدا بعد از آن هر کو امید بدید
میترسید که ناگاه او را بکشد و آخر بدست پسری نابینا از خود کشته شد من اجل
ذلک بسبب این قتل کتبنا علی بنی اسرائیل نوشتیم و حکم کردیم بر بنی اسرائیل انه من قتل
نفسا آنکه هر کس که بکشد کسی را بغیر نفس بی آنکه او کسی را کشته باشد و برو قصاص لازم
شد او فساد فی الارض و بی آنکه او فسادی کرده باشد در زمین یعنی قطع طریق یا ردت
یا زنا بشرط احصان فکانما قتل الناس جمیعا پس همچنان باشد که همه مردمان را کشته باشد
از آن حیثیت که هتک حرمت دما کرده و مردم را دلیر ساخته با آنکه قتل واحد و جمیع یکیست
در استجلاب غضب الهی و من احیاها و هر که سبب حیاة کسی شود بعفو از قصاص یا
منع از قتل یا رهانیدن از مهالک فکانما احیا الناس جمیعا پس همچنان باشد که سبب
زندگی همه مردمان شده باشد و مقصود ازین کلام ترهیب است از تعرض قتل و ترغیب

در حمایت نفوس و لقد جاءتهم و هر آینه بدرستی که آمد بسوی بنی اسرائیل رسلنا فرستادگان
ما بالبینات بمعجزهای روشن یا آیتهای اوضح ثم ان کثیرا منهم پس بدرستی که بسیاری
از ایشان بعد ذلک بعد از ارسال رسل فی الارض لمسرفون و در زمین اسراف کنندگان
بودند یعنی متجاوز از حد اعتدال یا مسرف یا درگذشته از حدود اوامر و نواهی آورده اند
که در سال ششم از هجرت جماعتی از عرینه بخدمت حضرت رسالت صلعم آمدند و بشرف اسلام
مشرف گشته ملازمت جناب نبوت مآب اختیار کردند هوای مدینه با مزاج ایشان موافقت
نداشت بیمار شدند و صورت ایشان بعرض پیغمبر صلعم رسید حضرت ایشان را بمیان شتران
که نزدیک جبل العیر بود فرستاد چند روزی در آن موضع بودند و شیر شتر میخوردند
از مرض ایشان بصحت مبدل شد صباحی اتفاق کرده و پانزده شتر خاصه آنحضرت را رانده
روی بقبیله خود نهادند یسار مولی رسول بود صلوات و سلام علیه با چند نفر از عقب
ایشان رفت و بدیشان رسیده مقاتله کردند و در آخر یسار را گرفته و دست و پای
بریده خار در چشم و زبان او میزدند تا شهید شد و حضرت رسالت صلعم ازین حال وقوف
یافته کرز بن جابر را با بیست و نه سوار از عقب ایشان فرستاد و او همه را گرفته و دست
و گردن بر بسته بنزد آنحضرت آورد و حق تعالی آیه فرستاد که انما جزاء الذین جز این نیست
که هست جزای آنانکه یحاربون الله و رسوله حرب کنند با دوستان خدای و رسول
او و یسعون فی الارض و بشتابند در زمین فسادا از برای فساد که قطع طریق
و قتل و غارتست ان یقتلوا آنکه بکشند ایشان را اگر کسی را کشته باشند و مال نبرده
او یصلبوا یا بکشند و بر دار کشند اگر کشته باشند و مال برده او تقطع ایدیهم یا ببرند

دستهای

دستهای ایشان را و ارجلهم و پایهای ایشان را من خلاف دست راست و پای چپ اگر مال
گرفته باشند و نکشته او ینفوا یا برانند ایشان را من الارض از زمین یعنی از شهری بشهری
بدان حیثیت که در هیچ موضعی قرار نتوانند گرفت اگر قتل و غارت نکرده باشند اما تخویف
نموده باشند امام اعظم نفی را بر حبس فرموده و برده تا ضرر او در شهری دیگر بمسلمانان
نرسد پس حضرت رسالت صلعم بفرمود تا دست و پای ایشان را قطع کردند و میل در چشم
ایشان کشیدند آنگاه ایشان را مصلوب ساختند ذلک این وعید که مذکور شد لهم
برای ایشان فی الدنیا خزی خواری و رسوائیست در دنیا و لهم فی الآخرة و مر ایشان را
در آخرت عذاب عظیم عذابی بزرگ بجهت بزرگی گناه ایشان الا الذین تابوا مگر آنانکه
توبه کنند از محاربه حق الله است من قبل ان تقدروا پیش از آنکه قادر شوید علیهم
بر ایشان پس اگر محارب مشرک است و توبه کرد یعنی اسلام آورد خواه پیش از قدرت بر او
و خواه بعد از آن حدود که مذکور شد ازو ساقط گشت و خون و مال او را مطالبه
نتوان کرد و اگر از مسلمانانست که قبل از قدرت بر او توبه کرد انس بن مالک رضی الله عنه میگوید
که حدود از وی بیفتد و او را بچیزی نتوان گرفت مگر مال کسی نزد او یابند بخداوند
رد کنند و وارث مقتول بر مطالبه دم تواند کرد و قول شافعی آنست که قبل القدرة علیه
بتوبه او حدود الله ساقط شود نه حقوق آدمیان فاعلموا پس بدانید ان الله آنکه خدای
غفور آمرزنده گناهست بتوبه رحیم مهربانست مر تائبان را یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله
ای گروه مؤمنان بترسید از خدای و ابتغوا الیه الوسیلة و بجوئید بدو وسیله را یعنی
آنچه توسل بدو کرد در طلب قرب بحضرت او و کلمه جامعه درین باب آنست که وسیله کلی

بحضرت الهي ملاحظهٔ او امراست ونواهي در لطايف قشيري كويد وسيله تجريد اعمالست از
ريا وتفريد احوالست از عجب وتخليص انفاس از طلب حظوظ ودر كشف الاسرار فرموده كه وسيله
عابدان نفضايل سنت واز ان عارفان تبرك وساير عابد بعامله توسل جويد وعالم بكاشفه
راه رود وعارف بمعاينه نظر كند وعابد فكر درين آيه كند كه يذكرون الله قياما وقعودا
عالم نظر درين آيه دارد كه اولم ينظروا في ملكوت السموات والارض عارف ازين كلمه در
نكذرد كه قل الله ثم ذرهم پير طريقت شيخ الاسلام خواجه عبد الله انصاري قدس سره فرموده
كه الهي وسيله شوهم توبي اكر كسي ترا طلب يافت من خود طلب از تو يافتم اين طلب مان
با طلب تو داده كنج احسان برهم بكشاده اين طلب را هم از ابجاد تست رستن از
بيداد يارب داد تست اين قدر ارشاد تو بخشيده تابدين پس عيب ما پوشيده قطره دانش
كه بخشيدي زپيش متصل كردان بدرياهاي خويش وجاهدوا في سبيله وجهاد كنيد در راه
او وباعداي ظاهر وباطن لعلكم تفلحون شايد كه شما رستكار شويد باين اعمال در بحر
الحقايق آورده كه درين آيه فلاح را بچهار چيز باز بسته وبي آنها رستكاري حقيقي دست صحبت ابرار
ندهد اول ايمان كه اصابه نوراست در بدو خلقت وبنده را از حجاب ظلمات شرك خلاص
ميدهد دويم ايمان تقوي كه منبع اعمال شرعيه ومنشا اخلاق مرضيه است وسالك بدان
از ظلمت معصيت نجات مي يابد سيوم ابتغاء وسيله واين فناي ناسوتست در بقاي
لاهوت وعارف بسبب آن از تاريكي اوصاف هستي بيرون ميآيد چهارم جهاد وآن
اصطلاح صحي لا اثبات واثبات هويه است وموحد درين مرتبه از تيركي وجود باز رسته
بنور شهود ميرسد چون خلق كند نور از شرق غيب از ظلمت هستي تو اثار نماند الا نور وحده

بفكن

بفكن پرده كثرت تا در نظرت اندك وبسيار نماند ان الذين كفروا بتحقيق انانكه كافر شدند
بپرستش اصنام وملايكه وعجل وغيران لو ان لهم اكر باشد مر ايشانرا في الارض جميعا
هر انچه در زمين است از صنوف اموال وامتعه ومثله معه ومانند آن همه باآن همه
يعني اكر دوباره انچه در زمين است از نقد وجنس كافرانرا باشد ليفتدوا به تا آنرا فداي
نفس خود كنند من عذاب يوم القيمة از عذاب روز رستخيز ما تقبل منهم قبول كرده نشود
از ايشان ولهم عذاب اليم ومر ايشانراست دران روز عذابي دردناك يريدون ميخواهند
يعني طمع ميدارند يا قصد ميكنند ان يخرجوا من النار اكه بيرون آيند از آتش دوزخ
وما هم بخارجين منها ونيستند ايشان بيرون آيندكان از آتش دوزخ ولهم عذاب
مقيم ومر ايشانراست عذابي دايم كه زوال وانقطاع نيابد والسارق والسارقة
ومرد دزد وزن دزد را فاقطعوا ايديهما ببريد دستهاي راست ايشان چون اخذ نصاب
كنند كه ربع ديناريست نزد امام شافعي وده درم نزد امام حنبلي وسه درم نزد مالكي
وزياده چند انكه باشد از حرز يعني جايي كه دران نكاه داشته باشند چون خانه وصندوق
يا از كسي كه نكاه ميدارد مثلا در راه يا از مسجد وپنهان برده ازند جزاء بما كسبا خداي پاداش
ميدهد ايشانرا پاداش دادني بانچه كرده اند وآن ترك حرمتست در مال مومن نكالا من الله
وعقوبت ميكند ايشانرا عقوبتي صادر از حق تا بيند او وشود وباز دارد او را از رجوع مثل آن
عمل والله عزيز وخداي غالبست در حكم خود حكيم دانا بحكمت انچه بدان حكم ميكند
فمن تاب پس هر كه توبه كند من بعد ظلمه پس از ستمكاري خود يعني دزدي واصلح
وبصلاح آرد كار خود را بانكه تراضي خصم كند وعازم باشد بر انكه با دزدي دعوي نمايد

فان الله يتوب عليه پس بدرستي كه خدا توبه او قبول كند اما قطع يد ساقط نشود والله
غفور بدرستي كه خداي تعالی آمرزكار است كناه او را رحيم مهربان برو كه روز محشر او را
رسوا نكند الم تعلم ايا نداني خطاب بآن حضرتست ومراد امت اند يعني دانسته
ان الله انكه خداي له ملك السموات والارض مر او راست پادشاهي آسمانها وزمينها يعذب
من يشاء عذاب ميكند هر كرا ميخواهد چنانچه سارق را بقطع يد ويغفر لمن يشاء و
ميآمرزد هر كرا ميخواهد يعني سارق را بعد از توبه والله على كل شيء وخداي بر همه چيزها
از تعذيب ومغفرة قدير تواناست يا ايها الرسول اي فرستاده خطاب تشريفاست
كه آنحضرت را بلقب ياد كرد وانبياي ديكر را بنام مخاطب ميساخت چنانچه يا آدم انبئهم
يا نوح اهبط يا ابراهيم اعرض يا موسى اني اصطفيتك يا عيسى ابن مريم ءانت قلت چون
نوبه بخطاب حضرت رسالت صلوات وسلامه عليه وعلى جميع الانبيا رسيد او را بصفتهاي كمال
خطاب كرد چنانچه يا ايها النبي ويا ايها الرسول لا يحزنك الذين اندوهناك نكرداند
ترا كردار انكساني كه از روي عناد يسارعون في الكفر ميشتابند وخود را مي افكنند
در كفر من الذين آمنوا از انانكه كفتند آمنا ايمان آورديم وان كفتن هست بافواههم بزبانهاي
ايشان ولم تؤمن قلوبهم وايمان نياورده است دلهاي ايشان مراد منافقانند وكردار ايشان
آن بود كه با كافران دوستي ميكردند ومن الذين هادوا وبعضي از انكسان كه دين يهودي دارند
سماعون شنوندكانند قولرا للكذب براي انكه دروغ كويند بر تو جهودان بعد از استماع
كلام آنحضرت بيرون ميرفتند وميكفتند كه از محمد چنين شنوديم وناشنوده بودند وانها يهود
مدينه بودند سماعون لقوم آخرين شنوندكان براي كروهي ديكر لم ياتوك نيامده اند بمجلس

تورا

تورا يهود خيبر اند كه يهود مدينه جاسوسي ميكردند واخبار بخيبر ميفرستادند نزول
اين آيه را سبب آن بود كه زني مردي از اشراف اهل خيبر زنا كردند وهر دو محصن بودند وحد
ايشان بحكم توريه رجم بود يهود ملاحظهٔ بزركي ايشان كرده نخواستند كه آن حد بر ايشان
اجرا كنند بايكديكر كفتند كه در كتاب اين مرد كه بيثرب نزول كرده رجم نيست وبني قريظه
چون همسايه وحليف او بود كفت كس بديشان فرستيد تا حد زاني از و بپرسند اكر كويد
تازيانه قول او را قبول كنيد واكر برجم فرمايد سخن او را مشنويد پس جمعي از ايشان بازانبني
قريظه بمدينه آمدند وصورت حال با يهود مدينه درميان آوردند واشراف يهود چون كعب بن اشرف
وكنانه ومالك بمجلس حضرت رسالت پناه صلعم آمده از حد زانيين محصن پرسيدند حضرت
فرمود كه بحكم من رضا ميدهيد كفتند آري في الحال جبرئيل بحكم رجم نازل شد وحضرت فرمود
كه رجم ميبايد كرد ايشان ابي كردند وكفتند خداي در توريه فرموده كه ايشانرا چهل تازيانه
طلا كرده بقير برزنند تا پشت ايشان سياه كردد وروي سياه كرده وپاي كونه بر دراز كوش
نشانده كرد منازل بكردانند جبرئيل آنحضرت را خبر داد كه دروغ ميكويند وابن صوريا كه اعلم
ايشانست ميداند كه حكم توريه رجم است منجمله حضرت فرمود كه در ميان شما جواني هست در
فدك ساده روي وسفيد پوست يك چشم كه او را ابن صوريا كويند كفتند آري داناتر همه اهل
زمين است بتوريه حضرت فرمود كه ميان ما وشما در حكم توريه او حكم باشد كفتند آري بحكم او را
ميباشيم حضرت بحضور او امر فرمود بعد از چند روز كه او را حاضر كردند حضرت فرمود كه انت
ابن صوريا كفت نعم حضرت صلعم كفت وميان اينها حكم باش كه داناتر يهودي ابن صوريا قبول
كرد وحضرت سوكند داد او را بدان خدايي كه توريه را بموسى نازل كردانيد ودريا براي شما بشكافت
وشما را از آل فرعون نجات داد ومن وسلوى بشما فرستاد كه در كتاب شما حد زاني محصن رجم هست مردم

يا ابن صوريا گفت اگر نه آن داريم كه توريه مرا بسوزد اگر دروغ گويم يا تغيير دهم والا اعتراف
نكردمي تو بگوي كه خداي توچه گفت حضرت صلعم گفت خداي من چنان حكم كرده كه چون
چهار گواه بر زناي محصن و محصنه گواهي دهند رجم بر ايشان واجب شود ابن صوريا
گفت بخداي موسي كه در توريه نيز چنين حكم فرموده كه علماي ما ملاحظه جانب اشراف
بني اسرائيل نموده ببر جلد و تحميم قرار داده اند پس حضرت بفرمود كه تا هر دو را رجم كردند نزد
در مسجد و حق سبحانه از حال ايشان خبر داد كه يحرفون الكلم تغيير ميدهند كلمهاي يعني
آية رجم را من بعد مواضعه بعد از آنكه خداي وضع كرد آنرا در مواضع آن و بعوض آن جلد
و تحميم مينويسند يقولون ميگويند يهود خيبر ان اوتيتم هذا اگر دهند شما را اين حكم محرف
يعني محمد صلعم بر جلد حكم كند فخذوه پس فرا گيريد او را و قبول كنيد و ان لم تؤتوه و اگر اين
حكم بشما ندهد و برجم فرمايد فاحذروا پس حذر كنيد از قبول آن و من يرد الله فتنته و هر كه
خداي خواهد ضلالت يا فضيحت يا هلاك او را فلن تملك پس هرگز نتواني و او را دور
مالك نتواني شد له براي او من الله شيئا از خداي چيزي در دفع آن اولئك آن گروه الذين
آنانند كه در ازل لم يرد الله نخواست خداي ان يطهر قلوبهم آنكه پاك سازد از لوث
كفر و انكار حق دلهاي ايشان لهم في الدنيا خزي مر ايشان راست در دنيا رسوائي در
دنيا آنكه جزيه دهند و از مومنان ترسند و لهم في الآخرة و مر ايشان راست در آن سراي
عذاب عظيم عذابي بزرگ كه خلود است در دوزخ سماعون للكذب ايشان شنوندگان
سخن اند براي دروغ بستن اكالون للسحت خورندگان حرامند يعني رشوت در حكم فان جاؤك
پس اگر بيايند بمحاكمه نزد تو فاحكم بينهم پس حكم كن ميان ايشان او اعرض عنهم يا روي بگردان
از ايشان حق سبحانه مخير ساخت آن حضرت را در اين آيه ميان حكم و اعراض و ان تعرض عنهم

واكر

واگر روي بگرداني از ايشان و حكم نكني فلن يضروك شيئا پس زيان نتوانند رسانيد بتو
چيزي و ان حكمت و اگر حكم كني فاحكم بينهم بالقسط حكم كن ميان ايشان براستي و عدل
ان الله بدرستي كه خداي يحب المقسطين دوست ميدارد عدل كنندگان را در حكم و كيف
يحكمونك و چگونه حكم ميسازند ترا و عندهم التورية و حال آنكه نزد ايشانست توريه فيها
حكم الله در آن حكم خداي برجم ثم يتولون پس ايشان بر ميگردند و اعراض ميكنند من
بعد ذلك از پس آنكه تو حكم كرده موافق كتاب ايشان و ما اولئك بالمؤمنين و نيستند اين
گروه باور دارندگان كتاب خود را يا حكم ترا انا انزلنا التورية بدرستي كه ما فرستاديم توريه فيها
هدى در وي راه نمودني بحق و نور و روشني كه ظلمات شبهات را دفع كند يحكم بها النبيون
بتوريه پيغمبران بني اسرائيل الذين اسلموا آنكه انقياد كرده اند حكم خداي را للذين هادوا براي
آنها كه متدين اند بدين يهوديه و الربانيون و حكم كرده اند علماي رباني و الاحبار و زاهدان
ايشان نيز براي ايشان بما استحفظوا من كتاب الله بسبب آنچه درسواسته بودند بدان از محافظت
توريه يعني نگاه داشت آن از تحريف و تضييع و كانوا عليه و بودند بر كتاب شهداء گواهان
كه بيان آن كنند براستي چنانكه ابن صوريا فلا تخشوا الناس پس مترسيد از مردمان در اجراي
احكام حق و اخشون و بترسيد از من و در حكم مداهنه ميكنند و لا تشتروا و بدل مكنيد با يات
با حكام من ثمنا قليلا بهاي اندك را كه رشوت بي اعتبار و جاه ناپايدار است و من لم يحكم
و آنها كه حكم نكنند بما انزل الله با آنچه خداي فرو فرستاده است يعني يهود فاولئك هم الكافرون
پس آن گروه ايشان كافرانند و كتبنا عليهم و نوشتيم بر بني اسرائيل فيها در توريه ان النفس
بالنفس آنكه نفس را بكشند بقصاص يك تن و بي نصيب بمخالفت حكم خداي عوض يك تن دو تن ميكشند

از بني قريظه و العين بالعين و ديگر حكم كرديم كه چشمي بچشمي در بردن روشنائي در كندن و الانف
بالانف و بيني به بيني و الاذن بالاذن و گوش بگوشي و السن بالسن و دندان بدندان و الجروح
قصاص و جراحتها ذات قصاص باشد يعني قصاص كنند در آن جراحتها اگر حفظ مساوات ممكن باشد
چون لب و دست و پاي و در آنچه مساوات نگاه نتوان داشت چون خراشش پوست و شكستن استخوان
حكم بارش بايد كرد فمن تصدق به و هر كه تصدق كند بقصاص يعني عفو نمايد فهو پس آن تصدق
كفارة له كفاره باشد مر گناه مصدق را يا كفاره معفو عنه باشد سقوط قصاص از او و اجر عفو كننده
بر خداي باشد و من لم يحكم بما انزل الله و آنها كه حكم نكردند با آنچه خداي منزل گردانيده كه در عوض
يك نفس دو نفس ميكشند اولئك آن گروه هم الظالمون ايشان ظالمانند كه وضع حق ميكنند در غير
موضع آن و قفينا و در آورديم على آثارهم بعيسى ابن مريم بر پي پيغمبران عيسى ابن مريم مصدقا
در حالتي كه باور دارند لما بين يديه مر آن چيز را كه پيش از او فرستاده بوديم من التورية از كتاب
توريه و آتيناه الانجيل و داديم او را انجيل فيه هدى در وي راه نمودني بتوحيد و نور و روشنائي
بطريق و مصدقا و گردانيديم انجيل را موافق در اصول دين لما بين يديه من التورية مر آنچه را
كه پيش از و بود از توريه و هدى و گردانيديم او را راهنماي و موعظة للمتقين و پند دهنده مر
پرهيزكاران را و ليحكم اهل الانجيل بايد كه حكم كننده اهل انجيل يعني علماي وي بما انزل الله
فيه با آنچه خداي فرو فرستاده است در وي مراد حكم است در وقتي كه منسوخ نشده بود و من لم
يحكم و آن كس كه حكم نكند بما انزل الله فيه با آنچه خداي منزل گردانيده در وي چون ترسايان كه از
احكام انجيل عدول نمودند فاولئك هم الفاسقون پس آن گروه بيرون رفتگانند از حكم خدا يعني
يا از ايمان اگر انكار حكم كنند و انزلنا اليك الكتاب و فرستاديم بسوي تو قرآن را بالحق بدرستي و راستي
مصدقا در حالتي كه مطابق است لما بين يديه من الكتاب مر آنرا كه پيش از و بوده از جنس كتب منزله

وميمنا

و مهيمنا عليه و نگاه باننده بر كتب كه محافظت آن ميكند از تغيير يعني هر چه در آنها تغيير ميدهند
از وي راست ميشود يا گواه است مر آن كتب را بصحت فاحكم بينهم پس حكم كن ميان اهل كتاب
بما انزل الله با آنچه خداي فرستاده بر تو از رجم و تسويه در قصاص اين آيه ناسخ حكم تخيير است
كه قبل از اين گفته شد و لا تتبع اهواءهم و از پي مرو آرزوهاي ايشان را در حالتي كه ما يل باشي
عما جاءك من الحق از آن چيزي كه بتو آمده است از حكم راست لكل جعلنا منكم مر هر گروهي
را شما را ساختيم شرعة شريعتي و منهاجا و راهي روشن شريعت آنست كه منصوص عليه باشد
و كتاب و منهاج آنكه ثابت شود بحديث پيغمبر و لو شاء الله و اگر خواستي خداي لجعلكم
امة واحدة هر آينه ميساخت شما را يك امت و متفق بر يك ملت و لكن ليبلوكم
و ليكن بي آزمايد شما را فيما آتيكم در آنچه بشما داده است از شرايع مختلفه مناسب هر عصري
و زماني تا مطيع از عاصي متميز شود فاستبقوا الخيرات پس بشتابيد و پيشي گيريد بسوي
خيرات كه اتباع شرايع است الى الله مرجعكم جميعا بسوي خداست بازگشت شما همه فينبئكم
پس خبر خواهد كرد شما را در وقت جزا دادن بما كنتم فيه تختلفون با آنچه هستيد كه در آن خلاف
ميكنيد از امور دين و شريعت و ان احكم بينهم و ديگر فرستاديم بتو آنكه حكم كن ميان اهل كتاب
بما انزل الله با آنچه فرستاد خداي بتو سبب نزول آيه آن بود كه در احبار يهود با يكديگر از روي
مكر و تزوير تدبير كردند كه بيائيد تا برويم نزديك محمد صلعم شايد او را از راه ببريم و بشعبده و
نيرنگ فريب دهيم پس بيامدند و گفتند اي محمد دانسته كه ما از اشراف قوم و دانايان ايشانيم
و چون ما متابعت تو كنيم ايشان او افاضل يهود در تصديق با اقتدا كنند اكنون ميان ما و
قومي در باب واحد الخصومتهاست و ترا حكم ميسازيم اكنون قضا چنان كني كه رضاي ما باشد

رسالت ترا مسلم داریم حق سبحانه وتعالی رسول خود را صلعم از قبول ملتمس ایشان تحذیر فرمود
وگفت حکم کن بفرستاده خدای وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ و پی روی مکن آرزوهای ایشانرا وَاحْذَرْهُمْ
أَنْ يَفْتِنُوكَ وحذر کن از ایشان از انکه ترا بگردانند عَنْ بَعْضِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكَ از بعضی انچه خدای
بتو فرستاده است فَإِنْ تَوَلَّوْا پس اگر برگردند واعراض کنند از حکم منزل فَاعْلَمْ أَنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ
پس بدانکه اعراض ایشان از ان جهت است که میخواهد خدای أَنْ يُصِيبَهُمْ بِبَعْضِ ذُنُوبِهِمْ
که برساند بدیشان عقوبتها ببرخی از گناهان ایشان در دنیا و باقی در عقبی وَإِنَّ كَثِيرًا
مِنَ النَّاسِ لَفَاسِقُونَ وبدرستی که بسیاری از یهود فاسقاند وبعد از ان ولا این آیه جهودان
گفتند لا یرضی بحکمك آیه آمد أَفَحُكْمَ الْجَاهِلِيَّةِ آیا حکم جاهلیه را يَبْغُونَ میطلبند در حد
زنا و قصاص چون بحکم توریه وقرآن راضی نمیشوند وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ وکیست نیکوتر
از خدای حُكْمًا از جهت حکم لِقَوْمٍ يُوقِنُونَ برای قومی که تدبر میکنند از روی یقین و میدانند
که احسن احکم حکم اوست آورده اند که عباده بن صامت با ابن ابی در مجلس حضرت
رسالت صلعم مخاصمه کردند عباده گفت مرا الطوایف یهود دوستانند که در نوایب بعذر
ومدد ایشان مستظهر توان بود امروز بدوستی خدا و رسول از همه تبرا کردم ومراد دوستی خدا
ورسول بس است عبدالله بن ابی گفت من از دوایر روزگار وحوادث لیل ونهار میترسم
واز مظاهره ومعاونت یهود که حلفای منند گزیر ندارم آیه آمد که یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا
ای زمره گرویدگان لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ فرا مگیرید جهودان وترسایانرا
را دوستان بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ برخی از ایشان دوستانند برخی را بجهت موافقت ایشان
در مخالفت شما وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ مِنْكُمْ وهر که از شما ایشانرا دوست دارد و بمعاونت وموافقت

ایشان میل کند فَإِنَّهُ مِنْهُمْ پس بدرستی که او نیز از جمله ایشان باشد این سخن غایت تهدید
است در موالاة یهود ونصاری إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای تعالی لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ راه نمی نماید
گروه ستمکارانرا که بدوستی دشمنان بر نفس خود ظلم میکنند فَتَرَى الَّذِينَ پس تو می بینی
انانرا که فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ در دلهای ایشان بیماری نفاقست یعنی ابن ابی واتباع او
يُسَارِعُونَ فِيهِمْ می شتابند در دوستی ویاری جهودان يَقُولُونَ میگویند نَخْشَىٰ میترسیم
أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ انکه برسد ما را از گردش روزگار حیزی یعنی کار منقلب شود واهل اسلام
مغلوب و کفار غالب گردند حق تعالی این اندیشه ایشانرا باطل کرد وفرمود فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ
پس شاید که خدای بیارد بِالْفَتْحِ فتحی را برای رسول ویاران او ومراد فتح مکه است تا تسخیر
منازل ومواضع یهود چون خیبر وتیما وفدك أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ یا بفرستد فرمانی از نزدیک
خود بقتل یهود واجلای ایشان فَيُصْبِحُوا پس گردند منافقان عَلَىٰ مَا أَسَرُّوا فِي أَنْفُسِهِمْ
بر انچه پنهان داشتند در نفسهای از موالای یهود یا شک در کار یهود پیغمبر صلعم نَادِمِينَ
پشیمان شدگان وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا ومیگویند مومنان بکدیگر را أَهَٰؤُلَاءِ الَّذِينَ این
گروه انانند که أَقْسَمُوا بِاللَّهِ سوگند میخورند بخدای جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ غلیظ ترین سوگندان
إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ که ایشان با شما اند وامروز پرده ایشان دریده شد ومعلوم گشت که دروغ میگفتند
حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ باطل شده عملهای ایشان فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ پس گشتند زیان زدگان
باقتضاح در دنیا وفوات ثواب در آخرة یَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه مومنان مَنْ يَرْتَدَّ
مِنْكُمْ هر که برگردد از شما یعنی مرتد شود عَنْ دِينِهِ از دین خود این آیه اخبار میکند از
صورتی که در غیب بوده قبل از وقوع آن وآنچنان بود که بعد از وفات حضرت صلعم تمام عرب
مرتد شدند الا مکه ومدینه وعبدالقیس از بحرین بعضی از دادن زکوة باز ایستادند بر سلیمه

کذاب وطلیحه اسدی وسجاح کاهنه جمع شدند وبنبوت ایشان اعتراف نمودند خدای تعالی خبر
داد که اگر کسی مرتد گردد دین حق بی یار ومددکار نخواهد ماند فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهُ بِقَوْمٍ پس زود باشد
که بیارد خدای تعالی قومی را که يُحِبُّهُمْ او دوست دارد ایشانرا وَيُحِبُّونَهُ وایشان دوست میدارند
اورا أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ متواضع ومتذلل ومهربان باشند بر مومنان أَعِزَّةٍ عَلَى الْكَافِرِينَ
سخت دل ومتغلب وبی رحم باشند بر کافران واین قوم اهل یمن بودند یا اشعریان که حضرت بعد
از نزول آیه روی با موسی اشعری کرد وگفت هم قوم هذا یا اشاره بمجاهدان روز قادسیه است
که دو هزار مرد بودند از نخع وپنج هزار از بجیله وکنده وسه هزار از سایر قبایل ودر تفسیر آورده
که ابن عباس وحسن بصری برانند که این قوم ابوبکر صدیق است واصحاب او ومهاجر وانصار
که با اهل ردت جنگ کردند يُجَاهِدُونَ صفت آن قوم میکند ومیگوید جهاد کنند فِي سَبِيلِ اللَّهِ
در راه خدای وَلَا يَخَافُونَ ونترسند لَوْمَةَ لَائِمٍ از ملامت هیچ ملامت کننده ذَٰلِكَ این
صفتها که مذکور شد فَضْلُ اللَّهِ افزونی کرم اوست يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ عطا میدهد هر کرا
میخواهد وَاللَّهُ وَاسِعٌ وخدای بسیار فضل است بر خلق خود عَلِيمٌ دانا بکسی که استحقاق
آن دارد علما را در باب يحبهم ويحبونه سخن بسیار است اهل شریعت میگویند محبت خدای
با بنده ارادت توفیق وهدایت اوست در دنیا واعطاء حسن ثواب وکرامت بی حساب در آخرت
ومحبت بنده با خدای ارادت طاعت اوست واجتناب از معصیت او ونزد اهل طریقت
محبت حق با بنده آنست که اورا با حضرت قرب نزدیک کرداند ومحبت بنده با حق تعالی انکه برای او
از غیر او خالص گرداند ارباب حقیقت برانند که محبت حق قدیم است ومحبت بنده حادث
هرگاه که صدمات سطوت محبت ذو الجلال از سرادقات احتشام
يحبهم وجود فانی محب را در بوته اضمحلال اندازد یکباره هبوب سحاب از جمن عنایت يحبونه

رسیده آن فانی شده را بوصف بقا متصف سازد فان محبة العبد لله افناء الناسوتیه
في بقاء هويته ومحبة الله للعبد ابقاء اللاهوتیه في فناء الناسوتیه در منازل السایرین
فرموده که محبت در بدایت تلذذ است بعبادت وفراغت وفوات اسباب تفرقه ودر نهایت
دوستی ذات از برای ذات حضرت احدیه بفناء رسم حدوث در عین ازلیت از سمنون محب
پرسیدند که محبت چیست گفت از محبت حق با بنده می پرسید یا از محبت بنده با حق در یب سابعت
با حضرت حضر عم بودم ونکته از محبت حق با بنده میگفت ملایکه ملکوت طاقت شنیدن آن ندا
وهم از سمنون منقولست که در محبت سخن میگفت مرغ وحشی که طایر آشیانه منه بدا والیه یعود
بود در هوای هویت طیران مینمود مرغی از هوا فرود آمد ومنقار بر زمین میزد تا خون روان شد
وآن مرغ در خاك وخون بغلطید تا از التهاب آتش محبت که افروخته نار الله الموقدة بود بر وی
بسوخت وجان بداد بیت پس که مرغ سحری در غم گلزار بسوخت ؛ جگر لاله بران داغ شده زار بسوخت
حضرت شیخ قدس الله روحه در فتوحات آورده که حق سبحانه آن مرغ را هم بسخنان شیخ سمنون داد تا
حال محبت دریافته محکوم سلطان محبت گشت وبجهة موعظه حاضران وتنبیه مدعیان آن
صورت بظهور آمد وصاحب لوامع انار الله قلوبنا بلمعات ارادته فرموده که محبت میل جمیل
حقیقی است بجمال خودش جمعا وتفصیلا وآن یا از مقام جمع بود وآن شهود جمال در آت ذات است
در مرآت بی توسط کاینات بیت معشوق که کس سر جمالش نشناخت ؛ در ملك ازل لوای خوبی افراخت
بی طاس سپهر بود وبی مهره مهر ؛ هم خود با خود نرد محبت می باخت ویا از جمع بتفصیل چنانکه
آن ذات یگانه در مظاهر بجد وکرانه مشاهده لمعات جمال خود میکند ومطالع صفات کمال اسما
بیت جانان که دم عشق زند با همه کس ؛ کس را نرسد بدامنش دست هوس ؛ مرآت شهود اوست ذرات وجود
با صورت خود عشق همی بازد وبس ؛ یا از تفصیل بتفصیل چنانکه اکثر افراد انسانی عکس جمال مطلق را در مرآت

تفاصیل آثاری مشاهده میکنند و ایشان جمال معبود زایل را مقصود کلی دانند و بلذت
وصال خورسند و بمحنت فراق دردمند کردند. بیت: ای حسن تو کرده جلوها در پرده صد عاشق
بمعشوق بدید آورده: بوی تو لیلی دل مجنون برده: وز شوق تو وامق غم عذرا خورده: و یا از
تفصیل بجمع چنانکه بعضی از خواص رخت فکرت از کارخانه افعال و آثار بیرون برده اند و خرق
حجب و استار شئون و صفات که مبادی و افعال آثارند کرده متعلق همت و قبله گاه توجهات ایشان
جز ذات متعالی الصفات رفیع الدرجات امری دیگر نیست. بیت: بیرون ز حدود کاینات است دلم: برتر ز احاطه
جهات است دلم: فارغ ز نقابل صفات است دلم: مرآت تجلیات ذات است دلم: و از آن کلام حقایق
اعلام چنان مفهوم میشود که یحبهم از مرتبهٔ جمع است بتفصیل و یحبونه از مقام میل آن تفصیل
بجمع و حضرت قطب العارفین ناصر الحق والدین عبد الله قدس سره در رساله که بنام والد بزرگوار خود
نوشته فرموده که یک دیگری حضرت حق جل جلاله در هر مرتبه از مراتب جز خود را دوست نداشته است
بیت: یحبهم و یحبونه چه اقرارات: بزیر برده مکر خویش را مگر خریدار است: زیرا که دوست داشتن
صاحب آینه را لذاته نیست بلکه از جهت مشاهدهٔ جمال خود در وی است در حقیقت خود را دوست
داشته است و صاحب فطنهٔ کامل از رتبهٔ محبت و محبوبیه که درین آینه اسنادرا ثابت
بحقیقت قرب فرایض و نوافل پی تواند برد بتاملی وافی والله الموفق والکافی آورده اند که عبد الله بن
سلام با اتباع خود بحضرت نبوت مآب آمد و گفت یا رسول الله قریظه و نضیر که خویشان ما اند بسبب
مفارقت کیش ایشان و موافقت ما با مسلمانان سوگند خورده اند که با ما در یک جا جمع نشوند و تا ما
بر دین اسلام باشیم پیوند خود از ما گسسته دارند و ما بواسطهٔ بعد منازل از مجالست اصحاب
شما محروم میمانیم حال ما چگونه باشد آیه آمد که اگر ایشان دشمنی میکنند انما ولیکم الله جز این نیست
که دوست شما بحقیقت خدا است و رسوله و فرستادهٔ او والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند

بعض

یعنی اصحاب پیغمبر صلعم ابن سلام چون این آیه بشنید گفت رضینا بالله و برسوله و بالمؤمنین
اولیاء پس صفت مؤمنان میکند الذین یقیمون الصلوة آنانکه بپای میدارند نماز را و
یؤتون الزکوة و میدهند زکوة وهم راکعون و حال آنکه ایشان خشوع و فروتنی دارند
در نماز و زکوة خود و گفته اند این حال مخصوص است بر بودن یعنی زکوة میدهند در حال
رکوع نماز از غایت حرصی که در احسان دارند و مسارعتی که در اداء آن میکنند در اکثر تفاسیر
مذکور است که این آیه در شان مرتضی علی علیه الصلوة والسلام واقع شده و در اسباب نزول
آورده که حضرت مصطفی صلعم از حجره طاهره بمسجد آمد و مردمان بعضی در رکوع و جمعی در
قیام بودند دیدهٔ مبارک آنحضرت بر سائلی افتاد پرسید که هیچ کس ترا چیزی داد وی گفت
خاتمی از زر یا نقره بحضرت رسول عود و گفت این خاتم بمن داده اند حضرت پرسید که این عطا
که کرده است درویش اشاره بمرتضی علی کرد حضرت گفت اعطانیه و هو راکع حضرت صلعم
تکبیر گفت و این آیه برخواند و من یتول الله و رسوله و هر که دوست دارد خدا را و رسول او
والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند یعنی مهاجر و انصار فان حزب الله پس بدرستی
که لشکر خدای هم الغالبون ایشان غالب اند در خبر است که رفاعه بن زید و سوید بن حارث
از یهود که اظهار اسلام میکردند باخر منافق شدند و بعضی از صحابه را با ایشان طریق مودت
و مصاحبتی در میان بود حق تعالی این آیه فرستاد یا ایها الذین آمنوا ای گروه گرویدگان
لا تتخذوا الذین اتخذوا مگیرید آنرا که گرفته دینکم دین شما را هزوا و لعبا باستهزا
و بازی یعنی ظاهر میکنند اسلام را و مخفی دارند کفر را من الذین اوتوا الکتاب از آنانکه
کتاب داده اند ایشانرا من قبلکم پیش از شما یعنی یهود والکفار و نه را مگیرید کافران را
اولیاء دوستان واتقوا الله و بترسید از خدای بترک مناهی ان کنتم مؤمنین اگر هستید

شما مؤمنان چه ایمان حقیقی اقتضای آن میکند که با دشمنان حق تعالی دوستی نکنند و اذا نادیتم
و چون ندا میزنید و مردم را میخوانید الی الصلوة بسوی نماز اتخذوها هزوا و لعبا میگیرند
مناداة را یا نماز را بسخریه و بازی چون مؤمنان بعد از استماع اذان بنماز برخواستندی یهودان
با یکدیگر میگفتند بطریق استهزا قاموا صلوا لا صلوا و میخندیدند و در معالم آورده که ترسایی
در مدینه هرگاه مؤذن گفتی اشهد ان محمدا رسول الله او گفتی سوخته باد دروغ گوی شبی خادم
او آتشی بخانه او در آورد و ترسا با اهل و عیال خود در خواب بود شراره از آن آتش بجست و
خانه را با آن جماعت که در وی بودند تمام بسوخت ذلک این استهزا از ایشان با اذان بآن
باعث که ایشان قوم لا یعقلون گروهی اند که تعقل نمیکنند که درین استهزا چه عقوبت
با ایشان خواهد رسید آورده اند که ابو یاسر بن اخطب و رافع بن ابی رافع با نفری از یهود
از حضرت رسالت صلعم پرسیدند که تو از پیغمبران بکدام ایمان داری حضرت فرمود که ایمان
دارم بخدای بآنچه با فرستاده اند و ما انزل الی ابراهیم و اسمعیل الآیه چون نام عیسی
مذکور شد ایشان انکار نبوت وی کردند و گفتند بخدا که ندانیم دینی بدتر از دین شما و نه اهل
دینی کم بهره تر از شما در دنیا و آخرت آیه آمد که قل یا اهل الکتاب بگوای اهل کتاب مراد اهل
یهود اند هل تنقمون منا آیا عیب میگیرید از ما و انکار میکنید یعنی عیب و انکار نمیکنید
الا ان آمنا مگر از آنکه ما ایمان آورده ایم بالله بخدای و ما انزل الینا و آنچه بسوی
ما فرستاده اند یعنی قرآن و ما انزل من قبل و آنچه فرستاده اند پیش از ما چون توریة و انجیل
و سایر کتب و ان اکثرکم فاسقون و مگر آنکه برای آنکه شما بیشترها فاسقانید قل هل انبئکم
بگو آیا خبر دهم شما را بشر من ذلک به بدتر از آنچه گفتند که درین ادیانست و اهل این دین
کم بهره ترند یعنی دین شما بدترین ادیانست و اهل این دین کم بهره ترند یعنی شما را آگاه کردانم

وخبر دهم

و خبر دهم از دین قومی که بدترند مثوبة عند الله از جهت جزائی که ثابت است ایشانرا نزدیک
خدای پس بیان میکند که بدترکیست من لعنه الله آنکه لعنت کرد خدای او را وغضب
علیه و خشم گرفت برو و آن یهود اند که خدای ایشانرا از رحمت خود دور ساخته و بعرض غضب خود
در آورده وجعل منهم القردة و ساخت از ایشان بوزنگان یعنی مسخ کرد ایشانرا بآن
صورت چنانکه اصحاب السبت را والخنازیر و خوکان چنانکه منکران مائدهٔ عیسی را و عبد
الطاغوت و آنکس که پرستید طاغوت را مراد گوساله است یا کعب الاشرف یا آنکه در معصیت
فرمان برداری او کرده اند اولئک آن ملعونان شر مکانا بدترند از جهت منصرف خود در
قیامت یعنی بازگشت ایشان به بدترین مکانی باشد و اضل و گمراه ترند عن سواء السبیل
از میانه راه راست و اذا جاؤکم و چون بیایند شما را منافقان یهود یا عامهٔ اهل نفاق
قالوا آمنا گویند ایمان آورده ایم همچون شما و قد دخلوا بالکفر و حال آنکه در می آیند
بکفر و قد خرجوا به و ایشان بیرون میروند بکفر یعنی کفر با ایشانست در وقت دخول
و خروج والله اعلم و خدای داناتر است بما کانوا یکتمون بآنچه هستند که می پوشند
از کفر و نفاق و کینه مسلمانان و تری کثیرا منهم و می بینی بسیاری از یهودیان یا منافقان
یسارعون فی الاثم شتاب میکنند در تحصیل حرام یا در گفتن دروغ والعدوان و ظلم
باتخاذ و راحد واکلهم السحت و خوردن ایشان رشوت یا ربوا لبئس ما کانوا یعملون
هر آینه بد چیزیست که ایشان لولا ینهاهم الربانیون چرا نهی نکنند ایشانرا علمای ربانی
والاحبار و زاهدان عن قولهم الاثم از گفتن ایشان دروغ را واکلهم السحت
و خوردن ایشان رشوت یا ربوا لبئس ما کانوا یصنعون بد چیزیست آنچه ایشان میسازند

وبنهي ومنع ایشان نمي پردازند آورده اند که پیش از هجرت حضرت پیغمبر صلعم یهود در اما ایسیا
بود ودر سعت عیش ور فاهیت میگذرانیدند چون انحضرت به یثرب هجرت فرمودند و
ایشان بنفاق وعناد پیش آمدند حق سبحانه برکت از مال ایشان برداشت واسباب معیشت
ایشان نقصان پذیرفت زبان بسخنان بیهوده بگشادند چنانکه حق تعالی خبر میدهد وَقَالَتِ
الْيَهُودُ و گفتند یهودان يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ دست خداي بسته شده است این عبارت
کنایه از بخل باشد یعني با چیزی نمیدهد و روزي بر ما تنگ میسازد غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ
بسته باد دستهاي ایشان از خیر وَلُعِنُوا بِمَا قَالُوا و رانده شده اند از رحمت الهي
بگفتن آن واهي بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ بلکه يد الله کشاده است یعني خوان او واز وكرم
او والي است يد صفتي است مر خدا برا انصفات ذاتي چون سمع وبصر و وجد و مار ادران
جز ایمان وتسلیم چاره نیست و در کیفیت آن دخل نمودن روا نباشد در ینابیع آورده
که این از متشابهاتست ومتشابه را بظاهر تفسیر نشاید کردن بلکه معني وي را موافق
محکم ادا باید نمود چنانکه درین محل این سخن دلالت بر غایت جود میکند چه متناوله در اعطا
بید واحد واقع میشود انجا که عطا را بیدین نسبت میدهد دلیلست بر انکه عطاي
او اکثر من یحصی است يُنْفِقُ كَيْفَ يَشَاءُ روزي میدهد چنانکه میخواهد بر وفق مشیت
ومقتضي حکمت وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ و زیاده میکرد اند بسیاري را از یهود مَا أُنْزِلَ
إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ انچه میاید بتو از پروردکار تو یعني قران طُغْيَانًا وَكُفْرًا نافرماني وکفر یعني
ایشان طاغي وکافراند با انکه قرآن سبب رفع کفر وطغیان است باستماع آن ایشان را
این دو صفت زیاده میشود چنانچه از تناول غذاي که صالح است مر اصحاب امراض مریض
روي باو زوني مینهد وَأَلْقَيْنَا بَيْنَهُمُ و افکنده ایم درمیان طوایف یهود چون قریطه و نضیر

الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمني وخصومت إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تا روز قیامت که قلوب ایشان
موافق واقوال ایشان مطابق باشد كُلَّمَا أَوْقَدُوا هر کاه بر افروختند نَارًا لِلْحَرْبِ آتشي براي
حرب کردن با رسول الله صلعم أَطْفَأَهَا اللَّهُ فرو نشانید آن آتش را خداي بانکه منازعتي
درمیان ایشان افکند که بدیکري نتوانند پرداخت وَيَسْعَوْنَ فِي الْأَرْضِ و میشتابند در زمین
فَسَادًا براي تباه کاري که فتنه انکیزند وَاللَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ وخداي دوست نمیدارد
تباه کاران را وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ واکرچنانکه اهل کتاب آمَنُوا ایمان آوردندي
بمحمد صلعم وَاتَّقَوْا و پرهیز کردندي از معاصي یا از یهودیة و نصرانیة لَكَفَّرْنَا عَنْهُمْ هر آینه
ما درمیگذرانیم از ایشان سَيِّئَاتِهِمْ کناهان ایشان وَلَأَدْخَلْنَاهُمْ و در می آریم ایشان یعني
حکم میکردیم بدخول ایشان جَنَّاتِ النَّعِيمِ در بهشتها با ناز ونعمت وَلَوْ أَنَّهُمْ واکر ایشان
أَقَامُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ بپاي داشتندي احکام توریة وانجیل را یعني بدان عمل کردندي
وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِمْ واقامت کردندي انرا که فرود می آمد بدیشان مِنْ رَبِّهِمْ از نزد پروردکار
ایشان که آن قرآنست لَأَكَلُوا مِنْ فَوْقِهِمْ هر آینه بخوردندي از زبر سر خویش وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ
واز زیر پاي خویش یعني روزي بر ایشان فراخ شدي بباریدن باران ورستن کیاه یا میوه ایشان
چندان شدي که از زبر سر میچیدندي واز زیر پاي بر میداشتندي از بسیاري میوه که
بر زمین ریخته بودي مِنْهُمْ أُمَّةٌ مُقْتَصِدَةٌ از جهودان کروهي اند راست کار یعني آنها
که بحضرت ایمان آورده اند وَكَثِيرٌ مِنْهُمْ و بسیاري از ایشان سَاءَ مَا يَعْمَلُونَ بدست انچه میکنند
يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ اي فرستاده بحق بَلِّغْ برسان بکافه خلایق مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ تمام انچه فرو میاید بتو

مِنْ رَبِّكَ از پروردکار تو حکم رجم و قصاص و امر زینب جحش در نکاح او و حکم جهاد وغیر
آن وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ و اکر چنین نکردندي و تمام آنرا نرسانیدي فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ پس
تبلیغ نکرده رسالت او را زیراکه کتمان بعضي ضایع میکند آنرا که رسانیده چنانکه ترک بعضي
از ارکان مبطل نماز است وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ وخداي نکاه میدارد ترا مِنَ النَّاسِ از شر مردمان
وکس را بقتل بر تو دست نخواهد بود إِنَّ اللَّهَ بدرستي که خداي لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ
راه ننماید کافران را بتسلط بر تو از انس منقولست که انحضرت را شبها پاسباني وحراست
میکردند چون این آیه نازل شد سر مبارک از قبه که از ادیم دوخته بودند بیرون کرد و فرمود که اي
مردمان بازکردید که خداي مرا نکاه داشت قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ بکو اي اهل کتاب لَسْتُمْ
عَلَىٰ شَيْءٍ نیستید شما بر چیزي از دین و دیانت حَتَّىٰ تُقِيمُوا التَّوْرَاةَ وَالْإِنْجِيلَ تا وقتي که اقا
کنید حکم توریة وانجیل را یعني انچه اصول دین است از ان یا قایم دارید آن امر را که هر دو کتاب
فرموده و آن ایمان آوردنست بمحمد صلعم وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ و تا زماني که بپاي دارید اوامر
ونواهي انرا که فرستاده میشود بشما مِنْ رَبِّكُمْ از پروردکار شما یعني قرآن وَلَيَزِيدَنَّ كَثِيرًا مِنْهُمْ
و زیاده میکنند بسیاري را از یهود و ترسا مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ انچه منزل میشود بتو از پروردکار
تو یعني باستماع قرآن مي افزاید ایشان را طُغْيَانًا وَكُفْرًا و نپذاري وناکرویدکي فَلَا تَأْسَ پس
اندوهناک مباش عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ بر زیادتي کفر وطغیان کروه کافران إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
بدرستي که آنان که ایمان آوردند بزبان وَالَّذِينَ هَادُوا و آنان که دین یهودي کرفتند وَالصَّابِئُونَ
وَالنَّصَارَىٰ و صابیان و ترسایان هر جنبي مَنْ آمَنَ هر که ایمان آرد ازینها بدل صافي و نیت

خالص بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ بخداي و بروز واپسين وَعَمِلَ صَالِحًا و بکند عملي پسندیده
فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هیچ ترس نیست بر ایشان از هجوم عقاب وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ و نباشند
ایشان که اندوهکین باشند از فوت ثواب لَقَدْ أَخَذْنَا هر آینه بدرستي که فرا کرفتیم مِيثَاقَ
بَنِي إِسْرَائِيلَ پیمان بني اسرائیل را در توحید وایمان بمحمد صلعم وَأَرْسَلْنَا و فرستادیم إِلَيْهِمْ
رُسُلًا بسوي ایشان پیغمبران اول موسی و آخر عیسی عم كُلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ هر کاه که
آمد بدیشان رسولي بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنْفُسُهُمْ با انچه نخواست و دوست نداشت نفسهاي ایشان
از انکالیف شرعیه فَرِيقًا كَذَّبُوا کروهي را تکذیب کردند چون عیسی عم و محمد صلعم وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ
و کروهي را میکشتند چون زکریا و یحیی و شعیب عم وَحَسِبُوا و مي پنداشتند بني اسرائیل أَلَّا
تَكُونَ فِتْنَةٌ انکه نباشد بلائي و محنتي ایشانرا بقتل و تکذیب انبیا فَعَمُوا پس کور شدند ایشان
از دیدن راه حق وَصَمُّوا و کر شدند از استماع سخن راست بعد از موسی عم ثُمَّ تَابَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
پس عرض کرد خداي توبه را بر ایشان بیعثت عیسی عم ثُمَّ عَمُوا وَصَمُّوا پس دکرباره کور و کر شدند
كَثِيرٌ مِنْهُمْ بسیاري از ایشان بانکار محمد صلعم وَاللَّهُ بَصِيرٌ وخداي بیناست بِمَا يَعْمَلُونَ
با انچه میکنند و مناسب آن پاداش بایشان خواهد رسانید لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ هر آینه بدرستي
که کافر شدند انانکه از روي جهالت و بي بصیرتي قَالُوا إِنَّ اللَّهَ بدرستي کفتند که خداي
هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ او مسیح پسر مریم است وَقَالَ الْمَسِيحُ و کفت مسیح يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ اعْبُدُوا اللَّهَ
رَبِّي وَرَبَّكُمْ اي بني اسرائیل بپرستید خدا را که پروردکار من و شماست یعني من بنده ام و مخلوق
و مربوب مثل شما پس پرستیدن خالق را باید نه مخلوق را و عبادت رب را شاید نه مربوب را
وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ بدرستي که هر که شرک آورد بخداي فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ پس بدرستي که خداي

حرام کرد بروی بهشت وَمَاْوٰیهُ النَّارُ وجای او در دوزخ است وَمَا لِلظّٰالِمِینَ
مِنْ اَنْصَارٍ ونیست ستمکارانرا که وضع عبادت در غیر موضع او کرده اند هیچ یاری
دهندگان در دفع عذاب از ایشان لَقَدْ کَفَرَ الَّذِینَ هر آینه بدرستی که کافر شدند آنان از ترسایان
که از فرط نادانی قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ ثَالِثُ ثَلٰثَةٍ گفتندی که الله یکی از سه آله است معتقد فرقۀ
از نصاری آن بود که الوهیت مشترکست میان خدا و مریم و عیسی و هر یک ازینها آله اند و خدا
یکی ازین سه است وَمَا مِنْ اِلٰهٍ وحال آنکه نیست در وجود ذاتی واجب مستحق عبادت
اِلَّا اِلٰهٌ وَاحِدٌ مگر خدای یگانه که موصوفست بوحدانیة ومتعالی از توهم شرکت وَاِنْ
لَمْ یَنْتَهُوا واگر باز نه ایستند این قوم عَمَّا یَقُولُونَ از آنچه میگویند و بتوحید قایل نشوند
لَیَمَسَّنَّ الَّذِینَ کَفَرُوا هر آینه برسد آنانرا که کافر شدند مِنْهُمْ از ترسایان عَذَابٌ اَلِیمٌ
عذابی که الم او دایم بود اَفَلَا یَتُوبُونَ آیا رجوع نمیکنند اِلَی اللّٰهِ بخدای از قول بتثلیث
وَیَسْتَغْفِرُونَهُ وآمرزش نمیخواهند ازو باعتقاد توحید استفهام است بمعنی امر یعنی باید
که توبه و استغفار کنند وَاللّٰهُ غَفُورٌ وخدای آمرزگار است تایبانرا رَحِیمٌ مهربانست
بر مستغفران مَا الْمَسِیحُ ابْنُ مَرْیَمَ نیست مسیح پسر مریم که ایشان او را خدای میگویند
اِلَّا رَسُولٌ مگر فرستاده از خدای قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ بدرستی که گذشته اند پیش از او
فرستادگان خدای و او را معجزات داده است چنانچه ایشانرا داده بود پس اگر مرده
بدم عیسی ع زنده شد عصی نیز در دست موسی اژدها گشت و آن عجیب تر است و اگر او
بی پدر مخلوق شد آدم بی پدر و مادر موجود گشت و آن غریب تر است پس ایات ایشانرا
از عبودیت بیرون نمیبرد و در الوهیت داخل نمیسازد وَاُمُّهُ صِدِّیقَةٌ و مادر او یعنی

مریم بسیار صدیق بود یعنی تصدیق آیات ربانی مینمود کما قال وصدّقت بکلمات ربها وکتبه
کَانَا یَاْکُلَانِ الطَّعَامَ بودند پسر و مادر که طعام میخوردند وچون سایر حیوانات محتاج غذا
بودند وبا وجود احتیاج صفت ربوبیت بر ایشان اطلاق نتوان کرد اُنْظُرْ کَیْفَ بنگر
که چگونه نُبَیِّنُ لَهُمُ الْاٰیَاتِ بیان میکنیم برای ایشان دلایل توحید را ثُمَّ انْظُرْ پس باز نگر
در حال ایشان که اَنّٰی یُؤْفَکُونَ چگونه برمیگردانند ایشانرا از دریافتن و پذیرفتن حق قُلْ
بگوی ترسایانرا اَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللّٰهِ آیا می پرستید بدون خدای مَا لَا یَمْلِکُ لَکُمْ
آنرا که بذات خود مالک نیست برای شما ضَرًّا وَلَا نَفْعًا زیان و سود را یعنی عیسی ع تصرفات
نداشت که مثل خدای برساند زیانی از بلا و عنا و عطا کند سودی از صحت و غنا وَاللّٰهُ
وخدای که معبود بحق است هُوَ السَّمِیعُ الْعَلِیمُ اوست شنوای اقوال باطله شما و دانا
بعقاید فاسده شما قُلْ یَا اَهْلَ الْکِتَابِ بگوای اهل کتاب از یهود و نصاری لَا تَغْلُوا فِی
دِینِکُمْ غلو مکنید در دین خود غَیْرَ الْحَقِّ غلوی که ناحق باشد مراد مبالغه یهود است
در مذهب عیسی و افراط نصاری در مدح او وَلَا تَتَّبِعُوا وپی روی مکنید اَهْوَاءَ قَوْمٍ
هواهای قومی را از اسلاف قوم خود که بجهل قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ بدرستی که گمراه شدند
پیش ازین یعنی قبل از بعثت پیغمبر صلعم وَاَضَلُّوا کَثِیرًا و بعناد گمراه ساختند بسیاری
وَضَلُّوا و ثابت بودند بر ضلالت و گمراهی خود عَنْ سَوَاءِ السَّبِیلِ از طریق راست بعد از
بعثت پیغمبر صلعم لُعِنَ الَّذِینَ کَفَرُوا لعنت کرده شدند کافران مِنْ بَنِی اِسْرَائِیلَ از فرزندان
یعقوب یعنی جهودان عَلٰی لِسَانِ دَاوُدَ بزبان داود ع که اهل ایله را نفرین کرد و گفت
اَللّٰهُمَّ الْعَنْهُمْ وَعِیسَی ابْنِ مَرْیَمَ و بزبان عیسی ع نیز که اصحاب مائده را چنین گفت ذٰلِکَ

این لعن ایشانرا بِمَا عَصَوْا بسبب آن بود که نافرمانی کردند وَکَانُوا یَعْتَدُونَ و بودند که از
حد میگذشتند کَانُوا لَا یَتَنَاهَوْنَ بودند که نهی نمیکردند بعضی از ایشان بعضی را عَنْ مُنْکَرٍ
فَعَلُوهُ از عمل زشت که میکردند لَبِئْسَ مَا کَانُوا یَفْعَلُونَ بخدای که بد چیزیست آنچه ایشان
میکردند درین آیه تهدید عظیمست ابطال را که نهی منکر نفرمایند با آنچه بتوانند تَرٰی کَثِیرًا مِنْهُمْ
می بینی بسیاری را از اهل کتاب که از غایت حقد و حسد مسلمانان یَتَوَلَّوْنَ الَّذِینَ کَفَرُوا
دوستی میکنند با کافران چون کعب بن اشرف که از غزوه بدر کبری بمکه رفت و مشرکانرا بحرب
مسلمانان تحریص کرد لَبِئْسَ مَا قَدَّمَتْ هر آینه بد چیزیست که از پیش فرستاده است لَهُمْ اَنْفُسُهُمْ
برای ایشان نفسهای ایشان و آنچه حرامست اَنْ سَخِطَ اللّٰهُ عَلَیْهِمْ آنکه خشم گرفت خدای بر
ایشان وَفِی الْعَذَابِ هُمْ خَالِدُونَ و ایشان جاویدان در عذاب باشند وَلَوْ کَانُوا یُؤْمِنُونَ
و اگر باشند یهود که ایمان آرند بِاللّٰهِ وَالنَّبِیِّ بخدای و پیغمبر خود وَمَا اُنْزِلَ اِلَیْهِ و آنچه فرو فرستاده
است بدان پیغمبر یعنی توریة مَا اتَّخَذُوهُمْ اَوْلِیَاءَ هر آینه نگیرند مشرکانرا بدوستی چه فرمان
موسی و حکم توریة آنست که با کفار دوستی نکنند و میشاید که مراد منافقان باشند یعنی اگر
ایشان بمحمد صلعم و قرآن ایمان داشتندی با اهل کفر دوستی نکردندی وَلٰکِنَّ کَثِیرًا و لیکن بسیاری
مِنْهُمْ از یهود یا منافقان فَاسِقُونَ خارجانند از دایرۀ ایمان لَتَجِدَنَّ اَشَدَّ النَّاسِ
هر آینه می یابی تو سخت ترین مردمان عَدَاوَةً از روی دشمنی لِلَّذِینَ آمَنُوا با آنکسان که
گرویده اند اَلْیَهُودَ جهودانرا وَالَّذِینَ اَشْرَکُوا و آنانرا که شرک آوردند یعنی بدترین دشمنی
مومنانرا جهودان و مشرکانند و بدین سبب در مخالفت شما موافقت دارند وَلَتَجِدَنَّ
اَقْرَبَهُمْ و می یابی نزدیکترین آدمیان مَوَدَّةً لِلَّذِینَ آمَنُوا از روی دوستی با مومنان

اَلَّذِینَ قَالُوا اِنَّا نَصَارٰی آنانرا که میگویند ما ترسایانیم چه دلهای ایشان نرم تر است
از یهود و بدوستی مشرکان استظهار میجویند ذٰلِکَ آن قرب مودة بِاَنَّ مِنْهُمْ بسبب
آنست که بعضی از ایشان قِسِّیسِینَ دانایان راست گویند وَرُهْبَانًا و عابدان صومعه
نشیند وَاَنَّهُمْ لَا یَسْتَکْبِرُونَ و بسبب آنکه گردن کشی نمیکنند از قبول حق علما گفته اند
که مراد از آنها که قرب مودة با مومنان داشته اند نجاشی و اصحاب اویند چه از نصاری
جمعی در قتل مسلمانان و تخریب بلاد و هدم مساجد ایشان کم از یهود نیستند اما
نصاری حبشه که قرآن از جعفر بن ابی طالب ع استماع کردند اول ایشان بمسلمانی مایل
شدند و نجاشی با اغلب ایشان ایمان آوردند و بعضی بر آنند که چون جعفر طیار از دیار
حبشه مراجعت نمود نجاشی هفتاد تن را از علمای مملکت خود بخدمت حضرت مصطفی
صلعم فرستاد و چون ایشان باستانه رسالت پناهی رسیدند آنحضرت سوره یس بر ایشان
خواند بسیار بگریستند و احکام اسلام قبول کرده با یکدیگر گفتند که قرآن چه مشابهت تمام
دارد با آنچه بر عیسی نازل شد و مقصود از قائلان انا نصاری ایشانند وَاِذَا سَمِعُوا
و چون میشنوند این علما و عباد از جعفر طیار یا از سید مختار صلعم مَا اُنْزِلَ اِلَی الرَّسُولِ
آنچه فرستاده شده است برسول تَرٰی اَعْیُنَهُمْ می بینی چشمهای ایشان که از رقت
دلهای ایشان تَفِیضُ مِنَ الدَّمْعِ میریزد اشک را مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ از آنچه شناختند
از سخن راست یَقُولُونَ میگویند رَبَّنَا اٰمَنَّا ای پروردگار ما ایمان آورده ایم بدین کلام
و بدین پیغمبر فَاکْتُبْنَا مَعَ الشَّاهِدِینَ پس بنویس ما را از گواهان که ادای شهادة کرده اند
بحقیقت قرآن و نبوت محمد صلعم یا ما را داخل امت محمد ع گردان که گواهان انبیااند در روز قیامت

درخبراست که بهود رفیقان جعفر را سرزنش کردند که چه زود ایمان آوردید وما تنها ست که
مارا دعوت میکند وقبول نمیکنیم یا اهل حبشه یا نجاشی را کفتند که ایمان آوردی بکسی که
او را ندیده حق سبحانه خبر میدهد که ایشان درجواب کفتند وَمَا لَنَا لَا نُؤْمِنُ بِاللهِ وچیست
مارا که ایمان نیاریم بخدا وَمَا جَاءَنَا مِنَ الْحَقِّ واخبار آمده از حق یعنی کتاب وپیغمبر وَنَطْمَعُ
أَنْ يُدْخِلَنَا وحال آنست که طامع میباشیم که درآرد پروردکار ما را ببهشت مَعَ الْقَوْمِ الصَّالِحِينَ
باکروه صالحان که حضرت رسالت‌اند فَأَثَابَهُمُ اللهُ پس جزا داد خدای ایشانرا بِمَا قَالُوا بانچه
کفتند از روی اخلاص واعتقاد جَنَّاتٍ تَجْرِي بوستانها که میرود مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
از زیر درختان یا منازل آن جویها خَالِدِينَ فِيهَا جاودان باشند در آن وَذَلِكَ جَزَاءُ
الْمُحْسِنِينَ واینست جزای نیکوکاران وَالَّذِينَ كَفَرُوا وانانکه کافرشدند وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا
ودروغ داشتند آیتهای ما را أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَحِيمِ آن کروه اصحاب دوزخند در اکثر
تفاسیر آورده اند که روزی حضرت رسالت پناه صلعم برای صحابه وصف قیامت میکرد
واز اهوال آن روز شمه باز مینمود ده تن از اصحاب صدیق ومرتضی وابن مسعود ومقداد
وابی ذر وسلمان رضی الله عنهم از ایشان بودند ودرخانه عثمان بن مطعون مجتمع شده
بران اتفاق کردند که بقیه العمر روز بصیام وشب بقیام کذرانند وبرفراش خواب
نکنند وکوشت وچربی نخورند وکرد زنان نکردند وترک دنیا کرده وکلیم پوشیده کرد عالم
برآیند وبرین اتفاق سوکند یاد کردند این خبر بحضرت پیغمبر صلعم رسیده با ایشان کفت
من مامور نیستم بد انچه شما مکر کرده اید بدرستی که نفس شما را برشما حقیست پس روزه دارید
وافطار کنید ودرشب قیام کنید وبخسپید که من برمیخیزم وخواب میکنم وروزه میدارم

وافطار مینمایم وکوشت وچربی میخورم وبزنان درمی ایم فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي این
آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه مومنان لَا تُحَرِّمُوا حرام مکنید برخود طَيِّبَاتِ مَا
أَحَلَّ اللهُ لَكُمْ چیزهای پاکیزه ولذید که خدای برشما حلال کردانیده وَلَا تَعْتَدُوا وتجاوز مکنید
ازحدود الهی که انچه حلال ساخته شما حرام سازید إِنَّ اللهَ لَا يُحِبُّ الْمُعْتَدِينَ بدرستی که خدای
دوست نمیدارد ازحدود کذرندکان را وَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللهُ وبخورید انچه روزی کرده
شما را حَلَالًا طَيِّبًا درحالتی که حلال وپاک باشد وَاتَّقُوا اللهَ الَّذِي وبترسید از تحریم ما احل الله
ازان خدای که أَنْتُمْ بِهِ مُؤْمِنُونَ که شما بدو کرویده اید بعد ازین واین آیه کفتند یا رسول الله
چه سازیم بسوکندی که خورده ایم آیه امد که لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللهُ مواخذه نمیکند شما را خدای
بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ بلغو در سوکندان شما ولغو بمذهب شافعی آنست که بی قصد بزبان کذرد
چون لا والله وبلی ونزد حنبلی انکه سوکند برچیزی بکمان انکه هست ونباشد وبدان
سوکند درشرع مواخذه نیست وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ ولیکن مواخذه میکند شما را بِمَا عَقَّدْتُمُ
الْأَيْمَانَ بانکه ببندید سوکندها را ویمین معقود آنست که بزبان کویید وبدل قصد کنید پس اکر
چنین سوکندی بشکنند فَكَفَّارَتُهُ پس کفاره شکستن آن إِطْعَامُ عَشَرَةِ مَسَاكِينَ طعام دادن
ده مسکین است هریکی را مدی بقول شافعی ونصف صاعی از کندم یا صاعی از جو وخرما
بمذهب حنبل وصاعی بقول عراقی چهار مد است که هشت رطل باشد وبقول حجازی رطل
وثلثی ومدی بقول اهل حجاز رطلی وثلث رطلی باشد وبقول عراقی دو رطل ورطلی نیم من است
وبرهر تقدیر طعام باید داد مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعِمُونَ أَهْلِيكُمْ از میانه انچه میدهد اهل خود را
نه عالی ونه دون أَوْ كِسْوَتُهُمْ یا کفاره پوشش ده درویش است بقول حنفی ثوبی جامع که با او

بمعنی حرام
وجه کهها
کرارها
خارج از
شرع
بیکشند

نماز توان کرد چون قمیص وسراویل یا ردا وازار واکر بزنی دهد معجر نیز اضافه باید کرد ونزد
جمعی دیکر جامه باید که ستر عورت کند أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ یا کفاره آن آزاد کردن بنده ایست نزد
شافعی در روا ایمان شرط میکند وحنفی میکوید که سالم وبی عیب می باید خواه مومن وخواه کافر فَمَنْ
لَمْ يَجِدْ پس هرکه نیابد یکی ازین کفارات ثلث فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ پس کفاره او روزه سه روزه است
پی درپی ونزد شافعی تتابع شرط نیست ذَلِكَ این امذکور شد كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ کفاره سوکندهای شماست
إِذَا حَلَفْتُمْ چون سوکند خورید وبشکنید وَاحْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ ونکاه دارید سوکندهای خود را از
شکستن یا نکاه دارید وسوکند مخورید كَذَلِكَ هم چنین که کفاره یمین را بیان کرد يُبَيِّنُ اللهُ لَكُمْ آيَاتِهِ
بیان میکند وروشن میکرداند خدای برشما نشانهای شرع را لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ شاید که شما شکر
کویید نعمت این تعیین وتعلیم را مفسران برانند که حق سبحانه درباب خمر چهار آیه نازل کردانید اول
درمکه وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَرِزْقًا حَسَنًا ودران روز حلال بوده
دوم وقتی که عمر بن الخطاب ومعاذ بن جبل درباب خمر ومیسر پرسیدند از حضرت رسالت صلعم
جواب آمد که قُلْ فِيهِمَا إِثْمٌ كَبِيرٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ نظر بر اسم کبیر کرده ترک کردند وجمعی بملاحظه
ومنافع للناس بدان اشتغال مینمودند سیم در مهمانی عبد الرحمن بن عوف که امام ایشان
درنماز شام قل یا ایها الکافرون بحذف لاآت خواند آیه آمد که لَا تَقْرَبُوا الصَّلَاةَ وَأَنْتُمْ سُكَارَى
اکثر صحابه کفتند که شرب چیزی که میان ما ونماز حایل باشد لایق نیست بیکبارکی ترک فرمودند چهارم
درمهمانی که عتبان بن مالک طرح ضیافتی افکندند وبعضی از مسلمانان که سعد بن ابی وقاص از ایشان
بود بمهمانی آوردند وبعد از طعام برشرب خمر اقدام نمودند ودرحالت مستی سعد وقاص انشای شعری
کرد که برهجو انصار بود وفرمود یکی از مجلسیان سر سعد را شکسته مجلس را منغص کردانید وسعد شکایت

آن حکایت درمجلس معلای حضرت مصطفی صلعم عرض کرد فاروق زبان نیاز بر
کشاد ودو دست بدعا برداشت که اللهم بین لنا فی الخمر بیانا شافیا آیه فرود آمد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کروه مومنان إِنَّمَا الْخَمْرُ جز این نیست که خمر وهمه مسکرات
درین داخل است وَالْمَيْسِرُ وقمار واین نیز عامست نرد وکعب وبیضه وغیر آن وَالْأَنْصَابُ
وبتانی که نصب کرده اند برای عبادت وَالْأَزْلَامُ وتیرها القداح رِجْسٌ پلید است مِنْ
عَمَلِ الشَّيْطَانِ از وسوسه وتزیین شیطان فَاجْتَنِبُوهُ پس اجتناب کنید ازین پلید
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ تا شاید که رستکار شوید بدین اجتناب إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ جز این نیست
که میخواهد شیطان أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ انکه افکند میان شما الْعَدَاوَةَ وَالْبَغْضَاءَ دشمنی و
خصومت فِي الْخَمْرِ درخوردن خمر وَالْمَيْسِرِ ودرباختن قمار وَيَصُدَّكُمْ وبازدارد شما را
عَنْ ذِكْرِ اللهِ از یاد خدای وَعَنِ الصَّلَاةِ واز کذاردن نماز فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ پس هستید شما باز
ایستادکان استفهام بمعنی امرست یعنی باز ایستید بعد از انکه برمعایب این منکرات مطلع شدید
ودر اخبار آمده که چون این آیه نازل شد عمر کفت انتهینا یارب در تیسیر آورده که درین آیه ده دلیلست
برحرمت خمر اول انکه خمر را با قمار قرین ساخت وقمار حرامست پس قرین وی نیز حرام باشد
دوم او را با بت پرستی دریک سلک کشیده وآن سرهمه حرامهاست پس این نیز حرام باشد
سیم او را از جنس رجس کفت یعنی پلید وهرچه پلیداست حرام باشد چهارم فرمود که
از عمل شیطانست وهرچه کار شیطان بود حرام بود پنجم امر کرد که ازو برکناره شوید

وهرچه دور بودن از وفرض باشد حرام بود ششم رستکاری باجتناب آن منوط و متعلق
ساخت وهرچه رستکاری در اجتناب از و بود حرامست هفتم فرمود که سبب دشمنی و خصومت
وهرچه میان مسلمانان سبب عداوت بود حرامست هشتم باز دارنده است از یاد خدا و هرچه
بنده را باز دارد از یاد حق حرامست نهم سبب منع است از نماز پس چنگ حرام باشد دهم
فرمود که باز ایستید از ان یعنی ترک کنید وهرچه ترک آن فرض است حرام باشد از تهدید آنی که
در احادیث آمده اجاعا قلا زاهین کفابت که مُدمن الخمر کعابد وثن یعنی مدمن خمر مانند بت پرستنده
بتست بیت: لی نکی دان جکر امیخته : بر جکر بی نمکان ریخته : بی خرد ان مرد که چیزی چشید : کش
قلم بی خردی در کشید وَاَطِیعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدا را در اجتناب از خمر وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ
و فرمان برداری کنید رسول را در انچه امر و نهی کند وَاحْذَرُوا و حذر کنید از مخالفت فرمان
خدای و رسول فَاِنْ تَوَلَّیْتُمْ پس اگر اعراض کنید از امر و نهی فَاعْلَمُوا پس بدانید اَنَّمَا عَلٰی رَسُولِنَا
که بر رسول ماست اَلْبَلَاغُ الْمُبِیْنُ رسانیدن روشن پس چون حکم ما بشما رسانید تولی و اعراض
شما او را ضرر نکند آورده اند که چون آیه تحریم خمر نازل شد بعضی از صحابه گفتند یا رسول الله حال
برادران ما که شاربان خمر بودند چه باشد و حال اشربت اجر چشیده اند آیه آمد که لَیْسَ عَلٰی
الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا نیست بر آنان که ایمان آورده اند وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و عملهای شایسته کرده
جُنَاحٌ گناهی فِیْمَا طَعِمُوْا در انچه خورده اند و بر ایشان حرام نبوده و برندگان نیز که از
قبل از حرمت ارتکاب خمر نموده اند اینجا نیست اِذَا مَا اتَّقَوْا چون پرهیز کنند از شرک

وامنوا

وَاٰمَنُوْا و ثبات ورزیدن بر ایمان وَعَمِلُوا الصّٰلِحٰتِ و بکنند کارهای شایسته ثُمَّ اتَّقَوْا پس
پرهیز نمایند از محرمات وَاٰمَنُوْا و ایمان آورند بتحریم آن ثُمَّ اتَّقَوْا پس ثابت و مستمر باشند بر تقوی
خود وَاَحْسَنُوْا و کارهای نیکو کنند یا احسان ورزند وَاللّٰهُ و خدای یُحِبُّ الْمُحْسِنِیْنَ دوست
میدارد نیکوکارانرا آورده اند که در عام حدیبیه جانوران شکاری در لشکرگاه مسلمانان
غلبه کرده در میان رخت و بار ایشان می آمدند و چون ایشان بعمره احرام بسته بودند از رمان
شکار متالم میشدند حق تعالی آیه فرستاد که یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا لَیَبْلُوَنَّکُمُ اللّٰهُ ای گروه گرویدگان
هر آینه می آزماید خدای یعنی با شما معامله آزمایندگان میکنند بِشَیْءٍ مِّنَ الصَّیْدِ بچیزی از صید
در وقت احرام شما و حنان صیدی که تَنَالُهٗ اَیْدِیْکُمْ میرسید بآن دستها از صید در وقت احرام
شما چون صغار صید وَرِمَاحُکُمْ و نیزهای شما چون کبار صید و این ابتلا برای آنست لِیَعْلَمَ اللّٰهُ
تا ببیند خدای یا بدانند دوستان او مَنْ یَّخَافُهٗ آنکس را که میترسد از و بِالْغَیْبِ در غیب یعنی
هنوز او را نادیده فَمَنِ اعْتَدٰی پس هر که از حد در گذرد و شکار کند بَعْدَ ذٰلِکَ بعد ازین ابتلا
فَلَهٗ عَذَابٌ اَلِیْمٌ پس مر و راست عذابی دردناک یَا اَیُّهَا الَّذِیْنَ اٰمَنُوْا ای کسانی که ایمان آورده اید
لَا تَقْتُلُوا الصَّیْدَ مکشید شکاری را و آن بمذهب امام اعظم حیوانی باشد که در اصل خلقت ممتنع
و مستوحش باشد خواه ماکول اللحم خواه غیر آن و بمذهب مالک مراد حیوانی برای است که ماکول
اللحم بود و در همه مذهب سگ گزنده و گرگ و مردار خوار و کلاغ و مار و کژدم در صید داخل نیست
پس میگوید غیر ازین مستثنیات هیچ جانور وحشی را بقتل مرسانید وَاَنْتُمْ حُرُمٌ و حال آنکه شما
محرم باشید بحج یا عمره وَمَنْ قَتَلَهٗ مِنْکُمْ و هر که بکشد صیدی را از شما مُتَعَمِّدًا یعنی داند که محرم است
و قتل صید بر و حرام مراد ابو الیسر است که در عام حدیبیه گورخری را به نیزه طعن کرد و بکشت

پس متعمد اشارت باوست و اگر نه محرمی که صیدی بکشد بعمد یا بخطا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ پس بر و
واجبست جزای مانند انچه بکشته است یعنی بدهد مانند صید خورد و آن فدا مِنَ النَّعَمِ
از چهار پایان بود یعنی شتر و گاو و گوسفند یَحْکُمُ بِهٖ حکم کنند بدان جزا ذَوَا عَدْلٍ مِّنْکُمْ دو
خداوند عدل و دانش از شما یعنی دو مرد دانا بگویند که مماثل انچه کشته شده از نعم کدام میتواند بود
هَدْیًا در حالتی که آن جزا قربانی باشد بٰلِغَ الْکَعْبَةِ رسیده بکعبه یعنی بحرم برند و آنجا ذبح رسد
اَوْ کَفَّارَةٌ یا بر وست کفاره قتل طَعَامُ مَسٰکِیْنَ طعام دادن درویشان اَوْ عَدْلُ ذٰلِکَ صِیَامًا
یا برابر آن طعام که میدهد روزه داشتن لِیَذُوْقَ تا بچشد کشنده صید در حرام وَبَالَ اَمْرِهٖ وگرانی
و سختی کار خود را با لتزام کفاره بباید دانستن که محرم قتل صید کند مثل انچه کشته است قربان باید کرد
و نزد امام شافعی و مالک در خلقت و هیات چنانچه مثلا در شترمرغ شتری و در گورخری
و آهوی گوسفندی و در آهو بره بره و علی هذا و بقول امام اعظم آن صید را در موضع قتل او قیمت
باید کرد اگر بهای قربانی باشد قربان خرد و بحرم فرستد یا طعام خرد و بدرویشان دهد هر مسکینی را
نایم صاع از گندم و صاعی از غیر آن یا از طعام هر مسکینی یک روز روزه دارد و نزد امام شافعی
هر درویشی را مدی طعام باید داد عَفَا اللّٰهُ در گذشت و عفو کرد خدای عَمَّا سَلَفَ از انچه
گذشته است که محرم قتل صید میکرده در جاهلیه یا انچه قبل از تحریم بوده وَمَنْ عَادَ و هر که
باز گرد د بمثل این عمل فَیَنْتَقِمُ اللّٰهُ مِنْهُ پس خدای انتقام کشد از و وَاللّٰهُ عَزِیْزٌ و خدای غالبست
در حکم خود ذُو انْتِقَامٍ خداوند انتقامست هر کسی که اصرار میکند در معصیت اُحِلَّ لَکُمْ
حلال کرده شد مر شما را صَیْدُ الْبَحْرِ شکار دریا اگر بمحل آید و اگر بمحرم و جمیع میاه از چشمه و چاه در آن
داخلند وَطَعَامُهٗ و طعام دریا نیز حلال کرده شد یعنی انچه آب بکنار افکند مَتَاعًا لَّکُمْ برای خوردن

شما

شما وَلِلسَّیَّارَةِ و برای کاروان شما که قدید کرده توشه سازند وَحُرِّمَ عَلَیْکُمْ حرام کرده شد بر شما
صَیْدُ الْبَرِّ شکار بیابان مَا دُمْتُمْ حُرُمًا مادام که باشید احرام گرفتگان وَاتَّقُوا اللّٰهَ الَّذِیْ
اِلَیْهِ تُحْشَرُوْنَ و بترسید از خدای آن خدایی که بسوی او جمع کرده خواهید شد جَعَلَ اللّٰهُ
الْکَعْبَةَ گردانید خدای کعبه را اَلْبَیْتَ الْحَرَامَ بیت الحرام که بیت حرام خانه محترم است
قِیٰمًا لِّلنَّاسِ سبب قوام امور مردمان بواسطه آنکه قیام حج و مناسک بدوست و
در دنیا بجهت آنکه از نهب و قتل در وست وَالشَّهْرَ الْحَرَامَ و دیگر گردانید ماه حرام نیز رابطه
قوام مهمات مردم یعنی کارهای حج در و سازند یا مراد جمیع اشهر حرم است که مردم در آن از قتل
و غارت ایمن مانند وَالْهَدْیَ وَالْقَلَآئِدَ و گردانید قربانی و ذوات قلاید را هم سبب
قیام کارها یعنی بانها از تعرض دزد و حرامی مامون و معصوم نند ذٰلِکَ انچه گفته شد
لِتَعْلَمُوْا برای آنست تا بدانید اَنَّ اللّٰهَ آنکه خدای یَعْلَمُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَمَا فِی الْاَرْضِ
میداند انچه در آسمانها و انچه در زمینهاست وَاَنَّ اللّٰهَ و بدرستی که خدای بِکُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ
بهمه چیزها داناست پس انچه مقرر میکند از حلال و حرام از روی علم و حکمتست اِعْلَمُوْا
اَنَّ اللّٰهَ بدانید که خدای شَدِیْدُ الْعِقَابِ سخت عقوبتست مر کسی را که ارتکاب محارم او
کند وَاَنَّ اللّٰهَ غَفُوْرٌ رَّحِیْمٌ و بدرستی که خدای آمرزگار و مهربانست بر کسی که از محرمات بپرهیزد
مَا عَلَی الرَّسُوْلِ نیست بر رسول اِلَّا الْبَلٰغُ مگر رسانیدن احکام بر مکلف تا ایشانرا
عذری نماند وَاللّٰهُ یَعْلَمُ و خدای میداند مَا تُبْدُوْنَ انچه اشکارا میکنید وَمَا تَکْتُمُوْنَ
و انچه پنهان میسازید از تصدیق و تکذیب و فعل و عزیمت قُلْ بگو ای محمد صلعم لَا یَسْتَوِی
الْخَبِیْثُ وَالطَّیِّبُ مساوی نیست پلید و پاک این حکم عامست در نفی مساوات میان نیک و بد

در اشخاص واموال واعمال وغیر آن وَلَوْ اَعْجَبَكَ واگرچه بشگفت آرد ترا کَثْرَةُ الْخَبِيثِ
بسیاری خبیث چه اعتبار بجودت ورداءت دارد نه بقلت وکثرت فَاتَّقُوا اللّهَ پس بترسید
از خدای در استحلال محرمات يَا أُولِي الأَلْبَابِ ای خداوندان عقلهای صافی لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ
شاید که شما رستگار شوید در معالم التنزیل از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که قومی بر سبیل
استهزا از حضرت رسالت پناهی صلعم سوالها میکردند یکی میگفت پدر من کیست ودیگری
میپرسید که شتر من گم شده است کجاست آیه فرستاد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ای کسانی که
بگرویده اید لاَ تَسْأَلُواْ عَنْ أَشْيَاء إِن تُبْدَ لَكُمْ مپرسید از چیزهایی که اگر ظاهر کرده شود
بر شما جواب آن تَسُؤْكُمْ اندوهگین گرداند شما را وَإِن تَسْأَلُواْ عَنْهَا و اگر بپرسید از این چنین بزرگ
حِينَ يُنَزَّلُ الْقُرْآنُ در وقتی که فرود آید قرآن تُبْدَ لَكُمْ آشکارا کرده شود برای شما عَفَا اللّهُ عَنْهَا عفو
کرد خدای از آن پرسید از چیزهایی که خدا درگذرانیدن تکلیف نکرد ایند کار آورده اند که
چون فریضه حج نازل شد سراقه بن مالک گفت آیا در هر سال فرض شده حضرت رسالت پناهی صلعم
از و اعراض فرمود وابن سخن را سه نوبت اعاده کرد فرمود که لا واگر گفتمی نعم هر سال واجب شدی
وشما را توانایی آن نیست فاترکونی ما ترکتکم واین آیه نازل شد که خدای درگذرانید و بدین
سوال شما را مواخذه نساخت وَاللّهُ غَفُورٌ وخدای آمرزگار است که عفو میکند حَلِيمٌ بردبار است
که بعقوبت تعجیل نمیناید قَدْ سَأَلَهَا بدرستی که پرسیده اند از چیزها قَوْمٌ مِّن قَبْلِكُمْ گروهی پیش از
شما چون ثمود که طلب ناقه نمودند وحواریان که درخواست مایده کردند ثُمَّ أَصْبَحُواْ بِهَا كَافِرِينَ
پس گشتند بدان انکاران بعد از شهود معجزه بدان نگرویدند وسبب نزول عقوبت شدید شدند
پس نیکبخت آنست که از حال دیگران عبرت گیرد و بفعل فضولی اشتغال ننماید ودر باب

گفته اند بگو آنچه گفتنی ضرورت شود دگر گفتها را فرو بند در بجا آر فعلی که لازم بود زافعال
بیحاصل اندر گذر آورده اند که عمرو بن لحی هفت قبیله بزرگ را از قبایل عرب که یکی قریش بود بدین جاهلیه
دعوت کرد واز دین اسمعیل عم منحرف ساخته به بت پرستی ترغیب نمود ونصف اوثان وتعیین
بحایر وسوایب از مشرع او بود واصح روایات آنست که چون ناقه پنج بطن بزادی وآخرین بطن
مذکر بودی گوش او را بشکافتندی واز سواری ودوشیدن وبار کردن وموی بریدن او منع کردندی
واز هیچ آب وگیاه دور نساختندی و او را بحیره گفتندی واگر شخصی را بیماری بودی مسافری
بداشتی بجهت شفای بیمار وقدوم مسافر گفتی ناقتی هذه سایبة پس آن ناقه را سر دادی وهم
چیز حکم بحیره داشتی واو را سایبه گفتندی وگوسفندی چون هفت بطن بزادی بطن سابع
ملاحظه کردند اگر انثی بودی میگفتند از آن ماست در میان رمه سر میدادند واگر ذکر بودی
گفتندی از آن خدایان ماست آنرا ذبح کردندی واگر نر وماده بودندی نر را نمیکشتند ومیگفتند
وصلت اخاها یعنی انثی به برادر او پیوست و برادر او گرفت و او را وصیله خواندی وفحلی
که ده سال ناقه را آبستن ساختی میگفتند حمی ظهره پشت خود را حمایت کرد ودیگر او را سواری
نمیکردند واز هیچ آب وگیاه منع نمینمودند و او را حام میگفتند واز زمان عمرو بن لحی تا زمان حضرت
رسالت صلعم اهل این قبایل سبع این بودند وداعیه ایشان این بود که خدای تعالی بدین فرموده
حق سبحانه رد سخن ایشان کرد وآیه آمد که مَا جَعَلَ اللّهُ تعیین نکرده است خدای وامر نفرموده
ومقرر نساخته هیچ چیز مِن بَحِيرَةٍ از ناقه گوش شکافته وَلاَ سَآئِبَةٍ ونه ناقه بچرا باز گذاشته
وَلاَ وَصِيلَةٍ ونه شاتی که به برادر پیوسته بود وَلاَ حَامٍ ونه حمایت کننده ظهر خود وَلَكِنَّ الَّذِينَ
كَفَرُواْ ولیکن آنانکه کافر شدند چون عمرو بن لحی واتباع يَفْتَرُونَ افترا میکنند ومی بندند عَلَى اللّهِ

الْكَذِبَ بر خدای دروغ را که تحریم بدو نسبت میکنند وَأَكْثَرُهُمْ وبیشتر کافران لاَ يَعْقِلُونَ
نمیدانند حلال وحرام را در تحقیق آن عقل را کار نمیفرمایند بلکه بتقلید گذشتگان راه میروند
وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ وچون گویند مر ایشان را که بیایید تَعَالَوْاْ بیایید إِلَى مَا أَنزَلَ اللّهُ بانچه
خدای فرستاده است از حکم حلال وحرام وَإِلَى الرَّسُولِ وبیایید برسول که بیان کننده آن حکم
است قَالُواْ حَسْبُنَا گویند بس است ما را مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءنَا آنچه یافتیم پدران خود را بر آن
أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ آیا تقلید میکنند واگرچه باشند ایشان که لاَ يَعْلَمُونَ شَيْئًا نمیدانند
چیزی را وَلاَ يَهْتَدُونَ ونه راه یابند بلکه ایشان جاهل وگمراه بودند تقلید ایشان نافع نیست
بلکه تقلید عالم و راه نمای می باید کرد تا کار کسی بتحقیق انجامد نظم از مقلد تا محقق فرقهاست
آن یکی کوه است وآن دیگر صداست ۞ منبع گفتار این سوزی بود ۞ وز مقلد کهنه آموزی بود ۞
دست در بینا زنی ایمن براه ۞ دست در کوری زنی افتی بچاه ۞ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ای گروه
گرویدگان عَلَيْكُمْ أَنفُسَكُمْ بر شماست محافظت نفسهای شما والتزام اصلاح آن لاَ يَضُرُّكُم
زیان نرسد شما را مَّن ضَلَّ بی راهی آنکس که گمراه شد إِذَا اهْتَدَيْتُمْ چون شما راه یافته باشید
واز جمله اهتدا آنست که نهی منکر کند بر حسب طاقت خود ونگوید که ضلال دیگری مرا زیان ندارد
اگر ببینی که نابینا وچاهست نظم اگر خاموش بنشینی گناهست این آیه فرود آمد که مؤمنان حسرت
میخوردند بر کافران وتمنای ایمان ایشان مینمودند حق سبحانه فرمود که شما خود را نگاه دارید از
گمراهی کافران مؤمنان مهتدی را ضرر نیست إِلَى اللّهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا بسوی خداست بازگشت
همه فَيُنَبِّئُكُم پس خبر خواهد داد شما را بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ بانچه بودید که عمل میکردید آورده اند که تمیم
داری وعدی بن بدا که از انصار بودند بتجارت عزیمت شام کردند ومسلمانی بدیل نام که مولی عمرو عاص بود

با ایشان همراه شد چون بولایت شام رسیدند بدیل بیمار شد وآنچه با خود داشت از
نقود وامتعه بر صحیفه نقش کرده در میان جوالی مخفی ساخت ومرض وی اشتداد یافته
تمیم وعدی را وصیت کرد که ترکه او را باهل او رسانند ایشان بعد از وفات او جوال او را
در حوزه تصرف در آوردند واناءی که از نقره که بزر منقش ساخته بودند وسیصد مثقال
نقره در اینجا بود از میان امتعه وی برداشتند وباقی را بمدینه آوردند وتسلیم اهل وی
کردند ورثه در میان آن صحیفه بدیل را که مشتمل بر مفصل رخوت بود یافتند وچون انای
مذکور در میان آن یافت نشد رجوع بتمیم وعدی کردند ایشان انکار نمودند ومرافعه بمجلس معلای
حضرت مصطفی صلعم آوردند این آیه نازل شد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ ای آنکسانی که گرویده اید
از آنچه شما را فرموده اند شَهَادَةُ بَيْنِكُمْ گواهی وصیت است در میان شما إِذَا حَضَرَ چون حاضر
شود أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما علامات مرگ پس باید که گواه شوید حِينَ الْوَصِيَّةِ بهنگام
وصیت اثْنَانِ دو تن ذَوَا عَدْلٍ خداوندان عدل وانصاف مِّنكُمْ از اقارب شما یا از مسلمانان
أَوْ آخَرَانِ یا دو تن دیگر مِنْ غَيْرِكُمْ از غیر شما یعنی از اهل ذمه وحالا این حکم منسوخ است و
گواهی ذمی بر مسلمانان نمی شنوند باجماع إِنْ أَنتُمْ چون شما ضَرَبْتُمْ فِي الأَرْضِ سفر کنید
در زمین فَأَصَابَتْكُم پس برسد بشما مُّصِيبَةُ الْمَوْتِ مرگ رسیدنی یعنی نزدیک شوید بمرگ حاصل
سخن آنست که چون در سفر بموت مشرف شوید دو کس را بر وصیت خود گواه گیرید از مسلمانان
یا از غیر ایشان اگر در غیر سفر باشید و گواه ضرورت باشد تَحْبِسُونَهُمَا باز میدارید آن دو تن را
که از غیر شمااند مِن بَعْدِ الصَّلاَةِ از پس نماز دیگر فَيُقْسِمَانِ بِاللّهِ پس سوگند خورند بخدای إِنِ
ارْتَبْتُمْ اگر شک دارید شما برایشان ومضمون سوگند این باشد که لاَ نَشْتَرِي بِهِ ما بدل نمیکنیم باین سوگند

ثمنا بهائی که از مال دنیاست یعنی برای طمع مال میت سوکند بدروغ نمیخوریم ولو کان
ذا قربی واکر مشهود له خویش ما باشد که سوکند دروغ یاد نمیکنیم ولا نکتم و نمی پوشیم
شهادة الله کواهی خدای ما را باقامت آن فرموده انا اذا بدرستی که ما آن وقت که بپوشیم
کواهی را لمن الاثمین از بزه کاران باشیم پس حضرت رسالت صلعم تمیم وعدی را بعد از
نماز دیگر نزدیک منبر سوکند داد که قصد مال بدیل نکرده ایم و این سوکند براستی میخوریم و
برمود تا دست از ایشان بداشتند بعد از ان این انای کم شده را در دست ایشان یافتند
و میان ایشان و ورثه بدیل در ان باب مجادله از حد اطناب بکذشت و ایشان میکفتند
ما این ظرف را از بدیل خریده بودیم اما بسبب آنکه ما را بینه نبود اقرار نکردیم و انکار پیش
آوردیم دیکر باره بمجلس حضرت رسالت صلعم مرافعه نمودند آیه آمد که فان عثر پس اکر اطلاع یافته
شود علی انهما استحقا اثما بر آنکه این دو کواه کسب کردند کناه را بسبب خیانة فآخران پس
دو کواه دیکر یقومان مقامهما برخیزند بجای آن دو خائن من الذین استحق علیهم از قوم
آنانکه خیانت بسبب ایشان واقع شده بر کواهان یعنی ورثه الاولیان آنانکه اول بودند در
ذکر مراد هم اولیای میت اند و حصص مستحق معلوم میخواند و اولیان بین قراءة اوست یعنی دو کواه
احق و اولی اند بشهادت از ان دو بیکانه زیرا که خویشانند و شناسا بحقیقت امر ایشان بکواهی
قیام نمایند فیقسمان بالله پس سوکند خورند بخدای مضمون آنکه لشهادتنا هر آینه کواهی ما
احق من شهادتهما سزاوارتر است و راست تر از کواهی آن دو تن که قبل از این کواهی داده اند و ما
اعتدینا و ما ستم نمیکنیم و از حد در نمیکذریم در ین کواهی انا اذا بدرستی که ما آن هنکام که ستم
کنیم لمن الظالمین هر آینه از ستمکاران باشیم که باطل را در موضع حق وضع کرده اند پس حضرت رسالت

صه‌هم

صلعم فرمود تا عمرو عاص و مطلب بن ابی وداعه برخواستند و سوکند خوردند بخدای بعد
از صلوة عصر که این انا حق بدیل بوده و ایشان خیانت کرده اند بعد از ان حضرت فرمود تا انا را
بورثه بدیل دادند ذلک این حکم که کردیم از رد یمین بشهادة ادنی نزدیکتر است ان یأتوا بآنکه بیارند
کواهان بالشهادة بکواهی علی وجهها بر وجهی که حق آنست او یخافوا و نزدیکتر است بآنکه بترسند
ان ترد ایمان از آنکه رد کرده شود سوکند بر مدعیان بعد ایمانهم بعد از سوکندان که ایشان خورده اند
و مدعی سوکند خورد و ایشان بظهور خیانت و سوکند دروغ رسوا شوند واتقوا الله و بترسید
از خوردن سوکند دروغ از خدای واسمعوا و بشنوید امر خدا بر اسمع اجابت والله لا یهدی
القوم الفاسقین و خدای تعالی راه ننماید کروه فاسقان را که خائنان و کواهان دروغ اند یوم
یجمع الله الرسل یاد کنید روزی را که جمع کند خدای پیغمبران را فیقول پس کوید ایشان را ماذا
اجبتم چه چیز اجابت کرده شدید یعنی قوم شما شما را در چه چیز اجابت کردند وقتی که ایشان را
بتوحید دعوت کردید سوال برای توبیخ منکرانست یا جهت ادای شهادت انبیاء بر مؤمنان
قالوا کویند پیغمبران لا علم لنا هیچ علم نیست ما را در جنب علم تو یا هیچ دانش ما را تمیزی الا آنکه
تو از ما دانی انک انت بدرستی که تو علام الغیوب داننده نهانیهایی پس تو میدانی که با ما چه
ظاهر کردند بزبان و چه در دل نهان داشتند و چه چیز را انکار کردند قال الله یا عیسی ابن مریم
یاد کن چون کفت خدای تعالی عیسی پسر مریم را اذکر نعمتی یاد کن نعمت مرا که افاضه کرده ام
علیک و علی والدتک بر تو و بر مادر تو اذ ایدتک یاد دار که چون تقویت کرده ام ترا بروح
القدس بجبرئیل عم یا بکلامی که بدان احیای دین کردی یا احیای موتی و کفته اند روح القدس
اجیل است تکلم الناس سخن کفتی با مردم فی المهد در کهواره و آن معجز تو بود و کهلا و سخن کفتی

!

در کهواره یعنی کلام تو در طفولیت و کهولت از روی فصاحت و بلاغت یکسانست بدین
آیه استدلال میکنند بر نزول عیسی عم چه باتفاق قبل از سن کهولت بآسمان رفته و در همان سن
نازل خواهد شد و در زمین بسن کهولت خواهد رسید واذ علمتک الکتاب و دیکر یاد کن
عیسی چون بیاموختیم ترا کتاب یعنی کتابت و خط والحکمة و فهم چیزها والتوریة والانجیل
معانی و حقایق توریة و انجیل واذ تخلق و از آنکه میسازی من الطین از کل کهیئة الطیر
مانند هیات مرغ باذنی بدستوری من فتنفخ فیه پس میدمی در ان صورت از کل ساخته
فتکون طیرا پس میشود زنده باذنی بفرمان من وتبرئ الاکمه و از علت بیرون می آری
کور مادر زاد را چشم او روشن میکنی والابرص و پاک و بی علت میسازی ابرص را باذنی
بفرمان من واذ تخرج الموتی و چون بیرون میآری مردکان را از قبور ایشان زنده باذنی
بامر من واذ کففت بنی اسرائیل و یاد کن چون باز داشتیم شر بنی اسرائیل را یعنی جهود ان را
عنک از تو که قصد قتل تو کرده قصد قتل تو داشتند اذ جئتهم وقتی که آمده بودی بدیشان
بالبینات معجزهای روشن از آنچه مذکور شد فقال الذین کفروا پس کفتند آنانکه کافر شدند
منهم از بنی اسرائیل ان هذا نیست این ابرا و احیا و سایر معجزات که عیسی مینماید
الا سحر مبین مکر جادویی روشن یعنی بر هیچ کسی مخفی نمانده که این سحر است واذ اوحیت الی الحواریین
و یاد کن ای محمد صلعم که امر کردم حواریان را بزبان پیغمبر خود ان آمنوا بی آنکه ایمان آورید بمن و برسول
و فرستاده من عیسی قالوا آمنا کفتند ایمان آوردیم واشهد و تو کواه باش بأننا مسلمون
بآنکه ما کردن نهادکانیم فرمان ترا اذ قال الحواریون یاد کن آنرا که کفتند حواریان که خواص عیسی عم بودند
یا عیسی ابن مریم ای عیسی پسر مریم هل یستطیع ربک هیچ فرمان تو برد یعنی اجابت دعای ترا بر و ردکار

تو

تو تا تو دعا کنی ان ینزل علینا آنرا که فرو فرستد بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان مایده
خوانی را میکویند که بر و طعامی باشد ایشان از عیسی عم خوانی طعام طلبیدند قال اتقوا الله
کفت عیسی که بترسید از خدای و مثل این سوال مکنید ان کنتم مؤمنین اکر هستید
شما باور دارندکان مر کمال قدرت او را و صحت نبوت مرا قالوا نرید کفتند از روی تمهید معذرت
که در قدرت کامله او شک نداریم ان نأکل منها میخواهیم که بخوریم طعام از ان مایده وتطمئن
قلوبنا و آرام یابد دلهای ما بانضمام علم عیانی بیانی یعنی مشاهده ما باستدلال جمع شود و
نعلم ان قد صدقتنا و بدانیم که تو راست کفتی با ما در آنکه هر چه از خدا خواهید بشما ارزانی دارد
ونکون علیها و باشیم بر آن مایده من الشاهدین از کواهان وقتی که از ما کواهی طلبی از ابن عباس
منقولست که چون حواریان طلب مایده کردند عیسی عم فرمود که سی روز روزه دارید آنکه از خدای
بطلبید آنچه خواهید حواریان سی روز روزه داشتند پس کفتند یا عیسی ما برای هر که این کار
میکردیم ما را طعام میداد پس از خدای درخواه تا ما را طعام دهد سلمان رضی الله عنه نقل میکند که چون
حواریان سوال مایده کردند عیسی عم پشمینه در پوشید و دعا کرد چنانکه حق تعالی فرمود قال عیسی ابن
مریم کفت عیسی پسر مریم اللهم ای بار خداوندا اللهم کلمه بزرکوار است ابو رجای عطاردی
کفته که هفتاد نام از نامهای الهی در میم اللهم تعبیه است و از نضر بن شمیل نقل کرده اند که هر که کوید اللهم
خدا را بهمه نامها خوانده باشد عیسی عم در وقت طلب مایده حق سبحانه را باین کلمه خواند ربنا ای پروردکار ما
انزل علینا فرو فرست بر ما مائدة من السماء خوانی از آسمان تکون لنا عیدا که باشد ما را
عیدی یعنی وقت نزول آن عیدی باشد لاولنا مر اهل زمان ما را وآخرنا و آنان را که پس از ما آیند
یا اول ما و آخر ما از ان بهره یابند وآیة منک و باشد آن خوان آیتی یعنی علامتی صادر از حضرت تو بر کمال

قدرت تو و صحت بر رسالت من وارزقنا و روزی کن ما را آن خوان یا توفیق شکر آن وانت
خیر الرازقین و تو بهترین روزی دهندگانی قال الله گفت خدای که انی منزلها من فرو فرستنده
این خوانرا علیکم بر شما جهت اجابت شما فمن یکفر پس هر که کافر شود بعد بعد از نزول مائده
منکم از شما فانی اعذبه پس بدرستی که من عذاب کنم اورا عذابا عذابی که ندهم چنانکه لا اعذبه
آن عذاب بکسی احدا من العالمین یکی را از عالمیان پس حق تعالی دو ابر فرستاد و سفره سرخ در میان
ایشان تا بر زمین آمدند و سفره از میان ایشان پیش حواریان افتاد عیسی عم بگریه در آمد و گفت اللهم
اجعلنی من الشاکرین و دیگر فرمود که خدایا این خوانرا رحمت گردان و عقوبت مگردان پس وضو ساخت
و نماز گذارد و گریست و گفت بسم الله خیر الرازقین و مندیلی از سفره برداشت خوانی دید آنرا
بروی ماهی بریان که پوست و خار نداشت و روغن از آن میچکید نزدیک سر آن نمک و نزدیک دم او سرکه
و بر حوالی و انواع ترهها مگر گندنا و بیخ کرده بر آن خوان نهاده بر یکی زیتون و بر یکی عسل و بر سیم روغن
و بر چهارم پنیر و بر پنجم قدید شمعون برخاست که یا روح الله این آنه طعام دنیاست یا طعام آخرت
عیسی عم فرمود که از هیچ کدام نیست طعامیست که حق سبحانه بمحض قدرت خود ایجاد کرده بخورید
آنچه طلب کرده اید و شکر گوئید تا نعمت زیاده شود گفتند یا روح الله اگر درین آیه آیتی دیگر بما نمائی
که موجب ازدیاد یقین شود عیسی عم با آن ماهی بریان گفت که زنده شو بفرمان خدای ماهی فی الحال
بجنبش در آمد عیسی عم فرمود که بحال اول شو باز همان ماهی بریان شد پس حواریان از تهدید
ربانی ترسان شده از آن مائده نخوردند و عیسی عم فرمود تا درویشان و معلولان را طلبیدند و گفت
بخورید که شمارا عطاست و دیگران را بلاست هزار و سیصد تن از آن طعام خوردند و هیچ چیز از آن
طعام کم نشد و هیچ فقیری از آن طعام نخورد الا توانگر شد و هیچ بیماری ننوشید الا که شفا یافت پس مائده

باسمان رفت

باسمان رفت و دیگر روز چاشتگاه باز آمد و اغنیا و فقرا همه از آن تناول فرمودند بعد از چهل
روز غب شد روزی بیامد و روزی نه همچون ناقه صالح پس وحی رسید که ای عیسی مائده
را بفقرا ده نه باغنیا توانگران ازین حکم مضطرب شده در مائده شک آوردند و آنرا بجادوئی حمل کردند
و هشتاد و سه تن و بقول صاحب معالم سیصد و سی تن مسخ شدند بصورت خوک و بعد از سه روز
بمردند واذ قال عیسی ابن مریم و یاد کن چون گفت خدای تعالی عیسی بن مریم را بعد از رفع او باسمان
یا گوید خدای روز قیامت مر عیسی را برای توبیخ و تقریع نصاری ءانت قلت آیا تو گفتی للناس
اتخذونی مردمانرا که بگیرید مرا وامی و مادر مرا الهین من دون الله دو خدای بیرون خدای تعالی
قال سبحانک گفت عیسی یا گوید تنزیه میکنم ترا از شرک تنزیه کردنی ما یکون لی نسزد و نشاید
مرا ان اقول آنکه بگویم ما لیس لی بحق آنچه مرا سزاوار نباشد ان کنت قلته اگر بوده ام که گفته ام
آنرا فقد علمته پس بدرستی که تو دانسته آنرا که تعلم ما فی نفسی تو میدانی آنچه در ذات منست
ولا اعلم و من نمیدانم ما فی نفسک آنچه در ذات تست یا تو میدانی هرچه من نهان کرده ام و
من نمیدانم آنچه تو پنهان داری انک انت بدرستی که تو علام الغیوب دانای پوشیدهائی
ما قلت لهم نگفتم مر ایشانرا یعنی امت خود را الا ما امرتنی به مگر آنچه تو امر کردی مرا بآنکه
با ایشان بگویم از توحید و تعبد و من گفتم ایشانرا ان اعبدوا الله آنکه بپرستید خدایرا ربی
وربکم که پروردگار من و شماست پس من خود را مربوب و مخلوق گفتم نه رب و خالق وکنت
علیهم و بودم بر اقوال و افعال ایشان شهیدا گواه یا نگاهبان ما دمت فیهم مادام که بودم
در میان ایشان فلما توفیتنی پس آن هنگام که گرفتی مرا یعنی رفع کردی باسمان یا بمیرانیدی وانت
علی کل شیء و تو بر همه چیزها شهید گواهی و مطلع بر آن و مراقب ایشان ان تعذبهم اگر عذاب

کنی ایشانرا بر کفر فانهم عبادک پس بدرستی که ایشان بندگان تواند و بنده را بر مالک مطلق اعتراض
نرسد در هرچه کند وان تغفر لهم و اگر بیامرزی ایشانرا بآنکه از کفر توبه کرده باشند و ایمان آورده
فانک انت العزیز بدرستی که تو غالبی و قادر بر ثواب و عقاب الحکیم دانا در هرچه کنی از عفو
و عذاب قال الله گفت خدای مراد آنست که گوید و ایراد لفظ ماضی برای تحقق وقوع است گویا
قیامت قیام شد و خدای گفت هذا یوم این روزیست که درین روز ینفع الصادقین سود دهد
راست گویانرا صدقهم راستی که واقع شده از ایشان در دنیا لهم جنات مر این صادقانراست
بهشتها که تجری میرود من تحتها الانهار در زیر درختان جویها خالدین فیها در حالتی که
جاوید باشند در آن ابدا تاکید ست مر خلود یعنی زمان بودن ایشان نهایت ندارد رضی الله عنهم
خشنود گشت خدای از ایشان بطاعت ورضوا عنه و خشنود گشتند ایشان از وی بنیل کرامت
ذلک این دخول جنان با حصول رضوان الفوز العظیم رستگاری بزرگست لله مر خدایراست
ملک السموات والارض پادشاهی آسمانها و زمینها وما فیهن و آنچه در سموات و ارضین است
وهو علی کل شیء و او بر همه چیزها قدیر تواناست بقدرتی از عجز و ضعف منزه و مقدس تبارک اسمه

سورة الانعام بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله همه ستایشها
مر خدایراست و مرجع همه ثناها حضرت کبریاست الذی آن خداوندی که بقدرت کامله خلق
السموات بیافرید آسمانهای عددی و مددی والارض و بیافرید زمین را بی اصلی و ماده وجعل
الظلمات والنور و پیدا کرد تاریکیها و روشنی را رد قول مجوس است که الله خالق نور است و شیطان
آفریننده ظلمت حق سبحانه فرمود که نور و ظلمت هر دو مخلوق منند و بعضی برانند که مراد از ظلمت و نور
شب و روز است و گفته اند جهل و علم یا معصیت و طاعت یا نار و جنت و در انوار فرموده که هدی و ضلالت

وازین جهت

سورة الانعام

وازین جهت ظلمت را بلفظ جمع آورد که ضلال متعدد است و نور را بلفظ واحد ایراد کرد که هدی
یکی است و در بحر الحقایق فرموده که بیافرید آسمان دل و زمین نفس را و پیدا کرد ظلمات نفوس
بهیمی و حیوانی و اخلاق سبعی شیطانی و ظاهر ساخت نور قلوب از اوصاف ملکی و روحانی
و اخلاق ملکی ربانی ثم پس با این همه دلایل و آیات الذین کفروا آنانکه کافر شدند بربهم
یعدلون با این پروردگار خود برابری میدهند بتانرا یا عدول میکنند از آنکه پروردگار خود بعبادت
هو الذی خلقکم اوست آنکسی که بیافرید شما را من طین از گل یا ابتدا کرد خلقت شما را از طین
یعنی ابو البشر را از آن مخلوق ساخت ثم قضی اجلا و حکم کرد مدتی را که چون بسر آید مرگ برسد
واجل مسمی عنده و مدتی نام برده و معین شده نزدیک اوست که کس نداند و بعد از گذشتن
آن قیام قیامت باشد ثم انتم تمترون پس شما شک می آرید در بعث یعنی بعد از آن که ثابت شد
که بدو خلق از وست پس شک نباید کرد که معاد خلق بدوست وهو الله و اوست خداوند مطلق
و معبود بحق فی السموات والارض در زمینها و همه را جز او خدائی نیست ویعلم سرکم میداند
کار آنچه نهان شماست یعنی آنچه در دل مخفی دارید وجهرکم و آنچه در آشکار شماست یعنی بزبان میآید
ویعلم ما تکسبون و میداند آنچه میکنید از خیر و شر شما را بر آن جزا خواهد داد و در فتوحات میفرماید
که سرکم اشارت بنسبت باطنی ایشان و جهرکم عبارت از نسبت ظاهری اوست هاجت بحر آورده
که مراد از سر سر خلافتیست که در ایشان ودیعت نهاده و جهر صفات حیوانی و احوال نفسانی
اوست و حقیقت آنست که آدمی را صورتیست جسمانی و معنی روحانی بجسم از عالم خلق است
و بروح از عالم امر سرش از مرتبه امر بود و جهرش از مرتبه خلق و در نقد النصوص فرموده که انسان را
ذات وجهی در یکی وی خصایص ربوبیت پیدا او و در دیگر وی نقایص عبودیت شماری

از همه کاینات خوارتر و بی مقدارتر حب چون در خود از اوصاف تو یابم اثری حاشا که بود نکوتر از من دگری
واندم که فتد جمال خویشم نظری در هر دو جهان نباشد از من بتری پس حق سبحانه میفرماید که من اسرار
خصایص شما در مرتبهٔ غیب میدانم و آثار نقایص شما در عالم شهادت می شناسم و دیگر میدانم آنچه شما
میکنید از عملی که سبب ترقی باشد بر درجات انسانیه یا موجب تنزل بدرکات حیوانیه و دانستن
این دانایی مالک بران دارد که باصلاح تزکیه اعمال مشغول شده از حضیض استیفای حظوط انسان بر
ذروهٔ استیناف یا نعیم انسانی متصاعد گردد قطعه حیف باشد که عمر انسانی چون بهایم بخواب و خور گذرد
آدمی میتواند از کوشش که فرشته بعضد در گذرد وَمَا تَأْتِيهِم مِّنْ آيَةٍ و نمی آید بکافران آیتی مِّنْ آيَاتِ
رَبِّهِمْ از آیات پروردگار ایشان یعنی قرآن یا ظاهر نمیشود بدیشان معجزه چون انشقاق قمر و انقطاع
شمس و غیر آن إِلَّا كَانُوا مگر که هستند عَنْهَا مُعْرِضِينَ از آن آیه و معجزه اعراض کنندگان فَقَدْ كَذَّبُوا
بِالْحَقِّ پس بدرستی که بدروغ داشتند قرآن را لَمَّا جَاءَهُمْ آن هنگام که آمد بدیشان فَسَوْفَ يَأْتِيهِمْ
پس زود باشد که بیاید بدیشان یعنی ظاهر شود بر ایشان أَنبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ خبرها آنچه که بدان
يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و ظهور آن در دنیا بوقت نزول عذاب بود بدیشان یا هنگام ارتفاع
رایات اسلام و اقتدار و شوکت ملازمان بنده سینه خیر الانام علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات و ظهور
آن اخبار بر کافران در آخرت روشن است أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند که ما بقوت قاهره كَمْ
أَهْلَكْنَا چند هلاک کردیم مِن قَبْلِهِم پیش از ایشان مِّن قَرْنٍ از گروه گذشتگان یعنی اهل زمانی که در آن
پیغمبری بود و قرن هفتاد سالست یا هشتاد سال که اغلب اعمار مردم همان باشد و غیر از این گفته اند پس
صفت اهل قرن میکند مَّكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ چنان گروهی را هلاک کردیم در زمین مکان و آرام گاه دادیم
یا دران و اهل آن متلطف ساختیم یا ایشانرا اعطا کردیم از مکنت مَا لَمْ نُمَكِّن لَّكُمْ آنچه شما را نداده ایم

چون عمر دراز و قوت تمام و سعة مال و استظهار بحشم و خدم وَأَرْسَلْنَا السَّمَاءَ و فرو فرستاده بودیم
عَلَيْهِم مِّدْرَارًا بر ایشان پی در پی و بهنگامی که محتاج بودند بدان وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ و گردانیده بودیم جویهای
آب را که پیوسته تَجْرِي مِن تَحْتِهِمْ میرفت در زیر درختان ایشان یا در زیر قصور و منازل ایشان
که بران مشرف بودند یا در تحت تصرف ایشان بود که بمزارع و بساتین خود می بردند محصل کلام آنست که
ایشان متمکن بودند در زمین و در رفاهیت و خصب و سعت عیش میگذرانیدند فَأَهْلَكْنَاهُم بِذُنُوبِهِمْ
پس ایشانرا هلاک کردیم بگناهان ایشان و سود نکرد ایشانرا قوت و نعمت وَأَنشَأْنَا و بیرون آوردیم
مِن بَعْدِهِمْ از پس هلاک ایشان قَرْنًا آخَرِينَ گروهی دیگر در این آیه کفار قریش را تهدید کرد بهلاک
در اخبار آمده است که نضر بن حارث و نوفل بن خویلد و ابن امیه مخزومی بخدمت حضرت رسالت
آمدند و گفتند ای محمد ما بتو ایمان نخواهیم آورد تا وقتی که چهار فرشته نامه نوشته از آسمان
بیارند و گواهی دهند که این کتاب از خدای شما آورده ایم و در ضمن آن مکتوب این معنی مندرج باشد
که تو رسول اویی آیه آمد که وَلَوْ نَزَّلْنَا عَلَيْكَ و اگر بفرستیم بر تو كِتَابًا فِي قِرْطَاسٍ نوشته در ورقی
فَلَمَسُوهُ بِأَيْدِيهِمْ پس ببینند و بستانند از آن بدستهای خود شبهه ایشان در نزول آن کتاب
از آسمان مرتفع شود لَقَالَ الَّذِينَ هر آینه خواهند گفت آنها که کافر اند إِنْ هَٰذَا نیست این چه آورده
بما إِلَّا سِحْرٌ مُّبِينٌ مگر جادویی روشن بر همه کس وَقَالُوا و گفتند کافران لَوْلَا أُنزِلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ
چرا فرو نفرستاده شد بر محمد یا با او فرشته که با ما گوید که این پیغمبر است وَلَوْ أَنزَلْنَا مَلَكًا و اگر ما فرو
فرستیم فرشته لَّقُضِيَ الْأَمْرُ هر آینه حکم کرده شود بهلاک همه چه سنت الهی برین جاری شده که اگر معاینه
بینند فرشته را چنانچه طلب کرده اند هلاک ایشان لازم بود ثُمَّ لَا يُنظَرُونَ پس مهلت داده نشوند
بعد از نزول ملک یک چشم زدن و چون مشرکان میگفتند که فرشته برسالت بما می آید حق تعالی فرمود که

وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا و اگر ما گردانیم رسول فرشته لَّجَعَلْنَاهُ رَجُلًا هر آینه گردانیم او را مثل بصورت مردی
چنانچه جبرئیل را علیه السلام بصورت دحیة الکلبی ممثل میسازیم و این صورت بجهت آنست که صورت بشری بدید
ملائکه بر صورت اصلی ایشان وفا نمیکند مگر جمعی از انبیا علیهم السلام بقوت قدسی مشاهده ایشان توانند نمود
پس چون ما فرشته فرستیم بصورت بشر فرستیم وَلَلَبَسْنَا و هر آینه در آن حال پوشیده کرده باشیم
عَلَيْهِم بر ایشان مَّا يَلْبِسُونَ آنچه بر خود پوشیده کرده اند امروز یعنی چنانچه اکنون رسالت بشر را
مسلم نمیدارند دران وقت نیز طعنه زنان خواهند گفت مَا هَٰذَا إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ پس تسلی میدهد پیغمبر را
تا انقوال کافران غبار ملال بر خاطر عاطر آنحضرت ننشیند و میگوید که وَلَقَدِ اسْتُهْزِئَ بِرُسُلٍ و هر آینه
که تکذیب نموده افسوس کرده اند به پیغمبرانی که بوده اند مِّن قَبْلِكَ پیش از تو فَحَاقَ پس فرو آمده است
بِالَّذِينَ سَخِرُوا بانانکه سخریه کرده اند مِنْهُم از رسل یعنی با ایشان استهزا نمودند مَّا كَانُوا بِهِ جزا آنکه
بودند که بدان يَسْتَهْزِئُونَ استهزا میکردند و آن جزا عذاب و نکال الهی بود که بگرد ایشان در آمد قُلْ
بگو که اگر عذاب گذشتگان را مسلم نمیدارید سِيرُوا فِي الْأَرْضِ سیر کنید در زمین گاهی یمن و گاهی بشام
و بر دیار عاد و ثمود بگذرید ثُمَّ انظُرُوا پس بنگرید بنظر عبرت كَيْفَ كَانَ که چگونه بوده است عَاقِبَةُ
الْمُكَذِّبِينَ آخر کار تکذیب کنندگان قُل بگو ای محمد و بپرس از ایشان که لِّمَن مَّا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
مر کراست آنچه در آسمانها و زمینهاست از روی خالقیت و مالکیت اگر ایشان جواب گویند و اگر نه قُل
لِّلَّهِ تو بگو ای خدایراست كَتَبَ نوشت خدای عَلَىٰ نَفْسِهِ الرَّحْمَةَ بر نفس خود یعنی التزام نمود
از روی فضل و جود رحمت را که قبول توبه است و عفو از معصیت در احادیث آمده که حق سبحانه و تعالی
کتابی نوشت و آن نزدیک اوست فوق العرش مضمونش آنکه ان رحمتی غلبت و میشاید که مراد رحمت
ذاتیه باشد که رحمت مطلقه و اسمائیه نیز گویند و آن رحمتیست همه چیزرا فرا رسیده و بیجا ان عطا

دادنست بی سابقه سئوال و استدعا و رابطه حاجت و استحقاق چنانچه در مثنوی وارد است مثنوی
در عدم ما مستحقان کی بدیم که برین جان و برین دانش زدیم ما نبودیم و تقاضا مان نبود لطف تو ناگفته
ما میشنود لَيَجْمَعَنَّكُمْ غذای که جمع خواهد کرد خدای شما را إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ در روز رستخیز یا جمع خواهد کرد
شما را در قبور یا در روز قیامت لَا رَيْبَ فِيهِ روزی که در وقوع آن شک نیست الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ
آنانکه زیان کردند در نفسهای خود یعنی فطرت اصلیه و عقلیه سلیم را که سرمایه ایشان بود ضایع ساختند
فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان ایمان نخواهند آورد وَلَهُ و مر خدایراست مَا سَكَنَ آنچه آرام دارد فِي
اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ در شب و روز یعنی اوست مالک مکان و زمان و آنچه زمان و مکان از او فرا گرفته وَهُوَ
السَّمِيعُ الْعَلِيمُ و اوست شنوا آنچه کافران گویند دانا بآنچه قصد کنند سبب نزول آیه آن بود که جمعی
از کفار قریش گفتند ای محمد صلعم ما را معلوم شده است که احتیاج و مسکنت ترا بدین کار میدارد که پیش
گرفته ما از برای تو زر بیع از اشراف و تبایل چندان مال حاصل کنیم که تو اکثر از جمله خویشان خود شوی اگر
ازین دعوی رجوع نمایی حق سبحانه فرمود که هر چه شب و روز بران اشتمال دارد از آن خداست اگر خواهد
پیغمبر خود را چندان مال بدهد که تو انگرین خلق شود قُلْ أَغَيْرَ اللَّهِ بگو آیا غیر خدا را أَتَّخِذُ وَلِيًّا
فرا گیرم دوست یعنی غیر خدا دوست نگیرم فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خدای که بدید آرنده آسمانها
و زمینست وَهُوَ يُطْعِمُ و او میخوراند خلق را یعنی روزی میدهد وَلَا يُطْعَمُ و روزی داده
نمیشود یعنی بی نیاز است از خلق و خلق بوی محتاجند قال الله تعالی مَا أُرِيدُ مِنْهُم مِّن رِّزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَن
يُطْعِمُونِ إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرَّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ قُلْ إِنِّي أُمِرْتُ بگو بدرستی که من مامور شده ام أَنْ أَكُونَ
أَوَّلَ مَنْ أَسْلَمَ که من باشم اول کسی که گردن نهد حکم خدا را برای آنکه پیش سابق باشد در دین وَلَا تَكُونَنَّ
مِنَ الْمُشْرِكِينَ و مرا میگویند که مباش از شرک آورندگان قُلْ إِنِّي أَخَافُ بگو بدرستی که من میترسم إِنْ عَصَيْتُ

ربی اگر عاصی شوم در پروردگار خود و غیر او را پرستم عَذَابَ یَوْمٍ عَظِیمٍ از عذاب روز بزرگ
که قیامتست مَنْ یُصْرَفْ هر که بگردانند خدای عذاب را حفص بصیغهٔ مجهول میخواند یعنی هر که بگرداند
عذاب را عَنْهُ ازو یَوْمَئِذٍ دران روز بزرگ فَقَدْ رَحِمَهُ پس بدرستی که حق بر وی بخشایش فرموده
است وَذَلِکَ و این بخشش خدای الْفَوْزُ الْمُبِینُ رستگاری هویداست وَإِنْ یَمْسَسْکَ اللَّهُ
بِضُرٍّ و اگر برساند خدای بتو سختی چون فقر و مرض فَلَا کَاشِفَ لَهُ پس هیچ بازدارنده و برنده
نیست اورا إِلَّا هُوَ مگر او وَإِنْ یَمْسَسْکَ بِخَیْرٍ و اگر برساند بتو نیکویی چون غنا و صحت
فَهُوَ عَلَى کُلِّ شَیْءٍ پس او بر همه چیزی از اینها قَدِیرٌ تواناست وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قهر کننده
فَوْقَ عِبَادِهِ غالب بر بندگان خود فوقیت نه بمکانست بلکه تصویر استعلا و غالبیة حق است
بقدرت و قهر بر همه مخلوقات وَهُوَ الْحَکِیمُ و اوست محکم کار در تدبیر خود الْخَبِیرُ دانا بخفای
احوال بندگان نقلست که سفهای قریش گفتند ای محمد ما کسی را نمی بینیم که ترا تصدیق کند
واز احبار یهود و علمای نصاری پرسیده ایم که صفت صنعت این مرد در کتب خویش دیده اید
هم انکار کردند اکنون کسی بما نمای که گواهی دهد بر رسالت تو و بر حقیقت کتاب تو آیه آمد قُلْ بگو
در جواب ایشان که أَیُّ شَیْءٍ چه چیز هست أَکْبَرُ شَهَادَةً بزرگتر از جهت گواهی یعنی گواهی کیست
بزرگتر از همه گواهیها قُلِ اللَّهُ بگو خدای بزرگترست از جهت شهادة شَهِیدٌ بَیْنِی وَبَیْنَکُمْ
و گواهست میان من و شما یعنی گواه حقیقت من و بطلان شما اوست وَأُوحِیَ إِلَیَّ هَذَا الْقُرْآنُ
بمن وحی کرده اند این قرآن را لِأُنْذِرَکُمْ بِهِ تا شما را بیم کنم بقرآن و اگرچه در و بشارت نیز هست
اما اکتفا کرد باحد الضدین وَمَنْ بَلَغَ دیگر انذار میکنم هر که را قرآن بدو رسد از عرب و عجم و جن و انس
امام مقاتل رحمه الله گفته که هر که قرآن بدو رسیده حضرت پیغمبر صلعم نذیر اوست و از ینجاست که محمد کعب قرظی

رحمة الله علیه فرموده که من بلغه القرآن فکان رای محمدا صلعم أَئِنَّکُمْ لَتَشْهَدُونَ ایا شما بیدکه
گواهی میدهید أَنَّ مَعَ اللَّهِ آنکه با خدای هستند آلِهَةً أُخْرَى خدایان دیگر یعنی بتان قُلْ
لَا أَشْهَدُ بگو که من باری گواهی نمیدهم باین قُلْ إِنَّمَا هُوَ بگو جز این نیست که او إِلَهٌ وَاحِدٌ
خداییست یگانه و من برین وجه گواهی میدهم وَإِنَّنِی بَرِیءٌ و بدرستی که من بیزارم مِمَّا تُشْرِکُونَ
از آنکه شریک او می دارید از اصنام و غیر آن الَّذِینَ آتَیْنَاهُمُ الْکِتَابَ آنانکه ایشانرا داده ایم کتاب
یَعْرِفُونَهُ میشناسند رسول خدای را بحلیه و صفتی که مذکور است در توریة کَمَا یَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمُ
همچنانکه میشناسند پسر خود را بحلیه و صفت ایشان مراد معرفتی روشن است آورده اند که فاروق
از عبد الله سلام پرسید که معرفت شما حضرت محمد را صلعم که خدای از آن خبر میدهد که همچون
فرزندانست بر چه وجه میتواند بود ابن سلام گفت بر رسالت پیغمبر صلعم متیقن ترم از آنکه بصحت
نسب پسر خویش این را از توریة دانسته ام اما آنرا معلوم ندارم که زنان چه ساخته اند عمر
فرمود که خدای توفیق رفیق تو کرده است ای عبد الله فقد اصبت و صدقت الَّذِینَ خَسِرُوا
أَنْفُسَهُمْ آنانکه زیان کار شده اند در نفسهای خود از مشرکان و اهل کتاب فَهُمْ لَا یُؤْمِنُونَ
پس ایشان ایمان نمی آرند وَمَنْ أَظْلَمُ و کیست ستمکارتر مِمَّنِ افْتَرَى از کسی که افترا کند
و بر بندد عَلَى اللَّهِ کَذِبًا بر خدای دروغ را یا آنکه ملایکه دختران و بتان مارا نزدیک او
شفیع خواهند بود أَوْ کَذَّبَ بِآیَاتِهِ یا آنکه تکذیب کند آیات او را که قرآنست و آنرا سحر
سحر و شعر و کهانه نام نهند إِنَّهُ لَا یُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که رستگار نشوند ستمکاران
یعنی کافران وَیَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِیعًا و یاد کن روزی که حشر کنیم همه ایشانرا از عابدان و معبودان

ثُمَّ نَقُولُ پس گوییم از روی توبیخ لِلَّذِینَ أَشْرَکُوا مر آنانرا که شرک آورده اند أَیْنَ شُرَکَاؤُکُمُ
کجااند خدایان شما که شریک خدای میساختند الَّذِینَ کُنْتُمْ تَزْعُمُونَ آنانرا که گمان می بردید
شما از آنکه شفاعت خواهند کرد ثُمَّ لَمْ تَکُنْ فِتْنَتُهُمْ پس نباشد معذرت ایشان إِلَّا أَنْ قَالُوا
مگر آنکه گویند وَاللَّهِ رَبِّنَا سوگند بخدای ما که پروردگار ماست مَا کُنَّا مُشْرِکِینَ که ما نبودیم
شرک آورندگان دروغ گویند و بران سوگند یاد کنند مشرکان چون روز قیامت مشاهده کرامات
و علو مقامات اهل توحید کنند بعضی مر بعضی را گویند بیایید تا انکار شرک کنیم شاید که ما نیز
نجات یابیم سوگند خورند بخدای که ما مشرک نبودیم حق سبحانه مهر بر دهنهای ایشان نهد
تا جوارح ایشان بر کفر ایشان گواهی دهد انْظُرْ کَیْفَ کَذَبُوا بنگر که چگونه دروغ میگویند
عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خود بنفی شرک از آن وَضَلَّ عَنْهُمْ و گم گشت از ایشان مَا کَانُوا
یَفْتَرُونَ آنچه بودند که افترا میکردند از شریک مر خدای را نقلست که ابو سفیان و ولید و عتبه
و شیبه و ابی بن خلف و برادرش با جمعی دیگر از موضعی از مسجد حرام اجتماع نموده استماع قرآن خواندن
حضرت رسول صلعم کردند پس نضر بن حارث را که تواریخ ملوک عجم خوانده بود و اخبار گذشتگان
یاد داشت پرسیدند که این چیست که محمد صلعم میگوید آن لعین گفت من نمیدانم که چه میگوید
الا آنکه لب میجنباند و افسانهٔ پیشینیان میخواند چنانکه من اهم اخبار بر شما میخوانم ان کشتند
وَمِنْهُمْ و از کفار مکه مَنْ یَسْتَمِعُ إِلَیْکَ کسان هستند که گوش فرا میدارند بسوی تو وقتی
که قرآن میخوانی وَجَعَلْنَا و افکنده ایم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهای ایشان أَکِنَّةً پوششها
أَنْ یَفْقَهُوهُ تا فهم نکنند وَفِی آذَانِهِمْ و نهاده ایم در گوشهای ایشان وَقْرًا گرانی تا حق

نشنوند وَإِنْ یَرَوْا کُلَّ آیَةٍ و اگر ببینند هر معجزه که از تو میطلبند لَا یُؤْمِنُوا بِهَا ایمان
نمی آرند بدان از فرط عناد و استحکام تقلید در ایشان و تکذیب ایشان رسیده حَتَّى إِذَا
جَاءُوکَ چون بیایند بتو یُجَادِلُونَکَ جدال و خصومت کنند با تو یَقُولُ الَّذِینَ کَفَرُوا
گویند آنانکه کافرند إِنْ هَذَا نیست این کتاب تو إِلَّا أَسَاطِیرُ الْأَوَّلِینَ مگر افسانه پیشینیان
وَهُمْ و ایشان یعنی کافران یَنْهَوْنَ عَنْهُ و باز میدارند مردمانرا از ایمان برسول
وَیَنْأَوْنَ عَنْهُ و دور میشوند بنفس خود از وی یعنی ایمان نمی آرند و نه دیگری را میگذارند و گفته اند
آیه در شان ابو طالب است و معنی اینکه نهی میکند دشمنانرا از تعرض رسول بحمایت و خود از دین
او دوری میجویند وَإِنْ یُهْلِکُونَ و هلاک نمیکنند بدین عمل إِلَّا أَنْفُسَهُمْ مگر نفسهای خود را
وَمَا یَشْعُرُونَ و نمیدانند که ضرر ایشان بغیر ایشان تعدی نمیکند وَلَوْ تَرَى و اگر ببینی
که ایشانرا إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ چون باز داشته باشند در آتش هر آینه ببینی امری در غایت
شناعت و ایشانرا مشاهده کنی که از سختی عذاب فریاد میکنند فَقَالُوا پس گویند یَا لَیْتَنَا
نُرَدُّ کاشکی ما رد کرده شویم بدنیا وَلَا نُکَذِّبَ بِآیَاتِ رَبِّنَا و تکذیب نکنیم آیات پروردگار
خود را وَنَکُونَ و باشیم مِنَ الْمُؤْمِنِینَ از جمله باور دارندگان بَلْ نه چنانست که ایشان
میگویند که چون بدنیا روند مومن باشند بلکه همان بر کفر خواهند بود و این اقرار توحید حالی برای
آنست که بَدَا لَهُمْ ظاهر شده است مر ایشانرا مَا کَانُوا یُخْفُونَ آنچه بودند که میپوشیدند از
کفر و معاصی مِنْ قَبْلُ پیش ازین در دنیا چون نامه و زشتها و جوارح بر ایشان ثابت شد اعتذار
میکنند و تمنای رجوع با دنیا دارند وَلَوْ رُدُّوا و اگر ایشانرا باز گردانند بدنیا لَعَادُوا هر آینه
باز گردند لِمَا نُهُوا عَنْهُ بسوی آنچیزی که نهی کرده شدند از آن یعنی شرک و عصیان وَإِنَّهُمْ

لكاذبون و بدرستی که ایشان هر آینه دروغ گویانند در وعدهٔ ایمان و چون این آیتها در وعید
قیامت بر ایشان خوانده شد بعث و نشر را منکر شدند وَقَالُوا و گفتند اِنْ هِيَ نیست زندگانی
اِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا مگر زندگانی ما بدنیا وَمَا نَحْنُ بِمَبْعُوثِينَ و ما نیستیم بر انگیختگان از قبور
وَلَوْ تَرَى و اگر ببینی تو اِذْ وُقِفُوا عَلَى رَبِّهِمْ چون باز دارندگان را بحکم خدای یا در موقف عرض
قَالَ گوید خدای اَلَيْسَ هَذَا بِالْحَقِّ آیا نیست این بعث و نشر راست و درست قَالُوا بَلَى
وَرَبِّنَا گویند بلی بحق پروردگار ما یعنی اقرار میکنند مؤکد بسوگند قَالَ گوید خدای فَذُوقُوا
الْعَذَابَ پس بچشید عذاب را بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ با نچه بودید که کافر میشدید یعنی عذاب کشید بسبب
کفر قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ تکذیب کردند دین خدا را
یا باور نکردند لقای ثواب و عقاب را حَتَّى اِذَا جَاءَتْهُمُ السَّاعَةُ تا چون بیاید بدیشان قیامت
بَغْتَةً ناگاه قَالُوا يَا حَسْرَتَنَا گویند ای حسرت و پشیمانی ما عَلَى مَا فَرَّطْنَا بر آنچه تقصیر کردیم
فِيهَا در حیوة دنیا وَهُمْ يَحْمِلُونَ و ایشان بر دارند اَوْزَارَهُمْ گناهای خود را عَلَى ظُهُورِهِمْ
بر پشتهای خود مراد آنست که گناهان لازم ایشان باشد و از ایشان منفک نگردد در معالم
التنزیل فرموده که چون مؤمن از قبر بیرون آید استقبال کند او را چیزی در غایت خوبی و خوش
بوئی و گوید مرا میشناسی مؤمن گوید نه من ترا نمیدانم گوید من عمل صالح توام بیا مرا سوار شو
که من بسیار بر تو در دنیا سوار بودم و آیه یوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا اشارت بدین است
و چون کافر سر از خاک بردارد پیش آید او را چیزی در نهایت زشتی و ناخوشبوئی و گوید مرا میدانی
گوید نه من ترا نمیدانم گوید من کردار ناپاک توام بسیار در دنیا بر من سوار شدی امروز من بر تو سوار میشوم

وآیه

وآیه يحملون اوزارهم عبارت از نیست اَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ بدانید که بد بار یست بار گناه
که میکشند وَمَا الْحَيَوةُ الدُّنْيَا و نیست زندگانی دنیا که ایشان بدان مغرورند اِلَّا لَهْوٌ وَ
لَعِبٌ مگر بازی کودکان و مشغولی دیوانگان وَلَلدَّارُ الْآخِرَةُ و هر آینه سرای آخرت خَيْرٌ
لِلَّذِينَ بهتر است مر کسانی را يَتَّقُونَ که پرهیزکاری میکنند بجهة آنکه سرای باقیست و لذات
آن خالص از شوایب آفات و نعمتهای او ایمن از بیم زوال اَفَلَا تَعْقِلُونَ آیا تعقل نمیکنند
و حفص بخطاب میخواند یعنی تعقل نمیکنند که این دو سرا کدام بهتر است آورده اند که اخنس
بن شریق و ابو جهل با یکدیگر ملاقات کردند اخنس گفت یا ابا الحکم در شان محمد بن عبد الله صلعم
چه حکم میکنی در دعوی خود صادقست یا کاذب حالی کسی بر ما مطلع نیست که اگر راست گوئی
باز خواست کند ابو جهل گفت محمد صلعم راست گوید و آنچه با مر بها ندا سما نیست نه شیطانی
اما اگر بنبوت او اعتراف کنیم محذوری دارد و آنچنانست که تمام عز و شرف که اهل حرم بدان ممتاز
و سرافرازند از لوا و سقایه و ندوه و عمارت مسجد تعلق با لقصی دارد اگر نبوت با یشان باز گردد
اشراف قریش و بقیهٔ آل لوی یکبارگی محروم میمانند و قول ابو میسره آنست که ابو جهل مشافهه با حضرت
پیغمبر گفت ما هرگز از تو دروغ نشنوده ایم و ترا صادق دانسته ایم ولیکن در دعوی نبوت تکذیب تو
میکنیم آیه آمد قَدْ نَعْلَمُ بتحقیق ما میدانیم اِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ بدرستی که ترا اندوهگین
میگرداند آنچه میگویند در تکذیب تو فَاِنَّهُمْ بدرستی که ایشان لَا يُكَذِّبُونَكَ تکذیب نمیکنند ترا در
حقیقت و راستی تو معترفند وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ و لیکن ایشان که ستمکارانند بِآيَاتِ اللَّهِ يَجْحَدُونَ
انکار میکنند آیتهای خدا را از روی عناد پس از برای تسلی آنحضرت میفرماید وَلَقَدْ كُذِّبَتْ و هر آینه
بدرستی که تکذیب کرده اند رُسُلٌ مِنْ قَبْلِكَ پیغمبران پیش از تو فَصَبَرُوا پس ایشان شکیبائی نمودند

عَلَى مَا كُذِّبُوا بر آنچه ایشان را تکذیب کردند وَاُوذُوا و بر آنکه رنج بدیشان رسانیدند حَتَّى
اَتَاهُمْ تا وقتی که آمد بدیشان نَصْرُنَا یاری کردن ما و ما وعده کرده ایم صبا بر انرا بنصرت
حکم کرده ایم بغلبهٔ مؤمنان بر کافران وَلَا مُبَدِّلَ و نیست تغییر دهنده لِكَلِمَاتِ اللَّهِ مر وعدهای
خدا را و حکم که در نصرت اهل ایمان فرموده وَلَقَدْ جَاءَكَ و هر آینه بدرستی که آمد بتو مِنْ نَبَاِ الْمُرْسَلِينَ
از خبر فرستادگان که امم ایشان چه آزارها با ایشان رسانیدند و ایشان صبر فرموده اند و آخر غالب شده
كَتَبَ لَاَغْلِبَنَّ اَنَا وَرُسُلِي وَاِنْ كَانَ كَبُرَ و اگر چنانست که گران شد عَلَيْكَ بر تو اِعْرَاضُهُمْ
روی گردانیدن ایشان از قبول دین حق فَاِنِ اسْتَطَعْتَ پس اگر میتوانی اَنْ تَبْتَغِيَ آنکه جوئی
نَفَقًا فِي الْاَرْضِ سوراخی در زمین آورده اند که از غایت حرصی که حضرت رسالت را صلعم بر ایمان قوم
بود میخواست که هر معجزه که اقتراح کنند حق سبحانه ظاهر کرده اند تا باشد که بدایرهٔ ایمان در آیند حق سبحانه
این آیه فرستاد که چون از اعراض ایشان ملول شدی و بر تو بزرگ می آید پس اگر میتوانی که بدست آری در زیر
زمین نقبی و بدانجا در آیی اَوْ سُلَّمًا فِي السَّمَاءِ یا نردبانی بدا کنی باسمان بر آیی فَتَاْتِيَهُمْ بِآيَةٍ
پس بیاری آیتی برای ایشان چنان کن وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ و اگر خواستی خدای لَجَمَعَهُمْ عَلَى الْهُدَى هر آینه
جمع کردی همه ایشان را بر هدایت و توفیق ایمان داری فَلَا تَكُونَنَّ پس مباش صورت خطاب متوجه آنحضرت
و در معنی امت را میگوید که مباشید مِنَ الْجَاهِلِينَ از نادانان بدین مسئله که کفر و ایمان وابستهٔ خذلان
و توفیق منست اِنَّمَا يَسْتَجِيبُ جز این نیست که اجابت میکنند دعوة ترا الَّذِينَ يَسْمَعُونَ آنانکه میشنوند
بسمع قبول از روی فهم و تامل اما کافران مانند مردگانند ایشان اجابت نیابد چنانچه انا اموات
وَالْمَوْتَى يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ مرده دلگان را بر انگیزاند خدای آنگاه بدانند و دانستن سود نکند ثُمَّ اِلَيْهِ
تُرْجَعُونَ پس بسوی او باز گردانند همه را و مکافات کنند وَقَالُوا و گفتند رؤسای قریش لَوْلَا

نزل

نُزِّلَ عَلَيْهِ چرا فرو فرستاده نشد بر محمد صلعم آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ آیتی از پروردگار او یعنی معجزه که ما
میطلبیم از او قُلْ اِنَّ اللَّهَ قَادِرٌ بگو که خدای تعالی قادر است عَلَى اَنْ يُنَزِّلَ آيَةً بر آنکه فرو فرستد
آیتی از مقترحات ایشان وَلَكِنَّ اَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ و لیکن بسیاری از ایشان نمیدانند که انزال
مستجلب بلا و عناست زیرا که حکم الهی برین وجه شرف نفاذ یافته که چون معجزه طلبند و حق سبحانه
ظاهر کرداند و مقترحان ایمان نیارند عذاب استیصال بر ایشان فرود آید چون قوم ثمود و اصحاب مائده
وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْاَرْضِ و نیست هیچ جنبنده در زمین وَلَا طَائِرٍ و نه هیچ پرنده که در هوا يَطِيرُ
بِجَنَاحَيْهِ بپرد ببالهای خود این کلمه برای تاکید است چنانچه گویند فلان چیز بچشم دیدم و فلان
سخن بگوش شنیدم یا آنکه طیران کنایت از سرعت میباشد پس لفظ بجناحیه قطع مجازی میکند
و ما حصل کلام آنست که جنبنده و پرنده نیست اِلَّا اُمَمٌ اَمْثَالُكُمْ الا که ایشان امتانند مثل شما
در آفرینش و مردن و زنده شدن یا در اداء ثناء الهی چه هیچ کدام از تسبیح حق سبحانه غافل و ذاهل
نیستند و ان من شیء الا یسبح بحمده مَا فَرَّطْنَا فِي الْكِتَابِ فرو نگذاشتیم در لوح محفوظ مِنْ
شَيْءٍ هیچ چیز را بلکه او مشتملست بر جلایل و دقایق امور علوی و سفلی ثُمَّ اِلَى رَبِّهِمْ يُحْشَرُونَ
پس بسوی پروردگار خود حشر کرده خواهند شد این امم یا انصاف بعضی از بعضی بستانند
وَالَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا و آنانکه بدروغ داشتند آیتهای ما را صُمٌّ کرانند از شنودن دلایل
ربوبیة وَبُكْمٌ گنگانند از گفتن سخن در باب وحدانیة و ایشان فِي الظُّلُمَاتِ در تاریکیهای
کفر و جهل و عناد و تقلیدند مَنْ يَشَاِ اللَّهُ يُضْلِلْهُ هر کرا خواهد خدای گمراه کرداند یعنی توفیق هدایت
از و منقطع سازد وَمَنْ يَشَاْ و هر کرا خواهد يَجْعَلْهُ بگرداند او را ثابت و نگاه دارد عَلَى
صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ بر راه راست قُلْ اَرَاَيْتَكُمْ بگو ایشان را که چه بینید اِنْ اَتَاكُمْ عَذَابُ اللَّهِ اگر بیاید

بشما عذاب خدا چنانکه بکافران گذشته آمد در دنیا اَوْ اَتَتْکُمُ السّاعَةُ یا بیاید بشما قیامت
وهول وعذاب اخرة اَغَیْرَ اللّهِ تَدْعُونَ آیا غیر خدا را میخوانید که آن عذاب از شما بردارد یعنی نخوانید
غیر او را اِنْ کُنْتُمْ صادِقِینَ اگر هستید راست گویان که بتان خدایانند بَلْ نه چنانست که بتان را
خوانید بلکه اِیّاهُ تَدْعُونَ او را میخوانید وتضرع جز به پروردگار او نمی برید فَیَکْشِفُ ما تَدْعُونَ
اِلَیْهِ پس ببرد ورفع کند از شما در دنیا آنچه او را بکشف میخوانید اِنْ شاءَ اگر خواهد وَتَنْسَوْنَ وفراموش
میکنید در وقت دعا یعنی دست باز میدارید ما تُشْرِکُونَ آنچه شریک ساخته اید با او یعنی آلهه
خود را وَلَقَدْ اَرْسَلْنا وبدرستی که فرستادیم رسولان را اِلی اُمَمٍ با امتان ایشان مِنْ قَبْلِکَ پیش از تو
وایشان کافر شدند وتکذیب پیغمبران کردند فَاَخَذْناهُمْ پس گرفتیم ایشانرا بِالْبَأْساءِ بسختی
وتنگی وَالضَّرّاءِ وبآفتها وبیماریها لَعَلَّهُمْ یَتَضَرَّعُونَ تا باشد که زاری کنند واز شرک اعراض
نمایند ودست نیاز در ذیل توبه واستغفار زنند فَلَوْلا اِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا پس چرا
وقتی که آمد بایشان عذاب ما زاری نکردند وروی تضرع وتذلل بدرگاه ما نیاوردند که اگر زاری
بکردندی بلا مندفع شدی وَلکِنْ قَسَتْ قُلُوبُهُمْ ولیکن سخت شده بود دلهای ایشان وترک
تضرع وزاری از قساوه قلب است وَزَیَّنَ لَهُمُ الشَّیْطانُ وآراسته بود برایشان ابلیس
ما کانُوا یَعْمَلُونَ آنچه بودند که بعمل می آوردند یعنی باعمال خود معجب بودند وعجب از جمله صفات
هلاک کننده است چنانچه در حدیث آمده است ثلث مهلکات شح مطاع وهوی متبع واعجاب
المرء بنفسه ابلیس چون دانست که از جهت عجب در دام شقاوت ابدی افتاد وهر دعوی ولاف
که از گریبان هستی او سر بر زد سرمایه او همین صفت بود لاجرم سرگشتگان وادی غفلت را ازین
بر راه چاه ادبار میاندازد وصفت عجب وخودبینی را در نظر ایشان آراسته میسازد تا بواسطه خود

دیدن از حق پرستیدن بازمی مانند مرد معجب را هیچ دین نبود هیچ خودبین خدای بین نبود
بخبر زان جهان ومست یکیست فَلَمّا نَسُوا پس آن هنگام فراموش کردند کافران ومکذبان
ما ذُکِّرُوا بِهِ آنچه پند داده شده بودند بدان از بأسا وضرا فَتَحْنا عَلَیْهِمْ بگشادیم برایشان
اَبْوابَ کُلِّ شَیْءٍ درهای همه چیز را از نعمت وراحت یعنی چون ببلا ومحنت پند پذیر نشدند باسانی
وسعت ومعیشت نیز ایشانرا امتحان کردیم حَتّی اِذا فَرِحُوا تا وقتی که شاد شدند بِما اُوتُوا
بآنچه بایشان داده بودند از نعمتها ودل دران بستند واز اسباب استیفای لذات حسی ساخته
بنعمت از منعم باز ماندند وبمراسم شکر ولوازم سپاس قیام ننمودند اَخَذْناهُمْ بَغْتَةً
بگرفتیم ایشانرا ناگهان فَاِذا هُمْ مُبْلِسُونَ پس ایشان بعد از معاینه عذاب بودند پشیمان وناامید
آن فَقُطِعَ پس بریده شد دابِرُ الْقَوْمِ الَّذِینَ ظَلَمُوا آخر آن گروه که ایشان ستمکارانند یعنی
نصرت کردم اولیای خود را وهلاک کردم تمامی اعدای خود را وَالْحَمْدُ لِلّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ
وحمد مر خدای را که پروردگار عالمیانست بر هلاک ظالمان وچون هلاک ظالم از آن روی که سبب
خلاصی مردم است از ستم وبیداد ایشان سزاوار حمد وثنا خواهد بود قُلْ اَرَاَیْتُمْ بگو خبر دهید ببیند
اِنْ اَخَذَ اللّهُ اگر بگیرد خدای سَمْعَکُمْ شنوایی شما را تا کر شوید وَاَبْصارَکُمْ وبینایی
شما را تا کور گردید وَخَتَمَ عَلی قُلُوبِکُمْ ومهر نهد بر دلهای شما تا فهم وهوش در نماند مَنْ
اِلهٌ غَیْرُ اللّهِ کدام خدایست جز خدا که بقدرت وکرم خود یَأْتِیکُمْ بِهِ بیارد آنچه شما را گرفت
اُنْظُرْ نگاه کن ودر نگر که ما کَیْفَ نُصَرِّفُ الْآیاتِ چگونه میگردانیم آیتها را از اسلوبی باسلوبی
یعنی گاهی در ترهیب وترغیب سخن گوییم ووقتی در تذکیر وتنبیه ثُمَّ هُمْ یَصْدِفُونَ پس کافران
اعراض کنند از آن وحق انقیاد کنند قُلْ اَرَاَیْتَکُمْ بگو ای کافران چه بینید شما وچه گنید اِنْ اَتیکُمْ

عَذابُ اللّهِ اگر بیاید بشما عذاب شما بَغْتَةً ناگهان بی مقدمه که تنبیه کند بران اَوْ جَهْرَةً یا آشکارا
که علامات حلول ونزول آن ظاهر گردد وگویند بغتةً آنست که شب فرود آید وجهرة عذابیست که در
روز واقع شود وبهر تقدیر هَلْ یُهْلَکُ هلاک نشوند بدان عذاب اِلَّا الْقَوْمُ الظّالِمُونَ مگر گروه ظالمان
یعنی مشرکان وَما نُرْسِلُ الْمُرْسَلِینَ ونفرستادیم پیغمبران را اِلّا مُبَشِّرِینَ مگر بشارت دهندگان
اهل ایمانرا ببهشت وَمُنْذِرِینَ وبیم کنندگان کافرانرا بدوزخ فَمَنْ آمَنَ پس هر که ایمان آورد
وَاَصْلَحَ واصلاح کار خود کند بتقوی وطاعت فَلا خَوْفٌ عَلَیْهِمْ پس هیچ ترسی نیست برایشان
از عذاب جاودانی وَلا هُمْ یَحْزَنُونَ ونه ایشان اندوهگین شوند از فوت ثواب آن جهان وَالَّذِینَ
کَذَّبُوا بِآیاتِنا وآنان که تکذیب کردند آیتهای ما را یَمَسُّهُمُ الْعَذابُ برسد ایشانرا عذاب بِما کانُوا
یَفْسُقُونَ بسبب آنکه بودند که از دایره تصدیق بیرون میرفتند قُلْ لا اَقُولُ لَکُمْ عِنْدِی بگو
نمیگویم شما را که نزدیک منست خَزائِنُ اللّهِ خزینهای روزی یعنی خدا تا هرچه خواهید بیارم
وَلا اَعْلَمُ الْغَیْبَ ونمیدانم غیب را مادام که وحی بمن نیاید تا هرچه پرسید جواب گویم وَلا
اَقُولُ لَکُمْ اِنِّی مَلَکٌ ونمیگویم شما را که از جنس فرشته ام تا هرچه خواهم بقوت ملکی بکنم بلکه
من هم چون شما بشرم اِنْ اَتَّبِعُ متابعت نکنم اِلّا ما یُوحی اِلَیَّ مگر آنچیز را که وحی کنند بمن
قُلْ بگو از روی تمثیل هَلْ یَسْتَوِی الْاَعْمی آیا یکسان باشد نابینا وَالْبَصِیرُ وبینا یعنی
برابر نباشد گمراه با راه یافته وجاهل با عالم اَفَلا تَتَفَکَّرُونَ آیا فکر نمیکنید تا تمیز توانید
کرد میان حق وباطل وَاَنْذِرْ وبیم کن بِهِ بان چیزی که بتو وحی میکنند الَّذِینَ یَخافُونَ آنکسانی را
که میترسند از بسیاری ذلل وتقصیر در عمل اَنْ یُحْشَرُوا از آنکه حشر کنند ایشانرا اِلی رَبِّهِمْ
بجزای خداوند ایشان اگرچه پند قرآن همه را عامست اما اینجا تخصیص کرد بترسندگان زیرا که دل

پند پذیر وگوش نصیحت شنوا ایشانراست لَیْسَ لَهُمْ نیست مر ایشانرا مِنْ دُونِهِ جز خدای
وَلِیٌّ دوستی که متولی امور ایشان باشد در دنیا وَلا شَفِیعٌ ونه شفیعی که ایشانرا از عذاب برهاند
در عقبی پس ایشانرا بیم کن لَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ تا شاید که بپرهیزند از گناه آورده اند که صنادید قریش
با حضرت رسالت صلعم گفتند که همواره در مجلس تو درویشان وغلامانند چون ابن مسعود وبلال
ومقداد وعمار وصهیب وامثال ایشان رضی الله عنهم اگر این بندگان ومفلسانرا از مجلس خود دور کنی ما
با تو نشست وخواست کنیم وسخنان در باب این قرآن بگوییم وبشنویم حضرت فرمود که من راندن مؤمنان
از صحبت خود نتوانم گفتند پس مجالست ما با ایشان عیب وعارست اگر بوقت حضور ما ایشانرا اعد
خواهی تا بروند شاید که ما انقیاد امر تو کنیم نقلست که فاروق گفت یا رسول الله چنین میتوان کرد تا
ببینیم که مهم رؤسای عرب بچه میکشد حضرت رسالت صلعم درخواست اشراف [illegible] کرد وایشان
برین مواعده وثیقه التماس نمودند پس حضرت فرمود تا اسباب کتابت حاضر کردند ومرتضی علی
عم امر کردند تا این صورت در حیز کتابت آرد آیه آمد که وَلا تَطْرُدِ الَّذِینَ یَدْعُونَ ومران از
مجلس خود آنانرا که میخوانند رَبَّهُمْ پروردگار خود را وذکر او میگویند بِالْغَداةِ وَالْعَشِیِّ بامداد
وشبانگاه یا میگذارند نماز بامداد وصلوة عصر یُرِیدُونَ وَجْهَهُ میخواهند بدان دعا وذکر او
میگویند بِالْغَداةِ وَالْعَشِیِّ بامداد وشبانگاه یا میگذارند نماز بامداد وصلوة عصر یُرِیدُونَ
وَجْهَهُ میخواهند بدان دعا وذکر رضای خدای را گفته اند وجه صله است یعنی میخواهند خدا را
وپس شیخ ابو یعقوب نهرجوری قدس سره را پرسیدند که صفت مرید چیست این آیه برخواند که
یَدْعُونَ رَبَّهُمْ بِالْغَداةِ وَالْعَشِیِّ یُرِیدُونَ وَجْهَهُ در کشف الاسرار آورده که ارادت بر دو وجه است
اول ارادت دنیای محض کما قال الله تعالی تُرِیدُونَ عَرَضَ الدُّنْیا ونشان آن دو چیز است در زیادتی دنیا

نقصان دین راضی بودن واز درویشان مسلمانان اعراض نمودن دوم ارادت آخرت محض کما قال الله تعالی ومن اراد الآخرة وسعی لها وآن بنزد و علامت دارد در سلامتی دین بنقصان دنیا رضا دادن ودر مواسات والفت بروی درویشان کشادن سیم ارادت حق محض کما قال الله تعالی یریدون وجهه ونشان آن پای بر سر کونین نهادنست واز خود وخلق آزاد گشتن حسب ما اخواهی خطی بعالم درکش در بحر فنا غرق شو ودم درکش ما علیک نیست بر تو من حسابهم من شیء از حساب اعمال ایشان چیزی وما من حسابک وهیچ نیست از حساب عمل تو علیهم من شیء بر ایشان چیزی فتطردهم تا تو برانی ایشان را پس هیچ وجه مران فتکون من الظالمین که تو باشی از ظالمان اگر برانی وکذلک وچنانکه پیش از تو آزموده ایم فقرا با اغنیا هم چنان فتنا آزمودیم بعضهم بعضهم برخی از اشراف را برخی از ضعفا در امر دین ومقدم ساختیم این ضعیفان را بر اقویای عرب در سبقت بایمان لیقولوا تا گویند بزرگان اهؤلاء آیا این گروهند که بنعمت ایمان واحسان یا توفیق هدایت من الله علیهم منت خدای بر ایشان من بیننا از میان ما الیس الله باعلم آیا نیست خدا داناتر بعنی هست بالشاکرین بشکر گویندگان بر نعمت اسلام واذا جاءک الذین وچون بیایند بتو آنانکه یؤمنون بآیاتنا ایمان دارند بآیتهای ما فقل سلام علیکم پس بگو سلام بر شما باد مراد همان درویشانند که حق سبحانه از دور کردن ایشان نهی فرمود بعد از آن هر کدام که بخدمت مصطفی صلعم آمدی آن حضرت بروی بسلام پیش دستی کردی ودر بعضی تفاسیر آورده اند که قومی بخدمت سید کاینات علیه افضل الصلوة آمده گفتند یا رسول الله گناهان بزرگ کرده ایم وجرایم بیشمار ارتکاب نموده تدبیر اعتذار وچاره استغفار بر چه وجه کنیم آن حضرت بجواب ایشان ملتفت نگشت وایشان ناامید از عتبه نبوت باز گشتند

فی الحال

فی الحال این آیه نازل شد که چون مومنان گناهکار که بوحدانیت من ورسالت تو وحقیقت قرآن گرویده اند بسوی تو آیند بر ایشان سلام گوی که سلام بشارتست بسلامت دنیا ورحمت عقبی وبگو بعد از سلام که کتب ربکم نوشت پروردگار شما علی نفسه الرحمة بر نفس خود بخشش وبخشایش را یعنی وعده داد برحمت وعده که از شایبه خلف مبرا باشد انه من عمل منکم بدرستی که هر که بکند سوء کاری بد بجهالة بنادانی یعنی بدی کند در حالتی که جاهل باشد بتبعه آن وبد اند عقوبتی را که بدان متفرع است ثم تاب من بعده پس توبه کند بعد از آن عمل واصلح وباصلاح آورد کار خود را بآنکه عزم کند بر عدم عود بآن گناه فانه غفور پس بدرستی که خدای آمرزنده است تایبان را رحیم مهربانست بر ایشان امام قشیری قدس سره فرموده که اگر ملک بر تو ذلت مینویسید ملک برای تو بر خود رحمت مینویسید پس دو کتابتست ترا یکی ازلی ویکی وقتی ومقرر است که کتابت وقتی کتابت ازلی را باطل نمیتواند ساخت مضمون این آیه شربت شفاست مر بیمار بیمارستان گناه را وشفا بشرط پرهیزست یعنی توبه واستغفار بیت دردمندان گنه را روز وشب • شربتی بهتر زاستغفار نیست آرزومندان وصل یار را • چاره غیر از نالهای زار نیست وکذلک وهمچنانکه تفصیل کردیم درین صورت دلایل توحید ونبوت را هم چنین نفصل الآیات تفصیل میکنیم آیات قرآن را در وصف مطیعان وعاصیان تا حق ظاهر گردد ولتستبین وتا روشن شود سبیل المجرمین راه گناهکاران یعنی حق از باطل امتیاز یابد نقلست که چون قریش آن حضرت را صلعم بدین آبا دعوت نمودند این آیه آمد که قل انی نهیت بگو بدرستی که

مرا نهی کرده اند ان اعبد الذین از آنکه بپرستم آنان را که تدعون من دون الله میپرستند بدون خدای یعنی بتان را که آرزوی شماست که من پرستش ایشان نمایم قل لا اتبع بگو من پیروی نمیکنم اهواءکم آرزوهای شما را قد ضللت اذا بدرستی که گمراه شوم چون متابعت هوای شما کنم وما انا من المهتدین ونباشم از جمله راه یافتگان آورده اند که نضر بن الحارث ورؤسای قریش گفتندی ای محمد صلعم چند ما را بعذاب الهی تهدید وتخویف نمایی اگر عقوبت میتوانی بما برسان وپیش ازین ما را مترسان این آیه نازل شد که قل انی علی بینة بگو بدرستی که من بر حجتی ودلیلی ام وشنم من ربی از پروردگار خود که آن قرآنست ووحی یا حجج عقلیه یا هر چه فاصل باشد میان حق وباطل وکذبتم به وتکذیب میکنید آن دلیل را ما عندی نیست نزدیک من ما تستعجلون به آنچه شتاب مینمایید بدان یعنی عذاب ان الحکم الا لله نیست حکم در تعجیل وتاخیر عذاب مگر خدای را یقص الحق میگوید خدای چیزهای درست را وهو خیر الفاصلین واو بهترین کار گذارانست یا بیان کنندگان قل لو ان عندی بگو اگر نزدیک من بودی ما تستعجلون به آنکه شما بدان شتاب میکنید از عذاب لقضی الامر هر آینه گذارده شده بودی کار بینی وبینکم میان من وشما یعنی شما را هلاک کرده بودی بتعجیل ومیان ما وشما انقطاع شده بودی والله اعلم وخدای داناترست بالظالمین بستمکاران ووقت عذاب کردن ایشان وعنده ونزدیک اوست مفاتح الغیب خزینهای غیب یعنی آنچه پوشیده است از خلق چون ثواب وعقاب وانقضای آجال وخواتیم اعمال لا یعلمها الا هو نمیداند آن را مگر او پس تعجیل وتاخیر عذاب وابسته بحکمت اوست ومتعلق بمشیت او واز سید عالم صلعم مرویست که مفتاح غیب پنج چیزاست که کسی آن را نداند

مگر خدا را

مگر خدای بعد از آن این آیه خواندند که ان الله عنده علم الساعة تا آخر سوره ومعنی این آیه در سوره لقمن مذکور خواهد شد ویعلم ومیداند خدای ما فی البر آنچه در بیابانست از نباتات وحیوانات والبحر وآنچه در دریاست از جواهر وجانوران آبی یا آنچه در بر عالم شهادتست وبحر عالم غیبست وما تسقط من ورقة ونیفتد هیچ برگی از درخت الا یعلمها مگر بداند خدای آنرا که چند برگ از درخت بیفتاد وچند برگ بروباقی ماند وآن برگ افتاده از درخت بر زمین چند نوبت بر پشت وروی منقلب گشت این مبالغتست در احاطه علم حق تعالی بجزئیات ولا حبة ونیفتد دانه فی ظلمات الارض در تاریکیهای زمین مراد تخمیست که در زیر زمین است ولا رطب ونه تریست ولا یابس ونه خشکیست الا فی کتاب مبین مگر در کتابی روشن مثبت شده یعنی لوح محفوظ گفته اند مراد از رطب ویابس همه چیزهاست از جسمانیات زیرا که جسم از صفت رطوبت یا یبوست خالی نیست وبعضی برآنند که رطب اشارت بعالم روحانیست ویابس عبارت از عالم جسمانیات وهمه در لوح محفوظ رقم ثبت یافته وهو الذی یتوفاکم واوست خدا وندی که میخوابانند شما را وستوفی میکرداند باللیل بشب توفی فرا گرفتن چیزیست بتمام لاجرم اینجا استعاره کرد توفی را از برای مرگ برای خواب چه میان ایشان مشارکتست در زوال احساس وتمیز وامتناع بدن از عمل وسر النوم اخ الموت اشارت بدین است ویعلم ومیداند خدای ما جرحتم آنچه کسب کنید بالنهار در روز ثم یبعثکم پس بر انگیزد شما را از خواب فیه در روز اطلاق بعث بر تیقظ برای توسیع است در توفی لیقضی اجل مسمی تا وقتی که تمام کرده شود اجل نوم بر ده یعنی مرگ برسد ثم الیه مرجعکم پس بسوی اوست بازگشت شما بعد از مرگ ثم ینبئکم

پس خبر کند شمارا در قیامت بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ باعجه بودید که عمل میکرد دید و خبر کردن با بست
که جزا دهد شمارا بر کردارهای شما وَهُوَ الْقَاهِرُ و اوست قاهر و غالب فَوْقَ عِبَادِهِ بر بندگان
خود وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ و فرو میفرستد برشما حَفَظَةً فرشتگان که نگاه بانانند مر اعمال شمارا
یعنی مینویسند عملهای را تا روز قیامت علی رؤس الاشهاد بخوانند پس حکمت در ارسال حفظه
آنست که بنده از فضیحت روز رستخیز اندیشه نموده بر ارتکاب معاصی دلیری نکند و از هیبت
خطاب اقرأ کتابك علی بجا آرد که در وقت نامه خوانده بخجل و شرمنده نگردد اندیشی از ان روزی
که در وی جگرها خون و دلها ریش بینی دهندت نامهٔ اعمال و گویند بخوان تا کردهای خویش بینی
مکن بد ور کنی باری چنان کوش که اندر نامه نیکی بیش بینی و این کرام الکاتبین مشرف حال بندگان خواهد
بود حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ تا وقتی که بیاید أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ یکی از شما مرگ تَوَفَّتْهُ رُسُلُنَا جان
او را بردارند فرشتگان ما یعنی ملك الموت و اعوان او که چهارده فرشته اند هفت از ایشان ملائکه
رحمت و هفت دیگر ملائکه عذاب پس چون ملك الموت روح مؤمن قبض کند بفرشتگان رحمت سپارد
و چون جان کافر بر دارد بملائکه عذاب دهد وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ و این فرشتگان تقصیر نمیکنند
و در قبض ارواح تاخیر نمی نمایند ثُمَّ رُدُّوا پس باز گردانیده شوند بعد از موت إِلَى اللَّهِ
بحکم جزای خدای مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ که خداوند ایشانست و حقست یعنی درست کوی و راست
کار أَلَا لَهُ الْحُكْمُ بدانید که مر او راست حکم در ان روز که هیچ حاکمی را مجال حکم نباشد وَهُوَ
أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ و اوست شتاب کننده ترین حساب کنندگان گفته اند حق سبحانه بمقدار
دوشیدن گوسفندی شماره مکلفان خواهد کرد با وجود کثرت عدد جن و انس و بسیاری اعمال
ایشان و این دلیل کمال قدرتست قُلْ مَنْ يُنَجِّيكُمْ بگو کیست که میرهاند شمارا مِنْ ظُلُمَاتِ الْبَرِّ

از تاریکیهای بیابان یعنی ظلمت لیل و بخار و غبار وَالْبَحْرِ و از ظلمات دریا که تیرگی شب
و سحاب و بخارست مراد درماندگی و سختی دشتها و کشتیهاست تَدْعُونَهُ میخوانید بجات
دهنده خود را تَضَرُّعًا از روی زاری باشکارا وَخُفْيَةً و به پنهانی لَئِنْ أَنْجَانَا و
میگویید که اگر نجات دهد خدای مارا مِنْ هَٰذِهِ ازین شدت و محنت لَنَكُونَنَّ هر آینه
باشیم ما مِنَ الشَّاكِرِينَ از شکر کنندگان بر نعمت نجات قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ بگوای محمد صلعم
که خدای نجات میدهد شمارا مِنْهَا از ظلمات بر و بحر وَمِنْ كُلِّ كَرْبٍ و از هر غم و
اندوه و محنی که باشد ثُمَّ أَنْتُمْ تُشْرِكُونَ پس اکنه شما بشرك رجوع میکنید و بعهدی که کرده
وفا نمی نمایید قُلْ هُوَ الْقَادِرُ بگو اوست توانا عَلَىٰ أَنْ يَبْعَثَ عَلَيْكُمْ بر آنکه فرستد بر شما
عَذَابًا مِنْ فَوْقِكُمْ عذابی از زبر شما چون طوفان که بقوم نوح آمد و حجاره که بر سر قوم لوط
بارید أَوْ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِكُمْ یا عذابی از زیر قدم شما چون آل فرعون که در آب غرق شدند
یا قارون که بزمین فرو رفت و گفته اند عذاب من فوق حکام ظالمست و من تحت اراذل بندگان
و خدمتکاران بد معاش یا من فوق کبار قوم اند و من تحت صغار ایشان أَوْ يَلْبِسَكُمْ شِيَعًا
یا در آمیزد شمارا با هم گروه گروه هر گروهی را سودائی و تمنائی و آرزوی و مدعائی بخلاف آن
گروه دیگر تا آن مخالفت بعناد انجامد وَيُذِيقَ بَعْضَكُمْ و بچشانیش خدای بعضی از شما
بَأْسَ بَعْضٍ رنج و سختی بعضی مراد سیوف مختلفه است انْظُرْ كَيْفَ بنگر که چگونه نُصَرِّفُ
الْآيَاتِ آیتهارا بوعد و وعید لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ تا باشد که ایشان بدانند وَكَذَّبَ بِهِ
و دروغ میدارند عذاب را یا قرآنرا قَوْمُكَ قوم تو که کفار قریش اند وَهُوَ الْحَقُّ و آن عذاب
یا کتاب حق و صدقست قُلْ لَسْتُ عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ بگو نیستم من از شما بوکیل نگاهبان که مهم شمارا

بمن گذاشته باشند تا شمارا از تکذیب منع کنم یا بتعذیب جزا دهم لِكُلِّ نَبَإٍ مُسْتَقَرٌّ
هر چیزی را از وعد و وعید وقتی است که در ان وقت قرار یابد یعنی واقع شود و هر عملی را
جزائی وَسَوْفَ تَعْلَمُونَ و زود باشد که بدانید آنرا وَإِذَا رَأَيْتَ الَّذِينَ و چون ببینی تو
آنرا که بتکذیب و استهزا يَخُوضُونَ خوض میکنند و گفت و گو مینمایند فِي آيَاتِنَا در
آیتهای ما که قرآنست و بران طعن میکنند فَأَعْرِضْ عَنْهُمْ پس اعراض کن از ایشان و منشین
با ایشان حَتَّىٰ يَخُوضُوا تا وقتی که در آیند فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ در سخنی دیگر غیر از قرآن
وَإِمَّا يُنْسِيَنَّكَ الشَّيْطَانُ و اگر فراموش کرداند بر تو شیطان اعراض کردن از ایشان خطاب
با آنحضرتست و مراد امتند فَلَا تَقْعُدْ پس منشین بَعْدَ الذِّكْرَىٰ بعد از آنکه یاد
کنی سخن خدارا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ستمکاران که وضع تکذیب و استهزا میکنند
در موضع تصدیق سبب نزول این آیه آن بود که هرگاه مسلمانان با مشرکان نشستندی
ایشان فی الحال خوض نمودندی در تکذیب قرآن و استهزا کردندی با بعضی از کلمات حق سبحانه
حکم فرمود که چون ببینید که کفار شروع در تکذیب قرآن کردند پرهیزید و از ایشان دوری جویید
اهل اسلام گفتند یا رسول الله مارا از طواف خانه کعبه و نماز در مسجد الحرام چاره نیست
و کافران نیز پیوسته در مسجد اند و همواره سخریت میکنند با قرآن و اهل ایمان ما نمیتوانیم
که ترک مجلس ایشان کنیم و ایشان را از خوض منع نمیتوانیم کرد آیا آثم باشیم بآیه این آیه فرود آمد
که وَمَا عَلَى الَّذِينَ و نیست بر آنان که يَتَّقُونَ پرهیزند از خوض کردن مِنْ حِسَابِهِمْ از شمار
اهل خوض یعنی از جرایم و آثام ایشان مِنْ شَيْءٍ چیزی وَلَٰكِنْ ذِكْرَىٰ و لیکن بر ایشان هست
که پند دهند ایشان را پند دادنی و مانع شوند از خوض و سایر قبایح یا اظهار کراهیت کنند

از اقوال و افعال ایشان لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ شاید که پرهیز کنند ازین عمل و شرم دارند
وَذَرِ الَّذِينَ اتَّخَذُوا و بگذار یعنی اعراض کن از انان که گرفتند دِينَهُمْ لَعِبًا وَلَهْوًا دین
خود را بازی و مشغولی و طرب و افسوس یعنی بنای دین خود را بر لهو و بازی نهاده اند
چون عبادت اصنام و تحریم بحایر و سوایب یا دینی که پیغمبران ایشان را بدان دعوت میکنند
با آن سخریت و استهزا میکنند یا عید خود را که میقات عبادتست بلهو و لعب میگذرانند
وَغَرَّتْهُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا تا بدان سبب انکار حشر
و نشر میکنند وَذَكِّرْ بِهِ و پند ده بقرآن أَنْ تُبْسَلَ تا تسلیم کرده نشود بهلاك یا رسوا
نکرده و یا گرفته نشود نَفْسٌ بِمَا كَسَبَتْ هر کافری بسبب آنچه کرده است از بدیها لَيْسَ لَهَا
نیست مر آن نفس گرفتار شده را مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلِيٌّ دوستی که مدد تواند کرد
وَلَا شَفِيعٌ و نه خواهنده که او را از عذاب خلاص تواند داد وَإِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ و اگر فدا
دهد آن نفس هر فدایی که باشد تا خود را از عذاب باز خرد لَا يُؤْخَذْ مِنْهَا آن فدا نگیرند ازو
أُولَٰئِكَ آن گروه الَّذِينَ أُبْسِلُوا آنکسانند که سپرده شده اند بملائکه عذاب بِمَا كَسَبُوا
با نچه کسب کرده اند از قبایح افعال لَهُمْ مر ایشان راست در دوزخ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ
آشامیدن از آب جوشانیده وَعَذَابٌ أَلِيمٌ و عذابی دردناك که بیرون ایشان را محترق سازد
بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ بجهت آنکه ایشان بودند که کافر میشدند قُلْ بگوای محمد صلعم أَنَدْعُو مِنْ
دُونِ اللَّهِ آیا می پرستیم بدون خدای یعنی نمی پرستیم مَا لَا يَنْفَعُنَا آنچه مارا سودی نکند
اگر طاعت داریمش وَلَا يَضُرُّنَا و زیان نرساند اگر فرو گذاریمش یعنی قادر نیست بر نفع و ضرر
بَعْدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ پس از آنکه خدای مارا راه نمود باسلام و از مضیق کفر و ضلالت خلاص

داد واگر از دین حق برگردیم باشد مثل ما کالذی استهوته الشیاطین مانند کسی که برده باشد
او را دیوان فی الارض در زمین یعنی در بیابان دور و از راه راست بیفکنده حیران
متحیر مانده نه راه میداند و نه چاره کار خود میداند له اصحاب مر او را یاران و مصاحبانند
که از روی شفقت یدعونه میخوانند او را الی الهدی بسوی راه راست و میگویند
ائتنا بیا بجانب ما و دیوان او را بطرف خود دعوت میکنند و او متردد است در رفتن
و بازگشتن اگر اجابت شیاطین میکند در ورطه هلاک میافتد و اگر سخن اصحاب میشنود به
منزل نجات میرسد وجه تمثیل آنست که هر که مرتد شد مشابهت بکسی که غولان و دیوان او را
از میان کاروان ربوده در بادیه خطرناک برده اند رفیقان کاروان که مومنانند او را باره
شارع که منهاج شرع است میخوانند و دیو فریبنده او را به بیابان ضلالت میکشد اگر برگردد
و خود را بکاروان رساند در زمره ایشان داخل شود و اگر با دیوان بماند در کفر و زندقه بمیرد
قل ان هدی الله بگو بدرستی که دین خدای یعنی اسلام هو الهدی اوست دین درست
و راه راست وامرنا و ما را فرموده اند لنسلم تا گردن نهیم لرب العالمین مر پروردگار
عالمیان را وان اقیموا الصلوة و دیگر فرموده اند که بپای دارید نماز را واتقوه بترسید از
خدای در اعمال آن وهو الذی الیه و اوست خداوندی که بسوی او تحشرون جمع کرده
خواهید شد روز قیامت وهو الذی خلق السموات والارض و اوست آنکس که بیافرید
آسمانها و زمین را بالحق برای اظهار حق جه مصنوعات او دلایل قدرت و وحدت اوست
ویوم یقول و یاد کن روزی را که خدای گوید یعنی هر چیزی را که تکوین او خواهد امر فرماید که
کن بباش فیکون پس باشد آنچیزی روز قیامت و تکوین حشر اموات و احیای ایشان

قوله

قوله الحق سخن او راست است وله الملك و مر او راست پادشاهی یوم ینفخ فی
الصور در آن روزی که در دمند در صور و آن شاخیست که در و خواهند دمید سه
دمیدن و ذکر آن بیاید عالم الغیب او است یعنی خدای داننده غیب که عالم ملکوت است
والشهادة دانای شهاده که عالم ملك است وهو الحكيم و اوست خداوند حکمت
در بعث و حشر خلایق الخبیر دانا بانکه کی برانگیزاند و برچه حشر کند واذ قال ابراهیم
و یاد کن برای اهل مکه قصه ابراهیم ع که ایشان دعوی مینمودی فرزندی او میکنند پس اولی
آنکه با او اقتدا نمایند در توحید و قصه او آنست که گفت لابیه آزر مر پدر خود را آزر
و در کتب تواریخ نام او تارخ است و آزر لقب اوست و معنی آزر پیر رسیده است و بر
تقدیر گفت مر او را ای پیر اتتخذ اصناما آلهة آیا فرا میگیری بتان را که خود را خدایی
بخدای انی اریك بدرستی که من می بینم ترا وقومك و گروهی را که تابع تواند فی ضلال
مبین در گمراهی هویدا وكذلك و چنانکه بدو نموده بودیم گمراهی قوم او همچنان نری
ابراهیم نمودیم ابراهیم را ملكوت السموات والارض عجایب و بدایع آسمانها و زمینها
و گفته اند ملکوت آسمان شمس و قمر است و ملکوت زمین حجر و شجر حق سبحانه ابراهیم را بصحرا
برآورد و آسمانها و زمینها از ذروه عرش تا تحت الثری بروی منکشف ساخت تا استدلال
کند بران قدرت کامله حق تعالی ولیکون من الموقنین و تا باشد از بی گمانان یا موقن باشد در علم
باشد لال در معالم التنزیل آورده که نمرود بن کنعان که پادشاه روی زمین بود و در بابل نشستی شبی در واقعه
دید که کوکبی از افق آن بلده طلوع نمود که از شعشعه جمال او نور آفتاب و ماه نابود گشت از غایت فزع بیدار شد
و کاهنان و حکمای مملکت را طلبید ایشان تعبیر این واقعه بران وجه کردند که درین سال در ولایت بابل مولودی
خجسته طالع از خلوت خانه عدم بفضای صحرای وجود خرامد که هلاک تو و اهل مملکت تو بدست او باشد و هنوز آن

مولود از مستقر صلب بمستودع رحم نپیوسته نمرود بفرمود تا میان زنان و شوهران تفریق کردند و بر هر ده از ایشان
یکی از ایشان موکل ساخت آزر را که یکی از محرمان و مقربان نمرود بود شبی زن او ادنی بنت نمرود پنهان از
موکلان بخلوتی دست داد و حامله شد بامداد نمرود را کاهنان بانمرود گفتند که امشب آن کودک برحم پیوسته
نمرود خشم گرفته بفرمود تا بر هر حامله یکی را موکل ساختند تا اگر پسر زاید فی الحال بکشند زنانی که در تفحص احوال
حوامل بودند چون بر مادر ابراهیم اثر حمل ظاهر نبود از وی درگذشتند و دیگر کسی با او التفات نکردند تا وقتی
که وضع حمل او نزدیک گردید ادنی بترسید که اگر پسر زاید و ناگاه خبر بکسان نمرود رسد فی الحال او را بکشند
به بهانه از شهر بیرون رفت و غاری در میان کوه نشان داشت در آن غار ابراهیم را بزاد و در خرقه پیچیده و
هم آنجا گذاشت و در غار بسنگ استوار کرد و آمد آزر که از قصه حمل خبر داشت گفت ای آزر از ترس کسان
نمرود بصحرا رفتم و پسری زادم و فی الحال بمرد و در خاک دفن کردم و بازگشتم آزر باور کرد و ادنی روز دیگر
در غار رفت دید که ابراهیم انگشتان خود می مکد و از یکی شیر و از یکی عسل بیرون می آید خوش وقت شد
و با شهر مراجعت نمود القصه ابراهیم ع چون شیر تربیت از پستان عنایت الهی می نوشید بروزی چندان می بالید
که کودکی دیگر در ماهی و بماهی چندان بزرگ میشد که دیگری در سالی چون ماه نوکه بار دیگر فزونی بوده
نورش روز تا روز چون پانزده ماهه گشت با جوانان پانزده ساله مقابل بود و از غار بیرون آمد و گفته اند هفت سال
یا سیزده سال یا هفده سال در غار بود و بر هر تقدیر چون ابراهیم بزرگ شد ادنی با آزر گفت که پسر تو که آن روز
خبر مرگ وی بدروغ دادم جوانی رسیده است در غایت خوب رویی و نیکو خویی پس آزر را بغار آورد و ابراهیم
جوی نمود آزر بجا لب خوش برآمد و مادر را گفت این را از غار بخانه آور که ملازمت نمرود بر یم آزر برفت
و ادنی ابراهیم را ع از غار بر آورد غار نزدیک شام بود و در پایان غار گلهای اسب و شتر و رمهای گوسفند است
جمع بودند ابراهیم از مادر پرسید که اینها چه چیز اند مادرش وی را خبر داد ابراهیم گفت هر آینه اینها را پروردگاری
باشد که آفریده است و حالی روزی میدهد پس مادر را گفت هیچ مخلوقی را از خالق چاره نیست که او به کار

اوباشد و بمدد تربیت او پرورش یابد پروردگار من کیست مادرش گفت من پروردگار توام گفت پروردگار
تو کیست گفت پدر تو گفت خدای او کیست گفت نمرود ابراهیم ع پرسید که خدای نمرود کیست مادرش
بانگ بروزد که مثل این سخنان مگو که خطر کلی دارد و در زمان نمرود بعضی ستاره ها و ماه و آفتاب را می پرستیدند
و بر جمعی بت پرست بودند و جمعی پرستش نمرود میکردند ابراهیم با مادر بجانب شهر روان شد فلما جن
علیه اللیل چون شب برو در آمد و تاریک شد رای کوکبا دید ستاره رخشان یعنی زهره و بعضی مشتری
گفته اند نزدیک بافق مغرب پس بعضی که ستاره پرست بودند روی بوی کرده سجده کردند قال
گفت ابراهیم هذا ربی آیا اینست پروردگار من بر سبیل استفهام با آنکه بر زعم آن قوم فلما افل
پس آن هنگام که آن ستاره فرو رفت قال لا احب الافلین گفت دوست نمیدارم فرو روندگان را
زیرا که زوال و انتقال بر پروردگار عالم روا نباشد پس قدری راه دیگر برفتند و شب چهاردهم بود طبق
سیمین ماه بر کناره خوان سبز فلک نمودار گشت فلما رای القمر پس چون دید ماه را بازغا بر آینده
و تابنده جمعی ماه پرستان بهر وی بسجده در افتادند قال هذا ربی گفت آیا اینست پروردگار من
فلما افل پس آن وقت که روی بغروب نهاد یعنی از خط نصف النهار بجانب مغرب میل کرد قال
گفت ابراهیم ع لئن لم یهدنی ربی اگر راه ننماید پروردگار من بمعرفت و شناخت خود لاکونن
هر آینه باشم من القوم الضالین از گروه گمراهان پس از بخاد رگذشتند و نزدیک شهر رسیدند آفتاب
تابان ابتدا طلوع کرد و جمعی متوجه او شده عزم سجده کردند فلما رای الشمس پس چون دید ابراهیم
آفتاب را بازغة بر آینده و جهان را بنور خود آراینده قال هذا ربی گفت اینست که آفتاب
پرستان میگویند که پروردگار منست هذا اکبر این کوکب بزرگتر است در جرم و بیشتر است در روشنایی
فلما افلت پس چون نشان زوال و انتقال بر وظاهر شد قال یا قوم گفت ای قوم انی بری

من بیزارم مما تشرکون از انچه شما با نبازی میگیرید با خدای انی وجهت وجهی بدرستی که من
خالص کردم دین خود را یا روی دل خود را متوجه ساختم للذی فطر مر انکسی را که از محض قدرت
السموات والارض بیافرید زمینها و اسمانها حنیفا در حالتی که من مایلم از همه ادیان بدین توحید
وما انا من المشرکین و نیستم من از شرک آورندگان در تفسیر میر مذکور است که چون ابراهیم ع از شهر امد او را
بدیدن نمرود بردند و او مردی کریه منظر بود ابراهیم او را دید بر تخت نشسته و غلامان ماه منظر و کنیزکان
پری پیکر گرد تخت او صف زده از مادر پرسید که چه کس است که مرا بدیدن او آورده اید گفتند خدای همه است
پرسید که این ملازمان بر حوالی تخت او کیانند گفتند از بندگان او وی ابراهیم تبسمی فرمود و گفت ای مادر
چگونه است که این خدای شما دیگران را از خود خوبتر آفریده است با انکه او از ایشان خوبتر بودی القصه ابراهیم
پیوسته مذمت ایشان کردی و پرستندگان ایشان را دشنام دادی و قوم با او مجادله کردند چنانکه
حق سبحانه خبر داد وحاجه قومه و حجت جستند بروی قوم وی و مخاصمه کردند در توحید
قال اتحاجونی گفت آیا با من حجت باطل میگویید فی الله در جهت وحدانیت خدای و میخواهید که
بر من غلبه کنید وقد هدان و حال انکه خدای مرا راه نموده است بتوحید خود ایشان او را تخویف کردند
که با معبودان استهزا میکنی ایشان بلاها بتو خواهند رسانید ابراهیم ع فرمود ولا اخاف و نمیترسم
ما تشرکون به از انچه شما شرک آورده اید بدان یعنی از بتان شما باک ندارم که بکسی ضرر نمیتوانند رسانید
الا ان یشاء مگر انکه خواهد ربی شیئا پروردگار من چیزی را از مکاره که بجهت ایشان بمن رسد وسع
ربی رسیده است پروردگار من و احاطه کرده کل شیء علما از جهة علم افلا تتذکرون
آیا یاد نمیکنید و پند نمیگیرید و میان عاجز و قادر و عالم و جاهل تمیزی نمایید وکیف اخاف ما اشرکتم
و چگونه بترسم که از انکه شما با نبازی گرفته اید ولا تخافون و نمیترسید شما انکم اشرکتم بالله از انچه

ترک

شرک می آورید بخدای و شریک میدارید ما لم ینزل به علیکم سلطانا انچیزی را که فرو نفرستاده است
خدای بشریک کردن او بر شما کتابی و حجتی فای الفریقین پس کدام ازین دو گروه موحدان و مشرکان
احق بالامن سزاوارترند بایمن بودن پس مرا جواب دهید ان کنتم تعلمون اگر هستید که بدانید
انرا که از و باید ترسید که قادر است بر ایصال نفع و ضر اکنون حق سبحانه و تعالی از سوال ابراهیم ع جواب میدهد
که سزاوارتر بایمنی الذین امنوا انکسانند که ایمان آورده اند ولم یلبسوا و نیامیختند ایمانهم
بظلم ایمان خود را بشرک اولئک آن گروه لهم الامن مر ایشان راست ایمنی از خلود در دوزخ وهم مهتدون
و ایشان راه یافتگانند وتلک و انچه گذشت از استدلال ابراهیم بر اقوال کواکب تا اینجا حجتنا حجت
و برهان ما بود که از روی درستی آتیناها ابراهیم دادیم آنرا با ابراهیم تا حجت گرفت بدان علی قومه
بر قوم خود نرفع درجات بر میداریم پایهای بلند من نشاء هر که را خواهیم در علم و حکمت ان
ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمت در برداشتن بندگان علیم دانا باستحقاق هر کس
در دفع و حفظ آن ووهبنا و بخشیدیم مر ابراهیم را له اسحق پسر او اسحق که پدر پیغمبران بنی اسرائیل است
و یعقوب و نبیره او که اسرائیل است کلا هدینا و هر یکی ازین هر دو راه نمودیم ونوحا هدینا من قبل
و راه نموده بودیم نوح را پیش از ابراهیم ومن ذریته و هدایت دادیم از ذریه نوح ع و بعضی گفته اند
از ذریت ابراهیم و اول اصح است زیرا که یونس و لوط که درین آیتها مذکورند از ذریت ابراهیم نبوده اند
و باقی که از ذریه ابراهیم اند از ذریه نوح اند زیرا که ابراهیم از ذریه نوح است باتفاق پس حق سبحانه
میگوید از ذریه نوح راه نمودیم داود داود را که پدر سلیمانست از اولاد یهودا وسلیمان و پسر او سلیمان را
وایوب و ایوب را که پسر اموص است از اسباط عیص بن اسحق ویوسف و یوسف بن یعقوب را
وموسی وهارون و موسی و برادر او هارون را که پسر عمران اند از اولاد لاوی بن یعقوب وکذلک
و همچنانکه ابراهیم را جزا دادیم برفعت درجات نجزی المحسنین جزا میدهیم نیکوکاران را از افراد استحقاق

ایشان وزکریا و دیگر راه نمودیم زکریا را و او پسر آزر بن مسلم است از اولاد رحیم بن سلیمان ویحیی
و پسر او یحیی را وعیسی و عیسی را که پسر مریم است و مریم دختر عمران از بنی ماثان که ملوک بنی اسرائیل بوده اند
و گفته اند عمران پسر اشهم بن امون است از اولاد سلیمان و ازینجا معلوم میشود که نسبت او بطرف مادر صحیح است
چه عیسی را در ذریت نوح یا ابراهیم یاد کرده و حال انکه نسبت او از مادر است ازینجا پسران امام حسن و امام حسین را
از اولاد رسول ص ع باید دانست و بنی امیه درین مضایقه میکردند والیاس و دیگر الیاس را که
بقول اصح پسر بشر بن شی بن فنحاص بن عیزر بن هارون است و انکه گفته اند مراد ادریس است دور مینماید چه
ادریس از آبای نوح است و از اولاد او کل من الصالحین همه این پیغمبران از شایستگانند و اسمعیل
و دیگر راه نمودیم اسماعیل را که پسر ابراهیم است والیسع والیسع را که پسر اخطوب است و ابن العجوز مشهور
ویونس و یونس بن متی را ولوطا و لوط که پسر هارون بوده و هارون برادر حضرت ابراهیم است ص ع
وکلا فضلنا و همه را فضیلت داده ایم و نبوت علی العالمین بر ملایکه و جن و انس ومن آبائهم
هدایت دادیم بعضی را از پدران این پیغمبران وذریاتهم و برخی را از فرزندان ایشان واخوانهم
و بعضی از برادران ایشان واجتبیناهم و برگزیدیم این پیغمبران را وهدیناهم الی صراط مستقیم و راه نمودیم
ایشان را یعنی ثابت داشتیم براه راست ذلک آن دینی که انبیا ع بدو مبین بودند هدی الله دین خدا است
یهدی به راه مینماید بدان دین بفضل خود من یشاء هر که را میخواهد من عباده از بندگان خود
ولو اشرکوا و اگر این پیغمبران شرک آرند بخدای با وجود این همه فضل و کمال لحبط عنهم هر آینه باطل
گردد و نیست گردد از ایشان ما کانوا یعملون انچه ایشان کرده باشند زیرا که کفر حبط اعمال است درین
آیه تهدید عظیم است مشرکان را اولئک آن گروه یعنی انبیا الذین آتیناهم الکتاب انکسانند که داده ایم
ایشان را کتابها بدو والحکم و داده ایم حکمت در فیصل دادن امور والنبوة و پیغمبری فان یکفر
بها پس اگر کافر شوند بکتاب و حکمت و نبوت هؤلاء این گروه معاندان از قریش فقد وکلنا بها پس

کما

کما بر گماشته ایم و مهیا کرده بها برای ایمان بدینها قوما گروهی را که از روی صدق لیسوا بها
بکافرین نیستند بدین خبرها کافر مراد پیغمبران اند و متابعان ایشان اند و گفته اند این قوم اشاره با انصار
و اهل مدینه و چون در وقت نزول این سوره ایشان هنوز ایمان نیاورده بودند پس این سوره بشارتست بایمان
ایشان اولئک الذین آن گروه آنانند که هدی الله راه نمود خدای ایشان را بدین خود فبهداهم اقتده
پس بطریقه ایشان اقتدا کن مراد آنچیزیست که بران متفق بوده اند از توحید و اصول دین نه فروع مختلف
فیها در مفاتیح الغیب آورده که انچه حق سبحانه حضرت مصطفی را ص ع که فبهداهم اقتده یعنی بسیر انبیا
اقتدا کن و احوال ایشان را پیروی نمای اشارتست بانکه بر وصف و سیرت هر یک مطلع شده اجود و احسن
آنرا اختیار فرماید زیرا که اقتدای پیغمبر بدیشان در اصول دین نشاید چه در ایشان تقلید روا نیست
و در فروع نیز نباشد چه شریعت او ناسخ شرایع ایشانست پس مراد محاسن اخلاق و مکارم اوصاف
خواهد بود و از صفات سنیه و خلال رضیه هر چه با همه ایشان متفرق بوده نزد او تنها مجتمع است پس از
همه افضل و اکمل باشد هر چه بخوبان جهان داده اند تنها تو نیکوتر از ان داده اند هر چه بنازند بدان دلبران
جمله ترا هست زیاده بران قل لا اسئلکم بگو ای محمد با کافران که نمیخواهم از شما علیه اجرا بر رسانیدن
از خدای مزدی چنانچه پیش ازین هیچ پیغمبری از امت خود مزد دعوت نطلبیده ان هو الا ذکری للعالمین
نیست این تبلیغ من مگر پندی مر عالمیان را وما قدروا الله و تعظیم نکردند جهودان خدای را حق قدره
چنانچه سزای تعظیم او باشد و در کشف الاسرار آورده نشناختند خدای را چنانچه حق شناختن او باشد
آری قدم را با حدوث چه نسبت خاک و آب را با رب الارباب چه مناسبت بزرگی را از شناختن الهی سوال کردند
فرمود که کار ماحظرها لک و هو عظ خلا فک ذکر هر چه آن بر هم نهاده دست عقل و حس و وهم که پایش سنگ
بطلان اندران انداخته و حضرت حقایق پناهی در شرح رباعیات فرموده اند که معرفت وادیان حق سبحانه باعتبار
کنه ذات و تجرد آن از تعینات اسما و صفات ممتنع است من غیر حق سبحانه زیرا که ازین حیثیت بحجاب عزت محتجب است

وبرداي كبريا مختفي هيچ نسبت نيست ميان او وما سوى او پس شروع در طريق معرفت او ازين وجه اضاعت
بضاعت وقت است بخيال در نگنجد تو خيال خود مرنجان وامام علام قدس الله روحه در اسرار التنزيل فرموده
كه اي كه اشارة تست مقال وعبادت ما از تو بال لنخردم در خور اثبات تو نيست دانندهٔ ذات تو بجز ذات تو نيست
وگفته اند معنى آيه اينست كه وما وصفوا الله حق وصفه آورده اند كه مالك بن الصيف كه از علماء جهود بود
بخدمت سيد عالم صلعم آمد آنحضرت با وي گفت سوگند ميدهم ترا بدان خدائي كه توريه را بر موسى منزل
گردانيد كه در توريه ديده كه خداي دانشمند فربه را دشمن ميدارد گفت آري اين خبر در توريه هست حضرت فرمود كه
آن حبر تو فربه وخود پرست تويي او در غضب شد وگفت خداي بر هيچكس نازل نساخته است آيه آمد كه اينها خداي را
چنانكه بايد وصف نكردند قالوا چون گفتند ما انزل الله نفرستاده است خداي على بشر من شيء بر هيچ
بشري هيچ چيز از وحي واحكام شرع همچنين صفتي را كه انزال كتب وارسال رسل است از حق سبحانه سلب كردند
قل بگو من انزل الكتاب الذي فرستادان كتاب را كه جاء به موسى آمد بوي موسى يعني توريه نورا
وهدى للناس در حالتي كه بود روشنائي دهنده وراه نماينده مر عالميان را تجعلونه شما گردانيد او را
قراطيس صحيفها وطومارها ورقعها تبدونها اشكار ميكنيد آنچه ميخواهيد وتخفون كثيرا وپنهان
ميسازيد بسيار را از آن چون نعت مصطفى صلعم وآيه رجم وعلمتم وآموخته شد اي اهل اسلام بر زبان
محمد صلعم ما لم تعلموا آنچه ندانسته بوديد انتم ولا آباؤكم نه شما ونه پدران شما از امر ونهي وحلال وحرام
قل الله بگو اي محمد صلعم كه خداي فرستاد واين جواب آنست كه فرستاد توريه را ثم ذرهم پس دست بدار ازيشان و
وبگذار ايشان را پيوسته في خوضهم يلعبون در اباطيل وخرافات خود بازي ميكنند شيخ ابو سعيد ابو الخير
قدس سره در كلمه قل الله ثم ذرهم فرموده كه الله بس وما سواه هوس وانقطع النفس حضرت شيخ الاسلام
قدس سره فرموده اند كه قل الله كه دل با سوي دار ثم ذرهم غير او را فرو گذار شبلي با بعضي از اصحاب خود فرمود
عليك بالله ودع ما سواه چون تفرقه دل است حاصل زهمه دل را بيكي سپار وبگسل زهمه وهذا كتاب و

ولي كتابيست انزلناه كه فرستاديم او را مبارك بسيار فايده وبا بركت مصدق الذي بين
يديه باور دارنده آنچه پيش از وي بوده از كتب ولتنذر ام القرى وتا بيم كند اين كتاب وحفص
بتا ميخوانند يعني تا تو بيم كني اهل مكه را ومن حولها وهر كه گرداگرد مكه است يعني مجموع اهل شرق
ومغرب را قرى قريه باشد واو را ام قرى گرفته اند كه بمعني جمع است پس هر جا مجمعي باشد از شهر و ده
ام القرى توان گفت ومكه را ام القرى گفت جهت آنكه تمام زمين را از تحت او بسط كرده اند يا آنكه قبلهٔ اهل
قرى است ومجمع آن در وقت حج والذين يؤمنون بالآخرة وآنكسان كه ايمان آورده اند بآخرت يؤمنون
به ايمان مي آورند بكتاب يا پيغمبر چه تصديق بآخرت موجب خوف عاقبت است وخوف سبب تدبر وتفكر
در آنكه نجات بمتابعت پيغمبر وقرآن دست دهد وهم على صلاتهم يحافظون وايشان كه بكتاب ونبي
ميگروند وبر نمازهاي خود محافظت مينمايند زيرا كه نشانهٔ ايمان وستون دين نماز است آورده اند
كه مسيلمه كذاب واسود عنسي دعوت نبوت كردند وحضرت رسالت را صلعم از سبب دعوي دروغ ايشان
غبار ملال بر صفحهٔ خاطر عاطر نشست حضرت عزت ستمكاري ايشان شرح داد ومن اظلم وكيست ستمكارتر
ممن افترى ازانكس كه افترا كرد وبربست على الله كذبا بر خداي دروغي وگفت من پيغمبرم او قال
اوحي الي يا گفت وحي ميكنند بمن ولم يوح اليه شيء ووحي نكرده اند بدو چيزي مسيلمه اباطيل
ومفتريات بر هم مي بست وميگفت اين وحيست كه بمن فرود آمده واسود عنسي نيز ميگفت سخني بر من ظاهر
ميشود و بر جاري ميشده وسخنان بر من القا ميكند ومن قال سانزل وكيست ظالمتر ازانكس كه گفت
زود باشد كه نازل گردانم مثل ما انزل الله مانند آنچه خداي نازل گردانيد گوينده اين سخن عبد الله
بن سعد الله كه كاتب ديوان نبوت بود روزي كه آيه ولقد خلقنا الانسان من سلالة مي نوشت وتقلب
اطوار او از علقه ومضغه وعظم ولحم ملاحظه ميكرد بعد از آنكه كلمات انشاناه خلقا آخر شنيد از روي
تعجب بر زبانش جاري شد كه فتبارك الله احسن الخالقين حضرت پيغمبر صلعم فرمود كه بنويس كه همچنين نازل شد عبد الله

در شك افتاد ومرتد گشته گفت اگر محمد صادقست پس بر من وحي فرو ميايد واگر كاذبست من هم گفتم او ميگويد
ولو ترى اذ الظالمون واگر ببيني تو چون باشند ظالمان يعني كافران في غمرات الموت در سكرات
وشدتهاي مرگ والملائكة باسطوا ايديهم وفرشتگان عذاب گسترانند دستهاي خود را براي قبض روح
ايشان ودر ينابيع گفته كه دستها گشاده باشند بعذاب ايشان وعمود آتشين بر ايشان ميزنند وميگويند
اخرجوا انفسكم بيرون آريد روحهاي خود را از جسدهاي خود همچون متقاضي مسلط كه از روي
غلظت وعنف چيزي ميطلبند يا ميگويند فرشتگان كه بدر آريد نفسهاي خود را اگر ميتوانيد اليوم
امروز كه وقت مردن شماست تا ابد الآبدين تجزون جزا داده خواهيد شد عذاب الهون
بعذاب خوار كننده بما كنتم تقولون بسبب آنكه بوديد كه ميگفتيد على الله غير الحق بر خداي چيزي
كه نه راست بود وكنتم عن آياته وبوديد كه از آيات او تستكبرون گردن كشي ميكرديد وتعظيم
نمينموديد ودر آن بحث تامل وتدبر نداشتيد ولقد جئتمونا وبدرستي كه آمديد بر اصحاب حساب جزا بسوي ما
فرادى تنها نه مال ونه فرزند نه خدم وحشم نه يار ونه مددكار كما خلقناكم اول مرة وآمديد چنانكه
شما را آفريده بوديم نخستين يا در رحم سر وپاي برهنه وتركتم وبگذاشتيد ما خولناكم آنچه عطا
داده بوديم شما را در دنيا يعني آنچه بدو مينازيديد وبر ديگران بسبب آن مفاخرت ميكرديد بگذاشتيد
وراء ظهوركم از پس پشت خود نه از پيش فرستاديد ونه با خود داشتيد وما نرى معكم ونبينيم
با شما شفعاءكم شفيعان شما را الذين زعمتم آنكه گمان ميبرديد از روي جهالت انهم فيكم شركاء
بدرستي كه ايشان در تربيت شما شريكان خدا اند لقد تقطع بدرستي كه بريده شد بينكم پيوند شما
وحفص بنصب نون خوانده يعني منقطع گشت آنچه ميان شما بود از وصلت ومودت وضل عنكم وگم شد
از شما ما كنتم تزعمون آنچه بوديد كه گمان مي برديد كه بتان شفيعانند ان الله فالق الحب والنوى
بدرستي كه خداي شكافنده تخم است تا ازوي نبات برويد وشكافنده دانه است تا نهال ازوي برويد

يخرج الحي بيرون مي آرد زنده يعني نبات را كه نشو ونما حياتي دارد من الميت از مرده كه تخم ودانه است
يا بيرون مي آرد ولد را از نطفه ومرغ را از بيضه ومومن را از كافر وعاقل را از جاهل ومخرج الميت من
الحي وبيرون مي آرندهٔ مرده است چون تخم يا دانه يا نطفه يا بيضه از زنده كه نبات ونهال وآدمي ومرغ است
ذلكم الله اين زنده كنندهٔ ميرانده الله است فأنى تؤفكون پس كجا بر گردانيده ميشويد ازو فالق
الاصباح شكافندهٔ عمود صبح است از ظلمت شب يعني تاريكي برد وروشنائي آرد وجعل الليل سكنا
وگردانيد شب را آرامگاه خلق تا از تعب حركات روز بر آسايند والشمس والقمر حسبانا ساخت آفتاب
وماه را نشانهاي شمار يعني ايشان را ادوار مختلف وسيرهاي متنوع داد تا شهور وسنين بديشان
متعين گردد ذلك اين كار كه تيسير وند وير شمس وقمر است براي حساب تقدير العزيز العليم
تقدير خداوند است غالب كه حكم او بر همه جاريست ودانا است بتدبير ملكت خود وهو الذي
واوست آن خداوندي كه بقدرة كامله خود وحكمت بالغه جعل لكم النجوم بيافريد براي شما
ستارها لتهتدوا بها تا راه يابيد بسبب آنها في ظلمات البر والبحر در تاريكيهاي شب در بيابانها
ودريا ونجوم را جز اين منافع ديگر هست چون زينت سما ورمي شياطين وغير آن ودر تيسير گفته
كه ذكر اين منفعت كرد چه در ايجاد دليل قدرت ظاهر تر است زيرا كه نجوم را بر فلك دليل معرفت طريق
زمين ساخته با وجود بعد مسافت ميان آسمان وزمين قد فصلنا الآيات بدرستي كه روشن
ومبين ساختيم نشانهاي قدرت را لقوم يعلمون براي گروهي كه بدانند وبدان استدلال كنند
وهو الذي انشأكم واوست آن خداوندي كه بيافريد شما را من نفس واحدة از يك تن كه آدم است
فمستقر پس شما را قرارگاهيست ومستودع وجاي وديعتي مستقر صلب است ومستودع رحم وبر
عكس نيز گفته اند يا مستقر قبر است ومستودع دنيا وحقيقت آنست كه هر جا آدمي قرار ندارد مستودع است

جون صلب و رحم و دنیا و قبر و موضع قرار بهشت یا دوزخ که مستقر اوست و از جهت آخرت مراد از قرار
کفته است و محققان از درین آیه اشارت است که زبان قلم از تقریر و قلم زبان از تحریر آن معزولند
قومی که حقایق و معانی کویند با خلق بجا سر نهانی کویند اسرار غم عشق تو دلها داند هر دم بزبان بی زبانی کویند
قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم علامت وحدانیت خود را لقوم یفقهون برای کروهی که فهم کنند
وهو الذی انزل من السماء ماء و اوست آن خداوندی که فرو فرستاد از ابر یا از جانب آسمان آبی
فاخرجنا به پس بیرون آوردیم بآن آب نبات کل شیء رستنیهای هر چیزی مجمل ذکر فرمود آنکه
مفصل بیان میکند فاخرجنا منه خضرا پس بیرون آوردیم ازین آب چیزی سبز یعنی کیاهی که از تخم
رسته است و بیخ و شاخ پیدا کرده نخرج منه حبا متراکبا بیرون میآریم ازین سبز دانه بر یکدیکر بر
شده یعنی خوشه ومن النخل من طلعها و بیرون میآریم از خرمابنان و از شکوفه خرمای قنوان شاخها
دانیة بیکدیکر نزدیک یعنی بیکدیکر پیوسته یا بر زمین نزدیک رسیده از بسیاری بار وجنات من اعناب
و دیکر بیرون میآریم بستانها از انکور والزیتون و بیرون میآریم از آب باران درخت زیتون را والرمان
و درخت انار را مشتبها در حالتی که آن درختها بعضی ببعضی مانند در برک وغیر متشابه و نه
مانند یکدیکرند در طعم میوه یعنی بغایت ترش میباشند و بعضی شیرین و بعضی ترش شیرین انظروا الی
ثمره بنکرید بمیوه هر درختی اذا اثمر چون بیرون آرد میوه خود را خرد و بی مزه وینعه و بنکرید در
رسیدکی و پختکی او که چکونه شکلی و مزه و نغزی و لذتی در و پدید میآید ان فی ذلکم بدرستی که درینها که یاد
کردیم لآیات لقوم یؤمنون نشانهاست بر قادر حکیم مر کروهی را که بکروند وجعلوا و ساختند
کافران و اصح آنست که مراد زنادقه اند یعنی مجوس که ساخته اند یعنی پیدا کرده اند بزعم خود لله مر خدای را
شرکاء الجن انباز از دیوان یعنی کفتند که شیطان شریک خداست هرچه خیر است خدای پیدا آورد و او را

یزدان میکویند و هرچه شر است شیطان خلق میکند و او را اهرمن میخوانند وخلقهم و حال آنکه
او آفریده است مر این کبر از انرا شیطان بلکه شیطان نیز مخلوق اوست و ایشان مخلوق را شریک خالق
میکویند وخرقوا له و بر بافتند یعنی کافران برای او بنین پسران چون عزیر و عیسی وبنات
دختران چون ملایکه بغیر علم بی آنکه علم باشد ایشان را بحقیقت آنچه میکویند سبحانه وتعالی
پاکست و برتر است عما یصفون از آنچه صفت میکنند که او را شریک و فرزند هست بدیع السموات
والارض اوست پدید آرنده آسمانها و زمینها انی یکون له ولد از کجا باشد و چکونه بود مر او را
فرزندی ولم تکن له صاحبة و حال آنکه نیست مر او را زنی و فرزند از شوهر و زن پدید آید و چکونه
او را زن باشد که درین نا شوهری کفاءت و جنسیت شرطست و او را کفو نیست و میان او و ماسوی او
مجانست نه وخلق کل شیء و بیافرید همه چیز را و خالق را مانند نیست پس او را مثل نبود و چون
کسی مثل و مانند او نباشد پس اسناد صاحبه و ولد بر وی محال بود ذلکم آنکه بدین صفتها موصوفست
الله خداوند مستحق عبادت اوست ربکم پروردکار شما لا اله الا هو هیچ معبودی نیست مکر
او خالق کل شیء آفریننده همه چیزهاست فاعبدوه پس او را بپرستید وهو و او با وجود
این همه صفات علی کل شیء وکیل بر همه چیزها نکاه بانست و متولی امور بندکانست لا تدرکه
الابصار در نیابد او را دیدها وهو یدرک الابصار و او در یابد خداوندان دیدها را این آیه
دلالة بر نفی ادراک دارد که و موهمست بر کنه شیء و احاطه بروی بر نفی رویت چه رویت بی ادراک
ممکن است و اکر ادراک را بمعنی رویت دارند تقدیر باید کرد که نبینند بصرها او را در دنیا چه رویت
در عقبی بنص قرآن و حدیث ثابت شده وهو اللطیف الخبیر و اوست نیکوکار و دانا باسرار در دنیا
کفته که اوست باریک بین نهان دان کسی نه بیند او را چز وی بیند و کسی نداند او را چنانچه وی داند قد جاءکم بصائر

من ربکم بدرستی که آمد بشما نشانهای روشن از پروردکار شما فمن ابصر فلنفسه پس هر که ببیند
منفعت آن مر او راست ومن عمی فعلیها و هر که نابینا شود یعنی نه بیند آن حجتهای ظاهر را پس ضرر آن
بر وست وما انا علیکم ونیستم من بر شما بحفیظ نکاه بان که محافظت اعمال شما کنم و بر آن شما را جزا
دهم بر همین تبلیغ است و بس وکذلک و مثل این تصریف که در آیتهای کذشته کردیم نصرف الآیات
دیکر میکردانیم آیتهای قرآن را از خوف برجا و از وعد بوعید تا سامعان متنبه شوند ولیقولوا
و تا نکویند اهل مکه که تو درست خوانده و تعلیم کرفته از دیکری زعم کفار قریش آن بود که حضرت
رسالت صلعم از جبر و یسار که دو بنده بودند از سبی روم تعلیم میکیرد و میکوید که خدای بمن وحی میکند
حق سبحانه میفرماید که ما تصریف آیات میکنیم تا کویند که تو از بشری علم کرفته زیرا که این نوع کلام مقدور
هیچ بشر نیست ولنبینه و دیکر تصریف برای آنست که بیان میکنیم قرآن را لقوم یعلمون برای کروهی
که میدانند که این کلام خدایست نقلست که در محلی که کفار عرب آن حضرت را عم بدین آبا دعوت میکردند
این آیه نازل شد که اتبع ما یوحی الیک من ربک بر پی آن رو که وحی کرده شد بتو از پروردکار تو یعنی
طریقه توحید و بدانکه لا اله الا هو هیچ معبودی بسزا نیست مکر او واعرض عن المشرکین و
روی بکردان از شرک آورندکان و باقوال ایشان التفات منمای ولو شاء الله و اکر خواستی خدای که
ایشان موحد بودی ما اشرکوا هرکز شرک نیاوردند وما جعلناک و نکردانیم ترا علیهم حفیظا
برین کافران نکاه بان وما انت علیهم بوکیل و نیستی تو بر ایشان وکیل یعنی کار تو با ایشان باز کذاشته
نیست آورده اند که چون آیه انکم وما تعبدون من دون الله حصب جهنم نازل شد مشرکان قریش کفتند ای
محمد زبان از دشنام بتان ما در کش و اکر خدای ترا بصفات کمال یاد میکنی ما هجا کوییم آیه آمد ولا تسبوا الذین
یدعون و دشنام مدهید آنان را که می پرستید من دون الله بجز خدای و قبایح ایشان یاد میکنید

فیسبوا الله که ایشان در مقابله ناسزا کویند خدای را عدوا از روی ظلم و تجاوز از حق بغیر علم
بی دانشی یعنی این عمل میکنند از روی جهل و نادانی حق سبحانه نهی کرد از دشنام کسی که مستوجب دشنام
تا برابر آن مسب واقع نشود کسی را که مستحق مسبت نیست کذلک همچنانکه بیار استیم اعمال کفار را
در نظر ایشان زینا لکل امة بیار استیم برای هر کروهی عملهم کردار ایشان از نیک و بد در نظر
ایشان که کل حزب بما لدیهم فرحون ثم الی ربهم پس بسوی آفریدکار ایشانست مرجعهم باز کشت
ایشان فینبئهم پس خبر دهد ایشان را در وقت مکافات بما کانوا یعملون بآنچه بودند که عمل میکردند
آورده اند که اکابر قریش با حضرت رسول صلعم کفتند ای محمد تو ما را خبر دهی که موسی عم عصا بر سنک زد
و دوازده چشمه آب جاری شد و عیسی عم بدم مرده زنده کرد ازین آیتها بما نمای تا بتو ایمان آریم حضرت فرمود
که چه میخواهید کفتند که میخواهیم که کوه صفا بدعای تو زر کردد حضرت فرمود که اکر این معجزه تحقق پیوندد
مرا تصدیق خواهید کرد جمله بر قبول دعوت عهد کردند و سوکندان غلاظ و شداد تاکید نمودند که اکر این معجزه
بنمائی ما در موافقت اهل توحید متابعت تو کنیم در عالم فرموده که حضرت بدعا اشتغال نموده و مقارن
آن جبرئیل عم نزول فرمود و پیغام آورد که من بدعای تو این کوه را زر سازم اما سنت من بر آن جاری شده
که چون انبیا بر نبوت ایشان کواهی خواهند و آن آیه بظهور رسد اکر از عهده بیرون نیایند عذاب استیصال
بدیشان فرستیم اکر میخواهی این معجزه ظاهر سازیم اما عذاب در عقب دارد و اکر خواهی بکذار تا توبه کنند حضرت
قسم ثانی را اختیار فرمود و آیه آمد که واقسموا بالله و سوکند خوردند بخدای جهد ایمانهم سخترین
سوکند ایشان لئن جاءتهم که اکر آید بدیشان نشانه از آنچه طلب میکنند لیؤمنن بها هر آینه ایمان
آرند بدان قل انما الآیات بکو جز این نیست که آیتها یعنی نشانهای نبوت که معجز آنست عند الله نزدیک
خدایست و او بر اظهار آنچه از آن خواهد قادر است وما یشعرکم وچه چیز دانا کردانید شما را مؤمنان با آنکه

ازكافران صادر كردد إنما الآيات بدرستي كه معجزها چون ميايد بديشان ومشاهده كنند لا يؤمنون
نخواهند كرويد ونقلب أفئدتهم وميكردانيم دلهاي ايشانرا از تصديق وأبصارهم وديدهاي ايشانرا
از ديدن راه حق پس ايمان نمي آرند در آخر كما لم يؤمنوا به همچنانكه ايمان نياوردند بانچه از آيات ظاهر شد
أول مرة نخستين بار چون شق قمر وغير آن ونذرهم وميگذاريم ايشانرا في طغيانهم يعمهون
تا در بي راهي خود سركشته ميروند الجزو الثامن من اجزاء الثلثين ولو أننا نزلنا واگر چنانكه ما
فرو ميفرستاديم إليهم الملائكة بسوي اين كافران فرشتگان را چنانچه ميگويند لولا انزل علينا الملائكة
وكلمهم الموتى واگر سخن ميگفتند با ايشان مردگان چنانچه اقتراح ميكنند كه فأتوا بآبائنا وحشرنا
عليهم كل شيء واگر جمع ميكرديم براي ايشان هر چيزي كه در دنياست قبلا گروه گروه تا گواهي دهند بر
وحدانيت الهي ونبوت حضرت نبوت پناهي ما كانوا ليؤمنوا نبودند ونيستند ايشان كه ايمان آرند إلا أن
يشاء الله مگر آنكه خداي خواهد ولكن أكثرهم يجهلون وليكن بيشتر كفار نميدانند كه اگر همه معجزات
بديشان نمايند ايمان نخواهند آورد وكذلك وچنانكه تراي محمد دشمنان هستند جعلنا لكل نبي كردانيديم
ما براي هر پيغمبري عدوا دشمني شياطين الإنس والجن كردنكشان از جن وانس وشياطين انس كافرانند
كه مثل شيطان دورند از رحمت رحمان يوحي بعضهم إلى بعض وسوسه ميكنند بعضي از ايشان يعني شياطين
براي بعضي يعني شياطين انس را وسوسه ميكنند وخبر ميدهند بعضي از جن جن را وبعضي از انس انس را
زخرف القول سخنان غرور آراسته از براي فريب ولو شاء الله واگر خواستي آفريدگار تو ايمان ايشانرا
ما فعلوه نميكردند دشمني با پيغمبران فذرهم وما يفترون پس بگذار ايشانرا وآن دروغها كه ميگفتند
وازينجا معلوم شد كه وسوسه شيطان در سخنان رنگين بي اصل براي فريب خلق است ولتصغى إليه
وبراي آنكه ميل كنند بآن أفئدة الذين دلهاي آنكسان كه لا يؤمنون بالآخرة نميگروند بآخرت وليرضوه

وبراي آنكه بپسندند آنرا وليقترفوا وبراي آنكه كسب كنند ما هم مقترفون آنچه ايشان كسب
كننده آنند از گناهان. قل أفغير الله بگو اي محمد كه آيا بغير خداي أبتغي حكما طلبم كسي را
كه حكم كند ميان من وشما وهو الذي أنزل إليكم الكتاب واوست آنكه فرو فرستاد قرآنرا بشما
مفصلا بيان كرده شده در حق وباطل والذين آتيناهم الكتاب وآنكسان كه داده ايم ايشانرا
كتاب چون علماء يهود ونصارى يعلمون أنه منزل ميدانند كه قرآن فرستاده شده است
من ربك بالحق از پروردگار تو براستي ودرستي فلا تكونن پس مباش خطاب است با هر احدي
يعني چون ادله بر حقيقت قرآن ظاهر شد پس مباشيد من الممترين از شك كنندگان وتمت كلمة ربك
وتمام شد حجت آفريدگار تو در بيان توحيد ونبوت صدقا از روي راستي در اخبار ومواعيد وعدلا
واز روي عدالت در قضيه واحكام لا مبدل لكلماته هيچ كس نيست تبديل دهنده مر اخبار واحكام
او را چنانچه تبديل دادند آيات توريت را زيرا كه حق سبحانه وعده محافظت قرآن كرده از تبديل كه وإنا له لحافظون
وهو السميع العليم واوست شنواي گفتار همه ودانا با سرار همه وإن تطع واگر فرمان بري
أكثر من في الأرض بيشتر كسانرا كه بر روي زمين اند يعني كفار جهله وگويند مراد عرض مكه است يعني
اگر مطيع شوي اهل مكه را يضلوك عن سبيل الله گمراه كردانند ترا از راهي كه بخدا ميرسد إن يتبعون
إلا الظن پيروي نميكنند اين گروه مگر گمان خود را وگمان ايشان اين بود كه پدران ايشان حق اند
وإن هم إلا يخرصون ونيستند ايشان الا كه دروغ ميگويند بر خداي در تحليل مردار وتحريم بحاير
وانتساب فرزند بوي واتخاذ شريك در عبادت وي إن ربك هو أعلم بدرستي كه پروردگار تو داناتر است
من يضل عن سبيله بآنكس كه گم ميشود از راه وي وهو أعلم بالمهتدين واو داناتر است براه يافتگان
فكلوا مما ذكر اسم الله عليه پس بخوريد از آن چيزي كه ياد كرده شده است نام خداي عليه بر وي در زمان ذبح او
إن كنتم بآياته مؤمنين اگر هستيد شما بآيتهاي خدا وسخنان او بحلال وحرام گرويدگان وما

لكم ألا تأكلوا وچيست شما را آنكه نخوريد مما ذكر اسم الله آنچه ياد كرده اند نام خدا عليه
بر وي در وقت ذبح كردن او وقد فصل لكم وبدرستي كه تفصيل كرد خداي وبيان فرمود براي شما ما
حرم عليكم آنچه حرام كرده اند بر شما وتفصيل آن در آن آيه است كه حرمت عليكم الميتة الخ وحفص حرم
معلوم ميخوانند يعني بيان كرد خداي آنچه حرام ساخته بر شما إلا ما اضطررتم مگر آنچه بيچاره شده باشيد
ومحتاج گشته إليه بسوي آن محرمات كه آن نيز حلال است عند الضرورة وإن كثيرا وبدرستي كه بسياري
از مردمان ليضلون گمراه ميكنند خلق را در تحليل حرام وتحريم حلال بأهوائهم بغير علم بآرزوهاي
خويش بي دانشي يعني بي دليلي وحجتي بران إن ربك بدرستي كه پروردگار تو هو أعلم اوست داناتر
بالمعتدين بآنها كه از حد در گذشتگانند وذروا ظاهر الإثم ودست بداريد آشكاراي گناه
وباطنه وپنهان آنرا يعني ترك كنيد همه گناهان را زيرا كه گناه يا آشكارا باشد يا پنهان وگفته اند نكاح
محارم مكنيد وبزنا مايل مشويد بعضي بر آنند كه گناه ظاهر آنست كه بجوارح ميكنند وباطن آنكه بدل انديشند
در حقايق سلمي آورده كه ظاهر اثم طلب نعمتهاي خداي است وباطن اثم طلب نعمتهاي عقبي چه هر دو سبب مشغولي
ميشود از حضرت مولى يا ظاهر حظوظ نفس است وباطن حظوظ قلب يا گناه ظاهر ميل است بشتهيات نفس
جوارح وگناه باطن محبت آرزوهاي نفس است در دل يا ظاهر آنست كه خلق را بران اطلاع افتد وباطن
آنكه ميان بنده وخداي بود وحقيقت آنست كه گناه ظاهر افعال واقوال سيئه است كه باعضا وجوارح
ارتكاب آن دست ميدهد وگناه باطن عقايد فاسده وعزايم باطله است ودر بحر الحقايق آورده كه همچنانكه
انسانرا ظاهري هست يعني بدن جسماني وباطني هست يعني دل روحاني گناه را نيز ظاهر است وآن قولي
وفعلي باشد موافق طبع ومخالف شرع وباطني كه آن صفات حيواني است واوصاف سبعي وشيطاني
پس حق سبحانه ميفرمايد كه ترك كنيد افعال طبع را باستعمال اعمال شرع ودست بداريد از اخلاق
ذميمه نفساني را بتخلق باخلاق ملكي ورباني امام قشيري قدس سره ميگويد كه چون حق تعالى نعمت ظاهر
وباطن

وباطن بتو ارزاني داشته كه واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة اينجا ميگويد وذروا ظاهر الإثم
وباطنه يعني شكر نعمت ظاهر وباطن ترك گناه ظاهر وباطن است در ترك گناه ظاهر نجات نفوس است
از عذاب نيران ودر ترك گناه باطن خلاصي قلوب است از عقوبت حرمان ظاهر وباطن خود پاك كن از
لوث گناه تا از ان صورت ومعني پاكيزه شوي إن الذين يكسبون الإثم بدرستي كه آنانكه كسب ميكنند
گناه را ظاهرا وباطنا سيجزون زود باشد كه جزا داده شوند بما كانوا يقترفون بآنچه هستند
كه كسب ميكنند آورده اند كه مشركان عرب كه مردار را حلال داشتندي گفتندي اي محمد گوسفند كه ميرد كشنده
او كيست فرمود كه آفريننده او كشنده واعجبا چيزي كه ياران تو ميكشند وسگ وچرغ هلاك ميكنند حلال
وپاكست وهرچه خداي ميكشد حرام وناپاك اين سخن وسوسه در خاطر ضعفاي اهل اسلام افتاد آيه آمد كه
ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه ومخوريد از آنچه ياد نكرده اند نام خدا را بر ذبح او احمد رحمه الله
حرام داند لحم متروك التسمية را خواه بعمد خواه بسهو وامام شافعي بخلاف اين ميگويد كه ذبيحه حلال است اگر چه
تسميه نكرده باشند وامام حنيفه فرق ميكند ميان عمد ونسيان اگر ترك بعمد كرد حرامست والا حلال وإنه
لفسق وبدرستي كه خوردن او فسق است وإن الشياطين وبدرستي كه ديوان ليوحون وسوسه
ميكنند إلى أوليائهم بدوستان خود از كافران ليجادلوكم تا با شما خصومت كنند كه هرچه خود
ميكشيد ميخوريد وآنچه خداي ميكشد ميگذاريد وإن أطعتموهم واگر شما اي مؤمنان فرمان بريد ايشانرا
در استحلال آنچه حرامست إنكم لمشركون بدرستي كه شما مشركان باشيد زيرا كه ترك فرمان خداي وفرمان
برداري غير او شركست أومن كان ميتا آيا آنكس كه مرده بود يعني بجهل يا ضلالت فأحييناه پس
زنده كردانيديم او را باسلام يا علم يا هدايت وجعلنا له نورا وداديم مر ورا نوري از حجج وبرهان تا تميز
كند ميان حق وباطل يمشي به في الناس ميرود بآن نور در ميان مردمان بر راه راست پس آنچنين كس باشد
يعني بنا باشد كمن مثله في الظلمات مانند كسي كه صفت او آنست كه در تاريكيها مانده ليس بخارج منها

نیست بیرون آینده ازان کذلک همچنانکه آراسته اند ایمان را در دل مومنان زُیِّنَ لِلْکافِرِینَ زینت داده اند
برای کافران ما کانوا یعملون آنچه میکنند از عبادت اصنام این آیه در شان حمزه رع و ابوجهل نازل
شد در وقتی که ابوجهل از روی جهل جرات نموده با حضرت رسالت صلعم بی ادبی کرده بود که ذکر آن لایق حال نبوت
و موافق استماع مخلصان نیست و حمزه در ان روز در شکار بود چون باز آمد و شکایت بی حرمتی ابوجهل
با او حکایت کرد حمزه خشمناک بر سر آن ناپاک بی باک رفت و کمان بر سر او زد و کلمه توحید بر زبان راند پس زنده بنور
اسلام حمزه است و گرفتار ظلمت کفر و آثام ابوجهل و گفته اند در باره عمر و ابوجهل فرود آمده که هر دو در مقام آزار
سید مختار بودند آنحضرت دعا کرد که یارب اسلام را بیکی ازین دو تن عزیز گردان دعای آنحضرت در باره
عمر سمت اجابت یافت پس صاحب نور عمر است و مقید ظلمت ابوجهل و محققان گفته اند موت بهوای نفس است
و حیوة بمحبت حق تعالی یا موت بفکرت است و حیوة بمعرفت در کشف الاسرار آورده که حیوة معرفت دیگرست و حیوة
بشریت دیگر عالمیان بحیوة بشریت زنده اند و دوستان حق تعالی بحیوة معرفت روزی باشد که حیوة بشریت بسر آید
که کل نفس ذائقة الموت و هرگز حیوة بشریت بسر نیاید که فلنحیینه حیوة طیبة و ازینجاست که المومن حی فی الدارین
بیت نمیرد هر کرا جان تو باشی خوشا جایی که جانان تو باشی شاه کرمانی قدس سره این آیه برخواند که اومن
کان میتا فاحییناه گفت نشان این حیوة سه چیز است از خلق عزلت و با حق خلوت و دوام ذکر بر زبان
و دل و بزرگی این معنی را نظم فرموده بیت بر روی خلایق در صحبت بگشای میباش بکلی متوجه بخدای
غافل مشو از ذکر دل و ذکر زبان تا زنده جاوید شوی در دو سرای وکذلک و همچنانکه در مکه بزرگان گنه کار هستند
جعلنا آفریده ایم فی کل قریة در هر دهی اکابر مجرمیها بزرگان که گناه کاران آن موضع اند یا کرده شده اند
در هر دهی و شهری را مجرمان آن مقام لیمکروا فیها تا مکر کنند در ان موضع و مردم را از ایمان باز دارند
چنانکه رؤسای مکه بر سر چهار راه کسان باز داشته اند که در موسم هر که بیاید و احوال پیغمبر صلعم سوال کند
گویند ساحر است و شاعر و کاهن و امثال آن و ما یمکرون و مکر نمیکنند این کافران الا بانفسهم مگر با نفسهای

خود چه وبال مکر ایشان راجعست بدیشان و ما یشعرون و نمیدانند ایشان که تبعه مکر بصاحب او
میرسد و لا یحیق المکر السیئ الا باهله آورده اند که ابوجهل و تابعان او میگفتند که ما با بنی عبد مناف
در هر شرفی که دارند شرکت داریم اکنون که میگویند که در میان ما پیغمبریست که بدو وحی می آید
راضی نمیشویم تا بما وحی فرود آید چنانکه برو نازل میشود حق تعالی آیه فرستاد که و اذا جاءتهم آیة
و چون بیاید بکفار قریش آیتی از قرآن یا معجزه در اسباب نبوت سید آخر الزمان قالوا لن نؤمن
گویند ایمان نمی آریم بدین آیه یا معجزه حتی نؤتی تا وقتی که بدهند ما را مثل ما اوتی مانند آنچه
داده شده اند رسل الله پیغمبران خدای یعنی وحی و کتاب بما فرود آید چنانچه بدیشان فرود می آید
امام ثعلبی میگوید که مراد از رسل الله حضرت پیغمبرست صلعم چنانچه در آیه یا ایها الرسل مخاطب هم
اوست و این بر سبیل تعظیم باشد در شرح تصرف آورده که تا حق سبحانه تمامی همه انبیا با وی جمع نکرد
او را یا ایها الرسل خطاب فرمود ع هر چه خوبان همه دارند تو تنها داری در تبیان فرموده که ولید مغیره
با حضرت رسالت صلعم گفت اگر نبوت حق است من از تو بان سزاوارترم جهت آنکه سن اکبرم و بمال از تو بیشتر
حق سبحانه فرمود که نبوت بعمر و سال نیست بفضل و کمالست الله اعلم خدای داناترست حیث یجعل
رسالته آنجا که بسپرد پیغامهای خویش را سیصیب الذین اجرموا زود باشد که برسد آنکسانرا
که مجرم شده اند بکفر صغار خواری و رسوائی عند الله نزدیک خدای و عذاب شدید و عذابی سخت
بما کانوا یمکرون بسبب آنکه بودند که مکر میکردند با مومنان و بد میسگالیدند در حق ایشان فمن یرد الله
هر کرا خواهد خدای ان یهدیه آنکه او را راه نماید و بطریق حق شاد گرداند یشرح صدره بگشاید
دل او را للاسلام برای قبول اسلام و من یرد و هر کرا خواهد ان یضله آنکه او را فرو گذارد و از
طریق ایمان بگرداند یجعل صدره بگرداند دل او را ضیقا تنگ حرجا سخت بمثابه که سر باز زند و از

سخن حق ابا کند کانما یصعد گویی بالا میرود فی السماء در آسمان یعنی میگریزد از قبول حق و میخواهد
که بآسمان رود و این غایت تباعدست در گریختن کذلک همچنانکه تنگ میگرداند دل کافران یجعل الله
میگمارد خدای الرجس عذاب یا لعنت را علی الذین لا یؤمنون بر دلهای آنانکه نمیگروند و توحید را
تصدیق نمیکنند و هذا و این اسلام صراط ربک راهیست پسندیده پروردگار مستقیما
در حالیکه راست است و در و کجی نیست قد فصلنا الآیات بدرستی که بیان کردیم آیات قرآن را لقوم
یذکرون برای گروهی که پندی پذیرند لهم دار السلام مر پندپذیران راست بهشت عند ربهم
ذخیره نزدیک خدای ایشان و هو ولیهم و او ناصر ایشانست در دنیا و متولی ثواب ایشان در
عقبی بما کانوا یعملون بسبب آنچه کردند از تصدیق کتاب و پیغمبر و یوم یحشرهم و یاد کن روزی را
که حشر کنیم ایشانرا و حفص نحشرهم خوانده یعنی خدای جمع کند جن و انس را جمیعا همه ایشان یا معشر
الجن ای گروه دیوان قد استکثرتم بدرستی که بسیار یافتید من الانس از آدمیان که باغوا تبع خود
ساختند و قال اولیاؤهم و گویند دوستان شیاطین من الانس از آدمیان یعنی آنها که فرمان
ایشان بردند ربنا استمتع ای پروردگار ما برخورداری یافت بعضنا ببعض برخی از ما ببرخی برخوردار
جن از انس آنست که ایشانرا بآرزوهای نفس راهها نمودند و تمتع جن با انس آنکه مطیع و منقاد ایشان
شدند امام ابومنصور ماتریدی رحمه الله فرمود که استمتاع ایشان آنست که در معصیت معاون یکدیگر
دیوان آدمیانرا بگناه میخواندند و آدمیان دعوت دیوانرا اجابت میکنند و بلغنا و دیگر میگویند
الهی باستماع رسیدیم اجلنا الذی اجلت لنا بران وقتی که برای ما مقرر کرده بودی مراد از بحث
از قبور یعنی مبعوث شدیم اکنون حال ما چون خواهد بود قال النار مثویکم گوید خدای آتش آرامگاه
شما خالدین فیها در حالی که شما جاویدان باشید در آن آتش الا ما شاء الله مگر آنچه خواهد خدای که شما

از آتش بزمهریر نقل کند ان ربک بدرستی که پروردگار تو حکیم خداوند حکمتست در آنچه کند
با جن و انس علیم و داناست باعمال و احوال ایشان و کذلک چنانکه فرو میگذاریم کفار جن
و انس را نولی مسلط میگردانیم بعض الظالمین بعضا بعضی از ظالمانرا بر بعضی در دنیا با او
میگذاریم برخی را برخی مالک دینار رحمه الله فرموده که در یکی از کتب الهی خوانده ام که حق سبحانه فرموده
که من میگردانم دشمنان خود را بدشمنان خود و بار ایشانرا بدوستان خود و اشهر آنست که تولیت در آخرت
خواهد بود یعنی ظالمان جن و انس را باهم گذاریم تا بدانند که هیچ یک نفع بدیگری نمیتوانند رسانید و این
صورت واقع میشود بما کانوا یکسبون بآنچه ایشان کسب میکنند از معاصی و مناهی یاد بگری
حق سبحانه خطاب کند از روی توبیخ یا معشر الجن و الانس ای گروه دیوان و آدمیان الم یاتکم آیا
بشما نیامد یعنی آمد رسل منکم پیغمبران از شما اگرچه پیغمبر جز از آدمیان نبوده اما چون انس را
با جن جمع کرده خطاب صحیح است و گفته اند از جنس جن چون رسل بدیشان مبعوث بوده و جهود برانند
که رسل جن را نذر گویند و ایشان رسل رسول اند چنانچه آن هفت نفر از جن پیغام حضرت رسالت صلعم
بقوم خود رسانیدند کما قال الله تعالی و لوا الی قومهم منذرین و بر هر تقدیر حق سبحانه میگوید آیا نیامد
رسولان که برای دعوت یقصون علیکم آیاتی میخوانند بر شما آیتهای کتاب مرا و ینذرونکم و بیم
کنند شما را لقاء یومکم هذا دیدن این روز که قیامتست قالوا گویند در جواب شهدنا علی
انفسنا گواهی میدهیم ما بر نفسهای خود یعنی اعتراف میکنیم بکفر و استحقاق عذاب و غرتهم الحیوة
الدنیا و حال آنست که فریفته کرده بود ایشانرا زندگانی دنیا تا از بعث فراموش کردند و چون بعرصه محشر آمدند
بگناه خود معترف شدند و شهدوا علی انفسهم و گواهی دادند بر نفسهای خود انهم کانوا کافرین
آنکه ایشان بودند کافران ذلک این فرستادن رسولان ان لم یکن ربک برای آنست که او نبود کار تو مهلک

الْقُرَىٰ هلاک کننده ساکنان دیهها وشهرها بِظُلْمٍ بسبب ظلمی که کنند وَأَهْلُهَا غَافِلُونَ
وحال آنکه اهل آن شهرها ودیهها غافل باشند یعنی پیغمبری بدیشان نیامده باشد وایشان را از خدای
وقیامت خبر نداده بزرگان گفته اند که استیصال هیچ قوم نباشد مگر از تقدم وعید واگر نه ایشان را برحق
حجت رسد که لولا ارسلت الینا رسولا فنتبع آیاتک چرا رسولی نفرستادی تا ما پیروی میکردیم وَلِكُلٍّ
دَرَجَاتٌ وهر عمل کننده را مراتبست در ثواب وعقاب مِمَّا عَمِلُوا از برای عملی که کرده اند وَمَا رَبُّكَ ونیست
پروردگار تو بِغَافِلٍ عَمَّا يَعْمَلُونَ بیخبر از آنچه مردمان میکنند وَرَبُّكَ الْغَنِيُّ وپروردگار تو بی نیازست
از عبادت مردمان ذُو الرَّحْمَةِ خداوند رحمتست بر ایشان وتکلیف طاعت جهت تکمیل ایشانست وگفته اند
بی نیازست از طاعت مطیعان وذو الرحمتست بر مجرمان وعاصیان إِنْ يَشَأْ يُذْهِبْكُمْ اگر بیرد شما را خواهد
وعید مکاست وَيَسْتَخْلِفْ وخلیفه وجانشین شما سازد مِنْ بَعْدِكُمْ از پس شما مَا يَشَاءُ هر که را خواهد
از او بندکان خود كَمَا أَنْشَأَكُمْ همچنانکه شما را پیدا کرد مِنْ ذُرِّيَّةِ قَوْمٍ آخَرِينَ از ذریه قوم دیگر که پدران
شما بودند إِنَّمَا تُوعَدُونَ بدرستی که آنچه وعده داده اند شما را از قیامت ومتعلقات لَآتٍ هر آینه بودنی
وآمدنیست بی شک وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ونیستید شما عاجز کنندگان مر خدای را در بعث وحشر شما قُلْ
بگو ای محمد يَا قَوْمِ اعْمَلُوا ای قوم من مراد کفار قریش اند عمل کنید عَلَىٰ مَكَانَتِكُمْ هر یک بر حالت خود وآنچه
نهایت تمکن واستطاعت شما باشد یعنی بر کفر وعداوت خود مستمر باشید امر تهدید است میگوید شما بر حالت
خود باشید إِنِّي عَامِلٌ بدرستی که من نیز عمل کننده ام بر شکیبائی وبردباری فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ پس زود
باشد که بدانید مَنْ تَكُونُ آنکس که باشد لَهُ عَاقِبَةُ الدَّارِ مر ورا عاقبت پسندیده در سرای آخرت إِنَّهُ
لَا يُفْلِحُ الظَّالِمُونَ بدرستی که بهروزی ورستگاری نیابند ستمکاران یعنی کفار صاحب کشف الاسرار فرموده
که هم در بیان روز ببینند که درویشان شکسته بال را بسرای کرامت خوانند وخواجگان صاحب اقبال را بسوی زندان

ندامت چون دانند بیت باش تا کل یابی انهار که امروز زند جز و باش تا کل یعنی انهار که امروز زند خار
تا کی از دار الغرور سختی دار السرور تا کی از دار الفرار ساختن دار القرار آورده اند که مشرکان عرب
در میان کشت زار خود خطی کشیدندی ویک نیمه برای خدای ویک نیمه برای بتان نشان کردندی و
همچنین چهارپایان را نیز قسمت نمودندی یعنی برای الله وبعضی برای بت آنچه نصیب خدای بودی به پدران ومهمانان
ومهمانان دادندی وآنچه بهره بتان بودی بخادمان بتخانه قسمت کردندی پس اگر حصه خدای بهتر
بودی بدل کردندی از حصه الهه خود واگر حصه الهه خود نیکوتر بودی بر حال خود بگذاشتندی
واگر چیزی از نصیب خدای در میان بتان افتادی برداشتندی وگفتندی خدای توانگر است بدین
احتیاج ندارد واگر نصیب بتان بنصیب خدای مخلوط شدی برداشتندی وبا نصیب بتان ضم کردندی
وگفتندی ایشان فقیر ومحتاجند حق سبحانه از این خبر میدهد ومیفرماید وَجَعَلُوا لِلَّهِ ومقرر کردانیدند
برای خدای مِمَّا ذَرَأَ از آنچه خدای آفریده است مِنَ الْحَرْثِ وَالْأَنْعَامِ از کشت زارها وچهار
پایان نَصِيبًا بهره برای بتان فَقَالُوا پس گفتند هَٰذَا لِلَّهِ این نصیب مر خدای راست بِزَعْمِهِمْ
با دعای باطل وگفتار دروغ ایشان وَهَٰذَا لِشُرَكَائِنَا واین نصیب دیگر برای شریکان ما یعنی شرکا
که برای خدا پیدا کرده اند فَمَا كَانَ پس آن نصیب که باشد لِشُرَكَائِهِمْ برای بتان ایشان بزعم ایشان
فَلَا يَصِلُ إِلَى اللَّهِ پس نمیرسد بخدای ودر آن تصرف نمیکنند وَمَا كَانَ لِلَّهِ وآن نصیبی که مر خدای راست
فَهُوَ يَصِلُ پس آن میرسد إِلَىٰ شُرَكَائِهِمْ ببتان ایشان یعنی بهتر را از نصیب خدا برمیدارند وتا مزد
بتان میکنند سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ بد حکمیست که ایشان میکنند وَكَذَٰلِكَ وهمچنین این آرایش که
شیطان کرده است در قسمت قربات زَيَّنَ بیارآیند لِكَثِيرٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ برای بسیاری از مشرکان
قَتْلَ أَوْلَادِهِمْ کشتن فرزندان ایشان را شُرَكَاؤُهُمْ شریکان ایشان یعنی دیوان وخادمان بتخانه

آرایش میدهند کشتن فرزندان از ترس مشرکان لِيُرْدُوهُمْ تا هلاک کنند ایشان را یعنی گمراه
سازند وَلِيَلْبِسُوا عَلَيْهِمْ دِينَهُمْ وتا پوشیده کردانند بر ایشان دین ایشان را یعنی آنچه بر آن
بودند از کیش اسماعیل وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا فَعَلُوهُ واگر خواستی خدای نکردندی مشرکان آنچه برای
ایشان آرایش میدهند فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ بگذار ایشان را با افترا ودروغی که میگویند
وَقَالُوا هَٰذِهِ وگفتند این نصیب الهه را أَنْعَامٌ وَحَرْثٌ حِجْرٌ چهارپایان وکشت حرام
لَا يَطْعَمُهَا نخشند ونخورند او را إِلَّا مَنْ نَشَاءُ مگر آنکه ما خواهیم یعنی خادمان بتخانه از مردان
ومطلق زنان را داخل نمیدانند بِزَعْمِهِمْ بگمان خود بی حجتی وبرهانی وَأَنْعَامٌ حُرِّمَتْ
ظُهُورُهَا ومیگفتند این چهارپایان که حرام کرده شده است پشت ایشان برای بار وسواری
یعنی بحایر وسوایب وحوامی وَأَنْعَامٌ ودیگر چهارپایان که برای قربانی بتان لَا يَذْكُرُونَ
اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهَا یاد نمیکنند نام خدای را بر ذبح آن بلکه بر نام بتان ذبح میکردند افْتِرَاءً عَلَيْهِ
ودر آیتها افترا میکردند افترا کردنی بر خدای که میگفتند اینها خدای فرموده سَيَجْزِيهِمْ زود
باشد که خدا جزا دهد ایشان را بِمَا كَانُوا يَفْتَرُونَ بسبب آنکه افترا میکنند وَقَالُوا مَا فِي بُطُونِ
هَٰذِهِ الْأَنْعَامِ وگفتند آنچه در شکمهای این چهارپایانست در شکم بحیره وسایبه از بچگان خَالِصَةٌ
لِذُكُورِنَا پاکست وحلال مر مردان ما را وَمُحَرَّمٌ عَلَىٰ أَزْوَاجِنَا وحرام کرده شده است بر زنان ما
اگر زنده متولد شود وَإِنْ يَكُنْ مَيْتَةً واگر باشد مردار یعنی مرده متولد شود فَهُمْ فِيهِ شُرَكَاءُ
پس ایشان همه یعنی زن ومرد در خوردن آن شریک باشند سَيَجْزِيهِمْ زود باشد که پاداش دهد خدا
وَصْفَهُمْ وصف ایشان را که دروغ بر خدای می بندند در تحلیل وتحریم إِنَّهُ حَكِيمٌ بدرستی که خدا
حکیمست در آنچه حلال وحرام میکند عَلِيمٌ وداناست بمصالح بندگان در حلم وحرمت قَدْ خَسِرَ

الَّذِينَ بدرستی که زیان کردند آنانکه قَتَلُوا أَوْلَادَهُمْ بکشتند اولاد خود را سَفَهًا بِغَيْرِ
عِلْمٍ از روی بیخودی وبی دانشی در عالم آورده که ربیعه ومضر وبعضی دیگر از عرب دختران خود را
زنده در گور میکردند که نباید که در صغر سن باسیری افتند چه قتل وغارت در قبایل عرب عام بوده
یا اگر بزرگ شود جهاز وما یحتاج عروسی باید حق تعالی میفرماید که ایشان قتل اولاد کردند از روی جهل
وَحَرَّمُوا وحرام ساختند مَا رَزَقَهُمُ اللَّهُ آنچه روزی داده است ایشان را خدای یعنی بحایر و
سوایب وغیر آن افْتِرَاءً عَلَى اللَّهِ بر بافته اند افترائی بر خدای قَدْ ضَلُّوا بدرستی که گم شده اند
در راه ضلالت وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ ونیستند راه یافتگان بطریق حق وَهُوَ الَّذِي واوست
آنکس که برای شما أَنْشَأَ جَنَّاتٍ پیدا کرد بوستانها از انگور مَعْرُوشَاتٍ برداشته وچفته بسته
وَغَيْرَ مَعْرُوشَاتٍ وبر زمین افتاده بی چفته وگفته اند معروشات آنست که مردمان بدست خود
نشانده باشند وغیر معروشات آنکه در کوه ودشت خود رسته باشد وَالنَّخْلَ وَالزَّرْعَ وبیافرید خرما
وکشتها از آنچه ساق ندارد وثمره او جو بست مُخْتَلِفًا أُكُلُهُ در حالی که مختلف است ثمره هر یک از اینها
در هیات وکیفیت وَالزَّيْتُونَ ودیگر پیدا کرد اسید زیتون را وَالرُّمَّانَ وانار را مُتَشَابِهًا
در حالی که مانند یکدیگر است برگهای او وَغَيْرَ مُتَشَابِهٍ ومانند نیست مزه میوه او بعضی ترش
وبعضی شیرین وبعضی میان او واین كُلُوا مِنْ ثَمَرِهِ بخورید از میوه ها هر یک إِذَا أَثْمَرَ چون میوه
پیدا کند واگرچه نارسیده وخام باشد وَآتُوا حَقَّهُ وبدهید حق آن میوه را یعنی
تصدق کنید يَوْمَ حَصَادِهِ در روز درودن زرع وبریدن نخل وچیدن میوه ها مبالغه در اهتمام
تصدق وعدم تاخیر را دادست مراد آنست که مراد ازین صدقه است نه زکوة مفروض چه زکوة در مدینه
فرض شد واین آیه مکی است وبعضی گفته اند مراد زکوة است وآیه مدنیست آورده اند که ثابت بن قیس را اسم

قریب پانصد نخل بود که خرماهای آن برید و تصدق کرد تا وقتی که هیچ نماند آیه آمد که وَلَا تُسْرِفُوا از حد
درمگذرید در صدقه دادن یعنی هرچه هست بیکبار تصدق مکنید و در معالم گفته که منع صدقه مکنید
یعنی از حد تجاوز منمایید در بخل و امساک امام قشیری رحمه الله فرموده که هرچه در حظ نفس خود صدقه کنی
اسرافست و اگر همه یک حبه دانه بود و هرچه برای خدا دهی اسراف نیست و اگرچه خزانه بود إِنَّهُ لَا يُحِبُّ
الْمُسْرِفِينَ بدرستی که خدای دوست نمیدارد مسرفان را یعنی نمی پسندد عمل ایشان را وَمِنَ الْأَنْعَامِ و آفرید
بیافرید از چهارپایان حَمُولَةً آنرا که بار کشند چون شتر و گاو وَفَرْشًا و آنرا که بر زمین افکنند برای ذبح
چون گوسفند و گفته اند حموله کبار انعامست و فرش صغار آنکه از خردی بر زمین نزدیکست مانند فرش كُلُوا
بخورید مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ از آنچه روزی داد و حلال کرد بر شما وَلَا تَتَّبِعُوا و پی روی مکنید خُطُوَاتِ
الشَّيْطَانِ گامهای شیطان را یعنی براه او مروید و حلال را حرام مسازید بقول او إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ
مُبِينٌ بدرستی که مر شما را دشمنی است آشکارا ثَمَانِيَةَ أَزْوَاجٍ و از چهارپایان بیافرید هشت زوج را
زوج آنرا گویند با جنس خود مزاوجت کند پس ذکر زوج انثی بود و انثی ذکر زوج و هر دو را نیز
زوج میگویند اما مراد آنست که گفتیم هشت زوج فردند هر یکی زوج دیگری مِنَ الضَّأْنِ اثْنَيْنِ
از آنچه پشم دارند و ایشان را میش خوانند دو زوج و دیگری جفت او وَمِنَ الْمَعْزِ اثْنَيْنِ و از آنها که موی دارند
ایشان را بز گویند دو زوج و دیگری نر و ماده قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ بگو آیا دو نر را حرام کرد خدای أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ
یا دو ماده را أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ یا آنرا حرام کرد که مشتملست بر او أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای دو ماده خواه
آنچه در رحمست ماده و خواه نر نَبِّئُونِي خبر دهید مرا بِعِلْمٍ بامری معلوم که دلالت کند بر آنکه خدای
کدام را حرام کرده است إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ اگر هستید راست گویان که تحریم از نزدیک اوست وَمِنَ
الْإِبِلِ اثْنَيْنِ و از شتر دو زوج نر و ماده وَمِنَ الْبَقَرِ اثْنَيْنِ و از گاو نیز دو زوج قُلْ آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ بگو آیا

هر دو ذکر را از شتر و گاو حرام کرد أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ یا دو ماده را از ایشان أَمَّا اشْتَمَلَتْ عَلَيْهِ
یا آنرا حرام کرده که فرا گرفته است آنرا أَرْحَامُ الْأُنْثَيَيْنِ رحمهای هر دو ماده أَمْ كُنْتُمْ شُهَدَاءَ یا بودید
شما حاضران و مشاهده کنندگان إِذْ وَصَّاكُمُ اللَّهُ بِهَذَا آنهنگام که وصیت کرد خدای شما را بدان
تحریم سبب نزول آیه آن بود که عوف بن مالک بحضرت رسالت پناه صلعم آمد و گفت ای محمد حلال
کردی آنچه پدران ما آنرا حرام کرده بودند حضرت فرمود که آنچه پدران شما حرام کرده اند حرام نمیشود
عوف گفت خدای حرام کرده است این آیه نازل شد و سید عالم صلعم که خدای ازواج ثمانیه را برای
اکل و انتفاع آفریده است پس شما بعضی را چون سائبه و بحیره و وصیله و حام حرام میگوئید و این
تحریم از قبل ذکرست یا از قبل انثی مالک ساکت شد اگر میگوئید تحریم بسبب ذکورست پس جمیع ذکور
باید که حرام بود و اگر باعتبار انوثت است پس تمام اناث باید که در حرمت داخل باشند و اگر بواسطه
اشتمال رحم است بر جنین پس همه باید که حرام باشد چه در رحم یا ذکر یا انثی پس حضرت این آیه بر او
خواند که فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ظالمتر مِمَّنِ افْتَرَى از آنکس که افترا کند عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای
دروغ را و نسبت بد و تحلیل و تحریم اشیا بِغَيْرِ عِلْمٍ بی دانشی مراد اکابر ایشانند که قرار این حکم
متعلق بدیشانست یا عمرو بن لحی مؤسس این قاعده بود حضرت رسالت صلعم میفرماید که من او را
دیدم در آتش دوزخ و اهل دوزخ از نتن امعای او برنج بودند إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ
بدرستی که خدای راه نمینماید گروه ظالمانرا که متدین بجاهلیت اند چون این آیه شنیدند گفتند که همه
انعام حلال شد پس حرام کدامست آیه آمد که قُلْ لَا أَجِدُ بگو ای محمد نمی یابم فِي مَا أُوحِيَ در آنچه
بمن وحی کرده اند مُحَرَّمًا چیزی حرام کرده شده عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ بر خورنده که بخورد آنرا
إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً مگر آنکه باشد آن چیز مردار أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا یا خون ریخته شده مراد خون

که در وقت ذبح از اوداج مذبوح رود یا در زندگی از او بیرون آید و جگر و سپرز درین داخل نیست
أَوْ لَحْمَ خِنْزِيرٍ یا گوشت خوک و آنچه از آن توان خورد فَإِنَّهُ رِجْسٌ پس بدرستی که او پلید است
أَوْ فِسْقًا یا کشته شده بفسق و آن چهارپاییست که أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ آواز برداشته شده
برای غیر خدا بوقت کشتن آن یعنی آنچه بر نام غیر خدا کشته باشند و آنرا فسق گفت زیرا که بدان عمل
فاسق میشوند فَمَنِ اضْطُرَّ پس هر که به بیچارگی درمانده شود غَيْرَ بَاغٍ نه ستمکار بود بر بیچاره مثل
خود وَلَا عَادٍ و نه از حد درگذشته در خوردن زیادت از ضرورت فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ پس بدرستی
که پروردگار تو آمرزگار است مؤاخذه نکند آنرا که بضرورت از محرمات تناول کند رَحِيمٌ مهربانست
که بیچارگان در آن رخصت دهد وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا و بر آن کسان که یهود اند حَرَّمْنَا حرام کردیم
كُلَّ ذِي ظُفُرٍ هر جانوری که ناخن دارد چون شتر و سباع و طیور و گفته اند هرچه منقار و سم
دارد درین داخل است در معالم آورده که مراد شتر است و شترمرغ و بط که بر ایشان حرام بود
وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ و از گاو و گوسفند حرام کردیم بر ایشان شُحُومَهُمَا پیهای
که در درون ایشان بود چون گرده پیه و غیر آن إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا مگر آنچه برداشته بودی
پشتهای ایشان یعنی چفسیده بودی بر پهلوی ایشان از درون و بیرون أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ
یا آنچه آمیخته بود با استخوان چون دنبه و پیه بناگوش و مغز و استخوان ذَلِكَ تحریم این چیزها
جَزَيْنَاهُمْ پاداش داده بودیم جهودانرا بِبَغْيِهِمْ بسبب ظلم ایشان وَإِنَّا لَصَادِقُونَ
و بدرستی که ما راست گویانیم در خبر دادن از همه چیز فَإِنْ كَذَّبُوكَ پس ایشان اگر تکذیب تو کنند ای محمد
در چیزی که ما بتو وحی کرده ام فَقُلْ رَبُّكُمْ پس بگو پروردگار شما ذُو رَحْمَةٍ وَاسِعَةٍ خداوند
بخشایش بسیار است که مهلت میدهد شما را با وجود این تکذیب و تعجیل عذاب نمیکند وَلَا يُرَدُّ بَأْسُهُ

و باز داشته نخواهد شد عذاب او عَنِ الْقَوْمِ الْمُجْرِمِينَ از آن گروه مجرمان که مکذب اند
حاصل سخن آنست که اهمال هست اما اهمال نخواهد بود سَيَقُولُ الَّذِينَ أَشْرَكُوا زود باشد که بگویند
آنانکه شرک آورده اند درین آیه اعجاز قرآن ظاهر است که نا آمده خبر داد و بعد از نزول آیه مشرکان گفتند لَوْ
شَاءَ اللَّهُ اگر خواستی خدای مَا أَشْرَكْنَا شرک نمی آوردیم ما وَلَا آبَاؤُنَا و نه پدران ما این سخن درست است
اما نه بطریق اعتذار میگفتند که ارتکاب این قبایح بمشیت اوست یا آنکه استهزا یا اعتقاد ایشان این
بود که حق مشروع و مرضی عند الله اینست که ما میکنیم یعنی بفرموده اوست اگر نه ما شرکی نمی آوردیم وَلَا حَرَّمْنَا
مِنْ شَيْءٍ و حرام نمیکردیم هیچ چیز را یعنی او امر فرمود بتحریم اینها كَذَلِكَ همچون این تکذیب که قوم تو میکنند
كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ تکذیب کرده اند آنانکه پیش از ایشان بوده اند حَتَّى ذَاقُوا بَأْسَنَا تا آن وقت
که چشیدند یعنی عذاب ما را قُلْ هَلْ عِنْدَكُمْ بگو آیا هست نزدیک شما مِنْ عِلْمٍ هیچ امری معلوم که بدان
حجتی آری بر سخنان خود فَتُخْرِجُوهُ لَنَا پس بیرون آرید و ظاهر کنید آنرا برای ما إِنْ تَتَّبِعُونَ
شما پیروی نمیکنید در مقالات خود إِلَّا الظَّنَّ مگر گمان و پندار خود وَإِنْ أَنْتُمْ إِلَّا تَخْرُصُونَ
و نیستید شما مگر قومی که دروغ میگویند قُلْ بگو ای محمد که اگر شما را حجتی هست بر قول فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ
الْبَالِغَةُ پس مر خدای راست حجتی رسیده بنهایت صحت فَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ پس اگر خواستی
هر آینه راه نمودی همه شما را قُلْ هَلُمَّ بگو بیارید شُهَدَاءَكُمُ گواهان خود را الَّذِينَ يَشْهَدُونَ
آنکه گواهی میدهند أَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ که خدا حرام کرده است هَذَا این محرمات شما را از انعام و حرث
و غیر آن فَإِنْ شَهِدُوا پس اگر گواهی دهند خود برای خود فَلَا تَشْهَدْ مَعَهُمْ تو گواهی مده با ایشان
یعنی تصدیق مکن ایشانرا در آن وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ و از پی مرو و آرزوهای کسانی را که از روی
عناد كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا تکذیب آورده اند آیتهای ما را در حلال و حرام وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ

ودیگری بی روی ملکی آنان راکه نمی کرو ندیدان سرای دیگر یعنی بت پرستان وَهُم بِرَبِّهِم وایشان به پروردگار
خود یَعْدِلُونَ برابر میکنند بتان را قُلْ تَعَالَوْا أَتْلُ بگو بیایید ای مردمان و بشنوید تا من بخوانم مَا حَرَّمَ
رَبُّكُمْ عَلَيْكُمْ انچه حرام کرده است آفریدگار شما بر شما این آیة با دو آیه دیگر که تالی وست از محکمات کتاب که احکام
او در هیچ کتابی منسوخ نبود و این حکم نبوده و این ده حکم است از امر و نهی و از جمله آن أَنْ لَا تُشْرِكُوا آنست که
شریک مسازید بِهِ شَيْئًا بخدای چیزی را وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا و نیکویی کنید باید و مادر نیکویی کردنی
در تاویلات فرموده که توحید و احسان والدین را در یک سلک انتظام داد بجهت آنکه ایشان سبب قریب اند
در وجود و تربیت و واسطه اند که حق تعالی ایشان را مظهر آثار انوار صفت ایجاد ربوبیت خود ساخته وَلَا
تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ و مکشید فرزندان خود را مِنْ إِمْلَاقٍ از جهت ترس درویشی و احتیاج نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ
ما روزی شما میدهیم وَإِيَّاهُمْ و جون رزق اولاد بر ماست نه بر شما چرا مرتکب قتل ایشان میشوید وَلَا
تَقْرَبُوا الْفَوَاحِشَ و نزدیک مشوید زشتیها و ناپسندیدها را و گفته اند فواحش زناست و مقدمات او
اکابر عرب پنهان از مردمان زنا کردندی و او باش و بابکان بان اقدام نمودندی حق تعالی فرمود که گرد زنا مگردید
مَا ظَهَرَ مِنْهَا انچه آشکارا باشد از آن وَمَا بَطَنَ و انچه پنهان بود و گفته اند ما ظهر حرام است و ما بطن
زنا و محققان گویند ما ظهر فعل است و ما بطن نیت وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي و مکشید آن نفسی را که حَرَّمَ اللَّهُ
حرام کرده است خدای کشتن او را إِلَّا بِالْحَقِّ مگر بحقی که آن قصاص است یا قتل مرتد یا رجم زانی محصن ذَٰلِكُمْ
این پنج نهی و یک امر وَصَّاكُمْ امر کرد خدای بنگاه داشتن لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ تا مگر دریابید عقل
که راه راست آنست وَلَا تَقْرَبُوا و نزدیک مشوید بمال یتیم و در ان تصرف مکنید إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ مگر
بعملی که آن نیکوتر باشد بغیر از نگاه داشتن و در ان تجارت کنید تا بیشتر شود و از ان محو نبود بکسی مدد
حَتَّىٰ يَبْلُغَ تا برسد یتیم أَشُدَّهُ بقوت خود یعنی بالغ شود وَأَوْفُوا الْكَيْلَ و تمام بپیمایید کیل را و گیل

وَالْمِيزَانَ و ترازو را در موزونات بِالْقِسْطِ بعدل و مساوات یعنی کم مدهید و زیاده مستانید در
ینابیع آورده که بعد از نزول این آیه صحابه گفتند یا رسول الله ما قادر نیستیم بر انکه در وزن زبانه ترازوی
ما با دو پله چنان برابر باشد که بیک موی میل نکند حق سبحانه آیه فرستاد که لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا ما تکلیف نمیکنیم
کسی را إِلَّا وُسْعَهَا مگر انچه گنجایش او باشد یعنی اگر تقصیری در کیل و وزن بی قصد شما واقع شود شما عزت
مراعات عدل بوده آن را عفو کنیم وَإِذَا قُلْتُمْ و یکی دیگر از احکام آنست که چون سخن گویید در حکومت
و یا گواهی دهید فَاعْدِلُوا پس راستی کنید در آن وَلَوْ كَانَ ذَا قُرْبَىٰ و اگر باشد محکوم له و محکوم علیه یا مشهود له
یا مشهود علیه خداوند خویشی نزدیک وَبِعَهْدِ اللَّهِ و بعهد خدای که قاعده احکام شرعیست یا نذری
که کنید أَوْفُوا وفا نمایید ذَٰلِكُمْ این سه امر و یک نهی وَصَّاكُمْ بِهِ وصیت کرد خدای شما را بدان
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ باشد که شما پند پذیر شوید وَأَنَّ هَٰذَا و بر شما میخوانم حکم دهم را و ان آنست که
انچه مذکور شده است درین سوره از دلایل توحید و اثبات نبوت و بیان شریعت صِرَاطِي راه منست
مُسْتَقِيمًا راه راست تا بهشت فَاتَّبِعُوهُ پس متابعت کنید وی روی نمایید این راه را وَلَا تَتَّبِعُوا
السُّبُلَ و از پی مروید راههای پراکنده و ادیان مختلفه را فَتَفَرَّقَ بِكُمْ که آن راهها جدا کردند
شما را و دور سازد عَنْ سَبِيلِهِ از راه حق ذَٰلِكُمْ این اتباع وَصَّاكُمْ بِهِ فرموده است خدای بحفظ
آن لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که شما بپرهیزید از ضلالات و دوری از حق عبد الله مسعود رضی الله عنه نقل میکند
که حضرت پیغمبر صلعم بکشید از برای ما خطی پس گفت هذا سبیل الله این خط راست راه خداست پس بکشید
خطها از جانب راست آن خط و فرمود که این راههاست بر هر راهی از ان دیوی مردم را میخواند مردمان را بان
پس این آیه بخواند که وان هذا صراطی مستقیما محققان برانند که صراط متعین نکرده الا ایمان بدایتی و نهایتی
از یکطرف داده اند که عارفان اند که بدایت هم از کیست و نهایت هم بکیست حضرت شیخ صدر الدین قونوی قدس سره

در اعجاز البیان فرموده اند که احاطه حق بهمه اشیا ثابت است والله بکل شیء محیط و آن احاطه در وجوب
یا علی یا باختلاف اقوال منتهای هر صراط و غایت هر سالک خواهد بود چنانکه فرمود صراط الله الذی له ما
فی السموات و ما فی الارض الا الی الله تصیر الامور بیت هر جا که قدم زدیم در کوی تو بود هر گوشه که رفتیم
هیا هوی تو بود گفتیم مگر سوی دگر راهی هست هر راه که دیدیم همه سوی تو بود ثُمَّ پس چون برایشان اکنون
آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ دادیم موسی را توریة تَمَامًا برای تمامی کرامت و نعمت عَلَى الَّذِي أَحْسَنَ بر کسی که
نیکو قیام نماید باحکام وی وَتَفْصِيلًا لِكُلِّ شَيْءٍ و برای هر چیزی که در دین بکار آید بر سبیل تفصیل
وَهُدًى وَرَحْمَةً خداوند هدایت و بخشش لَعَلَّهُمْ شاید که بنی اسرائیل بِلِقَاءِ رَبِّهِمْ بلقای پروردگار
خود با ملاقات جزای او يُؤْمِنُونَ ایمان آرند وَهَٰذَا كِتَابٌ و این قرآن کتابیست أَنْزَلْنَاهُ که فرستاده ایم
او را مُبَارَكٌ بسیار نفع فَاتَّبِعُوهُ پس پیروی کنید او را وَاتَّقُوا و بپرهیزید از مخالفت او لَعَلَّكُمْ
تُرْحَمُونَ شاید که بر شما رحمت کنند بسبب متابعت وی أَنْ تَقُولُوا و فرستادیم این کتاب را تا نگویید شما ای زمره
عرب که إِنَّمَا أُنْزِلَ الْكِتَابُ جز این نیست که فرستاده شده است عَلَىٰ طَائِفَتَيْنِ بر دو گروه مِنْ قَبْلِنَا پیش از ما
یعنی وَإِنْ كُنَّا و بدرستی که ما هستیم عَنْ دِرَاسَتِهِمْ از قراءة ایشان مر کتاب خود را لَغَافِلِينَ بی خبران
یعنی نمیدانیم که ایشان چه میخوانند زیرا که بلغت نیست أَوْ تَقُولُوا و برای آنکه نگویید لَوْ أَنَّا أُنْزِلَ اگر فرستاده
بودندی عَلَيْنَا الْكِتَابُ بر ما کتابی چنانچه بر یهودان و ترسایان لَكُنَّا أَهْدَىٰ هر آینه ما بودیم راه یافته تر
مِنْهُمْ از ایشان فَقَدْ جَاءَكُمْ پس بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ حجتی روشن از پروردگار شما
یعنی قرآن که بلغت شما فرود آمده وَهُدًى و راه نمایی که متابعت او کنید بمقصد و مقصود برسید وَرَحْمَةٌ
و بخشایش مر مومنان را و این هر سه صفت قرآنست و بعضی بینه را بمعنی گواه گرفته اند و گویند مراد از آن بینه حضرت
رسالتست صلعم که گواه امتست وهدی و رحمة نیز اوست یعنی خداوند هدایت و رحمتست مر اهل ایمان را
فمن

فَمَنْ أَظْلَمُ پس کیست ستمکارتر مِمَّنْ كَذَّبَ بِآيَاتِ اللَّهِ از انکسی که دروغ شمرد آیتهای خدا را وَصَدَفَ
عَنْهَا و اعراض کرد از ان سَنَجْزِي الَّذِينَ زود باشد که جزا دهیم آنان را یَصْدِفُونَ عَنْ آيَاتِنَا بر میگردند
از آیات مَا سُوءَ الْعَذَابِ بشدت عذاب یا بعذابی که بدترین عذابها باشد بِمَا كَانُوا يَصْدِفُونَ
بسبب آنکه بودند که اعراض میکردند از قرآن هَلْ يَنْظُرُونَ یا انتظار می برند اهل مکه یعنی منتظر نیستند
بعد از تکذیب قرآن و پیغمبر إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ مگر آنکه بیایند فرشتگان بقبض ارواح ایشان
یا فرود آیند ملایکه عذاب بدیشان أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ یا بیاید امر پروردگار تو بعذاب ایشان یا تمامی آیات
او و مراد ازین آیات علامات قیامت باشد و آن بسیارست و از جمله وقایع عظام خروج دجال و دابة الارض
باشد و نزول عیسی ع و ظهور مهدی و بدید آمدن یاجوج و ماجوج و طلوع آفتاب از مغرب أَوْ يَأْتِيَ
یا آنکه بیاید بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ بعضی از آیات پروردگار تو که برای قیام قیامت نصب کرده يَوْمَ يَأْتِي
روزی که بیاید بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ بعضی از آیتهای پروردگار تو که بقول اکثر مفسران طلوع شمس است
از جانب مغرب و شبی که آفتاب در صبحش از مغرب بر آید دراز باشد و درازی آن را متهجدان و اهل اوراد
دریابند که چون از اوراد فارغ شوند انتظار صبح برند و صبح بر نیاید در گمان افتند و دیگر باره ورد از سر گیرند
و چون تمام شود و اثر صبح بدید نیاید دانند که کاری عظیم از خلوت خانه غیب بعرصه گاه شهادت بخواهد آمد
بتضرع و زاری و توبه و استغفار مشغول شوند تا صبح از جهت مغرب اثر کند و آفتاب از افق غربی بر آید
و آثار نوری بنود و همه خلق آن را مشاهده کنند و چون این آیه عظیم ظاهر گردد عیب غیبی شود و ایمان اضطراری
باشد بسبب این لَا يَنْفَعُ سودی نکند نَفْسًا هیچ نفسی را إِيمَانُهَا ایمان نفسی که لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ نبوده است
که ایمان آورده باشد مِنْ قَبْلُ پیش ازین و امروز ایمان آورد أَوْ كَسَبَتْ یا نبوده که کسب کرده باشد فی
إِيمَانِهَا خَيْرًا در ایمان خود نیکویی یعنی عمل پسندیده این دلیل کسیست که ایمان را مجرد از اعمال

میکند وایکذا یمانها ازای عمل معتبر نشود الله تخصیص میکند این حکم را بدین روز و بعضی گویند مراد
از خیر اخلاص است یعنی چنانچه ایمان کافر درین روز سود نکند ایمان بی اخلاص یعنی ایمان منافق نیز
سودمند نباشد و امام حسن بصری رحمه الله فرموده که هر که پیش از طلوع آفتاب از مغرب ایمان داشته باشد
اما امرها را فرو گذاشته باشد و خیرها نکرده چون این آیه معاینه بیند و اگر خیری کند آن خیر ازو پذیرفته نباشد
در معالم التنزیل فرموده که در آن روز ایمان کافر و توبه فاسق مقبول نیست و موید این قول است آنچه در
حدیث آمده که توبه منقطع نشود تا وقتی که آفتاب از مغرب طلوع کند قل بگو ای محمد صلعم انتظروا انتظار
برید ای آیتها انا منتظرون که ما نیز منتظر این علامتیم و چون ظاهر شود وای بر شما و خوشا حال ما
ان الذین فرقوا بدرستی که آنانکه پراکنده کردند دینهم دین خود را که بعضی از انبیا و کتب ایمان آوردند
و بعضی کافر شدند وکانوا شیعا و گشتند گروه گروه چون یهود که هفتاد و یک فرقه شدند و نصاری که
هفتاد و دو فرقه شدند لست منهم نیستی تو از قتال ایشان فی شیء در چیزی یعنی وقت محاربه با ایشان
نیست این حکم با آیه سیف منسوخ است و گفته اند مراد ازین قوم اهل بدعت اند یعنی لست منهم فی شیء آنست
که تو از ایشان بیزاری انما امرهم جزین نیست که کار ایشان الی الله با خداست اگر خواهد ایشان را
عقوبت کند و اگر خواهد توفیق توبه دهد ثم ینبئهم پس خبر دهد ایشان را روز قیامت بما کانوا
یفعلون با آنچه میکنند در دنیا ومن جاء هر که بیاید بالحسنة بنیکویی فله پس مر او راست عشر
امثالها ده باره مانند آن یعنی ده نیکویی امام زاهدی رحمه الله گفته که مراد تعیین حد نیست بلکه اظهار
تفضل است بتضعیف و در بحر الحقایق فرموده که تا بیاید بحسنه پس او راست ده حسنه قبل از آن تا آن حسنه
میتواند آمد حسنه ایجاد از عدم و آفرینش در احسن تقویم و تربیت برزق و بعثت رسل و انزال کتب و
تبیین حسنات و سیئات و توفیق و اخلاص و قبول حسنه و تا این ده حسنه وجود نگیرد بنده نتواند که حسنه

بجا آرد ومن جاء بالسیئة و هر که بیاید بسیئه یعنی فعل بد فلا یجزی پس جزا داده نشود الا
مثلها مگر مانند آن یعنی یکی بیکی وهم لا یظلمون و ایشان که اهل حسنه و سیئه اند ستم دیده نخواهند
شد و نقصان ثواب و زیادتی عقاب قل بگو بدین قوم را که تفرقه در دین خود افکنده اند اننی هدانی
بدرستی که راه نموده است مرا ربی پروردگار من الی صراط مستقیم براه راست دینا قیما یعنی
دینی پاینده درست ملة ابراهیم که آن ملة ابراهیم است عم حنیفا در حالتی که ابراهیم از همه دینها
بدین مایل بود وما کان و نبود ابراهیم عم من المشرکین از مشرکان یعنی از عبده اصنام و از یهود
و نصاری قل ان صلوتی بگو بدرستی که نماز من ونسکی و قربانی من و یا ذبح من ومحیای یا زندگانی
یعنی اعمالی من بر آنم در زندگی ومماتی و آنچه بران میرم از ایمان و طاعت لله همه مر خدا راست رب
العالمین آفریدگار عالمیان لا شریک له هیچ انبازی نیست مر او را یعنی در عبادت خود کسی را با او
شریک نمیکنم چون بت پرستان و قربانی بنام او میکنم نه بنام غیر آن و در حج بوقت تلبیه دیگری را با او یاد
نمیکنم بخلاف اهل جاهلیت که میگفتند لبیک لا شریک لک الا شریکا هو لک و گفته اند مراد ازین کلمات
تفویض خود و امور خود است بحق سبحانه یعنی هر چه کنم و گویم همه و دارم همه برای خداست وبذلک امرت
و بدین مامور شده ام وانا اول المسلمین و من اول مسلمانم برای آنکه اسلام هر نبی مقدم باید بر
اسلام امت آورده اند که در وقت مبالغه کفار مر آنحضرت را صلعم در رجوع با دین ایشان این آیه نازل
شد که قل اغیر الله بگو آیا بدون خدای ابغی ربا طلبم پروردگاری و در عبادت شریک سازم وهو رب
کل شیء و حال آنکه خداست آفریدگار همه چیزها پس ما سوای او مربوب او باشد و مخلوق او و مربوب برای
ربوبیت سزاوار نبود ولا تکسب کل نفس و کسب نکند هیچ نفسی را از بدیها الا علیها مگر و بال آن بر او شد

ولید مغیره میگفت ای صنادید عرب متابعت من کنید و گناهان شما در گردن من حق سبحانه فرمود
ولا تزر وازرة و برندارد هیچ بردارنده وزر اخری بار دیگری را یعنی هر کس عذاب گناه خود خواهد
کشید ثم الی ربکم پس بسوی پروردگار شماست مرجعکم بازگشت شما فینبئکم پس خبر خواهد داد
شما را در آخرت بما کنتم فیه بآنچه بودید که در آن تختلفون اختلاف میکردید در دنیا از امور
دینیه و حق و باطل آن بر شما ظاهر خواهد ساخت وهو الذی جعلکم و اوست که گردانید شما را ای
آدمیان خلائف الارض خلیفهای زمین بعد از قوم بنی الجان یا شما را ای امت محمد صلعم
خلیفه امم گذشته ساخت ورفع بعضکم و برداشت بعضی را از شما فوق بعض زبر بعضی دیگر
درجات پایهای بلند در بزرگی و توانگری و امثال آن لیبلوکم تا بیازماید شما را فیما آتیکم در آنچه
داده از مال و جاه تا ظاهر شود شکر اغنیا و صبر فقرا ان ربک بدرستی که پروردگار تو سریع العقاب
زود عقاب کننده است ناسپاسان و ناشکیبایان را وانه و بدرستی که او لغفور رحیم آمرزنده
و مهربانست بر شاکران و صابران

سورة الاعراف بسم الله الرحمن الرحیم

المص نام قرآنست یا اسم این سوره یا هر حرفی اشارتست باسمی از اسماء الهی چون الله و لطیف و
ملک و صبور یا هر حرفی کنایتست از صفتی چون اکرام و لطف و مجد و صدق یا ایما حیث باسم المصور
یا بعضی حروف که دلالت بر اسما دارد و بعضی بر افعال و تقدیر چنین بود که انا الله اعلم و افصل منم خدای
که میدانم و بیان میکنم یا از همه داناترم و حق از باطل جدا میگردانم در تاویلات کاشی مذکور است که الف
اشارتست بذات احدیت و لام عبارتست از ذات با صفت علم و میم کنایتست از جامعیت است که اسرا
معنی محمدی گویند صلعم و صاد صورت محمدیست صلعم و قول ابن عباس رضی الله عنه که ص جبل بمکه علیه عرش الرحمن

ایمائی بدین معنی میکند و در حقایق سلمی گوید الف از لست و لام ابد و میم ما بین ازل و ابد و صاد
اشارتست باتصال هر متصلی و انفصال هر منفصلی و فی الحقیقه نه اتصال را مجال گنجایش است و نه
انفصال را محل نمایش این چه راهست این برون از فصل و وصل کاندرو نه فرع میگنجد نه اصل
نی معانی نی عبارت نی عیان نی حقایق نی اشارت نی بیان برتر است از مدرکات عقل و وهم لاجرم
گم گشت در وی فکر و وهم چون بکلی روی گفت و گوی نیست هیچکس را خبر ز شی وی نیست کتاب
انزل این کتابست فرو فرستاده شده الیک بسوی تو فلا یکن پس باید که نباشد فی صدرک
حرج تنگی منه از تبلیغ او یعنی باید که دلتنگ نباشی از رسانیدن پیغام الهی و از تکذیب
قوم اندوهناک نشوی که این کتاب بر تو فرود آمده است لتنذر به تا بیم کنی بدان کافران را وذکری
و تا پند دهی پند دادنی للمؤمنین مر مؤمنان را اتبعوا پیروی کنید ای مکلفان ما انزل الیکم
آنچیزی را که فرستاده اند بر شما من ربکم از پروردگار شما یعنی متابعت قرآن کنید نگاه داشت
آن امر و نواهی آن ولا تتبعوا و پیروی مکنید من دونه بجز کتاب خدای اولیاء دوستان را
مراد اصنام اند که کفار ایشان را دوست میگرفتند یا شیاطین الانس والجن که خلق را در گمراهی افکنند
قلیلا ما تذکرون اندک پند میگیرید وقتی که متابعت غیر حق کنید وکم من قریة و بسیاری دیه
اهل دیها و شهرها از کفار و فجار که ما اهلکناها حکم کردیم بهلاک کردن ایشان فجاءها پس آمد
باهل آن شهر و قریه بأسنا عذاب ما بیاتا در شب هنگام مانند قوم لوط عم او هم یا فرود آمد عقوبت
بدیشان و بودند ایشان نائمون خفتگان در نیم روز چون قوم شعیب تخصیص این دو وقت بجهت
آنست که زمان آسایش و استراحت و تصور و توقع عذاب در آن نیست پس نزول عذاب در آن صعبتر و
سخت تر است چنانچه نعمت غیر مترقب خوشتر و لذیذتر است فما کان پس نبود دعویهم دعوی ایشان

اذ جاءهم وقتی که آمد بدیشان بأسنا بلا وعذاب الا ان قالوا مگر اینکه گفتند انا کنا
بدرستی که بودیم ظالمین ستمکاران بر نفس خود که تکذیب رسل کردیم اعتراف نمایند بگناه خود ومظنه
ایشان اینکه اعتراف بجرایم سبب خلاصی باشد از عذاب وحال آنکه نزول عذاب وارتفاع تکلیف تعارض بکدیگر
پس در وقت نزول عذاب توبه واستغفار مفید نباشد وقوم یونس ع از این حکم مستثنی اند چنانچه قمر ذکر خواهد
یافت فلنسألن پس هر آینه خواهیم پرسید روز قیامت الذین ارسل الیهم آنکسانی را که فرستاده شد
بدیشان پیغمبران وسؤال ایشان از قبول رسالت واجابت رسل خواهد بود واین سؤال التعنیف است وتعذیب
ولنسألن المرسلین وهر آینه که بپرسیم فرستاده شدگان را یعنی پیغمبران را از ادای رسالت وتبلیغ احکام
واین سؤال تشریف وتقریب است وگفته اند مراد از فرمان برداری امتان رسند وانبیا را از مهربانی برایم
فلنقصن پس هر آینه بخوانیم علیهم بر رسل وامم ایشان گفتار وکردار ایشان را بعلم بدانش خویش
که دانسته بودیم که هر یک چه کرده اند وگفت وشنود ایشان چه بود وما کنا ونبودیم ما غائبین پنهان
ودور وبی خبر از افعال واقوال ایشان والوزن وسنجیدن اعمال هر کس یومئذ آن روز یعنی روز
قیامت الحق درست است وبودنی وگفته اند صحایف اعمال را وزن کنند ومیزانی که او را عمودی ودو کفه
باشد وهمه خلایق در و نگرند واین صورت برای اظهار معدلت است ودر تبیان از ابن عباس رضی الله عنه نقل
میکنند که درازی عمود میزان پنجاه هزار ساله راه است وکفتین او یکی از نور است ویکی از ظلمت حسنات را در
پله نور نهند وسیئات را در کفه ظلمت فمن ثقلت پس هر که گران بود موازینه اعمال سنجیده او و
تقدیر موازین جمع موزون است واگر جمع میزان دارند نظر بر تعدد وزن واختلاف موزونات باشد ویحال
گرانی میزان بطاعت است وآنکه میزان ایشان گران بود فأولئک پس آن گروه هم المفلحون ایشانند
رستگاران ورسیدگان بنجات ومن خفت وهر که سبک باشد موازینه عملهای وزن کرده او

وآن

وآن سبکی بمعصیت خواهد بود فأولئک پس آن گروه الذین خسروا آنانند که زیان کردند
انفسهم بر رهای نفس خود را یعنی فطرت سلیم را ضایع ساختند بما کانوا بسبب آنکه بودند که
بآیاتنا بر ذکر کردن آیات ما یظلمون یعنی وضع مینمودند تکذیب را در موضع تصدیق ولقد مکنا کم
وبدرستی که ما متمکن کردانیدیم شما را ای آدمیان فی الارض در زمین جهة مسکن وزرع وگفته اند
خطاب با قریش است میگوید شما را دستگاه دادیم در زمینی تاثیر میکنید بشام ویمن در تابستان
وزمستان وجعلنا لکم وآفریدیم برای شما فیها در زمین معایش اسباب زندگانی از مکاسب
وعمارات وانچه سبب معیشت باشد قلیلا ما تشکرون اندک شکر میگوئید با وجود تخصیص
چنین نعمتی یا از شما اندکیست که بر اسم شکرگذاری وسپاس داری قیام مینمایند نعمت سبحی وشکرگذارنده
اندکیست گوینده سپاس الهی صد یکیست ولقد خلقناکم وهر آینه بتحقیق که بیافریدیم شما را در
اصلاب پدران ثم صورناکم پس صورت کردیم شما را در ارحام مادران یا بیافریدیم ارواح شما را
پس تصویر اجساد شما کردیم یا آفریدیم پدر شما آدم را پس تصویر کردیم شما را در ظهر او ثم قلنا
پس گفتیم ما للملائکة مر فرشتگان را اسجدوا سجده کنید سجده تعظیم وتحیت لآدم مر آدم را
فسجدوا پس سجده کردند ملائکه از روی فرمان برداری الا ابلیس مگر ابلیس که او از عجب وحسد
لم یکن نبود من الساجدین از سجده کنندگان مر آدم را قال گفت خدای مر ابلیس را ما منعک
چه چیز باز داشت ترا ان تسجد از آنکه سجده کنی آدم را اذ امرتک چون فرمودم ترا بسجده او
قال گفت ابلیس انا خیر منه من بهترم از آدم + این جواب از حیثیت معنا است یعنی استبعاد
مینماید از آنکه مثل من را بسجود چون او کسی فرمایند پس مانع آنست که من از و بهترم خلقتنی آفریدی مرا
من نار از آتش واو جوهری لطیف علوی نورانیست وخلقته وآفریدی آدم را از گل که جسمی کثیف

سفلی ظلمانیست ابلیس درین صورت مغلطه خورد که فضیلت را باعتبار عنصر ملاحظه کرد واگر
باعتبار فاعل که لما خلقت بیدی عبارتست از آن وبنسبت حقیقت که ونفخت فیه من روحی
اشارتست بدان درنگریستی بدانستی که خیریت وفضیلت آدم راست ونور است زادمی ابلیس صورة دید وبس
غافل از معنی شد آن مردود حسن. که چرا من خدمت این طین کنم صورتی را من لقب چون دین کنم بیت
صورت چشم اینکی باد تا بیبی شعشعه نور جلال وفتاستش نیز در افضلیت نار از خاک نامستقیم بود زیرا
که آتش خاین است هر چه بدو دهند نیست کرداند وخاک امین است هر چه بدو سپارند نگاه دارد وامین
از خاین بهتر باشد آتش متکبر است وخاک متواضع ومتواضع از متکبر نیکوتر بود خاک نقش پذیرد چنانچه
آدم نقش معرفت پذیرفت کتب فی قلوبهم الایمان وآتش نقش سوزد چنانچه نقش معرفت ابلیس بوحت فسق
عن امر ربه ووجوه تفضیل خاک بر آتش در جواهر التفسیر بطریق تفصیل مذکور است بیت صورت خاک از چه دارد
تیرگی در تیرگی نیک بنگر کز ره معنی صفا اندر صفاست این همان خاکست کاندر وصل او صاحبدلی گفته گفت
کز وی دیده جان را جلاست جستن کوکرد احمر ضایع کردنست روی بر خاک سیاه آور که بکسر کیمیاست
قال گفت خدای مر ابلیس را فاهبط پس فرو رو منها از آسمان یا از بهشت واین امر عقوبت بود بر معصیت او
وگفته اند نزول کردن از آن مرتبه رفیع که داشتی بسبب طاعتی که کرده بودی بمنزلت دنیه بواسطه معصیتی که
مرتکب آن شدی فما یکون لک پس نرسد و روا نباشد ترا ان تتکبر آنکه گردن کشی کنی فیها در آسمان
وتعظیم نمائی بر فرشتگان که همه خاشعان ومطیعان اند تا شاید که معصیتی کنی در بهشت که جای طاعت
کنندگانست فاخرج پس بیرون رو از بهشت یا از آسمان انک بدرستی که تو من الصاغرین از خواران
ودر ینابیع آورده که بیرون رو از صورت فرشتگی ومباش در میان فرشتگان پس حق سبحانه تبدیل کرد او
بزشترین صورتها قال گفت ابلیس که ممسوخ شد واز رحمت نومید گشت انظرنی مهلت ده مرا الی یوم

یبعثون

یبعثون تا روزی که بر انگیخته شوند آدمیان از قبرها یعنی تا روز قیامت قال گفت خدای انک بدرستی
که تو من المنظرین از مهلت دادگانی ابلیس داعیه مهلت داشت تا روز قیامت یعنی میخواست که نمیرد حق تعالی
درخواست او قبول نکرد تا نفخه صعقه او را امان داد چنانچه در جائی دیگر فرموده انک من المنظرین
الی یوم الوقت المعلوم یعنی تو از مهلت دادگانی تا روز وقت معلوم که زمان رسیدن نفخه صعقه است یعنی
تو داعیه اضلال آدمیان داری پس تا فرزند آدم زنده باشند مهلت دادم ترا قال گفت ابلیس فبما اغویتنی
پس بسبب آنچه بی بهره کردانیدی از رحمت لاقعدن لهم هر آینه بنشینم برای فرزندان آدم صراطک
المستقیم براه تو که آن راستست یعنی دین اسلام وبر رصد آن باشم که ایشان را از راه بزنم وبر صراط مستقیم نگذارم
ثم لآتینهم پس بیایم بدیشان من بین ایدیهم از پیش ایشان یعنی در امر آخرة وگویم بعث ونشر و
بهشت ودوزخ نیست ومن خلفهم واز پس ایشان یعنی از قبل دنیا وآن را در چشم ایشان بیارایم وعن
ایمانهم ودر آیم از راست یعنی از جهت حسنات وایشان را در عجب وریا اندازم وعن شمائلهم واز چپ
ایشان یعنی از جهت سیئات وایشان را دلیر کردانم ولا تجد ونیابی تو که خداوندی اکثرهم
بیشتر فرزندان آدم را شاکرین شکرگویندگان یعنی کافران باشند که منعم را نشناسند قال گفت خدا
ابلیس را اخرج منها بیرون رو از بهشت یا آسمان مذءوما در حالتی که نکوهیده باشی وعیبناک
مدحورا رانده ودور کرده از رحمت لمن تبعک بخدای که هر که بر پی تو بیاید منهم از اولاد آدم
لأملأن جهنم هر آینه پر کنم دوزخ را منکم اجمعین از همه شما یعنی از تو ومتابعان تو ویا آدم اسکن
وگفتیم بعد از اخراج ابلیس از بهشت که ای آدم ساکن شو تو وزوجک وجفت تو که حواست الجنة در بهشت فکلا
پس بخورید از میوهها ونعمتها بهشت من حیث شئتما از هر جا که خواهید یا هر چه خواهید ولا تقربا
ونزدیک مشوید هذه الشجرة این جنس را از درخت گندم است یا انگور ومخورید از آن که اگر بخورید

فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ پس باشید مِنَ الظَّالِمِينَ از ستمکاران بر نفس خویش فَوَسْوَسَ پس وسوسه کرد
لَهُمَا الشَّيْطَانُ مر آدم را و حوا را شیطان لِيُبْدِيَ لَهُمَا تا عاقبت آشکارا کرد برای ایشان مَا وُورِيَ
اخفا پوشیده کرده بودند عَنْهُمَا از ایشان مِنْ سَوْآتِهِمَا از عورات ایشان و آن چنان بود که اهل بهشت
عورات ایشان را نمیدیدند و هیچ یک از آدم و حوا نیز عورت یکدیگر مشاهده نمیکردند و گفته اند حق سبحانه ایشان را
جامها برای ستر عورت پوشانیده بود ابلیس دانست که بنافرمانی آن لباس از تن ایشان دور میشود پس خواست
که ایشان را در معصیت اندازد تا لباس از ایشان فرو ریزد و جهت کشف عورت در میان ملائکه رسوا شوند آغاز
وسوسه کرد بعد از آنکه پنهان بدستیاری مار و طاوس به بهشت در آمده بود و بصورت دیگر بر آمده وَقَالَ
و گفت مر آدم و حوا را مَا نَهَاكُمَا باز نداشت و منع نکرد شما را رَبُّكُمَا آفریدگار شما عَنْ هَٰذِهِ الشَّجَرَةِ از خوردن این
درخت إِلَّا أَنْ تَكُونَا مگر آنکه نمی‌خواهد شما مَلَكَيْنِ دو فرشته در علو منزلت با حسن صورت یا استغنا از غذا
أَوْ تَكُونَا یا باشید شما مِنَ الْخَالِدِينَ از جاوید ماندگان در بهشت یا از زندگانی که مرگ بدیشان راه نبود
و چون با وجود این وسوسه آدم در خوردن آن تامل مینمود ابلیس تدبیر دیگر کرد وَقَاسَمَهُمَا و سوگند خورد
ابلیس برای آدم و حوا و گفت إِنِّي بدرستی که لَكُمَا مر شما را لَمِنَ النَّاصِحِينَ از نصیحت کنندگانم و از روی شفقت
میگویم که این درخت بخورید تا نمیرید آدم ع گمان نبرد که کسی بخدای تعالی سوگند بدروغ خورد بدان سوگند فریفته
شد فَدَلَّاهُمَا پس ابلیس تنزل داد بدین سوگند و از درجه عالیه بمرتبه افکندشان بِغُرُورٍ بفریب و سوگند
فَلَمَّا ذَاقَا الشَّجَرَةَ پس آن هنگام که بچشیدند از میوه آن درخت منهی عنه فی الحال بعقوبت آن بَدَتْ لَهُمَا
ظاهر شد مر ایشان را سَوْآتُهُمَا عورات ایشان یعنی لباس ایشان از تن ایشان تا عورت یکدیگر دیدند
و در اخبار آمده که کسی دیگر جز ایشان عورت ایشان را ندید ایشان از این صورت منفعل شدند وَطَفِقَا و
در ایستادند و قصد کردند ببرگهای اشجار يَخْصِفَانِ می‌چسبانیدند برگی بالای برگی می نهادند

عَلَيْهِمَا بر عورات خویش مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ از برگ درختان بهشت و اشهر آنست که برگ
انجیر بر هم می بستند تا چون هیات ازاری شد و عورت خود را بدان پوشیدند و از این طرف بدان
طرف میکشیدند وَنَادَاهُمَا و ندا کرد ایشان را رَبُّهُمَا آفریدگار ایشان که أَلَمْ أَنْهَكُمَا شما را نهی کرده
بودم عَنْ تِلْكُمَا الشَّجَرَةِ از خوردن این درخت وَأَقُلْ لَكُمَا و نگفته بودم و تحذیر نکرده بودم شما را
که إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمَا بدرستی که شیطان هست شما را عَدُوٌّ مُبِينٌ دشمنی آشکارا و عداوه
در وقت اباء از سجود آدم بر همه ملائکه روشن شده بود آورده اند که در وقت گریختن ایشان حق سبحانه
گفت افرارا منی یا آدم از من میگریزی آدم ع گفت بل حیاء منک گریختن من جهت حیاست از حضرت تو
پس بگناه اعتراف نمودند و با حق سبحانه از روی نیاز قَالَا گفتند رَبَّنَا ای پروردگار ما ظَلَمْنَا
ستم کردیم أَنْفُسَنَا بر نفسهای خود بدین نافرمانی وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا و اگر تو نیامرزی گناهان
ما را وَتَرْحَمْنَا و نبخشائی بر ما لَنَكُونَنَّ هر آینه باشیم مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران قَالَ
گفت خدای مر آدم و حوا و مار و طاوس و ابلیس را اهْبِطُوا فرو روید بر زمین بَعْضُكُمْ برخی از
شما لِبَعْضٍ عَدُوٌّ مر برخی را دشمنند آدمی و شیطان و مار و طاوس همه دشمن یکدیگرند وَلَكُمْ
و مر شما راست فِي الْأَرْضِ در زمین مُسْتَقَرٌّ قرارگاهی و آرام جایی وَمَتَاعٌ و برخورداری
إِلَىٰ حِينٍ تا هنگام رسیدن مرگ آدم ع غمناک شد و پنداشت که دیگر به بهشت نخواهد رسید قَالَ
گفت خدای فِيهَا تَحْيَوْنَ در زمین می زیید وَفِيهَا تَمُوتُونَ و در زمین می میرید وَمِنْهَا
تُخْرَجُونَ و از زمین بیرون آورده میشود برای جزا آدم ع از مضمون این خطاب معلوم کرد
که باز به بهشت خواهد رسید يَا بَنِي آدَمَ خطاب عامست مر همه فرزندان آدم را میگوید قَدْ أَنْزَلْنَا

بدرستی که ما فرستادیم عَلَيْكُمْ بر شما لِبَاسًا پوششی یعنی بیافریدیم برای شما لباسها بتدبیرات
سماوی و اسباب نازله از آسمان و از این قبیل است وَأَنْزَلَ لَكُمْ مِنَ الْأَنْعَامِ پس باین فایده لباس میکند
و صفت مینماید يُوَارِي می پوشد آن لباس سَوْآتِكُمْ عورات شما را وَرِيشًا و دیگر فرستادیم لباس که بدان
آرایش کنید خود را که مقصد لباس آنست که عورت را بپوشد و آنچه ماورای آنست از جامها آرایش خواهند
و در تفسیر امام زاهد رحمة الله علیه فرموده که لباس آنست که از پنبه باشد و ریش از ابریشم و کتان و پشم بود
و گویند ریش متعه خانه است وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ و پوشش تقوی یعنی لباسی که برای تواضع پوشند چون
پشمینها و جامهای درشت ذَٰلِكَ خَيْرٌ این بهتر است از لباسهای نرم و متکلف و متجران میپوشند و گفته اند
لباس پرهیزکاران جامهای درشت چون ذره و حفتان که عیب آدمی بدو پوشیده میشود چنانچه عورت بجامه مستور
میگردد و گفته اند لباس التقوی عفتست یا حیا یا ترس الهی یا التزام طریق خیر و در بحر الحقایق آمده که لباس
بر دو گونه است لباس فتوی و آن مفوض بامر شریعت است و لباس تقوی و آن متعلق بحکم حقیقت آنست از
لباس فتوی همین بدن بهره مند است که ستر سوآه او میشود و لباس تقوی هر یک از دل و روح و سر خفی بهره دارد
و هر چیزی پوشیده میگردد و بهره دل از لباس تقوی صدقست در طلب مولی و بدان پوشیده شود سوآه طمع
دنیا و ما فیها و حظ روح از لباس تقوی محبت حق سبحانه و تعالی و بدان مستور گردد سوآه تعلق بغیر مولی
و نصیب سر از این لباس شهود انوار لقا و بدان پوشیده شود سوآه رویت ما سوی و بهره خفی از
لباس تقوی بقای اوست بهویت حق و بدان پوشیده گردد سوآه هویت خلق یعنی همه تعینات مضمحل و متلاشی
گردد و حجاب پندار از همه وجودات متکثره در کشیده آید و سر لمن الملک الیوم بر عرفه وحدت و قهاری جلوه
مینماید بیت ملک ملک اوست خود مالک است غیر ذاتش کل شیء هالک است کل شیء ما خلا الله باطل ان فضل الله

ستادن
غیم باطل هالک آمد پس وجهش هست و نیست هستی اندر نیستی خود طرفه ایست ذَٰلِكَ آن فرو
لباس مِنْ آيَاتِ اللَّهِ از نشانهای فضل و رحمت خداست که بدان سوآه آدمیان را بپوشد و ایشان را از
ضعف برگ درخت مستغنی گردانید لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ تا باشد که ایشان پند گیرند و قدر این نعمت بشناسند
يَا بَنِي آدَمَ ای فرزندان آدم لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ بر حذر باشید که شما را در فتنه نیندازد شیطان
و با شما مکر نکند و شما را از راه حق بیرون نبرد كَمَا أَخْرَجَ چنانچه بیرون آورد أَبَوَيْكُمْ پدر و مادر
شما را مِنَ الْجَنَّةِ از بهشت يَنْزِعُ عَنْهُمَا بر کشید از ایشان لِبَاسَهُمَا جامهای ایشان را لِيُرِيَهُمَا
تا بنماید بهر یک از ایشان سَوْآتِهِمَا عورات ایشان را یعنی سبب آن شد که ابوین شما مکشوف
العورت گشتند و از بهشت بیفتادند پس شما نیز از مکر او حذر کنید إِنَّهُ بدرستی که ابلیس
يَرَاكُمْ می بیند شما را هُوَ وَقَبِيلُهُ او و لشکر او مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ از جایی که شما ایشان را نمی
بینید یعنی اجسام ایشان از غایت رقت و لطافت در نظر شما در نمی آید و ایشان اجسام شما را بواسطه
غلظت و کثافت می بینند پس حذر از این دشمن لازم تر است إِنَّا بدرستی که ما جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ گردانیدیم
دیوان را أَوْلِيَاءَ دوستان لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ مر آنان را که ایمان نمی آورند یعنی بواسطه جنسیت و
مناسبت دیوان را دوست کافران ساخته ایم وَإِذَا فَعَلُوا و چون بکنند کافران و مرتکب شوند
فَاحِشَةً عملی زشت را چون بت پرستی و تحریم بحیره و سائبه و امثال آن و کسی ایشان را از آن
نهی کند قَالُوا گویند از روی تقلید وَجَدْنَا عَلَيْهَا یافتیم بر این عمل زشت آبَاءَنَا پدران خود را
وَاللَّهُ أَمَرَنَا بِهَا و خدای فرموده است ما را بدان یعنی فاحشه پس تقلید آبا و افترا جمع کنند قُلْ
بگو ای محمد صلعم إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يَأْمُرُ نمی فرماید بِالْفَحْشَاءِ بزشتی و ناپسندیده در قول و فعل

حه سنت الهي بر بن جاري شده كه امر ميكند بكارم خصال ومحاسن خلال اَتَقُولُونَ آيا ميكوييد شما
عَلَى اللّٰهِ بر خداي از راه افترا مَا لَا تَعْلَمُونَ انجه ميدانيد كه او فرموده است قُلْ بكو اَمَرَ رَبِّي فرمود
ايزيد كار من بِالْقِسْطِ بعدل و راستي يا بتوحيد كه سر همه راستيهاست وَاَقِيمُوا وُجُوهَكُمْ وراست
كنيد رويهاي خود را بقبله عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ بنزديك هر زمان سجودي يا مكان سجودي ومراد از سجود
نمازاست تا توجه كنيد بعبادت خداي چون وقت نماز در رسد نزديك هر مسجدي كه باشد ويا بجهت
كه در مساجد خويش كزاريد وَادْعُوهُ وبپرستيد خداي را مُخْلِصِينَ در حالتي كه پاك كنندكان باشيد
لَهُ الدِّينَ براي خداي طاعت را كَمَا بَدَاَكُمْ همچنانكه بيافريد شما را در ابتدا تَعُودُونَ باز خواهيد
كشت بوي تا بيا ما جزا دهد شما را بر عملها يا چنانچه شما را از خاك آفريد باز بخاك عود خواهيد كرد
فَرِيقًا هَدَى كروهي را راه نمود بانكه توفيق داد بايمان وَفَرِيقًا وكمراه كرد كروهي را بخذلان وچنان
كرد كه حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ سزاوار كشت برايشان كمراهي بمقتضاي قضاي سابق بفضل الله تعالى
اِنَّهُمُ بدرستي كه اين كمراهان اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ فرا كرفتند ديوان را اَوْلِيَاءَ دوستان خود
وفرمان ايشان بردند مِنْ دُونِ اللّٰهِ بدون خداي وَيَحْسَبُونَ اَنَّهُمْ وكمان بردند وپنداشتند
كه ايشان مُهْتَدُونَ راه يافتكانند ودر نفس الامر نه چنانند يَا بَنِي آدَمَ بعضي برانند كه اين خطاب
واكثر مفسران كويند خاص است بمسلمانان چه ثقيف وجماعتي ديكر از مشركان عرب بودند كه مرد وزن
ايشان برهنه طواف ميكردند وبدان تجريد بر تبري از ذنوب تفال مينمودندي ودر ايام حرم از خوردن
حيواني مجتنب بوده وبانذك طعامي قناعت كرده او را طاعت دانستندي اهل وتعظيم كعبه پنداشتندي
اهل اسلام كفتند ما باحياي اين تعظيم وتكريم سزاوارتريم حق سبحانه ايشانرا تحذير فرمود وكفت خذوا

فرا كيريد زِينَتَكُمْ جامهاي خود را كه بدان آراسته ايد عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ نزديك هر مسجدي كه آنرا طواف
ميكنيد يا در آن نماز ميكزاريد ومراد ازين جامه نيكوترين وپاكيزه ترين لباسهاست كه در وقت نماز پوشند
وكفته اند زينت شانه كردن محاسن است وامام قشيري رحمه الله ميكويد مراد از زينت سرايراست نه آرايش
ظواهر ودر كشف الاسرار آورده كه زينت بزبان علم ستر عورتست براي نماز وبلسان كشف حضور دلست
براي عرض راز ونياز ذوق طاعت بحضور دل يابد هر كس طالب حق را دل حاضر بين در كاه بس وَكُلُوا
وبخوريد يعني در ايام احرام كوشت وچربي غير آن ماكولات وَاشْرَبُوا وبياشاميد شير وساير مشروبات
وَلَا تُسْرِفُوا واز حد در مكذريد بتحريم حلال يا با فراط طعام وشره در خوردن آن اِنَّهُ بدرستي كه خداي
لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ دوست نميدارد اسراف كنندكان را بعضي آنها كه زياده از سيري بخورند در كتاب قوت
القلوب فرموده كه دو بار خوردن در روزي اسرافست واز بعضي سلف نقل ميفرمايد كه اسراف آنست كه
آدمي را هرچه آرزو كند بخورد ودني ترين مردمان آنست كه همت او تمام مصروف باشد بفكر شراب وطعام
در ابيات حقايق سمات سلسلة الذهب مذكوراست بيت خواجه را بين كه از سحر تا شام دارد انديشه
شراب وطعام سنكم اخر شدي وخوش حالي كاه بر سكند كهي خالي فارغ از خلد وايمن از دوزخ جاي او مزبله
يا مطبخ شيخ الاسلام انصاري قدس سره فرموده كه اكر همه دنيا را لقمه سازي ودر دهان درويشي نهي اسراف نبا
اسراف آن بود كه نه برضاي حق سبحانه صرف كني بيت يك جوان اكه خير دايم داشت پند ميداد راهبي در زر
كاي پسر خير نيست در اسراف كفت اسراف نيست اندر خير قُلْ بكو مَنْ حَرَّمَ كه حرام كرده است
زِينَةَ اللّٰهِ آرايشي كه خداي مقرر فرموده يعني جامهاي متنوع الَّتِي آن زينتي كه بمحض قدرت اَخْرَجَ
بيرون آورد لِعِبَادِهِ براي بندكان خود از نباتات همچون پنبه وكتان واز حيوانات چون پشم وحرير
واز معادن همچون زره وخود وَالطَّيِّبَاتِ وديكر كه كرده است پاكيزها مِنَ الرِّزْقِ از روزي يعني

مستلذات ماكل ومشارب از لحوم ودسوم والبان با حلالات آن چون بحيره وسايبه وجز آن قُلْ
هِيَ بكو اين زينت وطيبات لِلَّذِينَ آمَنُوا براي كسانيست كه ايمان آورده اند يعني بالاصالت براي مومنانست
فِي الْحَيَوٰةِ الدُّنْيَا در زندكاني دنيا اما كفار وفجار بتبعية شريك ايشانند دران ليكن نعيم جاوداني اهل
ايمانرا خواهد بود خَالِصَةً پاكيزه وبي شريك يَوْمَ الْقِيٰمَةِ روز رستخيز كَذٰلِكَ همچنانكه تفصيل كرديم
اين حكمها را نُفَصِّلُ الْاٰيَاتِ تفصيل ميكنيم نشانهاي احكام ديكر يا دلايل توحيد را بيين ميسازيم
لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ براي كروهي كه فهم دارند وميدانند قُلْ بكو اي محمد صلعم اِنَّمَا حَرَّمَ جز اين نيست كه حرام
رَبِّيَ آفريدكار من الْفَوَاحِشَ كناه كبيره را كه موجب عقوبت عظيم است مَا ظَهَرَ مِنْهَا انچه پيداست از آن
چون كفر وَمَا بَطَنَ وانچه نهانست چون نفاق وَالْاِثْمَ وحرام كرد كناهي را كه بدان حدي مقرر نيست
چون صغاير وَالْبَغْيَ وحرام ساخت ستمكاري يا كبر را بِغَيْرِ الْحَقِّ بناحق واين تاكيد است چه ظلم وكبر
بحق نخواهد بود وَاَنْ تُشْرِكُوا وديكر حرام كرد كه شرك آريد بِاللّٰهِ بخداي وشريك كيريد در عبادت مَا لَمْ
يُنَزِّلْ آن چيزي را كه خداي نفرستاده است بِهِ بپرستش او سُلْطَانًا حجتي وبرهاني وَاَنْ تَقُولُوا
وآنرا نيز حرام كرده است كه بكوييد بدروغ وافترا كنيد عَلَى اللّٰهِ بر خداي مَا لَا تَعْلَمُونَ انچه نميدانيد
از تحريم حرث وانعام وبرهنه شدن در طواف بيت الحرام وَلِكُلِّ اُمَّةٍ وهر كروهي راست اَجَلٌ مدتي
كه خداي تقدير كرده است مر حيات ايشانرا وكفته اند هر امتي را غير از مومنان وقتيست كه دران عذاب استيصال
بديشان فرود آيد فَاِذَا جَاءَ پس چون بيايد اَجَلُهُمْ وقت عذاب وهلاك ايشان يا چون وقت مرك ايشان
بر آيد لَا يَسْتَاْخِرُونَ سَاعَةً واپس نباشند از ان اجل ساعتي ساعة را در عرف اقصر اوقات را كويند كه در
ان حيوانست وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ وپيشي نكيرند بر ان اجل بيت اجل چون فرود آيد از پس وپيش ساعتي
نكذارد يكنفس يَا بَنِي آدَمَ كفته اند خطاب بامشركان عرب است اِمَّا يَاْتِيَنَّكُمْ چون بيايد بشما رسل

منكم پيغمبران از شما بزبان شما واصح آنست كه عام دادند يعني اي فرزندان آدم چون بيايد بر شما رسولان
بشما از نوع شما يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ خوانند بر شما آيَاتِي آيتهاي كتاب مرا يا خبر دهند شما را باحكام
شريعت لِمَنِ اتَّقَى پس هر آينه پرهيزيد از شرك وتكذيب وَاَصْلَحَ وباصلاح آريد عمل خود را فَلَا
خَوْفٌ عَلَيْهِمْ پس هيچ ترس نيست بر ايشان يعني از هرچه ميترسند ايمن شوند وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ
ونه ايشان اندوهناك شوند بلكه هرچه اميد ميدارند برسند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا وانانكه دروغ شمردند
بِاٰيَاتِنَا آيتهاي ما را يعني تكذيب رسل كردند ورد آيات ما وَاسْتَكْبَرُوا وكبر آوردند وتعظيم كردند يعني
سركشي نمودند عَنْهَا از ايمان بدلايل وحدت ما اُولٰئِكَ آن كروه اَصْحَابُ النَّارِ ملازمان
آتشند هُمْ فِيهَا ايشان در آن آتش خَالِدُونَ باقي اند بقاي ابدي فَمَنْ اَظْلَمُ پس كيست
ستمكارتر يعني كافرتر مِمَّنِ افْتَرَىٰ از كسي كه بربندد عَلَى اللّٰهِ كَذِبًا بر خداي دروغ يا آنكه كويد زن
وفرزند وشريك دارد اَوْ كَذَّبَ بِاٰيَاتِهِ يا بدروغ شمرد آيات منزله او را واين انكار نبوت هست اُولٰئِكَ
آن كروه مفتريان ومكذبان يَنَالُهُمْ برسد بديشان نَصِيبُهُمْ بهره ايشان مِنَ الْكِتَابِ از لوح
محفوظ يعني انچه بقلم تقدير بر لوح نوشته شده از عذاب ونكال ايشان بديشان رسد يا بيابند
جزاي انچه نوشته شده است در دفتر عمل ايشان يا بهره كيرند از روزي نوشته شده براي ايشان
حَتّٰى اِذَا جَاءَتْهُمْ تا وقتي كه بيايد بايشان رُسُلُنَا فرستادكان ما كه ملك الموت واعوان وي بند
يَتَوَفَّوْنَهُمْ فرا كيرند يعني قبض كنند ارواح ايشانرا قَالُوا كويند فرشتكان با ايشان از روي توبيخ
اَيْنَ مَا كُنْتُمْ تَدْعُونَ كجا اند آن بتان كه پيوسته كُنْتُمْ تَزْعُمُونَ بوده ايد كه ميخوانديد وميپرستيد ايشانرا
مِنْ دُونِ اللّٰهِ بدون خداي تا امروز منع كنند عذاب خداي را از شما قَالُوا كويند كافران كه ضَلُّوا
عَنَّا كم شدند از ما يعني غايب كشتند وهيچ مددي از ايشان بما نرسيد وَشَهِدُوا وكواهي دهند عَلٰى

انفسهم بر نفسهای خود انهم کانوا بانکه ایشان بوده اند کافرین ناگرویدگان قال گوید خدای بایکی از ملایکه روز قیامت ایشانرا که ادخلوا در آیید فی امم قد خلت در میان آن امتان که در گذشته من قبلکم پیش از شما هم بر دین و آیین شما من الجن والانس از پری و آدمی مراد کافران گذشته اند از این دو طایفه که حق سبحانه و تعالی گوید در آیید باهم فی النار در آتش دوزخ هر کرا از ایشان عناد و تکبر بیشتر باشد او را بیشتر در آتش اندازند کلما دخلت هرگاه در آید امة گروهی بدوزخ لعنت اختها لعنت کنند گروهی دیگر را که هم دین ایشان باشند و بر یک کیش و ملت میرفتند چنانچه جهودان جهودانرا لعنت میکنند و ترسایان ترسایانرا و کبران کبرانرا و علی هذا القیاس حتی اذا اداركوا تا بیکدیگر رسند فیها جمیعا همه ایشان در آتش قالت اخریهم گویند آنها که پس تر اند و از پی در آمدگان لاولیهم برای آنها که پیشوایان بوده اند درباره ایشان گویند ربنا ای پروردگار ما هؤلاء این گروه اضلونا گمراه کردند ما را فآتهم پس بده ایشانرا عذابا ضعفا عذابی دو چندان که ما راهست فی النار در دوزخ یک قسم برای گمراهی ایشان و یکی برای گمراه ساختن دیگران قال گوید خدای لکل ضعف مر هر را عذاب دوباره است پیشوایانرا بجهت ضلال و پس روانرا بواسطه کفر و تقلید ولکن لا تعلمون ولیکن ایشان نمیدانند حفص بخطاب میخواند یعنی شما نمیدانید و از عذاب یکدیگر خبر ندارید وقالت اولیهم و گویند پیشروان لاخریهم پس روانرا فما کان لکم پس نیست شما را علینا ما را من فضل بر ما از وی که بدان استحقاق تخفیف عذاب داشته باشید بلکه ما و شما در کفر برابریم فذوقوا العذاب پس بچشید عذابرا بما کنتم تکسبون بسبب آنچه بودید که کسب میکردید از کفر و حواله عذاب بدیگری میکنید ان الذین کذبوا بدرستی که آنها که بدروغ داشتند بآیاتنا آیتهای ما را و واستکبروا و سرکشی کردند عنها از گرویدن بآن و فرمان برداری آن لا تفتح گشاده نشود لهم

برای دعا

برای دعای ایشان یا بجهة نزول رحمة بر ایشان ابواب السماء درهای آسمان یا برای اعمال و ارواح ایشان در آسمان نگشایند بلکه آنها بسجین برند که در زیر زمین هفتم است و برای روح و عمل مؤمن بگشایند و آنرا بعلیین برند که بالای هفتم آسمانست ولا یدخلون الجنة و در نیایند این مکذبان و متکبران در بهشت حتی یلج الجمل تا وقتی که در آید شتر فی سم الخیاط در سوراخ سوزن و این صورت هرگز وجود نگیرد پس کافر هرگز به بهشت نرود وکذلک و مانند این پاداش مکر نجزی المجرمین جزا میدهیم مجرمانرا یعنی کافرانرا لهم مر ایشانرا باشد من جهنم از آتش دوزخ مهاد فراشی که بران نشینند ومن فوقهم و از زبر ایشان غواش پوششها باشد هم از آن یعنی زیر و زبر ایشان آتش بود وکذلک و مثل جزای این گروه نجزی الظالمین پاداش دهیم جمیع کافرانرا والذین آمنوا و آنانکه گرویدند بخدای وعملوا الصالحات و عملهای شایسته کردند چون تصدیق رسل و فرمان برداری کتاب و چون اعمال صالحه بسیار است و ارتکاب تمام آن فوق طاقت بشری است میفرماید لا نکلف تکلیف نمیکنیم و نمیفرماییم نفسا هیچ نفسی را الا وسعها مگر آنچه قادر باشند و توانند بجای آوردن آن و این جمله بود معترضه میان مبتدا و خبر مبتدا آنست که آنها که ایمان آوردند و عمل صالح کردند و خبر اینکه اولئک آن گروه اصحاب الجنة ملازمان بهشت اند هم فیها ایشان در بهشت خالدون باقی و دایم اند ونزعنا و بیرون بریم ما فی صدورهم آنچه در سینهای بهشتیان بود من غل از کینه و حسد و آنچه اسباب عداوت باشد تجری میرود من تحتها الانهار از زیر مساکن ایشان جویها برای زیادتی لذت و سرور ایشان وقالوا و گویند اهل بهشت چون منازل خود را ببینند الحمد لله الذی حمد و ثنا مر آن خدایرا که بفضل خود هدانا را نمود ما را لهذا بدین مقام یا بعملی که این منزل جزای آنست وما کنا لنهتدی و نبودیم ما که بقوت خود راه میتوانستیم یافت لولا ان هدانا الله اگر خدا ما را راه ننمودی و این شکریست که بهشتیان بر نعمت

بر هدایت ما ادا کنند زیرا که بی رفیق توفیق الهی سلوک این طریقه میسر نشود و بی بدرقه عنایت نامتناهی هیچ سالک بمقصد مراد نرسد بیت گر بدرقه لطف تو نماید راه ٭ از راه تو هیچکس نگردد گمراه ٭ و آنکه بره رسند با بدرقه ٭ توفیق رفیق ار نشود واویلاه ٭ لقد جاءت دیگر میگویند بهشتیان بدرستی که آمدند رسل ربنا فرستادگان پروردگار ما بالحق براستی و ما بمدد ارشاد ایشان راه بتوحید یافتیم ونودوا و ندا کرده شوند اهل بهشت ان تلکم الجنة این آن بهشتست که وعده داده شده بودید اورثتموها میراث داده شدید آنرا بما کنتم تعملون بآنچه بودید که عمل میکردید بر طبق شریعت و موافق سنت بهشت را میراث گفت زیرا که عطای بی رنج است و دیگر آنکه میراث گرفته از کافران چنانچه در خبر آمده که هیچکس نباشد الا که مر ورا منزلی باشد در بهشت و منزلی در دوزخ پس کافران منازل مؤمنانرا میراث گیرند در دوزخ و منازل کافران میراث بمؤمنان رسد در بهشت ونادی اصحاب الجنة و ندا کنند اهل بهشت اصحاب النار اهل دوزخ را از روی شماتت گویند ان قد وجدنا بدرستی که ما یافتیم ما وعدنا ربنا آنچه وعده کرده بود پروردگار ما از مثوبتها حقا راست و درست فهل وجدتم پس آیا شما یافتید ما وعد ربکم آنچه وعده کرده شما را آفریدگار شما از عقوبتها حقا راست و بی شبهه قالوا نعم گویند دوزخیان آری یافتیم آنرا چنانچه خدای گفته بود فاذن پس آواز دهد مؤذن آواز دهنده گویند اسرافیل باشد یا که ندا کند بینهم میان بهشتیان و دوزخیان ان لعنة الله بدرستی که لعنت خدای علی الظالمین بر کافرانست که وضع عبادت کرده اند در غیر موضعش الذین یصدون آنانکه باز میداشتند مردمانرا عن سبیل الله از راه خدای ویبغونها عوجا و میطلبیدند از برای راه حق عوجا کجی و ناراستی یعنی عیب میجستند در دین خدای وهم بالآخرة و ایشان مر سرای آخرت کافرون ناگرویدگان بودند وبینهما و در میان بهشت و دوزخ حجاب پرده ایست یا میان اهل بهشت و دوزخ حاجزیست چون پاره شهر

که اهل دوزخ به بهشت نتوانند رفت کما قال تعالی فضرب بینهم بسور و آن حجاب را اعراف گویند اما زاهد فرموده که اعراف تلی باشد از مشک سفید وعلی الاعراف رجال و بر اعراف مردان باشند مشرف بر بهشت و دوزخ یعرفون کلا بشناسند این رجال هم اهل بهشت و دوزخ را بسیماهم بعلامتهای ایشان چه بهشتیان سفید روی باشند و دوزخیان سیاه روی و این موضع را بجهت آن اعراف گویند که ساکنان آن عارف اند باحوال فریقین و آنها انبیا باشند یا شهدا یا افاضل مؤمنان یا ملایکه بر صورت رجال و بودن ایشان بر اعراف دلیل رحمت و فضل و کرامت ایشان باشد چون از آنجا منازل خود را در بهشت ببینند و از آن متلذذ میگردند و عذاب دوزخ را مشاهده میکنند و بخلاصی از آن مبتهج و مسرور میباشند و در تفسیر امام ثعلبی رحمه الله نقل میکنند از ابن عباس رضی الله عنه که اعراف موضع بلندیست از صراط که عباس و حمزه و علی و جعفر طیار رضی الله عنهم در آنجا باشند و دوستان خود را بشناسند بتازگی و سفیدی روی و دشمنان خود را شناسند بتیرگی و سیاهی روی و گفته اند بر اعراف کسانی باشند که حسنات و سیئات ایشان مساوی باشد یا کسانی که یکی از ابوین از ایشان راضی باشد و یکی نه یا موحدان باشند مقصر در علم و عمل و برین قول بودن ایشان بر اعراف بجهت نقص ثواب ایشان باشد از استحقاق دخول بهشت ونادوا و ندا کنند اصحاب الاعراف اصحاب الجنة اهل بهشت را یعنی چون در بهشت نگرند اهل بهشت را بر سبیل تهنیت گویند ان سلام علیکم تحیت خدای بر شما باد یا خوش حال شما که بسلامت بدار السلام رسیدید لم یدخلوها هنوز اهل اعراف به بهشت در نیامده باشند وهم یطمعون و ایشان طمع میدارند که در آیند قولی آنست که آخرین کسانی که به بهشت در آیند ایشان باشند و در سفر رابع از فتوحات مکیه مذکور است که میزان حسنات و سیئات اهل اعراف مساوی باشد و ایشان هم در بهشت مینگرند و هم در دوزخ و دخول هیچکدام را مرجحی نبود پس چون خلق را بسجود خوانند آن آخرین

تکلیفی در روز قیامت اهل اعراف سجده کنند و میزان حسنات ایشان راجح کردد و به بهشت درآیند
واذا صرفت ابصارهم و هرکاه چشمهای ایشان را بکردانند در تفسیر زاهد فرموده فرشته را فرمایند تا روی
ایشان را بکرداند تلقاء اصحاب النار بسوی دوزخیان قالوا ایشان پناه کیرند بخدای و کویند ربنا
ای پروردکار ما لا تجعلنا مکردان ما را مع القوم الظالمین با کروه ظالمان یعنی میان ما و ایشان در دوزخ جمع
مکن ونادی اصحاب الاعراف و آواز دهند اصحاب اعراف رجالا یعرفونهم مردانی که بشناسند بسیماهم
بعلامات ایشان از سواد وجه و زرقه عین و آن شناختکان رءسای کفره باشند چون ولید مغیره و ابوجهل
و عاص بن وایل و امثال ایشان از مشرکان که در دنیا میکفتند که خدای امثال بلال و عمار و صهیب را به بهشت
برد و ما را بدوزخ هرکز چنین نباشد و سوکند میخوردند که خدای بندکان و شبانان ما را بر ما تفضیل نکند قالوا
کویند ایشان را اهل اعراف که شما در عذابید ما اغنی عنکم دفع نکرد از شما عذاب را جمعکم جمع مال که میکردید
تا کثرت اتصال شما وما کنتم تستکبرون و آنچه بودید که کردن کشی میکردید از سخن حق یعنی استکبار شما
مانع عذاب نشد پس اهل اعراف اشارت کنند بسوی بلال و عمار و سلمان و خباب و صهیب و امثال ایشان از ضعفا
اهؤلاء الذین این کروه آنانند که در دنیا اقسمتم سوکند میخوردید که البته لا ینالهم الله برحمة خدای
بر ایشان نرساند بخشایش خود را حالا ایشان برحمت حق در جنت اند و چون اصحاب اعراف این سخن فارغ
کردند حق سبحانه بکرم خود ایشان را کوید ادخلوا الجنة درآیید در بهشت لا خوف علیکم هیچ ترس نیست
بر شما از مخاوف شدایدی که ولا انتم تحزنون اندوهناک شوید از فوت مطالب و مقاصد ابن عباس رضی الله عنهما
فرموده که چون اهل اعراف به بهشت درآیند دوزخیان را طمع فرج بعد الیاس پدید آید کویند خدایا ما را خویشانند
در بهشت دستوری ده تا با ایشان سخنی کوییم حق سبحانه اذن فرماید تا بهشتیان در دوزخ نکرند و خویشان
خود را شناسند چه خلقت ایشان متغیر شده باشد اما دوزخیان ایشان را بشناسند و بنام و کیفیت ایشان را بخوانند

وایشان طعام و شراب خواهند چنانچه میفرماید ونادی اصحاب النار آواز دهند دوزخیان
اصحاب الجنة بهشتیان را و توقع کنند ان افیضوا علینا آنرا که بریزید برما من الماء از آب
بهشت بدان مقدار که تشنکی ما را ببرد او مما رزقکم الله یا بدهید ما را از آنچه روزی کرده است
شما را از سایر اشربه یا انواع طعام تا بخوریم قالوا کویند بهشتیان در جواب ایشان ان الله بدرستی
که خدای حرمهما حرام کرده است خدای شراب بهشت علی الکافرین بر ناکرویدکان الذین اتخذوا
آنانکه فرا کرفتند دینهم عید خود را لعبا ولهوا مشغولی و بازیچه ایشان در عید خود بحوالی
کعبه می آمدند و دست میزدند و بازیچه میکردند وغرتهم الحیوة الدنیا و بفریفت مر ایشان را زندکانی
دنیا و طول مهلت تا از حق فراموش کردند و ندانستند که دنیا غداریست کشنده و مکاری بازیچه دهنده
در دیده اعتبار خوابیست بر رهگذر اجل سرابیست مشغول مشو بسرخ و زرد وی اندیشه مکن ز کرم و سرد وی
سرمایه آفت زنهار خود را ز فریب او نکه دار فالیوم ننسیهم پس امروز ایشان را در آتش کما نسوا چنانچه ایشان
فروکذاشتند و بر خاطر نکذرانیدند لقاء یومهم هذا دیدن این روز را وما کانوا چنانچه بودند از روی
عناد بآیاتنا یجحدون انکار میکردند علامات ربوبیت یا آیات کتب ما را ولقد جئناهم و هر آینه
آوردیم برای این کروه کفار بکتاب فصلناه کتابی که بیان کردیم معانی آن و مفصل ساختیم هرچه بکار
آید در او علی علم و این بیان بر علم کردیم یعنی عالم بودیم بوجه تفصیل هدی و آوردیم این کتاب را راه
نماینده ورحمة و خداوند بخشش لقوم یؤمنون برای کروهی که میکروند هل ینظرون
آیا انتظار میبرند کافران یعنی نمیبرند و منتظر نیستند الا تاویله مکر عاقبت کتاب و حقیقت او را از وعد
و وعید یعنی منتظرند آنچه خدای وعده کرده است در این کتاب از ثواب و عقاب یا ببینند که راست میشود یا نی
یوم یاتی روزی که بیاید تاویله عاقبت کتب یعنی ظاهر شود آثار وعده و وعید و آن روز قیامت باشد

یقول الذین کویند آنانکه نسوه ترک کردند کتاب مفصل را من قبل پیش از این در دنیا یعنی چون کافران
که بقرآن نکرویدند در آن روز ظاهر کردد صدق سخن خدای کویند قد جاءت بدرستی که آمده بودند
رسل ربنا فرستادکان آفریدکار ما بالحق براستی و درستی و ما تکذیب کردیم و این خطای عظیم بود فهل
لنا پس آیا هست ما را من شفعاء درخواست کنندکان فیشفعوا لنا تا شفاعت کنند برای ما او
نرد یا آیا بازکردانیده شویم بدنیا فنعمل پس تا بکنیم غیر الذی جز آنکه کنا نعمل بودیم که عمل میکردیم
یعنی تصدیق کنیم نه تکذیب و بوحدت قایل شویم نه به شریک پس نه کسی ایشان را بدنیا باز آرند قد خسروا
بدرستی که زیان کردند انفسهم در نفسهای خویش که سرمایه عمر را صرف پرستش بتان کردند وضل عنهم
و کم شد از ایشان ما کانوا یفترون آنچه بودند که افترا میکردند و دروغ میکفتند که بتان شفیعان ما اند
نزدیک خدای دی روز دلم بد و امید میراث امروز برفت و ناامیدم بکذاشت ان ربکم بدرستی که
پروردکار شما علی التحقیق الله خداوندیست جامع جمیع صفات کمال الذی خلق السموات والارض
اوست آنکسی که بیافرید آسمانها را و زمین را فی ستة ایام در مقدار شش شبانروز چه قبل از خلق آسمان و زمین
که مدتیست معین از زمان طلوع شمس تا غروب آن نبوده و در تبیان کوید که شش روز از ایام آخرت که هر روزی
هزار سال دنیاست و قول اول اصح و اشهر است و در آفرینش اشیا بتدریج با وجود قدرت بر ایجاد آن بکلمه
کن دلیلست بر اختیار قادر و اشارتیست برعایت تانی در امور و ترک عجلت و اضطراب و نکته که العجلة من الشیطان
والتانی من الرحمن موجه این سخنست و بالمثنوی المعنوی مکر شیطانست تعجیل و شتاب لطف رحمانست صبر و
احتساب با تانی کشت موجود خدای تا بشش روز این زمین و چرخها ورنه قادر بود کز کن فیکون صد زمین و چرخ
آوردی برون این تانی از پی تعلیم تست صبر کن در کارها تاکرده درست ثم استوی پس قصد کرد علی العرش
بر آفریدن عرش یا مستوی شد امر او بر وی یا مستولی کشت بر آن تخصیص عرش باستیلا حق بر وی بجهت آن باشد که عرش اعظم

مخلوقاتست و حقیقت آنست که استوا بر عرش صفتیست مر خدای را بلا کیف و لا وصف و این از جمله متشابهات
قرآنست ما بدان ایمان داریم و تاویل آن بحق باز میکذاریم یغشی اللیل در میکشد خدای شب تاریک را
النهار در روز روشن یعنی پوشیده میکرداند روشنی روز را بتاریکی شب و عکس این را اکتفا با حد الضدین
یطلبه میجوید شب روز را حثیثا شتابکننده و روز نیز بسرعت طالب شبست والشمس والقمر
و بیافرید آفتاب و ماه والنجوم و ستارکان را مسخرات بامره رام شدکان بفرمان او الا له الخلق
بدانید که مر خدای راست آفریدن بدیع والامر و فرمان نافذ یا مر او راست هرچه آفریده شده و تصرف
در آنها تبارک الله بزرکست خدای بوحدانیت در الوهیت و فردانیت در ربوبیت رب العالمین آفریدکار
همه عالمیانست ادعوا ربکم بخوانید پروردکار خود را تضرعا از روی زاری وخفیة و پوشیده
یعنی هم بظاهر و هم بباطن او را بشناسید و او را پرستید تضرع نشانه احتیاجست و نهان داشتن دلیل
اخلاص و محتاج مخلص را روی ناامیدی نیست انه بدرستی که خدای لا یحب المعتدین دوست نمیدارد
از حد کذرندکان را یعنی آنها را که دعای بد کنند در حق نامستحق یا در دعا فریاد کنند تا بریا آمیخته شود
یا چیزی طلبند از خدای که لایق آن نباشند چون رتبه انبیا و صعود بر معارج سما ولا تفسدوا
و فساد مکنید فی الارض در زمین بکفر یا ظلم بعد اصلاحها بعد اصلاح آن بایمان یا عدل
وادعوه و بخوانید خدای را خوفا از بیم عذاب او وطمعا و با امید ثواب او ان رحمت الله
بدرستی که خدای قریب من المحسنین نزدیکست بنیکوکاران و ایشان یا محسن العمل اند چون
عابدان یا محسن الامل چون عاصیان و امیدهم برحمت بی غایت و فضل بی نهایت اوست در منهاج
شیخ الاسلام است که خدایا اکر وفاداران بتو امیدوارند جفاکاران نیز بغیر تو پناهی ندارند
من اکر جفاکارم تو بس امیدوارم جز از تو کسی ندارم که تو منبع وفایی وهو الذی و اوست آنکه یرسل

الریاح میفرستد بادهای چهارگونه را بُشْرًا مژده دهندگان بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ پیش از آمدن باران
حق اِذَا اَقَلَّتْ تا چون بردارند بادها سَحَابًا ثِقَالًا ابرهای گران بار را گفته اند که باد صبا ابرها را از
زمین برانگیزاند و باد شمال همه جمع کند و باد جنوب بیارد بدین قطرات در آرد و باد دبور بعد از باریدن همه را
متفرق سازد و بر هم تقدیر چون ابر را بردارند سُقْنَاهُ برانیم ما آن ابر را لِبَلَدٍ مَيِّتٍ برای احیای زمین مرده
فَاَنْزَلْنَا پس فرو فرستیم بِهِ الْمَاءَ بدین ابر آب را بر زمین فَاَخْرَجْنَا بِهِ پس بیرون آریم بدان آب مِنْ كُلِّ
الثَّمَرَاتِ از هر نوع میوها كَذٰلِكَ همچنانکه زمین را بنبات زنده کردیم نُخْرِجُ الْمَوْتٰى زنده کنیم و بیرون آریم
مردگان را از قبرهای ایشان و احیای ارض که نمودار احیای اموات است بیان کردیم لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُوْنَ تا شاید
که شما دریابید و بقیامت بگروید و بدین صورت بران معنی استدلال کنید وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ و زمین پاک از
زمین و ریگ شایسته و صالح زراعت باشد يَخْرُجُ نَبَاتُهٗ بیرون می آید رستنی او بِاِذْنِ رَبِّهٖ بفرمان خدا
و مشیت او که بیرون می آرد باسانی و خوبی وَالَّذِيْ خَبُثَ و آن زمین که ناپاک بود و شوره ناک لَا يَخْرُجُ
بیرون نیاید گیاه او اِلَّا نَكِدًا مگر اندکی که در وی هیچ نفع نباشد این مثلیست که حق سبحانه ایراد فرموده در شان
مؤمن و کافر تشبیه کرده است دل مؤمن را بزمین پاکیزه و دل کافر را بزمین شوره زار پس هرگاه که باران مواعظ
از سحاب کلام رب الارباب بر دل مؤمن بارد انواع طاعات و عبادات بر جوارح او ظاهر گردد و چون کافر استماع
سخن حق کند زمین دلش تخم نصیحت قبول نکند و از وی هیچ صفت که بکاری آید ظهور نیابد زمین شوره حنظل بیارد
در تخم عمل ضایع میگردان كَذٰلِكَ همچنانکه این مثل را بیان کردیم نُصَرِّفُ الْاٰيَاتِ میگردانیم آیتها را و ضرب امثال
در فنون احوال بیان میکنیم لِقَوْمٍ يَّشْكُرُوْنَ برای گروهی که شکر نعمت ما و ادراک بجای آرند و درین تفکر نموده
بهره اعتبار بردارند لَقَدْ اَرْسَلْنَا بدرستی که فرستادیم نُوْحًا نوح بن ملک بن متوشلخ بن ادریس را ع و وی
پنجاه ساله بود اِلٰى قَوْمِهٖ بسوی قوم او که اکثر اولاد قابیل بودند و بت می پرستیدند فَقَالَ پس گفت نوح ع

يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللّٰهَ ای گروه من بپرستید خدای را بیگانگی مَا لَكُمْ نیست شما را مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ هیچ
معبودی غیر او پس فرمان او برید و در عبادت او دیگری را شریک مسازید اِنِّيْ اَخَافُ من میترسم
عَلَيْكُمْ بر شما اگر ایمان نمی آرید عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيْمٍ عذاب روز بزرگ را که یوم الطوفان است یا روز
قیامت قَالَ الْمَلَاُ گفتند بزرگان مِنْ قَوْمِهٖ از قوم او اِنَّا لَنَرٰىكَ هر آینه بدرستی که ما می بینیم
ترا ای نوح فِيْ ضَلٰلٍ مُّبِيْنٍ در گمراهی روشن که ما را از پرستش چندین خدای بعبادت یک خدای
دلالت میکنی قَالَ گفت نوح ع در جواب ایشان يَا قَوْمِ ای گروه من لَيْسَ بِيْ نیست بمن ضَلٰلَةٌ
هیچ گمراهی و دوری از طریق حق و صواب وَلٰكِنِّيْ رَسُوْلٌ و لیکن من رسولم مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ
از پروردگار عالمیان اُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسٰلٰتِ رَبِّيْ پیغامهای پروردگار خویش وَاَنْصَحُ
لَكُمْ و نصیحت میکنم مر شما را بجهت صلاح شما وَاَعْلَمُ و میدانم مِنَ اللّٰهِ از وحی خدای که بمن آمده
مَا لَا تَعْلَمُوْنَ آنچه شما نمیدانید یعنی قول نوح ع عذاب قومی که تکذیب پیغمبر کنند نشنیده بودند و میدانستند
چون نام پیغام و وحی شنیدند متعجب گشتند نوح ع گفت اَوَعَجِبْتُمْ آیا شگفت میدارید و عجب مینماید
اَنْ جَآءَكُمْ آنکه بیاید بشما ذِكْرٌ پیغامی و وحی مِّنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما عَلٰى رَجُلٍ بر زبان مردی
مِّنْكُمْ از جنس شما یعنی آدمی هم زبان با شما لِيُنْذِرَكُمْ تا بیم کند و بترساند شما را از عاقبت کفر و معصیت
وَلِتَتَّقُوْا و تا پرهیزید شما از خشم خدا وَلَعَلَّكُمْ تُرْحَمُوْنَ و تا شاید که بر شما بخشند و بسبب پرهیز کردن
از شرک فَكَذَّبُوْهُ پس بدروغ داشتند قوم نوح ع او را و نوح دعا کرد و بهلاک قوم و خدای تعالی حکم
فرمود تا کشتی بساخت و با مؤمنان بکشتی در آمد و حق تعالی طوفان فرستاد و همه کافران هلاک کرد و نوح ع
با اهل سفینه سالم ماندند چنانکه میفرماید فَاَنْجَيْنٰهُ پس نجات دادیم نوح را از غرقه شدن وَالَّذِيْنَ
مَعَهٗ و آنان را که با وی بودند فِي الْفُلْكِ در کشتی و مجموع ایشان هشتاد تن بودند چهل مرد و چهل زن

وَاَغْرَقْنَا و غرقه ساختیم بطوفان الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِاٰيٰتِنَا آنان را که بدروغ می داشتند
دلائل وحدت ما و معجزات نوح را علیه السلام و نبوت او اِنَّهُمْ كَانُوْا بدرستی که قوم
نوح بودند قَوْمًا عَمِيْنَ گروهی کوردل که از نشانهای وحدانیت نابینا شدند و ما و قصه نوح
علیه السلام در بعضی آیات سور خواهد آمد وَاِلٰى عَادٍ و فرستادیم بسوی عاد اَخَاهُمْ هُوْدًا
برادر ایشان در نسبت یعنی خویشاوند ایشان هود علیه السلام عاد که قبیله را بدو
باز خوانند چهارم پدر هود است علیه السلام و عاد پسر عوص بن ارم بن سام بن نوح
علیه السلام و برادر اصل سوم نام هود عابر است و او پسر شالخ بن ارفخشد بن سام بن نوح ع
و برین قول از ابناء عم عاد باشد و قبیله عاد مردم تن آور بلند بالا بودند و از ایشان در جمیع
روی زمین قبیله عظیم تر نبود مردم بسیار بودند و مال فراوان داشتند و همه بت پرستیدن
میکردانیدند چون حق تعالی هود را علیه السلام بدیشان فرستاد قَالَ يَا قَوْمِ گفت ای قوم من
اعْبُدُوا اللّٰهَ بپرستید خدای را و بیگانگی او قایل شوید مَا لَكُمْ مِنْ اِلٰهٍ غَيْرُهٗ نیست شما را
معبودی بجز او و بتان مستحق عبادت نیستند اَفَلَا تَتَّقُوْنَ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا آنانکه کافر
بودند مِنْ قَوْمِهٖ از گروه او چه بعضی اشراف قوم او مسلمان بودند چون مرثد بن سعد و تابعان
او اما کافران گفتند ای هود اِنَّا لَنَرٰىكَ بدرستی که ما ترا می بینیم متمکن فِيْ سَفَاهَةٍ
در بیخردی که دین قوم را میگذاری و دینی محدث می آوری وَاِنَّا لَنَظُنُّكَ و تحقیق ما
گمان میبریم ترا مِنَ الْكٰذِبِيْنَ از دروغ گویان در انچه میگویی قَالَ يَا قَوْمِ گفت هود علیه السلام
که ای گروه من لَيْسَ بِيْ سَفَاهَةٌ نیست مرا خفت عقل و جهالة وَلٰكِنِّيْ رَسُوْلٌ
و لیکن من فرستاده ام مِنْ رَّبِّ الْعٰلَمِيْنَ از فرستادگان پروردگار عالمیان وانا

ابلغکم

اُبَلِّغُكُمْ میرسانم بشما رِسٰلٰتِ رَبِّيْ پیغامهای پروردگار خود وَاَنَا لَكُمْ و من مر شما را نَاصِحٌ
نصیحت کننده ام اَمِيْنٌ راست گوی و بی خیانت اَوَعَجِبْتُمْ آیا عجب می آید شما را اَنْ جَآءَكُمْ آنکه بیاید
بشما ذِكْرٌ پندی یا بیانی مِنْ رَّبِّكُمْ از نزد پروردگار شما عَلٰى رَجُلٍ بر زبان مردی مِنْكُمْ از شما یعنی هم
نسب شما که او را دانسته اید و او شما را داند و سبب فرود آمدن ذکر بر او آنکه لِيُنْذِرَكُمْ تا شما را بیم کند از عقوبت
الهی وَاذْكُرُوْا و یاد کنید نعمت خدا را اِذْ جَعَلَكُمْ چون گردانید شما را خُلَفَآءَ پس نشینان و سکنات زمین
احقاف از حضرموت تا عمان مِنْ بَعْدِ قَوْمِ نُوْحٍ از پس هلاک قوم نوح ع وَزَادَكُمْ فِي الْخَلْقِ و بیفزود
شما را در آفرینش شما بَصْطَةً فزونی یا زیاده داد شما را بر آفریدگان غلبه و گفته اند مراد از بسطه طول قامت
که مقدار کوتاه ترین قد ایشان شصت گز بود و درازترین صد گز فَاذْكُرُوْا پس یاد کنید اٰلَآءَ اللّٰهِ نعمتهای
خدا را لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُوْنَ شاید که شما رستگار شوید قَالُوْا گفتند آن گروه هود را ع اَجِئْتَنَا آیا آمده
بما لِنَعْبُدَ اللّٰهَ تا بفرمایی که ما پرستیم خدا را وَحْدَهٗ بیگانه و یکتا وَنَذَرَ و دست بداریم و پرستش فرو
گذاریم مَا كَانَ يَعْبُدُ آنچه را که بودند که می پرستیدند اٰبَآؤُنَا پدران ما از بتان ما و ما بهیچ وجه ترک عبادت
ایشان نمیکنیم و تو ما را از عذاب میترسانی فَاْتِنَا بِمَا تَعِدُنَآ پس بیار آنچه ما را بوی وعید میکنی اِنْ
كُنْتَ اگر هستی تو مِنَ الصّٰدِقِيْنَ از راست گویان در نزول عذاب قَالَ گفت هود ع قَدْ وَقَعَ بدرستی که
وَجَبَ عَلَيْكُمْ بر شما یا فرود آمد بشما مِنْ رَّبِّكُمْ از پروردگار شما رِجْسٌ وَّغَضَبٌ عذابی و خشمی اَتُجَادِلُوْنَنِيْ
آیا مجادله میکنید با من فِيْ اَسْمَآءٍ در کار این نامها یعنی این بتان که هر یک را نامی نهاده اند بعضی را ساقیه میگفتند
و گمان ایشان آن بود که باران از ایشان می بارد و برخی را حافظه میخواندند و پنداشتند که نگاهبان در سفر ایشانند
و همچنین رازقه و سالمه و این الفاظ اسماء بودند بی مسمی چه اصنام را که جمادات بودند قدرت بر هیچ نبوده پس
هود ع فرمود که شما جدال میکنید در چیزها که از روی جهالت سَمَّيْتُمُوْهَآ اَنْتُمْ شما نام نهاده اید ایشان را
وَاٰبَآؤُكُمْ و پدران شما مَا نَزَّلَ اللّٰهُ نفرستاده است خدای بِهَا بجواز عبادت ایشان مِنْ سُلْطٰنٍ هیچ حجتی

وبرهاني وچون حق ظاهر شد وشما بر عناد ومکابره اصرار مینمایید فانتظروا پس چشم داريد و منتظر
باشید نزول عذابرا اني معكم بدرستی که من نیز با شما من المنتظرين از منتظرانم مرورا آورده اند
که خداي تعالی سه سال باران از ایشان باز داشت تا بقحط مبتلا شدند ودران زمان هرگاه که بلیه نازل شدي
توجه بموضعي نمودند که در اینجا خانه کعبه است ودر اینجا تشته از یک سرخ زنده بوده که مسلم ومشرک رجوع
بدانجا کردندي وبعد انجاحات وطلب دفع آفات بمطالبت فایز شدندي وانجا وقف خلاصي یافتندي
پس قوم عاد جهیز آن سفر نموده مثل بن عنز ومرثد بن سعد با هفتاد تن از اعیان قبیله بمکه رفتند وبر معاویه
بن بکر از اولاد عملیق بن لاوذ که دران وقت حاکم مکه بود نزول کردند وبعد از اقامت وظایف ضیافت اجازت
طلبیده خواستند که بجهت دعا وطلب باران بموضع معین روند مرثد که یکي از رؤساي عاد بود وبهود ع ایمان
داشت فرمود که بدعاي شما باران نخواهد آمد مگر اطاعت هود ع نمایید واندر توبه واستغفار در آیید
تا حق سبحانه از سحاب عنایت باران رحمت بر شما باراند پس از منع او بیرون رفت او را بند کرده بگذاشت که
بموضع دعا رود وقیل با قوم خود باینجا رفت وگفت بده خدایا قوم عاد را از باران انچه میخواهي پس از جانب سه ابر
بر آمد یکي سفید ویکي سرخ ویکي سیاه ومنادي ندا کرد که اي قیل از این سه ابر انچه میخواهي براي خود وقوم خود اختیار
کن قیل ابر سیاه را اختیار کرد که باران او بیشتر است واز مکه بیرون آمده با قوم خود روي بهلاک خود نهاده
چون بوادي معتب که از مساکن ایشان بود وبشارت ابر بمردم قبیله رسانیدند عادیان خوشدل شدند او شادمان
گشته بتفرج ابر از منازل خویش بیرون آمدند عذاب الهي بر ایشان نازل شد چه دران ابر ریح عاصف بود که آنرا
باد صرصر گویند ودر هفت شب هشت روز تمام عادیان را هلاک کرد وهود ع با قوم خود بسلامت ماندند و
تفاصیل این قصه در اثناي آیات مذکور خواهد شد وحق سبحانه از نجات مؤمنان وهلاک کافران خبر میدهد
فانجيناه پس نجات دادیم ما هود را ع والذين معه وآنان که با وي بودند یعني در دین متابعت او مینمودند
برحمة منا وآن رهانیدن بخشایشی بود از ما بر ایشان وقطعنا وببریدیم دابر الذين كذبوا

بنیاد آنرا که تکذیب کردند وبگرویدند بآیاتنا بنشانهاي قدرت ما یعني ایشانرا استیصال ساختیم
واز بیخ وبنیاد بر انداختیم وما كانوا مؤمنين وبنودند قوم عاد مؤمنین گروندگان بوحدت معبود ورسالت
هود ع والى ثمود وفرستادیم بقبیله ثمود وایشان قبیله دیگر بودند از عرب که نسبت ایشان بثمود
بن عاد بن ارم بن سام بن نوح ع منتهي میشد ومساکن ایشان زمیني بود که آنرا حجر میگفتند ما بین
ولایت حجاز وشام واین مردم بت مي پرستیدند حق سبحانه بدیشان فرستاد اخاهم صالحا
برادر ایشانرا در نسب که صالح بود ع وصالح ع بپنج پشت بثمود میرسید قال گفت صالح چون برسالت بدیشان
آمد یا قوم اعبدوا الله اي گروه من بپرستید خدایرا بي شریک ما لكم من اله غيره نیست شما را
معبودي که استحقاق الوهیت داشته باشد بجز او وقوم ثمود بسبب کثرت عدد وبسیاري مال وتوانگري
جسته تکذیب صالح ع کردند وگفتند که مارا آیتي بنماي که بدان استدلال کنیم برسالت تو صالح ع فرمود که چه آیت
میطلبید گفتند فردا با ما بصحرا بیرون آي که عید ماست وبتانرا آرایش داده بجلوه خواهیم آورد تو از خداي
خود چیزي بخواه وما نیز از خدایان خود در خواهیم پس دعاي هر که بمحل اجابت رسد دیگران متابعت او نمایند
کرده برین صورت قرار دادند روزي دیگر بیرون رفتند وهر نوع حاجتي که از بتان طلبیدند اثر نجاح
بظهور نیامد پس خجلت زده ورسوا شده سر بالا در پیش افکندند جندع بن عمرو که یکي از اشراف قبیله ثمود
بود اشارت بسنگي کرد که منفرد در صحرا افتاده بود وانرا کاثبه میگفتند وگفت اي صالح ازین سنگ
براي ما بیرون آر ناقه مشابهه شتر بختي بسیار موي آبستن صالح ع فرمود که اگر خداي من بقدرت کامله
خود که عجز را بدان راه نیست چنین شتري از سنگ بیرون آرد شما چه میکنید گفتند ما میگرویم وپرستش
خداي تو میکنیم برین شرط یاد کردند صالح دو رکعت نماز گذارد وبدعا از حضرت عزت معجزه طلب نمود في الحال
صخره در حرکت آمد چون شتري که بوقت زادن ناله کند بنالید وبشکافت وناقه بران وجه که مدعاي قوم بود

بیرون آمد در غایت بزرگي وفي الحال بزاد بچه مانند خود ومردمان دران مینگریستند جندع را مدد توفیق
رفیق شده في الحال ایمان آورد وبواقي اشراف ثمود در بادیه خذلان سرگردان مانده دست انکار از آستین
استکبار بیرون کردند پس یکي بود عنایت ره عنایت یافت پس یکي بوادي خذلان بماند سرگردان پس یکي بوسوسه دیو
رفت سوي سقر پس یکي زد روي حق گرفت ملک جنان القصه آن شتر در میان قوم بماند ودر مزارع ایشان میچرید
وآبخواهها بطریق عب بد ومیرسید وصالح بعد از ظهور این معجزه گفت اي قوم قد جاءتكم بدرستی که
آمد بشما بينة معجزه روشن من ربكم از پروردگار شما که دلیلست بر کمال قدرت او وصحت نبوت من
ناقة الله این شتر خدایست اضافت از جهت تخصیص خواهد بود یعني خداي بیرون میآرد این ناقه را از صخره کا
تا باشد لكم آية مر شما را برهاني بر پیغمبري من فذروها پس بگذارید این ناقه را تاكل في ارض الله تا بخورد
گیاه در زمین خداي وشما را در خوردن او هیچ مؤونتي نباشد ولا تمسوها بسوء ومرسانید بوي هیچ بدي فياخذكم
که فرا گیرد شمارا عذاب اليم عذابي دردناک استحقاق عذاب نه بواسطه ضرر ناقه است بلکه با تمام ایشان بر
کفر بعد از شهود معجزه وعقر ناقه دلیل عتو ایشانست در کفر واذكروا ویاد کنید نعمت خدایرا اذ جعلكم
چون گردانید شمارا خلفاء جانشینان در زمین من بعد عاد از پس هلاکت عاد وبوأكم وجاي داد
شمارا في الارض در زمین حجر تتخذون فرا میگیرید من سهولها از زمینهاي نرم قصورا کوشکها براي
تابستان وتنحتون الجبال وسوراخ میکنید در کوهها یعني میسازید در سنگ بيوتا خانها براي زمستان
فاذكروا پس یاد کنید آلاء الله نعمتهاي خدایرا از تمکین در زمین وقوت کندن کوهها ولا تعثوا في الارض
ودر تباهي غایت مجویید در زمین مفسدين در حالتي که قاصدان فساد باشید ایشان از جواب صالح ع
اعراض نمودند ومتعرض مؤمنان شدند چنانچه میفرماید قال الملأ گفتند گروه بزرگان الذين استكبروا آنانکه
تکبر وسرکشي میکردند من قومه از قوم صالح ع للذين استضعفوا مر آنکساني را که از ضعیفان شمرده بودند

یعني

یعني بجا رکان لمن آمن مر آنکساني را که از ضعیفان شمرده بودند گرویده اند منهم از ضعیفان
وفقیران أتعلمون آیا شما میدانید ان صالحا مرسل از آنکه صالح فرستاده شده است من ربه
از نزدیک پروردگار او واین سخن بر سبیل استهزا میگفتند قالوا گفتند آن ضعیفان انا بدرستي که ما
بما ارسل به بآن چیزي که صالح را بدان فرستاده اند یعني توحید وعبادت مؤمنون گروندگان
قال الذين استكبروا گفتند آنانکه سرکشي میکردند از ایمان بخداي وغرور بپیغمبر او انا بدرستي که ما
بالذي آمنتم به بآن چیزي که شما گرویده اید بدان كافرون ناگرویدگان ومنکرانیم آورده اند
که قوم ثمود از ناقه بتنگ آمدند چه در روزي که نوبت او بود تمام آب چاهها ایشانرا بیاشامید ودر روزي
دیگر که نوبت قوم بود چاهها چهارپایان ایشان وفا نمیکرد ودیگر تابستان بهر وادي که میرفت انعام
قوم از وهراسان شده ببطن وادي میرفتند وزمستان ببطن وادي توجه مینمودند وچهارپایان بظهر
وادي میرفتند وازین جهت ضرر بدیشان میرسید دو زن که ایشانرا عنیزه وصدوقه میگفتند ومواشي
بسیار داشتند این صورت بدیشان شاق بود قدار بن سالف ومصدع بن دهر را بران داشتند
که ناقه را پي کردند چنانکه تفاصیل آن مذکور خواهد شد وکشتن ناقه سبب نزول عذاب شد بر ایشان
چنانکه حق سبحانه میفرماید که فعقروا الناقة پس پي کردند وبکشتند ناقه را وعتوا وسرکشي کردند عن
امر ربهم از امتثال فرمان پروردگار خویش وقالوا وگفتند از روي استهزا يا صالح ائتنا اي صالح
بیار بما تعدنا انچه وعید میکني بیار از عذاب ان كنت اگر هستي تو من المرسلين از فرستادگان
فاخذتهم الرجفة پس فرا گرفت ایشانرا بسبب کشتن ناقه زلزله بعد از شنیدن صیحه عظیم فاصبحوا
پس بامداد کردند یعني گشتند في دارهم در سراهاي خویش جاثمين بروي در افتادگان وبر جاي
مردگان فتولى عنهم پس روي بگردانید صالح از ایشان وقتي که ناقه را بکشتند وخداي فرمود که من قوم

نمود را الصیحة جبرئیل و زلزله هلاک جمله کرد وَقَالَ و گفت از روی تحسر یَا قَوْمِ ای قوم من لَقَدْ
أَبْلَغْتُكُمْ بدرستی برسانیدم بشما رِسَالَةَ رَبِّي پیغام پروردگار خود که بادای آن مامور بودم
وَنَصَحْتُ لَكُمْ و نصیحت کردم شما را بوقت دعوت وَلَكِنْ لَا تُحِبُّونَ و لیکن دوست نمیدارید
دوری میکنید از النَّاصِحِينَ نصیحت کنندگان را که از روی مهربانی شما را با یمان خوانند و از اتباع
نفس و شیطان منع کنند وَلُوطًا و یاد کن لوط ابن هاران بن آزر بن ناحور را که برادرزاده ابراهیم بود
ع آورده اند که چون ابراهیم از بابل متوجه شام شد برادرزاده او یعنی لوط ع با وی بود خدای تع او را
و با اهل موتفکات فرستاد و آن پنج شهر بوده است سدوم و آن اعظم مداین بوده دیگر عامورا و راداو
و صابورا و صعودا و گویند صعوره در هر شهری چهار بار هزار هزار بار آدمی بودند لوط ع بسدوم آمد
و خلق را بخدای دعوة کرد و بیست و اند سال در میان ایشان بود و بخیرات امر میفرمود و از فواحش نهی
میفرمود و یکی از فواحشهای ایشان لواطه بود حق سبحانه این امت را از عاقبت امر ایشان خبر داد و فرمود
که ای محمد صلعم یاد کن قصه لوط را إِذْ قَالَ چون گفت لِقَوْمِهِ مر اهل سدوم را که لوط ع در میان ایشان بود
أَتَأْتُونَ الْفَاحِشَةَ آیا شما می آیید بدین عمل زشت یعنی لواطه مَا سَبَقَكُمْ کسی پیشی گرفت
بر شما بِهَا بدین فاحشه یعنی پیش از شما این کار نکرده اند مِنْ أَحَدٍ هیچ یک مِنَ الْعَالَمِينَ از عالمیان
إِنَّكُمْ آیا شما و حفص انکم بطریق خبر خوانده یعنی بدرستی که شما ای قوم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ می آیید
بمردان شَهْوَةً از روی مباشرت مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بدون زنان که مباح کرده شده اند بر شما پس
بر طریق حق نیستید بَلْ أَنْتُمْ بلکه هستید قَوْمٌ مُسْرِفُونَ گروهی اسراف کنندگان و از حد درگذشتگان
وَمَا كَانَ و نبود جَوَابَ قَوْمِهِ جواب قوم لوط بازای این کلام إِلَّا أَنْ قَالُوا مگر آنکه گفتند بعضی
از مردم سدوم مر بعضی را أَخْرِجُوهُمْ بیرون کنید لوط و دختران او را و آنها را که بوی ایمان آورده

مِن

مِنْ قَرْيَتِكُمْ از دیه شما یعنی سدوم إِنَّهُمْ بدرستی که لوط و متابعان او أُنَاسٌ يَتَطَهَّرُونَ مردمانند
که طلب پاکیزگی میکنند از فواحش یعنی در این عمل با ما استغفار میشد حق سبحانه این جواب ایشان نپسندید
و عذاب بر ایشان فرود آمد چنانکه تفاصیل آن بیاید و چون عذاب نازل شد فَأَنْجَيْنَاهُ پس نجات دادیم
لوط را ع از آن وَأَهْلَهُ و کسان او را از اهل بیت و مومنان إِلَّا امْرَأَتَهُ مگر زن او را که واهله نام
داشت و کفر خود پنهان میکرد و کفار را بر انکار لوط اعراض مینمود كَانَتْ بود آن زن مِنَ الْغَابِرِينَ
از باقی ماندگان در دیار خود یعنی با لوط در رفتن اتفاق نکرد و در میان قوم هلاک شد وَأَمْطَرْنَا و باراندیم
عَلَيْهِمْ بر کفار قوم لوط مَطَرًا بارانی چه بارانی یعنی بارانی عجیب و آن سنگ بود که بر سر قوم بارید فَانْظُرْ
پس درنگر ای بیننده که كَيْفَ كَانَ چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ آخر گناهکاران وَإِلَى مَدْيَنَ و فرستادیم
بسوی اولاد مدین که پسر ابراهیم خلیل صلوات الرحمن علیه أَخَاهُمْ شُعَيْبًا برادر ایشان شعیب بن میکیل
بن یشجر بن مدین را فَقَالَ پس گفت يَا قَوْمِ ای گروه من اعْبُدُوا اللَّهَ بپرستید خدای را مَا لَكُمْ مِنْ إِلَٰهٍ
نیست شما را هیچ معبودی غَيْرُهُ بجز او قَدْ جَاءَتْكُمْ بدرستی که آمد بشما بَيِّنَةٌ معجزه روشن مِنْ رَبِّكُمْ
از پروردگار شما در قرآن معجزه شعیب ع که چون خواستی که بکوهی بلند برآمدی کوه سر فرود آوردی تا
شعیب بوی صعود کردی و هر یک از قوم او را دو مکیال و دو میزان بودی یکی از یکی بزرگتر بدان بزرگ چیزی
ستدندی و بدان خرد فروختندی و با وجود کفر در کیل و وزن خیانت کردندی شعیب ع ایشان را گفت که من شما را بخدا
میخوانم و آیتی روشن بشما مینمایم فَأَوْفُوا الْكَيْلَ پس تمام و راست سازید آیت کیل را وَالْمِيزَانَ و آیت وزن را
در کیل و وزن راستی وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ و کم مکنید مردمان را أَشْيَاءَهُمْ در چیزهای ایشان یعنی خیانت
مکنید در خرید و فروخت وَلَا تُفْسِدُوا و فساد مکنید بکفر و خیانت فِي الْأَرْضِ در زمین بَعْدَ إِصْلَاحِهَا
بعد از اصلاح آن بعثت انبیا و انزال کتب ذَٰلِكُمْ عمل بانچه فرمایم خَيْرٌ لَكُمْ بهتر است شما را إِنْ كُنْتُمْ

مُؤْمِنِينَ اگر هستید گرویدگان و چون قوم شعیب ع در شهرها بوقت کیل و وزن خیانت کردندی و در
صحراها راه زدندی پس ایشان را چنانکه از بخس منع کرد از قطع طریق نهی فرمود و گفت وَلَا تَقْعُدُوا و منشینید
بِكُلِّ صِرَاطٍ بهر راهی که بجهت اخذ مال تُوعِدُونَ می ترسانید مردمان را و گفته اند ایشان بر سر راهها نشستند
و هر کس که خواستی که بملازمت شعیب رود او را تخفیف کردندی پس شعیب فرمود که بر سر راهها منشینید
که وعید کنید طالبان راه حق را وَتَصُدُّونَ و باز دارید عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدا عزوجل مَنْ آمَنَ
آنکس را که ایمان آورده باشد بِهِ بخدای وَتَبْغُونَهَا عِوَجًا و بجویید برای راه خدا عوجا یعنی طلب بطلان
آن کنید وَاذْكُرُوا و یاد کنید منت خدای را بر خود إِذْ كُنْتُمْ چون بودید قَلِيلًا اندکی از جهت عدد
فَكَثَّرَكُمْ پس بسیار گردانید شما را خدای باکثر برکت داد در اموال و اولاد شما آورده اند که مدین ابن ابراهیم ع
دختر لوط را ع بخواست خدای تع ایشان را فرزند بسیار داد و توانگر گردانید پس شعیب ع این نعمت را بیاد
ایشان داد و گفت وَانْظُرُوا و بنگرید كَيْفَ كَانَ که چگونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر کار تباه کاران
از امم گذشته که قوم نوح و عاد و ثمود و قوم لوط بودند پس شعیب ع روی بمومنان کرد و گفت وَإِنْ
كَانَ طَائِفَةٌ و اگر چنانکه گروهی مِنْكُمْ از شما آمَنُوا بگرویدند بِالَّذِي با چیزی که براستی أُرْسِلْتُ
بِهِ فرستاده شده ام با آن وَطَائِفَةٌ و گروهی دیگر از معاندان لَمْ يُؤْمِنُوا نگرویدند قومی از مدین
ایمان آوردند جمعی دیگر انکار نموده گفتند قوت و ثروت ما راست نه مومنان را پس حق با ما باشد و اگر حق با ایشان
بودی بایستی که توانگری و سعت معاش ایشان را بودی شعیب ع فرمود که اگرچه شما دو گروه شده اید فَاصْبِرُوا
پس شکیبایی کنید حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ تا وقتی که حکم کند خدای بَيْنَنَا میان ما دو گروه وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ
بهترین حکم کنندگان که در حکم او میل و مداهنت نیست الجزو التاسع من الثلثین قَالَ الْمَلَأُ
گفتند بزرگان الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا آنان که گردن کشی کردند در پرستش خدای تع مِنْ قَوْمِهِ از قوم شعیب

بعد از انکار دعوت او لَنُخْرِجَنَّكَ يَا شُعَيْبُ هر آینه بیرون میکنیم ترا ای شعیب وَالَّذِينَ آمَنُوا
و آنان را نیز که ایمان آورده اند بیرون میکنیم مَعَكَ با تو مِنْ قَرْيَتِنَا از دیه خویش أَوْ لَتَعُودُنَّ
یا عود خواهید کرد شما فِي مِلَّتِنَا در کیش ما که کفر است صاحب کشاف فرموده که چون کافران گفتند ترا با آنها
که ایمان آورده اند بیرون کنیم و جمع کردند همه را با یکدیگر و شعیب ع هرگز کافر نبود و آن مومنان بوده اند
پس بر سبیل تغلیب گفتند یا عود کنید بملت ما و لهذا شعیب ع جواب همین و تیره داد قَالَ گفت شعیب ع
اخبار میکنید ما را بعود أَوَلَوْ كُنَّا كَارِهِينَ و اگرچه باشیم ما ناخواهان یعنی چگونه درآییم بدین
و ما از آن کارهیم پس اگر عود کنیم با ملت شما و گوییم مر خدای را شریک هست و فی الواقع نیست قَدِ افْتَرَيْنَا
بدرستی که افترا کرده باشیم و بر بسته عَلَى اللَّهِ كَذِبًا بر خدای دروغی در وسیط آورده که ادعای قوم شعیب
آن بود که حق سبحانه ایشان را امر کرده است که بر آن طریق باشند و بدین سبب آنرا ملت میگفتند پس شعیب ع
فرمود که عود با ملت شما و اعتقاد کردن که این ملت ماموربه است افترا باشد بر خدای إِنْ عُدْنَا
فِي مِلَّتِكُمْ اگر باز گردیم یعنی قوم من از مومنان باز گردند و بیایند بکیش شما بَعْدَ إِذْ نَجَّانَا اللَّهُ
پس از آنکه برهانید ما را خدای مِنْهَا از ملت شما پس ما مفتریان باشیم وَمَا يَكُونُ لَنَا و نشاید و روا
نباشد ما را أَنْ نَعُودَ فِيهَا آنکه باز گردیم بملت کفر إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ مگر آنکه خواهد خدای رَبُّنَا
آفریدگار ما ارتداد و عود ما را با آن و حکم ازلی و مشیت لم یزلی بدان متعلق شده باشد وَسِعَ رَبُّنَا
پروردگار ما كُلَّ شَيْءٍ همه چیزها عِلْمًا از روی دانش قدیم یعنی علم او احاطه کرده است بهمه چیزها و او
بعاقبت کار هر کس از ایمان و کفر و ارتداد و نفاق و حزن و شما در تهدیدی که میمایید از اخراج مومنان
ما اضطراب نمیکنیم بلکه عَلَى اللَّهِ بر خدای تَوَكَّلْنَا توکل کردیم و کار خود بوی گذاشتیم پس شعیب ع
روی از معاندان برتافته بمناجات حضرت مجیب الدعوات توجه نمود رَبَّنَا افْتَحْ خدایا حکم کن بَيْنَنَا

میان ما وَبَيْنَ قَوْمِنَا وميان قوم ما بِالْحَقِّ براستي وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ وتو بهترين حكم كنندكاني
وَقَالَ الْمَلَأُ وكفتند كروهي از اشراف قبيله الَّذِينَ كَفَرُوا انانكه كافر بودند بخداي مِنْ قَوْمِهِ از شعيب
باكروهي از مردم خود كه ايمان آورده بودند لَئِنِ اتَّبَعْتُمْ اكر شما متابعت كنيد شُعَيْبًا شعيب را درسلوك طريق
او ودين خود را بكذاريد إِنَّكُمْ بدرستي كه باشيد شما إِذًا لَخَاسِرُونَ آنهنكام از زيان زدكان كه آيين قديم را
كذاشته بدين محدث بكرويد واز روش پدران بكذريد يا بزركان كروهي باكفار قوم خود كفتند كه اكر دين خود را
ترك كنيد در زيان افتيد زيرا كه مدار نفع شما بركم فروشي است واو شما را از ان منع ميكند پس پند شعيب
نشنيدند واز كفر وخيانت باز نكشتند فَأَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ پس فرا كرفت ايشانرا زلزله ودر سوره هود
مذكور است كه اهل مدين بصيحه هلاك شدند علما كفته اند كه صيحه منكره آمد كه زمين را بلرزانيد يا انكه صيحه مقدمه
زلزله است جه مقرر شده كه زلزله في صباح ورياح ميبا شد ودر خبر آمده كه جبرئيل ع فريادي كرد زلزله
در شهر ايشان افتاده همه بيرون در آمدند فَأَصْبَحُوا پس كشتند فِي دَارِهِمْ در شهر ومنزل خود جَاثِمِينَ
بروي در افتادكان يعني بر زمين افتادند جسدهاي بي ارواح الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا انانكه تكذيب ميكردند
شعيب را هلاك شدند كَأَنْ لَمْ يَغْنَوْا كوييا هركز نبوده اند فِيهَا در ان شهر الَّذِينَ كَذَّبُوا شُعَيْبًا
انانكه بدروغ داشتند شعيب را كَانُوا هُمُ الْخَاسِرِينَ بودند ايشان زيان زدكان در دنيا وعقبي بفوت مثوبت
ولزوم عقوبت آورده اند كه جون شعيب مبادي عذاب مشاهده كرد از ان بلده عزم خروج نمود فَتَوَلَّى عَنْهُمْ
پس روي بكردانيد از كافران وَقَالَ يَا قَوْمِ وكفت از روي تحسر كه اي قوم لَقَدْ أَبْلَغْتُكُمْ بدرستي كه برسانيدم بشما
رِسَالَاتِ رَبِّي پيغامهاي پروردكار خود وَنَصَحْتُ لَكُمْ ونصيحت كردم شما را از روي مهرباني وكفته اند
اين خطاب بايشان بعد از هلاك ايشان بود جنانكه پيغمبر ما ص با كفار قريش خطاب كرد بعد از قتل ايشان
در بدر وشعيب بعد از اظهار تاسف وتحسر بر قوم خود خود را تسليه داد وكفت فَكَيْفَ آسَى پس جكونه اندوه

خورم وغمناك شوم عَلَى قَوْمٍ كَافِرِينَ بر هلاك قومي از كافران كه مرا تصديق نكردند پس بعد از قصص
بعضي از امم خاليه وهلاك ايشان بتكذيب پيغمبران بتهديد مينمايد كفار قريش را وميفرمايد وَمَا أَرْسَلْنَا
ونفرستاديم ما فِي قَرْيَةٍ در شهري ودهي مِنْ نَبِيٍّ هيچ پيغمبري را كه اورا تكذيب كردند إِلَّا أَخَذْنَا
مكر انكه بكرفتيم أَهْلَهَا اهل آن شهر را بِالْبَأْسَاءِ بسختي وتنكي وَالضَّرَّاءِ وبرنج وبيماري لَعَلَّهُمْ
يَضَّرَّعُونَ شايد كه ايشان زاري كنند وپند پذير شده بتصديق نبي خود نمايند تا بلا مندفع كردد
وجون ببلا ورحمت متنبه نشدند ايشانرا بنعما وراحت مبتلا كرديم ثُمَّ بَدَّلْنَا پس بدل كرديم
مَكَانَ السَّيِّئَةِ الْحَسَنَةَ بجاي بلا ومرض وشدت سلامت وصحت وراحت حَتَّى عَفَوْا
تا وقتي كه بسيار شدند هم بمال وهم برجال انجا بنا آغاز كفران كردند وَقَالُوا وكفتند اين ايمني ونعمت بجاي
محنت ومضرت از عادت دهر وطبيعت روزكار است قَدْ مَسَّ بدرستي كه رسيد آبَاءَنَا بپدران ما
بز الضَّرَّاءُ وَالسَّرَّاءُ شادي وسختي يعني در زمان كذشته كاهي قحط بود وكاهي فراخي ووقتي صحت
ووقتي بيماري وزماني غم بود وزماني شادي اين به سبب كفر وايمان نيست پس ما برهمان طريقه ميباشيم ديم
جون اين قوم برنا سپاسي وكفر رسوخ ورزيدند فَأَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً پس ما بر كرفتيم ايشانرا ناكاه
يعني در حالي كه ايمن بودند وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ وايشان نميدانستند كه عذاب بر ايشان نازل خواهد كشت
واين حسرت عظيم تر است از انكه مقدمات عذاب را ديده باشند وبنزول آن آگاه دانسته وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى
واكر جنانجه اهل آن ديها كه بدين عذاب مبتلا شدند يا اهل مكه وماحول او آمَنُوا ايمان آوردندي بخداي وَ
اتَّقَوْا وپرهيز كردندي از شرك ومخالفت پيغمبر لَفَتَحْنَا هر آينه بكشاديم عَلَيْهِمْ بر ايشان وميدا
ايشانرا بَرَكَاتٍ بركتها وزيادتها مِنَ السَّمَاءِ از آسمان بقبول دعوت ايشان يا باريد باران وَالْأَرْضِ
وزمين بروا شدن حاجتها يا رستن نبات وَلَكِنْ كَذَّبُوا وليكن ايشان تكذيب كردند رسولان مارا فَأَخَذْنَاهُمْ

پس بكرفتيم ما ايشانرا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ بانجه بودند كه كسب ميكردند از كفر ومعاصي در حقايق سلمي فرمود
كه اكر بندكان بكرويدندي بمواعيد من وحذر كردندي از مخالفت يا بترسيدندي از تهديد من دلهاي ايشانرا
بنور مشاهده خود روشني دادمي كه بركت سما اشارت بدان است وجوارح واعضاي ايشانرا بيارايستمي كه بركت
اعضاي عبارت از انست يعني در زمين وآسمان در بكشايندي اهل وجود در زمين بر طاعت باز كني دريهاي جود و كرم
بجاي معرفت باز كني أَفَأَمِنَ آيا ايمن شدند أَهْلُ الْقُرَى اهل مكه وحوالي آن بعد از انكه بيان عذاب كافران
كرديم أَنْ يَأْتِيَهُمْ از انكه بيايد بديشان بَأْسُنَا عذاب ما بَيَاتًا در شب وَهُمْ نَائِمُونَ وحال انكه ايشان
خفته باشند يعني شبخون عذاب بيايد بديشان در وقت غفلت ايشان أَوَأَمِنَ أَهْلُ الْقُرَى يا ايمن شدند
اهل آن شهرها أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا از انكه بيايد بديشان عذاب ما ضُحًى در وقت جاشت وَهُمْ يَلْعَبُونَ
وحال انكه ايشان بازي ميكنند يعني بتصرف در مهمات دنيا كه بازيچه كاه غافلان است غافل باشند ملخص
سخن آنست كه بعد از تكذيب رسل از عذاب الهي ايمن نتوان بود نه بروز ونه بشب أَفَأَمِنُوا آيا ايمن شدند اهل
تكذيب مَكْرَ اللَّهِ از ناكاه كرفتن خداي مكر استعاره است از استدراج بنده وكرفتن آن بر وجهي كه نداند
فَلَا يَأْمَنُ مَكْرَ اللَّهِ پس ايمن نشوند از مكر خداي إِلَّا الْقَوْمُ الْخَاسِرُونَ مكر كروه زيان كاران كه بكفر ونفاق
زيان زده هر دو جهان باشند أَوَلَمْ يَهْدِ آيا بيان نكرد خداي لِلَّذِينَ يَرِثُونَ الْأَرْضَ براي كساني كه ميراث
كرفته اند يعني متمكن شده اند در ان مِنْ بَعْدِ أَهْلِهَا پس از هلاك اهل آن مراد كفار زمان حضرت رسالت است
كه ديار امم ماضيه كرفته اند وخداي بر ايشان بيان كرد أَنْ لَوْ نَشَاءُ از انكه اكر خواهيم أَصَبْنَاهُمْ بكيريم
ايشانرا جنانكه پيشينيان ايشانرا وَنَطْبَعُ ومهر مينهيم عَلَى قُلُوبِهِمْ بر دلهاي ايشان فَهُمْ لَا
يَسْمَعُونَ پس ايشان نميشنوند از روي فهم وعبرت بجهت ختم قلب جه اكر دل منشرح است آنجه ميشنود در
مي ماند پس كوش ودل از استماع سخن فايده دارد نه كوش وآب وكل پس اين سخن از كوش ودل بايد شنود كوش

كل اينجا ندارد هيچ سود كوش سر با جمله حيوان همدست كوش سر مخصوص نسل آدمست كوش سر جون غايب
كوينده است كوش سر سهل است اكر آكنده است پس بجهت تسليه آنحضرت صلعم ميكويد تِلْكَ الْقُرَى نَقُصُّ
عَلَيْكَ خوانديم آن شهرها كه نسبت با امم مذكوره داشت جون احقاف وحجر ومؤتفكات وغير آن نَقُصُّ
عَلَيْكَ خوانديم برتو مِنْ أَنْبَائِهَا بعضي از خبرهاي آن وَلَقَدْ جَاءَتْهُمْ وبدرستي كه آمدند باهالي
آن رُسُلُهُمْ پيغمبران ايشان جون هود وصالح ولوط ع بِالْبَيِّنَاتِ بمعجزات روشن بادلايل واضحه
فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا پس نبودند كه ايمان آرند بعد از آمدن رسل بِمَا كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ بانجه تكذيب ميكردند
قبل از آمدن ايشان يعني مستمر بودند بر تكذيب وصلاحيت قبول ايمان نداشته بسبب رسوخ در كفر
وبود نديم بر دلهاي ايشان كَذَلِكَ مانند آن مهر محكم كه بر دلهاي كفار كذاشته بودند يَطْبَعُ اللَّهُ
مهر مينهد خداي عَلَى قُلُوبِ الْكَافِرِينَ بر دلهاي ناكرويدكان مراد انها اند از كفار قريش كه خداي دانست
كه ايمان نيارند وَمَا وَجَدْنَا ونيافتيم لِأَكْثَرِهِمْ مر بيشتر امم مذكوره را مِنْ عَهْدٍ وفاي عهدي
كه در روز ميثاق بسته اند يا عهدي كه در زمان خوف ميكردند كه اكر نجات يابيم ايمان آريم وَإِنْ وَجَدْنَا
وبدرستي كه يافتيم أَكْثَرَهُمْ بيشتر ايشانرا لَفَاسِقِينَ شكستن كان عهد وپيمان ثُمَّ بَعَثْنَا پس برانكيختيم
وفرستاديم مِنْ بَعْدِهِمْ بعد از پيغمبران مُوسَى موسي بن عمران را بِآيَاتِنَا بمعجزاتي كه اورا اعطا
كرده بوديم إِلَى فِرْعَوْنَ بسوي فرعون كه نام او قابوس بود يا وليد مصعب بن ريان فرعون لقب ملوك
مصر بوده جون كسري وقيصر وخاقان وتبع كه القاب سلاطين فرس وروم وجين ويمنست وَمَلَئِهِ وبسوي
اكابر قوم او فَظَلَمُوا بِهَا پس ستم كردند يعني كافر شدند بآن آيات كه وضع كردند كفر را در مكان ايمان جه حق
آن آيتها از غايت وضوح آن بود كه بان بكرويدند فَانْظُرْ پس بنكر بديده بصيرت كه بعد از انكار حق
كَيْفَ كَانَ جكونه بود عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ آخر كار تباه كاران كه غرقه شدند حضرت موسي ع جون از مصر فرار نمود

ودر مدین بصحبت شعیب ع رسید ودختر او صفورا بعقد در آورده عزم مراجعت با مصر فرمود ودر اثنای
طریق بوادی ایمن رسیده خلعت پیغمبری یافت عصا و ید بیضا اختصاص پذیرفت چنانچه تفاصیل
این قصص در اثنای سوره آینده مذکور است حق سبحانه حکم فرمود که بمصر رود و فرعون را بخدای دعوت کند
وا ز طغیان وسرکشی ودعوی ربوبیت منع فرماید موسی ع بیامد وبعد از مدتی که ملاقات دست داد و اغاز
دعوت کرد وَقَالَ مُوسَىٰ وگفت موسی ع يَا فِرْعَوْنُ إِنِّي رَسُولٌ ای فرعون من فرستاده ام مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ
از نزد پروردگار عالمیان بسوی تو و قوم تو حَقِيقٌ سزاوارم برسالت یا بآنکه تصدیق من کنی و مستقر و
راسخم عَلَىٰ أَنْ لَا أَقُولَ بر آنکه نگویم عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخن راست قَدْ جِئْتُكُمْ بدرستی که آمده
ام بشما بِبَيِّنَةٍ بحجتی روشن مِنْ رَبِّكُمْ از نزد پروردگار شما یا آورده ام معجزه پیدا و هویدا که برصحت رسالت
من گواهست فَأَرْسِلْ مَعِيَ پس بفرست با من بَنِي إِسْرَائِيلَ فرزندان یعقوب را و دست از استخدام ایشان
کوتاه کن تا بارض مقدسه که موطن ایشان بوده بازگردند آورده اند که فرعون بنی اسرائیل را ببندگی میگرفت
وسبب آن بود که چون یعقوب ع با اولاد و احفاد خود بمصر آمد همانجا قرار گرفتند و نسل ایشان شد و یعقوب
و یوسف ع با برادران درگذشتند و ملک ریان که فرعون زمان یوسف ع بود بمرد بیشتر مصعب بنی اسرائیل را
حرمت میداشت و متعرض ایشان نمیشد چون او بمرد ولید که فرعون زمان موسی ع بود بر تخت سلطنت نشست
و زبان بلاف انا ربکم الاعلی بگشاد بنی اسرائیل دعوی آنرا قبول نکردند او گفت پدر شما درم خریده کسان ما
بودند و شما بنده زادگان ما باید پس ایشانرا ببندگی گرفت تا وقتی که موسی ع مبعوث شد و گفت ای فرعون دست
از بنی اسرائیل بدار قَالَ گفت فرعون إِنْ كُنْتَ اگر هستی تو که در دعوی خود جِئْتَ بِآيَةٍ آورده معجزه و حجتی
فَأْتِ بِهَا پس بیار آنرا إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ اگر هستی از راست گویان بنمای معجزه خود را فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ
پس بیفکند موسی عصای خود را از دست فَإِذَا هِيَ پس آنجا عصا بعد از القا ثُعْبَانٌ مُبِينٌ اژدهائی ظاهر

الامر که هیچ کس را شک نماند دران که آن اژدهائیست و در روایت آمده که آن عصا اژدهائی شد دهن گشاده
و ما بین الحنکین او هشتاد ذراع بود فک اسفل او بر زمین نهاد و فک اعلی بر کنگره قصر فرعون و روی بجانب
تخت وی آورد ملازمان بارگاه بهزیمت رفتند و فرعون نیز بگریخت و در ازدحام خلایق بهنگام جستن هزار
آدمی هلاک شد و فرعون نعره زد که یا موسی سوگند میدهم ترا بدان خدائی که فرستاده اوئی که عصای خود را بگیر که من
بتو ایمان میآورم و بنی اسرائیل را بتو میگذارم موسی ع ثعبان را بگرفت همان عصا شد و فرعون باز آمده بر سریر
خود نشست و گفت هیچ معجزه دیگر داری موسی ع گفت آری پس دست راست بگریبان بزیر بغل جیب برد و آورد
وَنَزَعَ يَدَهُ و بیرون کشید دست خود را فَإِذَا هِيَ پس آنجا بود دست او بَيْضَاءُ سفید که بیاض او
در غایت کمال بود لِلنَّاظِرِينَ مر نگرندگان و نظاره کنندگان را آورده اند که موسی ع اسمر گندم گون بود چون
دست در گریبان کشیدی و بیرون آوردی نورانیه او بمثابه بودی که شعاعش بر نور آفتاب غلبه کردی در
مدارک آورده که موسی ع دست خود را بفرعون نمود و بعد از آن در گریبان کرد و بیرون آورد بیضای نورانی
که میان زمین و آسمان را روشن کرد و باز بگریبان برد و بیرون آورد بهمان حالت اول القصه فرعون بعد از
مشاهده این دو معجز اشراف قوم را طلبید و در باب موسی ع با ایشان مشاورت کرد قَالَ الْمَلَأُ گفتند
بزرگان مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ از گروه فرعون إِنَّ هَٰذَا بدرستی که این موسی لَسَاحِرٌ جادویست عَلِيمٌ
دانا یعنی سحر و ماهر دران که چوب را اژدها میسازد و دست گندم گون را ید بیضا بیرون میآرد يُرِيدُ
میخواهد این ساحر أَنْ يُخْرِجَكُمْ آنکه بیرون کند شما را ای قبطیان مِنْ أَرْضِكُمْ از زمین شما که ولایت
مصرست و حکومت بنی اسرائیل دهد فرعون که این سخن شنید گفت فَمَاذَا تَأْمُرُونَ پس شما چه چیز میفرما
مراوید بچه چیز قَالُوا گفتند أَرْجِهْ حبس کن او را وَأَخَاهُ و برادر او هارون را یا تاخیر کن مهم
ایشان را و شتاب زدگی منمای وَأَرْسِلْ فِي الْمَدَائِنِ و بفرست در شهرها که تعلق بصعید مصر دارد حَاشِرِينَ

گروهی فراهم آرندگان و جمع کنندگان را که ایشان يَأْتُوكَ بِكُلِّ سَاحِرٍ بیارند بتو هر جا ساحری باشد عَلِيمٍ
دانا و صادق در فن خود آورده اند که بهیچ قرن چندان ساحر نبود که در قرن موسی ع و روسای سحره با قصی
مداین صعید بودند در تفسیر بسیاطی آورده که در مداین صعید دو برادر بودند که ایشان را در فن سحر مهارتی
تمام بود چون فرستاده فرعون بدیشان رسید مادر خود را گفتند ما را بسر قبر پدر ما بر چنان کرد و ایشان
پدر خود را آواز دادند جواب باز داد گفت یا ابتاه ملک مصر ما را طلبیده بجهت آنکه دو کس آمده اند با لشکر و سلاح
و کار بر وی تنگ آورده و ایشان را عصائیست که چون میافکنند اژدهائی میشود و هر چه هست او میباید بخورد فرعون
داعیه کرده که ما را بآن معارضه فرماید صاحب قبر جواب داد که چون بمصر رسید بپرسید که وقتی که ایشان
بخواب میشوند آن عصا همان اژدها میکرد یا نه اگر میگردد بدانید که او جادو نیست چه سحر ساحر وقتی که
در خواب رود اثری ندارد و چون حال بدین منوال باشد نه شما نه هیچ کس از عالمیان را قوت معارضه با ایشان نخواهد
بود القصه برادران با شاگردان و مصاحبان که دوازده هزار بودند و در زاد المسیر گوید هفتاد هزار بمصر آمدند
و بدرگاه فرعون جمع شدند چنانچه حق سبحانه فرماید وَجَاءَ السَّحَرَةُ و آمدند جادویان فِرْعَوْنَ بسوی فرعون
بعد از آنکه ایشان را طلبیده بود و چون چشم ایشان بر فرعون افتاد قَالُوا گفتند أَئِنَّ لَنَا آیا باشد ما را
لَأَجْرًا مزدی إِنْ كُنَّا اگر باشیم نَحْنُ الْغَالِبِينَ ما غلبه کنندگان بر موسی قَالَ نَعَمْ گفت فرعون آری
مزد باشد وَإِنَّكُمْ و شما باشید لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ از نزدیکان من که هرگاه که خواهید نزد من در آئید آورده اند
که مهتر این جماعت چهار کس بودند آن دو برادر که سابور و عادور میگفتند و دیگر حطحط و مصفی و در بیان
آورده که این چهار تن را نیز مهتری بود شمعون نام چون بمصر آمدند و سابور واقعه سوال و جواب پدر خود با قوم
گفتند ایشان از قصه خواب و بیداری موسی و اژدها شدن عصا استفسار بلیغ نمودند معلوم شد که هرگاه موسی
در خواب است عصا اژدها شده پاسبانی میکند ایشان را ترددی پدید آمد و دغدغه در خاطر خطور کرده و پنهان

تا وقتی که فرعون لعین موسی را ع طلبید و مقرر شد که با جادویان مناظره کنند و مجلس معارضه انتظام
یافت ساحران عصا و رسن چند بمیدان آوردند و فرعون بر بالای تخت خود بتفرج بنشست و مردم مصر
بنظاره حاضر شدند هفتاد هزار ساحر بیک طرف صف بر کشیدند و موسی و هرون ع بر یک جانب بایستادند
جادویان بطریق ادب پیش آمدند قَالُوا يَا مُوسَىٰ گفتند ای موسی إِمَّا أَنْ تُلْقِيَ آیا اینست که می افکنی
عصای خود را وَإِمَّا أَنْ نَكُونَ و یا آنکه باشیم نَحْنُ الْمُلْقِينَ ما افکنندگان حبال و عصی خود را
قَالَ گفت موسی ع از روی کرم و تسامح و خلقی که انبیا را میباشد أَلْقُوا شما بیفکنید فَلَمَّا أَلْقَوْا
پس آن هنگام که بیفکندند جادویان آنچه ساخته بودند سَحَرُوا أَعْيُنَ النَّاسِ جادوئی کردند بر چشمهای
مردمان یعنی نمودند بدیشان چیزی مخیل که حقیقتی نداشت وَاسْتَرْهَبُوهُمْ و بترسانیدند مردم را وَ
جَاءُوا بِسِحْرٍ عَظِيمٍ و آوردند جادوئی بزرگ آورده که رسنهای بزرگ را بجوف تافته و بافته بودند و تعبیر طلی
کرده و چوبهای دراز را میان تهی و اجواف را پر سیماب کرده چون حرارت آفتاب بدانجا رسید زیبق
در حرکت آمد و آن رسنها و چوبها بر شکل مار بر یکدیگر پیچیدن گرفت و در تفسیر عین المعانی آورده
که زیر زمین را تهی کرده بودند و آتش بر افروخته چون حرارت آتش از تحت و گرمی آفتاب از فوق اثر کرد آن
اشکال در حرکت آمد چنان نمود که میدان پر از مار است وَأَوْحَيْنَا و ما وحی کردیم إِلَىٰ مُوسَىٰ بسوی موسی
ع أَنْ أَلْقِ عَصَاكَ آنکه بیفکن عصای خود را پس موسی عصا را بیفکند اژدهائی شد دهان گشاده
فَإِذَا هِيَ پس آنجا که اژدها بود عصا تَلْقَفُ فرو می برد مَا يَأْفِكُونَ آنچه تزویر میکردند و بدروغ خلق
می نمودند و آن چهل خروار رسن و چوب بود را وی گوید که چون چوبها و رسنهای ایشان فرو برد روی بنظارگیان
آورد و مردم بگریختند و خلقی عظیم دران انبوهی هلاک شدند پس موسی ع او را بگرفت همان عصا شد
و حق سبحانه این حال و عصی را معلوم کرده اند فَوَقَعَ الْحَقُّ پس ثابت شد و پیدا آمد راستی موسی ع وَبَطَلَ

و زایل شد ما کانوا یعملون آنچه بودند که عمل میکردند از سحر و جادویان با یکدیگر گفتند اگر سحر بودی
بایستی که جادوییهای ما را باطل نکردی فغلبوا پس مغلوب شدند جادویان هنالک اینجا که موسی ع
غالب شد با فرعون و قوم او و مغلوب و منکوب گشتند وانقلبوا و بازگشتند از آن موضع صاغرین
خوار شدگان و ناامیدان و بی مرادان والقی السحرة و افکنده شدند جادویان بر رویهای خود ساجدین
سجده کنندگان مر خدای را قالوا آمنا گفتند ایمان آوردیم برب العالمین بپروردگار عالمیان فرعون
گفت بدین پروردگار میخواهید ایشان گفتند تو که باشی رب العالمین رب موسی وهرون
پروردگار موسی و هرون قال فرعون گفت فرعون با جادویان آمنتم له آیا ایمان آوردید بموسی
و تصدیق نمودید او را قبل ان آذن لکم پیش از آنکه دستوری دهم شما را در آن ان هذا بدرستی که
این عمل لمکر تدبیری خفی است که شما مکر و حیله ساخته اید مکرتموه فی المدینة در شهر مصر پیش از بیرون
آمدن بوعده گاه یعنی شما با موسی مواضعه کرده اید و این حیله ساخته لتخرجوا منها تا بیرون کنید از این
شهر اهلها اهل آنرا که قبطیانند و این ملک شما را و بنی اسرائیل را خالص شود فسوف تعلمون
پس زود باشد که بدانید نتیجه این مقدمه که ترتیب داده اید این تهدیدی بود مجمل آنکه تفصیل کرد و گفت
لاقطعن هر آینه ببرم ایدیکم دستهای شما را وارجلکم و پایهای شما را من خلاف علاف
یکدیگر یعنی از هر شقی عضوی ثم لاصلبنکم اجمعین پس بر دار کشم همه شما را برای تفضیح شما و عبرت
گرفتن دیگران قالوا گفتند جادویان که ما را از مرگ چه ترسانی و وعید کشتن چه دهی که ما مرگ را
مشتاق تریم از تشنه بآب زلال زیرا که بسبب موت انا بدرستی که ما الی ربنا بسوی پروردگار خود منقلبون
باز گردندگانیم پس هر چه خواهی با ما بکنیم وفی المثنوی المعنوی جانها بسته اندر آب و گل چون رهند از
آب و گلها شاد دل در هوای عشق حق رقصان شوند همچو قرص بدر بی نقصان شوند

از روی روح از لقای دوست دارد صد فتوح میزند جان در جهان آب کون نعره یا لیت قومی یعلمون
وما تنقم و تو فرعون منکر نمیشوی منا از ما و عیب نمیکنی ما را الا ان آمنا مگر آنکه ما گرویدیم
بآیات ربنا بنشانهای قدرت آفریدگار ما لما جاءتنا آن هنگام که آمد بما و مشاهده کردیم بدست موسی ع
پس روی از فرعون بگردانیده و متوجه حق شده گفتند ربنا ای پروردگار ما افرغ علینا بریز بر ما و افا
کن صبرا شکیبایی در این بلا تا جزع نکنیم وتوفنا مسلمین و بمیران ما را مسلمان ثابت قدم بر ایمان
وقال الملا و گفتند مهتران من قوم فرعون از گروه ملازمان فرعون اتذر موسی وقومه آیا
میگذاری و دست باز میداری موسی و قوم او را لیفسدوا فی الارض تا تباهی کنند در زمین مصر و مردم را
بتو متغیر کرده اند و پرستش ترا بگذارند ویذرک والهتک و از عبادت معبودان و خدایان تو دست باز
داشته گفته اند فرعون خلق را بپرستش خود میفرمود و خود پرستنده کواکب بود و اصح آنست که او بر صورت
خود بتان ساخته بود و هریک را از قوم را بتی داده که این را بپرستید تا او شما را بمن نزدیک گرداند و از این سبب
میگفت انا ربکم الاعلی اینها خدایان خردترانند و من خدای بزرگترم القصه اعیان مملکت فرعون او را
تحریص و ترغیب کردند بر قتل موسی و قوم او و فرعون دانست که او بر قتل موسی ع قادر نیست قال گفت سنقتل
ابناءهم زود باشد که بکشیم پسران ایشان را چنانچه پیش از این میکردیم تا نسل ایشان منقطع گردد و
نستحیی نساءهم و زنده بگذاریم دختران ایشان را تا خدمت ما کنند وانا فوقهم و ما بر ایشان قاهرون
غالبانیم و ایشان مقهور حکم مااند چون این تهدید بسمع بنی اسرائیل رسید مضطرب شده بطریق استغاثه
روی بموسی ع آوردند و بعد از اضطراب ایشان قال موسی لقومه گفت موسی ع مر گروه خود را استعینوا
بالله یاری خواهید از خدای واصبروا و صبر کنید بر آنچه با شما کنند ان الارض لله بدرستی که زمین مر خدا راست
یورثها میراث میدهد آنرا من یشاء هر کسی که میخواهد من عباده از بندگان خود درین سخن وعده هلاک
قبطیانست و در آمدن ولایت ایشان بتصرف بنی اسرائیل والعاقبة و عاقبت نیکو با ظفر و نصرت

للمتقین مر پرهیزکارانراست بنی اسرائیل این کنایه را که مشتمل بر بشارت او بود در نیافتند و باز آغاز
شکایت فرموده قالوا گفتند اوذینا ما را اذیت رسانیدند یعنی قبطیان ما را ایذا میکردند من قبل
ان تاتینا پیش از آنکه تو بیایی از مدین نیمی از روز ما را بخدمت خود میفرمودند و نصف روز دیگر ما را
آزاد میکردند ومن بعد ما جئتنا و ایذا میکردند و میکنند ما را پس از آنکه تو بیامدی و تمام روز ما را
کار میفرمایند یا پیش از این ابنای ما را میکشتند و حالا نیز میخواهند که بهمان اشتغال کنند قال
گفت موسی ع از روی تصریح عسی ربکم شاید پروردگار شما عسی برای اطماع است یعنی طمع میدارم
از خدا ان یهلک عدوکم از آنکه هلاک کند دشمن شما را که فرعونست با قوم او ویستخلفکم و خلیفه
کرده اند شما را بعد از هلاک ایشان فی الارض در زمین مصر یا در ارض مقدسه فینظر پس ببیند خدای
که بوقت رحمت و راحت و دولت کیف تعملون چگونه عمل میکنید و چه چیزها بجا می آرید از کفر و شکر و طاعت
و معصیت تا شما را بر آن جزا دهد آنکه حق تعالی بعد از وعده هلاک دشمنان مقدمات آنرا بیان میکند
ولقد اخذنا و هر آینه که ما گرفتیم آل فرعون تبع و خدم فرعون را بالسنین بقحط و تنگی و
خشکسالی ونقص من الثمرات و نقصان بعضی از میوه های ایشان لعلهم یذکرون تا باشد
که ایشان پند گیرند و از کفر باز ایستند ایشان متنبه نشدند فاذا جاءتهم پس چون آمد بدیشان
الحسنة نیکویی از فراخی و ارزانی قالوا لنا هذه میگفتند برای ماست این نیکویی و ما مستحق
آنیم وان تصبهم و اگر رسیدی بایشان سیئة بدیی چون قحط و بلا یطیروا فال بد میگرفتند
بموسی ومن معه بموسی و آنانکه با وی بودند از مومنان و میگفتند این رنج و محنت بشامت ایشان
بما میرسد الا بدانید انما طائرهم جزای ایشان که سبب خیر و شر ایشان عند الله نزدیک خداست
و بیان اعمال بد بشامت کرام الکاتبین نوشته بحضرت برده اند و شامت آن عملها بدیشان رسیده
ولکن اکثرهم ولیکن بیشترین ایشان لا یعلمون نمیدانند که آنچه بدیشان میرسد از مکاره و اهوال

بواسطه شومی اعمالست وقالوا و گفتند فرعونیان موسی را مهما تاتنا بیاری هر چیزی بما من آیة
از نشانه که زعم تو آنست که معجزه تست مثل قحط و مرض و امثال آن لتسحرنا بها تا سحر کنی ما را بآن فما
نحن پس نیستیم ما لک بمومنین بر تو گرویدگان و باور دارندگان چون قبطیان بنهایت انکار رسیده
آمدند فارسلنا پس فرستادیم ما علیهم الطوفان بر ایشان طوفان و آن چیزی باشد که طواف
کند بر اماکن و فرا گیرد همه آنرا چون باران و سیل والجراد و فرستادیم ملخ پرنده والقمل و ملخ
پیاده یا کنه یا سوسه والضفادع و بزغ والدم و خون آیات مفصلات در حالتی که این اشیا
آیتهای قدرت ما بودند از یکدیگر جدا شده یعنی مدت میان هر دو آیه یکماه بود و امتداد هر آیتی
یک هفته فاستکبروا پس ایشان گردن کشی کردند از فرمان برداری وکانوا و بودند قوما مجرمین
گروه مجرم یعنی معاند در کفر که با وجود تظاهر آیات و تتابع آن ایمان نیاوردند ولما وقع و چون
که واقع شد و فرود آمد علیهم الرجز بر فرعونیان عذابی از اینها که مذکور شد قالوا گفتند از روی تضرع
یا موسی ادع لنا ای موسی بخوان برای ما ربک آفریدگار خود را بما عهد عندک بآنچه عهد کرده
و آن عهد نزدیک تست یعنی خدای تو با تو وعده کرده است که چون او را بخوانی اجابت کند لئن کشفت
اگر باز بری و زایل گردانی عنا الرجز از ما این عذاب را لنومنن لک هر آینه ما ایمان آریم و تصدیق کنیم
لک مر ترا ولنرسلن و هر آینه بفرستیم معک بنی اسرائیل با تو بنی اسرائیل را تا هر جا که خواهی ببری
فلما کشفنا پس آن وقت که ما برداشتیم بدعای موسی ع و دفع کردیم عنهم الرجز از ایشان آن عذاب را
الی اجل تا مدتی از زمان که هم بالغوه ایشان رسندگانند بدان تا معذب گردند
در آن اذا هم ینکثون پس ایشان عهد را می شکستند در تفاسیر آمده که در مصر هفت شبانروز باران بارید
و بظلمت ابرهای متراکم در ماندند و آب در خانهای قبطیان در آمد و مردان و زنان بر پای ایستادند

وکودکان را بر بلندیها نشانیدند و هر قبطی که در خانه بنشستی غرق شدی و با آنکه منازل بنی اسرائیل با منازل
ایشان متصل بود قطره آب بدان خانها نیامد القصه بتنگ آمده رجوع بفرعون کردند از آن ناامید شده
روی بموسی ع آوردند که از خدای خود درخواه تا این عذاب دفع کند و ما ایمان آریم چون طوفان بدعای
موسی ع مندفع شد و آب از روی زمین برفت مزروعات ایشان ظاهر گشت بمثابه نیکو که هرگز ندیده بودند
باز کفران نعمت ورزیدند و ایمان نیاوردند حق سبحانه ملخ سواره بر ایشان گماشت تا اکثر مزروعات
ایشان را بخوردند دیگر باره پناه بموسی ع آوردند و سوگند خوردند که اگر آن بلا منکشف گردد بخدای
بگروند و حضرت موسی ع بصحرا بیرون آمد و بعصای خود اشارت بمشرق و مغرب کرد جمیع ملخها بدان
دو طرف متفرق شدند ایشان دیدند که مقداری از مزروعات مانده گفتند این مایه محصول ما را بس است
و تصدیق نکردند حق تعالی ملخ پیاده بفرستاد تا انچه از زرع باقی مانده بود بخوردند دیگر باره التجا بکلیم الله
کرده آغاز تضرع نمودند و بشرط ایمان آن عذاب نیز آخر شد گفتند ای موسی ما را محقق گشته که تو در فن
سحر از جمله ماهرانی دیگر باره حق تعالی برغ را فرستاد تا بجامه خواب ایشان در می‌آمدند و در دیگهای ایشان
می‌افتادند و چون کسی سخن گفتی بدهن وی در آمدندی باز تضرع نموده و شرط کرده این بلا مندفع شد
دیگر باره باز سر تمرد و عناد رفتند و حق تعالی آب نیل را خون گردانید چنانکه سبطی میخورد آب صافی بود و چون
که قبطی میل میکرد خون ناب میشد و اگر از یک ظرف خوردندی بنسبت هر یک همین حال واقع بود انجا نیز عهد کردند
و بعد از کشف بلا شرط متابعت بجا نیاوردند فانتقمنا پس انصاف ستدیم و اراده انتقام کردیم منهم
از ایشان فاغرقناهم پس غرقه ساختیم ایشان را فی الیم در دریای قلزم بنزدیک مصر بانهم بسبب
آنکه ایشان کذبوا بایاتنا بدروغ داشتند آیات قدرت ما را و کانوا عنها و بودند از تامل در آن غافلین
بیخبران و اورثنا القوم و میراث دادیم قوم را الذین کانوا یستضعفون آنانکه بودند ضعیف و زبون

گرفته شدند بدست فرعونیان یعنی قوم بنی اسرائیل را که بدست قبطیان درمانده بودند بعد از
هلاک فرعون و اتباع او میراث دادیم مشارق الارض جهات شرقی از زمین شام و مغاربها
و جهات غربی از آن زمین التی بارکنا فیها آن زمینی که برکت پیدا کرده ایم در آن بارزانی و بسیاری
محصولات یا با قدام انبیاء و تمت و تمام شد و بقرار رسید کلمة ربک وعده پروردگار تو الحسنی
وعده نیکو علی بنی اسرائیل بر بنی اسرائیل که آن نصرت بود بر اعدا و تسخیر دیار ایشان بما صبروا
و وفای این وعده بسبب آن بود که صبر کردند بر شداید و مکاره و دمرنا و خراب کردیم ما کان یصنع
فرعون آنچه بود که ساخته و راست کرده بود فرعون و قومه و گروه او از کوشکها و حصارها و منزلهای
نیکو و ما کانوا یعرشون و آنچه بودند که افراشته بودند از بناها چون صرح هامان و جاوزنا ببنی
اسرائیل و بگذرانیدیم بنی اسرائیل را البحر از دریا بسلامت فاتوا پس بیامدند و بگذشتند علی
قوم بر گروهی از قبیله لخم در روایتی رقه یعکفون اقامت میکردند علی اصنام لهم بر پرستش بتان
که مر ایشان را بود چون بنی اسرائیل قومی را مجاور بتکده دیدند قالوا گفتند یا موسی اجعل لنا
ای موسی بساز برای ما الها خدایی یعنی تمثالی بساز که او را بپرستیم کما لهم آلهة چنانچه ایشان را
خدایانی هست که می‌پرستند قال انکم موسی گفت بدرستیکه شما هستید قوم تجهلون گروهی که نادانی
میکنید و جاهلی میورزید در بیان که توهم جود از عبادت غیر خدا امید دارید ان هؤلاء بدرستیکه این گروه
بت پرستان متبر هلاک شده اند ما هم فیه با آنچه ایشان در آنند یعنی خدای دین و آیین
ایشان را در هم خواهد شکستن و بتان ایشان در دست ما پاره پاره خواهند گشت و باطل و زایل و
مضمحل است ما کانوا یعملون آنچه ایشان هستند که میکنند از عبادت اصنام قال گفت موسی ع
اغیر الله آیا جز خدا ابغیکم الها طلب کنم برای شما معبودی و هو فضلکم و حال آنکه

او فضل داد شما را علی العالمین بر عالمیان زمان شما و بانواع نعم تخصیص فرمود و اذ انجیناکم
و یاد کن چون برهانیدیم شما را من آل فرعون از تبع فرعون یسومونکم می‌چشانیدند شما را
سوء العذاب یعنی عذاب یقتلون ابناءکم میکشتند پسران شما را بجهت انقطاع نسل شما
و یستحیون نساءکم و زنده میگذاشتند زنان شما را بجهت خدمتکاری و بندگی خود و فی ذلکم
و در این رهانیدن بلاء نعمتی بود یا در آن عذاب محنتی بود شما را من ربکم از پروردگار شما محنتی
بزرگ آورده اند که موسی ع وعده کرده بود که بنی اسرائیل را که بعد از هلاک فرعون کتابی بیارم بشما از
نزدیک حق تعالی که هرچه شما را باید در آن مبین و مفصل باشد پس چون از دریا نجات یافتند و فرعون غرقه
شد طلب آن کتاب نمودند و موسی ع از خدا درخواست که آن کتاب بوی فرستد حکم شد که سی روز بروزه
باش پس از آن بطور آی تا با تو سخن گویم موسی ع سی روز روزه داشت و روز سی و یکم بطور توجه نمود
و کراهت داشت از آنکه با حق سبحانه سخن گوید و از دهن او بوی روزه آید پس برای دفع آن را مسواک
کرد و ملائکه گفتند ما از تو بوی مشک میشنیدیم آن را بمسواک دفع کردی حق سبحانه فرمود تا جرمانه آن را
ده روز دیگر روزه بدارد چنانچه میفرماید و واعدنا موسی و وعده داده بودیم موسی را برای دادن
کتاب ثلثین لیلة سی شبانروز از ذوالقعده چون مدار حساب شهور عرب بر رویت هلال است
و آن بشب مرئی میشود تاریخ را بشب مقید کرد و اتممناها و تمام کردیم آن سی را بعشر بده دیگر
از ذی الحجه فتم پس تمام شد میقات ربه وقتی که پروردگار او مقرر فرموده بود اربعین لیلة
چهل شبانروز و قال موسی و گفت موسی لاخیه هرون برادر خود هرون را که بطلب کتاب بجانب
طور سینا میروم اخلفنی تو خلیفه من باش فی قومی در میان قوم من و اصلح و بصلاح آر هر
کاری که شایسته اصلاح باشد از امور ایشان و لا تتبع و پیروی مکن سبیل المفسدین راه تباه

معمور میسازد پس دل بپذیرفت آنچه کردن برنتافت دل ابدا استماع آنچه دیدن در یافت پس حق سبحانه
بجهت تسلی دل موسی ع و تدارک المی که از حرمان مقصود یافته بود قال یا موسی گفت ای موسی اگر ترا منع
کردم از رویت بجهت صلاح حال و بقای ذات تو اند و هناک مباش انی اصطفیتک بدرستیکه من ترا
برگزیدم علی الناس بر بنی اسرائیل یا بر آدمیان که در زمان تو موجود بودند برسالاتی به پیغامهای من که رسانی
و بکلامی و دیگر ترا اختصاص دادم بسخن گفتن من با تو بی‌واسطه فخذ پس فرا گیر ما آتیتک
آنچه عطا کردم ترا از امر و نهی و بدان عمل کن و کن من الشاکرین و باش از شکرگویندگان بر آن عطا
و کتبنا و نوشتیم ما یعنی قلم اعلی را فرمودیم که کتابت کرد یا جبرئیل را که بقلم ذکر و مداد نور نوشت
له برای موسی ع فی الالواح در لوحها که هفت یا ده بوده و در زاد المسیر آورده و این موافق قول
اهل کتابست و طول هر لوحی دوازده یا ده ذرع بوده و لوح از یاقوت احمر یا از چوب سدر بهشت یا از
سنگ سخت که ارقام در وی کنده بودند چون نقش نگین و اصح آنست که از زمرد سبز بوده بر وی نوشته
بودند من کل شیء از هر چیزی که در باب دین محتاج الیه باشد موعظة پندی و تفصیلا
بیان کردنی لکل شیء مر هر چیزی را از اوامر و نواهی فخذها پس گفتیم بموسی ع که فرا گیر الواح را
بقوة بجد تمام و عزم درست و امر و بفرمای قومک گروه خود را تا بصدق رغبت یاخذوا
فرا گیرند باحسنها نیکوترین آنچه در الواح است گفته اند احسن یعنی حسن است و مکتوبات
الواح همه حسن بود و اولی آنست که احسن عزایم بوده و حسن رخصها یعنی بفرمای تا بعزیمت عمل کنند
برخصت و در زاد المسیر فرموده که احسن تحج است بین الفرائض و النوافل ساریکم زود باشد که بنمایم
شما را ای بنی اسرائیل دار الفاسقین سرای فاسقان یعنی از امکنه ایشان که دوزخ است یا شما را بولایت شام
جبابره و روم و منازل قرون ماضیه که از دایره فرمان من بیرون رفته بودند بشما نمایم یا بنمایم شما را منازل فرعون

وقبطیان در مصر همه خراب شده و از خداوند تعمیر مانده تا عبرت گیرند بدان. چشم عبرت بین چرا
در قصر شاهان ننگرد تا جسمان از حادثات دور گردون شد خراب پرده داری میکند بر طاق کسری عنکبوت
جغد نوبت میزند بر قلعه افراسیاب سَأَصْرِفُ زود بود که بگردانم عَنْ آيَاتِيَ از قبول آیتهای من که
قرآنست یا از فهم دلایل قدرت در آفاق و انفس و دیعت نهاده الَّذِينَ يَتَكَبَّرُونَ آنانرا که تکبر میکنند
فِي الْأَرْضِ در زمین بِغَيْرِ الْحَقِّ بی استحقاق یعنی مهر بر دلهای ایشان نهیم تا فهم سخن ما نکنند از ذوالنون
مصری قدس سره منقولست که خدای تعالی نمیخواهد که گرامی سازد دلهای مدعیان باطل را بمکنونات حکمتهای
قرآنی لاجرم از دلهای ایشان قابلیت قبول آن سلب کرده ع حیفست چنین گنج در آن ویرانه وَإِنْ يَرَوْا
واگر ببینند آن سرکشان كُلَّ آيَةٍ هر نشانی که ما بنماییم بر صدق نبوت محمد صلعم یعنی معجزات آنحضرت یا
بدانند هر پیغامی که فرستادیم لَا يُؤْمِنُوا بِهَا نمیگروند بدان از جهت ستیزه و عناد وَإِنْ يَرَوْا
واگر ببینند این سرکشان سَبِيلَ الرُّشْدِ راه راست و طریق هدایت لَا يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا از راه نگیرند
یعنی متابعت نکنند وَإِنْ يَرَوْا واگر ببینند سَبِيلَ الْغَيِّ راه بیراهی و گمراهی يَتَّخِذُوهُ سَبِيلًا
آنرا راه گیرند و روی بوی کنند ذَلِكَ این گردانیدن دلهای ایشانرا از فهم آیات بِأَنَّهُمْ بسبب آنست
که ایشان كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ شمردند سخنان مارا وَكَانُوا وبودند عَنْهَا از نظر در آن و اعتبار
بدان غَافِلِينَ ناآگاهان و بیخبران گفته اند مراد غفلت اعراض و عنادست نه غفلت سهو و جهل یعنی
میدانستند و تصدیق نمیکردند وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند بِآيَاتِنَا آیتهای ما که قرآنست
یا دلایل قدرت وَلِقَاءِ الْآخِرَةِ و بدروغ شمردند دیدن سرای آخرت را حَبِطَتْ باطل شد و تباه گشت
أَعْمَالُهُمْ عملهایی که درین جهان کردند هَلْ يُجْزَوْنَ آیا جزا داده شوند یعنی نشوند إِلَّا مَا كَانُوا
مگر جزای آنچه که در دنیا میکردند يَعْمَلُونَ عمل میکردند وَاتَّخَذَ قَوْمُ مُوسَى و فرا گرفتند قوم موسی

کار آنرا وَلَمَّا جَاءَ مُوسَى و آنهنگام که آمد موسی لِمِيقَاتِنَا بوقتی که ما مقرر و معین کرده بودیم
وَكَلَّمَهُ رَبُّهُ و سخن گفت با وی پروردگار وی یعنی بشنوانید اورا کلام خود بی واسطه در تبیان
آورده که چون حق سبحانه و تعالی خواست که با موسی ع سخن گوید بفرمود تا هفت فرسخ گرداگرد طور
ظلمت فرو گرفت و چون موسی ع قدم در ظلمت نهاد شیطان اورا از وی براندند و ملکین کاتبین
از وی دور کردند و آسمانرا بنظر وی در آوردند ملائکه را دید در هوا ایستاده و عرش عظیم بروی ظاهر
گشت پس حق تعالی با وی سخن گفت در ینابیع آورده او را هشت و چهار هزار کلمه بشنوانید و بروایتی هفتصد هزار
و اصح نود و چهار هزار است و در کشاف آورده که حق سبحانه چهل شبانروز با موسی ع سخن گفت چون موسی
سخن شنید و از جام کلام بی ملام و بانی جرعه ذوق محبت چشید فراموش کرد که او در دنیاست خیال
بست که در فردوس اعلاست چون جنت جای مشاهده لقاست قَالَ گفت موسی ع رَبِّ أَرِنِي ای پروردگار
من بنمای بمن نفس خود یعنی مرا متمکن ساز از رؤیت خود تا بدیده سر أَنْظُرْ إِلَيْكَ نظر کنم بسوی تو قَالَ
گفت خدای لَنْ تَرَانِي نتوانی دید مراد در دنیا چه حکم ازلی بر آن وجه واقع شده که هر بشری که در دنیا بمن
نظر کند بمیرد و در مدارک آورده که بعین فانی مرا نبینی بلکه جمال باقی بدیده باقی مشاهده باید کرد و آن دیده
در بهشت خواهد بود طلب موسی ع رؤیت را دلیل جواز رؤیتست چه اگر رؤیت محال بودی موسی ع این سؤال
نکردی چه طلب مستحیل از انبیا روا نیست صاحب کشف الاسرار گوید که مقام موسی ع در آن ساعت که لن ترانی
شنید عالی تر بود از آن وقت که گفت زیرا که این ساعت در عین مراد حق بود و آن وقت در قید مراد خود
بود مراد حق کاملتر است از قیام بمراد خود بیت لن ترانی میرسد از طور موسی را جواب هر چه آن از دوست
آید بسر کردن متاب اگرچه زخم لن ترانی رسید فی الحال مرهم راحت فرستاد که تو با ضعف بشریت طاقت دیدار
نداری از آن گفتم لن ترانی وَلَكِنِ انْظُرْ ولیکن نگاه کن إِلَى الْجَبَلِ بکوه زبیر که بلندترین جبال مدین است

و قوت تحمل او از تو بیشتر هست فَإِنِ اسْتَقَرَّ پس اگر این کوه قرار گیرد و ثابت ماند مَكَانَهُ در جای
خود بهنگام تجلی من بر و فَسَوْفَ تَرَانِي پس زود باشد که تو نیز ببینی مرا و طاقت دیدار من باشد
و اگر کوه را قوت دیدار نباشد تو هم در دنیا از تمنای این کار درگذر فَلَمَّا تَجَلَّى پس آن هنگام که تجلی
کرد رَبُّهُ پروردگار موسی یعنی ظاهر گردانید از نور خود یا از نور عرش بمقدار سوفار سوزنی لِلْجَبَلِ
برای کوه بعد از آنکه حیات و علم و رؤیت در وی آفریده بود تا نور حق سبحانه را بدید در عین المعانی
از سهل بن ساعدی نقل میکند که حق سبحانه نور خود را از ورای هفتاد هزار حجاب بمقدار درهمی ظاهر کرد
در آن ساعت هر دیوانه که بر زمین بود با هوش آمد و هر بیماری که سر بر بالین مرض داشت شفا یافت و عرصه
زمین از قدم سرسبزی پذیرفت و آبهای شور بعذوبت و حلاوت متصف گشت و بتان بروی در افتادند
و نیران مجوس فرو مرد و بسبب آن تجلی جَعَلَهُ گردانید خدای تعالی آن کوه را دَكًّا ریزه ریزه و در
تبیان نقل میکند که کوه بدان عظمت پاره پاره گشت و شش کوه دیگر از وی جدا شد سه کوه که احد است و ورقان
و رضوی که بمدینه افتاد و سه کوه دیگر که ثور و ثبیر و حراست بمکه وَخَرَّ مُوسَى و بیفتاد موسی ع
صَعِقًا بیهوش از هول آنچه مشاهده کرد از پاره پاره شدن کوه و از غشیه روز جمعه بیهوش ماند فَلَمَّا
أَفَاقَ پس آن وقت که بهوش آمد قَالَ سُبْحَانَكَ گفت تنزیه میکنم ترا از هر چه نه لایق حضرت تست یا پاک
میدانم ترا از آنکه مرئی شوی در دنیا تُبْتُ إِلَيْكَ باز گشتم بسوی تو از اقدام بر سؤالی که بغیر اذن تو
باشد وَأَنَا أَوَّلُ الْمُؤْمِنِينَ و من اول گرویدگانم بعظمت و جلال تو یا بآنکه هیچ بشری را در دنیا طاقت
دیدن تو نیست بیت ای نه یک لمعه تو کوه پاره شود چه عجب از مشکلی عاجز و بیچاره شود عجب نیست
که بدان عظمت تحمل دیدار نداشت و دل انسانرا عجم ولکن ینظر الی قلوبکم طاقت آن نظر هست نکته
آنست که تجلی بر کوه بنظر هیبت بوده و تجلی بر دل بنظر رحمتست آن نظر کوه را ویران ساخت و این نظر دل

یعنی بساخت سامری و متابعان او مِنْ بَعْدِهِ از پس رفتن موسی ع بطور مِنْ حُلِيِّهِمْ از
پیرایهای ایشان که از قبطیان بنام عاریه گرفته بودند عِجْلًا گوساله یعنی بهیات گوساله
جَسَدًا بدنی بی روح لَهُ خُوَارٌ مر وی را آوازی چون آواز گاو آورده اند که بنی اسرائیل شبی که
از مصر بیرون آمدند بجهت آنکه قوم فرعون از حال ایشان خبر نیابند بهانه برانگیختند که ما عروسی
داریم و بدان اشتغال مینماییم و هر یک از دوستان خود که در میان فرعونیان داشتند پیرایه بعاریت
بستدند چون عبور بر دریا و غرق شدند قبطیان آن حلیها در دست ایشان مانده بود چون
موسی ع عزیمت طور فرمود سامری بخدمت هرون ع آمد و گفت این پیرایهای عاریت که در دست
بنی اسرائیل مانده میخورند و میفروشند و تصرف در آن بر ایشان حرامست هرون نیز فرمود تا تمام آنرا
جمع کردند و سامری گفت که تو اینهارا بامانت نگاهدار سامری پیرایهای زر را و نقره را در تصرف
خود آورد و زرگری ماهر بود همه را بگداخت و در قالب بحیث مخصص بهیات گوساله بساخت اما
بدنی بود بی روح پس خاکی که از آواز آوازی بدر آمد چون آواز گاو آورده اند که سامری در وقت غرق
شدن فرعون جبرئیل را ع دیده بود بر اسبی سوار و از زیر سم اسبش قبضه خاکی برداشته با خود
میداشت همین که شکل گوساله از قالب بیرون آمد قدری از آن خاک در دهنش ریخت خدای تعالی آن
گوساله را زنده گردانید و بر پا داشت و در ابن عباس میفرماید که چون آواز گوساله بگوش جمع از بنی اسرائیل رسید
همه بسجده در افتادند أَلَمْ يَرَوْا آیا ندیدند و ندانستند أَنَّهُ لَا يُكَلِّمُهُمْ آنکه گوساله با ایشان
سخن نگوید و امر و نهی نکند وَلَا يَهْدِيهِمْ سَبِيلًا و نه بنماید ایشانرا راهی که بجایی رسند اتَّخَذُوهُ
فرو گرفتند او را بخدایی وَكَانُوا ظَالِمِينَ و بودند ستمکاران که وضع عبادت کردند در غیر موضعش
در لطایف امام قشیری رحمه الله مذکور است که چون دو دست مبارک ناتمی که مصنوع خود را پرستد و میان

امتی که عبادت صانع خود کنند بیت از آنکه تو ساختی نسازد کارت سازنده تست در دو عالم کارت
وَلَمَّا سُقِطَ و آن هنگام که افکنده شد ندامت و پشیمانی فِي أَيْدِيهِمْ در دستهای ایشان یعنی پا فکندند
پشیمانی را همچو یافتن کسی که چیزی بدست خود در آورد و این لفظ در کلام عرب کنایتست از پشیمان شدن
حاصل آنکه چون پشیمان شدند عبده عجل از عبادت او وَرَأَوْا أَنَّهُمْ و دیدند آنکه ایشان قَدْ ضَلُّوا
بتحقیق که گمراه شدند قَالُوا گفتند از روی ندامت لَئِنْ لَمْ يَرْحَمْنَا اگر رحمت نکند بر ما رَبُّنَا پروردگار ما
بقبول توبه ما وَيَغْفِرْ لَنَا و اگر نیامرزد ما را لَنَكُونَنَّ بخدای که باشیم ما مِنَ الْخَاسِرِينَ از زیانکاران
و هلاک شدگان وَلَمَّا رَجَعَ مُوسَى و آن هنگام که بازگشت موسی ع از طور إِلَى قَوْمِهِ بسوی قوم خود
غَضْبَانَ خشمگین بغایت أَسِفًا اندوهناک یا جزع کننده آورده اند که موسی ع در محل رجعت ازین قصه خبر یافت
واضح آنست که حق سبحانه وی را خبر کرده بود در طور و او خشمناک با اندوه تمام بمیان قوم آمد و از غایت غضب
قَالَ گفت بِئْسَمَا خَلَفْتُمُونِي بد نیابت کردید از من مِنْ بَعْدِي از پس مفارقت من أَعَجِلْتُمْ آیا تعجیل
کردید و پیشی گرفتید بعبادت عجل أَمْرَ رَبِّكُمْ بر فرمان پروردگار خود و صبر نکردید تا من بیایم و حکم خدای
بشما رسانم وَأَلْقَى الْأَلْوَاحَ و بیفکند موسی ع لوحها را که احکام الهی بران نوشته بود و آن غضب نیز
برای خدا کرد در ینابیع آورده که الواح را بیفکند اما نه و از دست بنهاد چنانکه کسی چیزی بیفکند
و جمهور برانند که الواح را بیفکند و شکسته شد و شش سبع و هرچه بران مکتوب بود بآسمان بردند و آن
تفاصیل اشیا بود و یک سبع ماند که هدی و رحمت بود پس موسی ع بعد از معاتبت با قوم رخ را
الفا کرد وَأَخَذَ و برگرفت بِرَأْسِ أَخِيهِ موسی سر برادر خود را یعنی هرون ع يَجُرُّهُ إِلَيْهِ
بطرف خود میکشید او را بطریق معاتبت نه از روی اهانت گمان موسی ع آن بود که مگر هرون ع در منع
ایشان تقصیری نموده قَالَ ابْنَ أُمَّ گفت هرون که ای پسر مادر من اگر ایشان برادر مادر پدری بودند

اما بجهت توضیح قلب موسی ع مادر را یاد کرد پس گفت إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِي من تقصیر نکردم
اما بدرستی که قوم مرا بیچاره دیدند و تنها یافتند زبون گرفتند وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي و نزدیک بودند که
مرا بکشند از بسیاری مبالغه من در منع ایشان فَلَا تُشْمِتْ بِيَ پس شادمانه مگردان بِيَ الْأَعْدَاءَ
بمن دشمنان را و چنان مکن که آرزوی ایشان حاصل شود از اهانت من وَلَا تَجْعَلْنِي و مدار مرا مَعَ
الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ با گروه ظالمان یعنی مرا در عدد گوساله پرستان میار قَالَ گفت موسی بعد از استماع
این سخن رَبِّ اغْفِرْ لِي بیامرز ای پروردگار من بیامرز مرا در بی عملی که با برادر خود کردم یا در آنکه الواح
بیفکندم وَلِأَخِي و بیامرز برادر مرا اگر تقصیری کرده باشد در منع ظلم وَأَدْخِلْنَا و در آر ما را
فِي رَحْمَتِكَ در بخشایش خود و بکنف در پناه عصمت خود در دنیا و بریاض جنت در آخرت وَأَنْتَ
أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ و تو بهترین بخشایندگانی چه بخشش همه از اثر بخشایش تست و بخشایش مجموع
از نظر بخشش تو بیت تو بر اهل سخا انعام کردی که بر بحار کف انعام کردند بهر جا جوی از رحمت روانست
ز دریاهای جودت وام کردند إِنَّ الَّذِينَ بدرستی که آنانکه از روی جهالت اتَّخَذُوا الْعِجْلَ فرا گرفتند
گوساله را بخدائی سَيَنَالُهُمْ زود باشد که برسد ایشان را غَضَبٌ خشمی مِنْ رَبِّهِمْ از پروردگار ایشان
و آن خشم همان بود که حق تعالی امر کرد بکشتند یکدیگر را وَذِلَّةٌ و دیگر برسد ایشان را خواری فِي الْحَيَاةِ
الدُّنْيَا در زندگانی دنیا که آن جزیه است یا اجلا از دیار ایشان وَكَذَلِكَ و همچنین که پاداش گوساله
پرستان را نَجْزِي الْمُفْتَرِينَ جزا میدهیم دروغ گویان را و مبتدعان را وَالَّذِينَ و آنکه عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ
کردند بدیها از کبایر و صغایر یا شرک آوردند ثُمَّ تَابُوا پس باز گشتند بخدای مِنْ بَعْدِهَا از پس وقوع
آن عملها وَآمَنُوا و بگرویدند یعنی تصدیق کردند خدا را بیگانگی و رسول را به پیغمبری و اگر مراد از سیئات
غیر شرک باشد معنی آنست که تصدیق کردند آنرا که حق تعالی توبه گناه کاران قبول میکند إِنَّ رَبَّكَ بدرستی که پروردگار تو

مِنْ بَعْدِهَا از پس توبه لَغَفُورٌ هر آینه آمرزنده است مر گناهان ایشان را رَحِيمٌ مهربانست بر ایشان
بقبول توبه ایشان وَلَمَّا سَكَتَ و چون خاموش شد یعنی ساکن گشت عَنْ مُوسَى الْغَضَبُ از موسی خشم
او تشبیه کرد غضبی را که حاصل موسی بود ع بران فعل بکسی که آمر باشد بچیزی و بران اغرا کند و از سکون
آن بسکوت تعبیر فرمود یا آنکه غضب دلالت میکند بر آنچه در نفس خشم گیرنده است برای مغضوب علیه
پس گویا آن بمنزله نطق است و سکون آن بمثابه سکوت القصه چون خشم موسی ع فرو نشست أَخَذَ الْأَلْوَاحَ
فرا گرفت بقیه الالواح را که بیفکنده بود وَفِي نُسْخَتِهَا و در آنچه مکتوب بود دران هُدًى راه نمودن بود
از گمراهی وَرَحْمَةٌ و بخشایش یعنی پاک شدن از گناه لِلَّذِينَ هُمْ برای کسانی که ایشان لِرَبِّهِمْ
مر عقاب پروردگار خود را يَرْهَبُونَ ترسکاری میکنند یعنی از عذاب خدای میترسند آورده اند که از
حضرت عزت تعالی شانه خطاب رسید بموسی ع که جمعی از اخیار بنی اسرائیل را با خود بطور برد تا از عبادت
عجل اعتذار کنند موسی ع با قوم خود گفت و قبول کردند وَاخْتَارَ مُوسَى و برگزید موسی ع قَوْمَهُ
از قوم خود سَبْعِينَ رَجُلًا هفتاد مرد لِمِيقَاتِنَا از برای میعاد ما یعنی وقتی که وعده داده بودیم و
قولی آنست که طایفه از بنی اسرائیل گفتند که خدای با موسی سخن نکرده و آنچه بر الواح کلام موسی است حق تعالی
فرمود که ای موسی قومی از بزرگان اولاد یعقوب را با خود بیار تا کلام بشنوند و بران گواه باشند موسی ع
هفتاد تن را با خود برد و چون بطور رسیدند ابری بدید آمد میان ایشان و موسی حایل شد و موسی ع
سخن گفت و امر و نهی فرمود و وعد و وعید پس چون ابر منکشف گشت موسی ع بیرون آمد و فرمود که ای
شنیدید کلام پروردگار من گفتند کلامی شنیدیم اما متکلم معلوم نبود ما وقتی ایمان آوریم که خدای را
آشکارا ببینیم مقارن این سخن صاعقه بدید آمد و همه را بسوخت موسی ع مضطرب شد آغاز نیاز
کرد چنانچه حق تعالی خبر میدهد فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ پس آن هنگام که بگرفت ایشان را آوازی مهیب و هم آنکه زلزله

آنانند که از روی صدق يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ پیروی میکنند که صفت اوست النَّبِيَّ الْأُمِّيَّ پیغمبری ناخواننده
و ناخواننده وصف آنحضرت بدین صفت تنبیه بر آنکه کمال علم او با وجود امیت یکی از معجزات او میتواند بود
نگار من که بمکتب نرفت و خط ننوشت بغمزه مسئله آموز صد مدرس شد در بحر الحقایق فرموده که عرب اصل
و منشأ را ام گویند چنانکه مکه را ام القری گویند که مبدأ و منشأ همه شهرها و دیهاست و لوح ام الکتاب
گویند که اصل همه کتابهاست پس حضرت رسالت صلعم با صل منسوب ساختند تا دانند که اصل موجودات
و اول همه مکنونات و نکته لولاک لما خلقت الکون مؤید این معنی است بیت تو اصل وجود آمدی از نخست
دگر هرچه موجود شد فرع تست الَّذِي آن پیغمبری که يَجِدُونَهُ می یابند اسم و صفت او را مَكْتُوبًا
نوشته عِنْدَهُمْ نزدیک ایشان فِي التَّوْرَاةِ در توریة آنجا که میگوید احمد الضحوک القتال
یرکب البعیر و یلبس الشمله تا آخر وَالْإِنْجِيلِ و در انجیل آنجا که از قول عیسی ع میفرماید انی ذاهب الی ربی
و ربکم و الفارقلیط جاء يَأْمُرُهُمْ یا میفرماید این پیغمبر مر ایشان را بِالْمَعْرُوفِ بنیکوئی که توحیدست
وَيَنْهَاهُمْ و باز میدارد ایشان را عَنِ الْمُنْكَرِ از منکر که شرک است و گفته اند معروف مکارم اخلاقست یا صله
رحم یا انصاف و منکر مساوی اخلاقست یا قطع رحم یا عدم انصاف وَيُحِلُّ لَهُمُ و حلال میگرداند
بر ایشان الطَّيِّبَاتِ مطعومات پاکیزه را که اهل جاهلیت حرام کرده بوده اند چون بحیره و جز آن مستلذات
مستلذات محرمه بر یهود چون شحوم وَيُحَرِّمُ و حرام میسازد عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ بر ایشان خورشهای
پلید را چون مردار و خون و لحم خنزیر یا مالهای ناوجه را چون ربوا و رشوت وَيَضَعُ و فرو می نهد یعنی تخفیف
میکند عَنْهُمْ از ایشان إِصْرَهُمْ بار گران ایشان را چون سبک میکرد اند بر امت خود اوضاع شرع را و گو
مراد تکلیفهاست که در شریعت موسی ع بر بنی اسرائیل الزام کرده بودند چون قطع عضوی که گناه ازو صادر شود
و قطع آن مقدار از جامه که نجاست بدو رسد و جز آن وَالْأَغْلَالَ و دیگر سبک میکند و بر میدارد از ایشان غلها

وسندها الّتی الکه بوقت موسی ع کانت علیهم بود بر ایشان وآن قتل نفس بود است در توریة
وقصاص بی عفو ودیت واحراق غنیمت وغیر آن فالّذین آمنوا بس آنکسان که بگرویدند بدو بدین
بنی اسرائیل وعزّروه وتعظیم کردند او را ونصروه ویاری دادند او را بر دشمنان واتّبعوا
وپی روی کردند النّور الّذی آن نوری را که اُنزل معه فرو فرستاده اند یا نبوت او ومراد قرآنست
وگفته اند لفظ معه دلالت بر بقای قرآن میکند یعنی فرستاده شده است وبا او باقی خواهد بود
بخلاف کتب که بر موسی ع فرود آمد واکثر آن باز بآسمان بردند ونکته در آنکه قرآن را نور گفت بغایت
روشنست چه امور دین ودنیا ازو مفصل است وهویدا اولئك آن گروه که ایمان وتعظیم ونصرت
ومتابعت کردند هم المفلحون ایشان رستگارانند از عذاب وفایز برحمت وثواب قل بگو ای محمد ص
بر سبیل عموم یا ایّها النّاس ای مردمان انّی رسول الله بدرستی که فرستادهٔ خدایم الیکم
جمیعًا بهمه شما نه بعضی دون بعضی چنانچه رسل دیگران بودند الّذی آن خدایی که بتحقیق له
ملك السّموات والارض پادشاهی آسمانها وزمینها وتدبیر وتصرف در آن لا اله هیچ معبودی
مستحق عبادت نیست الّا هو مگر او یحیی زنده گرداند ویمیت ومیراند فآمنوا بالله پس
ایمان آورید بخدایی که صفت او شنیدید ورسوله وبگروید بفرستادهٔ او والنّبیّ الامّیّ
پیغمبری الّذی یؤمن آن پیغمبری که میگرود بالله بوحدانیت خدای وکلماته وسخنان فرستاده
او بر انبیا واتّبعوه وپی روی کنید این پیغمبر را وفرمان برداری نمایید لعلّکم تهتدون باشد
که شما راه راست یابید ومن قوم موسی واز قوم موسی ع امّة گروهی هستند که ایشان
یهدون راه مینمایند خلق را بالحقّ براستی حق که با ایشانست وبه وبحق وراستی یعدلون
عدل میکنند در میان خلق گفته اند مراد ازین امت عبد الله سلام واصحاب ویند واشهر آنست که بعد از

ان بمردند ولرزه بر اندام ایشان افتاد بمثابه که مفاصل واوصال ایشان بانقطاع نزدیک رسید موسی ع
ترسید که بمیرند واز نزد بنی اسرائیل بقتل ایشان متهم گردد قال رب گفت ای پروردگار من لو شئت
اگر خواستی اهلکتهم هلاک میکردی ایشان را من قبل پیش از بیرون آمدن ما از میان قوم وایّای
ومرا نیز هلاک کردی عین المعانی آورده که ایشان را هلاک میکردی بعبادت عجل ومرا بقتل قبطی اتهلکنا
آیا هلاک میکنی ما را بما فعل السّفهاء بسر انچه کرده اند بیخبران منّا از ما یعنی بعبادت عجل یا بجرأت
این قوم در طلب رؤیت ان هی الّا فتنتك مگر آزمایش وابتلای تو نیست که ایشان را کلام
خود شنوانیدی تا طمع در رؤیت کردند واز گوساله آوازی پدید ساختی تا روی بوی آوردند در
کتاب فصل الخطاب قدس الله روح جامعه مذکور است که حق سبحانه موسی را در مقام بسط بداشت
تا بکمال حال انس رسیده از روی دلال برین جرأت اقدام نمود ودلال در مرتبه محبوبیست چنانچه
در قوة القلوب فرموده که ومن ادلال المحبین من المستانسین مناجات برخ العبد الاسود الی قوله
یضحکنی کل یوم دمغات حضرت مولوی قدس سره فرموده که گستاخی عاشق ترك ادب نیست عین ادبست
گفت وگوی عاشقان در کار رب جوشش عشقست نی ترك ادب هر که گرد از جام حق یك جرعه نوش نی ادب
ماند در وی عقل وهوش وهم از مقام بسط ست این سخن موسی ع تضلّ گمراه میگردانی بها بدان فتنه
وابتلا من تشاء هر کرا میخواهی که گمراه شود وتهدی وراه نمایی هم بدان من تشاء هر کرا خواهی که راه
یابد انت ولیّنا تویی یار ما ومتولی کار ما فاغفر لنا پس بیامرز ما را وارحمنا وببخشای ما را و
انت خیر الغافرین وتو بهتر آمرزندگانی واکتب لنا وبنویس برای ما یعنی ثابت کن یا عطا ده ما را
فی هذه الدّنیا درین سرای حسنة نیکویی که قبول توبه است یا توفیق طاعت یا روزی حلال و
فی الآخرة ودر آن سرای هم نیکویی ده ما را که مغفرتست یا سعادة رؤیت انّا هدنا بدرستی که ما

بازگشتیم الیك بسوی تو قال گفت خدای عذابی عذاب من از صفت او آنست که اصیب به
میرسانم او را من اشاء بهر که میخواهم یعنی کفار ورحمتی وسعت ورحمت من از صفت او آنست که
رسیده است کلّ شیء بهر چیز یعنی شامل است در دنیا مؤمن وکافر را بدادن جان وفرستادن روزی
وگفته اند رحمت تعاطفست که حق تعالی بخلق ارزانی داشته تا بدان بر یکدیگر مهربانی ورزند یا رحمت
توبه است که علی العموم در این بر همه گشوده وهمه را باتصاف بدین رحمت دعوی فرموده که وتوبوا الی الله
جمیعا ونزد محققان رحمت دو است یکی رحمت ذاتیه که از اطلاقه وامتنانیه گویند وآن رحمتست
همه چیز را فرا رسیده چنانچه فرمود ورحمتی وسعت کلّ شیء ونتیجه او عطا دادنست بی سابقه سؤال
سایل ووسیلهٔ حاجت محتاج یا بثبوت استحقاق معطی که بوجهی از وجوه کما اشار الیه فی المثنوی
ای بداده رایگان صد چشم وگوش بی ز رشوت بخش کرده عقل وهوش در عدم ما مستحقان کی بدیم که برین
جان وبر دانش زدیم ما نبودیم وتقاضامان نبود لطف تو ناگفتهٔ ما می شنود دوم رحمت وجوبیه
که معیده خوانند وآن هم از رحمت ذاتیه فایض شده واستحقاق بنده مر آن رحمت هم نتیجه رحمت امتنانیه
است چنانچه قبل از سابقه خدمت ورابطه دعوت استحقاق وجود ارزانی فرمود بعد از فیض وجود استعداد
استفاده وقابلیت استفاضه داد ورحمت وجوبیه را معیده جهت آنکه معید است بشرطی چند از اقوال
وافعال چنانچه فرمود فسأكتبها پس زود باشد که ثابت سازم این رحمت را للّذین یتّقون برای آنکه
برای آنکه پرهیز کنند از شرك ویؤتون الزّكوة وبدهند زکوة مفروضه را والّذین هم وبرای آنکه ایشان
بآیات منزله ما یؤمنون میگروند قتاده رحمه الله گوید که یهود ونصاری تمنای این رحمت نمودند گفتند
ما بآیات ایمان داریم وزکوة مال ادا میکنیم پس برای ما ثابت خواهد بود حق سبحانه رشتهٔ امید ایشان را منقطع
ساخت آن رحمت را بدین امت تخصیص داد وفرمود که متقیان ومؤمنان که رحمت برای ایشانست نه یهود الّذین

وفات حضرت موسی ع وفوت خلیفه وی یوشع هرج ومرج در میان بنی اسرائیل پدید آمد وبکفر وقتل
انبیا وانواع معاصی اشتغال نمودند گروهی از ایشان بنیاد تمام از حضرت ملك علام در خواستند تا میان
ایشان وسایر قوم جدایی افکند حق سبحانه راهی در زمین گشاده گردانید ایشان بدان راه در آمده تا
ماورای دیار چین بیرون آمدند وانجا منازل ساخته ساکن شدند وپیغمبر ما ص شب معراج ایشان را دیده
وده سوره از قرآن بر ایشان خوانده وایشان بوی ایمان آورده اند وحالا مسلمانند وبقبله ما نماز میگذارند
وزکوة مال میدهند ونماز جمعه بپای میدارند واین آیه در صفت ایشانست پس حق سبحانه از احبار قوم موسی ع
اخبار میفرماید ومیگوید وقطّعناهم وجدا کردیم قوم موسی را وگردانیدیم اثنتی عشرة دوازده اسباطا
بدلست از اثنا عشره یعنی ساختیم قوم را سبط سبط وسبط ولد ولد را گویند اینجا مراد فرزندان فرزندان
یعقوبند امما گروه گروه بدلست از اسباط یعنی بنی اسرائیل را گردانیده ایم امت امت هر سبطی امتی واوحینا
الی موسی ووحی کردیم بسوی موسی ع اذ استسقاه چون آب خواستند قومه گروه او ودر تیه سرگردان
شدند واز حرارت آفتاب متاذی شده تشنگی بر ایشان غلبه کرد از موسی ع طلب آب نمودند ووحی کرد خدای
بموسی ان اضرب آنکه بزن بعصاك الحجر بعصای خود سنگ را که به تیه در همراه داری یا تو بهمین در آمد
وگفت مرا بردار که ترا بکار آیم وتو برداشتی وحالا توبره داری پس موسی ع عصا بر آن سنگ زد فانبجست
پس شکافته شد وگشاده گشت منه از آن سنگ اثنتی عشرة عینا دوازده چشمه بعدد اسباط
قد علم بدرستی که دانستند کلّ اناس همه مردمان از هر سبطی مشربهم آبشخور خود را وبا بخش
خود غیر خود میل نکردند وظلّلنا وسایه بان ساختیم علیهم الغمام بر ایشان ابر را تا از
حرارت آفتاب متاذی نشوند وانزلنا وفرو فرستادیم علیهم المنّ بر ایشان مانند ترنجبین
چیزی شیرین والسّلوی ومرغی مشابه سمانی وگفتیم کلوا بخورید من طیّبات از پاکیزها

اغتیری که بمحض عنایت مَا رَزَقْنَاکُمْ روزی داده‌ایم شما را و ذخیره منهید ایشان خلاف کرده
از من و سلوی ذخیره نهادند و فاسد گشت وَمَا ظَلَمُونَا و ستم نکردند بر ما در آن ذخیره کردن وَلٰکِنْ
کَانُوا ولیکن بودند که از نافرمانی أَنْفُسَهُمْ بر نفسهای خود یَظْلِمُونَ ستم میکردند وَإِذْ قِیلَ لَهُمُ
و یاد کن چون گفته شد مر بنی اسرائیل را بعد از محاربه جباران و ظفر بر ایشان که اسْکُنُوا ساکن شوید
هٰذِهِ الْقَرْیَةَ درین دیه یعنی اریحا یا ایلیا وَکُلُوا و بخورید مِنْهَا ازمیوهها و حبوب آن
حَیْثُ شِئْتُمْ از هر جا که خواهید وَقُولُوا حِطَّةٌ و بگوئید درخواست ما حطاتست یعنی وضع کن
گناهان ما از ما وَادْخُلُوا الْبَابَ و در آئید بدری از درهای این دیه سُجَّدًا در حالتی که سجده کنندگان
باشید یا منحنی‌شدگان باشید از تواضع نَغْفِرْ لَکُمْ تا بیامرزیم شما را خَطِیئَاتِکُمْ گناهان شما سَنَزِیدُ
الْمُحْسِنِینَ زود بود که افزون گردانیم جزای نیکوکاران یعنی زیاده دهیم ایشان را ثواب و درجات فَبَدَّلَ
الَّذِینَ ظَلَمُوا پس تبدیل و تغییر دادند آنانکه ستم کردند بر خود مِنْهُمْ از بنی اسرائیل قَوْلًا یعنی مأمور به را
غَیْرَ الَّذِی بغیر آنکه قِیلَ لَهُمْ گفته شده بود مر ایشان را یعنی بدل حطه گفتند حنطة بیها شعیر و این از روی
استهزا بود فَأَنْزَلْنَا پس فرستادیم ما عَلَیْهِمْ بر تغییر دهندگان رِجْزًا عذابی مِنَ السَّمَاءِ از آسمان
که صاعقه بود یا طاعون بِمَا کَانُوا یَظْلِمُونَ بسبب آنکه بودند که ستم کردند یعنی لفظی را در غیر موضع آن وضع
نمودند وَاسْأَلْهُمْ و بپرس ای محمد صلعم یهود را عَنِ الْقَرْیَةِ از خبر دیه و واقعه آن الَّتِی کَانَتْ
آن دیه که بود حَاضِرَةَ الْبَحْرِ نزدیک دریا و آن دیه ایله بوده است میان مدین و طور بر ساحل طبریه و گفته
نام آن قریه مقنا بوده در میان مدین و عینونا و بر هر تقدیر اهل این دیه متشرع بشریعت توریة بودند و از
جمله فرایض بر ایشان تعظیم سبت بوده که در آن روز صید ماهی نکنند و باعمال دنیوی مشغول نشوند ایشان خلاف
امر خدای کرده بر زبان حضرت داود ملعون گشتند و مسخ شدند و حق سبحانه جهة اظهار افعال ذمیمه یهود با حضرت

پیغمبر صلعم خطاب میفرماید که اهل کتاب را بپرس از خبر اهل آن دیه إِذْ یَعْدُونَ چون در
گذشتند از حد امر الهی و تجاوز کردند از تعظیمی که مامور به بودند بدان فِی السَّبْتِ در روز شنبه
که آن ترک صید سمک بود ایشان خلاف کردند إِذْ تَأْتِیهِمْ چون می‌آمدند بدیشان حِیتَانُهُمْ
ماهیان ایشان یَوْمَ سَبْتِهِمْ روز شنبه ایشان یعنی روزی که در آن منهی بود شکار ماهی ماهیان می‌آمدند
شُرَّعًا ظاهر شده بر روی آب و سرها برداشته وَیَوْمَ لَا یَسْبِتُونَ و روزی که بسبب عمل نمیکردند یعنی
تعظیم آن روزها مامور نبودند چون یکشنبه و بواقی ایام لَا تَأْتِیهِمْ نمی‌آمدند بدیشان ماهیان
و این ابتلائی بود از حضرت عزت ایشان را که چون روز شنبه در آمدی ماهی بسیار ظاهر شدندی بر روی آب
و بازی کردندی و چون شنبه بگذشتی برفتندی و تا شنبه دیگر کسی ماهی ندیدی کَذٰلِکَ نَبْلُوهُمْ همچنین بیازمائیم
ایشان را یعنی معامله آزمایندگان کنیم بِمَا کَانُوا بانچه هستند از سر جهل یَفْسُقُونَ بیرون میروند از دایره
فرمان چون اهل ایله روز شنبه چون ماهی بسیار دیدند و صید کردن مشکل بود و صبر کردن دشوار
متردد گشتند و بانواع حیل و تدابیر تمسک جستند در طلب چاره آن کاره بودند آخر الامر رای ایشان
بر آن قرار گرفت که حوضها ساختند و از دریا جویها بر آن بریدند و روز شنبه که زمان ظهور ماهیان بود
ایشان را بر آن حوضها راندند و دامها در پیش راه نصب کردندی تا ماهیان آنجا بماندندی و روز یکشنبه بگرفتندی
چند نوبت این عمل کردندی آثار عذاب ظاهر نشد دلیر شده از تعظیم سبت بگذشتند و اهل آن دیه
گروه شدند قومی که مباشر این فعل بودند گروهی ایشان را نهی مینمودند و جمعی نه نهی کردندی و نه ماهی گرفتندی
و ایشان فرقه ناهیه را نیز ملامت میکردند چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالَتْ و بپرس از اهل کتاب
خبر آن را چون گفتند أُمَّةٌ مِنْهُمْ گروهی از اهل ایله که متوقف بودند در فعل و نهی مر گروه ناهی را لِمَ تَعِظُونَ
چرا پندی دهید قَوْمًا گروهی را که اللّٰهُ مُهْلِکُهُمْ خدای هلاک کننده ایشانست در دنیا بنافرمانی

و ترک تعظیم سبت أَوْ مُعَذِّبُهُمْ یا عذاب کننده ایشان عَذَابًا شَدِیدًا عذابی سخت در آخرت
که آتش دوزخ است قَالُوا گفتند فرقه ناهیه مَعْذِرَةً این وعظ ما عذر خواستنیست و حفص
معذرة بنصب خوانده یعنی پند دادن ما معذرتست از ما إِلَىٰ رَبِّکُمْ بسوی پروردگار شما یعنی امر
معروف و نهی منکر بر ما واجبست ما ایشان را پند میدهیم تا عند الله معذور باشیم وَلَعَلَّهُمْ یَتَّقُونَ
و تا باشد نیز که ایشان بترسند از خدای و ترک معصیت کنند فَلَمَّا نَسُوا پس آن هنگام که فراموش کردند
فرقه صید کنندگان مَا ذُکِّرُوا بِهِ آنچه پند داده میشدند بدان یعنی موعظه قبول نکردند أَنْجَیْنَا
برهانیدیم الَّذِینَ یَنْهَوْنَ آنرا که نهی میکردند عَنِ السُّوءِ از بدی و نافرمانی وَأَخَذْنَا و بگرفتیم
الَّذِینَ ظَلَمُوا آنانرا که ستم کردند بصید منهی عنه بِعَذَابٍ بَئِیسٍ بعذاب سخت بِمَا کَانُوا بانچه بودند
که از روی عناد یَفْسُقُونَ خارج میشدند از راه فرمان برداری و در فرقه متوقفه اختلافست که نجات
یافتند یا هلاک شدند و توقف در امر ایشان اولی است بعد از عذاب آن قوم خبر میدهد فَلَمَّا عَتَوْا
پس آن هنگام که گردن کشیدند عَنْ مَا نُهُوا عَنْهُ از آن چیزی که نهی کرده شده بودند از آن یعنی صید ماهی
قُلْنَا گفتیم ما لَهُمْ مر ایشان را که کُونُوا گردید قِرَدَةً بوزینگان خَاسِئِینَ دور شدگان و نا امیدان
از رحمت آورده‌اند که ناهیان بعد از آنکه از پند پذیرفتن ایشان نا امید شدند ترک مساکنت کردند
میان خانهای خود را دیواری کشیدند و دری بر محله خود نشانده راه آمد شد بمساکن ایشان در بستند
روزی اینها از محله خود بیرون آمدند و کسی از محله فاسقان بیرون نیامده بود در تفحص افتادند همه را یافتند
بوزینه شده هر بوزینه گرد کسان خود گریه کنان میگشت و روی در جامه ایشان می مالید سه روز زنده بودند
و روز چهارم مردند وَإِذْ تَأَذَّنَ و یاد کن ای محمد چون آگاهی داد رَبُّکَ آفریدگار تو یا سوگند خورد
لَیَبْعَثَنَّ عَلَیْهِمْ که برانگیزد بر یهود إِلَىٰ یَوْمِ الْقِیَامَةِ تا روز رستخیز مَنْ یَسُومُهُمْ کسی را که عذاب کند ایشان را

سُوءَ الْعَذَابِ عذابی سخت چون قتل و اجلا و ضرب جزیه گفته‌اند که بخت نصر با ایشان بقتل و اسیر
ایشان اقدام کرد و بعد از آن ملوک فرس ایشان را اسیر گردانیدند و باج میگرفتند تا زمانی که حضرت رسالت
صلعم مبعوث شد حکم فرمود بقتال ایشان تا اسلام آرند یا جزیه قبول کنند و این حکم تا قیامت باقیست
إِنَّ رَبَّکَ بدرستی که پروردگار تو لَسَرِیعُ الْعِقَابِ زود عقوبتست مر کافران را وَإِنَّهُ بدرستی که او
لَغَفُورٌ آمرزگار است هر که را توبه کند و طلب مغفرت نماید رَحِیمٌ مهربانست که بعد از توبه بگناه نگیرد
وَقَطَّعْنَاهُمْ و پراکنده کردیم بنی اسرائیل را فِی الْأَرْضِ در زمین أُمَمًا جماعتها هیچ ولایتی نیست
که در آن یهودی نباشد مِنْهُمُ الصَّالِحُونَ بعضی از ایشان شایستگانند که بدین موسی ع متدین شده
تغیر حال ایشان راه نیافت یا مراد آنها اند که بحضرت پیغمبر صلعم ایمان آورده‌اند یا آنها که در شب معراج
با آن حضرت گرویدند وَمِنْهُمْ و از ایشان هست دُونَ ذٰلِکَ فرود از صالحان یعنی کفره و فسقه
وَبَلَوْنَاهُمْ و بیازمودیم ایشان را بِالْحَسَنَاتِ بنیکوئیها چون عیش و غنا و صحت وَالسَّیِّئَاتِ
و ببدیها چون شدت و فقر و مصائب بنفس و مال لَعَلَّهُمْ یَرْجِعُونَ شاید که باز گردند بخدای
و از معصیت بطاعت گرایند ایشان را در نعمت شکر میبایست کرد بطر و استغنا ظاهر کردند و گفتند
إِنَّ اللّٰهَ فَقِیرٌ وَنَحْنُ أَغْنِیَاءُ و در محنت صبر میبایست کرد که آغاز ناسزا کرده گفتند یَدُ اللّٰهِ مَغْلُولَةٌ
پس بمحک اختیار تمام عیار بیرون نیامدند خوش بود که محک تجربه آید بمیان تا سیه روی شود هر که درو غش
باشد فَخَلَفَ مِنْ بَعْدِهِمْ پس از پس در آمدند صالحان را خَلْفٌ پس آمدگان وَرِثُوا الْکِتَابَ
میراث گرفتند توریة را یعنی بیاموختند علم او را از پدران یَأْخُذُونَ فرا گیرند عَرَضَ هٰذَا الْأَدْنَىٰ خواسته
و متاع این چیز فروتر که دنیاست مراد احبار زمان حضرت رسالت صلعم که حق را تحریف میکردند و رشوت میگرفتند
وَیَقُولُونَ و میگویند سَیُغْفَرُ لَنَا زود باشد که ما را بیامرزند ادعای ایشان آن بود که گناه روز ایشان

بشب وجرم شب ایشان بروز آمرزیده میشود وایشان اخذ رشوت را گناه نداننشد وَإِنْ يَأْتِهِمْ
وحال آنکه اگر بیاید بدیشان عَرَضٌ مِثْلُهُ خواسته از متاع دنیا مثل آن خواسته دیگر در حرمت
يَأْخُذُوهُ فرا گیرند از بعضی امید مغفرت دارند با وجود اصرار در اخذ رشوت واکل حرام أَلَمْ
يُؤْخَذْ عَلَيْهِمْ آیا گرفته شده است بر ایشان مِيثَاقُ الْكِتَابِ عهد مذکور در توریة أَنْ لَا يَقُولُوا آنکه نگویند
عَلَى اللَّهِ بر خدای إِلَّا الْحَقَّ مگر سخنی راست وایشان دروغ گفتند در آنکه غفران خود را هر شب ودر
سبحانه نسبت دارند ومیدانند که دروغ میگویند زیرا که توریة با ایشانست وَدَرَسُوا وخوانده اند مَا فِيهِ
آنچه در وست واین حکم در وی نه دیده اند وَالدَّارُ الْآخِرَةُ ورستگاری سرای دیگر که عقبی است خَيْرٌ
بهتراست عرض دنیا لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ مر آنان را که پرهیزند از استحلال محارم ودروغ بر خدای أَفَلَا تَعْقِلُونَ
آیا تعقل نمیکنند وحفص بخطاب میخواند یعنی در نمی یابید که نعمت عقبی بهتر است از مال دنیا وَالَّذِينَ وآنانکه
يُمَسِّكُونَ بِالْكِتَابِ نگاه میدارند کتاب را وچنگ در آن میزنند مراد مومنان اهل کتابند وکتاب در این آیت
قرآنست وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وبپای داشتند نماز را تخصیص صلوة با آنکه تمسک بکتاب مشتملست بر اقامت
آن بجهت شان دین خویش را چو خدا برستون نماز کرد بنا چنانکه با ستون بجای بود خانه دین حق بپای بود
إِنَّا بدرستی که ما لَا نُضِيعُ ضایع نکنیم أَجْرَ الْمُصْلِحِينَ مزد کار بصلاح آرندگان کردار خود را
بلکه بتمام بدیشان رسانیم وَإِذْ نَتَقْنَا ویاد کن برای یهود زمانی که ما خود جون بکسستیم وبرداشتیم کوه
طور را فَوْقَهُمْ بر زبر ایشان كَأَنَّهُ ظُلَّةٌ گویی که کوه سایه بانیست بر سر ایشان وَظَنُّوا ودانستند
أَنَّهُ آنکه کوه وَاقِعٌ بِهِمْ فرود آینده است بر ایشان اگر حکم توریة قبول نکنند چه خدای از این خبر
داده بود خُذُوا وگفتیم فرا گیرید مَا آتَيْنَاكُمْ آنچه دادیم شما را از احکام بِقُوَّةٍ بجد تمام وَاذْكُرُوا
ویاد کنید پیوسته مَا فِيهِ آنچه در وست از اوامر ونواهی لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ شاید که پرهیزکاری کنید داز

عدول رستقیان باشید وَإِذْ أَخَذَ ویاد کن ای محمد چون فرا گرفت رَبُّكَ پروردگار تو
مِنْ بَنِي آدَمَ از فرزندان آدم مِنْ ظُهُورِهِمْ از پشتهای ایشان ذُرِّيَّتَهُمْ فرزندان ایشان را
وَأَشْهَدَهُمْ وگواه کردانید ایشان را عَلَى أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای ایشان تا اقراری که کردند یا بعضی
بر بعضی گواه ساخت وگفت أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ آیا نیستیم پروردگار شما قَالُوا بَلَى گفتند آری تو
بزرگوار مایی حق سبحانه ذریة آدم را بیرون آورد بعضی از اصلاب بعضی همچون توالد انسانی از
آبا وذکر آدم ع نکرد چه هر کس را معلومست که پدر بشر اوست وهمه از صلب او بیرون آیند حاکم ابو عبد
رحمه الله در صحیح خود از ابن عباس رضی الله عنه نقل میکند که حضرت پیغمبر صلعم گفت خدای عز گرفت میثاق
از ذریة آدم بنعمان وآن وادیست نزدیک بعرفات وآنرا نعمان سحاب گویند وبقولی بطن نعمان خوانند
ودر لباب آورده که اخذ میثاق در دهنا بوده وآن زمینی است در ولایت هند وبعد از خروج آدم ع
بوده از بهشت ودر مدارک میگوید که جمهور مفسران برآنند که بعد از خلق آدم وقبل از دخول جنة بوده
در رضوانی که بر در بهشت هست وعرض گاه سی هزار ساله راهست حق تعالی ذریة آدم از صلب او بیرون آورد بر
مثال مورچهای خرد وحیات وعقل ونطق در ایشان بیافرید وربوبیت خود را بر ایشان عرض کرد وایشان
قبول نموده گفتند شَهِدْنَا گواه شدیم ما بر اقرار خود چون ذریة حق سبحانه ملائکه را گفت گواه باشید
گفتند شَهِدْنَا وسدی فرموده که این خبریست که حق سبحانه وتعالی از خود وفرشتگان خبر میدهد که ما بر اقرار
ذریة گواه شدیم أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ تا نگویید روز قیامت که إِنَّا كُنَّا بدرستی که بودیم ما عَنْ هَذَا
از این اقرار غَافِلِينَ بیخبران أَوْ تَقُولُوا یا آنکه نگویید إِنَّمَا أَشْرَكَ بجز این نیست که شرک آوردند آبَاؤُنَا پدران
ما مِنْ قَبْلُ پیش از ما وَكُنَّا ذُرِّيَّةً وبودیم ما فرزندان مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان واقتدا بایشان
کردیم أَفَتُهْلِكُنَا آیا هلاک میکنی ومعذب میسازی ما را بِمَا فَعَلَ الْمُبْطِلُونَ بانچه کردند آن تبه کاران

وبرهان یعنی پدران ما وچون مشرکان تقلید را دست آویز سازند این سخن از ایشان مسموع نیفتد
زیرا که اخذ میثاق بتوحید الهی بر هر احدی از ذریة آدم واقع شده پس تقلیدی دیگری در شرک عذر نشود
ایچه روش این آیه مذکر عهد الست تا بخبران سرگوچه غفلت را متنبه سازد والا هوشمندان سید ادله
سوال وجواب غافل نیستند الست از ازل همچنان بگوش میرسد قالوا بلی در خروش در نفحات مذکورست
که علی سهل اصفهانی را قدس سره گفتند که روز بلی را یاد داری گفت چون ندارم گویی که دی بود شیخ الاسلام
عبدالله انصاری روح الله روحه فرموده که درین سخن نقصی است صوفی را دی وفردا چه بود آن روز را هنوز
شب در نیامده وصوفی در همان روزست ودر امروز است ای صوفی وشان کی بود از دی واز فردا نشان آنکه
از حق غافل نیست یک نفس ماضی ومستقبلش حال است ویس از حسین منصور قدس الله سره منقول است که فرموده اند
غایب الحقایق سوال الست را چگونه جواب دهد پس شرط مخاطب ومجیب بغایت نازک است هم خود الست گوید
وهم خود بلی کند وَكَذَلِكَ وهمچنانکه بیان کردیم امر میثاق را نُفَصِّلُ الْآيَاتِ تفصیل میکنیم وبدا میسازیم
نشانهای قدرت خود را تا تدبر کنند در آن وَلَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ وشاید که ایشان باز گردند از تقلید بتحقیق
وَاتْلُ وبخوان ای محمد صلعم عَلَيْهِمْ بر قوم خود یا بر یهود نَبَأَ الَّذِي خبر آنکس که آتَيْنَاهُ دادیم او را
آيَاتِنَا علم بآیتهای ما یعنی کتب منزله وآنکس امیة بن ابی الصلت بود از عرب که کتب سماوی مطالعه نموده
معلوم کرده که درین زمان رسولی مبعوث خواهد شد وامید داشت که آن رسول او باشد چون حضرت صلعم مبعوث
شد امیه از روی حسد کافر گشت وآن آیتها که خوانده بود بر طرف نهاد فَانْسَلَخَ مِنْهَا پس بیرون آمد از آن
آیات بواسطه کفر وعناد چنانچه مار از پوست بیرون میآید فَأَتْبَعَهُ الشَّيْطَانُ پس در پیوست با او دیو
خود فرمود فَكَانَ پس گشت آن دانشمند مِنَ الْغَاوِينَ از گمراهان وگفته اند آنکس ابو عامر راهب بود
که پیغمبر صلعم او را فاسق لقب نهاد واو ساعی مسجد ضرار است صفت پیغمبر صلعم در کتب الهی دیده بود واو آشنا

وبوی ایمان آورده آخر انکار کرد وبد وکافر شد واشهر آنست که این کس بلعم بن باعور بوده از کنعانیان
وجباران که صحف ابراهیم خوانده بود واسم اعظم میدانست در محلی که موسی ع با لشکر بنی اسرائیل متوجه
ولایت ایشان شد جباره رجوع به بلعم کردند که مستجاب الدعوة والتماس کردند که بر موسی ع وقوم او نفرین
کرد حق سبحانه اسم از یاد او ببرد وایمان با وی نماند وَلَوْ شِئْنَا واگر میخواستیم ما لَرَفَعْنَاهُ هر اینه برداشتیم
او را بِهَا بسبب آن آیات صحف یا کلماتی که مشتمل بود بر اسم اعظم بمراتب علیه ودرجات سنیه که منازل
ابرار ومساکن اخیارست وَلَكِنَّهُ ولیکن او بواسطه دنائت همت أَخْلَدَ میل کرد إِلَى الْأَرْضِ بسوی
زمین یعنی حضیض رذالت وَاتَّبَعَ هَوَاهُ وپیروی کرد هوای آرزوی خود را بقبول رشوت واستماع سخن
زن فَمَثَلُهُ پس صفت او در خست كَمَثَلِ الْكَلْبِ مانند سگست در اخس احوال إِنْ تَحْمِلْ اگر حمله
کنی عَلَيْهِ برو وبرانی او را يَلْهَثْ زبان از دهن بیرون افکند أَوْ تَتْرُكْهُ یا اگر بگذاری او را وبرانی
يَلْهَثْ همان زبان از دهان بیرون افکند یعنی آنست که راندن سگ وناراندن او یکسانست در هیچ حال
صفت خود را ترک نمیکند بلعم نیز همین حال داشت که بهیچ وجه از دنائت وخساست خود بر نگشت
او را در خواب نمودند که بنی اسرائیل را دعای بد مکن منزجر نشد ودر روی متوجه لشکر موسی ع بود که بر
ایشان نفرین کند در از گوشی که سوار بود با وی بسخن در آمد که از این راه باز گرد واز سر این عمل بگذر هنگذشت
شیخ الاسلام قدس سره فرموده که تا باد تقدیر از کجا در آید وچه بوالعجبی نماید اگر از جانب فضل وزد زنار
بهرام گبر را کمر عشقبازی راه دین گرداند واگر از طرف عدل وزد توحید را بلعم را برانداخته با سگ
خسیس برابری دهد بیت از ابری از صومعه در دیر گبران افگنی وین را کشی از بتکده سر حلقه مردان کنی
چونی وچرا در کار تو عقل زبون را کی رسد فرمانده مطلق تویی حکمی که خواهی آن کنی ذَلِكَ این مثل که گفته شد
مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ مثل آن گروهیست که از روی جحود واستکبار كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا دروغ میشمردند آیتهای
ما را که قرآنست واین گروه کفار مکه اند فَاقْصُصِ الْقَصَصَ پس بخوان بر ایشان این خبر را وگفته اند مراد از این

قوم یهود اند که تکذیب آیات توریت کردند در کتمان نعت حضرت پیغمبر صلعم پس پیغمبر صلعم باید که قصه بلعم را
برایشان خوان که انسلاخ آن از آیات ما مناسبتی دارد با تکذیب ایشان مر آیات ما را لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ
تا شاید که ایشان تفکر نمایند و فکر ایشان بآن ادا کند که پند پذیر شوند سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ بد مثلست
مثل قوم الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا آنانکه تکذیب کردند آیات ما را بعد از علم ایشان بدیشان و تمام حجت وَأَنْفُسَهُمْ
و بر نفسهای خود كَانُوا يَظْلِمُونَ بودند که ستم کردند تقدیم معمول دلالت بران میکند
که وبال ظلم ایشان جز بدیشان نرسد مَنْ يَهْدِ اللَّهُ هر کرا راه نماید خدای بفیض فضل خود فَهُوَ الْمُهْتَدِي
پس او راه یافته است وَمَنْ يُضْلِلْ و هر کرا گمراه سازد بحکم عدل خود فَأُولَئِكَ پس آن گروه گمراهان
هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند زیان کاران در هر دو سرای وَلَقَدْ ذَرَأْنَا بدرستی که بیافریدیم ما لِجَهَنَّمَ
برای دوزخ كَثِيرًا بسیاری مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ از دیوان و آدمیان که حکم ازلی بشقاوت ایشان
صادر شده و بر علم قدیم اصرار ایشان بر کفر و موت ایشان بر شرک پوشیده نیست لَهُمْ قُلُوبٌ مر ایشانرا
دلهاست که مطلقا لَا يَفْقَهُونَ بِهَا هیچ حقیقتی در نمی‌آیند بآن زیرا که متوجه شناخت حق نمیکردند
و آن آینه را از زنگار انکار و غفلت بصیقل تصدیق و انابت پاک نمیسازند وَلَهُمْ أَعْيُنٌ و مر ایشانرا
چشمهاست که بهیچ وجه لَا يُبْصِرُونَ بِهَا دلائل حق نمی‌بینند بآن بدان سبب که بنظر اعتبار در مخلوقات
نمینگرند وَلَهُمْ آذَانٌ و مر ایشانرا گوشهاست که بهیچ روی لَا يَسْمَعُونَ بِهَا سخن حق بان نمی‌شنوند
زیرا که بسمع هوش آیات و موعظ قرانی را استماع نمیکنند أُولَئِكَ این گروه در آنکه مشاعر خود را متوجه
باسباب تعیش داده اند و مقصود بلذات فانی شمارند كَالْأَنْعَامِ مانند چهارپایانند که همت ایشانرا جز
بخورد و خواب نیست و ملتفت بنعیم باقی و لذات روحانی نمیشوند بَلْ هُمْ أَضَلُّ بلکه این گروه گمراه ترند از
انعام را تکلیفی نیست اگر وفاق شرع ندارد و بخلاف امر نیز متصف نمیشود أُولَئِكَ آن گروه که یاد کرده شد
هُمُ الْغَافِلُونَ ایشان غافلان در غفلت خود کاملان صاحب عین المعالی در ره که مکلف مأمور باز و کذا

معذور مساوی نیست چه آدمی هم روحانی است و هم جسمانی هم عقلانی است و هم شهوانی پس اگر عقل
او بر هوا غالب آمد از ملائکه افضل تر است و اگر خود مغلوب نفس و هوا شد از بهایم اخس و ارذل است
درین معنی گفته اند بیت بهره از ملکست هست و نصیبی از دیو ترک دیوی کن و بگذر بفضیلت ز ملک وَلِلَّهِ الْأَسْمَاءُ
الْحُسْنَى و مر خدایراست نامهای نیکو فَادْعُوهُ بِهَا پس بخوانید او را بدان نامها و نود و نه نامست که من
أَحْصَاهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ دران باب وارد شده و در زاد المسیر گوید که سبب نزول آیه آن بود که مردی
در نماز خدایرا باسم الله یاد کرد و باسم رحمن نیز بخواند ابو جهل گفت نه محمد صلعم و اصحاب او که میگویند
ما یک خدایرا می پرستیم پس این مرد چرا دو خدای را میخواند آیه نازل شد که اسمای الهی بسیار است هر نیکو
او را بدان اسما بخوانید صاحب کشاف گفته که خدا را صفات نیکوست چون عدل و احسان و خیر و رحمت
و بی مثلی و امثال آن پس او را بدان بستائید و گفته اند متخلق شوید باخلاق ربانی و متصف گردید بصفات
حقایق وَذَرُوا الَّذِينَ و بگذارید متابعت آنها را که از روی جهل يُلْحِدُونَ میل میکنند بکجی فِي أَسْمَائِهِ
در نامهای او یعنی تسمیه میکنند حق سبحانه را بنامی که اذن شرع بدان لاحق نشده چنانچه اعراب حق را یا ابا المکارم
و یا ابیض الوجه میگفتند و نصاری یا ابا المسیح و حکما علت اولی میخوانند و گفته اند الحاد اشتقاق
اسمای بتان بود از اسمای حق چون لات از الله و عزی از عزیز و منات از منان سَيُجْزَوْنَ زود باشد که جزا
داده شوند ملحدان مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ جزای هر آنچه هستند که عمل میکنند و چون ذکر جمعی که از برای آتش
آفریده شده بودند گذشت ذکر اهل بهشت میکند و میگوید وَمِمَّنْ خَلَقْنَا و از آنها که آفریده ایم برای
بهشت أُمَّةٌ گروهی اند که ایشان يَهْدُونَ بِالْحَقِّ راه مینمایند بحق وَبِهِ يَعْدِلُونَ و بحق عدل میکنند
در احکام خود و آن مهاجر و انصار و تابعان ایشانند رضوان الله علیهم اجمعین وَالَّذِينَ كَذَّبُوا و آنانکه تکذیب کردند
بِآيَاتِنَا آیتهای ما را یعنی کفار مکه یا مستهزیان سَنَسْتَدْرِجُهُمْ زود باشد که بگیریم ایشانرا پایه پایه

یعنی اندک اندک بهلاک نزدیک کردیم مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ از آنجا که نمیدانند یعنی هرگاه که گناهی میکنند نعمت
برایشان زیاده میکردانیم تا در طغیان و عصیان می افزایند امام قشیری قدس سره فرموده که استدراج
اعطا نعمت و انشا یعنی نعمت برایشان میدهد و سپاس داری برد ایشان فراموش میکرداند تا وقتی که
مستحق عقوبت شوند وَأُمْلِي لَهُمْ و زمان دهم ایشانرا مدتی پس بگیرم شان إِنَّ كَيْدِي بدرستی که گرفتن
من مَتِينٌ محکمست کید علی را گویند که در خفیه باشد پس استدراج را بجهت آنکه در ظاهر احسان
و در باطن خذلانست کید گفت آورده اند که شبی حضرت رسالت صلعم بر کوه صفا برآمده یک یک قوم خویش را
از عذاب خدای میترسانید یکی از صنادید گفت که این یار شما دیوانه شده که همه شب فریاد میکند آیه آمد که
أَوَلَمْ يَتَفَكَّرُوا آیا فکر نکردند این معاندان و اندیشه نمودند درین که مَا بِصَاحِبِهِمْ نیست مر یار ایشان
محمد را صلعم مِنْ جِنَّةٍ از هیچ نوع دیوانگی این چنان غافلست که او را قبل از اظهار دعوه محمد صلعم امین میگفتند
بعد از آنکه دعوه حق آشکارا کرد چرا دیوانه میخوانند إِنْ هُوَ نیست او إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده از عذاب الهی
مُبِينٌ پیدا و هویدا بیم کردن او أَوَلَمْ يَنْظُرُوا آیا نظر نکردند بدیده استدلال فِي مَلَكُوتِ السَّمَاوَاتِ
در ملک عظیم آسمانها وَالْأَرْضِ و در ملکوت زمین گفته اند ملکوت سما نجوم است و شمس و قمر و ملکوت ارض
بحور است و جبال و شجر وَمَا خَلَقَ اللَّهُ و نگریستند در آنچه آفرید خدای مِنْ شَيْءٍ از هر چیزی تا بدان نظر
کمال قدرت صانع و جمال وحدت مبدع برایشان ظاهر گردد وَأَنْ عَسَى و دیگر نظر نکردند در آنکه شاید
أَنْ يَكُونَ آنکه باشد قَدِ اقْتَرَبَ بتحقیق نزدیک رسیده أَجَلُهُمْ مدت فنای ایشان یعنی چرا نظر نکنند
در آنکه شاید اجل ایشان نزدیک رسیده باشد پیش از وقوع فوت و حلول موت علی بر اقدام نمایند که موجب
نجاح دو جهانی و واسطه فلاح جاودانی باشد بیت زان پیش که اجل فرا رسد تنگ و ایام عنان ستاند از چنگ
بر مرکب فکر خویش بر زن مردانه هرای در ره دین فَبِأَيِّ حَدِيثٍ پس بکدام سخن بَعْدَهُ بعد از قرآن يُؤْمِنُونَ

ایمان خواهند آورد مشرکان اگر بقرآن نگروند که او جامع حقایق دین و دنیا و مجمع مبانی صورت و معنیست
مَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ هر کرا خدای گمراه کرداند و بقرآن نگرود فَلَا هَادِيَ لَهُ پس هیچ راه نماینده نیست که او را براه آرد
وَيَذَرُهُمْ و میگذارد ایشانرا فِي طُغْيَانِهِمْ در گمراهی ایشان تا پیوسته يَعْمَهُونَ سرگردان و متردد و متحیر
میگردند بیت تا نگردد هادی توفیق رفیق مطلقا راه نیابند و بمنزل نرسند گروهی از قریش و اصح آنست که یهود
گفتند ای محمد صلعم خبر ده ما را از وقوع ساعت اگر پیغمبری که مبدا آن کی خواهد بود و این سوال امتحانی بود
زیرا که میدانستند که جز خدا هیچ کس نمیداند آیه آمد که يَسْأَلُونَكَ می پرسند ترا عَنِ السَّاعَةِ از ساعت یعنی
قیامت ساعت از اسما غالب است چون نجم و این اطلاق این اسم بر قیامت جهت آنست که ساعت بساعت قایم
شود یا حساب خلایق در وی بکم از ساعتی وقوع یابد یا روزی بدان همه درازی نزدیک خدای ساعتی باشد و بر هر تقدیر
سوال میکنند أَيَّانَ مُرْسَاهَا کی است بپای کردن و پدید آوردن او قُلْ بگو إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که دانستن
ظهور ساعت عِنْدَ رَبِّي نزد پروردگار ماست که هیچ ملک مقرب و نبی مرسل را بران اطلاع نداد لَا يُجَلِّيهَا
آشکارا نکند امر قیامت را لِوَقْتِهَا در وقت آن إِلَّا هُوَ مگر آنکه داناست بدان ثَقُلَتْ پوشیده است
علم قیامت باگران و عظیم است دانستن آن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ در آسمانها و زمینها یعنی دانش قیامت
بر اهل آنها از ملائکه و ثقلین بزرگست از جهت هول و هیبت او و گویا که حکمت در اخفای او است لَا تَأْتِيكُمْ
نمی آید بشما قیامت إِلَّا بَغْتَةً مگر ناگهان يَسْأَلُونَكَ می پرسند از تو گون آنرا بران وجه که كَأَنَّكَ گویا
تو حَفِيٌّ مهربانی و دوست میداری عَنْهَا سوال از آن و حال آنکه تو کارهی از آن سوال صلعم و تو جز آنکه حق
کسی نمیداند قُلْ بگو دیگر باره از روی تاکید و مبالغه إِنَّمَا عِلْمُهَا جز این نیست که علم قیامت عِنْدَ اللَّهِ نزدیک
خدایست وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ و لیکن بیشتر مردمان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که آنرا جز حق تعالی نمیداند
آورده که اهل مکه گفتند ای محمد صلعم خدای تو را خبری نمیکند ترا بنرخ که کی ارزان و گران میشود تا در اضافی

بچیزی بود گرانی بفروشتمی وبران سود کردمی آیه آمد که قُل لا أَمْلِكُ بگو نمیدانم لِنَفْسِي از برای خود نَفْعًا
جر منفعتی وَلا ضَرًّا ونه دفع مضرتی إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ مگر آنچه خواهد ومرا دران تعلیم دهد وَلَوْ كُنتُ
واگر بودمی من که بی تعلیم حق أَعْلَمُ الْغَيْبَ دانستمی غیب لَاسْتَكْثَرْتُ هرآینه طلب بسیاری کردمی مِنَ الْخَيْرِ
از مال ومنفعت وفتح وغنیمت وَمَا مَسَّنِيَ السُّوءُ ونرسیدی بمن بدی از فقر ومرض ورنج وهزیمت إِنْ
أَنَا نیستم من إِلَّا نَذِيرٌ مگر بیم کننده منکران ومعاندان وَبَشِيرٌ ومژده دهنده لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ برای
گروهی که بگروند بمن وبآنچه بامنست هُوَ الَّذِي خَلَقَكُم اوست یعنی خدای آنکسی که بیافرید شمارا مِن نَفْسٍ
وَاحِدَةٍ از یک تن که آدمست ع وَجَعَلَ وبیافرید مِنْهَا از جسد وی یعنی ضلعی از اضلاع وی
زَوْجَهَا جفت اورا که حواست واین آفریدن جهت آن بود لِيَسْكُنَ تا آرام گیرد إِلَيْهَا بوی والفت
بذیرد باوی فَلَمَّا تَغَشَّاهَا پس آن هنگام که بپوشید آدم حوارا یعنی خلوت کرد باوی حَمَلَتْ بار گرفت حوا
حَمْلًا خَفِيفًا باری سبک که آن نطفه آدم بود در رحم او درآمده فَمَرَّتْ بِهِ پس گرفت حوا سبک گذشت یا آن بار
یعنی میآمد ومیرفت فَلَمَّا أَثْقَلَت پس آن هنگام که گران شد حوا یعنی باری که در شکم داشت یعنی فرزند بزرگ
شد وحوا گران بار شد دَعَوَا اللَّهَ بخواندند آدم وحوا خدای را رَبَّهُمَا که پروردگار ایشانست وگفتند
خدایا لَئِنْ آتَيْتَنَا اگر بدهی مارا صَالِحًا فرزندی درست خلقت که مشابه ما باشد در صورت لَنَكُونَنَّ
هرآینه باشیم مِنَ الشَّاكِرِينَ از سپاس داران تر ابران نعمت مجدد وقولی آنست که چون حمل حوا ماده شد ابلیس
بصورتی مجهول بر حوا ظاهر شد وگفت در شکم تو چه چیزاست وحوا جواب داد که نمیدانم ابلیس گفت شاید
یا بهیمه باشد آنگه پرسید که از کجا بیرون خواهد آمد حوا گفت مرا معلوم نیست ابلیس گفت از دهن یا از
گوش یا از سوراخ بینی بیرون آید یا شکم ترا بشکافند وبیرون آرند حوا بترسید وصورت ماجرا با آدم ع در میان
آورد آدم نیز اندیشه ناک شد وابلیس دیگر باره خودرا بصورت دیگر برایشان ظاهر کرده بسبب ملال ایشان پرسید

حال بار گفتند ابلیس گفت غم مخورید من اسم اعظم میدانم ومستجاب الدعوة ام از خدای درخواهم که این
حمل شمارا مثل شما بشری راست خلقت گرداند وخروج آن باسانی باشد بشرط آنکه اورا عبد الحارث نام
کنی ونام ابلیس درمیان ملائکه حارث بود حوا این فریب را قبول کرد فَلَمَّا آتَاهُمَا پس آن هنگامی
که عطا کرد خدای بدیشان صَالِحًا فرزندی صالح الجسم وتن درست جَعَلَا لَهُ گردانیدند برای خدا
شُرَكَاءَ خداوند شرکتی یعنی شریکی ساختند در اسم نه در عبادت یعنی بد اکردند عبد الله را عبد الحارث
وبعضی بر آنند که آن وقت که داد حق تع اولاد آدم وحوارا فرزند شایسته ایشان غیری را شریک
حق ساختند ودر عبارت حفص شرکا میخوانند بلفظ جمع یعنی اولاد آدم ساختند شریکان مر خدای را
فِيمَا آتَاهُمَا در آنچه داد اولاد آدم وحوا را صاحب کشاف وقاضی بیضاوی بران رفته اند که نفس
واحده قصی است از اجداد حضرت پیغمبر صلعم که خدای داد اورا زوجه از جنس او یعنی عربی وقرشی که او را
فرمود وشوهر وزنان شرط کردند که اگر خدای ایشان را فرزند شایسته دهد بشکر گذاری وسپاس داری
قیام نمایند حق سبحانه چهار فرزند داد در تسمیه ایشان شریک بید اکردند مر خدایرا وعبد مناف وعبد العزی
وعبد قصی وعبد الدار نام نهادند فَتَعَالَى اللَّهُ پس بزرگست خدای وپاک عَمَّا يُشْرِكُونَ از آنچه برای
او انباز میگیرند قصی واولاد او وبر قول اول ضمیر یشرکون شامل است همه مشرکان را أَيُشْرِكُونَ آیا انباز
سهم میگیرند در عبادت حق مَا لَا يَخْلُقُ شَيْئًا آنچیزی که بیافرینند چیزی وقدرت بر خلق ایشان ندارند
وَهُمْ يُخْلَقُونَ وحال آنکه آن انبازان که میگیرند آفریده شده اند ومخلوق خالق نتواند بود وَلَا
يَسْتَطِيعُونَ ونمیتوانند بتان لَهُمْ برای پرستندگان خود نَصْرًا یاری دادنی در جر منفعت
ایشان یا در بادر سیدنی در دفع مضرت از ایشان وَلَا أَنفُسَهُمْ ونه نفسهای خود را يَنصُرُونَ
یاری میدهند در وقتی که کسی ایشان را میشکند یا بالواث وارواث آلوده میسازد وَإِن تَدْعُوهُمْ

واگر بخوانید شما ای مسلمانان مشرکان را إِلَى الْهُدَىٰ بسوی دین اسلام لَا يَتَّبِعُوكُمْ پی روی نمیکنند
شما را سَوَاءٌ عَلَيْكُمْ یکسانست برشما أَدَعَوْتُمُوهُمْ آنکه بخوانید ایشان را ودعوت کنید بدین
حق أَمْ أَنتُمْ صَامِتُونَ یا آنکه خاموش باشید این آیه خاصست بقومی از کفره چون ابوجهل و
متابعان او که از قبول دعوت محروم شدند إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ بدرستی که آنانکه شما میپرستید
ای مشرکان مِن دُونِ اللَّهِ بجز خدای وایشان را الهه نام نهاده اید عِبَادٌ بندگانند یعنی مملوک
ومسخر فرمانند أَمْثَالُكُمْ مثل شما یعنی ایشان نیز مانند شما در تحت تصرف در قبضه تقدیر حق اند
فَادْعُوهُمْ پس بخوانید ایشان را وچون بخوانید فَلْيَسْتَجِيبُوا لَكُمْ پس باید که اجابت کنند مر شما را
إِن كُنتُمْ اگر هستید شما صَادِقِينَ راست گویان در آنکه ایشان الهه اند که دعا بنده وندا بر
خود را اجابت کنند أَلَهُمْ أَرْجُلٌ آیا مر بتان را پایها هست که در مهمات خود يَمْشُونَ بِهَا
بروند بدانها چنانچه شما میروید أَمْ لَهُمْ أَيْدٍ یا ایشان را دستها هست که چیزها را يَبْطِشُونَ
بِهَا فرا گیرند بدان چنانچه شما فرا میگیرید أَمْ لَهُمْ أَعْيُنٌ یا ایشان را دیدها هست که مرئیات را يُبْصِرُونَ
بِهَا ببینند بدانچه شما میبینید أَمْ لَهُمْ آذَانٌ یا ایشان را گوشها هست که مسموعات را يَسْمَعُونَ
بِهَا بشنوند بدان چنانچه شما میشنوید وخود قائلند که ایشان را پای رو ودست گیرا وچشم بینا و
گوش شنوا نیست وشما راهست پس شما بدینها از ایشان فاضلتر بوده اید وغایت جهلست که فاضل
مفضول را پرستد این آیه در اثبات جهل کفارست وایشان بعد از الزام حجت تخویف کردند حضرت پیغمبر را
صلعم با آلهه خود وگفتند خدایان مارا نکوهش مکن که مبادا آفتی ورنجی بتو رسانند حق تع فرمود که
قُلِ ادْعُوا بگو ای محمد صلعم که بخوانید شُرَكَاءَكُمْ انبازان خود را که برای خدا ساخته اید وباهم یار شوید
در عداوت من ثُمَّ كِيدُونِ پس بکوشید بدان مقدار که توانید در ایصال مکاره بمن فَلَا تُنظِرُونِ

پس مرا مهلت مدهید وبکنید آنچه خواهید که من واثقم بحفظ وحمایت الهی از قصد ومکر شما چه اندیشم
بیت اگر هر دو جهان خصم کردند نترسم چون نگهبانم تو باشی إِنَّ وَلِيِّيَ اللَّهُ بدرستی که یار من ومتولی کار من
الله است الَّذِي آن الهی که نَزَّلَ الْكِتَابَ فرو فرستاد قرآن را که حامی بندگانست وَهُوَ وخدای
يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ دوست دارد وکار سازد بندگان شایسته را وَالَّذِينَ تَدْعُونَ وآنان را که شما میخوانید
ومی پرستید مِن دُونِهِ بدون خدای لَا يَسْتَطِيعُونَ نمیتوانند نَصْرَكُمْ یاری دادن شما وَلَا
أَنفُسَهُمْ ونه نفسهای خود را يَنصُرُونَ یاری کنند بوقت قصد کسر وحطم ایشان وَإِن تَدْعُوهُمْ
واگر بخوانید ای مؤمنان کافران را إِلَى الْهُدَىٰ بدین راست لَا يَسْمَعُوا نشنوند بسمع قبول وَتَرَاهُمْ
ومی بینی ای محمد صلعم ایشان را که بدیدهای ظاهر يَنظُرُونَ إِلَيْكَ می نگرند بسوی تو وَهُمْ وحال آنکه ایشان
لَا يُبْصِرُونَ نمی بینند ترا ببصر بصیرت وبحقیقت تو بینا نمیشوند پس اگر ترا می بینند بصورت بحسب معنی نمی
بینند سلطان محمود غازی از شیخ ابو الحسن خرقانی قدس سره پرسید که سر این سخن چیست که سلطان العارفین
قدس الله سره فرموده که هرکه بایزید را دید آتش دوزخ بروحرام شد وحضرت رسالت صلعم این سخن نگفت واورا
کفار قریش میدیدند حضرت شیخ فرمودند که این دیدن را حمل بر رؤیة ظاهر مکن معلومست که حضرت پیغمبر را صلعم
در زمان ایشان چند کس دیده باشند ودر وقت بایزید نیز چند کس حال او بنا شده باشند حف برای دید
روی تو چشمی دیگرم باید که این چشمی که من دارم جمالت را نمی شاید خُذِ الْعَفْوَ این آیه جامع مکارم اخلاقست
میفرماید که فرا گیر آسانی را در کار مردمان وبجوی از ایشان کاری که شاق باشد بر ایشان یا بگیر صفت عفو را
واز سر گناه کاران درگذر یا فرا گیر فضل اموال اغنیا را وآنچه بر ایشان سهل باشد بصدقه دادن آن وبرین
معنی نزول آیه قبل از وجوب زکوة بوده باشد وَأْمُرْ وبفرمای دیگران را بِالْعُرْفِ بنیکوئی در افعال و
اقوال وگفته اند عرف خصلتیست که از او عرف پسندند وشرع قبول کند وَأَعْرِضْ وروی بگردان عَنِ الْجَاهِلِينَ

از نادانان و سفیهان و ستیزه مکن با ایشان ابو حمزه بغدادی قدس سره فرموده که نفس جاهل ترین
جاهلانست و او سزاوارترست بانکه از و اعراض کنی در کشاف آورده که حضرت رسالت صلعم بعد از نزول
این آیه از جبرئیل پرسید که حقیقت این سخن چیست جبرئیل علیه السلام فرمود که پروردگار تو گوید که پیوند کن با کسی
که از تو ببرد و عطا ده آنرا که ترا محروم سازد و عفو کن از کسی که بر تو ستم کند و فی نفس الامر مکارم
اخلاق همین است حکیم الهی فرماید نظم هر که زهرت دهد بده قند * هر که از تو برد در و پیوند وَاِمّا
یَنْزَغَنَّكَ و هرگاه بر انگیزاند و از جای برد ترا مِنَ الشَّیْطانِ از جهت دیو نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ
پناه گیر بخدا از شر او اِنَّهُ بدرستی که خدای سَمِیعٌ شنونده است آنرا که بزبان گوئی عَلِیمٌ داننده آنرا
که در دل داری اِنَّ الَّذِینَ اتَّقَوا بدرستی که آنانکه پرهیز کردند از شرک و معاصی یا بترسیدند از حق اِذا مَسَّهُمْ
چون برسد بدیشان طائِفٌ وسوسه مِنَ الشَّیْطانِ از دیو سرکش تَذَكَّرُوا یاد کنند خدا را و از وعید
او بر اندیشند فَاِذا هُمْ مُبْصِرُونَ پس ایشان بینندگان باشند راه صواب را و بدان بینائی وسوسه
شیطان از خود دفع کنند و بطریق گرایند وَاِخْوانُهُمْ و برادران کفار که شیاطین اند یَمُدُّونَهُمْ
میکشند کافران را فِی الْغَیِّ در گمراهی و غوایت را در چشم ایشان بجا آیند ثُمَّ لا یُقْصِرُونَ پس باز نمی ایستند
از اضلال ایشان از ایشان کوتاه نمیکنند وَاِذا لَمْ تَأْتِهِمْ و چون نیاری تو بکافران بِآیَةٍ آیتی از قرآن
مقارن طلب ایشان قالُوا گویند لَوْلا اجْتَبَیْتَها چرا بر هم نبافتی و بر نگزیدی این آیه را از پیش خود در
تبیان آورده که اهل مکه بر سبیل تعنت آیتهای قرآنی میطلبیدند چون در نزول آن تاخیری واقع شدی
از روی استهزا گفتندی چرا انشا و احداث نکردی چنانکه دیگر آیتها را این آیه نازل شد و امر آمد که قُلْ
بگو ای محمد اِنَّما اَتَّبِعُ جز این نیست که من پی روی میکنم ما یُوحی اِلَیَّ آن چیزی را که وحی کرده میشود بمن
مِنْ رَبِّی از آفریدگار من و من بر سازنده و سازنده قرآن نیستم هذا این قرآن بَصائِرُ دلیلها و حجتها

و حجتهاست که بدان حق دیده و صواب دریافته شود مِنْ رَبِّكُمْ فرود آمده از پروردگار شما وَهُدًی
و راه نماینده است وَرَحْمَةٌ و بخشاینده با هدایت و رحمت لِقَوْمٍ یُؤْمِنُونَ برای آنکه میگروند بخدا
و رسول وی در اسباب نزول آورده که جوانی انصاری در عقب رسول صلعم نماز میگذارد و هرچه
آن حضرت قراءة میفرمود او نیز میخواند آیه آمد که وَاِذا قُرِئَ الْقُرْآنُ و چون خوانده شود قرآن
در نماز فَاسْتَمِعُوا لَهُ پس بشنوید مر او را وَاَنْصِتُوا و خاموش باشید و با امام تلاوت مکنید
لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ شاید که رحمت کرده شوید ظاهر لفظ مقتضی وجوب استماع قراءة آنست هرجا
خوانند اما عامه علما بر آنند که در خارج صلوة مستحب است و گفته اند مراد انصاتست برای خطبه
امام در روز جمعه و خطبه مشتمل می باشد بر آیتی از قرآن وَاذْكُرْ و یاد کن ای محمد رَبَّكَ پروردگار
خود را فِی نَفْسِكَ در دل خود تَضَرُّعًا بزاری وَخِیفَةً و بترسکاری زاری بامید فضل او و ترسکاری
از بیم عدل او وَدُونَ الْجَهْرِ مِنَ الْقَوْلِ و بخوانید او را خواندنی فروتر از آواز بلند و آشکارا میان
سر و جهر بِالْغُدُوِّ در بامدادها وَالْآصالِ و شبانگاهها مراد دوام ذکرست یا آنکه این
دو وقت افضل اوقات شبانروزست وَلا تَكُنْ و مباش خطاب با پیغمبرست صلعم و مراد امت او
یعنی مباشید مِنَ الْغافِلِینَ از جمله بیخبران از ذکر خدا آورده اند که کفار مکه تعظیم میکردند از
سجده نمودن مر خدا را و تنفر نموده میگفتند اَنَسْجُدُ لِما تَأْمُرُنا وَزادَهُمْ نُفُورًا حق بجهت ایشان فرماید که
ای محمد اگر کافران از سجود من سرکشی میکنند اِنَّ الَّذِینَ بدرستی که آنانکه از ملائکه اعلا که هستند عِنْدَ
رَبِّكَ نزدیک آفریدگار تو یعنی مقربان بارگاه عزت لا یَسْتَكْبِرُونَ گردن نمیکشند عَنْ عِبادَتِهِ
از پرستش حق وَیُسَبِّحُونَهُ و تنزیه میکنند ذات او را از آنچه لایق حضرت نباشد وَلَهُ و مر او را
خاص یَسْجُدُونَ سجده میکنند تعریض مشرکانست و تنبیه مومنان و لهذا بعد از تلاوت این آیه سجده باید کرد

و سجده تلاوة در چهارده موضعست از قرآن و اختلاف در دو موضع است یکی در آخر سوره حج بمذهب امام شافعی
و امام احمد سجده هست و بمذهب امام اعظم سجده نیست دوم در سوره ص بمذهب امام اعظم سجده هست و بمذهب
باقی ائمه نی و نزد امام اعظم سجده تلاوت بر خواننده و شنونده در نماز و غیر نماز واجبست در حال و اگر
فوت شود قضا لازمست و بمذهب ائمه دیگر سنتست و بعد از فوت لازم نیست و حضرت شیخ قدس سره
در فتوحات این را سجده ملایکه گفته و فرموده که ساجد را باید که در این سجود از خصایص ملکی فیضی خاص
حاصل گردد تا حقیقت این دریافته باشد اینجا نکته اقرب ما یکون العبد من ربه و هو ساجد منصه
ظهور چهره میگشاید و دم فاعنی علی نفسک بکثرة السجود و از منظر شهود در روی مینماید سجده طاعتست
خاص بلی امر نیست زیبنده مفارق اهل اخلاص بیت زینت تو بس کمر بندگی * تاج تو در سجده سرافکندگی
شهم تو باد اگر بیا لاوهست * سجده طاعت بر دنش هرچه هست * تو کی از سجده او سرکشی * بر که ازین شیوه قدم
در کشی حضرت شیخ الاسلام قدس سره فرموده که سری که در سجود نیست سخره است و کفی که در سجود نیست کچه
و نعم ما قال بیت شرف مرد بجود است و کرامت بسجود * هر که این هر دو ندارد عدمش به ز وجود * سوره الانفال
بسم الله الرحمن الرحیم یَسْئَلُونَكَ می پرسند ترا ای محمد صلعم یاران
عَنِ الْاَنْفالِ از حکم غنیمتهای کفار که برین امت حلال است یافعی در وسیط آورده که اهل بدر در غنایم اختلاف
کردند جوانان را مدعا آنکه ما حرب کرده ایم غنیمت از آن ماست و پیران گفتند ما نیز مددکار شما بودیم ما را
نیز نصیبی باید یا هر قومی از مهاجر و انصار داعیه احراز غنیمت داشتند بالاخره از جناب نبوت مآب
استفسار نمودند جواب آمد که قُلِ الْاَنْفالُ بگو که حکم غنیمتها لِلّٰهِ مر خدا راست وَالرَّسُولِ و فرستاده او
که بامر او قسمت کند بر هر که خواهد فَاتَّقُوا اللّٰهَ پس بترسید از خدای و مخالفت و منازعت منمائید
وَاَصْلِحُوا و بصلاح آرید ذاتَ بَیْنِكُمْ آنچه میان شماست بمواسات با یکدیگر عبادة الصامت رضی الله عنه

سوره انفال

فرموده که این آیه در باب ما اهل بدر آمده که در غنیمت اختلاف میکردیم و اخلاق ما از رتبه اعتدال
منحرف شده بود حق تعالی حکم او را برسول خود تفویض نمود و او میان مسلمانان قسمت راست فرمود
و ما خلقتهای خود را بصلاح آوردیم وَاَطِیعُوا اللّٰهَ و فرمان برید خدای را وَاَطِیعُوا الرَّسُولَ و فرستاده
او را که فرماید در باب غنایم اِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِینَ اگر هستید شما مومنان چه ایمان مقتضی طاعت
و تقوی است اِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ بجز این نیست که مومنان کامل الَّذِینَ آنانند که اِذا ذُكِرَ اللّٰهُ چون
یاد کرده شود خدای نزدیک ایشان وَجِلَتْ بترسد قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از هیبت جلال و
عظمت لایزال و یا از تقصیر اعمال خود در جنب انعام و افضال او وَاِذا تُلِیَتْ و چون خوانده شود
عَلَیْهِمْ بر ایشان آیاتُهُ آیتهای او یعنی قرآن زادَتْهُمْ اِیمانًا زیاده گرداند آن آیه ایمان ایشان
یعنی هرگاه که آیتی نازل شود و بر ایشان خوانند ایمان ایشان بدان آیه انضمام پذیرد با ایمان ایشان
بآیتها منزله یا تصدیق و یقین ایشان بیفزاید در حقایق سلمی مذکورست که ببرکت تلاوت نور
یقین در باطن ایشان ظاهر گردد و زیادتی طاعت بر ظاهر ایشان هویدا شود در بحر الحقایق فرموده
که ایمان حقیقی نوریست که بقدر سعت روزنه دل در وی میتابد پس چون قرآن بر ارباب قلوب خوانده
روزنه دل ایشان ببرکت آن قراءت گشاده تر گردد و نور ایمان بیشتر در وی افتد چون در نور جمال
مستغرق گردند وَعَلی رَبِّهِمْ و بر پروردگار خود یَتَوَكَّلُونَ توکل کنند نه بر دنیا و اهل دنیا چه هر که در تحت
سطوات غلبه نورانیه حق مضمحل و مقهور شد او را پروای ما سوا نماند بلکه غیر حق بدیده شهود او
در نیاید بیت هر که او در بحر مستغرق شود * فارغ از کشتی و از زورق شود * غرقه دریا بجز دریا ندید * غیر دریا
هست بروی یا بدید الَّذِینَ و این مومن کامل الایمان اند که از روی اخلاص یُقِیمُونَ الصَّلٰوةَ بپای میدارند
نماز را بشرایط و آداب آن وَمِمّا رَزَقْناهُمْ و از آنچه روزی داده ایم ایشان را یُنْفِقُونَ نفقه میکنند اُولٰئِكَ

ان گروه که اعمال قلب را از وجل و توکل و یقین با اعمال جوارح که صلوة و زکوة است جمع کرده اند هم
المؤمنون ایشان مومنان حقا باشند بایمانی درست و راست ابن عباس رضی الله عنه فرموده که هر که منافق نباشد
فهو مومن حقا لهم مرتبها و منزلهاست درجات مرتبها عند ربهم نزد آفریدگار ایشان که کرامت
و منزلت یا درجات بهشت ومغفرة و آمرزش مر تقصیرات ایشان را ورزق کریم و روزی بزرگ که صافی
باشد از کد الاکتساب و خالی از خوف حساب امام قشیری رحمه الله که رزق کریم آنست که مرزوق را از شهود رازق
باز ندارد بیت تو روزی ده بروزی ده و امامان از سبب بگفر مسبب بنعیان از مسبب میرسد هر خیر و شر
بنت اسباب و سایط ای پدر اصل بیند دیده چون اکمل بود فرع بیند دیده چون احول بود آورده اند که کاروان
قریش با متاع بسیار از شام بازگشته بودند و ابو سفیان با بعضی از صنادید عرب سرداری آن قافله مینمودند
جبرئیل عم بیامد و حضرت پیغمبر را صلعم خبر داد و آن حضرت صورت حال با مومنان باز گفت و ایشان از بسیاری
مال و اندکی رجال مایل شدند بآنکه سر راه بر کاروان گیرند بدین قصد از مدینه بیرون آمدند و ابو سفیان
خبر یافته ضمضم غفاری را جهت استمداد قریش بمکه فرستاد و خود با کاروان آن بی راه در روی بمکه نهاد
و ابو جهل بعد از رسیدن ضمضم با بسیاری مردم از مکه بمدد کاروان بیرون آمده متوجه بدر شدند و حضرت
رسالت صلعم در وادی ذفران بود که جبرئیل عم بیامد و از آمدن لشکر کفار خبر داد در بدایه آورده که آنحضرت
صحابه را فرمود که خبر اینست العیر احب الیکم ام النفیر شما ملاقاة کاروان را دوستر میدارید یا مقابله کافران را
بعضی گفتند که ما حرب را آماده نیستیم اگر کاروان بدست افتد مناسبتر است حضرت سید انام صلعم ازین سخن متغیر
شدند و کبار مهاجر و انصار حرب را اختیار کردند و آن حضرت فرمود که گویا که بکشتنگاه قوم نظر میکنم و نشان
داد که ابو جهل را در فلان موضع کشند و امیة بن خلف را در فلان جای و باقی صنادید برین قیاس و از آنچه
آنحضرت فرموده بود یک قدم تخلف نکرد پس حق سبحانه پیغمبر خود را میفرماید که تا خدای بموضع بدر که مصارع کفار

خواهد بود کما اخرجک ربک چنانکه ترا بیرون آورد پروردگار تو من بیتک از خانه تو که مدینه است
بالحق براستی و صواب وان فریقا و بدرستی که گروهی من المؤمنین از گرویدگان لکارهون ناخوش
دارند رفتن بدر را و آن کراهت طبع بود از جهت سفر و بی برگی نه کراهت امر بطریق مخالفت یجادلونک
جدال میکنند با تو فی الحق در اختیار حق که جهاد است بعد ما تبین بعد از آنکه روشن شده بر ایشان که
جهاد واجبست یا دانسته اند با علام تو که بر دشمن ظفر خواهند یافت و با وجود آن میروند کانما
یساقون گوییا رانده میشوند الی الموت بسوی مرگ و هم ینظرون و گوییا که ایشان مینگرند
باسباب و علامات مرگ و آن صورت بجهت قلت عدد و مدد و کمی زاد و استعداد ایشان بود چه تمام لشکر
سیصد و نه نفر بودند و هفتاد شتر داشتند و دو اسب و شش زره و هشت شمشیر واذ یعدکم الله
و یاد کن آنکه وعده داد شما را خدای احدی الطائفتین یکی از دو گروه یا کاروان یا لشکر کافران
انها لکم آن شما راست و تودون و شما دوست میداشتید ان غیر ذات الشوکة آنکه غیر خداوند شوکت
و صلاح یعنی کاروان تکون لکم باشد شما را خبر شنیده اید که در کاروان چهل سوار بیش نیست و این
لشکر نهصد و پنجاه مرد بس شما آسان تر را میخواهید و یرید الله و میخواهد خدای ان یحق الحق
آنکه ثابت کرداند حق را بکلماته بکلمات که در باب محاربه ذات الشوکه فرستاده یا بوعدهای فتح و ظفر که
پیغمبر خود را داده یا بکلمات ازلی که در قتل و اسر ایشان بر لوح محفوظ نوشته و یقطع و ببرد و بر کند
دابر الکافرین بنیاد کافران را و مستاصل سازد معاندان را لیحق الحق تا ظاهر کند دین اسلام بنقل
ایشان یا نصرت دهد پیغمبر خود را و یبطل الباطل و زایل کرداند کفر را یا ضعیف سازد امر مشرکان را ولو کره
المجرمون و اگرچه نخواهند و کاره باشند آنرا کافران اذ تستغیثون و یاد کنید از آنکه فریاد میخواستید بکم
از پروردگار خود و میگفتند اغثنا یا غیاث المستغیثین رب انصرنا علی عدوک و گفته اند حضرت پیغمبر صلعم

دعا کرد که خدایا اگر این گروه مومنان را هلاک میکنی دیگر کس نباشد که ترا پرستد فاستجاب پس اجابت کرد
خدای لکم مر شما را انی ممدکم بآنکه من مدد کننده ام شما را بالف من الملائکة بهزار تن از
فرشتگان مردفین از پی یکدیگر در آیندگان مراد ازین الف آنها اند که مقدمه لشکر ملائکه بودند با وجوه
و اعیان ایشان و در تفسیر ثعلبی از مجاهد رحمه الله نقل میکند که بجز این هزار فرشته در روز بدر
قتال نکردند و آن سه و پنج که در سوره آل عمران مذکور شد جهت بشری بوده و در سیگوید الفی بود بعد الفی
تا پنج هزار شدند وما جعله الله و نکردانید خدای این امداد را الا بشری مگر برای بشارت مر شما را
ولتطمئن به و تا آرام گیرد قلوبکم دلهای شما و ترس قلت و ذلت از شما دور شود وما النصر
و نیست نصرت و ظفر یافتن الا من عند الله مگر از نزدیک خدای نه از ملائکه و غیر ایشان ان الله عزیز
بدرستی که خدای غالبست و دوستان خود را نصرت دهد حکیم راست کارست دشمنان را مقهور سازد
اذ یغشیکم النعاس و یاد کن آنرا نیز که کشید در سر شما خواب سبک را صحابه را در آن شب که روز ش
القتال بود یعنی خواست بود دغدغه عظیم دست داد جهت آنکه منزل در ریگستان بود که رونده را قدم
در خاک فرو میرفت و آب نیز نداشتند حق سبحانه خواب بر ایشان گماشت امنة برای امنی منه
حاصل آن نزدیک او و در آن خواب اکثر صحابه محتلم شدند علی الصباح شیطان آغاز وسوسه کرد که
شما را نماز باید گزارد و بعضی محدثید و برخی جنب و آب ندارید و پای تا زانو در خاک فرو میرود و کافران
در زمین سخت اند و بر آب قادر شما میگویید ما دوستان خداییم و پیغمبر در میان ماست این چگونه باشد
حق سبحانه در صحرا باران فرستاد چنانچه فرمود و ینزل و فرستاد علیکم بر شما من السماء از آسمان
ماء آبی لیطهرکم تا پاک کرداند شما را به بدان آب از حدث و جنابت ویذهب عنکم و بر دارد از شما
رجز الشیطان وسوسه شیطان را که میگفت نصرت و جنابت جمع نشود ولیربط و تا ببندد علی

قلوبکم بر دلهای امیدواری بلطف حضرت باری و یثبت و برای آنکه ثابت کرداند به
بدان باران الاقدام قدمهای شما را یعنی چون باران بر زمین ریگ آمیز بارید از استحکام داد پس
مومنان مستحکم شد و در زمین سخت که منزل کفار بود بلای عظیم بدید آمد و گفته اند مراد ثبات قدمست در
حرب اذ یوحی یاد کن ای محمد چون وحی کرد ربک پروردگار تو الی الملائکة بسوی فرشتگان که بامداد مومنان
آمده اند و مضمون وحی آن بود که انی معکم من با شمایم و اعانت یا ناصر و نگهدار شمایم از شر دشمن فثبتوا
الذین آمنوا پس استوار سازید یعنی دل دهید مومنان را و بتکثیر سواد ایشان یا محاربه با کافران و اصح آنست
که به بشارت چه در بدایه آورده که فرشتگان بر صورت آدمیان در پیش صف لشکر مومنان بر فتند و میگفتند
بشارت که شما غالب آمدید و خدا یار شماست و مردانه باشید که دشمنان شما اندک اند و نصرت مر شما راست
پس معنی آیه این باشد که ای فرشتگان شما بشارت دهید که من سالقی زود باشد که در افکنم فی قلوب در
الذین کفروا در دلهای آنانکه حق را پوشیده اند الرعب ترس و بیم فاضربوا پس بزنید ای ملائکه کافران را
فوق الاعناق بر زبر گردنهای ایشان یعنی مذابح یا روس ایشان امام واحدی رحمه الله از ابن الانباری
رحمه الله نقل میکند که چون ملائکه بقتال مامور شدند نمیدانستند که در ضرب قصد کدام عضو میباید کرد
حق سبحانه فرمود که بزنید بر سرهای ایشان واضربوا منهم و بزنید از ایشان یعنی ببرید کل بنان
همه انگشتان و گفته اند مراد تمام دست و پاست ذلک این ضرب بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان
شاقوا الله مخالفت کردند خدای را ورسوله و فرستاده او را ومن یشاقق الله ورسوله و هر که
خلاف کند و رسول او را فان الله پس بدرستی که خدای شدید العقاب سخت عقوبتست مر مخالف را
در دنیا بگرفتاری و آخرت بخواری ذلکم اینست عقوبت ای کافران فذوقوه پس بچشید آنرا وان للکافرین
و بدرستی که مر کافران راست آجلا عذاب النار آتش دوزخ یا ایها الذین آمنوا ای آنانکه گرویده اید

اذا لقیتم چون به بینید للذین کفروا آنان را که کافرند زحفا انبوه در هم پیوسته برای حرب شما
فلا تولوهم الادبار پس مگردانید بر ایشان پشتها را یعنی هزیمت مکنید این حکم در اول اسلام بوده
که یک مومن را از ده کافر زیاده نشایستی گریختن و بآیه الان خفف الله شده چنانکه عن قریب مذکور گردد
ومن یولهم وهر که بگرداند بر ایشان یومئذ در آن روز دبره پشت خود را الا متحرفا مگر برگردیده
باشد برای جولان یا برای کر و فر لقتال مر جنگ را یعنی خود را چنان نماید که میگریزد و خصم را بازی دهد
تا غافل پس باز گردد بوی او متحیزا یا پناه جوی باشد الی فئة بسوی گروهی هم از مسلمانان یعنی از
میمنه بمیسره رود و بر عکس و هر که بغیر ازین دو وجه پشت بجنگ کند فقد باء پس بدرستی که باز گردد بغضب
من الله بخشمی بزرگ از خدای وماویه جهنم و باز گشت وی در دوزخ باشد وبئس المصیر و بد جای
بازگشتی است دوزخ آورده اند که چون آتش حرب مشتعل شد و لشکر کفار یکبار حمله آوردند حضرت پیغمبر
صلعم در عریش آغاز کرد و گفت اللهم انجز لی ما وعدتنی خدایا وعده که در باب نصرت من فرموده وفا نما
جبرئیل ع فرود آمد و گفت کفی خاک بردار و بر طرف دشمن افکن آنحضرت کفی خاک برداشت و سنگریزه و
گفت شاهت الوجوه و بر روی لشکر بیگانه افکند حق جل آن خاک و سنگ را در چشمهای مشرکان رسانید
تا بخود مشغول شدند و ملائکه آغاز حرب کردند و مومنان بکار در آمدند هفتاد کس از صنادید عرب
کشته شدند و هفتاد دیگر را اسیر گرفتند پس از آن اهل بدر تفاخر میکردند این میگفت کشتیم و آن
میگفت اسیر گرفتم آیه آمد که فلم تقتلوهم پس شما نکشتید دشمنان را بقوت خود ولکن الله قتلهم
ولیکن خدای ایشان را بکشت باین که شما را نصرت داد و بر ایشان مسلط گردانید وما رمیت و نیفکندی
تو ای محمد آن مشت خاک را بر روی ایشان اذ رمیت چون بیفکندی و افکندن تو بشائبه که در چشم تمام
لشکر رود ولکن الله رمی ولیکن خدای بیفکند آن را یعنی بچشم همه رسانید اضافه فعل بعبد از راه کسب است

و بحق از روی خلق صاحب تاویلات فرموده که حق سبحانه راه نمود صحابه را رضی الله عنهم بنفی افعال از
فعل از ایشان و اثبات آن مر خود را که فلم تقتلوهم ولکن الله قتلهم اما چون حضرت پیغمبر صلعم در مقام تعالی
بود سلب کرد فعل را از وی که وما رمیت و نسبت داد فعل را بوی که اذ رمیت و اثبات کرد مر خود را ولکن
الله رمی تا افاده معنی تفصیل کند در معنی جمع فیکون الرامی محمد صلعم بالله لا بنفسه در فتوحات مکیه
آورده که حضرت رسالت صلعم سبب بود در رمی بحکم کنت سمعه و بصره و یده پس از آلهه در ما رمیت
حکم باشد بحسب عین و این کلام در مرتبه قرب نوافل است و در نفحات الانس مذکور است روایح انفاس جامعه
که بنا بر کمال مصطفی خال صلعم استغراق او در حالت فنا قوی تر از همه انبیا و اولیا بوده و چون حضرت
رسالت صلعم مستغرق مقام فنا فی الله بوده حق سبحانه در کلام قدیم خود نسبت فعل از وی نفی کرد
هر چند نشانه فعل او بود حیث قال وما رمیت اذ رمیت آن مشت خاک بر روی دشمن تو نه انداختی خدای
انداخت و هم ازان جنس فعل از داود ع حاصل آمد فرمود وقتل داود جالوت ای داود جالوت را
تو کشتی تا فرق باشد میان مرتبه مصطفی و دیگر پیغمبران فرق بسیار است میان آنکه فعل بنده را بوی
اضافت کند و بنده محل آفات و حوادث و میان آنکه فعل بنده را بخود اضافت فرماید و وی سبحانه
قدیم و منزه از آفات و حوادث بیت مارمیت اذ رمیت گفت حق کار حق بر کارها دارد سبق ما کمان گر بپرانیم
تیر آن نی ز ماست ما کمان و تیر اندازش خداست تا شد مغلوب کس این سر یافت گر تو خواهی آن طرف باید شتافت
و از مثنوی مولوی چنان مفهوم میشود که حقیقت وما رمیت اذ رمیت در مقام قرب فرضی بوده و این چنان
در جواهر التفسیر بسطی لایق بحث تحریر یافته ولیبلی المومنین کرد خدای اینکه کرد تا دین را ظاهر گرداند و تا عطا
دهد مومنان را منه از نزدیک خود بلاء حسنا عطائی نیکو که نصرت است و غنیمت و در حقایق سلمی از امام
جعفر صادق ع نقل میکند که بلاء حسن آنست که ایشان را از نفوس ایشان فانی گرداند و بعد از فنا بهویت خود

باقی سازد امام قشیری قدس سره گوید که بلاء حسن آنست که مبتلا مشاهده کند مبلی را در عین بلا
بیت چو دانستی که این درد تو از کیست ز رنج خویشتن می باش خرم گر او زحمت دهد بهتر ز شکر و ر او زخمت زند
بهتر ز مرهم ان الله سمیع بدرستی که خدا شنواست استغاثه و دعای شما را شنود علیم داناست بر نیات
شما لاجرم دعا را اجابت فرمود ذلکم اینست کار که دیدید وان الله و آن نیز هست که خدای موهن
سست کننده و باطل سازنده است کید الکافرین مکر و حیله کافران را آورده اند که کافران در وقت
خروج از مکه باستار حرم متعلق شده گفتند خدایا روی بقوم محمد داریم نصرت ده ازین دو لشکر آنکه
راه یافته تر است و دین او فاضلتر بود و بتو دوست تر و در روز حرب نیز ابوجهل همین دعا کرد که اللهم
انصر احب الفئتین الیک پس حق سبحانه خطاب میکند با اهل مکه بر سبیل تهکم و میفرماید ان تستفتحوا
اگر طلب فتح و نصرت کردید فقد جاءکم الفتح پس آمد بشما فتح یعنی آن دین که بمن دوست تر است وان
تنتهوا و اگر باز ایستید ای کافران باقی مانده در جنگ بعد از آن کفر و معادات رسول فهو خیر پس این بهتر است
لکم مر شما را از قتل این جهان و عقوبت آن عالم وان تعودوا و اگر باز گردید بجنگ مسلمانان نعد
باز گردیم بنصرت ایشان ولن تغنی و دفع نکنند عنکم از شما فئتکم جماعت شما شیئا چیزی را
از بلا ولو کثرت و اگر بسیاری باشد آن جماعت وان الله و بدرستی که خدای مع المومنین با مومنانست
بنصرت و معونت یا ایها الذین امنوا ای کسانی که ایمان آورده اید اطیعوا الله فرمان برید خدای را ورسوله
و فرستاده او را ولا تولوا و برمگردید و اعراض مکنید عنه از امر بطاعت یا از جهاد یا از فرمان خدای
یا روی مگردانید از رسول چه مراد از آیه امر است بطاعت پیغمبر صلعم و نهی مخالفت او و ذکر طاعت تنبیه است
بآنکه طاعت حق تعالی در طاعت رسول است پس امر رسول را اسرع نیابید وانتم تسمعون و حال آنکه شما میشنوید
که من میگویم که او پیغمبر منست یا میشنوید مواعظ قرآن را ولا تکونوا و مباشید کالذین مانند آنانکه قالوا
گفتند سمعنا شنیدیم مثل اهل کتاب یا کفره یا منافقان وهم و حال آنکه ایشان لا یسمعون نمیشنوند

شنیدنی که بدان نفع گیرند پس گویا که نمیشنوند بیت مگو که میشنوم هر چه گفته سعدی چه شد که میشنوی
چو نصیحت نمیشنوی ان شر الدواب بدرستی که بدترین جنبندگان بر روی زمین عند الله نزدیک خدای
یعنی در حکم او الصم کرانند از شنودن حق البکم گنگانند از گفتن حق الذین لا یعقلون
آنانکه در نمی یابند حق را و بدترین از بهایم جهت آنند که از خرد که سبب تفضیل ایشانست بر سایر حیوانات
آنست روی برتافته اند مطاوعت طبع نفس شتافته در تبیان آورده که مراد ازین قوم نفری اند از بنی عبد الدار
که از ایشان بجز دو کس ایمان نیاورده اند مصعب بن عمیر و ابن حرمله رض عنهما ولو علم الله و اگر دانستی
خدای فیهم خیرا در ایشان نیکویی که انتفاع است بآیات قرآنی لاسمعهم هر آینه بشنوانیدی ایشان را
یعنی توفیق شنیدن نافع دادی ولو اسمعهم و اگر بشنوانیدی ایشان را و تصدیق کردندی لتولوا
هر آینه برگشتندی از ایمان وهم معرضون و ایشان اعراض کنندگانند از قبول حق قولی آنست که
کفار مکه گفتند ای محمد برای ما زنده گردان قصی بن کلاب را که مردی مبارک بوده تا بر صدق تو گواهی دهد
و بتو ایمان آوریم حق سبحانه میفرماید که اگر خدای ایشان را بشنواند کلام قصی که هم ایمان نمی آرند یا ایها الذین
ای مومنان استجیبوا لله اجابت کنید مر خدای را وللرسول و مر فرستاده او را اذا دعاکم چون
بخواند شما را بر رسول لما یحییکم بآن چیزی که شما را زنده گرداند یعنی علوم ازلیه که حیات دل از وست
با عقاید صحیحه و اعمال فاضله که موجب حیات آب دیده است در نعیم مقیم یا جهاد که سبب بقای شماست
که اگر ترک کنید دشمن غلبه کرده شما را هلاک کند یا شهادت که حیاتیست نزدیک حق سبحانه یا قرآن که محیی قلوب
مومنانست واعلموا و بدانید ان الله آنکه خدای یحول جدا کند بین المرء و قلبه میان
مرد و دل او و صاحب انوار فرموده که تمثیل است مر غایت قرب حق را ببنده و تنبیه بر آنکه وی سبحانه مطلع
بر مکنونات دلها و گفته تصویر بلکه حق است مر دل بنده را در فسخ عزایم و نقض همم یا حث است بر مبادرت
بتصفیه دل و خلوص آن پیش از آنکه جدا کند حق سبحانه میان مرد و دل او بموت و وقت عمل فوت گردد

وگفته اند حیلولت کند میان بنده و مراد او یا آنکه مقلب تصرف کند در دل چنانچه خواهد در کشف الاسرار
فرموده که علما دل را یابند و لمن کان له قلب اشارت بدانست و عرفا دل را گم کنند چو لیس المرء و قلبه عبارت
از آنست در بدایت از دل یافت چارست و در نهایت در حجاب دیدارست ضمیر بی نقش همی دیدش اندر هر نفس
دل نیز حجاب بود برداشته نقش وَأَنَّهُ و آنرا بنزید بدانید که شما إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ بسوی او حشر خواهید
و مجازات عمل خواهید فرمود وَاتَّقُوا و بپرهیزید فِتْنَةً از گناهی که اگر برسد عقوبت آن لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ
ظَلَمُوا نرسد بکسانی که ستم کردند مِنْكُمْ خَاصَّةً از شما خاصه یعنی مخصوص بدیشان نبود بلکه
عام باشد بظالم و غیر ظالم اثر آن فتنه برسد و آن وقت افتراق کلمات و ظهور بدعتها و مداهنه در امر
معروف و نهی منکر و تکاسل در جهاد وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای چون عقوبت کند شَدِيدُ
الْعِقَابِ سخت عقوبتست بر کسی که ضرر ظلم او متعدی بغیر باشد وَاذْكُرُوا و یاد کنید ای مهاجران
إِذْ أَنْتُمْ قَلِيلٌ که شما اندک بودید مُسْتَضْعَفُونَ بیچارگان فِي الْأَرْضِ در زمین مکه پیش از هجرت تَخَافُونَ
میترسیدید أَنْ يَتَخَطَّفَكُمُ النَّاسُ از آنکه بربایند شما را کفار قریش یا بیم داشتید که اگر از مکه بیرون آیید
مشرکان عرب بر شما تاختن آرند فَآوَاكُمْ پس جای داد شما را خدای در مدینه وَأَيَّدَكُمْ و تقویت کرد
شما را بِنَصْرِهِ بیاری دادن خود بمظاهره انصار یا بامداد ملائکه در بدر وَرَزَقَكُمْ و روزی داد شما را
مِنَ الطَّيِّبَاتِ از غنایم پاکیزه که بر امم پیشین حلال نبود لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ تا شاید که شما سپاس
داری کنید برین نعمتها امام ثعلبی رحمه الله فرموده که بعضی از صحابه سخنان از پیغمبر صلعم میشنیدند و
افشای آن میکوشیدند و منافقان بر آن اطلاع یافته خبر بمشرکان میرسانیدند حق سبحانه آیه فرستاد که
يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که ایمان آورده اید لَا تَخُونُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ خیانت مکنید با خدا
و با رسول او در اظهار اسرار و قولی آنست که چون پیغمبر صلعم ابو لبابه را برسالت بحصار بنی قریظه فرستاد
یهود با او در باب فرود آمدن از حصار مشاورت نموده گفتند محمد صلعم با ما چه خواهد کرد اگر فرود آییم ابو لبابه

اشاره بحلق کرد یعنی همه شما را خواهد کشت و فی الحال دانست که خیانت کرده از حصار بمسجد پیغمبر صلعم
آمد و خود را بر ستون مسجد بست تا وقتی که توبه او در محل قبول یافت و این آیه نازل شد و گفته اند
خیانت مکنید با خدای در تعطیل فرایض و با رسول او در تقصیر سنت وَتَخُونُوا أَمَانَاتِكُمْ
و خیانت منمایید در امانتها که میان یکدیگر دارید وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ و شما میدانید که و بال خیانت
بسیارست یا میشناسید که ضبط امانت بر شما واجبست وَاعْلَمُوا و بدانید أَنَّمَا أَمْوَالُكُمْ
آنکه مالهای شما وَأَوْلَادُكُمْ و فرزندان شما فِتْنَةٌ محنتی اند از خدای که بدان شما را می آزماید
پس شما که دوستی مال و محبت فرزند شما را بر وقوع در آثم دارد احمد انطاکی قدس سره فرموده که حق سبحانه
مال و فرزند را فتنه گفت تا از فتنه بیکسو ویم و ما پیوسته ازین فتنه را زیادتی میخواهیم
جوان و پیر که در بند مال و فرزندند نه عاقلند که طفلان ناخردمندند وَأَنَّ اللَّهَ و بدانید که خدای
عِنْدَهُ نزدیک اوست أَجْرٌ عَظِيمٌ مزدی بزرگ پس بطلب آن سعی نمایید و جمع مال و حب ولد را
بمانید يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای گروه باوردارکان إِنْ تَتَّقُوا اللَّهَ اگر بترسید از خدای و تقوی را شعار
خود سازید يَجْعَلْ لَكُمْ سازد برای شما یعنی بدون شما را فُرْقَانًا نصرتی که بدان جدا شود مبطل
از محق یا هدایتی در دلهای شما که بدان فرق کنید میان حق و باطل یا جدائی میان شما و غیر شما از اهل
ادیان یا نجاتی از محذورات یا مخرجی از شبهات یا ظهوری که بدان مشهود گردید و صیت شما بهمه
اطراف برسد و در بحر برآورده که حق سبحانه سبب تقوی افاضه کند بر شما با سرار جلال خود فیضی از انوار
جمال خود تا فرق کنید میان حدوث و بشناسید سر وجود و عدم و از بحث این حضرت و متابعان او
چنان معلوم میشود که متقی آنست که حق سبحانه و تعالی او را وقایه خود گرفته باشد در ذات و صفات و افعال
فعل او در افعال حق فانی شده باشد و صفت او در صفات حق مستهلک گشته کم شده چون سایه

یا چو دو بیکار در اجزای کلاب وَيُكَفِّرْ عَنْكُمْ و بپوشاند و درگذارند از شما سَيِّئَاتِكُمْ بدیهای شما
وَيَغْفِرْ لَكُمْ و بیامرزد شما را وَاللَّهُ و خدای ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ خداوند فضل بزرگست آورده اند
که چون اجازت هجرت شد و صحابه عزم مدینه فرمودند و جز آن ابو بکر و علی رضی الله عنهما در خدمت سید
کاینات نماند قریش ازین حال بترد شده بدار الندوه جمع آمدند و ابلیس بصورت شیخ نجدی بان مجمع
در آمد و در باب پیغمبر صلعم استشاره نموده یکی گفت او را در خانه محبوس باید ساخت و در خانه را مستحکم
بر آورد و از روزنه آب و نان بوی میباید داد تا بمیرد ابلیس این رای را نپسندید و گفت کاکثر اهل مدینه
اسلام آورده اند و یاران وی بیشتر آنجا رفته و بنی هاشم نیز درین شهر بسیارند همه اتفاق نموده با شما
جنگ کنند و او را خلاصی دهند دیگر گفت او را ازین ولایت بیرون باید کرد تا هر جا خواهد رود ابلیس
گفت هر جا برود مردم فریفته میشوند جمعی او زبب میدهد و بیاید با شما مقاتله کند ابو جهل گفت رای
من آنست که از هر قبیله از قریش و حلفای ایشان یک کس را بطلبیم تا باتفاق او را بکشند و خون او
در بنی هاشم منتشر گردد بنی هاشم با تمام قبایل محاربه نتوانند نمود بالضروره بدیه راضی شوند ابلیس
گفت رای اینست ابو جهل از هر قبیله کسی طلبید و مقرر شد که در آن شب حضرت را بقتل آرند جبریل
خبر آورد و آنحضرت صلعم امیر المومنین علی را عم بر جای خود بخوابانید و با صدیق بغار رفت و حق سبحانه
مر پیغمبر خود را از آن یاد میدهد و میفرماید وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ و یاد کن آنرا که مکر کردند بتو الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه بگرویدند لِيُثْبِتُوكَ تا حبس کنند أَوْ يَقْتُلُوكَ یا بکشند بشمشیرهای مختلف
أَوْ يُخْرِجُوكَ یا بیرون کنند ترا از مکه وَيَمْكُرُونَ و ایشان بدی میسگالند وَيَمْكُرُ اللَّهُ
و جزا میدهد خدای ایشان را بر مکر ایشان وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ و خدای بهترین جزا دهندگان است
که مکر ایشان را بدیشان رد میکند و ایشان را در چاهی که برای دیگران کنده اند می افکند هر که در راه کسی

چاهی کند خویش را آخر در آن چاه افکند آورده اند که نضر بن حارث لعنه الله بتجارت ببلاد فارس آمده بود
قصه رستم و اسفندیار بخرید و معرب ساخته بمکه برد و گفت اینک افسانه آورده ام شیرین تر از افسانهای
که محمد بر ما میخواند حق از عناد نضر خبر میدهد که وَإِذَا تُتْلَى چون خوانده شود عَلَيْهِمْ بر نضر و متابعان او
آيَاتُنَا آیتهای کتاب ما قَالُوا گویند قَدْ سَمِعْنَا بدرستی که شنیدیم این را لَوْ نَشَاءُ اگر خواهیم ما
لَقُلْنَا هر آینه بگوییم مِثْلَ هَذَا مثل این لاف و گزاف بر آنکه حق سبحانه فرموده عرب را که فاتوا بمثله و ایشان
عاجز شدند پس غرض از اظهار این مکابره و عناد بود که میگفت که من مثل این بگویم و دیگر گفت إِنْ هَذَا
نیست این إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ مگر قصها که پیشینیان نوشته اند و من نیز ازین قصص دارم بعد
از استماع این سخن حضرت رسالت صلعم فرمود که وای بر تو این کلام الله است و منزل من عند الله است
نضر در مقابل این سخن دعائی کرد چنانچه حق سبحانه خبر میدهد وَإِذْ قَالُوا اللَّهُمَّ و یاد کن آنرا
که گفت نضر و متابعان او با او متفق بودند که بار خدایا إِنْ كَانَ هَذَا اگر هست این قرآن هُوَ الْحَقَّ
راست و درست و منزل مِنْ عِنْدِكَ از نزدیک تو فَأَمْطِرْ عَلَيْنَا پس بباران بر ما حِجَارَةً مِنَ
السَّمَاءِ سنگ از آسمان همچنانکه بر اصحاب فیل بارانیدی أَوِ ائْتِنَا یا بیار بما بِعَذَابٍ أَلِيمٍ
لیعذبهم عذابی دردناک مهلک غرض ازین دعا اظهار یقین است از ایشان ببطلان قرآن وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ
و نیست خدای که عذاب کند ایشان را و اگرچه بدعا میطلبند و استعجال میکنند وَأَنْتَ فِيهِمْ
و حال آنکه تو در میان ایشانی و سنت الهی بر آن جاری میشده که مستاصل نکرد اند قومی را و پیغمبر
ایشان در میان ایشان باشد خصوصا که تو رحمت عالمیانی وَمَا كَانَ اللَّهُ مُعَذِّبَهُمْ و نیست
خدای عذاب کننده ایشان وَهُمْ يَسْتَغْفِرُونَ و حال آنکه ایشان استغفار میکنند یعنی در میان
ایشان مستغفرانند از مومنان یا بغرض که اگر استغفار کنند و استغفار ایشان ایمانست

منقولست که در زمین دو امان بود یکی رفت و یکی باقیست اگر رفت حضرت پیغمبر است صلعم و آنچه مانده است
استغفار است ای عزیز استغفار مانع ذنب است از نزول مکروهات بلکه موجب محو ذنوب و الا ذنب سبب
سبب غضب الهی نشود بلکه وسیله عفو و غفران گردد فاستغفروا ربکم انه کان غفارا بیت گفت حق کافر ز شرک
می بطلب کان طلب مر عفو را باشد سبب از پی هر گناه ار بشنوی هست استغفار تریاق قوی
وَمَا لَهُمْ و چیست ایشان را و چه جای آنست أَلَّا يُعَذِّبَهُمُ اللَّهُ که خدای تعالی عذاب نکند ایشان را
وَهُمْ يَصُدُّونَ و حال آنکه ایشان باز میدارند رسول و مومنان را عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ از طواف مسجد
حرام و از مکه بیرون میکنند وَمَا كَانُوا و نیستند ایشان أَوْلِيَاءَهُ متولیان امر مسجد که دعوی کفار
که میکنند نحن ولاة الحرام ما خداوندان و صاحب اختیار حریم حق تعالی ام مزید که ایشان با وجود شرک
ولایت حرام را نشایند إِنْ أَوْلِيَاؤُهُ نیستند سزاوار تولیه مسجد حرام إِلَّا الْمُتَّقُونَ مگر پرهیزکاران
از شرک وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ و لیکن بیشترین ایشان لَا يَعْلَمُونَ نمیدانند که ولایت حق ایشان نیست
و برخی میدانند و عناد میکنند وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ و نیست دعای مشرکان عِنْدَ الْبَيْتِ نزدیک
خانه خدای إِلَّا مُكَاءً مگر تصفیر زدن وَتَصْدِيَةً و دست بر دست کوفتن عادت بعضی
کفاران بود که مردان و زنان برهنه طواف میکردند و صفیر میزدند و دست بر هم میکوفتند و قولی
که وقتی که حضرت رسالت صلعم نماز میگزارد ایشان برای تغلیط آنحضرت این عمل میکردند و برین تقدیر
مراد از صلوة نماز مامور به باشد فَذُوقُوا الْعَذَابَ پس بچشید ای کافران عذاب را که قتل و اسر است
روز بدر و حرق و زجر است در روز حشر بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ با آنچه هستید که کفر ورزیدید با عتقاد
و هم بعمل آورده اند که بعد از خروج مکه و عزیمت بدر دوازده کس از اشراف عرب معین کردند که هر یکی
از ایشان در روزی لشکر را طعام دهد پس هر یکی از ایشان ده شتر یا نه شتر در روزی میکشتند و چون آیه

سیرها بیان آمد إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بدرستی که کافران یعنی مطعمان بدر يُنْفِقُونَ نفقه میکنند أَمْوَالَهُمْ
خواستهای خود را و شتر میخرند و میکشند و بکفار میدهند لِيَصُدُّوا تا باز دارند مردمان را
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از راه خدای که متابعت رسولست و گفته اند ابو سفیان بعد از حرب بدر دو هزار
عرب بمزد گرفت برای جنگ احد سوی لشکری که بجز دمی آمدند یا اصحاب آن کاروان که ابو سفیان
گریزانید سود بضاعات خود را که پنجاه هزار مثقال طلا بود خرج لشکر کردند و بحرب احد رفتند
و این آیه نازل شد که مالهای خود را خرج میکنند فَسَيُنْفِقُونَهَا پس زود باشد که تمام نفقه کنند
مال خود را ثُمَّ تَكُونُ پس باشد آن نفقه عَلَيْهِمْ بر ایشان حَسْرَةً پشیمانی و غم چه مال رفته باشد
و مقصود حاصل نا شده ثُمَّ يُغْلَبُونَ پس مغلوب کرده شدند آخر کار یعنی در روز فتح و این از دلایل
اعجاز قرآنست که خبر داد از چیزی قبل از وقوع آن وَالَّذِينَ كَفَرُوا و آنانکه ثابت باشند بر کفر إِلَىٰ جَهَنَّمَ
بسوی دوزخ يُحْشَرُونَ رانده شوند لِيَمِيزَ اللَّهُ و این مغلوب شدن کافران برای آنست تا جدا کرده اند
خدای الْخَبِيثَ مِنَ الطَّيِّبِ ناپاک را که کافر است از پاک که مومن است وَيَجْعَلَ الْخَبِيثَ و جمع کند
و با هم افکند کافر را بَعْضَهُ عَلَىٰ بَعْضٍ برخی با برخی فَيَرْكُمَهُ جَمِيعًا پس بر هم بسته اند همه را فَيَجْعَلَهُ
فِي جَهَنَّمَ پس در آرد همه را در دوزخ أُولَٰئِكَ آن گروه خبیث یا منفقان بدر هُمُ الْخَاسِرُونَ ایشانند
زیان کاران در احوال یا اموال خود قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا بگو برای آنها که کافرانند چون ابو سفیان
و اصحاب او إِنْ يَنْتَهُوا اگر باز ایستند از کفر و عداوه رسول يُغْفَرْ لَهُمْ بیامرزیده شود در ایشان را
مَا قَدْ سَلَفَ آنچه گذشته است از گناهان ایشان وَإِنْ يَعُودُوا و اگر باز گردند بعادات و مقاتله پیغمبر
فَقَدْ مَضَتْ پس بدرستی که گذشته است سُنَّتُ الْأَوَّلِينَ آیین الهی در پیشینیان که پیغمبران لشکر کشیدند
و بآخر مستاصل کشتند کافران نیز همین حکم دارند وَقَاتِلُوهُمْ و کارزار ای مومنان با اهل کفر

حَتَّىٰ لَا تَكُونَ تا وقتی که نباشد فِتْنَةٌ شرک یعنی شرک نماند از وثنی و اهل کتاب وَيَكُونَ
الدِّينُ كُلُّهُ و باشد همه دین خالص که توحید است لِلَّهِ مر خدای را فَإِنِ انْتَهَوْا
پس اگر باز ایستند از کفر یا از جنگ با ایمان یا قبول جزیه فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای بِمَا يَعْمَلُونَ
با آنچه شما میکنید بَصِيرٌ بیناست و مناسب مدارید فَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ پس بدانید آنکه خدای
مَوْلَاكُمْ ناصر و مددکار شماست نِعْمَ الْمَوْلَىٰ نیک یاریست خدای که دوستان خود را
ضایع نگذارد وَنِعْمَ النَّصِيرُ و نیک یاری کننده است که مومنان را بر مشرکان غالب سازد الْجُزْءُ
الْعَاشِرُ من الثلثین و اعلموا و بدانید ای مومنان أَنَّمَا غَنِمْتُمْ که آنچه غنیمت گرفتید از کافران بقهر
مِنْ شَيْءٍ از هر چیز که اسم شی بر آن اطلاق توان کرد فَأَنَّ لِلَّهِ پس بدرستی که مر خدای راست
خُمُسَهُ پنج یک آن وَلِلرَّسُولِ و مر رسول را وَلِذِي الْقُرْبَىٰ و مر خویشان رسول را که بنی هاشم
و بنی مطلب اند وَالْيَتَامَىٰ و یتیمان مسلمان را که فقیر باشند وَالْمَسَاكِينِ و درویشان محتاج را
از اهل اسلام وَابْنِ السَّبِيلِ و مسافران مسلمان یا قومی که بر مسلمان نزول کنند جمهور
علما برانند که ذکر برای تیمن و تبرک است و از غنیمت چهار قسم برای مقاتلان و پنج یک
منقسم به پنج قسم شده برای رسول صلی الله علیه و آله و سلم و چهار طایفه مذکور
مقرر است و حالا سهم رسول صلوات الله و سلامه علیه بمصالح مسلمانان صرف باید کرد
یا بامام باید داد یا با سهام اربعه منضم باید ساخت و نزد امام اعظم رحمة الله بوفات
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم سهم ایشان و ذی القربی ساقط است و تمام
ثلاثه با قیه صرف کنند و نزد امام مالک رحمة الله علیه تقسیم آن مفوض برای
امام نیست بهر جا که اهم باشد صرف نمایند و ابو العالیه و ربیع متفرد اند در قول

که خمس غنیمت بشش قسم باید کرد قسمی پیغمبر را و چهار قسم چهار طایفه مذکوره را و قسمی که نام حق تعالی
بعمارت خانه کعبه عظمها الله و زینت آن صرف باید نمود و محل مباحث تقسیم غنایم بر مجاربان و غیر ایشان
در کتب فقهیه است و بدانید ای مقاتلان که خمس غنایم برای خدا و رسول و طوایف مذکور است پس
بدیشان تسلیم کنید و باقسام اربعه باقی قناعت نمایید إِنْ كُنْتُمْ اگر هستید شما که از روی
تحقیق آمَنْتُمْ بِاللَّهِ ایمان آورده اید بخدای وَمَا أَنْزَلْنَا و با آنچه فرستاده ایم ما از آیات یا ملائکه یا مدد
فتح و نصرت عَلَىٰ عَبْدِنَا بر بنده ما که محمد است صلعم يَوْمَ الْفُرْقَانِ روز که جدا شد حق از باطل
در و بود يَوْمَ الْتَقَى الْجَمْعَانِ روزی که روی بروی آوردند دو گروه مسلمانان و کافران و آن روز
جمعه هفدهم بود رمضان سنه ثانیه از هجرة وَاللَّهُ و خدای عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ بر همه چیز قَدِيرٌ
تواناست لاجرم مردم اندک را بر لشکر بسیار غالب سازد إِذْ أَنْتُمْ یاد کنید آنرا که بودید شما بِالْعُدْوَةِ
الدُّنْيَا بکنار وادی نزدیکتر بمدینه و آن ریگستان بود که پای بزمین فرو میرفت و آب نداشتند وَهُمْ
و ایشان یعنی دشمنان شما بودند بِالْعُدْوَةِ الْقُصْوَىٰ بکنار وادی دورتر از مدینه و زمین ایشان
محکم بود و بر آب قادر بودند وَالرَّكْبُ و سواران کاروان یعنی ابو سفیان و اصحاب او بودند
أَسْفَلَ مِنْكُمْ زیرتر از مکان شما سه فرسنگ ایشان در بدر از راه منحرف شده بطریق معرکه عزیمت
ساحل نمودند وَلَوْ تَوَاعَدْتُمْ و اگر وعده قتال بودی میان شما و قریشیان که در وعده قصوی
بودند و شما از بسیاری مردم و کثرت اسلحه ایشان خبر می یافتید لَاخْتَلَفْتُمْ هر آینه که خلاف
میکردید فِي الْمِيعَادِ در وعده خود از خوف ایشان چه شما اندک بودید و بی سلاح را بسیار و مسلح
وَلَٰكِنْ و لیکن خدای جمع کرد میان شما و ایشان بی میعادی لِيَقْضِيَ اللَّهُ تا حکم کند خدای یا تمام
سازد أَمْرًا کاری را که كَانَ مَفْعُولًا بود که این در علم او سزاوار تر بود با کرده شود ان نصرت اولیا
و قهر اعدا لِيَهْلِكَ و برای آنکه تا هلاک شود مَنْ هَلَكَ هر که هلاک میشود عَنْ بَيِّنَةٍ از حجتی روشن

ويحيى ويزيد من حيّ هر كه ميزيد عن بيّنة از حجتي روشن مشهور يعني واقعه بدر
از آيات عظيماست هر كه مشاهده نموده اگر ميرد واگر ميزيد او را حجتي وعذري نيست يا مراد از من هلك
ومن حيّ اهل كفر واسلام يعني صدور كفر واسلام از ايشان بر حجتي واضحاست هر كه كافر گردد
بطلان او روشنست وهر كه بر اسلام ثابت ماند حقيقت او مقرر ومعين وانّ الله لسميع وبيني
كه خداي شنواست مر اقوال مومن وكافر را عليم داناست باحوال ايشان در ترجمه كشف مذكور
كه گوهر شب افروز عقل را همچنانچه در حقه سينه دوستان مي سپارند در آستين دشمنان تر دامن
مي نهند ليهلك من هلك عن بيّنة ويحيى من حيّ عن بيّنة يعني بارقه نور عقل اگر از جانب عنايت و
توفيق لامع شود دوستان بدان مهتدي گردند واگر از طرف قهر وخذلان است صاعقه سبب
اختطاف ابصار بصاير دشمنان شود يضلّ به كثيرا ويهدي به كثيرا خنك آنكس كه عقل رهبر او ست
هر دو عالم بطوع جاكر اوست عقل كان رهنماي حيله نيست آن نه عقلست كان عقيله نيست كه حضرت
پيغمبر صلعم دران شب كه روز آن جنگ بدر روي واقع بود لشكر قريش را در غايت قلت وذلت تاويل
فرمود بآنكه دوستان غالب ودشمنان مغلوب خواهند شد بعد از استماع اين رويا وتعبيران
بغايت فرحان ومسرور شدند وحق سبحانه آن تذكار نعمت ميفرمايد وميگويد ياد كن اي محمد صلعم
اذ يريكهم الله كه چون نمود خداي ايشان را في منامك در خواب تو قليلا اندكي تا چون
اصحاب را خبر دادي دلير شدند وبوعده نصرت مستظهر گشتند ولو اريكهم واگر خداي
بتو نمودي ايشان را كثيرا بسياري وتو خبر دادي لفشلتم هر آينه بد دل ميشديد اصحاب
ولتنازعتم وهر آينه نزاع ميكرديد في الامر در كار قتال كه آيا حرب كنيم يا فرار نماييم ولكن الله
ولكين خداي سلّم بسلامت داشت شما را از بد دلي وتنازع يا از نصرت اعادي انه عليم
بدرستي كه او داناست بذات الصدور بآنچه در سينهاست از جرات وبيم وجزع وتسليم واذ

يريكموهم وانرا ياد كنيد اي صحابه كه بنمود خداي دشمنان ايشما اذ التقيتم چون ملاقات
كرديد في اعينكم در چشمهاي شما قليلا اندكي تا دل شما قوي شد بر حرب ايشان خوب بجا
لشكر قريش را در ديدهاي مسلمانان اندك گردانيد براي تسليت ايشان وتصديق حضرت
پيغمبر صلعم آورده اند كه ابن مسعود رضه در وقت التقاء صفين باكسي كه در پهلوي او بود گفت
كه اعادي هفتاد تن باشند آن عزيز گفت كه نزديك بصد نيز باشند وحال آنكه ايشان نهصد و پنجاه
عدد بودند ويقللكم واندك گردانيد شما را نيز في اعينهم در چشمهاي دشمنان تا دلير
شدند در كارزار شما واز ان حسابي برنداشتند وتهيه اسباب جنگ كما ينبغي نكردند نقلست كه
ابوجهل ميگفت بسلاح با ايشان جنگ مكنيد بلكه بگيريد وبر رسنها ببنديد وچون بحرب مشغول
شدند حق سبحانه مومنان را در نظر مشركان دو برابر ايشان نمود يرونهم مثليهم راي العين بدين سبب
دل شكسته ومبهوت شدند وشكست بر ايشان افتاد واين صورت از غرايب آياتست چه اگر
بسبب تقليل اكثير يا كثير اقليل بنمايند تا اين حد نتواند بسود كه قريب بهزار تن را صد تن بينند و
نزديك بسيصد نفر را هزار ونهصد عدد وهر آينه قدرت كامله رباني باز داشت ابصار بعضي از
ابصار بعضي على ما هو عليه با وجود تساوي در شروط رويت ليقضي الله امرا تا براند خداي
حكيم را كه آن كان مفعولا هست بودني در علم او والى الله وبسوي خداي ترجع الامور
باز گردانيده شود كارها يا ايها الذين امنوا اي گروه مومنان اذا لقيتم چون ببينيد فئة
گروهي را از كفار كه قصد حرب كنند با شما فاثبتوا پس بايستيد واز مقاتله ايشان روي متابيد
واذكروا الله وياد كنيد خدا را كثيرا ياد كردن بسيار بدل وزبان لعلكم تفلحون
مگر باشيد كه شما ظفر يابيد بر اعدا گفته اند مراد از ذكر تكبيراست در وقت شمشير زدن يا دعا بر

برين وجه كه اللهم اخذلهم اللهم اقطع دابرهم درين آيه تنبيهاست بر آنكه بايد كه بنده را هيچ شغل
از ذكر خدا باز ندارد تو بهر حالي كه باشي روز وشب يكنفس غافل مباش از ذكر رب در خوشي ذكر تو شكر نعمت
در بلاها الجا باحضرتست واطيعوا الله وفرمان بريد خداي را ورسوله وفرستاده او را در امر جهاد در ثبات
قدم در معركه قتال ولا تنازعوا وخلاف مكنيد فتفشلوا كه از مخالفت بد دل شويد وتذهب ريحكم
وبرود دولت وقوت شما ريح مستعار از دولتست چه دولت در تمشي امور ونفاذ آن مشابه باد است
در هبوب ونفوذ او وگفته اند ع اذا هبت رياحك فاغتنمها بعضي بر آنند كه مراد باد حقيقي است چه نصرت
الابادي كه حق سبحانه از مهب نصر فرستد واز ريح النصرت ميگويند ودر حديث آمده كه نصرت بالصبا
واصبروا وشكيبايي كنيد در مقاتله ان الله بدرستي كه خداي مع الصابرين با صابرانست بحفظ
ونصرت ولا تكونوا ومباشيد كالذين خرجوا مانند آنانكه بيرون مي آمدند من ديارهم
از سراها ومنزلهاي خويش بطرا از روي سركشي وفخر ورئاء الناس وبراي نمايش خلق مراد
اهل مكه اند كه بحمايت كاروان بيرون آمدند ودر راه خبر بديشان رسيد كه كاروان بسلامت از بدر
گذشت ومردم عزم رجوع كردند ابوجهل گفت لابداست از آنكه ببدر رويم وبشرب خمر اشتغال نماييم
تا آوازه ابهت ما در احياء عرب منتشر گردد ومردم از شجاعت وشوكت ما حسابي گيرند بس خداي
مومنان را ميفرمايد كه شما از ديار خود چون كفار بيرون ميآييد كه ايشان بعجب مي ورزند وريا ميكنند
ويصدون وباز ميدارند مردمان را عن سبيل الله از دين خداي والله بما يعملون وخداي بآنچه
ايشان ميكنند محيط عالمست وبر آنها جزا خواهد داد آورده اند كه چون قريش از مكه بيرون آمدند
وبحوالي منزل بني كنانه رسيدند بجهت كينه قديمي كه ميان ايشان بود انديشه ناك شده خواستند كه باز
گردند ابليس بصورت سراقه بن مالك كه مهتر كنانه بود بر آمده با ايشان ملاقات نمود وگفت شما هيچ
ميكنيد برويد ومن ضامنم كه ازين كنانه ضرري بشما نرسد ومن نيز طريق رفاقت مرعي دارم بس ابليس با جمعي

از شياطين همراه ايشان روي ببدر آوردند وحق سبحانه ازين قصه خبر ميدهد واذ زين وياد كنيد
آنرا كه بيارست لهم الشيطان براي كافران ديو سركش كه ابليس است اعمالهم عملهاي ايشانرا
در دشمني پيغمبر صلعم در حقايق سلمي فرموده كه قوت ايشان در نظر ايشان در آورد تا اعتماد بران كردند
وقال وگفت ابليس لا غالب لكم اليوم هيچ غلبه كننده نيست بر شما امروز من الناس از مردمان
جهت كثرت لشكرهاي شما وآراستگي ايشان واني جار لكم ومن فرياد رس ونگهدارنده ام مر شما را
از قوم كنانه فلما تراءت الفئتان پس آن هنگام كه بديدند هر دو لشكر يكديگر را نكص باز گشت شيطان
على عقبيه بر دو پاشنه خود واين عبارتست از هزيمت كردن بمكر وحيله آورده اند كه چون روز
بدر ملايكه فرود آمدند ابليس ايشان را ديد روي بفرار نهاد ودران محل دست دار وي حارث بن هشام
حارث بود گفت اي سراقه در چنين حالي ما را فرو ميگذاري ابليس دست بر سينه او زد وقال وگفت
اني بريء منكم من بيزارم از نهاد شما اني ارى بدرستي كه من مي بينم ما لا ترون آنچه شما نمي بينيد
يعني فرشتگان را كه بمدد مومنان مي آيند اني اخاف الله بدرستي كه من ميترسم از خداي ابن عباس رضي الله عنه
فرموده كه دروغ گفت آن دشمن خداي كه اگر از خداي بترسيدي بدين كار نرسيدي والله وخداي
شديد العقاب سخت عقوبتست كه از او نترسد نقلست كه منهزمان بدر بعد از رجوع بمكه سراقه را
پيغام فرستادند كه لشكر ما را منهزم ساختي سراقه سوگند ياد كرد كه تا خبر هزيمت شما نشنيديم
از عزيمت شما وقوف نيافتيم پس همه را معلوم شد كه آن شيطان بوده كه خود را در صورت سراقه
نموده اذ يقول المنافقون آنرا نيز ياد كنيد چون گفتند منافقان مدينه والذين في قلوبهم
وآنانكه در دلهاي ايشانست مرض شكي ونفاقي يعني منافقان مكه يا مشركان واصح آنست كه قومي
از قريش اظهار اسلام كرده با وجود قدرت بدولت هجرت سرافراز نشدند در وقت خروج قريش با ايشان

بدر آمدند و نیت ایشان آنکه هر لشکری که بیشتر باشد ایشان میل بدان نمایند چون بترک هجرت
نافرمانی کرده بودند و در روز بدر شآمت آن در ایشان رسید و قلت مؤمنانرا مشاهده نموده غَرَّ
هَٰؤُلَاءِ این گروه مؤمنان دِينُهُمْ دین ایشان که با وجود قلت و عدم عدت در برابر چنین لشکری
آمده اند حق تعالی در جواب ایشان فرمود وَمَن يَتَوَكَّلْ و هر که توکل کند عَلَى اللَّهِ بر خدای و کار خود باو
گذارد فَإِنَّ اللَّهَ پس بتحقیق که خدای عَزِيزٌ غالبست متوکل را فرو نگذارد حَكِيمٌ حکم کرده است
که اهل توکل را یاری کند وَلَوْ تَرَىٰ و اگر ببیندی تو ای محمد صلعم إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا
چون قبض کردند ارواح آنانرا که کافر شدند الْمَلَائِكَةُ فرشتگان که اعوان ملک الموت بودند در حرب
بدر جمعی از منافقان چون علی بن امیه و ... و منبه ابنا الحجاج السهمی کشته گشتند حق سبحانه فرمود
که ای حبیب من اگر مشاهده میکردی که ملایکه بوقت قبض روح ایشان يَضْرِبُونَ میزدند عمودهای
آتشین وُجُوهَهُمْ بر رویهای ایشان وَأَدْبَارَهُمْ و بر پشتهای ایشان وَذُوقُوا و میگفتند بچشید
عَذَابَ الْحَرِيقِ عذاب سوزان را که مقدمهٔ عذاب دوزخست هر آینه میدیدی امری منکری و کاری
بر هول و دیگر میگفتند ذَٰلِكَ این ضرب یا عذاب بِمَا قَدَّمَتْ بسبب آن عذابهاست که از پیش فرستاده
أَيْدِيكُمْ دستهای شما از معاصی و ترک هجرت وَأَنَّ اللَّهَ و دیگر بسبب آنست که خدای لَيْسَ بِظَلَّامٍ
نیست ستم کننده لِلْعَبِيدِ مر بندگان که ایشانرا بی جرم بگیرد و تعذیب کفار عین عدلست پس از ای
تسلیه حضرت رسالت صلعم میگوید عادت مشرکان قریش با تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون عادت
تابعان فرعونست با حضرت موسی عم وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ و چون عادت آنها که پیش از فرعونیان
بودند یعنی عاد و ثمود با پیغمبران ایشان و آن عادت چه بود كَفَرُوا بِآيَاتِ اللَّهِ کافر شدند
بنشانهای خدای یعنی بدلایلی که بر توحید خود نصب کرده بود یا معجزات انبیا فَأَخَذَهُمُ اللَّهُ پس
بگرفت خدای ایشانرا و عقوبت کرد بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان که کفر و تکذیب بود إِنَّ اللَّهَ

بدرستی که خدای قَوِيٌّ با قوت و قدرتست شَدِيدُ الْعِقَابِ سخت عقوبت بر منکران و مکذبان
ذَٰلِكَ این گرفتن و عقوبت پیشینیان بِأَنَّ اللَّهَ بسبب آنست که خدای لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نبود گرداننده
و تبدیل دهنده نِّعْمَةً أَنْعَمَهَا نعمتی که انعام کرده است عَلَىٰ قَوْمٍ بر گروهی حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا تا وقتی که
آن گروه تغییر و تبدیل دهند مَا بِأَنفُسِهِمْ آن حالرا که در نفسهای ایشانست بحالی بدتر از آن
تهدید قریش است که ایشان حال خود را که بت پرستی و مردارخواری بود بعادات حضرت پیغمبر صلعم
و تکذیب قران و استهزا بدان و ایذا و آزار مؤمنان بدتر ساختند إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای سَمِيعٌ
شنواست سخنان نافرجام مشرکانرا عَلِيمٌ داناست بعقاید باطلهٔ ایشان دیگرباره برای تاکید میفرماید
که کار قریش در تکذیب تو كَدَأْبِ آلِ فِرْعَوْنَ همچون صنیع قوم فرعونست وَالَّذِينَ مِن قَبْلِهِمْ
و آنان که قبل از ایشان بودند كَذَّبُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ تکذیب کردند مر آیات پروردگار خود را فَأَهْلَكْنَاهُم
پس هلاک کردیم ایشانرا بِذُنُوبِهِمْ بگناهان ایشان یا قریش تکذیب قران نمودند و ایشانرا در بدر بقتل
مبتلا ساختیم وَأَغْرَقْنَا و غرق گردانیدیم در دریای قلزم آلَ فِرْعَوْنَ اتباع فرعون وَكُلٌّ و هر گروهی
از غریقان قبط و قتیلان قریش كَانُوا ظَالِمِينَ بودند ستمکاران بر نفسهای خود بکفر و عصیان إِنَّ
شَرَّ الدَّوَابِّ بدرستی که بدترین جنبندگان بروی زمین عِندَ اللَّهِ نزدیک خدای الَّذِينَ كَفَرُوا
آنانکه راسخ شدند در کفر مراد معاندان قریش اند چون ابوجهل و عقبه و نضر و امثال ایشان یا مکاران
یهود چون کعب بن اشرف و حیی بن اخطب و حدی و احزاب ایشان فَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ پس ایشان
ایمان نمی آرند و دیگر بدترین دواب الَّذِينَ عَاهَدتَّ آنانند که عهد بسته با ایشان مِنْهُمْ از کفار و ایشان
بنو قریظه بودند که پیغمبر صلعم با ایشان معاهده فرموده بود ثُمَّ يَنقُضُونَ پس میشکستند عَهْدَهُمْ عهد خود را
فِي كُلِّ مَرَّةٍ در هر باری که عهد میکنند در بیان آورده که بنو قریظه عهد کرده بودند که دشمنان رسول را مدد

یاری ننمایند در روز بدر مشرکانرا بسلاح مددکاری نمودند و بعد از آن گفتند فراموش کردیم و دیگرباره عهد بستند
و در روز حرب خندق با ابوسفیان اتفاق نموده عهد کرده بشکستند وَهُمْ لَا يَتَّقُونَ و ایشان پرهیز نمیکنند
یا نمی ترسند از عقوبت غدر فَإِمَّا تَثْقَفَنَّهُمْ پس اگر دریابی ایشانرا فِي الْحَرْبِ در جنگ فَشَرِّدْ پس پریشان
گردان و متفرق ساز بِهِم بسبب قتل ایشان مَّنْ خَلْفَهُمْ آنانرا که از پس ایشان فراهم آمده اند از اعدای
شما یعنی چون بریشان ظفر یابی چنانی از ایشان بکش که هیبت تو آن کافران دیگر را از مقاتلهٔ تو برمانند
لَعَلَّهُمْ باشد که آن رمندگان يَذَّكَّرُونَ پند گیرند و عبرت پذیرند وَإِمَّا تَخَافَنَّ و اگر بدانی و دریابی
مِن قَوْمٍ از گروهی که با تو عهد کرده اند خِيَانَةً نقض آن عهد بعلاماتی که بر تو روشن شود فَانبِذْ إِلَيْهِمْ
پس بفکن بسوی ایشان عهد ایشانرا یعنی اعلام کن پیش از قتال با ایشان که من عهد شما را برانداختم تا تو
و ایشان باشید عَلَىٰ سَوَاءٍ برابر در علم بنقض عهد إِنَّ اللَّهَ بدرستی که خدای لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ
خیانت کنندگانرا او نمی پسندد عمل ایشانرا وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا و مپندار ای محمد آنانرا که کافر
شدند که ایشان سَبَقُوا پیشی گرفتند بر عذاب ما مراد گریختگان بدر اند یا شکنندگان عهد میفرماید
که مپندارند که ما عاجز گشتیم از عقوبت ایشان إِنَّهُمْ لَا يُعْجِزُونَ بدرستی که ایشان عاجز نمیکنند
ما را از عذاب خود حفص و الحسن تحسبن بغیبت میخوانند یعنی کافران نپندارند که ما از تعذیب ایشان عاجزیم
وَأَعِدُّوا و آماده سازید ای مؤمنان لَهُم برای ناقضان عهد یا مستهزئان بدر مَّا اسْتَطَعْتُم
آنچه توانید مِّن قُوَّةٍ از ساز و برگ حرب که لشکر بدان قوت می یابد و عقبة بن عامر رض گوید شنیدم
از پیغمبر صلعم که بر منبر میفرمود الا ان القوة الرمی بعضی از علما گفته اند که تخصیص رمی بذکر دلیلست بر آنکه تیر
و کمان قوی تری سلاحیست شیخ ابوالقاسم نصرابادی قدس سره فرموده که درین آیه قوت رمیست بلی
همچنین باشد اما رمی برسه گونه بود رمی ظاهر بتیر و کمان و رمی باطن بتیر آه در صبحگاه از کمان خضوع

و رمی سهام خطوط از دل بتوجه بحق و فراغت از ماسوی شیخ ابوعلی رودباری قدس سره فرموده
که قوت اعتمادست بر حمایت حق و واثق بودن بعنایت او پس گر اعتماد تو بر اسب و لشکر است و سلاح
مراست بر کرم دوست اعتماد تمام و گفته اند از قوت حصارها است میفرماید که آماده سازید قلعها
جهت دفع کفار وَمِن رِّبَاطِ الْخَيْلِ و دیگر آماده کنید از اسباب بسته تُرْهِبُونَ تا بترسانید
بِهِ بدین استعداد عَدُوَّ اللَّهِ دشمن خدای وَعَدُوَّكُمْ و دشمن خود را که کفار
مکه اند وَآخَرِينَ و دیگر بترسانید باسب و سلاح کافران دیگر را مِن دُونِهِمْ جز ایشان که
لَا تَعْلَمُونَهُمُ شما نمیدانید ایشانرا اللَّهُ يَعْلَمُهُمْ خدای میداند ایشانرا بقول مفسران یهود اند یا
منافقان یا مجوس در بعد ارک آورده که کفر جن چه صهیل است جن را میترساند وَمَا تُنفِقُوا و آنچه
نفقه میکنید مِن شَيْءٍ از چیزی که در آید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای یعنی بترتیب سلاح و نفقات
يُوَفَّ إِلَيْكُمْ تمام کرده خواهد شد بشما جزای آن وَأَنتُمْ لَا تُظْلَمُونَ و شما ستم دیده نخواهید شد
بنقصان ثواب وَإِن جَنَحُوا و اگر میل کنند مشرکان لِلسَّلْمِ بصلح و استصلاح فَاجْنَحْ لَهَا پس تو
هم میل کن بمصالحه وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ و توکل کن بر خدای یعنی مترس از آنکه بمکر و حیله طرح صلح
انداخته باشند وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ بدرستی که خدای شنواست مر اقوال ایشانرا داناست بدروغ
و راست آن اگر در مقام مکر باشند ترا نگاه دارد و بال مکر را بر ایشان گمارد چنانچه فرموده وَإِن
يُرِيدُوا و اگر خواهند أَن يَخْدَعُوكَ که فریبند ترا و بصلح از جنگ خود باز دارند فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ
پس بدرستی که بسندیده است ترا خدای هُوَ الَّذِي أَيَّدَكَ اوست آنکه قوت داد ترا بِنَصْرِهِ بیاری کردن
خود و فرستادن ملائکه وَبِالْمُؤْمِنِينَ و بهمه مؤمنان و با صحابه آنست که با نصار وَأَلَّفَ و پیوند بود
بَيْنَ قُلُوبِهِمْ میان دلهای ایشان یعنی اوس و خزرج که صد و بیست سال میان ایشان تعب و سنین بود

وهمراه بقتل وغارت هم اشتغال نموده اند حق تعالی ببرکت تو دلهای ایشان را الفت داد لو انفقت اگر
خرج میکردی بجهت احوال الایشان ما فی الارض جمیعا هر آنچه در زمین است از مال و متاع ما الفت
تالیف مینداری و قادر نمیداری بر الفت بین قلوبهم میان دلهای ایشان از غایت عداوت و
کینه و ستیزه که با هم داشتند و لکن الله و لیکن خدای حکیم بالغ خود الف بینهم انتاع الفت کرد
میان ایشان انه عزیز بدرستی که او قادر و غالبست هر چه خواهد کند حکیم داناست بحکمت
امر میکند یا ایها النبی ای پیغمبر حسبک الله بسنده است ترا خدای و من اتبعک و آنانکه
پی روی تو کرده اند من المؤمنین از گرویدگان این آیه در غزوه بدر قبل از قتال نازل شد برای تقویه
حضرت رسول صلعم و تسلیه خواطر اصحاب رضی الله عنهم و گفته اند سی و سه مرد و شش زن به پیغمبر صلعم ایمان
آورده بودند چون عمر شرف اسلام دریافت و عدد اربعین تمام شد این آیه نازل شد و ابن عباس رضی الله عنه
فرمود که سبب نزول آیه اسلام فاروق است و برین تقدیر آیه مکی باشد یا ایها النبی ای رفیع قدر یا خبر
کننده حرض المؤمنین تحریص کن مومنان یعنی برانگیز و مکرم ساز ایشان را علی القتال بر کارزار کردن
با کفار ان یکن منکم اگر باشد از شما عشرون بیست تن صابرون صبر کنندگان در معرکه قتال
یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست نفر از مشرکان شرط بمعنی امر است باید که یکی از شما در مقابله
ده تن از دشمنان شکیبایی ورزند و فرار نکنند و ان یکن منکم و اگر باشد از شما مائة صد تن
یغلبوا الفا غالب شوند بتایید الهی بر هزار تن من الذین کفروا از آنانکه کافر شدند و این غلبه
شما بر ایشان بانهم بسبب آنست که ایشان قوم لا یفقهون گروهی اند که نمیدانند و خدای روز قیامت
نمیشناسند لاجرم از نجات و درجات غافل مانده در زمان مقاتله قوت نباشد و شکیبایی مومنان نداشته
بعد از نزول این آیه از مقاتله یکی با ده اندیشناک شدند و بر ایشان گران آمد حق سبحانه این آیه را منسوخ کرد

فرمود الآن اکنون این حکم شما را گران بار ساخت خفف الله عنکم سبک کرد است خدای
بر شما و علم و دید ان فیکم ضعفا آنکه در شما سستی هست یعنی ضعف بدن و ان یکن منکم
پس اگر باشد از شما مائة صابرة صد تن شکیبا یغلبوا مائتین غالب شوند بر دویست تن این
شرط نیز بمعنی امر است یعنی باید که یکی از شما در مقابله دو تن از کفار صبر کنند و بگریزند و ان یکن منکم
و اگر باشد از شما الف هزار کس یغلبوا الفین غالب شوند بر دو هزار باذن الله بامر خدای و یاری او
و الله مع الصابرین و خدا با صابرانست باعانت و مددکاری پس هر که صبر کند ظفر یابد که
الصبر مطیة الظفر بیت صبر و ظفر هر دو ز بستان قدیمند ⁂ صبر کن ای دل که بعد از آن ظفر آید
از چمن صبر رخ متاب که روزی ⁂ باغ شود سبز و گل ببر آید ⁂ آورده اند که روز بدر هفتاد تن اسیر شدند
و حضرت رسالت صلعم در باب ایشان با اکابر اصحاب مشاوره نمود از قوم مهاجر ابوبکر فرمود کای
واصل اینقوم اقارب و عشایر تواند اگر هر یک بقدر طاقت و استطاعت فدایی بدهند
باشد که روزی باشد که روزی بدولت برسد و حالا عدد و مدد مسلمانان زیاده شود فاروق
یا رسول الله اینان ائمه کفرند همه را بفرمای تا گردن زنند و بحمد الله که حق سبحانه ترا از فدا مستغنی گردانیده
و از گروه انصار عبدالله رواحه و اصح آنست که سعد بن معاذ فرمود که اشارت کن تا این اشرار را
بشرار آتش تیغ بسوزیم حضرت مصطفی علیه التحیة و الثنا بقول صدیق میل نموده فدیه فرمود حق سبحانه
آیه فرستاد که ما کان نسزد و نشاید لنبی ان یکون مر پیغمبری را که باشد له اسری مر او را اسیران
که از ایشان فدا گیرد حتی یثخن تا آنگاه که بسیار بکشند از میان فی الارض در زمین چه صورت
سبب ذلت کفارست و موجب عزت اسلام و ظهور شوکت ابرار تریدون میخواهید شما عرض
الدنیا متاع دنیا که عرضی سریع الزوالست و الله یرید الآخرة و خدای غالبست میخواهد برای شما
ثواب آخرت را که همیشه است و نعمت لایزال و الله عزیز و خدای غالبست دوستان را بر دشمنان

غلبه دهد حکیم داناست در آنچه با بندگان کند لولا کتاب گویید حکیمی و فرمانی من الله از خدای
سبق پیشی گرفته است و در لوح محفوظ مکتوب گشته که ذهی صریح عقوبت نکند یا بنادانی مواخذه
ننماید یا اهل بدر را عذاب نفرماید یا غنایم بر شما حلال سازد لمسکم هر آینه میرسید بشما فیما
اخذتم به در آنچه فرا گرفتند از فدا عذاب عظیم عذابی دردناک در روایت آمده است که حضرت
رسول الله صلعم فرمود که اگر عذاب فرود آمده غیر عمر و سعد معاذ از آن نجات نیافتندی زیرا که این
هر دو بقتل کفار راضی بودند نه باخذ فدا و صحابه بعد از نزول این آیه از غنایم بدر دست باز کشیدند تا
آیه آمد که فکلوا پس بخورید مما غنمتم از آنچه غنیمت گرفتید و فدیه از آن جمله است حلالا طیبا
خوردنی پاک و حلال و اتقوا الله و بترسید از خدای در مخالفت امر وی ان الله بدرستی که خدای
غفور آمرزنده است عفو کرد گناه شما را رحیم مهربانست که غنیمت بر شما حلال کرد و بر امم دیگر
حرام بود و در اسباب نزول آمده که حضرت پیغمبر صلعم عباس رضی الله عنه که از جمله اسیران بود بادای
فدای نفس خود و برادر زاده او عقیل ابن ابی طالب و نوفل بن حارث و حلیف او عتبة ابن
جحدم تکلیف کرد عباس گفت ای محمد صلعم روا داری که عم تو بخواست در و پیش آرد در پیش خود بی کاند
دست بیرون کند من این همه مال از کجا آرم حضرت صلعم فرمود که آن بدرهای زر که وقت خروج از مکه با ام الفضل
دادی و چنین سخنان گفتی عباس گفت ای محمد صلعم این سخنان نهفته بودم ترا که خبر کرد فرمود که آفریدگار
من بمن پیغام فرستاد عباس گفت که گواه باش که بوحدانیت حق و رسالت تو گواهی میدهم پس فدای خود و هر کس
دیگر بداد و آیه آمد که یا ایها النبی ای پیغمبر قل بگو لمن فی ایدیکم مر آنکسان را که در دست شما اند
من الاسری از اسیران ان یعلم الله اگر داند خدای که هست فی قلوبکم در دلهای ایشان خیرا
نیکویی و احکام ایمان و اخلاص یؤتکم خیرا بدهد شما را بهتر مما اخذ منکم از آنچه فرا گرفته اند از
شما یعنی زری که برای فدا داده اید و یغفر لکم و بیامرزد شما را و الله غفور و خدای آمرزنده است کما هی

رضی الله عنه
که در وقت شرک واقع شده رحیم مهربانست که شما را توفیق اسلام داده آورده اند که عباس
گفت که خدای تعالی مرا دو وعده داده بود یکی آنکه بهتر از آنچه از من گرفته اند بمن دهد بدین وعده وفا
کرد و حالا بیست بنده دارم که هر یک برای من بیست هزار دینار تجارت میکنند و سقایه زمزم بمن داد
که از همه دوستر میدارم و وعده دیگر مغفرتست امید وارم که بدان نیز وفا فرماید و بیامرزد چه در وعده
کریم خلاف نیست بیت خلاف وعده محالست کز کریم آید ⁂ لئیم اگر بکند وعده را وفا شاید و ان یریدوا
و اگر خواهند اسیران که مسلمان شده اند خیانتک خیانت کردن با تو بنقض عهد یا برگشتن از دین
فقد خانوا الله پس بدرستی که خیانت کردن با خدای من قبل پیش از این بکفر فامکن منهم
پس خدای توانایی داد ترا بر ایشان تا در روز بدر بدست خود گرفتار شدند بعد ازین ممکن است که ترا
ممکن گرداند و الله علیم و خدای داناست بحال بندگان حکیم حکم کننده بر احوال ایشان ان
الذین آمنوا بدرستی که آنانکه ایمان آوردند و هاجروا و هجرت کردند بدوستی خدای و رسول از وطنهای
خود و جاهدوا و جهاد کردند باموالهم بمالهای خود که در سلاح و نفقه محتاجان صرف نموده اند
و انفسهم و بنفسهای خویش که مباشرت قتال شدند فی سبیل الله در راه خدای و اینان قوم مهاجرانند
و الذین آووا و آنانکه جای دادند مهاجران را و نصروا و نصرت کردند حضرت رسول را صلعم مراد گروه
انصارند اولئک بعضهم آن گروه بعضی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگر اند و سوالی
در میراث در ابتدای کار حکم بود که مهاجر و انصار بسبب هجرت و نصرت از یکدیگر میراث گیرند و الذین
آمنوا و آنانکه ایمان آوردند و لم یهاجروا و هجرت نکردند ما لکم نیست مر شما را من ولایتهم
از تولی ایشان در میراث من شیء هیچ چیز حتی یهاجروا تا وقتی که هجرت کنند و ان استنصروکم
و اگر مومنان غیر مهاجر طلب کنند از شما فی الدین در کار دین یعنی اگر میان شما و کفار مقاتله افتد و از شما

یاری طلبند فعلیکم النصر پس بر شما واجبست یاری کردن ایشانرا الا علی قوم مگر بر گروهی مشرکان
که باشد بینکم وبینهم میان شما و ایشان میثاق عهدی و پیمانی یعنی نقض عهد معاهد میکنید والله
بما تعملون و خدای بآنچه عمل میکنید از وفای عهد و نقض آن بصیر بیناست والذین کفروا و آنانکه
کافر شدند بعضهم برخی از ایشان اولیاء بعض دوستان برخی دیگرند در مظاهرت و معاونت
الا تفعلوه اگر بکنید آنرا که فرمودم از دوستی با یکدیگر و تعاون و دوستی تکن فتنة حاصل شود
فتنه و محنتی فی الارض در زمین وفساد کبیر و فسادی بزرگ در دین یعنی اگر مؤمنان دوست یکدیگر
نباشند و تهم ایشان روی بخود نهند و اهل کفر ظهور کنند و فسادی و فتنه ازین بزرگتر نتواند بود و چون
از تعاوده و توارث مهاجر و انصار خبر داد و بر ترک آن تهدید فرمود دیگر باره از جزای هجرت و نصرت
ایشان خبر میدهد و میفرماید والذین آمنوا و آنانکه بگرویدند بخدا و رسول وهاجروا و هجرت نمودند
وجاهدوا و جهاد کردند فی سبیل الله در راه رضای خدای والذین آووا و آنانکه بعد از تسلیم
و تصدیق جای دادند اهل هجرت را ونصروا و یاری کردند پیغمبر را در قتال مشرکان اولئک آن گروه
هم المؤمنون ایشانند مؤمنان حقا براستی لهم مر ایشانراست مغفرة آمرزشی از خدا ورزق
کریم و روزی نیکو بی رنج و منت والذین آمنوا و آنانکه ایمان آورده اند من بعد از پس صلح
حدیبیه وهاجروا و هجرت کردند چون ابی بصیر و ابوجندل و غیر ایشان وجاهدوا و جهاد کردند
معکم با شما یعنی مدد شما شدند فاولئک منکم پس آن گروه از جمله شما اند یعنی لاحقان با سابقان
یکی اند در ایمان و هجرت و جهاد واولوا الارحام و خداوندان خویشیها یعنی اقربا بعضهم برخی از ایشان
اولی ببعض سزاوارترند ببعضی در میراث گرفتن فی کتاب الله در حکم خدای یا در حکم محفوظ این
آیه ناسخ توارث آن جماعتست که بسبب هجرت و نصرت میراث میگرفتند ان الله بکل شیء بدرستی که خدای
بهمه چیزها از میراث یا حکمت در اعتبار نسبت هجرت و نصرت اولا و اعتبار رحم و قرابت تا اینجا علیم داناست

کسی را بر آن چون و چرا نرسد نه در احکام او و نه چون و چرا نه در افعال او و چگونه و چند سورة
التوبة این سورة براءة و فاضحة و محرّبه و مقشقشه و سورة العذاب نیز خوانند
و ترک تسمیه در وی بجهت آنست که بسم الله سبب امانست و این سوره برای آن نازل شده و گفته اند
صحابه رضی الله عنهم اختلاف کرده اند در آنکه انفال و توبه یکسوره اند که هفتم سبع طوال باشند یا دو سوره
پس فرجه میان این دو سوره بگذاشته اند و بسم الله ننوشتند و هر دو سوره را قرینتین گفتند و در ترجمه
اسباب نزول از بستان فقیه ابو اللیث رحمه الله نقل میکند که ثقات مشایخ معتقد از ذی النورین
روایت کرده اند که کاتب خاتمه یسئلونک عن الانفال و خاتمه براءة من بودم حضرت پیغمبر صلعم میان دو سوره
املای تسمیه نفرمود نه آورده اند که چون این نازل شد حضرت رسالت صلعم سی یا چهل آیه از اوایل سوره
بابوبکر داد و او را امیر حاج ساخت و فرمود که بر اهل موسم خواند و چند روز بعد از رفتن صدیق
مرتضی علی را علیه السلام طلب فرمود و بر ناقه عضبان سوار کرده از عقب ابوبکر فرستاد و امر کرد که آیات از
وی گرفته خود قرآءت کند و چون ازین حال پرسیدند جواب داد که جبرئیل بمن آمد و گفت ادای این پیغام
نکند مگر تو یا کسی که از تو باشد پس مرتضی علیه السلام بابوبکر لاحق شد و در روز ترویه صدیق خطبه خواند
و مؤمنان را تعلیم مناسک فرمود و در روز نحر مرتضی علی علیه السلام نزدیک جمره عقبه آیتها را بر اهل موسم خواند
براءة این برائتیست من الله از خدای ورسوله و از فرستاده او الی الذین عاهدتم
بسوی آنانکه پیمان بسته اند با ایشان من المشرکین از شرک آورندگان آورده اند که آن حضرت صلعم
با بعضی از مشرکان عرب عهد بسته بود هر قومی را تا وقتی معین همه ایشان غیر بنی ضمره و بنی کنانه بشکستند
حق سبحانه این آیه فرستاد که مضمونش برائتست بنقض عهد مشرکان یعنی چنانکه ایشان عهد خدا و رسول
رسول پیغمبر ما را خدا [illegible] ایشان و حکم شد که [illegible] سبب بگو با ایشان فسیحوا پس گردش کنید

فی الارض در زمین یعنی بیایید و بروید ایمن از تعرض مسلمانان اربعة اشهر چهار ماه
از روز نحر که روز تبلیغ است تا دهم ربیع الآخر و قولی آنست که آیه در اول شوال فرود آمده پس مدت تا
اواخر محرم است امام ثعلبی رحمه الله آورده که اجل معاهدان که نقض عهد کرده بودند از چهار ماه
کمتر بود و از آن برخی بیشتر آنانکه اجل ایشان کمتر بود مهلت داد چهار ماه در کار خود فکری کنند و آنانرا
که بیشتر بود بر چهار ماه اقتصار کرد در مهم تدبیری نمایند و آنانرا که عهد نشکسته بودند ایشانرا تا مدت
انقضای ایشان امان داد و ناکثان عهد را گفت واعلموا و بدانید انکم آنکه شما غیر معجزی الله
نه آئید که عاجز کنندگان خدا باشید از عذاب خود هر چند شما را مهلت داد وان الله و این نیز بدانید
که خدای مخزی الکافرین رسوا کننده کافرانست در دنیا بکشتن و در عقبی بسوختن واذان و اعلام
و آگاه ساختن من الله ورسوله از خدا و رسول او الی الناس بسوی عرب یوم الحج الاکبر
روز حج بزرگ یعنی نحر که تمام حج و معظم آن چون طواف و نحر و حلق و رمی در روست یا اکبر اعتبار
آن بود که اعیاد اهل کتاب را موافق افتاده بود آن روز یا در آن روز عزت مسلمانان و خواری کافران
ظاهر شد و بر هر تقدیر مضمون اعلام کدامست ان الله آنکه خدای بریء من المشرکین بیزارست
از مشرکان و عهود ایشان ورسوله و رسول او نیز بیزارست فان تبتم پس اگر باز گردید از کفر
و عهد شکستن فهو پس آن بازگشت خیر لکم بهتر باشد مر شما را از اقامت بر آن وان تولیتم و اگر
برگردید از توبه و ترک کفر نکنید فاعلموا انکم پس بدانید آنکه شما غیر معجزی الله نه عاجز کنندگان
خدا اید یعنی نتوانید که از وی بگریزید یا با وی ستیزید وبشر الذین کفروا و بجای بشارت بیم کن
کافرانرا بعذاب الیم بعذابی دردناک در آخرت و چون نه بود ناکثان فرمود در باب بنی ضمره و بنی کنانه
که در حدیبیه عهد کرده بودند و نقض عهد ننمود میگوید الا الذین عاهدتم لکن آنانکه عهد کردید

با ایشان من المشرکین از شرک آورندگان ثم لم ینقصوکم پس ایشان کم نکردند شیئا چیزی از عهدهای
ایشان یعنی نشکستند پیمان شما فاتموا الیهم پس تمام کنید بسوی ایشان عهدهم عهد ایشانرا
الی مدتهم تا مدتی که مقرر شده و ایشانرا بر ناکثان بر چهار ماه و پس مهلت ندهید ان الله بدرستی
که خدای یحب المتقین دوست میدارد متقیان را و از جمله تقوی وفا بعهدست و اتمام شرایط
آن شیخ نصرآبادی فرموده که متقی را چهار نشانست حفظ الحدود و بذل المجهود والوفاء بالعهود
والقناعة بالموجود در عین و جبه ترجمه یافته است بیت متقی را بود چهار نشان حفظ احکام شرع او
تا بود انچه دست رس باشد بر فقیران و بی کسان باشد عهد را با وفا کند سوند هر چه باشد بدان
شود خرسند و چون حکم معاهدان مبین شد در باب مشرکان غیر معاهد میفرماید فاذا انسلخ
پس چون بگذرد الاشهر الحرم ماههای حرام یعنی بیست روز ذی الحجة و تمام محرم و قولی آنست
که آیه در شان معاهدان نازل شده و اشهر حرم چهار ماه مذکور است و حرم باعتبار تغلیب گفت که
ذی الحجة و محرم دروست یا آنکه حرام بود درین چهار ماه تعرض کفار معاهد و بقولی که از زمان نزول
سوره گیرند از وقت تبلیغ انقضای مدت بعد از انسلاخ ماههای حرامست یعنی ذی القعده
و ذی الحجة و محرم و بر هر تقدیر چون این ماهها منقضی گردد فاقتلوا المشرکین پس بکشید مشرکان
که عهد نکرده اید با ایشان یا آنانکه عهد شما را شکسته اند حیث وجدتموهم هر جا که بیابید در حل و حرم
وخذوهم و بگیرید ایشانرا باسیری واحصروهم و باز دارید ایشان از طواف مسجد الحرام واقعدوا
لهم و بنشینید مر ایشانرا کل مرصد بر هر رهی یعنی بسته گردانید بر ایشان راهها تا منتشر نشوند در بلاد
و قری فان تابوا پس اگر باز گردند از شرک بایمان واقاموا الصلوة و بپای دارند نماز را وآتوا الزکوة
و بدهند زکوة مال خود را و ازین هر دو عماد ایمان تصدیق ایشان روشن شود فخلوا سبیلهم پس خالی
کنید [illegible] یعنی دست بدارید از ایشان و راه نمایید تا هر جا خواهند بروند ان الله غفور بدرستی

که خدای آمرزنده است مر گناهان گذشته ایشان را رَحِيمٌ مهربانست بدادن ثواب حساب بدیشان وَإِنْ
أَحَدٌ و اگر یکی مِنَ الْمُشْرِكِينَ از مشرکان که تعرض ایشان می باید کرد بعد از انقضای اشهر حرم اسْتَجَارَكَ
زینهار خواهد از تو فَأَجِرْهُ پس ایمن ساز او را و زینهار ده حَتَّىٰ يَسْمَعَ تا بشنود كَلَامَ اللَّهِ سخن خدای را
ثُمَّ أَبْلِغْهُ پس اگر اسلام نیارد برسان او را مَأْمَنَهُ بجای او که موضع امن اوست و بعد از آن با او مقاتله نما
ذَٰلِكَ این امان دادن بِأَنَّهُمْ بسبب آنست که ایشان قَوْمٌ لَا يَعْلَمُونَ گروهی اند که نمیدانند خدا را
و سخن او نشنوده اند پس امان باید داد تا بشنوند و در آن تدبر و تفکر نمایند كَيْفَ يَكُونُ چگونه باشد
استفهام بمعنی انکار و استبعاد است یعنی نیست و چگونه تواند بود لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ مشرکان را عهدی عِنْدَ اللَّهِ
نزد خدای وَعِنْدَ رَسُولِهِ و نزد رسول او و بعد از ظهور اسلام و امتیاز میان حق و باطل إِلَّا الَّذِينَ
عَاهَدْتُمْ مگر آنان را که عهد بسته اید با ایشان یعنی بنی ضمره و بنی کنانه که حضرت صلعم عهد با ایشان بسته بود
عِنْدَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ نزدیک مسجد حرام یعنی در حدیبیه که نزدیک بمکه معظمه است فَمَا اسْتَقَامُوا پس مادام
که ایشان استقامت ورزند بر عهد خود لَكُمْ برای شما فَاسْتَقِيمُوا پس شما نیز مستقیم باشید بر پیمان خود
لَهُمْ برای ایشان إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ بدرستی که خدای تعالی دوست میدارد پرهیزکاران را که بر عهد و
پیمان استقامت نمایند كَيْفَ چگونه باشد عهد مشرکان وَإِنْ يَظْهَرُوا و حال آنست که اگر ایشان
ظفر یابند عَلَيْكُمْ بر شما لَا يَرْقُبُوا نگاه ندارند فِيكُمْ در باب شما إِلًّا حق براستی وَلَا ذِمَّةً و نه وفای
عهدی يُرْضُونَكُمْ خشنود میکردانند شما را بِأَفْوَاهِهِمْ بزبانهای خویش یعنی وعده میدهند بایمان
و طاعت و سخنان شیرین میگویند وَتَأْبَىٰ و سر باز میزنند قُلُوبُهُمْ دلهای ایشان از آنچه بزبان میگویند
یعنی دل ایشان با زبان یکی نیست سودای در دل خیال غدر و زبان در اداء عهد ای من علام اکر دل نیز با زبان یکیست
وَأَكْثَرُهُمْ و بیشتر ایشان فَاسِقُونَ بیرون شده اند از دایره فرمان یا سرکش اند از قبول ایمان و اندکی از ایشان
بسبب بد نامی از نقض تحومی نمایند اشْتَرَوْا بدل کردند و بر گزیدند بِآيَاتِ اللَّهِ بقرآن ... اکه

بهای اندک که ازد از متاع دنیا ابوسفیان بعضی از مشرکان را نطعیم طعام دنیا کرده برای قتال
با اهل ایمان جمع کرده ایشان تکذیب قرآن نموده و بطمع افتاده در صدد قتل مسلمانان آمدند فَصَدُّوا
پس اعراض کردند عَنْ سَبِيلِهِ از طاعت باز داشتند مردم را از راه حج خانه خدای إِنَّهُمْ سَاءَ
مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ بدرستی که ایشان بدکاریست که میکنند قولی آنست که مراد ازین قوم یهودند
که عهد رسول صلعم شکستند و آیات توریة باندک چیزی بفروختند مردم را از متابعت دین اسلام منع
میکردند لَا يَرْقُبُونَ نگاه نمیدارند یهود یا ناقضان عهد فِي مُؤْمِنٍ در شان هر مومنی إِلًّا قرابت یا سوگند
وَلَا ذِمَّةً و نه عهد وَأُولَٰئِكَ و آن گروه هُمُ الْمُعْتَدُونَ ایشانند در گذرندگان و مرتبات
و طغیان فَإِنْ تَابُوا پس اگر باز گردند از کفر وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ و بپای دارند نماز را وَآتَوُا الزَّكَاةَ
و بدهند زکوة را فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ پس ایشان برادران شما یند در دین اسلام ایشان راست آنچه
شما را بود و بر ایشانست آنچه بر شما باشند وَنُفَصِّلُ الْآيَاتِ و بیان میکنیم آیتها را لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ
مر گروهی را که فهم کنند و تفکر نمایند وَإِنْ نَكَثُوا و اگر بشکنند مشرکان أَيْمَانَهُمْ سوگندها و پیمانها
خود را مِنْ بَعْدِ عَهْدِهِمْ پس از آنکه عهد کنند با شما وَطَعَنُوا و طعن کنند فِي دِينِكُمْ در دین شما و عیب
جویند در احکام و اسلام فَقَاتِلُوا أَئِمَّةَ الْكُفْرِ پس بکشید پیشوایان کفر و سرداران اهل شرک
إِنَّهُمْ لَا أَيْمَانَ لَهُمْ بدرستی که ایشان را عهد و پیمان نیست در حقیقت که اگر پیمان ایشان درست بودی
شکستن آن را منافی پس مقاتله کنید با ایشان لَعَلَّهُمْ يَنْتَهُونَ شاید ایشان باز ایستند از شرک
یا طعن در دین أَلَا تُقَاتِلُونَ آیا کارزار نمیکنید قَوْمًا نَكَثُوا با گروهی که بشکستند أَيْمَانَهُمْ پیمانهای
که با شما بسته بودند در حدیبیه و یکی از عهدها میان پیغمبر صلعم آن بود که حلفا یکدیگر را نرنجانند و بر قتال
ایشان با یکدیگر مظاهره نکنند قریش بنی بکر را که حلفای ایشان بود بسلاح و مرد مدد دادند تا بنی خزاعه
که حلفای رسول صلعم بودند جنگ کردند یا مراد از ناکثین عهود یهود بنی قریظه اند که در روز احزاب ابوسفیان

و قوم او را مدد کردند وَهَمُّوا و قصد کردند مشرکان بِإِخْرَاجِ الرَّسُولِ به بیرون کردن رسول صلعم
از مکه و مشاوره نمودند در دار الندوة چنانکه گذشت و در لباب آورده که قریش در حدیبیه قصد آن کردند
که رسول صلعم را محرما از ای بمکه راه دهند و قبل از اتمام قواعد الحج بجهت استحقاق از مکه اش اخراج کنند
و بقول ثانی که مراد یهودند قصد اخراج آنحضرت نمودند از مدینه وَهُمْ بَدَءُوكُمْ و حال آنکه ایشان
ابتدا کردند نقض عهد را أَوَّلَ مَرَّةٍ را اول بار أَتَخْشَوْنَهُمْ آیا شما میترسید از محاربه و کارزار ایشان
فَاللَّهُ أَحَقُّ پس خدای سزاوارتر است أَنْ تَخْشَوْهُ باینکه بترسید از عقاب وی در ترک قتال کفار پس بجنگ
ایشان اشتغال کنید إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ اگر هستید باور دارندگان بعقوبت در ترک مامور به قَاتِلُوهُمْ
کارزار کنید با مشرکان يُعَذِّبْهُمُ اللَّهُ تا خدای عذاب کند ایشان را بِأَيْدِيكُمْ بدستهای شما یعنی بشمشیرهای
شما مقتول شوند وَيُخْزِهِمْ و رسوا سازد ایشان را بمقهوریة و مغلوبیة وَيَنْصُرْكُمْ عَلَيْهِمْ
و نصرت دهد شما را بر ایشان وَيَشْفِ و شفا بخشد صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ سینهای گروهی را از مومنان
یعنی بنی خزاعه یا جمعی از یمن که بمکه آمده اسلام آورده بودند و از مشرکان ایذاء بسیار یافته چون شکایت بحضرت
حضرت رسالت پناه صلعم رسانیده بودند فرموده بود که أَبْشِرُوا فَإِنَّ الْفَرَجَ قَرِيبٌ وَيُذْهِبْ و ببرد
خدای بنصرت شما بر کفار غَيْظَ قُلُوبِهِمْ اندوه دلهای آنان را که بواسطه ایذاء کفار ملول بودند وَيَتُوبُ اللَّهُ
و توبه دهد خدای تعالی و باز کرده بفضل خود عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ بر هر که خواهد حق سبحانه درین آیه خبر داد از توبه
بعضی کفار و آن واقع شد چنانکه ابوسفیان و عکرمه ابن ابی جهل و سهیل بن عمرو و غیر ایشان ایمان آوردند
وَاللَّهُ عَلِيمٌ و خدای داناست بتوبه بعضی حَكِيمٌ حکم کننده است بقبول توبه أَمْ حَسِبْتُمْ آیا پنداشتید
برای مومنان که قتال کفار را کاره اند و گفته اند خطاب با منافقانست میفرماید که پنداشتید أَنْ تُتْرَكُوا
آنکه شما را بگذارند برین که هستید وَلَمَّا يَعْلَمِ اللَّهُ و نه بیند خدای الَّذِينَ جَاهَدُوا آنان را که جهاد کنند مِنْكُمْ
از شما در راه وی وَلَمْ يَتَّخِذُوا و فرا نگیرند مِنْ دُونِ اللَّهِ جز خدای وَلَا رَسُولِهِ ... او

وَلَا الْمُؤْمِنِينَ و بدون مومنان وَلِيجَةً دوست نهانی که افشای اسرار کند با وی یعنی شما را مجرد دعوی
ایمان دست باز نخواهند داشت و خدای از شما جهاد و عدم دوستی با مشرکان نادیده وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ
با نچه شما میکنید و غرض شما از عملها وی را معلوم است آورده اند که چون عباس رضی الله عنه اسیر شد مسلمانان بترک
و قطع رحم سرزنش کردند عباس جواب داد که شما مساوی ما میگویید و از محاسن ما یاد نمیکنید مرتضی عزا و نبود
که شما را چه چیز است که از جمله محاسن توان شمرد عباس گفت ما بعمارت مسجد الحرام قیام می نماییم و خانه کعبه را
تعظیم میکنیم و حاجیان را شربت میدهیم و اسیران را از بند میرهانیم این آیه نازل شد که مَا كَانَ لِلْمُشْرِكِينَ
نسزد و روا نباشد جهت مشرکان را أَنْ يَعْمُرُوا آنکه عمارت کنند مَسَاجِدَ اللَّهِ مسجدهای خدای را و گفته اند
مسجد حرام را و بلفظ جمع یاد کردند زیرا که قبله مساجد است پس گویا که عامر را و عام جمیع مساجد باشد و
مشرکان را عمارت مسجد روا نیست شَاهِدِينَ در حالتی که گواهان باشند عَلَىٰ أَنْفُسِهِمْ بر نفسهای خویش
بِالْكُفْرِ بکفر که آن سجود اصنامست یا تکذیب سید انام صلعم یعنی نشاید جمع کردن میان دو امر متخالف که عمارت
بیت الله است و عبادت غیر او أُولَٰئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ آن گروه مشرکان تباه و باطل شده است بواسطه
شرک عملهای ایشان که بدان مفتخر اند از عمارت مسجد و سقایه حاج وَفِي النَّارِ و در آتش دوزخ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ ایشان جاوید اند بسبب کفر إِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ جز این نیست که عمارت کند مسجدهای
خدای را مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ آنکس که بگرویده باشد تمام بیت الا ایمان برسول وی وَالْيَوْمِ الْآخِرِ و بروز
باز پسین وَأَقَامَ الصَّلَاةَ و بپای داشته باشد نماز را وَآتَى الزَّكَاةَ و داده باشد زکوة وَلَمْ يَخْشَ
و نترسیده باشد از امور دین إِلَّا اللَّهَ مگر از خدای فَعَسَىٰ أُولَٰئِكَ پس آن گروه شاید أَنْ يَكُونُوا
که باشند مِنَ الْمُهْتَدِينَ از راه یافتگان بطریق ایراد این کلام بصیغه توقع جهت قطع طمع مشرکانست یعنی
اهتداء آن گروه که جامع اند بر کمالات علمیه و عملیه را است میان لعل و عسی پس حال آنانکه من کل الوجوه ناقص اند

پیداست که چون خواهد بود. بیت: جائی که شیر مردان در معرض عتابند ** روباه سیرتان را اعجاب تا چه باشد
دیگر نوع مؤمنانست از احتراز اعمال خویش و بران اعتماد نمودن که هر که بعمل خود مغرورست از فیض ازل
مهجورست. شعر: مباش غره بعلم و عمل که شد ابلیس ** بدین سبب ز در بارگاه عزت دور. آورده اند که بعضی از
اهل حرم در جاهلیت زمره حجاج را نبیذ زبیب با عسل یا سویق میداده اند و در زمان آنحضرت صلعم آن منصب
بعباس رضی الله عنه تعلق داشت و متصدی عمارت مسجد الحرام شیبه بن طلحه محرم بود روزی این هردو با مرتضی علی ع
در مفاخره درآمده عباس بسقایه و شیبه بعمارت مباهات مینمودند و امیر المؤمنین علیه السلام باسلام و جهاد
مفتخر می بود حق سبحانه تصدیق امیر المؤمنین علیه السلام کرده و آیه فرستاد که اجعلتم آیا میدارید سقایة الحاج
اهل سقایه حاجیان را وعمارة المسجد الحرام و ارباب عمارت مسجد حرام را کمن آمن بالله همچون آنکس
که ایمان آورده است بخدای والیوم الآخر و بروز آخر وجاهد و جهاد کرده است فی سبیل الله
در راه خدای لایستوون برابر نیستند این دو قوم عند الله نزد خدای والله و خدای لایهدی
راه نمی نماید بمقصود القوم الظالمین گروه مشرکان را که بشرک بر خود ستم کنند الذین آمنوا آنکه بگرویدند
بخدای و بانچه آمده است از نزد خدای وهاجروا و هجرت کردند از دیار خود وجاهدوا و جهاد کردند
با مشرکان فی سبیل الله در راه خدای باموالهم بدل کردند مالهای خود را بر مجاهدان و تهیه اسباب
قتال ایشان وانفسهم و در باختن نفسهای خود را در معارک حرب اعظم درجة بزرگتر از روی
درجه یعنی بلند مرتبه ترند عند الله نزد خدای از انها که سقایه حاج و عمارت مسجد کنند و جامع
این صفات نباشند واولئک و آن گروه که مستجمع این کمالاتند هم الفائزون ایشانند ظفر یافتگان
بدو جهان یبشرهم ربهم مژده میدهد ایشان را پروردگار ایشان برحمة منه برحمتی فایض از وی
ورضوان و خشنودی کامل از ایشان وجنات و ببوستانهائی که لهم فیها مر ایشان راست در آن بوستانها
نعیم مقیم نعمتی دایم بی انقطاع در تنکیر مبشربه ایمائیست بانکه زبان تعریف آن دای

خالدین فیها در حالتی که این گروه جاویدان باشند در آن بوستانها ابدا همیشه تأکید خلودست تا حمل
بر مکث طویل نکرده نماند ان الله عنده بدرستی که نزد خدای تعالی است اجر عظیم مزدی بزرگ
که نعیم دنیا در جنب او حقیر باشد و چه نعمت بهتر از رحمت و رضوان و نعیم جنات باشد در کشف الاسرار فرموده
که رحمت برای عاصیانست و رضوان برای مطیعان و جنت برای کافه مؤمنان رحمت را تقدیم کرد تا اهل عصیان
رقم ناامیدی بر صحیفه احوال خود نکشند که هر چند گناه عظیم بود رحمت خدای از ان اعظم است. لکن ما بود فزون
ز شمار عفوت لطف و نثار ز گناه همه قطره ز آب رحمت تو بس است شستن نامه گناه همه. آورده اند که چون حضرت
رسالت صلعم بهجرت اجازت شد بعضی از صحابه بنشاطی تمام تمام بطوف مدینه مسارعت مینمودند و بر ترک
خانمان و محبت زن و فرزند و مصاحبت خویش و پیوند ترجیح مینهادند و جمعی دیگر آبا و اقربا و عیال و اطفال
سوگند داده بزاری تمام سکون و آرام در منزل و مقام التماس میکردند و ایشان را وقت جنسیت پیوند و شفقت
زن و فرزند مانع هجرت میشد این آیه نازل شد الذین آمنوا ای کسانی که ایمان آورده اید لاتتخذوا
فرا مگیرید آباءکم پدران خود را واخوانکم و برادران خود را اولیاء دوستان یعنی گروهی را بدوستی
میگیرید ان استحبوا الکفر اگر برگزینند ایشان کفر را علی الایمان بر ایمان و شما را از هجرت بازدارند
ومن یتولهم منکم و هر که از شما ایشان را دوست دارد یعنی این عمل از ایشان بپسندند فاولئک
پس آن گروه دوست دارندگان هم الظالمون ایشانند ستمکاران که دوستی را در غیر محلش وضع
کرده اند چه دوستی مؤمنان باید و با مشرکان نشاید این آیه فرود آمد متخلفان از هجرت گفتند حالا اما
در میان قبایل و عشایر بوده ایم و بمبادلات و تجارت اشتغال نموده اوقات میگذرانیم چون ترک غربت کنیم
بضرورت قطع پدر و فرزند باید کرد و تجارات از دست برود و ما بی کس و بی مال بمانیم دیگر آیه آمد که قل
بگوای [illegible] ماندگان هجرت را که ان کان اگر باشد آباؤکم پدران شما وابناؤکم و فرزندان شما واخوانکم
[illegible] احکم وزنان شما وعشیرتکم و خویشان شما واموال اقترفتموها و مالها

که آنرا کسب کرده اید وتجارة تخشون و بازرگانی که می ترسید کسادها از ناروائی ومساکن و مسکنها
که از ترا هم ترضونها می پسندید آنرا احب الیکم دوستر بسوی شما یعنی اینها را که مذکور شد بدوستی
اختیاری نه طبیعی و دوستر میدارید من الله ورسوله از خدا و رسول او وجهاد فی سبیله و جهاد کردن
در راه او فتربصوا پس انتظار برید و چشم دارید حتی یاتی الله تا بیارد خدای بامره عقوبت خود را
عاجلا و آجلا والله و خدای لایهدی توفیق و هدایت ندهد القوم الفاسقین گروه بیرون
رفتگان از حد فرمان درین آیه تهدیدی عظیم و توبیخی بزرگست و قول بعضی ائمه تفسیر راجعست بانکه این
رایحه ناامیدی استشمام توان نمود چه اغلب مردم الا ما شاء الله در ان مقامند که دین خود را از اموال و ازواج
و عشایر و مساکن دوستر میدارند و حظوظ دنیوی را بران اختیار میکنند ای عزیز مرد باید که ابراهیم وار
روی از دو کون بگرداند فانهم عدو لی الا رب العالمین مالی را بذل مهمان و فرزند را قصد قربان و خود را
فدای آتش سوزان کند تا در دعوی دوستی صادق باشد. بیت: آنکس که ترا شناخت جان را چکند ** فرزند و عیال و
خانمان را چکند حضرت رسالت صلعم فرموده است که لایؤمن احدکم حتی اکون احب الیه من والده وولده
والناس اجمعین از شیخ الاسلام قدس سره منقولست که احمد بن یحیی دمشقی روزی پیش پدر و مادر نشسته
بود قصه قربان کردن اسمعیل بر ایشان میخواند گفتند ای احمد از پیش ما برخیز و برو ما ترا در کار خدا کردیم
احمد برخاست و گفت الهی جز ترا نداریم و روی بکعبه نهاد و بعد از انکه بیست و چهار موقف ایستاده بود
قصد زیارة والدین کرد چون بدمشق رسید و بدر سرای خود آمد حلقه در بجنبانید مادرش جواب داد
من علی الباب احمد است گفت مادرش گفت پیش ازین فرزندی بود او را در کار خدا کردیم احمد و محمود را با ما کار
ما هر چه داشتیم فدای تو کرده ایم جان را اسیر بندهای تو کرده ایم ما کرده ترک خود و هر دو کون و هست
وینها که کرده ایم برای تو کرده ایم لقد نصرکم الله بدرستی که یاری کرد خدای تعالی شما را ای مؤمنان فی مواطن
کثیرة در موطنهای بسیار یعنی مواقع حرب و معارک کارزار چون روز حرب بدر [illegible]

در روز احزاب و صلح حدیبیه و حرب خیبر و فتح مکه و غیر آن ویوم حنین و در مواطن روز حنین و آن
وادیست میان مکه و طایف که حضرت رسالت صلعم در ان موضع با لشکر هوازن و ثقیف جنگ فرمود
و ان چنان بود که بعد از فتح مکه این دو قبیله متفق شده قصد مسلمانان نمودند و خبر بحضرت پیغمبر صلعم
رسید با دوازده یا شانزده هزار مرد متوجه ایشان شده و ایشان چهار هزار بودند یکی از صحابه
گفت لن نغلب الیوم من قلة ما امروز از قلت لشکر مغلوب نخواهیم شد بکثرت سپاه اعجاب نمود
و این سخن بحضرت رسیده نپسندید و بسبب این عجب روا و حال شکست بر لشکر اسلام آمد پس این قصه
یاد مؤمنان میدهد که شما را یاری داد روز حنین اذ اعجبتکم کثرتکم چون بشگفت آورد شما را
از بسیاری لشکر شما فلم تغن عنکم پس دفع نکرد از شما آن کثرت شما شیئا چیزی را از صولت دشمن
وضاقت و تنگ شد علیکم الارض بر شما زمین آن وادی بما رحبت بافراخی و گشادگی که داشت
ثم ولیتم پس پشت بدشمن کردید و برگشتید از حرب مدبرین در حالتی که هزیمت کنندگان بودید
که تمامی لشکر منهزم شدند و با حضرت رسالت صلعم چهار تن بماندند علی و عباس و ابو سفیان الحارث
و عبدالله ابن مسعود رضوان الله علیهم و حضرت در ان روز بر استری سوار بود چون هزیمت کردند دشمنان
بتمامی روی با حضرت آوردند ایشان استر خود را نهیب میدادند و روی بدشمن حمله مینمودند و میگفتند
انا النبی لا کذب انا ابن عبد المطلب و عباس و ابو سفیان رکاب ولجام استر را گرفته بودند تا نشد که
حضرت بمیان دشمن درآید و ازین صورت بر کمال شجاعت سید عالم صلعم استدلال میتوان کرد که در چنان
روز بر استر که در معرکه حرب کر و فری ندارد سوار شده و بی مدد کار متوجه حرب کفار گشته نسبت خود را اظهار
میفرمودند القصه چون عباس آن حضرت را نگذاشت که محاربه نماید حضرت فرمود که پس اصحاب را باز خوان عباس
مردی بلند آواز بود ندا کرد که یا عباد الله هذا رسول الله یا اصحاب الشجرة یا اصحاب سورة البقرة مردم باواز
[illegible] که عدد ایشان نصد نمیرسید علی العزم آن حضرت پیوسته بر ان حمله کفار شدند و آن حضرت

فرمودند الان حمي الوطيس و بتلاوت دعايي كه موسى در روز فلق بحر خوانده بود اللهم لك الحمد
واليك المشتكى وانت المستعان ملهم شده از استر فرود آمده با همچنان سوار مشتی خاک و سنگ ریزه
برداشت یا از یاران طلبید و گفت شاهت الوجوه و بر طرف کفار ریخت و فرمود انهزموا ورب محمد
ربانی هیچ کس نماند از اعادی الا که چشم و دهان او از سنگ ریزه و خاک پر شده و شکست بر دشمن افتاد دلهای
مومنان آرام پذیرفت کما قال الله تعالى ثم انزل الله پس فرو فرستاد خدای سكينته رحمت خود را كه
سبب سکون و آرام قلوب على رسوله بر فرستاده خود که تنها داعیه حرب نمود و از کثرت
اعدا اندیشه نفرمود وعلى المؤمنين و بر مومنان تا ندای عباس باز گشتند وانزل جنودا و فرو فرستاد
لشکرها که بچشم خود لم تروها نه دیدید شما ایشان را اما کفار میدیدند و انها ملائکه بودند با جامهای سفید
و عمامهای سرخ علامة بين الكتفين گذاشته بر اسبان ابلق سوار شده و عدد ایشان پنج هزار یا هشت هزار
یا شانزده هزار بودند وعذب الذين كفروا و عذاب کرد خدای انان را که کافر بودند با آنکه بسیار کس از ایشان
کشته شد و شش هزار کس از اولاد و اهالی ایشان را بردگی گرفتند و بیست و چهار هزار شتر و چهار هزار اوقیه
نقره و زیادت از چهل هزار گوسفند غنیمت بدست آمد وذلك واین واقع شد جزاء الكافرين پاداش
ناگرویدگان است ثم يتوب الله پس توبه میدهد خدای و قصد میکند من بعد ذلك از پس این جنگ بدین
اسلام على من يشاء بر هر که خواهد از ایشان یعنی منهزمان از جنگ حنین و اعیان که بعضی از هوازن
و ثقیف بعد از واقعه حنین بملازمت سید ثقلین صلعم آمده بشرف اسلام معزز گشتند والله غفور
و خدای آمرزنده است گناه توبه کنندگان را رحيم مهربانست که بعد از توبه مواخذه نکند يا ايها الذين
آمنوا ای گروه باور دارندگان انما المشركون نجس جز این نیست که مشرکان نجس اند بسبب خبث باطن
و ناپاکی عقیدت یا بسبب آنکه از نجاسات احتراز نمی نمایند یا از جنابت غسل نمیکنند و ابن عباس رضی الله عنه
فرمود که کفار نجس العين اند مانند كلاب فلا يقربوا پس باید که نزدیک نشوند المسجد … الحرام که

محیط بیت الحرام است بعد عامهم هذا پس از این سال که سنة برائت است و آن سنه تاسعه بود از هجرت
یا سال حج الوداع که سنه عاشره بود امام اعظم رحمه الله گفت که مراد منع کفار است از حج و عمره از در آمدن بمسجد
حرام و غیر آن از مساجد و امام مالک رحمه الله منع میفرماید از دخول همه مساجد قیاس بمسجد الحرام و امام شافعی
منع همین از دخول مسجد نهی میکنند خاصه وان خفتم و اگر ترسید ای اهل مکه عيلة از درویشی بسبب
ایشان مراد آنست که جمعی از کفار در موسم بجهت خرید و فروخت اطعمه و البسه میاوردند چون میفرماید که ایشان را
از دخول حرم منع کنید و اگر از این میترسید که بسبب انقطاع تجارات ایشان تنگ عیش شوید فسوف
يغنيكم الله پس زود باشد که خدای توانگر سازد شما را من فضله از فضل و رحمت خود ان شاء اگر خواهد
و احیا از این وعده فرمود با آنکه اهل تباله و جرش که دو بلده بود از بلاد یمن مسلمان شدند و هر سال
در بایست بود از طعام می بردند با آنکه اصناف مردم را از اقطار زمین متوجه حرم ساخت تا با نواع
تجارات اتجار نمودند ان الله عليم بدرستی که خدای داناست باحوال بندگان حکیم حکم کننده است
بتحقیق امال ایشان اگر دری بندد دری بگشاید کمان مدار اگر ضایعم تو بگذاری که ضایعم نگذارد مسبب الاسباب
بروی تو در احسان اگر تو در بندی دری دگر بگشاید مفتح الابواب بعد از ذکر مقاتله وثنی مقاتله کتابی
امر میکند و میفرماید قاتلوا کارزار کنید ای مومنان و کارزار کنید الذين با آنانکه لا يؤمنون بالله
ایمان ندارند بخدای یعنی یهود که بثنیه قایلند و نصاری که بتثلیث اعتقاد دارند ولا باليوم الآخر
و منکرند بروز قیامت یهود گویند که اهل اکل و شرب نخواهد بود معاد روحانی اثبات میکنند پس
ایمان ایشان بروز آخر چنانچه باید و نشاید ولا يحرمون و حرام نمیدانند ما حرم الله آنچه حرام
کرده است خدای از خمر و خنزیر ورسوله و هر آنچه حرام کرده است رسول او یعنی محرم نمیدانند آنچه حرام
آنکه … ثابت شده ولا يدينون و نمیپذیرند دین الحق دین حق را که اسلامست من الذين
اوتوا … داده شده اند کتاب را یعنی توریة و انجیل بدیشان عطا کرده ایم بیان الذين لا يؤمنون است

میفرماید که یا اهل الکتاب مقاتله کنید حتى يعطوا الجزية تا وقتی که بدهند یعنی جزیه از اخراج بنسبت هر کس
از ایشان مقرر شود تا بدهند عن يد از دست خود وهم صاغرون و حال آنکه ایشان خوار شدگان باشند
یعنی جزیه بدست خود آرند و بنشینند تا وقتی که تسلیم کنند یا از ایشان جزیه میگیرند و گردن ایشان را سیلی
زده گویند مفهوم آیت مقتضی تخصیص جزیه است با اهل کتاب و مجوس را چون شبهه کتاب ملحق اند با اهل کتاب
و امام شافعی گفته که از غیر کتابی جزیه نگیرند و امام اعظم فرموده که از مشرکان بگیرند غیر از مشرکان عرب که
حکم با تیغ است یا اسلام و امام مالک گوید از همه کفار گیرند مگر از مرتد که حکم او قتل است وقالت
اليهود و گفتند یهودان عزير ابن الله که عزیر پسر خداست تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا باید دانست
که عزیر بن شرخیا از نسل یعقوب علیه السلام از سبط لاوی و بچهارده پشت بهرون بن عمران علیه السلام و مجمل قصه او آنست
که چون حق سبحانه بخت نصر را بر بنی اسرائیل گماشت تا مصاحف توریة را بسوخت و بیت المقدس را منهدم
ساخت و هر که توریة میدانست همه را بکشت و باقی را برده گرفت و عزیر از جمله اسیران بود و توریة میخواند
اما چون خردسال بود از خواندن وی حسابی نگرفتند و او بعد از مدتی که از قید ایشان خلاصی یافت روی
به بیت المقدس نهاد حق تعالی او را در اثنای طریق در قریه سایر آباد بمیرانید و بعد از صد سال زنده کرد آنچه
چنانکه در سوره البقرة گذشت و چون عزیر بمیان قوم آمد تصدیق نمودند و او را بخواندن و نوشتن توریة
امتحان کردند در تفسیر امام ثعلبی مذکور است که پنج قلم بر اصابع عزیر بود دست راست وی بستند و به پنج
انگشت کتابت توریة میکرد از ظهر القلب تا با تمام رسید دیگر باره شبهه کردند که چون کسی توریة از بر داشته بود
و خواند در میان ما نیست مردی در میان ایشان گفت که من از پدر خود شنیدم که او از پدر خود شنیده بود
که من در واقعه بخت نصر توریة را در ظرفی مضبوط ساخته در فلان شکاف کوه نهاده ام جمعی با آن مرد
برفتند توریة را از آن محل بر داشتند جمع آوردند و با آنچه عزیر نوشته بود مقابله نمودند یک حرف تفاوت
نداشت متعجب شده گفتند حق سبحانه توریة بعد از صد سال در دل عزیر انداخت

پس مقدمان یهود بدین قول قایل شدند و گویند بعضی از یهود مدینه در زمان تعظیم ایشان حضرت رسالت صلعم
این سخن گفتند وقالت النصارى و گفتند ترسایان المسيح ابن الله عیسی پسر خداست و این سخن
جمعی است از ایشان که وجود فرزند را بی وجود پدر مستحیل شمردند با آنکه ازاو ابراء اکمه و ابرص و احیاء موتی
مشاهده نموده بدین تجرات اقدام کردند ذلك آنچه مذکور شد قولهم گفتن ایشانست بافواههم
بزبانهای ایشان نه که بر ایشان افترا میکنند یا سخنی است مهمل که بزبان میرانند و حقیقتی ندارد يضاهئون
مشابه میسازند سخن خود را قول الذين كفروا با سخن آنانکه کافر شدند من قبل پیش از ایشان یعنی بنی
مدلج که گفتند ملائکه دختران خدا اند یا بعضی از کفار عرب که حق سبحانه را ابو اللات والعزی میخواندند
قاتلهم الله لعنت کناد خدای بر ایشان انى يؤفكون چگونه برگردانیده میشوند از راه حق
بسوی باطل استفهام بطریق تعجب است اتخذوا فرا گرفتند یهود و نصاری احبارهم
علمای خود را ورهبانهم و عباد خود را اربابا خدایان من دون الله بجز خدای یعنی فرمان
ایشان بردند در تحریم و تحلیل چنانچه فرمان خدای میباید برد یا سجده میکنند ایشان را والمسيح ابن
مريم و عیسی پسر مریم را نیز بخدائی میگیرند و حال آنکه عیسی و احبار و رهبان فرموده شدند یا
فرا گیرندگان ایشان بخدای مامور نیستند در همه کتابها الا ليعبدوا مگر آنرا که فرمان برند و سر
الها واحدا یک خدای را که در وحدانیت لا اله هیچ معبودی نیست الا هو مگر او سبحانه
پاکست او عما يشركون از آنچه با وی انباز میگیرند يريدون میخواهند جهودان ان يطفئوا
آنکه فرو نشانند نور الله نور خدای را که قرآنست یا نور محمد صلعم یا حجت روشن بر تقدس و تنزه او از
فرزند بافواههم بدهنهای خویش یا بتکذیبی که بر زبان میرانند ويأبى الله و نمیخواهد خدای
و نمی پسندد … الا ان يتم مگر آنکه تمام گرداند نور را که دین روشن خود را با علاء اعلام توحید

وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ واگرچه کاره باشند آنرا کافران ودرین معنی گفته اند یریدون الی جحود
لیطفئوه ویابی الله الا ان یتم چراغی که ایزد برفروزد کسی کو پف کند سبلت بسوزد [illegible]
نور میکند ومبین اید هُوَ الَّذِي اوست آن خداوندی که تفضیل شامل خود أَرْسَلَ رَسُولَهُ فرستاده
خود را که محمد است صلی الله علیه وسلم بِالْهُدَىٰ بقرآن که محض هدایت است وَدِينِ الْحَقِّ وبدین درست که اسلام است
وارسال برای آن باشد که لِيُظْهِرَهُ تا غالب گرداند خود را عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ بر همه دینها ونسوخ
سازد احکام آنرا وآن بعد از نزول عیسی خواهد بود که بر روی زمین جز دین اسلام نماند
وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ واگرچه کراهت دارند مشرکان مرین صورت را يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی
که ایمان آورده اید إِنَّ كَثِيرًا بدرستی که بسیاری مِنَ الْأَحْبَارِ از علما وَالرُّهْبَانِ وزهاد یهود
ونصاری لَيَأْكُلُونَ هر آینه میخورند أَمْوَالَ النَّاسِ مالهای مردمانرا بِالْبَاطِلِ برشوت در حکم
وَيَصُدُّونَ وباز میدارند خلق را عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ از دین خدای یعنی منع میکنند از دخول در اسلام
وَالَّذِينَ وآنکسان از اهل کتاب وغیر ایشان که از روی حرص وبخل يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ گنج مینهند
زر را وَالْفِضَّةَ ونقره را وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ ونفقه نمیکنند گنجها را در راه خدای یعنی
زکوة نمیدهند چه در خبر آمده که ما ادی زکوته فلیس بکنز آنچه زکوة او داده اند گنج نیست یعنی گنجی
که بران وعیدی مترتب باشد ووعید آنست که فرمود فَبَشِّرْهُمْ پس بشارت ده گنج نهندگان زکوة
نادهنده را بِعَذَابٍ أَلِيمٍ بعذابی دردناک يَوْمَ يُحْمَىٰ روزی که گرم کرده شود یعنی بتابند آتش
عَلَيْهَا بران گنجها فِي نَارِ جَهَنَّمَ در آتش دوزخ فَتُكْوَىٰ پس داغ کرده شود بِهَا بدان دینارها
ودرمهای سوزان جِبَاهُهُمْ پیشانیهای ایشان که در وقت دیدن فقرا گره بران زده اند وَجُنُوبُهُمْ
وپهلوهای ایشان که از اهل فقر تهی کرده اند وَظُهُورُهُمْ وپشتهای ایشان که کرده وپشت کرده اند
وگفته اند این اعضای ظاهره این سه عضوند که اشتمال بر اعضای رئیسه دارند

این هر سه را در آن روز معذب گردانند بداغ وگویند هَٰذَا مَا كَنَزْتُمْ این است
آنچه گنج نهاده بودید لِأَنْفُسِكُمْ برای منفعت نفسهای امروز بسبب مضرت شماست فَذُوقُوا
پس بچشید مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ وبال آنچه بودید که ذخیره میکردید ذخیره که وبال بران
متفرع نباشد اعمال صالحه است در امالی امام ظهیر الدین ولواجی مذکور است که اگر دیگران
خزینه مال کنند تو خزینه اعمال کن واگر دیگران کنوز اعراض فانیه جویند تو رموز اسرار
باقیه جوی قطعه یکدرم کان دهی بدرویشی ٥ بهتر از گنجهای منتخب است ٥ زانچه
داری تمتعی بر داره کان دگر روزی کسی دگر است ٥ چون اعیاد متعبدان اهل کتاب
دائر بر سال قمری وسال شمسی است وسال شمسی سیصد وشصت وپنج روز وربعی روز
باشد تقریبا وسال قمری سیصد وپنجاه وچهار روز وکسری پس در هر سه سال سنه
ایشان سیزده ماه بر شهور رفته نهاد واحکام صوم وحج وزکوة وعدة وغیر آن بران منضبط
ساخت ودر بیان عدد آن فرمود که إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ بدرستی که شمار ماهها که پسندیده
است عِنْدَ اللَّهِ نزدیک خدای اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا دوازده ماه است فِي كِتَابِ اللَّهِ در لوح
محفوظ یا در حکم او ونوشته خدای این حکم را يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ در روزی که بیافرید
آسمان وزمین را مِنْهَا از این دوازده ماه أَرْبَعَةٌ حُرُمٌ چهار ماه حرامست سه درهم پیوسته
ذو القعده وذو الحجه ومحرم ویکی منفرد وآن ماه رجب است ذَٰلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ این است حساب
درست در شمار ماهها فَلَا تَظْلِمُوا پس ستم مکنید فِيهِنَّ درین چهار ماه أَنْفُسَكُمْ بر نفسهای
خود بارتکاب محرمات وهتک حرمت این اوقات علماء برآنند که حرمت مقاتله درین
ماهها حرامست ومراد از ظلم مباشرت معاصی است یا ترک قتال مقاتلین از اهل شرک اگرچه
[illegible] در این ماه [illegible] گناه در حرم یا در حال احرام وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ وکارزار

کنید با مشرکان كَافَّةً در همه اشهر یعنی در اشهر حرم وغیر آن كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً
چنانکه همه ایشان با شما کارزار میکنند وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ وبدانید که خدای مَعَ الْمُتَّقِينَ
با پرهیزکارانست بحفظ ونصرت آورده اند که طباع اهل جاهلیت بقتل وغارت مستانس
شده بود ودر ماههای حرام قتال میکردند وچون سه ماه متصل حرام بود بتنگ آمده گفتند
سه ماه حرام پی در پی تاراج وغارت تحمل نداریم پس قلمس کنانی صورتی برانگیخت ودر موسم ندا
کرد یا معشر العرب خدای شما درین سال محرم را حلال گردانید وحرمت او را تاخیر کرد
بماه صفر مردمان قول او را قبول نمودند باز سال دیگر منادی فرمود که خدای درین
سال محرم را حرام ساخت وصفر را حلال کرد وگاه بودی که در اثنای محاربات ایشان
ماه حرام نو شدی حرمت او را تاخیر کردندی بماهی دیگر واو را حلال داشتندی و
در سال چهار ماه را حرام میدانستند اما اختصاص اشهر حرم را فروگذاشته مجرد عدد
را اعتبار کردندی واین عمل را نسی میگفتند حق سبحانه فرمود إِنَّمَا النَّسِيءُ جز این
نیست که تاخیر حرمت ماهی بماهی دیگر زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ افزونیست در کفر زیرا که تحلیل
ما حرم الله وتحریم ما احل الله کفری دیگرست که با کفر ایشان انضمام می یابد يُضَلُّ گمراه میکردند
وحفص یُضَلّ بصیغه مجهول میخوانند یعنی گمراه گردانیده میشوند بِهِ بدین عمل الَّذِينَ
كَفَرُوا آنانکه کافر شدند گمراهی زیاده بر زیاده يُحِلُّونَهُ حلال میدارند نسی را از اشهر
حرم عَامًا در سالی وبجای او ماهی دیگر را حرام میکنند وَيُحَرِّمُونَهُ وحرام میدانند
نسی را عَامًا در سالی دیگر وهمان ماه را که حلال کرده بودند بر حرمت او میگذارند ودران
حال که تحلیل ماه حرام کرده اند تحریم ما حلال میکنند لِيُوَاطِئُوا تا موافق سازند وتمام کنند
عِدَّةَ مَا حَرَّمَ اللَّهُ شمار آنرا که خدای حرام کرده است چه گفته شد که [illegible] اشهر حرم را

چهار میدانستند فَيُحِلُّوا پس حلال میکنند برای موافقت عدد مَا حَرَّمَ اللَّهُ آنچه خدای
حرام کرده است بی مراعات وقت زُيِّنَ لَهُمْ آراسته گردانیده شده است برای ایشان یعنی شیطان
بیاراسته است در دل ایشان سُوءُ أَعْمَالِهِمْ بدی کردارهای ایشانرا وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ
الْكَافِرِينَ وخدای توفیق رشاد وهدایت ندهد گروه کافرانرا [illegible] که جاهلان
عرب در سالی چهار ماه را حرام میداشتند وخلق را از دست وزبان خود ایمن میساختند مومنان
موحد بدان سزاوارند که همه ماههای سال مسلمانان از ضرر خود سالم دارند وایذاء وآزار خلق بزبان
ودست فرو گذارند که مکافات آزار آزار است ومجازات اضرار همان اضرار قطعه آزار
دل خلق مجوی بی سببی ٥ تا بر نکشند یا دبی بمشبی ٥ بر مال وجمال خویشتن تکیه مکن ٥ کانرا بشبی برند
واین را بتبی ٥ نقلست که در سال نهم از هجرت که حضرت رسالت پناه علیه وآله صلوات الله عازم
تبوک شد هوا در غایت حرارت بود واهل مدینه بسبب خشک سال مقل الحال میگذرانیدند چون
فرمان رسید که اصحاب کمر جهاد در میان اجتهاد بسته عنان عزیمت بدان صوب معطوف سازند
ایشان بسبب بعد مسافت وکثرت اعدا وقلت زاد وگرمی هوا بکراهت طبیعی در رفتن تکاسل
ورزیدند آیت آمد که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ای کسانی که گرویده اید مَا لَكُمْ چیست شما را که برای
اعلاء کلمه دین إِذَا قِيلَ لَكُمُ چون گویند مر شما را که پیغمبر تمام انْفِرُوا بیرون روید فِي سَبِيلِ
اللَّهِ در راه خدای وجهاد کنید اثَّاقَلْتُمْ گران جنبید ودرنگ کنید إِلَى الْأَرْضِ بسوی زمین
از روی کاهلی یا میل کنید بمزروعات ارض وثمار آن أَرَضِيتُمْ آیا راضی شدید وخرسند
گشتید بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا بزندگانی دنیا مِنَ الْآخِرَةِ از ثواب آخرت میکنند ودنیا را بر آخرت
[illegible] فَمَا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا پس نیست برخورداری از زندگانی دنیا فِي الْآخِرَةِ در جنب
سرای آخرت [illegible] إِلَّا قَلِيلٌ مگر اندکی محقر وهیچ عاقل بزرگ را از دست ندهد برای خوردتر

قطعه متاعی این جهان فانی و معیوب ٭ نعیم آن جهان باقی و مرغوب ٭ چرا کس دولت باقی
گذارد ٭ بنعمتهای فانی سر درآرد ٭ إِلَّا تَنْفِرُوا بیرون نروید بجنگ کفار از فرمان شما یُعَذِّبْكُمْ
عذاب کند خدای شما را عَذَابًا أَلِيمًا عذابی دردناک یا بکردن دشمن را بر شما ظفر دهد یا بسببی از
اسباب شاقه شما را هلاک کند وَيَسْتَبْدِلْ و بدل کند شما را قَوْمًا غَيْرَكُمْ بقومی غیر شما
که فرمان برند چون اهل یمن و ابناء فارس وَلَا تَضُرُّوهُ شَيْئًا و زیان نتوانید رسانید چیزی مر
خدا را که بی نیاز است از همه یا رسول او را که در پناه عصمت اوست وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ
و خدای بر همه چیز از تغیر و تبدیل تواناست إِلَّا تَنْصُرُوهُ اگر نصرت ندهید پیغمبر او را زود
باشد که خدای او را یاری کند و در مستقبل فرو نگذارد چنانکه در ماضی فرو نگذاشته فَقَدْ
نَصَرَهُ اللَّهُ پس بدرستی که نصرت کرد او را خدای إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا آنگاه که
قصد بیرون کردن او کردند کافران از مکه و حق سبحانه او را دستوری خروج داد ثَانِيَ
اثْنَيْنِ در حالتی که دوم دو بود و نصرت داد إِذْ هُمَا بوقتی که بودند هر دو فِي الْغَارِ در غار
ثور و آن غاریست بر اعلی جبل ثور الطحل در جانب یمن از مکه بیک ساعتی از ساعات زمانی
و در آن وقت کسی بدانجا نرسید و رعاة و اهل صحاری از نزول در آن فارغ بودند پس حضرت
رسالت صلی الله علیه و آله و سلم شب پنجشنبه غره ربیع الاول از شهر مکه از خانه صدیق برفاقت
بیرون آمده بدان غار توجه نمود و سه شب در آنجا بیتوتت فرمود و دیگر روز کفار بطلب
آنحضرت بیرون آمده پی بدر غار آوردند حق سبحانه در همان شب درخت مغیلان بر در غار
رویانید و جفتی کبوتر وحشی را امر کرد تا آنجا آشیانه گرفتند و بیضه نهادند و عنکبوت را
الهام داد تا بر در غار تنید شعر طوق الحمام وطنوا العنكبوت على خير البرية لم
تنسج ولم تحم ٭ القصه کفار بدر غار رسیده بسبب آن حالت که دلال [illegible] ند

انا مر داشت متعرض غار نشدند و صدیق گفت یا رسول الله اگر یکی از مشرکان در زیر قدم خود نگاه
کند هر آینه ما را ببیند خواجه کاینات علیه و آله افضل التحیات والصلوات التامات فرمود
که ما ظنک باثنین الله ثالثهما و حق سبحانه ازین حال خبر میدهد إِذْ يَقُولُ چون گفت پیغمبر
لِصَاحِبِهِ مر یار خود را لَا تَحْزَنْ اندوه مخور إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا بدرستی که خدای با ماست بنصرت و یاری
و عصمت از عوادی فَأَنْزَلَ اللَّهُ پس فرستاد خدای سَكِينَتَهُ رحمت خود را که سبب آرامش است
عَلَيْهِ بر رسول و آنچه آنست که بر صدیق بجهت آنکه از روی شفقت بر حال آنحضرت مضطرب
بود و شیخ فرید الدین عطار در باب نزول سکینه بر صدیق فرموده قطعه خواجه اول که اول یار اوست ٭
ثانی اثنین اذ هما فی الغار اوست ٭ چون سکینه شد ز حق منزل بروی ٭ گشت مشکلهای عالم حل بروی ٭ وَ
أَيَّدَهُ و قوت داد خدای پیغمبر خود را بِجُنُودٍ بلشکرهای ملائکه لَمْ تَرَوْهَا که ندیدید شما ایشان را یعنی فرشتگان را
فرستاد تا در غار حراست و حفاظت او نمودند یا مدد ملائکه منزل شدند در بدر و احزاب و حنین
وَجَعَلَ و گردانید كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا کلمه آنها را که کافر شدند السُّفْلَىٰ فروتر یعنی دعوت
کفر را که از ایشان صادر میشد خوار و بیمقدار ساخت وَكَلِمَةُ اللَّهِ و کلمه خدای یعنی دعوت اسلام
یا توحید یا کلمه شهادت هِيَ الْعُلْيَا آن بلندتر و رفیع قدرتر وَاللَّهُ عَزِيزٌ و خدای غالب عزیز
کرداند اهل توحید حَكِيمٌ داناست خوار ساند اهل شرک را و مقصود از ایراد قصه
غار در اثنای غزوه تبوک آنست که اگر شما این کار را در جهاد یاری نکنید پیغمبر را من او را یاری کنم
چنانچه در آن محل که با او یک کس بیش نبود و تمام صنادید قریش بقصد او برخواسته بودند
من او را یاری کردم و از میان دشمنان بسلامت بیرون بردم پس مفتاح نصرت بقبضه
قدرت منست وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قطعه ه یاری از من جو نه از خیل و سپاه ٭ دار بلی
کوی [illegible] که یاری کنم برتر شود ٭ هر که را دور افکنم ابتر شود ٭ انْفِرُوا بیرون

روید بغزوه تبوک خِفَافًا سبکباران وَثِقَالًا و گرانباران و مفسران را در خفاف و ثقال
اقوال است و حاصلش آنست که مراد سواران اند و پیادگان یا تندرستان و بیماران یا جوانان
و پیران یا درویشان و توانگران و یا بی سلاحان و مسلحان یا عزبان و کدخدایان یا لاغران
و فربهان یا تنفردان یا خدمتکاران سلمی رحمه الله فرموده که سبکان رونده باشند بر رکاب طاعات
و گرانان از مباشرت مخالفات امام قشیری رحمه الله در بحر الحقایق آورده که خفاف مجذوب
باشند از کشش عنایت براه سلوک در آمده و ثقال سالکانند بپرورش هدایت متوجه جناب
حقانی شده هر دو طایفه در راه اند اما یکی بپای کشش میپرد و یکی بپای کوشش راه میبرد اگر
بپا میرود در قرنی عالی نتیجه میکند و اگر بپای اقبال میپرد بدمی بساط شاهنشاهی سور الهی میکند
و نعم ما قال قطعه مرد عارف چون بدان پر میپرد ٭ در دمی از نه فلک میبگذرد ٭ سیر زاهد
هر دمی یک روزه راه ٭ سیر عارف هر زمان تا تخت شاه ٭ در اسباب نزول مذکور است
که جمعی بهانه ضایع شدن ضیاع و پریشانی کارهای این جهانی داعیه تخلف از غزوه
تبوک میداشتند حق سبحانه عذر ایشان را قبول نکرد و فرمود که اگر سبکید از بار مال
بیرون روید و آنها که گرانید باعمال اشتغال وَجَاهِدُوا و جهاد کنید بِأَمْوَالِكُمْ
بمالهای خود که هزینه زاد و سلاح کنید وَأَنْفُسِكُمْ و بنفسهای خود که بساز کارزار
کردید فِي سَبِيلِ اللَّهِ در راه خدای ذَٰلِكُمْ این بیرون رفتن و حرب کردن خَيْرٌ لَكُمْ بهتر
است مر شما را از تخلف و ترک جهاد إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ اگر هستید که بدانید ثواب جهاد
و عقاب تخلف را آورده اند که چون حضرت رسالت پناه صلی الله علیه صلوات الله مردم را
بغزوه تبوک اشارت فرمود ایشان سه فرقه شدند جمعی مسارعت نمودند و
فرمان را بسمع اطاعت شنودند و آن اکابر مهاجر و انصار بودند انرا

گران آمد امّا فرمان خدای و حکم رسول را بر هوای نفس اختیار کردند و برخی دستوری اقامت
و تخلف طلبیدند و آنها منافقان بودند و در شأن ایشان نازل شد که لَوْ كَانَ اگر بودی
آنچه تو ایشان را بران دعوت میکنی عَرَضًا خواسته دنیاوی قَرِيبًا نزدیک بفرا گرفتن وَسَفَرًا
قَاصِدًا و سفری میانه آسان لَاتَّبَعُوكَ هر آینه پی روی تو میکردند بطمع مال وَلَٰكِنْ بَعُدَتْ
و لیکن دور شد عَلَيْهِمُ الشُّقَّةُ بر ایشان مسافت که بمشقت قطع آن باید کرد وَسَيَحْلِفُونَ
بِاللَّهِ و زود باشد که سوگند خورند بخدای این خبر از معجزات قرآنست که قبل از وقوع بیان
میکند که چون از تبوک باز آیی متخلفان بطریق اعتذار نزد تو سوگند یاد کنند که لَوِ اسْتَطَعْنَا
اگر توانستمی سفر کردن و استطاعت داشتمی لَخَرَجْنَا مَعَكُمْ هر آینه بیرون میرفتیم با شما
و در مرافقت موافقت مینمودیم يُهْلِكُونَ أَنْفُسَهُمْ هلاک میکنند نفسهای خود را بدین
سوگند دروغ یعنی مستحق عذاب میسازند وَاللَّهُ يَعْلَمُ و خدای میداند إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
که ایشان دروغ گویانند عَفَا اللَّهُ عَنْكَ دعاء لک است حق سبحانه پیغمبر خود را میگوید عفو
کند خدای از تو و عادت مردمی باشد که دعا کنند کسی را بعفو و رحمت و مغفرت بی وقوع
خطائی از وی چنانچه مثلا کسی تشنه را آب دهد و گوید غفر الله لک یا در جواب عاطس
حامد گوید یرحمک الله و برخی برانند که حضرت رسالت صلعم بعضی منافقان را اجازت تخلف داد
حق سبحانه آنرا عفو کرد و برین تقدیر خبر باشد یعنی درگذرانید خدای از تو لِمَ أَذِنْتَ
لَهُمْ چرا دستوری دادی در باز ایستادن مر ایشان را و عذرهای حیله آمیز ایشان را شنیدی و بدیشان
که با اجازت مبادرت نمینمودی حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَكَ تا وقتی که روشن میشد مر ترا الَّذِينَ صَدَقُوا
آنانکه راست گفتند در اعتذار وَتَعْلَمَ الْكَاذِبِينَ و بدانستی دروغ گویان را لَا
[illegible] لیمنطلبند از تو الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ آنکسانی که بتحقیق و یقین ایمان

دارند بالله و الیوم الاخر بخدای و در روز باز پسین ان یجاهدوا آنرا که جهاد کنند
باموالهم و انفسهم بمالها و نفسهای خود والله علیم بالمتقین و خدای داناست به
پرهیزکاران از متخلفان انما یستاذنک جز این نیست که دستوری میجویند از تو در تخلف الذین
لا یؤمنون آنانکه ایمان ندارند بالله و الیوم الاخر بخدای و در روز آخر و ارتابت و در
شک افتاده است قلوبهم دلهای ایشان یعنی در حقیقت مسلمان نشده اند فهم
فی ریبهم پس ایشان در شک خود یترددون سرگردان میگردند و لو ارادوا الخروج
و اگر خواستندی این منافقان بیرون آمدن از برای غزو لاعدوا هر آینه آماده
میکردندی له برای خروج آن عدة ساز و برگ که در سفر بکار آید یعنی استطاعت
خروج داشتند و لکن کره الله و لیکن کراهت داشت خدای و نه پسندید انبعاثهم
برانگیختن ایشانرا بدین سفر فثبطهم پس باز داشت ایشانرا و ترس و کاهلی بر ایشان
گماشت و قیل اقعدوا و گفته شد مر ایشانرا که بنشینید در خانها مع القاعدین
با نشستگان یعنی زنان و کودکان و بیماران و مخلفان گویند این سخن حضرت
پیغمبر صلعم فرمود یا بعضی از ایشان با بعضی گفتند و صحیح رسیده که چون معسکر همایون
در ثنیة الوداع مقرر شد عبدالله ابی بن ابی با جمعی از جوق مخالفان بیرون آمده در مقابل
ذباب نزول کرد و چون لشکر از آن منزل بمنزل دیگر کوچ فرمود کرد از روی حیزی
بودی با ما همراهی نمودی منت داریم که از شر او خلاص شدیم و حضرت حق سبحانه و تعالی
موافق قول آنحضرت آیه فرستاد که لو خرجوا اگر بیرون آمدندی فیکم در میان
شما ما زادوکم نیفزودندی شمارا الا خبالا مگر تباهی و بدی و مکر و غدر و
لاوضعوا و هر آینه بدوی تاختندی خلالکم در میان شما [illegible]

و افساد ذات البین یبغونکم الفتنة می جویند برای شما فتنه یعنی مخالفت در میان
شما میافکنند یا شمارا از جنگ رومیان می ترسانیدند و فیکم و در میان شما
سماعون لهم جاسوسانند مر ایشانرا که خبر شما بدیشان میرسانند و الله علیم و خدا
داناست بالظالمین بستمکاران یعنی منافقان لقد ابتغوا الفتنة هر آینه طلبیدند فتنه را
یعنی تفریق اصحاب و پریشانی امر ترا من قبل پیش ازین در غزوه احد باز گشتند
و صحب حندق که گفتند با اهل یثرب لا مقام لکم و قلبوا و بگردانیدند لک
الامور برای تو کارها یعنی مکاید و حیل در ابطال امور تو انگیختند حتی جاء الحق
تا بیامد نصرت الهی و ظهر و غالب شد امر الله کار خدا بر کار ایشان یا دین تو بلندی
یافت و هم کارهون و ایشان ناخواهان اند نصرت و دولت ترا اما چون خدای میخواهد
کراهیت ایشانرا اثری نیست حب چون ترا اندر حریم قرب خود ره داد شاه حا زتغیر بردار و طعن
در زبان غم مخور آورده اند که حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم جد بن قیس را گفت هل لک فی جهاد
بنی الاصفر تتخذ منهم سراری و وصفاء هیچ شاید که بقتال اهل روم میل کنی و از ایشان
خوب و کنیزان نیکو بگیری جد بن قیس گفت انصار میدانند که شغف من بزنان بی
الاصفر راجم از ایشان صبر نتوانم کرد و در فتنه افتم آیه آمد که منهم و از ایشان من یقول
کسی باشد که گوید ائذن لی دستوری ده در تخلف ازین غزو و لا تفتنی و مرا در فتنه
مینداز الا فی الفتنة سقطوا بدانکه ایشان در فتنه افتاده اند که ظهور نفاق ایشانست
و ان جهنم لمحیطة و بدرستی که اسباب دخول دوزخ فرا گیرنده است و احاطه کننده
بالکافرین بنا گرویدگان ان تصبک اگر برسد بتو ای محمد در بعضی غزوها حسنة
و غنیمت چنانچه در بدر بود تسؤهم اندوهگین کند ایشانرا از

فتح حسد ی که دارند و ان تصبک و اگر برسد بتو در برخی جنگها مصیبة جراحتی و شکستی
چنانچه در احد واقع شد یقولوا گویند از روی خود پرستی قد اخذنا بدرستی که گرفتیم
امرنا احتیاط کار خود را من قبل پیش ازین یعنی دور اندیشی کردیم و بدین حرب نرفتیم
و یتولوا و برگردند از مجمعهای خود و هم فرحون و ایشان شادمان باشند بشماتت
یا معجب بقول خود قل بگوی ای پیغمبر لن یصیبنا نرسد مارا الا ما کتب الله لنا مگر
آنچه نوشته است خدای برای ما بر لوح محفوظ از غنیمت و هزیمت و رنج و راحت و دولت و نکبت
هو مولینا اوست یار ما و سازنده کار ما و علی الله و بر خدای نه بر غیر او فلیتوکل المؤمنون
باید که توکل کنند مؤمنان که نتیجه توکل بر خدای حصول مرادات و کفایت مهمات و ایمنی از آفات
و مخافات است قل بگوی ای محمد مر ایشانرا که هل تربصون بنا آیا چشم میدارید بما یعنی انتظار
میبرید که بما نرسد الا احدی الحسنیین مگر یکی از دو چیز نیکو که نصرت است اگر بکشیم یا شهادت
اگر کشته شویم و نحن نتربص بکم و ما چشم میداریم بشما یکی از دو چیز ان یصیبکم الله
اینکه برساند خدای بشما بعذاب من عنده عذابی از نزدیک خود چون صیحه و رجفه و خسف
تا هلاک شوید او بایدینا یا برساند عذابی بشما بدستهای ما که کشتن است بسبب کفر بقتل رسانیم
فتربصوا پس انتظار برید آنرا که بما خواهید انا معکم متربصون بدرستی که ما با شما منتظرانیم
آنرا که بشما میخواهیم آورده اند که جد بن قیس با حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه گفت
من اجازت تخلف میطلبم چه آمدن من بحرب بنی الاصفر متعذر است اما لشکر خود را بمال مدد کار
نمایم آیه آمد که قل بگو انفقوا انفاق کنید امر است بمعنی خبر یعنی چون نفقه کنید طوعا خواه
بطوع و رغبت او کرها و خواه بکره و نفرت هیچ وجه لن یتقبل منکم قبول کرده نخواهد
از شما انکم کنتم بدرستی که شما هستید قوما فاسقین گروهی بیرون [illegible]

فرمان و نفقه کافر مقبول نیست و ما منعهم و باز نداشت ایشانرا ان تقبل
منهم از آنکه قبول کرده شود از ایشان نفقاتهم نفقهای ایشان الا انهم مگر
آنکه ایشان کفروا بالله کافر شدند بخدای و برسوله و بفرستاده وی و لا یاتون
الصلوة و نمی آیند بنماز و جماعت بیغمبر الا و هم کسالی مگر ایشان کاهلان
یعنی بنماز می آیند بکسالت و کراهت نه بصدق و ارادت و لا ینفقون و نفقه
نمیکنند در راه خدای الا و هم کارهون مگر ایشان ناخواهانند یعنی
نفقه میکنند زیرا که بادای آن امید ثواب ندارند و بترک آن از عقاب نمیترسند
فلا تعجبک پس باید که ترا شگفت نیارد خطاب با آن حضرت است و مراد امتند
و مینماید که شگفت نکردانند شما را اموالهم مالهای منافقان و لا اولادهم
و نه فرزندان ایشان را چه کثرت اموال و اولاد و با لسعه ایشان را انما یرید الله جز این نیست
که میخواهد خدای لیعذبهم بها تا عذاب کند ایشانرا بآنها فی الحیوة الدنیا در زندگانی
دنیا بسبب رنج و تعب و مشقت در جمع مال و حفظ آن و آنچه بایشان میرسد از مصائب
فرزندان و تزهق انفسهم و بیرون رود روحهای ایشان از ابدان بصعوبت بسیار
و هم کافرون و ایشان کافران باشند یعنی بر کفر بمیرند و مال ایشان دست گیرد
و نه فرزندان ایشان فریاد رسد رباعی چون مرگ کشند کردون کردون در بند متوان
بستن محبت آن آن جمع کنند و آن لحظه که رسد اجل از پای فکنند نه مال بفریاد رسند نه فر
زند و یحلفون بالله و سوگند میخورند بخدای انهم لمنکم که ایشان از جمله
شمااند یعنی از اهل اسلامند و ما هم منکم و نیستند ایشان از شما که باطن خبیث
دا[illegible] و لیکن ایشان قوم یفرقون گروهی اند که میترسند از شما

که با ایشان از قتل واسر آن بکنند که با مشرکان میکنند پس بتعبیه اظهار اسلام
میکنند لو یجدون ملجأ اگر بیابند پناهی که بدان التجا توانند کرد از قلعهٔ
یا سر کوهی یا جزیره او مغارات یا غارها در کوه وصحراها او مدّخلا یا سوراخی
که دران توانند خزید لولّوا الیه هر آینه روی میکنند بدان از ترس شما وهم
یجمحون وایشان شتابند شتافتنی که هیچ کس باز نکردند چون اسب سرکش آورده
اند که حضرت رسالت صلعم قسمت غنیمت میفرمود ابو الجواظ منافق گفت صاحب
خود را می بینید که صدقات شما را بر اعیان غنم میدهد وگمان میبرد که عدل میکند
آیت آمد که ومنهم واز منافقان من یلمزک کسی هست که عیب میکند ترا فی الصدقات
در قسمت صدقها وگفته اند این آیه در شان ابن ذی الخویصره یعنی حرقوص [?]
که سر خارج بوده فرود آمده که بوقت غنایم حنین که حضرت بجهت تالیف قلوب نو مسلمانان
خطّی وافر از باشیان داد واورا بران طعن کرد یا طلای غیر خالص که حضرت
مرتضی علی علیه السلام از وجه یمن فرستاده بودند وحضرت تمام آنرا بچهار کس از
اشراف عرب عطا فرمود جرات نموده بالحضرت رسالت پناه علیه صلوات الله گفت
اعدل یا رسول الله وحضرت در جواب وی گفت ویلک ان لم اعدل فمن یعدل
وآن حضرت اورا با رقیبی کینت نهاد ودر ینابیع مذکور است که علی را علیه السلام
فرمود که تو با آن قوم قتال کن وامام ثعلبی در تفسیر خود از الخدری رضی الله عنه
نقل میکند که من در جامع التفسیر هنوز حاضر بودم که مرتضی علی علیه السلام
با ایشان قتال کرد وتفصیل این حکایت در جامع التفسیر توان یافت وگفته اند
عیب کننده معتب بن قشیر بوده که در قسمت غنائم طعن […] سی

جز نفع خود بوده چنانچه میفرماید فان اعطوا منها پس اگر داده شود از صدقات
چندانکه در دلهای ایشان باشد رضوا پسندند آن قسمت را وان لم یعطوا منها
واگر داده نشود ازان بموجب ارادهٔ ایشان اذا هم یسخطون ایشان خشم گیرند
وناخشنود باشند ولو انهم رضوا واگر ایشان بپسندند ما آتیهم الله آنچه
دهد خدای ایشانرا ورسوله وفرستادهٔ او از غنیمت وصدقه وبدان خرسند گردند
وقالوا حسبنا الله وگویند بس است ما را فضل خدای سیؤتینا الله زود باشد که بدهد
ما را خدای من فضله از فضل خود غنیمتی دیگر ورسوله وفرستادهٔ او عطا کند ما را
بیشتر ازین که حالا عطا فرموده انا الی الله بدرستی که ما بخدای راغبون بازگردندگانیم
وامیدوارندگان هر آینه این بهتر باشد ایشانرا زیرا که رضا بقسمت سبب بهجت است
وجزع دران موجب محنت سلمی قدس سره از ابراهیم ادهم روح الله روحه نقل میکند
که هر که بمقادیر خرسند شد از غم وملال باز رست بیت رضا بداده بده وز جبین
گره بگشای که بر من وتو در اختیار نگشاد است ودر همین معنی فرموده است شعر
بشنو این نکته که خود را ز غم آزاد کنی خون خوری گر طلب روزی ننهاده کنی
پس بیان زکوات صدقات میکند تا دانند که آنچه حضرت رسالت صلعم در قسمت
غنایم کرده عین صوابست انما الصدقات جزین نیست که صدقات یعنی زکوة
للفقراء مر درویشانراست والمساکین وبیچارگانرا امام اعظم رحمه الله علیه
میفرماید که فقیر آنست که سوال نکند بجهت الکفاف معیشت در حال دارد ومسکین
آنکه سوال کند بواسطهٔ آنکه کفاف حال ندارد ونزد امام شافعی رحمه الله بر عکس
ان[…] ها ودیگر مر عمل کنندگانراست بران یعنی جمعی که سعی کنند در تحصیل آن

والمؤلفة قلوبهم وقومی که بهم آورده شده است دلهای ایشان یعنی اسلام
آورده اند اما نیتهای ایشان هنوز خالص نیست پس جهت تالیف ایشان باسلام
ایشانرا محظوظ باید ساخت ومؤلفة قلوب اشراف عرب بودند که حضرت رسالت
صلعم نظر بر الفت دلهای ایشان بدین حق وترغیب اسلام امثال ایشانرا از غنائم
حنین قسمتی کامل داد چون ابو سفیان وعیینة بن حصن واقرع بن حابس وغیر
ایشان وچون سهم مؤلفة قلوب برای این اغراض بود که مذکور شد بعد از ظهور
اسلام وعلو اسلام باجماع صحابه ساقط شده است وفی الرقاب ودیگر زکوة
برای صرف کردن است در گشادن گردنهای بندگان از ربقهٔ بندگی مراد بنده
ایست که خود را از خواجه باز میخرد در ادای نجوم کتابت او بزکوة مدد باید کرد وامام
مالک واحمد بر آنند که بمال زکوة بنده باید خرید وآزاد باید کرد والغارمین
ودیگر وام داران مفلس که برای خود قرض کرده باشند ودر غیر معصیت صرف کرده
وفی سبیل الله ودیگر صرف نمودن در راه خدای با آنکه نفقه کنند بر غازیان
باسلاح خرند برای مجاهدان وگفته اند ساختن پل ورباط از جمله است وابن
السبیل ودیگر برای رهگذریان که از مال خود دور مانده باشند حق سبحانه از برای
این جماعت فرض کرده است زکوة را فریضة من الله فرض کردنی ثابت از نزدیک خدا
والله علیم وخدای داناست بمستحقان حکیم حکم کننده است بقسمت
بر وجهی که شاید وباید نظم حق تعالی چون در قسمت کشاده هر کسی را آنچه میبایست داد
نیست واقف اندران قسمت غلط ه بنده را خواهی رضا خواهی سخط ه آورده اند
که جلاس بن سوید واصحاب او چون رفاعة بن عبد المنذر

که بظاهر ایمان آورده بودند وسینهٔ ایشان از کینهٔ سید عالم صلعم خالی نبود در خلوت آنحضرت را بچیزهائی
که زبان را [?] نیست نسبت میکردند یکی گفت خاموش باشید که اگر بسمع آنحضرت رسد جمیع
شما رسوا شوید گفتند محمد صلعم گوش شنوا دارد ما هرچه بخواهیم میگوئیم وچون چیزی او سوگند
بخوریم که نگفته ایم باور میکند یا نبتل بن حارث بوسه سخن چینی کردی واسرار مسلمانانرا
بامنافقان در میان نهادی وچون اورا منع کردند گفت محمد صلعم مردی سخن شنو است ما بنفی
واثبات هرچه میگوئیم قبول میکند آیه آمد که ومنهم واز منافقان الذین یؤذون النبی
آنانند که می آزارند پیغمبر را ویقولون ومیگویند هو اذن او مرد خوش شنوات که هر
چه با او میگویند استماع میکند قل بگو ایشانرا که او اذن خیر لکم شنونده خیرات
شما را یعنی واذن است نه بر وجهی که شما از روی مذمت بگوئید بلکه شنونده وقبول کننده خیرات
یؤمن بالله تصدیق میکند خدا برا در هرچه گفته ومیگوید ویؤمن للمؤمنین وتصدیق میکند
مؤمنانرا وسخن ایشانرا بعزت قبول میرساند بسبب خلوص نیات ایشان ورحمة واو رحمة
است للذین آمنوا منکم مر آنکسان که اظهار ایمان کردند از شما یعنی نه آنست که بقبول شما
دانا نیست وصدق وکذب شما را میداند اما پرده اندروی کار شما برنمی دارد واز روی رحمت بر
شما رفق مینماید والذین یؤذون وآنکه میآزارند بقول وبفعل رسول الله فرستادهٔ
خدا را لهم عذاب الیم مر ایشانراست عذابهای دردناک در آخرت یحلفون بالله سوگند
میخورند بخدای لکم برای شمای مسلمانان برانکه منافق نیستند لیرضوکم تا شما را
خشنود کرده باشند ازان والله ورسوله وخدای ورسول او احق سزاوارترند ان
یرضوه آنکه خشنود سازند منافقانرا یعنی رسول درا اینجا وارضا رسول وگفته اند
خدا برا توحید ضمیر دلالت بر تلازم رضا [?] دارد وخشنودی خدا وابستهٔ خشنودی

رسول او است پس خدا و رسول را خشنود باید ساخت ان کانوا مؤمنین اگر هستند
مؤمنان چنانچه گمان میبرند الم یعلموا انه من یحادد الله آیا نمیدانند آنکه هر کس خلاف
کند با خدای و رسوله و با رسول او و حد و رکن را نه فان له پس سزاوار است آنکه باشد
مر او را نار جهنم آتش دوزخ خالدا فیها در حالتی که جاوید باشند در آن ذلک آن خلود
در دوزخ الخزی العظیم رسوائی بزرگست در اسباب نزول آنجا آورده که منافقان
در میان یکدیگر پیغمبر خدا را سخن آزمائی و متردد رای میگفتند و بفوس و استهزا
سخن ادا میکردند و بعضی از ایشان تمنا می بردند که چه بودی که ما را صد تازیانه زدندی
و از آسمان آیتی نیامدی که سبب فضیحت باشدی این آیه آمد که یحذر المنافقون حذر
میکنند منافقان ان تنزل علیهم از آنکه فرود آمده شود بر مؤمنان سورة سوره از
قرآن تنبئهم که آگاه کند آن سوره مؤمنانرا و خبر دهد بما فی قلوبهم بآنچه در دل
منافقانست از کفر و نفاق قل استهزؤا بگو ای محمد که افسوس دارید امر تهدید و
توبیخ است یعنی استهزا بکنید که جزا خواهید یافت و جزا آنست که برای تفضیح شما
ان الله مخرج بدرستی که خدای ظاهر کننده است ما تحذرون آنچیز را که حذر میکنید
از اظهار آن یعنی مساوی اخلاق و اوصافی که شمار است آورده اند که در غزوه تبوک و
ودیعه بن ثابت با جمعی از منافقان پیش پیش حضرت رسول ص میرفتند و میگفتند چنین
این مرد یعنی محمد را که میخواهد که حصارهای شام را بگیرد و در قصور ملوک آن
دیار مقام سازد این سخن بنور نبوت بر باطن آنحضرت ظاهر شد با عمار یاسر
رضی الله عنه فرمود که آن قوم را دریاب که سوختند و از ایشان استفسار نمای که چه
میگفتند اگر انکار نمایند بگو که چنین و چنین گفتید عمار رضی الله ... ایشان

و ایشان پیش حضرت آمده اعتذار نمودند که ما سخن بر سبیل هزل و بازی چنانچه داب رهگذریان
باشد میگفتیم این آیه آمد که و لئن سألتهم و اگر بپرسی ای محمد ص منافقانرا که چه میگفتید لیقولن
هر آینه گویند انما کنا نخوض نیست که بودیم ما هیچ مسافران نخوض خوض میکردیم در هر نوع از
سخنان و نلعب و بازی میکردیم در راه چه میگفتیم قل بگو ایشانرا از روی توبیخ أبالله آیا بخدای
و آیاته و بآیتهای وی و رسوله و بفرستاده وی کنتم تستهزؤن هستید شما که
استهزا میکنید و استهزا بطعن در رسول خدا ص تعبد انما کم تعبیر از انکم اظهار ایمان ایما
ننماید لا تعتذروا عذر مگوئید که اعتذار شما دروغ محض است قد کفرتم بدرستی که اظهار
کفر کردید بطعن در رسول خدا ص بعد ایمانکم بعد از آنکه اظهار ایمان کرده بودید ان نعف اگر عفو کنیم
عن طائفة منکم از گروهی از شما که توبه کنند و آن مخشی بن حمیر بود از ایشان که توبه کرد و از
حق تعالی درخواست کرد که شرف شهادت دریابد و در حرب یمامه شهید شد نعذب طائفة عذاب
کنیم طایفه دیگر را بانهم کانوا بسبب آنکه هستند مجرمین گناهکاران با اصرار بر نفاق المنا
فقون مردان منافق که سیصد نفر بودند و المنافقات و زنان منافقه که صد و هفتاد
بودند بعضهم من بعض برخی از ایشان از برخی دیگرند یعنی همه مشابه یکدیگرند در نفاق و شقاق
یأمرون میفرمایند بالمنکر بکار زشت که کفر است یا معصیت یا تکذیب پیغمبر ص و ینهون
و باز میدارند عن المعروف از نیکوئی که ایمانست یا طاعت یا تصدیق پیغمبر ص و
یقبضون فرا میگیرند ایدیهم دستهای خود را یعنی فرو می بندند از خیرات و صدقات
یا از رفع برای دعا و مناجات و سلمی رحمه الله فرموده که از معاونت ضعفا و ارباب
حاجات نسوا الله ترک کردند فرمانبرداری خدا را فنسیهم پس فرو گذاشت خدای ایشانرا
و ... از ایشان ان المنافقین بدرستی که منافقان زن و مرد ایشان

ایمان بدل

هم الفاسقون ایشانند بیرون رفتگان از دایره فرمان وعد الله المنافقین
وعده داد خدای مردان منافق را و المنافقات و زنان منافقه را و الکفار و ناگرویدگان
کان از مردان و زنان نار جهنم آتش دوزخ خالدین فیها جاوید باشند در آن هی
حسبهم آن آتش دوزخ بس است ایشانرا برای عقوبت و لعنهم الله و دور کرده است
خدای ایشانرا از رحمت خود و لهم و مر ایشانراست عذاب مقیم عذابی پاینده که انقطاع
نیابد یا در دنیا عذاب پیوسته دارند که تعب نفاق و رنج حسرات رباعی ای اکمه زنیره
حلقی همه روزی ٥ در باطنت آتش نفاق افروزی ٥ در هر نفست شعله غم بشررست ٥
میسوز درین شعله که خوش میسوزی ٥ کالذین ای منافقان هستید شما مانند آنانکه
بودند من قبلکم پیش از شما یعنی امم ماضیه کانوا اشد منکم بودند سخت تر از شما
قوة از روی قوه یعنی بیش از شما قوی تر بودند و اکثر و بودند بیشتر از شما اموالا و اولادا
از روی مال و فرزندان ایشان بیش از شما بود فاستمتعوا بخلاقهم پس تمتع گرفتند
بنصیب خود از لذتهای دنیا و از مال و فرزند بهره بر داشتند فاستمتعتم بخلاقکم پس شما
بهره تمتع گرفتید بنصیب خویش از آرزوهای فانی کما استمتع الذین همچنانکه تمتع یافته
بودند آنانکه بودند من قبلکم پیش از شما بخلاقهم بنصیب خویش و خضتم و خوض
کردید و شروع نمودید در باطل کالذی خاضوا همچون خوضی که گذشتگان خوض
نمودند و بران رفتند اولئک آن گروه حبطت نابود و تباه گشت اعمالهم کردارها
ایشان فی الدنیا در دنیا که مال و فرزندان با ایشان وفا نکرد و الآخرة و در آخرت که ثوابی
بران مترتب نگشت و اولئک و آن گروه هم الخاسرون ایشانند زیانزدگان در هر دو
جهان الم یأتهم آیا نیامد بایشان یعنی بمنافقان که لذت ... انحصل

